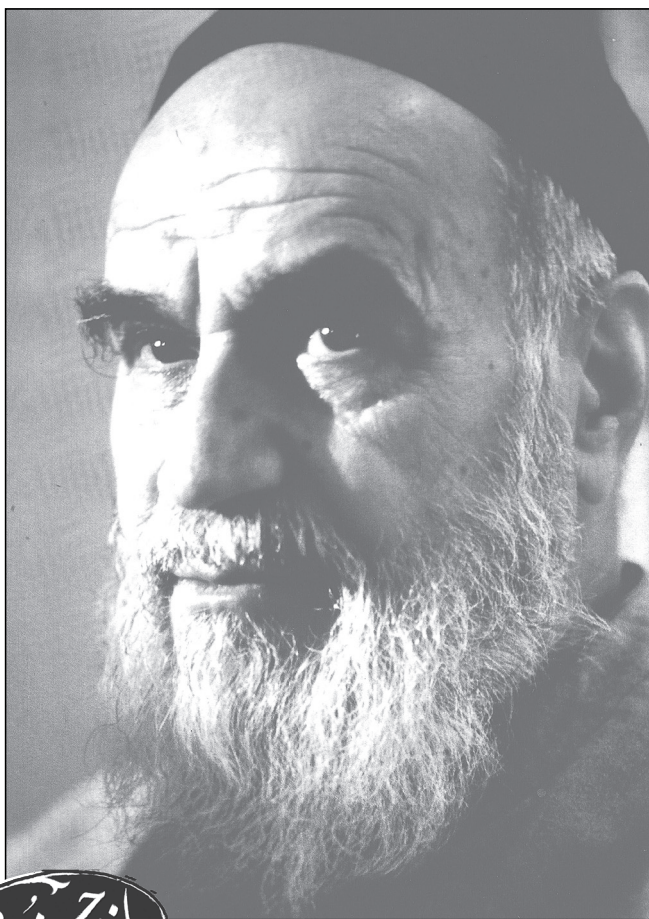


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

استاد فرج از نیمه خرداد هشتم





فصلنامه تخصصی

در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر

شماره ۵۱

دوره سوم - سال چهاردهم

بهار ۱۳۹۶



فصلنامه تخصصی در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر
دوره سوم - سال چهاردهم - شماره ۵۱ - بهار ۱۳۹۶

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر سید حمید روحانی
سر دبیر: دکتر مظفر نامدار
مدیر داخلی: مهدیه مرادپور
دبیر سرویس فلسطین: علیرضا سلطانشاهی
هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا): دکتر بهادر امینیان، دکتر محسن خلیجی، دکتر علی ربانی خوراسگانی، حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید حمید روحانی، دکتر مجتبی زارعی، علیرضا سلطانشاهی، دکتر محمد شفیعی فر، دکتر حسین قریب، دکتر رامین خانگی، دکتر حسین کلباسی اشتری، دکتر منوچهر محمدی، دکتر مظفر نامدار

مدیر اجرایی: مهندس سید محمود حقی
ناشر: بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

پایگاه اطلاع رسانی: www.iranemoaser.com
پست الکترونیک: 15khordad@iranemoaser.ir

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

آدرس: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، خیابان شهید تسلیمی، خیابان نماز زاده، کوچه داد آفرین، پلاک ۶
تلفن: ۵-۲۲۵۷۹۱۹۲ نامبر: ۲۲۷۶۱۲۶۴ صندوق پستی: ۷۳۸۵-۱۹۳۹۵



۱. مقالات در نشریه دیگر به چاپ نرسیده باشد و یا همزمان برای نشریات دیگر ارسال نشده باشد.
۲. نویسندگان محترم مقالاتی را که جهت چاپ در فصلنامه *له/ خرد/د* می‌فرستند، حداکثر به مدت ۶ ماه از ارسال آن به نشریات دیگر خودداری نمایند.
۳. حجم مقالات ارسالی از ۲۵ صفحه تایپ‌شده تجاوز نکند. (هر صفحه ۲۵۰ کلمه)
۴. مقالات به صورت تایپ‌شده بر روی کاغذ A۴ و با واژه پرداز Word در دو نسخه ارائه شود.
۵. ارسال فایل مقالات در CD یا از طریق ایمیل الزامی است.
۶. مقالات به ترتیب ذیل تدوین شوند:
عنوان مقاله؛ نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، همچنین آوردن رتبه علمی؛ مربی، استادیار و...، سازمان وابسته، آدرس، شماره تلفن نویسنده و آدرس ایمیل نویسنده(گان) ضروری است؛ چکیده، در حدود ۱۰۰ کلمه به زبان فارسی و در صورت امکان به زبان انگلیسی؛ کلیدواژه‌ها(تا ده واژه)؛ مقدمه؛ متن اصلی مقاله؛ نتیجه؛ فهرست منابع.
۷. ارجاعات، اعم از منابع و یادداشت‌ها با شماره‌های پیاپی در متن مشخص و با همان شماره به صورت پانویس در پایان هر صفحه ذکر شود. (شیوه ارجاع برای کتاب: نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، نام کتاب (به صورت ایرانیک)، نام مترجم، محل نشر، نام ناشر، سال انتشار، شماره جلد، شماره صفحه و برای نشریات: نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، عنوان مقاله(داخل علامت گیومه)، نام نشریه(به صورت ایرانیک)، نام مترجم، سال نشریه، شماره نشریه، شماره صفحه، می‌باشد.)
۸. مقاله ترجمه‌شده باید حاوی موضوعات بدیع و متناسب با نیازهای علمی و فرهنگی کشور باشد و متن اصلی، ضمیمه ترجمه ارسال شود و در هر صفحه ترجمه، علاوه بر شماره صفحه‌های ترجمه، شماره صفحه متن اصلی نیز قید گردد.
۹. مسئولیت مقالات بر عهده نویسندگان است و نشریه *له/ خرد/د* پاسخگوی آرا و عقاید نویسندگان نیست. نشریه *له/ خرد/د* از بازگرداندن مطالب رسیده معذور است و حق چاپ مقالات پذیرفته‌شده برای مجله محفوظ است. نشریه *له/ خرد/د* در کوتاه‌کردن و ویرایش مطالب آزاد است.

نحوه ارزیابی مقاله

مقاله رسیده در صورتی که با اهداف مجله مطابقت داشته باشد، توسط دو نفر از صاحب‌نظران ارزیابی می‌شود و در صورت کسب امتیاز لازم و تصویب اعضای هیئت تحریریه امکان چاپ می‌یابد. ملاک‌های ارزیابی مقالات عبارت‌اند از: ابتکار و نوآوری، اتقان تحلیل‌ها و استدلال‌ها، بهره‌گیری از منابع معتبر، نظم و پیوستگی مطالب، روانی و رسایی مطالب و تناسب با نیازها.



۹..... سخن سردبیر.....

• مقالات

رویش انقلاب اسلامی در بستر فرهنگ اسلامی در اندیشه علامه مطهری/ مهدی
جمشیدی ۳۱

حیات سیاسی و علمی شهید سید محمد حسینی بهشتی؛ مشکله زمانه و مبانی فکری در بستر
گفتمان انقلاب اسلامی/ سید محمدجواد قربی ۵۱

تبیین ناکامی نهضت آزادی در انتخابات پس از پیروزی انقلاب اسلامی/ حسین ارجینی -
عیسی مولوی وردنجانی ۱۱۳

• بیداری اسلامی

تأثیر انقلاب اسلامی بر تحولات جغرافیای سیاسی محور مقاومت در مقابل غرب / دکتر
بهزاد قاسمی ۱۴۳

تاریخ روابط ایران و عراق در دوران معاصر؛ از دشمنی تا اتحاد/ محمد موسوی دهموردی -
حسام خاتمی ۱۷۷

• انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین

یک منبری ضد صهیونیست/ علیرضا رضوی ۱۹۳

از پیاده تا سواره نظامی صهیونیسم/ علیرضا سلطانشاهی ۲۱۷

• نقد متون، منابع و دیدگاهها

نقدی بر مدخل «خمینی» در *دایره المعارف بزرگ اسلامی* (۲) / سهراب مقدمی شهیدانی -
میثم عبداللهی ۲۴۱

• بخش ویژه

در خدمت نهضت امام خمینی/ صادق علیپور - سهراب مقدمی شهیدانی ۲۹۱

• از تاریخ

بازخوانی فتنه‌انگیزی‌های گروه‌های مزدور چپ و راست در وقایع گنبد کاووس در
سال ۱۳۵۸/ غلامرضا خارکوهی ۳۳۳

شاه و قیام ۱۵ خرداد/ دکتر سید حمید روحانی ۴۰۷

انتخابات جمهوری دوازدهم و دگر دیسی مسئولیت‌ها و مشغولیت‌ها

بیش تاریخی و نوسانات سیاسی دولت مردان

می گویند نقش تاریخ در کشورداری، تنها به علاقه‌مندی سیاست‌مدار به تاریخ محدود نمی‌شود، بلکه به بیداری ملی یک کشور نیز مرتبط است. بیداری تاریخی یک ملت رفتارهای سیاسی‌اش را شکل می‌دهد، در تعیین اولویت‌های ملی کمک می‌کند و به ثبات اعمال قدرت ملی یاری می‌رساند.^۱ مسئولان کشوری که ملت آن از نظر تاریخی بیدار، بالنده و بصیر هستند، اگر همراه و هم‌سطح با خود آگاهی ملت‌شان نباشند و در فرآیند این بیداری به برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری و اعمال قدرت نپردازند، یا پیوسته ملت خود را به جهل و نادانی متهم می‌سازند یا آنها را حواله به توهم توطئه می‌دهند و با این ترفندها، ناتوانی‌ها، ناکارآمدی‌ها و نادانی‌های خود را توجیه می‌کنند، و با ایجاد دل‌مشغولی‌های کاذب، دوقطبی‌سازی‌های چندش‌آور و دیو و دلبرسازی‌های دروغین و ساختگی، سرپوشی بر نادانی‌ها و ناتوانی‌های خود می‌گذارند. اگر مسئولین و روشنفکران کشوری بیدار باشند و وجود واقعیت‌تنازع در نظام جهانی

۱. زیگنیو برزینسکی، در جست‌وجوی امنیت ملی، ترجمه ابراهیم خلیلی نجف‌آبادی، تهران، سفیر، ۱۳۶۹، ص ۱۵۳.



را که ابرقدرت‌ها بر زندگی ملت‌ها تحمیل کرده‌اند، به عنوان امری کاملاً واقعی ببینند و این تنازع را ناشی از نهادینه شدن توهم توطئه یا اضطراب تاریخی در ذهن ما ایرانی‌ها ندانند و نگویند:

... همیشه در ذهن برخی از مسئولین گویی نوعی اضطراب وجود دارد که دشمنان قوی پنجه مشغول توطئه و برنامه‌ریزی علیه نظام اسلامی هستند و همواره برای بقای نظام احساس خطر می‌کنند. گویی همواره در خصوص ثبات و استحکام نظام شک و تردید وجود دارد و این تردیدها باعث می‌شود اقداماتی که انجام می‌گیرد گاهی به حد کافی مناسب و دقیق نباشد...^۱

در این صورت هزینه‌هایی که یک ملت در فرآیند کسب آزادی و استقلال و رشد و ترقی خود خواهد پرداخت به مراتب قابل تأمل نسبت به آن شرایطی خواهد بود که دولتمردان با علم به این واقعیت‌ها جرئت یا جسارت رویارویی با آنها را نداشته باشند لیکن با وجود این ضعف‌ها و ناتوانی‌ها، اشتیاق دیوانه‌واری به کسب قدرت و مسئولیت داشته باشند... واقعیت تنازع در صحنه جهانی به عنوان امری کاملاً عادی را بسیاری از کشورها و استراتژیست‌های نظام بین‌الملل نه تنها به عنوان انحرافات انسان نگاه نمی‌کنند بلکه آن را نشانه‌های عادی نبرد و تنازع در امور انسان محسوب می‌کنند و تاریخ گذشته انسان را شاهد این تنازعات دانسته و آینده تاریخ را خالی از این تنازعات نمی‌دانند و تمام سیاست‌های خود را مبتنی بر واقعی بودن این منازعات تدوین می‌کنند اما شخص اول دستگاه اجرایی کشور ما که در نوک سیاست‌های دیپلماتیک کشور حضور دارد و حلقه اول آفند و پدافند امنیت کشور و حفظ استقلال و آزادی ملی است در اظهاراتی عجیب و غریب می‌گوید:

در بیشتر کشورها وضع چنین نیست. در نظام‌های غربی هم چهار چوبی وجود دارد و تصمیم‌گیران نسبت به اصل نظام حاکم نگرانی ندارند بلکه بیشتر بحث پیروزی یا شکست حزب حاکم مطرح است.^۲ نظریه پردازان و طراحان امنیت ملی بزرگ‌ترین قدرت‌های جهانی می‌گویند: وجود بیداری تاریخی در یک ملت، رهبر و مردم آن کشور را به قبول وجود واقعیت تنازع در صحنه جهانی به عنوان امری کاملاً عادی،

۱. حسن روحانی، امنیت ملی و دیپلماسی هسته‌ای، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۰، ص ۶۶.
 ۲. همان، ص ۶۶.

وامی دارد دیگر به خصومت‌ها، رقابت‌ها و تنازعات ممتد بر سر کسب برتری، به دید انحرافات انسان نگریده نمی‌شود بلکه به عنوان نشانه‌های عادی نبرد و تنازع در امور انسان محسوب می‌شود و از آنجا که تاریخ گذشته انسان شاهد این گونه تنازعات بوده قطعاً آینده تاریخ نیز شاهد آن خواهد بود...^۱

در کشور ما بعضی از دولتمردان تاریخ واقعیت‌ها را بر مبنای پنداشته‌هایی تفسیر می‌کنند که معلوم نیست بر کدام منطق عقلی، تاریخی و پژوهشی و داده‌های علمی استوار است. سردمداران نظام‌های استکباری غربی با کمال وقاحت و بدون هیچ پوششی در رسانه‌های خود می‌نویسند:

بسیاری از امریکاییان همه مسلمانان را از دم، مردمی نامتمدن و دست و رو ناشسته و وحشی و غیر منطقی می‌دانند که فقط بدین دلیل شایسته توجهند که بخت با برخی از رهبران ایشان یار بوده و بر سرزمینی حاکم شده‌اند که بیش از دو، سوم نفت جهان در آن است... تصویر هیچ ملتی حتی چین کمونیست در ذهن امریکاییان تیره‌تر از ملت‌های جهان اسلام نیست...^۲

در کشور ما بعضی از سیاست‌مردان و مسئولیت‌پیشگان وجود این همه مستندات تاریخی درباره کینه‌ورزی امریکایی‌ها و اروپایی‌ها نسبت به مسلمانان و ایرانیان را توهم توطئه و نگاه غیر علمی ما نسبت به مسائل دانسته و می‌نویسند:

یکی از مشکلات در بحث ساختار و در نظام تصمیم‌گیری کشور این است که از حوادث تلخ تاریخی گذشته تصویری در ذهن مسئولین نقش بسته و معمولاً نتیجه‌گیری از حوادث، به قاعده و مبنای تصمیم‌گیری بدل شده است. برای نمونه کودتای ۲۸ مرداد، کودتای رضاخانی و این که در انقلاب مشروطه روحانیت کنار زده شد، همگی در نظام تصمیم‌گیری کشور نقش بسیار پررنگی دارد؛ در حالی که یکی، دو حادثه نمی‌تواند تبدیل به قاعده کلی شود و در همه مواردی که کمترین شباهت با آن حوادث تاریخی پیدا می‌کند فوراً بر مبنای نتایج حاصله از حوادث گذشته حکم قطعی صادر شود در نتیجه هنگام تصمیم‌گیری در مسائل

۱. زیبگنیو برژینسکی، همان، ص ۱۵۴.

۲. ریچارد نیکسون، فرصت را در پاییم؛ وظیفه امریکا در جهانی با یک بر قدرت، ترجمه حسین وفسی نژاد، تهران، طرح‌نو، ۱۳۷۱، ص ۲۳۸-۲۳۷.



مهم، گاهی از اصول علمی پیروی نمی‌شود، دست کم از آغاز انقلاب تاکنون در برخی از موارد چنین بوده است...^۱

رسانه‌ها و سردمداران رژیم عنود آمریکا و اروپا بر اساس چند واقعه محدود، که بسیاری از آنها ربطی به مردم آنها نداشته و خسارات مالی و جانی برای این سرزمین‌ها و مردم آنها در برداشته مثل: جنگ اعراب و اسرائیل، اشغال لانه جاسوسی آمریکا در تهران، حمله مبارزان فلسطینی به ورزشکاران رژیم صهیونیستی در المپیک مونیخ و منازعات گروه‌ها در لبنان را که از اساس خود امریکایی‌ها در این سرزمین‌ها به راه انداختند و چند حادثه دیگر در سوریه و لبنان و عراق را مبنای تاریخی و علمی!! فرض کرده و با استناد به این وقایع حکم به نامتمدن بودن، دست و رو ناشسته بودن، وحشی، غیر منطقی و... بودن مسلمان‌ها و ایرانی‌ها می‌دهند و بر اساس همین حکم به این کشورها لشکر کشی کرده و خون مردم بی‌گناه را می‌ریزند، اما بعضی از دولتمردان و سیاست‌پیشگان و شبه‌روشنفکران ما، اقدامات انگلیس‌ها در انقلاب مشروطه که مسیر یک جنبش بزرگ اجتماعی را به ناپودی کشاند، یا کودتای سیاه رضاخان که بیش از نیم‌قرن در حساس‌ترین فراز تاریخ، کشور را به ورطه اضمحلال، عقب‌ماندگی و جهل و شرایط قرون وسطایی برد، یا کودتای ننگین امریکایی‌ها در ۲۸ مرداد سال ۳۲ و لابد تحمیل اصلاحات ارضی و انقلاب سیاه شاه و قرارداد ننگین کاپیتولاسیون و سایر جنایت‌هایی که امریکایی‌ها در ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی مرتکب شدند را یکی، دو حادثه معمولی و غیر قابل اعتنا قلمداد کرده و استناد به آنها را استناد غیر علمی می‌دانند که نباید مبنای قضاوت ما درباره دشمنان این مملکت باشد!

به راستی چه منطق عقلی و تاریخی پشت این استدلال‌ها وجود دارد؟ چرا عده‌ای تلاش می‌کنند حس بیداری تاریخی و بصیرت ملی ما را نسبت به منازعات غیر قابل تردید دشمنان قسم خورده این مرز و بوم و این انقلاب، تقلیل دهند و با چسباندن نشان‌های افراط‌گرایی و داوری غیر علمی و توهم توطئه و ده‌ها برچسب دیگر از حساسیت‌های ملی ما بکاهند؟

حالت متمایز غیر تاریخی ملت آمریکا که نشان می‌دهد آمریکا از مردمانی تشکیل شده که تاریخ مشترک ندارند و به تعبیر برژینسکی: بلکه ملتی هستند که وجه مشترک آنها تعهد به آینده است؛^۲ مسئولان این کشور را در مورد واقعیت تنازع در نظام

۱. حسن روحانی، همان، ص ۶۶-۶۵.
۲. زیگنیو برژینسکی، همان، ص ۱۵۵.



بین الملل گرفتار خوش‌بینی‌های تئوریک و استراتژیک نکرده است؛ به گونه‌ای که تمام دولت‌مردان و سیاست‌مداران امریکایی متعلق به هر حزب و جریانی در دولت، کنگره و مجلس سنای یک‌صدا و یکپارچه متفق‌اند که اگر منافع حیاتی امریکا در هر نقطه‌ای از جهان در معرض تهدید قرار گیرد ایالات متحده، در صورتی که لازم باشد برای دفع تهدیدهایی که متوجه این منافع شود باید به نیروی نظامی متوسل گردد.^۱

ولی ماهیت عینی و اثرات ملموس و ویرانگر این منازعات در دو‌یست سال گذشته بر سر نوشت ملت ایران به سطح تئوری توهم توطئه که اصولاً بر افکار و سیاست‌های استراتژیست‌ها، روشنفکران و سیاستمداران غربی حاکم است و با همین توهم دنیا را به خاک و خون کشیده و در سر نوشت همه ملت‌ها دخالت می‌کنند؛ تقلیل می‌یابد.

تفسیر بی‌حد و مرز مفهوم منافع حیاتی، منافع حساس و منافع حاشیه‌ای در اتخاذ استراتژی‌های مداخله‌جویانه امریکا در کشورهای دیگر که گستره آنها بقا و استقلال اروپای غربی، ژاپن، کانادا، مکزیک، دولت‌های حاشیه خلیج فارس، امریکای مرکزی، کره و از همه مهم‌تر بقای اسرائیل و هر نقطه‌ای که بر اساس توهم امریکایی‌ها، منافع حیاتی و منافع حساس و حاشیه‌ای آنها در خطر باشد و همچنین مسائل استراتژیک و ایدئولوژیک چون: دستیابی جهان توسعه‌نیافته که بالقوه متجاوز!! (به زعم امریکایی‌ها و اروپایی‌ها) باشند، به مسائل هسته‌ای و منافع ریشه‌دار در بقای دولت‌های دموکراتیک (مثلاً دولت‌هایی چون رژیم پهلوی، عربستان سعودی و...!!!)، بسط رفاه اقتصادی از راه تجارت آزاد و توسعه و بسط صورت‌های دموکراتیک حکومت و خلاصه از شیر مرغ تا جان آدمیزاد را در بر می‌گیرد؛ آبه زعم بعضی از دولت‌مردان ما، نباید ما را دچار اضطراب از خطر دشمنان قوی پنجه‌کند و مداخلات بی‌شمار امریکا در ایران و سایر کشورها را به شکل قاعده درآورد و این قاعده به مبنای تصمیم‌گیری بدل شود!

در لطایف ادب فارسی آمده است: مردی وارد مسجدی شد تا کمی استراحت کند. کفش‌هایش را گذاشت زیر سرش و خوابید. طولی نکشید که دو نفر وارد مسجد شدند. یکی از آن دو نفر گفت: طلاها را بگذاریم پشت جعبه مهرها، آن دیگری گفت: نه آن مرد بیدار است وقتی ما برویم طلاها را برمی‌دارد. گفتند: امتحانش کنیم، کفش‌هایش را از زیر سرش برمی‌داریم اگر بیدار باشد معلوم می‌شود. مرد که حرف‌های آنها را شنیده بود خودش را به خواب زد. آنها کفش‌هایش را برداشتند و مرد هیچ واکنشی نشان نداد

۱. ریچارد نیکسون، همان، ص ۳۳.

۲. رک، همان، ص ۳۴-۳۲.



و گفتند: پس خواب است؛ طلاها را بگذاریم زیر جعبه مهرهای نماز. بعد از رفتن آن دو، مرد بلند شد و رفت که جعبه طلای آن دو را بردارد؛ اما اثری از طلا نبود و متوجه شد که همه این حرف‌ها برای این بوده که در عین بیداری کفش‌هایش را بدزدند. امان از خواب غفلت، نادانی و طمع! اگر مسئولی خوابیده باشد شاید با بعضی تلنگرها بتوان او را بیدار کرد؛ ولی وای به آن روزی که بر اثر غفلت، نادانی، تکبر و غرور مسئولی خودش را به خواب بزند و با نصیحت و تلنگرهای خیر خواهان و دوستداران و مردمش بیدار نشود. حتی اگر نه از زاویه تعهد به گذشته و ارتباط با تاریخ کهن ملت ایران بلکه از نگاه تعهد به آینده و سرنوشت جوان‌های این مرز و بوم، احتمال واقعی بودن منازعات و کینه‌ورزی امریکا و بعضی از کشورهای اروپایی را نسبت به انقلاب اسلامی و ایران رد نمی‌کردیم و همه نادانی‌ها و ناتوانی‌ها و بی‌تدبیری‌های سیاست‌بازان و دولت‌مردان را به نارسایی‌های فرهنگ ملی و باورهای مردم و نهادینه شدن توهم توطئه در ذهن تاریخی ملت ایران، حواله نمی‌دادیم و تاوان خردگریزی و خوش‌بینی‌های ساده‌لوحانه و سیاست‌های قبيله‌ای و حزبی و جریانی خود را که دلیل اصلی و واقعی بخش بزرگی از ناکارآمدی دیوان‌سالاری در ایران است را از فرهنگ، تاریخ، دین و ایمان مردم نمی‌گرفتیم؛ باز هم بصیرت و بیداری تاریخی ایجاب می‌کرد که پایه‌های حساسیت‌های ملی به دشمنان قسم خورده این کشور را با گفتارها، رفتارها، سیاست‌ها و باورهای شخصی و آرزوهای حزبی خود که ربطی به ملت ایران ندارد، سست نمی‌کردیم.

فقدان این بعد عمیق تاریخی می‌تواند تا حدی علت اصلی نوسانات سیاست‌های دولتمردان ایران در طول حیات سیاسی‌شان و چرخش‌های ایدئولوژیک و دگردیسی‌های مشغولیت‌ها و مسئولیت‌های آنها را نشان دهد. یکی از مسائل اساسی سیاست در ایران این است که سیاستمدار بدون آگاهی عمیق و دقیق از تاریخ ملی و ملتش به کسب مسئولیت و اعمال قدرت می‌پردازد. چنین سیاستمداری نمی‌تواند با تقدیر ملی و آرمان‌های آن هماهنگ شود و سیاست‌های خود را هم‌نوا با آهنگ و ریتم معمولی و خوش ترکیب تجارب تاریخی ملتش ترسیم کند. یکی از دلایل اساسی و اصلی ناپیوستگی‌ها و نوسانات اندیشه‌ها و تصمیم‌سازی‌های سیاسی در ایران همین است.

مراد ما این نیست که ادعا کنیم همه سیاستمداران باید به طور برابر از تاریخ خود انگیزه بگیرند یا به طور یکسان از بیداری تاریخی بهره‌مند باشند بلکه منظور این است که نمی‌توان بدون مراجعه به تاریخ سیاستمدار کارآمدی شد و به ملت و مملکت خود خدمت کرد. با مراجعه به تاریخ است که می‌توان به لجاجت و خودسری بعضی از



دولت‌های جهان و منطقه با ایران و انقلاب اسلامی و اسلام پی برد. با مراجعه به تاریخ است که می‌توان فهمید چرا ملت ایران از سال ۱۳۴۰ از میان همه گروه‌ها، جریان‌ها، احزاب، سازمان‌ها و سایر تشکل‌های مدعی مبارزه با رژیم پهلوی، نهضت امام خمینی را برتابید و از میان تمامی کسانی که داعیه رهبری داشتند و خود را مفسر جریانات مدرن و مدرنیته در ایران می‌دانستند و به تمام ترندهای سیاسی کاری و سیاست‌بازی مجهز بودند، ملت ایران یک روحانی ساده، بی‌آلایش، شجاع، انقلابی و سازش‌ناپذیر چون امام خمینی را ترجیح دادند. با مراجعه به تاریخ است که می‌توان فهمید چرا ملت ایران از میان همه ایسم‌ها و ایدئولوژی‌های پرطمطراق و فریبنده و دهن‌پرکن، اسلام و انقلاب اسلامی را پذیرفتند.

همه اینها بیانگر آن است که در آموزه‌های امام خمینی ارکان و عناصری وجود داشت که با ذهن تاریخی ملت ایران و با آرمان‌های این ذهن تاریخی سازگاری داشت. با قاطعیت می‌توان ادعا کرد که در تاریخ معاصر ایران هیچ رهبری را سراغ نداریم که بعد تاریخی، یعنی پیوند با فرهنگ و آرمان‌های بومی این مرز و بوم، در بسیاری از تصمیمات اساسی ملی وی به چشم بخورد. مثلاً در انتخاب دو شعار اصلی و اساسی «استقلال» و «آزادی» که دو تمنای تاریخی در تمامی جنبش‌های اجتماعی ایران در طول تاریخ بود؛ یا در انتخاب شعار «امریکا شیطان بزرگ است» و «رابطه ما با امریکا مثل رابطه بره با گرگ است» و...

شما تصور نکنید که اینها برای ما و برای صلاح ما یک قدم بردارند. هر که این را تصور بکند این جاهل است که اینها بخواهند ممالک شرق یک قدم رو به ترقی بروند! اینها نمی‌خواهند. ممالک شرق باید فکر خودشان باشند، نسیان کنند غرب را. و خودشان مشغول بشوند به اصلاح حالشان. اگر ما می‌توانستیم که به کلی منقطع بشویم از اینها... به صلاحمان بود. خیال نکنید که روابط ما با امریکا و روابط ما با نمی‌دانم شوروی و روابط ما با اینها یک چیزی است که برای ما یک صلاحی دارد. این مثل رابطه بره با گرگ است! رابطه بره با گرگ، رابطه صلاح‌مندی برای بره نیست، اینها می‌خواهند از ما بدوشند، اینها نمی‌خواهند به ما چیزی بدهند.^۱

در ارزیابی نقش آگاهی تاریخی در اعمال رهبری امام خمینی که رمز موفقیت وی بود ما سه رکن اثرگذاری تاریخ را توأمان در سیره سیاست‌عملی خمینی کبیر مشاهده

۱. صحیفه/امام، ج ۱۰، ص ۳۶۰.

می‌کنیم که می‌تواند برای هر سیاستمداری که می‌خواهد در گستره ایران سیاست‌ورزی کند، راهگشا باشد:^۱

۱. تأثیر تاریخ علی‌الخصوص تاریخ معاصر بر شخص امام
 ۲. علاقه واقعی امام به تاریخ به عنوان یک موضوع و دانش ضروری برای سیاستمدار
 ۳. تجربه شخصی امام از تاریخ به عنوان بخشی از فرآیند تجربه‌اندوزی و سیاست‌ورزی
 در رکن اول اثرگذاری تاریخی، ما با شخصیتی سر و کار داریم که شرکت و حضور شخصی وی در حوادث مهم تاریخ معاصر، یا مشاهده بسیار نزدیک این حوادث، دیدگاه وی نسبت به امور ایران و مسائل جهانی را شکل می‌دهد. تجربه این حضور تاریخی بعدها بر بسیاری از تصمیم‌گیری‌های امام در مسائل داخلی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تأثیر مستقیم دارد. قاطعیت در برخورد با اضمحلال نظام شاهنشاهی، اعتماد نکردن به احزاب و گروه‌های چپ و راست که سابقه تاریخی خیانت آنها به ملت ایران و جنبش‌های اجتماعی روشن و بدیهی بود، اعتماد نکردن به امریکا و شوروی و سایر ابرقدرت‌ها و قدرت‌ها، اعتماد به بیداری و وفاداری مردم و نفی مبارزه مسلحانه یا سایر مبارزاتی که خدشه‌ای به اصل نظام شاهنشاهی وارد نمی‌کرد و ده‌ها مورد دیگر که نشان می‌دهد چقدر آن تجربه حضور در حوادث تاریخی مؤثر بوده است. امام هیچ‌گاه مثل بعضی از ساده‌لوحان این تجارب تاریخی را، به یکی، دو اتفاق استثنایی که نمی‌توان آن را قاعده کرد، قلمداد نکرد و تمام سیاست‌های خود را متکی بر همین تجربیات ساخت.

در رکن دوم اثرگذاری تاریخی، بیانات و بعضی از نوشته‌ها، نامه‌ها و اطلاعیه‌های امام نشان می‌دهد که ایشان ظاهراً علاقه عمیقی به موضوع تاریخ داشت. این علاقه آنچنان عمیق بود که در نامه به حجت‌الاسلام سید حمید روحانی در خصوص نگارش تاریخ انقلاب اسلامی می‌نویسد:

شما به عنوان یک مورخ باید توجه داشته باشید که عهده‌دار چه کار عظیمی شده‌اید. اکثر مورخین، تاریخ را آن گونه که مایلند و یا بدان گونه که دستور گرفته‌اند می‌نویسند، نه آنگونه که اتفاق افتاده است. از اول می‌دانند که کتابشان بنا است به چه نتیجه‌ای برسد و در آخر به همان نتیجه هم می‌رسند. از شما می‌خواهم هر چه می‌توانید سعی و تلاش

۱. مبادی تئوریک این بخش تحت تأثیر عمومی کتاب در جست‌وجوی امنیت ملی اثر زیگنیو برژینسکی نوشته شده است. رک: زیگنیو برژینسکی، همان، فصل هفتم.



نمایید تا هدف قیام مردم را مشخص نمایید، چرا که همیشه مورخین اهداف انقلاب‌ها را در مسلخ اغراض خود و یا اربابانشان ذبح می‌کنند. امروز همچون همیشه تاریخ انقلاب‌ها، عده‌ای به نوشتن تاریخ پر افتخار انقلاب اسلامی ایران مشغولند که سر در آخور غرب و شرق دارند. تاریخ جهان پر است از تحسین و دشنام عده‌ای خاص، له و یا علیه عده‌ای دیگر و یا واقعه‌ای در خور بحث... شما باید نشان دهید که چگونه مردم، علیه ظلم و بیداد، تاجر و واپسگرایی قیام کردند و فکر اسلام ناب محمدی را جایگزین تفکر اسلام سلطنتی، اسلام سرمایه‌داری، اسلام التقات و در یک کلمه اسلام امریکایی کردند. شما باید نشان دهید که در جمود حوزه‌های علمیه آن زمان که هر حرکتی را متهم به حرکت مارکسیستی و یا حرکت انگلیسی می‌کردند، تنی چند از عالمان دین‌باور دست در دست مردم کوچک و بازار، مردم فقیر و زجر کشیده گذاشتند و خود را به آتش و خون زدند و از آن پیروز بیرون آمدند. شما باید به روشنی ترسیم کنید که در سال ۴۱، سال شروع انقلاب اسلامی و مبارزه روحانیت اصیل در مرگ‌آباد تاجر و تقدس‌مآبی چه ظلم‌ها بر عده‌ای روحانی پاک‌باخته رفت، چه ناله‌های دردمندانه کردند، چه خون دل‌ها خوردند، متهم به جاسوسی و بی‌دینی شدند ولی با توکل بر خدای بزرگ کمر همت را بستند و از تهمت و ناسزا نهراسیدند و خود را به توفان بلا زدند و در جنگ نابرابر ایمان و کفر، علم و خرافه، روشنفکری و تاجرگرایی، سرافراز- ولی غرقه به خون یاران و رفیقان خویش - پیروز شدند.^۱

این نوشته‌ها نشان می‌دهد که امام خمینی به تاریخ به عنوان یک موضوع تفننی نگاه نمی‌کرد بلکه این دانش را در نوع برخورد با مسائل، تصمیم‌گیری‌ها، آگاهی نسبت به مفاهیم مسئولیت‌آور و حساسیت نسبت به سرنوشت مردم و کشور و... مؤثر می‌دانست. در رکن سوم اثرگذاری تاریخی، تجربه شخصی امام و ذکر پیوسته نمونه‌های تاریخی در سخنرانی‌ها و دیدگاه تیزبین امام نسبت به مسائل داخلی و دینامیسم تحولات جهانی به خصوص تحولات اواخر دهه ۶۰ در شوروی و آن نامه تاریخی به گورباچف و ده‌ها موضوع دیگر می‌تواند نمونه‌هایی از این واقعیت باشد. برخورداری از این سه رکن تأثیرگذار و استفاده عمیق و دقیق از آنها در فرآیند رهبری انقلاب اسلامی نشان

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۳۹.



می‌دهد که امام حس شهودی تاریخی عجیبی نسبت به تحولات منطقه‌ای و فرآیند دگرگونی‌های جهانی داشت. این حس شهودی که بخشی از فرآیند تجربه‌اندوزی و آگاهی‌بخشی تاریخ بود باعث شد که امام مانند اغلب رهبران سیاسی و سیاست‌پیشگان که مست پیروزی، مست قدرت و مست زنده‌باد و مرده‌بادهای مردم می‌شوند، و به بیماری مزمن و ویرانگر فراموشی تاریخی مبتلا می‌گردند، گرفتار این بیماری نشود و توجه خود را از نگرانی‌های اصولی و واقعی به سوی واقعیت‌گریزی‌های آرمان‌شهری منحرف نکند؛ آرمان‌گرایی‌های سرخوشانه‌ای که متأسفانه بعضی از چهره‌های انقلابی را به ورطه خودمحوری، خرد‌گریزی و انقلاب‌ستیزی در دو دهه اخیر سوق داده است. همین واقعیت‌گریزی‌های آرمان‌شهری که از دهه ۷۰ بعضی از انقلابیون دوآتشه دهه ۶۰ را از راه انقلاب منحرف کرد، باعث شد که وفاداران به آرمان‌های انقلاب اسلامی به جای این که انرژی خود را بر دشمنان اصلی انقلاب متمرکز کنند، از ناحیه متحدان و دوستان ظاهری انقلاب احساس خطر نمایند. دوستانی که آرام آرام غیر قابل پیش‌بینی می‌شدند و به جای سرزنش دشمنان، انقلابیون را مورد سرزنش قرار می‌دادند.

دگر‌دیی مسئولیت‌ها و انتقال ضد انقلاب به درون نظام

دگر‌دیی مسئولیت‌ها و مشغولیت‌ها چهره بدتر کیب و منافقانه خود را از انتخابات هفتم نشان داد. باروش‌هایی که طرفداران یک طیف از جناح‌های درون انقلاب برای کسب قدرت اتخاذ کردند چنین به نظر می‌رسید که از این تاریخ هر دولت جدید که به قدرت می‌رسد، می‌کوشد سیاست‌های دولت قبلی را فاجعه‌بار اعلام کند. به ویژه وقتی که جناح صاحب قدرت در دیوانسالاری ایران جای خود را به جناح دیگر بدهد. متأسفانه از دولت خاتمی این واقعیت‌گریزی‌های آرمان‌شهری به انقلاب‌ستیزی احمقانه‌ای بدل شد و به جای آن که در میان نیروهای ضد انقلاب لانه کند اپوزیسیون را به بدنه دیوانسالاری درون جمهوری اسلامی منتقل می‌کند. بنابراین آنچه در دگر‌دیی مسئولیت‌ها جلب توجه می‌کند ایفای نقش ضد انقلاب توسط دولت مستقر است. وقتی دولت مستقر در قالب اپوزیسیون ظاهر می‌شود اولین پیام روشن آن، دعوت جامعه به شورشی‌گری است. این دعوت نیاز نیست به صورت علنی و با صدای بلند اعلام شود بلکه در سیاست‌ها، برنامه‌ریزی‌ها، تصمیم‌سازی‌ها و روابط دولت مستقر تجلی می‌یابد. شورش یعنی برخاستن علیه وضع موجود و این دقیقاً با انقلابی بودن تفاوت دارد. انقلابی بودن یعنی برخاستن علیه وضعیتی کهنه و فرسوده به منظور ایجاد وضعیتی

نوبین و بهتر. در حالی که شورش صرفاً با وضعیتی در هر شرایط مخالفت کردن است. این آن نقشی است که از انتخابات هفتم و روی کار آمدن دولت خاتمی بر دوش دیوانسالاری ایران نهاده شد و دولت‌ها را رفته رفته جایگزین اپوزیسیون علیه نظام جمهوری اسلامی ساخت.

رفتارهایی که در دیوانسالاری ایران از دولت خاتمی به بعد رخ نشان می‌دهد بیانگر این واقعیت است که این دیوانسالاری مخاطره‌آمیز شده است. دیوانسالاری که می‌رود جامعه را نیز مخاطره‌آمیز نماید. اولین نمادهای مخاطره در قتل‌های زنجیره‌ای، دومین مخاطره در واقعه کوی دانشگاه و سومین مخاطره در ترور حجاریان، از دل دولت خاتمی سه رکن امنیت کشور یعنی وزارت اطلاعات، نیروی انتظامی و سپاه پاسداران را نشان می‌رود. در گذار دیوانسالاری انقلابی به دیوانسالاری مخاطره‌آمیز دو مرحله را می‌توان تمیز داد: مرحله اول مرحله‌ای است که در آن پیامدها و خود خطرناک‌سازی‌های دولت به طور منظم ارکان امنیت را متزلزل می‌کند و در مرحله دوم خطرات ناشی از این تزلزل به سرعت وارد جامعه شده و روح شورش‌گری را در جامعه پراکنده می‌سازد؛ شورش‌گری‌ای که رهبری آن به دست خود دولت است.

رخدادهای دولت خاتمی به سردمداری افرادی چون تاج‌زاده، امین‌زاده، موسوی لاری، بهزاد نبوی و دیگر اصلاح‌طلبان و کارگزاران درون دولت و متعاقب آن رفتارهای رسانه‌های حامی دولت خاتمی و پروژه تکمیلی آنها، بلوهای سخیف مجلس ششم در دامن زدن به شورش‌گری‌های اجتماعی، نمونه‌های بسیار اندک اقدامات ضد انقلابی‌ای است که از خارج به بدنه نظام منتقل می‌شود.

از نظر سیاسی، رفتارهای مخاطره‌آمیزی که از دولت خاتمی در قامت اپوزیسیون نظام شروع می‌شود و تا به امروز ادامه دارد به معنای دقیق تئوریک، در خود اندیشیدن یا تأمل در خود نیست بلکه بدترین نوع مواجهه با خود است. مواجهه‌ای که می‌رود آرام آرام دولت‌ها را به رقیب نظام تبدیل کند. در خود اندیشیدن منجر به بازسازی، اصلاحات و اقتدار نظام می‌شود ولی با خود مواجه شدن مقابله جدی با فلسفه وجودی خود نظام است. به عنوان مثال، در فتنه ۸۸ اصلاح‌طلبانی که نتوانستند آرای مردم را جلب کنند زیر میز دموکراسی و مردم‌سالاری زدند و به بهانه تقلب در انتخابات اقدام به لشکرکشی‌های خیابانی کردند و آن جنایت‌های نابخشودنی را نسبت به جمهوری اسلامی مرتکب شدند. اگر از هر کدام از سردمداران این فتنه سؤال می‌کردی برای چه به شورش‌گری دامن می‌زیند ادعا می‌کردند که دولت حق ماست و آمده‌ایم که حق را



به صاحب حق برگردانیم.

از نظر منطق سیاسی بازگرداندن دولت به بهای تخریب نظام، مبتنی بر کدام داده عقلی و تاریخی است؟! و چنین دولتی پس از تخریب نظام چگونه می‌توانست دوام داشته و مستقر شود؟! این نشان می‌داد که اندیشه سخیف و ساده‌لوحانه رقیب کردن دولت با نظام که داستان آن از بنی‌صدر آغاز شده بود ولی در دولت خاتمی نهادینه شد اگر چه یک اندیشه مبهم و فاقد مبانی تئوریک و مبادی علمی است ولی ابزاری بود که اصلاح‌طلبان ضد انقلاب با آن به جنگ نظام جمهوری اسلامی آمده بودند.

این آن وضعیتی است که دقیقاً در انتخابات جمهوری دوازدهم نگرانی‌هایی به وجود آورده است. دولت و داوطلبان دولتی جمهوری دوازدهم در این انتخابات به جای در خوداندیشی بر خود شورش کردند و برای کسب آرای مردم با خود مواجه شدند. این «خود رو در رویی» پیامدهای خطرناکی دارد. پیامدهایی که بیش از هر چیز ارکان نظام جمهوری اسلامی یعنی «استقلال» و «آزادی» مردم را نشانه‌گیری کرده است. اگر گذار خودمختار، ناخواسته و پیش‌بینی نشده و «بازتابی محور» از یک جامعه انقلابی متکی به اعتماد عمومی به یک جامعه ضدانقلابی مبتنی بر رفتارهای مخاطره‌آمیز همچنان در ساختار شکنی انتخاباتی دولت‌ها ادامه یابد نباید تردیدی به خود راه داد که این خود تردیدی و ستیز پیرامون تقسیم‌بندی‌ها و جناح‌بندی‌های کاذب در دیوانسالاری در انتها به ستیزهای مربوط به تقسیم‌بندی‌ها و جناح‌بندی‌های خوبی‌های اساسی در باورهای انقلابی مردم ایران منتهی می‌شود و از دل آن انقلابی خوب و بد، دفاع مقدس خوب و بد، امام خوب و بد، ولایت فقیه خوب و بد، مرجع تقلید خوب و بد، سپاه خوب و بد، مذاکرات خوب و بد، آزادی خوب و بد، استقلال خوب و بد، جمهوری خوب و بد، ضد انقلاب خوب و بد و از همه عجیب‌تر منافق خوب و بد و اعدام‌های خوب و بد خارج خواهد شد؛ خوبی‌هایی که تردید در آنها به نوعی تردید در ارکان انقلاب اسلامی و اساس جمهوری اسلامی است.

در انتخابات جمهوری دوازدهم با همه عظمت و شکوهی که حضور مردم داشت، نشانه‌های این ستیز در تبلیغات نامزدها کاملاً مشهود بود:

۱. ستیزهای مسئولیت‌پذیری
۲. ستیزهای امنیت‌پذیری
۳. ستیزهای استقلال‌پذیری
۴. ستیزهای عدالت‌پذیری

۵. ستیزهای دین‌پذیری
۶. ستیزهای انقلاب‌پذیری
۷. ستیزهای اقتدار‌پذیری
۸. ستیزهای خدمت‌پذیری
۹. ستیزهای قدرت‌گریزی

و سایر ستیزها و جبهه‌بندی‌هایی که اساس نظام را مورد تردید قرار می‌دهد. شیوه‌های تبلیغ انتخابات جمهور دوازدهم نشان داد که مبالغه در ابعاد تغییر و تخریب سیاست‌های گذشته از سطح روش‌های اجرایی دولت‌ها به ساختار برنامه‌های میان‌مدت توسعه و بعد از آن به اسناد چشم‌انداز درازمدت و از همه مصیبت‌بارتر به آرمان‌ها و اصول انقلاب نیز کشیده شده است.

در ظاهر لحن و سیاست‌های رؤسای جمهور ایران از دوره خاتمی به بعد در دفاع از انقلاب اسلامی است اما تمام دولت‌های بعد از دولت خاتمی به تعهدات اصلی سیاست‌های اتخاذشده انقلاب اسلامی پایبند نبودند. اغلب به نحوی از انحاء تلاش کردند ابتکارات، دستاوردها و برنامه‌های دولت قبل را که به نوعی مربوط به اصل نظام بود مورد تردید و تخریب قرار دهند.

دامنه این تخریب و تردید در هر دوره‌ای نسبت به دوره قبل سیاه‌تر و خطرناک‌تر شده است. این مسئله در انتخابات جمهور دوازدهم به اعتبار این که دولت قبل خود در معرض پرسش بود و مثل جمهور یازدهم، جایگزینی جهت تخریب و سیاه‌نمایی نداشت، از حیطة دولت به حیطة نظام رسید و معلوم نیست چه حاصلی برای انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی داشته باشد. دولت یازدهم از ابتدا با این شعار روی کار آمد که عقلانیت و تدبیر لازم را برای رفع نیازهای جامعه دارد. اما از اول مشخص بود که اولاً، باید این نیازها را تابع و منقاد نظم دلخواسته خود کند. برای این که آن نظم دلخواسته ایجاد شود باید چند کار صورت می‌پذیرفت:

۱. سیاه‌نمایی دوران گذشته برای این که مردم از آن دوران دل‌بکنند و خاطره خوشی هم اگر در ذهن مردم نقش بسته پاک شود. دقیقاً شبیه همان کاری که دولت خاتمی با دولت هاشمی رفسنجانی کرد.

۲. بحرانی نشان دادن شرایط کشور و این که هیچ راهی برای گذار از این بحران جز عدول از بعضی سیاست‌های بنیادین نظام وجود ندارد. مثل موجه جلوه دادن مسئله مذاکره با آمریکا به بهانه مسائل هسته‌ای. این هم درست همان کاری بود که همتای وی



در دولت هفتم و هشتم و دولت دهم تعقیب می‌کرد.
۳. صورت‌بندی مجدد نیازهای جامعه بر اساس تمایلات و توانایی‌های دولت یازدهم. نیازهایی که عموماً در فهرست مطالبات اصلی و اساسی مردم قرار نداشت و بیشتر مسائل احساسی، حاشیه‌ای و سرگرم‌کننده بود. مثل مسئله بورس‌سپه‌ها، مسائل کنسرت‌ها، پخش شدن یا نشدن این صدا و آن صدا و...

ثانیاً، نیازها باید با خواست، ترجیحات و امیال دولتمردان صورت‌بندی شود، یعنی نیازها را تابعی از تمایلات قدرت کند؛ این به معنای سیاسی کردن نیازهای مردم است. مثل ضروری نشان دادن مذاکرات هسته‌ای و گره زدن تمامی معضلات کشور به این مذاکرات و رها کردن کشور در حالت بلا تکلیفی و رکود تورمی؛ یا سیاسی کردن مبانی امنیتی کشور و رقیب دولت نشان دادن نیروهای امنیتی کشور یا تخریب دیوانه‌وار قوه قضاییه در مناظرات انتخاباتی و بازی با آتش خطرناک بی‌اعتمادسازی مردم نسبت به قوه حساسی چون قوه قضاییه.

آنهايي که در ک اندکی از سیاست دارند و تاریخ را خوب مطالعه کرده باشند می‌دانند که سیاسی کردن نیازها به گونه‌ای سیاست را تابع امیال دولتمردان می‌کند و آن را از حالت عقلانی خارج می‌سازد. دولتمردان به همین بهانه از بسیاری از آرمان‌های یک جامعه عدول می‌کنند. انفکاک حوزه خصوصی نیازها از حوزه عمومی سیاست، یکی از ویژگی‌های انقلاب اسلامی بود که متأسفانه دولت یازدهم بیش از همه دولت‌ها بر آن ضربه وارد کرد؛ زیرا سیاست را که در مکتب امام خمینی و آموزه‌های انقلاب اسلامی، تدبیر عمومی، مستمر و با دوام است به امری زودگذر، مصرفی و محدود به تمایلات فردی، شخصی، خانوادگی، قبیله‌ای و جناحی تبدیل کرد. منافع چنین سیاستی هیچ نسبت و سنخیتی به حوزه عمومی و منافع مردم ندارد و قابل تعمیم به انگیزه‌های یک ملت انقلابی و تمایلات پایا و پایدار یک انقلاب بزرگ نیست.

شاید به همین اعتبار بود که امام خمینی در آن نامه معروف به منشور برادری که در ۱۰ آبان ۱۳۶۷ صادر شد در تبیین اصول پایدار انقلاب اسلامی و انقلابی ماندن، کم کردن شر زالوصفتان دولت، بازار و خیابان از سر مردم را یکی از ارکان وفاداری به انقلاب اسلامی معرفی می‌کند و اختلاف بر سر این مسئله را اختلاف زیربنایی و اصولی و موجب سست شدن نظام می‌داند.^۱

زالوصفتان دولت همیشه تمایل دارند که نیازها و آرمان‌های جامعه را تابعی از تمایلات

۱. رک: صحیفه/امام، همان، ص ۱۷۸.

دولت سازند تا بتوانند اولاً؛ توان پاسخ به آنها را داشته باشند. ثانیاً؛ جامعه را پیوسته و ایسته به خود نگه دارند. ثالثاً؛ دولت را همیشه در قامت یک مجری و تولیدکننده انحصاری در رأس امور قرار دهند و از مزایا و رانت‌های آن برخوردار باشند. در حالی که به نظر می‌رسد امام خمینی تمایل داشتند این نیازها و آرمان‌ها ترجیحاً در بیرون از حوزه دولت تعریف شوند و وظایف دولت همانند دیگران فقط محدود به تلاش‌های رقابتی برای پاسخ به این نیازها باشد تا همه چیز تحت سیطره دولت، ماهیت انحصاری پیدا نکند.

نیازها در یک جامعه صرفاً تمایلات یک شخص، یک طبقه، یک جریان سیاسی یا یک جناح نیست بلکه ناظر به اولویت‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، روش زندگی و ارزش‌های مشترک اجتماعی است. در انتخابات دوازدهم با تدلیس ویژه‌ای نیازهای یک گروه و یک جریان به شکل غیر معقولانه نیازهای جامعه القا شد.

یکی از مشکلاتی که در دولت یازدهم نهادینه شد و در انتخابات جمهوری دوازدهم خود را نشان داد این بود که دولت شدیداً در تعریف و صورت‌بندی نیازها ورود کرد و رابطه بین نیازها و گفتمان عمومی را که به صورت هنجاری در جامعه معطوف به حل مشکلات اصلی مردم بود به سطح تمایلات رسانه‌ای کاذب تقلیل داد. این یک انحراف بزرگ از آرمان‌های انقلاب اسلامی بود زیرا بحث نیازها و پاسخ‌ها را که موجب پیشبرد فضای زیست مردم در چهارچوب سبک زندگی اسلامی-ایرانی بود، به سطح بسیار نازل زیست گروه و طبقه ویژه و خاص تنزل داد. داوطلبان دولتی انتخابات دوازدهم ابتدا نمایش اشکریزان دفاع از حیثیت از دست رفته نیروهای انقلاب و در رأس آن هاشمی رفسنجانی و اصلاح‌طلبان راراه‌اندازی کردند؛ حیثیتی که بیش از همه در دولت خاتمی توسط اصلاح‌طلبان به حراج گذاشته شده بود. اصلاح‌طلبانی که سردار سازندگی را تا سطح عالیجناب سرخ‌پوش، اکبرشاه و فرمانده قتل‌های زنجیره‌ای و مروج اشرافی‌گری و انقلاب‌ستیزی پایین کشیدند.

سپس در ادامه این نمایش، برای جذب آرای معاندان انقلاب اسلامی و جوانان احساسی تاریخ‌نخوانده، به میدان دفاع از منافقین مزدور، جاسوس و تروریست آمدند و اعدام داعشی‌های دهه ۶۰ ایران را ابزاری برای تخریب رقبای انتخاباتی خود قرار دادند. اعدام‌هایی که خود، همفکران، هم‌حزبان و هم‌جبهه‌ای‌هایشان بیش از همه در آن دخیل بودند و یک زمانی بدان افتخار می‌کردند و پیشنهاد می‌دادند که اگر این اعدام‌ها در نماز جمعه صورت گیرد به مراتب اثرگذاری آن در مردم بیشتر است.





بنابراین انحصار نیازها از طریق قوه مجریه یعنی درگیر شدن و تقابل نیازهای دولتمردان با نیازهای حوزه عمومی، یعنی تأثیر مستقیم و انحصاری دولت در تخصیص منابع و عمومی جلوه دادن نیازهای جناحی و جبهه‌ای. دولت یازدهم در انتخابات جمهوری دوازدهم پروژه دولت هفتم و هشتم را که با ورود دولت احمدی‌نژاد تأخیر در اجرای آن به وجود آمد، تکمیل کرد و با تدلیس سیستماتیک تمایلات گروه خاص، جریان خاص و قشر خاص را تمایلات عمومی نشان داد.

جامعه مدنی و ساز و کارهای آن که شعار دولت خاتمی بود، نیازهای قشر و جریان خاص با تعاریف ویژه‌ای بود که برای ملت ایران هزینه‌های سنگینی در حوزه‌های سیاسی، امنیتی، فرهنگی، اجتماعی و بین‌المللی به همراه آورد. کمترین این هزینه‌ها شوک تابستان سال ۱۳۸۲ بود که بر اساس وابستگی‌ها و نادانی‌های مذاکره‌کنندگان دولت خاتمی و جهل کارگزاران این دولت در خریدهای هسته‌ای، آوار هسته‌ای را بر سر ملت ایران خراب کرد که تا به امروز نیز همه کسانی که خود این آوار را ایجاد کردند، نتوانستند آواربرداری کاملی انجام دهند و هنوز هم ملت ایران در زیر این آوار تاوان این نادانی‌ها را پرداخت می‌کند.

شبیه همین داستان مجدداً در دولت یازدهم تکرار شد. رابطه با آمریکا به بهانه مذاکرات هسته‌ای خواست گروه و جریان خاصی بود که سرمایه‌گذاری‌ها و علقه‌های خود و فرزندان و خانواده‌هایشان بیش از آن که در درون مرزهای ایران قرار داشته باشد در آمریکا و اروپا قرار دارد! دولت یازدهم با همان روش دولت هفتم، این نیازهای قشر خاص را مجدداً با تدلیس سیستماتیک خواست عمومی می‌کند.

این دگردیسی در مسئولیت‌ها و مشغولیت‌ها بیانگر همان نوساناتی است که به دلیل ضعف بینش تاریخی دامن بسیاری از دولتمردان و انقلابیون دهه ۶۰ و ۷۰ و دامن بعضی از پیشکسوتان انقلاب اسلامی را گرفت.

دیوانسالاری پر هزینه و کم بازده ایران و در رأس آن قوه مجریه و به تعبیر خمینی کبیر، زالوصفتان دولتی، از دولت خاتمی تا به امروز با رایبه نشانه‌های کاذب ما را وارد بازی تنسیق، یعنی به هم پیوستن‌های غیر واقعی و صورت‌بندی‌های تخیلی در باره: زندگی خوب، ایران خوب، ایران پیشرفته، ایران توسعه‌یافته، سیاست خارجی توسعه‌گرا، اعتدال و تدبیر، جامعه مدنی و امثال اینها کرده است؛ صورت‌بندی‌هایی که هیچ ساز و کار تعریف‌شده‌ای ندارد و صرفاً لغاظی‌هایی فریبنده است.

فرو کاستن روند آرمان‌های انقلاب اسلامی به آرمان‌ها و خواسته‌های نحیف و ضعیف

تعدادی از دولتمردان و احزاب و جناح‌های خاص، نماد اصلی این بازی هاست. مردم هرگز به صورت ساده و سراسر خیری از این بازی‌ها نمی‌بینند. لیکن دولتمردان تمایلات شخصی خود را در درون مشکلات و سختی‌هایی که خود دولتمردان تولیدکننده آن هستند، قرار می‌دهند که گویی نیازهای اصلی و واقعی جامعه همین تمایلات است.

جمع بندی

تمرکز رهبری، بینش استراتژیک اسلامی، وحدت و اراده ملی چهار ویژگی شاخص در پیروزی انقلاب اسلامی بر سایر گرایش‌های سیاسی معاصر در ایران بود. در تمام دوران پرتلاطم دهه اول انقلاب اسلامی که سیل توطئه‌های داخلی و خارجی علیه جمهوری نوپای اسلامی سرازیر شد، این چهار ویژگی ضامن بقای انقلاب اسلامی بود. با آغاز دهه ۷۰ تمام سیاست‌های دشمنان داخلی و خارجی انقلاب اسلامی بر این چهار ویژگی متمرکز شد. تا به امروز تمامی مخالفان جمهوری اسلامی اعم از چپ و راست، کمونیست و لیبرال، مقدس‌مآب و سکولار و سایر اراذل و اوباش وابسته به امریکا و صهیونیسم تلاش کردند که ایران گرفتار سایش وحدت، فرسایش اراده ملی، گسست رهبری و تردید در بینش استراتژیک اسلامی گردد.

مطمئناً از نظر ظاهری و شاید در مبادی و مبانی، بسیاری از نگرانی‌هایی که امروز ما را به خود مشغول کرده است به نوعی مربوط به این چهار ویژگی است. هر اقدامی، هر سیاستی، هر دولتی، هر حزبی، هر جناحی، هر مجلسی که بخواهد در هر سطحی به این چهار رکن اساسی لطمه‌ای وارد کند، در بینش تاریخی ملت ایران اقدام وی ضد انقلابی به حساب می‌آید.

همیشه می‌توان پس از رخدادهای بزرگ و کوچک علل و ریشه‌های کافی برای آنها برشمرد. تردیدی نیست که برای آنچه در انتخابات جمهور دوازدهم اتفاق افتاد، علل و ریشه‌های عقیدتی و ساختاری خاصی وجود دارد. ما در این یادداشت در پی واکاوی این علت‌ها نبوده و نیستیم. اما برآیند مطالعه دگردیسی مسئولیت‌ها و مشغولیت‌ها در دولت‌های جمهوری اسلامی به ما می‌آموزد که شکاف روزافزونی بین باورهای دولتمردان و مسئولیت‌ها و مشغولیت‌های آنها وجود دارد.

آیا این شکاف حاصل تنش میان تمایلات نفسانی، مشغولیت‌ها با اعتقادات است؟ ما نمی‌دانیم این تناقض یا تقابل از کجا پیدا شد اما می‌دانیم واقعیت این است که انتخابات جمهور دوازدهم و شیوه‌های جذب آرا و کسب قدرت با تمام بی‌رحمی به ما نشان داد که





هر لحظه می تواند لحظه معامله بین باورها و آرمان ها با مسئولیت ها و مشغولیت ها باشد. مردم در این انتخابات با تمام وجود خود این حقیقت را لمس کردند که در بخشی از بدنه دیوانسالاری نظام جمهوری اسلامی، نبرد بی پایانی بین تعبیرها، تفسیرها، آرمان ها و تمایلات، نیازها و مشغولیت های دولتمردان وجود دارد که متأسفانه عموماً غلبه با تمایلات است.

آنچه از این تقابل ها استخراج می شود این است که انقلابیون، بعد از انقلاب از دهه ۷۰ به بعد چون اندیشه و آرمان قابل توجهی نسبت به شرایط تولید نکرده اند و پیوسته از ذخایر و سرمایه های انقلابی استحصال کرده اند اکنون گرفتار این توهم شده اند که این ذخایر و سرمایه ها به پایان رسیده است؛ بنابراین به نفی اندیشه های انقلابی پرداخته اند. سیاست مبتنی بر تنازع و کشمکش سترون چپ و راست و اصلاح طلب و اصول گرا و دو قطبی کردن سیاست در ایران گویای این واقعیت است. و این بدترین روش عادی سازی انقلاب اسلامی است.

وقتی انقلابیون در ذخایر بی پایان فرهنگ انقلاب اسلامی تردید کنند و گرفتار این توهم شوند که استحصال از این ذخایر به پایان رسیده است از نسل های آینده چه انتظاری می رود؟ شاید یکی از دلایل تأکیدات پیوسته رهبر معظم انقلاب به انقلابی ماندن و انقلابی زندگی کردن ناشی از همین توهم باشد. این توهومات نشان می دهد که بخشی از انقلابیون که در چرخه مسئولیت ها و مشغولیت ها قرار دارند، درک تاریخی دقیقی ندارند. زیرا اگر واجد بینش تاریخی بودند می دانستند که در فرهنگ انقلابی اسلام، ذخایر و سرمایه ها بی کران است و پایانی ندارد.

آن سیاست پیشه ای که در مقابل نگاه میلیون ها نفر فریاد می زند که حقوقدان است و سرهنگ نیست و با این دیو و دلبر سازی ها، آرای مردم را جذب می کند، نادانسته و دانسته بی خبری خود از تاریخ و بی اطلاعی از نیازهای مردم را اعلام می کند. زیرا اگر درک دقیق و عمیقی از تاریخ داشت می دانست که اگر در طول تاریخ در این مرز و بوم سرهنگ ها دست به اقداماتی علیه ملت خود زدند جز به حمایت و فتوای حقوق دانان، فیلسوفان و روشنفکران نبوده است. اگر تأیید و فتوای محمدعلی فروغی، سید حسن تقی زاده، سید ضیاء طباطبایی، علی اصغر حکمت، احمد کسروی و سایر حقوق دانان و فیلسوفان و روشنفکران عصر قاجار و پهلوی نبود چگونه امکان داشت یک سرباز قزاقخانه روس سرنوشت یک کشور بزرگ تاریخی چون ایران را در دست بگیرد و آن جنایت های بزرگ و آن دوران سیاه را در تاریخ این مرز و بوم رقم بزند؟!



آن سیاست‌پیشه‌ای که بی‌پروا در مقابل چشمان میلیون‌ها نفر، نمایش اقتدار ملی را که موجب افتخار و مباهات هر سیاست‌مدار وطن‌پرست و ایران‌دوستی است، نشانه تضعیف مذاکره‌ای که از اساس بی‌فایده بودن آن برای هر اهل نظری بدیهی بود، می‌داند؛ خواسته یا ناخواسته ناتوانی خود در فهم مسائل اساسی امنیت و اقتدار ملی را اعلام می‌کند.

آن سیاست‌پیشگانی که تصور می‌کنند بین دولتمردان امریکایی و سازمان‌های حقوق بشری ساخته دست آنها، با آرمان‌های مربوط به «استقلال» و «آزادی» ملت ایران نگرانی‌های مشترکی وجود دارد و اگر ملت ما کمی از آرمان‌های انقلابی خود پایین بیاید دشمنان ایران تمایل دارند مسائل خود را با ما حل کنند و درهای بهشت توسعه و ترقی را به روی ایران بکشایند، معلوم است حتی در حد تفنن نیز تاریخ دوران معاصر را مطالعه نکرده‌اند.

آن سیاست‌پیشگانی که تصور می‌کنند با اتخاذ سیاست روشن و شفاف و دوری از سیاست خارجی مبهم و غیر شفاف رفتارهای ما برای دنیا قابل فهم و قابل پیش‌بینی است و راه تعامل سازنده با دنیا گشوده می‌شود،^۱ حتی یک بار به خودشان زحمت نداده‌اند در قامت رئیس‌جمهور یک کشور انقلابی و تاریخی، سند استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱ را که سرسخت‌ترین، سازش‌ناپذیرترین و شقی‌ترین دشمن انقلاب اسلامی و ملت ایران است را مطالعه نمایند. به راستی اصول و قواعد تعامل سازنده با قدرت‌هایی که در اسناد رسمی خود با وقاحت تمام می‌نویسند تا سال ۲۰۲۵م/ ۱۴۰۴ش ایران نباید جمهوری اسلامی باشد و سودای شکست یک انقلاب بزرگ اجتماعی را در سر می‌پرورانند چگونه است؟ و...

نزدیک به دو دهه است که زبان دگردیسی در بیشتر تحلیل‌ها، سیاست‌ها، باورها و مواضع فعلی محیط سیاسی ایران نفوذ دارد. اگر چه گفته می‌شود که زبان تغییر که گاهی عده‌ای آن را بحرانی تلقی می‌کنند، امری متداول است اما برای ملت ایران این سؤال اساسی مطرح است که چگونه باید شروط این تغییرات را تحلیل کند؟ آیا حقیقتاً این تغییر مواضع، چرخش‌های ایدئولوژیک و نوسانات عقیدتی در مسیر تحول طبیعی است و منطبق خاص خود را دارد یا چرخش‌های فرصت‌طلبانه‌ای است که در حوزه کسب، حفظ و بسط قدرت در حال وقوع است؟ آیا آنچه دگرگونی نامیده می‌شود تغییر است یا دگردیسی و استحاله؟

۱. حسن روحانی، «آیا سیاست خارجی ایران در مسیر چشم‌انداز است؟»، مجموعه مقالات سیاست خارجی توسعه‌گر، گردآورنده مسعود موسوی شفاپی، مرکز تحقیقات استراتژیک، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۴.



مقالات

رویش انقلاب اسلامی در بستر فرهنگ اسلامی در اندیشه علامه مطهری

مهدی جمشیدی^۱

کارکردهای فرهنگ اسلامی برای جامعه ایرانی

یک فرهنگ چه کارکرد یا کارکردهایی می‌تواند برای یک جامعه داشته باشد که آن را مطلوب و ممدوح بینگاریم؟! فرهنگ اسلامی می‌باید برای جامعه ایرانی چه کرده باشد که بتوان آن را «خدمت» قلمداد کرد و زبان به ستایش این فرهنگ گشود؟! علامه مطهری به این پرسش پاسخ می‌دهد تا مقیاسی را برای سنجش و ارزیابی تأثیرات فرهنگ اسلامی بر جامعه ایرانی معرفی کرده باشد. ایشان می‌نویسد:

آنگاه، اثرگذاری یک فرهنگ بر یک جامعه را «خدمت» تفسیر می‌کنیم که آن فرهنگ، هنجارها و ارزش‌های بازدارنده و غیر انسانی را از آن جامعه بزدايد و هنجارها و ارزش‌هایی پیشرفت‌آفرین و مترقی به آن جامعه عرضه نماید و زمینه شکوفایی و تحقق استعدادهای عالی انسانی را فراهم آورد.

[خدمتی که یک آیین می‌تواند به یک ملت بکند] به این است که

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.





تحولی مفید و ثمربخش در اندیشه و روح آنها به وجود آورد، طرز تفکر آنها را در جهت واقع‌بینی نو کند، اخلاق و تربیت آنها را بهبود ببخشد، سنن و نظامات کهنه و دست و پاگیر آنها را براندازد و به جای آنها، سنن و نظاماتی زنده جایگزین سازد، ایمانی و ایده‌ای عالی به آنها الهام نماید، شور و هیجان کار و کوشش و دانش‌طلبی و نیکوکاری و از خودگذشتگی در آنها به وجود آورد. وقتی که چنین شد، بالطبع زندگی اقتصادی آنها بهبود می‌یابد، نیروهای انسانی‌شان به کار می‌افتد، استعدادهای علمی، فلسفی، فنی، هنری، ادبی‌شان می‌شکفتد و بالأخره در همه شئون آن چیزی که تمدن نامیده می‌شود تکامل صورت می‌گیرد.^۱

بنابراین، یک فرهنگ متعالی و مترقی می‌تواند به تکوین یک تمدن عالی انسانی منجر گردد و یک جامعه خمود و خفته را به پویایی و تحرک وادارد. آنچه روشن است این است که فرهنگ اسلامی توانست در زمان کوتاهی، تمدنی کم‌نظیر و باشکوه به نام «تمدن اسلامی» ایجاد نماید. در فرآیند شکل‌گیری این تمدن، جوامع و ملت‌های گوناگون آسیایی، آفریقایی و حتی اروپایی نقش‌آفرین بودند، اما جامعه ایرانی بیشترین نقش را ایفا کرد:

پس از ظهور اسلام و تشکیل حکومت اسلامی و گردآمدن ملل گوناگون در زیر یک پرچم به نام پرچم اسلام، تمدنی عظیم و شکوهمند و بسیار کم‌نظیر به وجود آمد که جامعه‌شناسی و تاریخ، آن را به نام «تمدن اسلامی» می‌شناسد. در این تمدن ملت‌های گوناگون از آسیا و آفریقا و حتی اروپا شرکت داشتند و سهیم بودند. ایرانیان جزء مللی هستند که در این تمدن، شریک و سهیم‌اند و به اتفاق همه صاحب‌نظران، سهم عمده از آن ایرانیان است.^۲

اما باید تأمل کرد که آیا این تمدن مطابق نامش، از اسلام برخاست و اسلام، محرک و مولد آن بوده است؟ آیا روح حاکم بر آن، روح اسلامی است یا علل و موجبات دیگری در میان بوده است و هر ملتی - و از آن جمله ملت ایران - به موجبی خاص و انگیزه‌ای که تنها با سابقه تاریخی او مربوط است، سهم خود را ایفا کرده است؟! البته برای پاسخ دادن به این پرسش مهم، باید تاریخ جوامع مقارن ظهور اسلام - و از جمله جامعه

۱. مرتضی مطهری، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، تهران، صدرا، ۱۳۸۷، ص ۱۲۹.
 ۲. همان، ص ۱۳۰.

ایرانی - را به دقت مطالعه کنیم و نظامات و سنن آن را با نظامات و سنن عرضه شده از جانب اسلام، مقایسه کنیم تا دریابیم آیا اسلام، نقش آفرین بوده است و اگر بوده در چه سطح و میزانی؟ البته چنین پژوهشی در راستای اهداف این مقاله نیست و مرحوم علامه مطهری در کتاب *گرانقدر خدمات متقابل اسلام و ایران* به شکل مستدل و مستند به این مهم پرداخته است.

آنچه این مقاله در پی تبیین آن است تعاملات فرهنگ اسلامی و جامعه ایرانی، در دوران معاصر به عنوان یکی از پاره‌های نظریه فرهنگی علامه مطهری است. در این مقاله رویش انقلاب اسلامی از بستر فرهنگ اسلامی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و از کارکردهای جامعه ایرانی برای فرهنگ اسلامی در دوران اخیر سخن به میان آمده و به بازتولید امروزی تفکر اسلامی در دوره متأخر اشاره شده است.

نکته مهمی که در نتایج این پژوهش انعکاس دارد آن است که علامه مطهری برای ایجاد اتصال و ارتباط همدلانه میان فرهنگ اسلامی و جامعه ایرانی، به «تحلیل کارکردی» رو آورده و از زاویه‌ای جامعه‌شناسانه، کارکردهای فرهنگ اسلامی برای جامعه ایرانی و کارکردهای جامعه ایرانی برای فرهنگ اسلامی را معرفی نموده است. این نوع رویکرد تحلیلی نشان می‌دهد که ایشان «تحلیل کارکردی» را در مقام فهم و تفسیر جهان فرهنگی، روا و معتبر می‌انگارد.

رویش انقلاب اجتماعی از بستر فرهنگ اسلامی

از جمله برجسته‌ترین کارکردهای فرهنگ اسلامی برای جامعه معاصر ایرانی، ایجاد یک انقلاب اجتماعی باشکوه در سال ۱۳۵۷ شمسی با عنوان «انقلاب اسلامی» است. از دیدگاه علامه مطهری فرهنگ اسلامی به پنج واسطه، در ایجاد انقلاب اسلامی ایران، نقش آفرینی بنیادی کرده است:

۱. تولید «ایدئولوژی انقلابی»
۲. تولید «کنش انقلابی»
۳. تولید «رهبر انقلابی»
۴. تولید «گروه پیشرو انقلابی»
۵. تولید «بسیج فراطبقاتی انقلابی»

در ادامه به بیان اجمالی چگونگی مدخلیت علمی فرهنگ اسلامی در وقوع انقلاب اسلامی در قالب پنج کارکرد و نقش پیش گفته می‌پردازیم.



علامه مطهری اظهار می‌دارد که «بعضی خیال می‌کنند اسلام چون دین است، یک معنویت [محض] است و در کنار سایر عناصر [از قبیل آزادی خواهی، عدالت طلبی و...] قرار می‌گیرد»، در حالی که «اسلام یک مکتب جامع است». از این رو، انقلاب اسلامی «همه جنبه‌هایش آمیخته به جنبه اسلامی بود»

۱. فرهنگ اسلامی و تولید ایدئولوژی انقلابی
 علامه مطهری بر این باور است که زمینه شکل‌گیری نهضت اسلامی مردم ایران که از سال ۱۳۴۲ آغاز شد^۱ و به وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ انجامید، پیدایش تنش ساختاری برآمده از تلاش پنجاه ساله رژیم پهلوی در راستای تحمیل هنجارها و ارزش‌های سکولاریستی (اعم از لیبرالیستی، ناسیونالیستی، استبدادی و...) به جامعه دین‌گرای ایران بود که در تضاد آشکار با هنجارها و ارزش‌های اسلامی قرار داشت: ریشه این نهضت را در جریان‌های نیم قرن اخیر کشور از نظر تصادم آن جریان‌ها با روح اسلامی این جامعه باید جست‌وجو کرد. در نیم قرن اخیر، جریان‌هایی رخ داده که بر ضد اهداف عالی‌ه اسلامی و در جهت مخالف آرمان‌های مصلحان صد ساله اخیر بوده و هست و طبعاً نمی‌توانست برای همیشه از طرف جامعه ما بدون عکس‌العمل بماند.^۲

علامه مطهری اظهار می‌دارد که «بعضی خیال می‌کنند اسلام چون دین است، یک معنویت [محض] است و در کنار سایر عناصر [از قبیل آزادی خواهی، عدالت طلبی و...] قرار می‌گیرد»^۳، در حالی که «اسلام یک مکتب جامع است». از این رو، انقلاب اسلامی «همه جنبه‌هایش آمیخته به جنبه اسلامی بود»^۴. بنابراین، فرهنگ اسلامی هم در یک سوی تنش ساختاری مولد انقلاب قرار داشت، هم ایدئولوژی انقلاب به شمار می‌آمد و هم آرمان و مبنای جامعه‌پردازی پس از انقلاب انگاشته می‌شد.

۲. فرهنگ اسلامی و تولید کنش انقلابی

«ایدئولوژی انقلاب» علاوه بر این که وضعیت موجود را «نامطلوب» و «بحرانی» توصیف می‌کند و در توده‌های مردم، «نارضایتی» و «ناخرسندی» تولید می‌نماید، باید دارای «آموزه‌های انقلاب‌زا و تحرک‌بخش» نیز باشد تا بتواند به انقلاب اجتماعی منجر

۱. مرتضی مطهری، بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، تهران، صدرا، ۱۳۸۶، ص ۶۱.

۲. همان، ص ۶۵.

۳. مرتضی مطهری، آینده انقلاب اسلامی ایران، تهران، صدرا، ۱۳۸۷، ص ۱۲۶.

۴. همان.

۵. همان، ص ۱۲۹-۱۲۸.

گردد. «اسلام» به عنوان مکتب و ایدئولوژی انقلاب، از چنین قابلیت‌هایی برخوردار است؛ یعنی دارای آموزه‌های انقلاب و تحرک‌بخش است. در اسلام، دو آموزه قطعی «جهاد» و «امر به معروف و نهی از منکر»، نشانگر این واقعیت است که اسلام، دین نخوت و ظلم‌پذیری نیست، بلکه پیروان خود را دعوت به قیام و خیزش و انقلاب می‌کند:

در اسلام، عنصر تعرض و تهاجم وجود دارد. آن چه که در اسلام در یک جا به نام جهاد و در جای دیگر به نام امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد؛ یعنی بذر تعرض و تهاجم در مقابل وضع نامطلوب حاکم موجود. اسلام می‌گوید متعرض باش، مهاجم باش، قیام کن، شورش کن و وضع نامطلوب موجود را در هم بریز تا وضع مطلوب را به وجود بیاوری.^۱

۳. فرهنگ اسلامی و تولید رهبر انقلابی

در انقلاب اسلامی، امام خمینی (ره) به عنوان یک مرجع دینی، در جایگاه «رهبری نهضت اسلامی» قرار گرفت و جمع وسیعی از روحانیان را نیز با خود همراه ساخت؛ این واقعه‌ای بود که از صدر مشروطیت تا این مقطع، به تحقق نپیوسته بود. امام خمینی (ره) در اوایل دهه چهل، قصد «اصلاح»^۲ و نه «انقلاب»^۳ داشت و به دنبال مقابله با برخی جهت‌گیری‌ها و اقدامات ضد اسلامی رژیم پهلوی بود، ولی به دلیل این که رژیم به جای پذیرش موارد اصلاحی، دست به سرکوب روحانیت و مردم زد و کشتار پانزدهم خرداد سال ۱۳۴۲ را رقم زد و همچنان حریم هویت دینی جامعه را پاس نداشت، امام خمینی اساس رژیم پهلوی را هدف گرفت و تا پایان نهضت اسلامی، هیچ‌گاه حاضر به سازش و مصالحه و پذیرش هدفی فروتر از این نگردید. چه بسا اگر امام خمینی (ره) قدری عقب‌نشینی و مدهانه می‌نمود، انقلاب اسلامی تحقق نمی‌یافت و جامعه ایران در مسیری دیگر قرار می‌گرفت. در واقع، یکی از خصوصیات برجسته امام خمینی (ره)، «ایمان قاطع» و «باور تزلزل‌ناپذیر» ایشان بود، آن چنان که علامه مطهری، با آن که سال‌های سال، در محضر ایشان تحصیل نموده بود، پس از ملاقات با وی در سال ۱۳۵۷، اعجاب و حیرت خویش را از روحیه خلل‌ناپذیر ایشان چنین بازگو می‌کند:

من لااقل ۱۲ سال در خدمت ایشان تحصیل کرده‌ام. باز در سفری که به پاریس رفتم چیزهایی از روحیه این مرد کشف کردم که نه تنها بر

۱. همان، ص ۱۲۰.

2. Reform
3. Revolution





ایمان من، بلکه بر حیرت من افزود. وقتی برگشتم رفقا پرسیدند چه دیدی؟ گفتم چهار تا «أَمَنَ» دیدم: «أَمَنَ بِهَدَفِهِ» به هدفش ایمان دارد. دنیا جمع بشوند نمی‌توانند او را از هدفش منحرف کنند. «أَمَنَ بِسَبِيلِهِ» به راهی که برای هدف خودش انتخاب کرده ایمان دارد، امکان ندارد او را از این راه منحرف کرد؛ شبیه همان ایمانی که پیغمبر به هدفش و به راه خودش داشت و «أَمَنَ بِقَوْلِهِ». من دیدم در همه رفقا و دوستانی که من سراغ دارم احدی به اندازه ایشان، به روحیه مردم ایران ایمان ندارد. افرادی به ایشان می‌گویند کمی آرام‌تر، مردم سرد می‌شوند، مردم از پا درمی‌آیند. می‌گویند مردم این‌طور نیستند که شما می‌گویید، من مردم را از شما بهتر می‌شناسم. از همه بالاتر، «أَمَنَ بِرَبِّهِ»^۱

آیت‌الله شهید تأکید می‌کند که «هویت یک ملت، آن فرهنگی است که در جانش ریشه دوانیده است. هویت ملی این مردم، اسلام است».^۲ مردم ایران، با فرهنگ اسلامی از نظر روحی، عجین شده بودند و به امام خمینی (ره) به مثابه «پیشوای مذهبی و اسلامی» خود می‌نگریستند.^۳ امام خمینی (ره) نیز تمامی آرمان‌ها و مطالبات نهضت را بر پایه تلقی اسلامی و در قالب تعبیر اسلامی عرضه می‌داشت که با توجه به «درهم‌تنیدگی فرهنگی» مردم ایران با فرهنگ اسلام، با اقبال عمومی مواجه می‌شد.^۴

۴. فرهنگ اسلامی و تولید گروه پیشرو انقلابی

هر چند امام خمینی (ره) دارای نقشی بی‌بدیل و بسیار بزرگ در پیروزی انقلاب اسلامی بودند، اما دست کم در برهه پانزده ساله تبعید ایشان از ایران، این حلقه وسیع شاگردان و مریدان روحانی امام خمینی (ره) بودند که توانستند با تبلیغ و هدایت‌گری، سخن و راه امام خمینی (ره) را به صورت مستمر به مردم انتقال دهند و اجازه ندهند جوشش انقلابی مردم به رخوت یا انحراف کشانده شود. آیت‌الله شهید درباره اهمیت اجتماعی روحانیت می‌نویسد:

اگر به فرض، حرکتی اصلاحی و دینی از ناحیه فرد یا افرادی آغاز گردد و سازمان روحانیت، آمادگی و هماهنگی نداشته باشد، گمان نمی‌رود

۱. مرتضی مطهری، *آینده انقلاب اسلامی ایران*، همان، ص ۵۱.

۲. همان، ص ۲۴۶.

۳. همان، ص ۸۷.

۴. همان.

علامه مطهری در وصف حضرت امام (ره): در سفری که به پاریس رفتم چیزهایی از روحیه این مرد کشف کردم که نه تنها بر ایمان من، بلکه بر حیرت من افزود... چهار تا «أمن» دیدم: «أمن بهدفه» به هدفش ایمان دارد... «أمن بسبيله» به راهی که برای هدف خودش انتخاب کرده ایمان دارد... «أمن بقوله»... از همه بالاتر، «أمن بر به»

موفقیت زیادی نصیب گردد.^۱ روحانیت در طول چندین دهه توانست از طریق تلاش‌های فکری و فرهنگی و عرضه تولیدات نظری دینی، نوعی «آگاهی اسلامی» در توده‌های مردم ایجاد نماید و به این واسطه، از یک سو آنها را به «ایدئولوژی اسلامی» نزدیک‌تر سازد، و از سوی دیگر از طریق آموزه‌ها و تعالیم این ایدئولوژی، «تحول باطنی» در درون آنها پدید آورد:

این ارزش‌ها [عدالت، برابری، آزادی و...] نه تنها در متن اسلام یعنی در کتاب‌های اسلامی بوده

است، بلکه در طول پنجاه سال اخیر و لاقلاً از سنه ۱۳۲۰ به این طرف به وسیله یک عده اسلام‌شناس‌های خوب و داخلی، وارد خودآگاهی مردم شد، یعنی به مردم گفته شد اسلام دین عدالت است، اسلام با تبعیض‌های طبقاتی مخالف است، اسلام دین حریت است، اسلام دین آزادی است.^۲

آیت‌الله شهید معتقد بود که در نهضت اسلامی مردم ایران، روحانیت در مقایسه با دیگر نیروها و طبقات اجتماعی، پیشی گرفته و عهده‌دار هدایت‌گری آن شده بود: «در نهضتی که از ۱۵ خرداد به این طرف شد، روحانیت تنها نیرویی بود که پیش افتاده بود و پیشتاز بود و به گونه‌ای وارد عمل شد که فساد را از ریشه کند.»^۳

۵. فرهنگ اسلامی و تولید بسیج انقلابی

انسان دارای فطرت الهی است و افکار و اندیشه‌هایی را که با آن هم‌سو و هم‌خوان باشد بهتر می‌پذیرد. اسلام دارای چنین خصوصیتی است؛ یعنی اسلام بر فطرت الهی بشر منطبق است، از این رو، انسان فطرتاً متمایل به تعالیم و معارف اسلام است. این عامل، گراییدن توده‌های مردم به روند انقلابی را تسهیل کرد و گسترش بخشید.^۴ امام خمینی (ره) توانست با تذکر پیامبرگونه خویش، «خودآگاهی الهی» یا «خداآگاهی»

۱. مرتضی مطهری، ده‌گفتار، تهران، صدرا، ۱۳۸۸، ص ۲۸۴-۲۸۳.

۲. مرتضی مطهری، بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، همان، ص ۷۰.

۳. همان، ص ۱۸۷.

۴. مرتضی مطهری، یادداشت‌های استاد مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۳.





در ضمیر توده‌های مردم تولید کند و به این واسطه، خیزشی اجتماعی به راه اندازد: این نهضت نهضتی است از تیپ نهضت پیامبران، یعنی برخاسته از خودآگاهی الهی یا خداآگاهی. این خودآگاهی ریشه‌اش در اعماق فطرت بشر است، از ضمیر باطن سرچشمه می‌گیرد. هرگاه تذکری پیامبرانه، شعور فطری بشر را به خالق و آفریدگارش، به اصل و ریشه‌اش، به شهر و دیاری که از آنجا آمده و یک آشنایی مرموز نسبت به آنجا در خود احساس می‌کند، بیدار سازد، این بیداری خود به خود به دل‌بستگی به ذات جمیل‌الاطلاق منتهی می‌گردد. دل‌بستگی به خدا که سر سلسله ارزش‌هاست به دنبال خود، دل‌بستگی به کمال و زیبایی و عدل و برابری و گذشت و فداکاری و افاضه و خیرسانی در او به وجود می‌آورد.^۱

آیت‌الله شهید معتقد است که چون مکتب اسلام - که هویت انقلاب ایران را تشکیل می‌داد - مقتضای فطرت الهی توده‌های مردم بود، نهضت اسلامی در ایران، فراگیر شد و همه طبقات اجتماعی را دربر گرفت:

وجدان اسلامی بیدار شده جامعه ما، او را در جست‌وجوی ارزش‌های اسلامی برانگیخته است و این وجدان مشترک و روح جمعی جوشان جامعه است که طبقات مختلف و احیاناً متضاد را در یک حرکت هماهنگ به راه انداخته است.^۲

کارکرد معرفتی؛ استقلال ایدئولوژیک در برابر ایدئولوژی‌های سکولار

فرهنگ اسلامی دربردارنده یک نظام معرفتی منسجم و منطقی است که موجب پایداری تاریخی جامعه ایرانی در دوره معاصر در برابر هجوم ایدئولوژی‌های سکولار غربی شده است. در غیر این صورت، جامعه ایرانی به طور کامل در منجلاب فرهنگ و تمدن غربی مستحیل و هضم می‌شد و غرب‌زدگی، تحقق تام و تمام می‌یافت. خاستگاه «مقاومت فرهنگی» ایرانیان در مقابل سیطره جهانی و شیطنانی تمدن غربی، تنها و تنها فرهنگ غنی و پر بار اسلامی است:

امروز نیز اسلام است که در مقابل فلسفه‌های مخرب بیگانه ایستادگی کرده و مایه احساس شرف و عزت و استقلال این مردم است. آنچه امروز

۱. مرتضی مطهری، بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، همان، ص ۶۴.

۲. همان، ص ۶۵.

ملت ایران می‌تواند به آن افتخار کند و به رخ دیگران بکشد. قرآن و نهج‌البلاغه است نه اوستا و زند.^۱

کارکردهای جامعه ایرانی برای فرهنگ اسلامی در دوران معاصر

همچنان که یک فرهنگ می‌تواند برای یک جامعه، کارکرد داشته باشد، افراد آن جامعه نیز می‌توانند برای آن فرهنگ، ایفای نقش کنند و به آن خدمت رسانند. خدمتی که یک جامعه به یک آیین و فرهنگ می‌کند به این معنی است که آن

جامعه، آن آیین و فرهنگ را تبلیغ و ترویج نماید، در مقام توضیح و تبیین مفاهیم و آموزه‌ها و باورهای آن برآید و آن را از زوال یا تحریف، مصون نگاه دارد.^۲ ایرانیان توانستند چنین خدمتی به فرهنگ اسلامی نمایند، بلکه افزون بر این، باید گفت هیچ جامعه مسلمانی همچون ایرانیان، از تمام نیروهای مادی و معنوی و با انگیزه بسیار پاک و عالی، به فرهنگ اسلامی خدمت نکرد:

ایرانیان بیش از هر ملت دیگر، نیروهای خود را در اختیار اسلام قرار دادند و بیش از هر ملت دیگر، در این راه صمیمیت و اخلاص نشان دادند. در این دو جهت، هیچ ملتی به پای ایرانیان نمی‌رسد، حتی خود ملت عرب که دین اسلام در میان آنها ظهور کرد.^۳ نکته مهمی که درباره خدمات گسترده ایرانیان به فرهنگ اسلام می‌باید مورد توجه قرار بگیرد این است که ایرانیان در مسیر خدمت به فرهنگ اسلامی، موفق به خلق «شاهکارهای فرهنگی» شدند:

ایرانیان شاهکارهای خود را در راه خدمت به اسلام به وجود آوردند و جز نیروی عشق و ایمان، نیروی دیگری قادر نیست شاهکار خلق کند و در حقیقت، این اسلام بود که استعداد ایرانی را تحریک کرد و در او، روح تازه‌ای دمید و او را به هیجان آورد؛ اگر نه، ایرانیان صد یک این همت را

روحانیت در طول چندین دهه توانست از طریق تلاش‌های فکری و فرهنگی و عرضه تولیدات نظری دینی، نوعی «آگاهی اسلامی» در توده‌های مردم ایجاد نماید و به این واسطه، از یک سو آنها را به «ایدئولوژی اسلامی» نزدیک تر سازد، و از سوی دیگر از طریق آموزه‌ها و تعالیم این ایدئولوژی، «تحول باطنی» در درون آنها پدید آورد



۱. مرتضی مطهری، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، همان، ص ۳۱۹-۳۱۸.

۲. همان، ص ۱۳۰.

۳. همان، ص ۳۲۳.



در راه کیش پیشین خویش بروز ندادند.^۱

۱. کارکردهای تبلیغی و نظامی

این حقیقت دارد که در طول تاریخ اسلامی ایرانیان در نشر و تبلیغ اسلام، نقش بزرگی را ایفا کردند. نفوذ اسلام در کشورهایی از قبیل اندونزی، هندوستان، پاکستان و چین، تا حد زیادی مرهون مساعی ایرانیان بوده است.^۲ سربازی و فداکاری ایرانیان در راه اسلام، اعم از آنچه به نتیجه مثبتی رسیده است یا به رغم تلاش‌ها و مجاهدت‌های خالصانه آنها، نتیجه مطلوبی به بار نیامده است، یکی از صفحات درخشان خدمات ایرانیان به اسلام و فرهنگ اسلامی است. به عنوان مثال، ایرانیان بر ضد حکومت اموی، قیام نظامی کردند تا فرهنگ اصیل و حقیقی اسلام احیا شود، گو این که در عین موفقیت نظامی، در اثر این که دودمانی به قدرت سیاسی دست یافتند (عباسیان) که بهتر از امویان نبودند، نتیجه درخشانی از آن به دست نیامد. افزون بر این، در ایران در طول قرن‌های دوم و سوم هجری، برخی شورش‌ها صورت گرفت که اهداف ضد اسلامی را تعقیب می‌کرد؛ این خود ایرانیان مسلمان بودند که آنها را سرکوب کردند و اجازه ندادند فرهنگ اسلامی از جامعه ایرانی زدوده شود. اگر سرداران و سربازان مسلمان ایرانی نبودند، محال بود که اعراب بتوانند قیامی که در آذربایجان در قرن سوم هجری به وسیله بابک خرمدین رهبری می‌شد، سرکوب کنند. قیام‌های دیگری از این دست نیز در تاریخ ثبت گردیده که غلبه بر آنها به وسیله مشارکت و همراهی ایرانیان بوده است. سلطان محمود غزنوی به جنگ‌های خود در هند، رنگ و بوی اسلامی داده بود و سربازان ایرانی، فتوحات هند را با شور و انگیزه‌ای همچون جهاد اسلامی انجام می‌دادند. همچنین در جنگ‌های صلیبی، سلاطین ایران به سبب احساسات و علایق اسلامی در برابر هجوم صلیبی‌های غربی ایستادند و مقاومت کردند. این سربازان ایرانی بودند که اسلام را به آسیای صغیر بردند نه عرب یا قوم دیگر.^۳

در دوران معاصر تاریخ گواهی می‌دهد که بیشترین مقاومت در مقابل تهاجم استعمار به سرزمین‌های اسلامی بر اساس سنت اسلامی توسط ایرانیان صورت پذیرفته است. نقش انقلاب اسلامی در بیداری مسلمانان و احیای فرهنگ اسلامی در پرتو این انقلاب را هیچ محققى مورد انکار قرار نداده است.

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۷۴-۳۶۱.

۳. همان، ص ۳۷۷-۳۷۴.

در دورانی که اکثر کشورهای اسلامی و حاکمان آنها در مقابل تهاجم فرهنگی، تبلیغی و نظامی استعمار تمایل به غرب پیدا کرده و اسلام را در اداره امور زندگی اجتماعی مسلمانان در عصر مدرن ناکارآمد معرفی می‌کنند این انقلاب اسلامی ایران است که پرچم‌دار فرهنگ اسلامی در جهان است.

۲. کارکردهای علمی

جامعه ایرانی از نیمه قرن اول هجری تا نیمه قرن سوم هجری، در زیر سلطه حکومت اموی و سپس حکومت عباسی بوده است. در پایان این مدت به تدریج در ایران، حکومت‌های مستقل تشکیل می‌شوند؛ ابتدا طاهریان در خراسان

حاکم می‌شوند و بعدها، صفاریان، به استقلال سیاسی قابل توجهی دست می‌یابند. البته در همین زمان هم، این حکومت‌های مستقل ایرانی، زیر نفوذ و سیطره معنوی عباسیان قرار داشتند و از آنها، کسب مشروعیت می‌کردند. برخی مستشرقین مدعی شده‌اند که چون ایرانیان در فاصله میان نیمه قرن اول هجری تا نیمه قرن سوم هجری، زیر سلطه حکومت امویان و عباسیان بوده‌اند و ایران جزئی از قلمرو خلافت به شمار می‌آمده است، این دوره را باید دوره خاموشی، فرسودگی و خمودی جامعه ایرانی قلمداد کرد. بر این اساس، برخی از آنها از این دوره با عنوان «دو قرن سکوت» یاد کرده‌اند. حال آن که مطالعه کارکردهای علمی جامعه ایرانی برای فرهنگ اسلامی نشان می‌دهد که در همین فاصله دو قرن، ایرانیان در عرصه‌های مختلف علمی و فکری، چه خدمات و حسنات درخشانی از خود به جا نهاده‌اند و چه شاهکارهایی خلق کرده‌اند. این خدمات و حسنات، در دوره‌های استقلال سیاسی ایرانیان نیز همچنان تداوم یافت، بلکه گستره و شدت بیشتری پیدا کرد.

عرصه علم، و وسیع‌ترین و پرشورترین عرصه خدمات ایرانیان به فرهنگ اسلامی است. بیشتر آثار علمی در دنیای اسلام، از سوی متفکران و اندیشمندان مسلمان ایرانی نگاشته شد:

هر چند اکثر آثار علمی که از خارج دنیای اسلام، نقل و ترجمه شد از

فرهنگ اسلامی در بردارنده یک نظام معرفتی منسجم و منطقی است که موجب پایداری تاریخی جامعه ایرانی در دوره معاصر در برابر هجوم ایدئولوژی‌های سکولار غربی شده است. در غیر این صورت، جامعه ایرانی به طور کامل در منجلاب فرهنگ و تمدن غربی مستحیل و هضم می‌شد و غرب زدگی، تحقق تام و تمام می‌یافت. خاستگاه «مقاومت فرهنگی» ایرانیان در مقابل سیطره جهانی و شیطانی تمدن غربی، تنها و تنها فرهنگ غنی و پربار اسلامی است



غیر ایران بود، ولی اکثریت آثار اسلامی، چه در رشته علوم دینی و چه در رشته‌های دیگر به وسیله دانشمندان مسلمان ایرانی به وجود آمد. افتخار و امتیاز ایرانیان در دوره اسلام، در همین است.^۱

البته این سخن به معنی مصادره «تمدن اسلامی» به نام یک قوم خاص نیست؛ چرا که تمدن اسلامی اختصاص به هیچ قوم و جامعه خاصی ندارد و همه مسلمانان در تکوین آن نقش ایفا کردند، اما شواهد تاریخی نشان می‌دهد که ایرانیان در عرصه علم، بیشترین و سنگین‌ترین نقش‌ها را ایفا کردند:

تمدن اسلامی از هیچ قوم به خصوص نیست، بلکه از آن اسلام و مسلمانان است، هیچ ملتی حق ندارد آن را به نام خود قلمداد کند، چه عرب و چه ایرانی و چه غیر این‌ها؛ هر ملتی حق دارد سهم خود را مشخص کند.^۲

اما در مقابل این استعداد ایرانیان، آیین زرتشتی قرار داشت که مانع از شکوفایی آن می‌شد. از این رو، زرتشتیان چه در دوره قبل از اسلام و چه در دوره بعد از اسلام، مشارکت در تولید معرفت و فکر علمی نداشته‌اند، برخلاف یهودیان و مسیحیان و مسلمانان.^۳ علت این امر، روح حاکم بر آئین زرتشتی بوده که با علم و فرهنگ سازگار نبوده است:

روح زرتشتی‌گری به صورتی بوده (یا درآورده بودند) که به هیچ وجه با علم و فلسفه سازگار نبوده و اگر احیاناً افرادی زنجیر را پاره می‌کرده‌اند و به علوم می‌گراییده‌اند، زرتشتی‌گری را بدرود می‌گفته‌اند.^۴

در دوره قبل از اسلام، ایرانیانی که مشعل دار علم و فرهنگ و در زمره عالمان دانشگاه جندی‌شاپور بوده‌اند، مسیحی، یا یهودی و یا صابعی بوده‌اند.^۵

نکته دیگر این که علامه مطهری، هر یک از این حوزه‌های علمی و معرفتی - یعنی قرائت، تفسیر، حدیث، فقه، ادبیات، کلام، فلسفه - را یک «شاخه فرهنگی» و مجموع آنها را «شاخه‌های فرهنگ اسلامی» می‌خواند و از سوی دیگر، هر گروه از عالمان هر یک

۱. همان، ص ۳۸۴.

۲. همان، ص ۳۹۱.

۳. همان، ص ۵۳۷.

۴. همان، ص ۵۳۸.

۵. همان، ص ۵۳۸-۵۳۷.

علامه مطهری: ایرانیان بیش از هر ملت دیگر، نیروهای خود را در اختیار اسلام قرار دادند و بیش از هر ملت دیگر، در این راه صمیمیت و اخلاص نشان دادند. در این دو جهت، هیچ ملتی به پای ایرانیان نمی‌رسد، حتی خود ملت عرب که دین اسلام در میان آنها ظهور کرد

از این حوزه‌های علمی-قاریان، مفسران، محدثان، فقیهان، ادیبان، متکلمان، فیلسوفان و عارفان- را یک «طبقه فرهنگی» و مجموع آنها را «طبقات فرهنگی اسلامی» می‌نامد.^۱

الف. قرائت و تفسیر: در میان تابعین و شاگردان آنها که در قرن اول و قرن دوم هجری می‌زیسته‌اند، ده نفر هستند که به عنوان متخصص فن قرائت شناخته شده‌اند. هفت نفر از آن ده نفر، مشهورتر و معتبرترند و به «قراء سبعة» معروف هستند.

چهار نفر از این هفت نفر، ایرانی‌اند و سه نفر غیر ایرانی، عام بن ابی النجود، نافع بن عبدالرحمن، عبدالله بن کثیر و علی کسائی.^۲

و اما علم تفسیر؛ تحقیق و تتبع نشان می‌دهد که بیشتر تفاسیر برجسته و معتبر، از آن ایرانیان است.^۳ اهل سنت، چهارده تفسیر برجسته تا قرن سیزدهم نگاشته‌اند که شش کتاب تفسیر به ایرانیان تعلق دارد. بعضی از تفاسیری که ایرانیان نوشته‌اند، در درجه اول قرار دارند و اغلب آنها قبل از قرن هفتم نوشته شده است. بنابراین، ایرانیان در مقام تفسیر قرآن، شور و نشاط بسیاری از خود نشان دادند.^۴

ب. حدیث و روایت: اغلب محدثان بزرگ شیعه، ایرانی‌اند.^۵ از شش محدث بزرگ شیعه، پنج نفر ایرانی هستند.^۶ مؤلفان کتب/ربعه شیعه- که از معتبرترین کتاب‌های حدیث شیعه است- همگی ایرانی بوده‌اند. در میان کتاب‌های حدیث اهل تسنن، شش کتاب است که به صحاح سته معروف است و همه از سوی ایرانیان نگاشته شده‌اند.^۷

ج. فقه و فقهات: در فقهای شیعه، چه در عصر ائمه اطهار(ع) و چه در اعصار بعد تا حدود قرن هفتم، اکثریت را فقهای غیر ایرانی تشکیل می‌داده‌اند. قدمای فقهای شیعه که اکنون کتاب‌هایشان در دست است و در کتاب‌های فقهی، آراءشان نقل می‌شود، غالباً غیر ایرانی هستند. علت این امر این است که شیعه در آن دوره‌ها در ایران، در اقلیت بوده

۱. همان، ص ۵۴۳-۵۴۲.

۲. همان، ص ۳۹۳.

۳. همان، ص ۳۹۵.

۴. همان، ص ۴۰۵.

۵. همان، ص ۴۱۰-۴۰۹.

۶. همان، ص ۴۱۱.

۷. همان، ص ۴۱۲-۴۱۱.



است.^۱ اما از قرن هفتم به بعد، به ویژه در سه، چهار قرن اخیر، اکثریت فقهای شیعه را ایرانیان تشکیل داده و می‌دهند.^۲

د. ادبیات: در این حوزه، خدمات ایرانیان به زبان عربی، بیش از خود اعراب به این زبان بوده و حتی خیلی بیش از خدمات آنها به زبان فارسی بوده است. ریشه این گرایش قلبی و عمیق، به علاقه ایرانیان به اسلام بازمی‌گردد:

ایرانیان به حکم یک انگیزه مقدس دینی، به خدمت زبان عربی همت گماشتند. ایرانیان مانند همه مسلمانان پاک‌نهاد دیگر، زبان عربی را زبان قوم عرب نمی‌دانستند آن را زبان قرآن و زبان بین‌المللی اسلامی می‌دانستند؛ لهذا بدون هیچ‌گونه تعصب و با شور و نشاط و علاقه فوق‌العاده‌ای، به فراگیری و ضبط و تدوین این زبان پرداختند.^۳

ه. کلام: دسته زیادی از ایرانیان شیعه در این حوزه به فعالیت پرداخته‌اند که آثار گران‌سنگی از خویش به‌جا نهاده‌اند.^۴

و. فلسفه: در میان فلاسفه مسلمان، اکثریت با فلاسفه شیعه است. این خود نشانگر این واقعیت است که «عقل شیعی از اول، عقلی فلسفی بوده است.»^۵ از سوی دیگر، ایرانیان در بخش فلسفه و تفکر فلسفی، نسبت به غیر ایرانیان، اکثریت قاطع را تشکیل می‌دهند. به ویژه در قرون متأخرتر (از قرن دهم به بعد) که ایرانیان یکسره به تشیع می‌گرایند، فلسفه اسلامی مختص ایران می‌شود. ایرانیان فلسفه اسلامی را آغاز نکردند، چون اولین فیلسوف اسلامی، عرب است، اما پس از آشنایی با فلسفه و تفکر فلسفی، بیش از هر جامعه دیگری به آن علاقه نشان دادند.^۶

ز. عرفان: در حوزه عرفان نیز، سهم کمی ایرانیان از سایر جوامع و ملل، بیشتر بوده است.^۷

در دوران معاصر نیز ایرانیان بازآفرینی فرهنگ و تمدن اسلامی را جز در پرتو فرهنگ اسلامی ممکن نمی‌دانند و دستاوردهای انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که دور نیست مجدداً عظمت علمی مسلمانان در قرون گذشته در پرتو انقلاب اسلامی باز تولید گردد.

۱. همان، ص ۴۱۴.

۲. همان، ص ۴۱۵.

۳. همان.

۴. همان، ص ۴۵۲-۴۴۹.

۵. همان، ص ۵۳۸.

۶. همان.

۷. همان.

۳. کارکردهای هنری و صنعتی

همچنان که ایرانیان در عرصه علم و معرفت، توانستند فرهنگ اسلامی را شکوفا سازند و رشد بدهند، در عرصه هنر نیز، آثار و دستاوردهای عظیم و گران‌سنگی از خود به جا نهادند. نکته قابل توجه این است که کارکردهای هنری ایرانیان برای فرهنگ اسلامی، بیشتر می‌تواند نمایانگر عمق علاقه آنها نسبت به فرهنگ اسلامی باشد تا کارکردهای علمی آنها؛ زیرا هنر مقوله‌ای است که با احساس و ایمان انسان مرتبط است و از شوق و باور او برمی‌خیزد:

خدمات ذوقی و احساسی، بیش از خدمات فرهنگی [علمی] می‌تواند نشان‌دهنده احساسات پاک و خالصانه ایرانیان بوده باشد، زیرا بیش از آنها سر و کارش با عشق و ایمان است.^۱

مطالعه آثار هنری خلق شده از سوی ایرانیان نشان می‌دهد، که شاهکارهای آنها، متعلق به ارزش و باورهای اسلامی ایرانیان است، معماری‌ها، نقاشی‌ها، خوشنویسی‌ها، تذهیب‌کاری‌ها، خاتم‌کاری‌ها، کاشی‌کاری‌ها، معرق‌سازی‌ها و... بیشتر در زمینه‌های اسلامی مرتبط هستند:^۲

شاهکارهای فوق، همه در مساجد و مشاهد و مدارس و قرآن‌ها و کتب ادعیه تجلی کرده است. معمارها، هنر خود را در مساجد و مشاهد و مدارس اسلامی بروز داده‌اند، همچنین کاشی‌کارها، خاتم‌کارها و کتیبه‌نویس‌ها. گنجینه‌های قرآن که در موزه‌های مختلف کشورهای اسلامی و احیاناً کشورهای غیر اسلامی هست، ارج هنر ایرانی را در زمینه‌های اسلامی و در حقیقت، جوشش روح اسلامی را در ذوق ایرانی می‌رساند.^۳

یکی دیگر از نمودهای کارکردهای هنری ایرانیان برای فرهنگ اسلامی، استفاده از

۱. همان، ص ۵۷۴.

۲. همان.

۳. همان، ص ۵۷۵.

علامه مطهری: روح زرتشتی‌گری به صورتی بوده (یا درآورده بودند) که به هیچ وجه با علم و فلسفه سازگار نبوده و اگر احیاناً افرادی زنجیر را پاره می‌کرده‌اند و به علوم می‌گراییده‌اند، زرتشتی‌گری را بدرود می‌گفته‌اند. در دوره قبل از اسلام، ایرانیانی که مشعل دار علم و فرهنگ و در زمره عالمان دانشگاه جندی‌شاپور بوده‌اند، مسیحی، یا یهودی و یا صابعی بوده‌اند



ظرفیت‌ها و لطافت‌های زبان فارسی برای خلق و نشر مفاهیم و معارف اسلامی است: ادبا و عرفا و سخنوران ایرانی، حقایق اسلامی را با جامه زیبای فارسی، به نحو احسن، آرایش داده‌اند؛ حقایق اسلامی را با تمثیلاتی لطیف مجسم کرده و معانی لطیف قرآنی را در قالب حکایاتی شیرین بیرون آورده‌اند.^۱

آثار فاخر نظم و نثر فارسی، در طول دوازده قرن، همواره و به شدت از حقایق و تعالیم مندرج در فرهنگ اسلامی، متأثر بوده است. اغلب مضامین عالی معنوی و اخلاقی ادبیات اسلامی، ریشه در آیات قرآن یا روایات معصومین (ع) دارند.^۲

اسلام مقوم ماهیت فرهنگ جامعه ایران

گراییدن داوطلبانه و حقیقت‌جویانه ایرانیان به اسلام از یک‌سو، و حقایق و معارف متعالی این آئین مقدس سبب گردید، فرهنگ اسلامی در دل و جان ایرانیان نفوذ تاریخی کند و به جزئی ذاتی از «فرهنگ ایرانی» تبدیل شود؛ به گونه‌ای که در طول چهارده قرن گذشته، فرهنگ اسلامی در تمام شئون فردی و اجتماعی ایرانیان نفوذ یافته و همه چیز را از خود متأثر کرده است:

از ابتدای دوره هخامنشی که تمام ایران کنونی به اضافه قسمت‌هایی از کشورهای همسایه، تحت یک فرمان درآمد، تقریباً دو هزار و پانصد سال می‌گذرد. از این بیست و پنج قرن، نزدیک چهارده قرن آن را ما با اسلام به سر برده‌ایم و این دین در متن زندگی ما وارد و جزء زندگی ما بوده است؛ با آداب این دین، کام اطفال خود را برداشته‌ایم، با آداب این دین زندگی کرده‌ایم، با آداب این دین خدای یگانه را پرستیده‌ایم، با آداب این دین مرده‌های خود را به خاک سپرده‌ایم. تاریخ ما، ادبیات ما، سیاست ما، قضاوت و دادگستری ما، فرهنگ و تمدن ما، شئون اجتماعی ما و بالأخره همه چیز ما با این دین توأم بوده است.^۳

سازنده و تشکیل‌دهنده «هویت» یک جامعه، «فرهنگ» آن جامعه است و فرهنگ جامعه ایرانی، «اسلام» است. جامعیت و کمال اسلام سبب گردیده تا این آئین مقدس، فرهنگی پهن دامنه و فراخ از یک‌سو، و متعالی و مترقی از سوی دیگر، بیافریند و به جامعه

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۸-۴۷.

همچنان که ایرانیان در عرصه علم و معرفت، توانستند فرهنگ اسلامی را شکوفا سازند و رشد بدهند، در عرصه هنر نیز، آثار و دستاوردهای عظیم و گران سنگی از خود به جا نهادند. نکته قابل توجه این است که کارکردهای هنری ایرانیان برای فرهنگ اسلامی، بیشتر می تواند نمایانگر عمق علاقه آنها نسبت به فرهنگ اسلامی باشد تا کارکردهای علمی آنها؛ زیرا هنر مقوله ای است که با احساس و ایمان انسان مرتبط است و از شوق و باور او برمی خیزد

انسانی عرضه بدارد. جامعه ایرانی، «هویت» خویش را از فرهنگ اسلامی برگرفته و بیش از چهارده قرن است که تنها بر آن تکیه زده است: هویت یک ملت، آن فرهنگی است که در جانش ریشه دوانیده است. هویت ملی این مردم، اسلام است.^۱

نسبت «فرهنگ» با «فرد» و «جامعه»، نسبت «روح» به «بدن» است. از این رو، فرهنگ یک فرد یا جامعه به منزله روح روح او است. بنابراین آن گاه که علامه مطهری تأکید می کند که «روح اسلامی» در «کالبد ایرانی» دمیده شده است، در واقع مقصود ایشان این

است که فرهنگ اسلامی، مولد شخصیت و هویت جامعه ایرانی است:

نسبت عقاید و افکار و فرهنگها با روح افراد و ملتها نسبت روح است به بدن. علیهذا یک عقیده، یک ایدئولوژی، یک فرهنگ در یک ملت به منزله روح روح اوست. پس مقصود ما از کالبد ایرانی، کالبد روحی ایران و ایرانی است.^۲

آیت الله شهید تصریح می کند که تنها فرهنگ مشترک است که می تواند وحدت ملی را در هر جامعه ای ایجاد کند، نه نژاد یا جغرافیا. در جامعه ایرانی آنچه عنصر اصلی و هسته بنیادین فرهنگ ایرانی به شمار می آید، «اسلام» است:

نه نژاد و وابستگی خونی می تواند ما را به عنوان یک واحد ملی نگهداری کند و نه مشخصات و حدود جغرافیایی، آنچه می تواند نگهداری کند علایق متین فرهنگی ماست و در میان مواریث فرهنگی ایرانی آن چیزی که واسطه العقد است و مهره کمر به شمار می رود اسلام است، چه از نظر آمیختگی این فرهنگ با اسلام و چه از نظر دل بستگی این مردم به اسلام، یعنی علاقه به این فرهنگ ناشی از علایق اسلامی

۱. مرتضی مطهری، یادداشت های استاد مطهری، همان، ص ۳۹.

۲. همان، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۳۱۸.



فرهنگ اسلامی به پنج واسطه، در ایجاد جنبش‌های اجتماعی در ایران به خصوص انقلاب اسلامی، نقش آفرینی پنیادی کرده است: تولید «ایدئولوژی انقلابی»، تولید «کنش انقلابی»، تولید «رهبر انقلابی»، تولید «گروه پیشرو انقلابی» و تولید «بسیج فراطبقاتی انقلابی»

این مردم است.^۱

اسلام، نیرومندترین عنصر فرهنگی ماست.^۲ نکته جامعه‌شناختی که علامه مطهری بیان می‌کند این است که همچنان که «افراد» دارای شخصیت‌ها و روحیه‌های متفاوتی‌اند، «جامعه‌ها» نیز دارای شخصیت‌ها و روحیه‌های متفاوتی‌اند. از این رو، می‌توان از چیزی به عنوان «روح ایرانی» سخن گفت؛ یعنی «جامعه ایرانی» دارای خصایص و ویژگی‌هایی تمایزبخش نسبت به سایر جوامع بشری است و به همین سبب، «روح ایرانی» با سایر روح‌ها متفاوت است. از فرد انسان شروع کنیم. از نظر جسمی و بدنی، همه انسان‌ها دارای شباهت‌هایی بسیار هستند، در عین حال، تفاوت‌هایی در رنگ، شکل و مزاج آنها وجود دارد. از نظر روحی نیز باید گفت انسان‌ها در کنار اشتراک در فطرت الهی و گرایش‌های اصیل انسانی، یک سلسله اختلافات روحی نیز با یکدیگر دارند. اما در سطح اجتماعی و ملی، واضح است که ملیت‌های مختلف از نظر ظاهری با یکدیگر تفاوت‌های نمایانی دارند، به طوری که می‌توان بر مبنای ظاهر و قیافه حدس زد که فرد اروپایی است یا آفریقایی یا آسیایی. افزون بر این، حتی در درون مرزهای ملی نیز، ظواهر جسمی قومیت‌ها، گاه با یکدیگر به صورتی آشکار، متفاوت است. از نظر روحی نیز جوامع و ملیت‌ها از خصوصیات تمایزبخش برخوردارند، به عنوان مثال، جوامع و ملیت‌ها غالباً از نظر سبک هنرهایی همچون شعر، موسیقی، نقاشی و... با یکدیگر متفاوت هستند. یا حتی می‌توان تشخیص داد که به عنوان مثال، برخی از ملیت‌ها و جوامع، تعصب و غرور زیادی دارند، برخی احساساتی و عاطفی‌اند، برخی عقلی و منطقی‌اند و...^۳ علامه شهید یکی از خصوصیات «روح ایرانی» را «عقلانیت فلسفی» ایرانیان معرفی می‌کند و همین خصوصیت را عامل رشد و گسترش چشمگیر فلسفه و حکمت در میان ایرانیان می‌داند.^۴

با تفصیل مذکور می‌توان نتیجه گرفت که از دیدگاه علامه مطهری اسلام مقوم ماهیت فرهنگ در ایران و یکی از علل اقبال عمیق و ریشه‌ای ایرانیان به اسلام بود که

۱. همان، ج ۱۰، ص ۱۱۷.

۲. همان، ص ۱۱۹.

۳. همان، ج ۳، ص ۳۱۹-۳۱۸.

۴. مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، همان، ص ۵۳۸.

آنها ماهیت این آئین مقدس را با عقلانیت و فطرت الهی خود، کاملاً سازگار و هم‌سو یافتند. کارکردهای فرهنگ اسلامی برای جامعه ایرانی زدودن سیطره سنت‌های فرهنگی ناروای زرتشتیان در دوره متأخر و زایش‌های بنیادین دانش و معرفت در ادوار بعدی و از همه مهم‌تر رویش انقلاب اجتماعی از بستر فرهنگ اسلامی در دوران معاصر بود. فرهنگ اسلامی به پنج واسطه، در ایجاد جنبش‌های اجتماعی در ایران به خصوص انقلاب اسلامی، نقش آفرینی بنیادی کرده است: تولید «ایدئولوژی انقلابی»، تولید «کنش انقلابی»، تولید «رهبر انقلابی»، تولید «گروه پیشرو انقلابی» و تولید «بسیج فراطبقاتی انقلابی». همچنین به استقلال ایدئولوژیک در برابر ایدئولوژی‌های سکولار نیز به عنوان کارکرد معرفتی کمک شایانی کرد. در مقابل کارکردهای جامعه ایرانی برای فرهنگ اسلامی، نیز در تاریخ قابل انکار نیست. کارکردهای تبلیغی و نظامی، کارکردهای علمی و کارکردهای هنری و صنعتی. بر اساس نظریه علامه مطهری، گراییدن داوطلبانه و حقیقت‌جویانه ایرانیان به اسلام از یک‌سو، و حقایق و معارف متعالی این آئین مقدس سبب گردید، فرهنگ اسلامی در دل و جان ایرانیان نفوذ تاریخی کند و به جزئی ذاتی از «فرهنگ ایرانی» تبدیل شود؛ به گونه‌ای که در طول چهارده قرن گذشته، فرهنگ اسلامی در تمام شئون فردی و اجتماعی ایرانیان نفوذ یافته و همه چیز را از خود متأثر کرده است. از این رو، هسته مرکزی فرهنگ جامعه ایرانی، «اسلام» است.

رویش انقلاب‌های بزرگ اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در ایران از دیدگاه شهید مطهری جز در پرتو تعاملات فرهنگی ایران و اسلام ممکن نبود و بقای عظمت و اعتلای ایران نیز به این تعاملات وابسته است.



حیات سیاسی و علمی شهید سید محمد حسینی بهشتی؛ مشکله زمانه و مبانی فکری در بستر گفتمان انقلاب اسلامی^۱

سید محمد جواد قربی^۲

چکیده

اندیشه، گفتار و سیره عملی شهید بهشتی در بستر گفتمان انقلاب اسلامی یکی از موضوعاتی است که بررسی آنها می‌تواند حائز اهمیت باشد؛ زیرا انقلاب اسلامی ارتباط محکمی با متفکران خویش دارد و خیلی از دستاوردهای فکری و عملی متفکران انقلاب نیز بر استمرار و تداوم گفتمان انقلاب اسلامی تأثیر ایجابی داشته‌اند و تبیین مبانی فکری این اندیشمندان می‌تواند به فهم بهتر انقلاب اسلامی کمک شایانی نماید. شهید سید محمد حسینی بهشتی یکی از متفکران بزرگ جهان اسلام محسوب می‌شود که در حوزه عمل و اندیشه بسیار پرکار بوده است؛ تا جایی که برخی از اندیشه‌های ایشان در قانون اساسی، قوه قضاییه، آزادی‌های مدنی در جامعه ایرانی، شوراها و... تبلور یافته است. اندیشه‌های ایشان تحت تأثیر بنیان‌ها و مبادی فرانظری (هستی‌شناسی،

۱. این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی با عنوان «اندیشه سیاسی شهید سید محمد حسینی بهشتی» می‌باشد که در مرکز اسناد انقلاب اسلامی انجام شده است.

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد اندیشه سیاسی اسلام پژوهشکده امام خمینی (ره)



انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی) بوده و برخی از اندیشه‌های ایشان بازتاب واکنش ایشان به شرایط و مشکلات زمانه خویش می‌باشد که برخی از آنها تجربه رژیم پهلوی، مادی‌گرایی افراطی در زندگی امروزی، رواج اندیشه‌های مارکسیستی و لیبرالیستی، ظهور و رواج مکاتب مادی در جهان معاصر و... می‌باشند. در نهایت باید اذعان داشت که مبنای اصلی حیات سیاسی و علمی شهید بهشتی در گفتمان انقلاب اسلامی، قرآن یا همان اسلام ناب محمدی (ص) می‌باشد که آثار این گرایش را می‌توان در تمامی مواضع سیاسی و اجتماعی، فعالیت‌های مدنی، تقریرات و کتب منتشر شده ایشان مشاهده کرد و همین پایبندی به مبانی اسلامی بوده است که پیوند اندیشه‌های وی با انقلاب اسلامی را تحکیم بخشیده است.

کلیدواژه‌ها: شهید بهشتی، مشکله زمانی، بنیان‌های فکری، انسان‌شناسی، هستی‌شناسی، رژیم پهلوی، مادی‌گرایی، حیات علمی، مکاتب مادی، اندیشه‌های مارکسیستی و لیبرالیستی.

مقدمه

سامان و پیشرفت جهان و جوامع بشری، مدیون اندیشه اندیشمندان است؛ اگر چه اغلب، سیاستمداران در ظاهر نقش اساسی را ایفا کرده‌اند. شاید بهتر است بگوییم جامعه مطلوب بر محور اندیشه اندیشمندان سیاسی می‌چرخد و سیاستی که مبتنی بر تفکر و اندیشه دانشمندان نباشد، اگر جامعه را تخریب نکند و به انحطاط نبرد، خود مایه مسرت و خوشبختی است.^۱ از این رو، انسان‌های بزرگ و به خصوص اندیشمندان سیاسی می‌توانند در تغییر و تحول سرنوشت تاریخی جوامع و ملت‌ها مؤثر و سرنوشت‌ساز باشند. بسیاری از آنان در سرتاسر تاریخ بشریت بر کره خاکی، توانسته‌اند روحیه، خلق و خو، عادات و سنن و فرهنگ ملت یا جامعه‌ای را دست‌خوش تحول کنند و با ایجاد دگرگونی در جوامع بشری، آنها را به سوی تمدنی عالی‌تر سوق دهند. در این میان، نوابغ و قهرمانان، پیامبران و پیشوایان دینی، مصلحان سیاسی و اجتماعی و شهیدان راه حق و هدایت، جایگاه والایی دارند. زیرا آنها حرکت خود و جامعه را در جهت مصالح و نیازهای واقعی جامعه تنظیم می‌کنند و بر اساس حق و حقیقت سخن می‌گویند. آ شهید سید

۱. علی‌اکبر علیخانی، *اندیشه سیاسی در جهان اسلام*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ و مطالعات اجتماعی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۰.

۲. محمدحسین جمشیدی، *زندگی سیاسی سید محمدباقر صدر با تکیه بر تأثیرگذاری بر انقلاب اسلامی ایران*، تهران، پژوهشگاه امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۲-۱.

محمد حسینی بهشتی از جمله شخصیت‌های کم‌نظیر در دوران معاصر سرزمین ماست که در برهه‌ای خاص، بیشتر مردم با جنبه‌های ویژه‌ای از وجودش آشنا شدند. شهید بهشتی در کوران حوادث اول انقلاب، با خلق حماسه‌ای به یادماندنی و فراموش‌ناشدنی، راست‌قامتانه بر عقیده و اندیشه خویش پای فشرد و جاودانه تاریخ شد. دریافت واقعی شخصیت ایشان مستلزم شناخت و آگاهی همه‌جانبه از او و اهداف و آرمان‌هایی است که او را در جاده پرفراز و نشیب زندگی به حرکت درآورد تا به حیات مادی و معنوی پرثمری دست یافت.^۱ به همین دلیل است که در خصوص شناخت و بررسی این عالم بزرگوار بیان می‌کنند:

معرفی راه و رسم و ارستگانی چون بهشتی در روزگار و شرایط جامعه و فرهنگ ما ضرورتی انکارناپذیر است. امروز جوانان و دانشجویان و طلاب ما به الگوهایی چون بهشتی سخت محتاج‌اند. امروز دین‌شناسی و مطالعات اسلامی و فلسفه و تفقه با الگوی بهشتی بسی کارساز و ثمربخش است. امروز سلوک اجتماعی و سیاسی بهشتی نمونه‌ای روشن و متین از سیاست‌ورزی اسلامی پیش روی ما می‌نهد. سیاستی عاری از جمود، خودکامگی، ارتجاع، وادادگی و وابستگی و آکنده از هوشمندی، عقلانیت، اعتدال، آرمان‌خواهی، عدالت‌طلبی و آزادگی. امید آن دارم که همه علاقه‌مندان به اعتلا و سعادت ایران و همه کوشندگان در راه تحقق اهداف متعالی اسلام این الگوهای گرانقدر را بیشتر بشناسند و به نسل جست‌وجوگر امروز معرفی کنند.^۲

نکته بعدی این است که شهید بهشتی یک اندیشمند پرکار بوده که مباحث علمی وی از عمق و منطق استدلال بالایی برخوردار می‌باشد و علاوه بر حوزه سیاسی، در قلمرو مباحث اقتصادی، اجتماعی، عقیدتی و احکام، فقه پزشکی، هنری، تربیتی و غیره دارای آرا و برداشت‌های نوینی هستند که بر اساس متون دینی استخراج شده‌اند و هدف از این برداشت‌ها، کمک به برطرف نمودن سؤالات، شبهات، دغدغه‌ها، نیازها و مشکلات جوامع انسانی بوده است و صرفاً منحصر به زمان حال نمی‌باشند. به عنوان مثال، در حوزه

۱. حسن اردشیری لاجیمی، رهیافت: گزیده‌های/از دیدگاه‌های شهید بهشتی، قم، مرکز پژوهش‌های صدا و سیما، ۱۳۸۶، ص ۱.

۲. نگاهی دوباره؛ بازخوانی اندیشه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شهید آیت‌الله دکتر بهشتی، آیت‌الله موسوی اردبیلی، «پیام آیت‌الله موسوی اردبیلی به همایش نگاهی دوباره به آثار و اندیشه‌های آیت‌الله شهید بهشتی»، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۹۲، ص ۱۴.



معرفی راه و رسم وارستگی چون بهشتی در روزگار و شرایط جامعه و فرهنگ ما ضرورتی انکارناپذیر است. امروز جوانان و دانشجویان و طلاب ما به الگوهایی چون بهشتی سخت محتاج اند

پزشکی، مسائل مربوط به سقط جنین همچنان در مباحث فقه پزشکی مطرح می‌باشد یا در حوزه هنری، موسیقی و نوع تفریحات همواره مورد توجه فقیهان می‌باشد. به طور اخص در قلمرو اندیشه سیاسی نیز مباحثی همچون آزادی و نسبت آن با حکومت اسلامی، عدالت پایدار، حکومت مطلوب، اختیارات و شئون ولی فقیه، حقوق شهروندی، اقلیت‌ها و غیره همچنان از داغ‌ترین مباحث اندیشه سیاسی متفکران مسلمان می‌باشد که در مجموعه آثار شهید بهشتی موجود هستند و نظرات ایشان نسبت به خیلی از هم‌دوره‌ای‌های ایشان، از طراوت و تازگی بیشتری برخوردار است و می‌تواند همچنان مورد استفاده قرار گیرد و این تأکید ناشی از این مهم است که مبانی فکری و دستگاه اندیشگی ایشان منطبق با آموزه‌های اسلامی و مبانی انقلاب اسلامی ایران می‌باشد.

نکته بعدی در خصوص اهمیت بازخوانی اندیشه‌های شهید بهشتی و منسوخ نشدن آنها، کارآمدی اندیشه‌های نظام‌ساز^۱ ایشان می‌باشد؛ به این معنا که، کادرسازی و نظام‌سازی‌های سیاسی، حقوقی-قضایی و اجتماعی ایشان در طی دهه‌های گذشته همچنان از توانمندی لازم برای پاسخ‌گویی به نیازهای جدید جامعه ایرانی برخوردار است. قانون اساسی، قوه قضاییه، کار تشکیلاتی حزبی، نظام‌مندی‌های علمی و حوزوی، تأسیس نهادهای دینی از جمله اقدامات عملی شهید بهشتی می‌باشند که منطبق با سیره و اندیشه‌های نظری ایشان است و همین موضوع دلالت دارد که میان کارآمدی نهادهای انقلاب اسلامی با اندیشه‌های ایشان ارتباط وثیقی وجود دارد. در عین حال باید اذعان داشت اندیشه‌های سیاسی متفکران شیعی بر خلاف اندیشمندان غربی، کمتر با موضوع کهنه و منسوخ شدن مواجه می‌شوند و علت اساسی این موضوع، هم‌خوانی آرا و تقریرات آنها با آموزه‌های وحیانی و کتاب‌الله است؛ و از آنجایی که قرآن در بستر زمان کهنه نمی‌شود، اندیشه‌های مستخرج از آن در صورت قرائت صحیح، می‌توانند همواره مورد توجه باشند و در حوزه نهادسازی‌ها، تغییرات سیاسی، آموزش‌های انسانی و تربیت شهروندان و غیره مورد استفاده قرار گیرند و تجربیات جدید نظری نیز بر غنای آنها بیفزایند. از آنجایی که شهید بهشتی تأکید زیادی بر

۱. رک: شریف لک‌زایی، «نهادگرایی در اندیشه و عمل شهید بهشتی»، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، س ۱، ش ۳، تابستان ۱۳۹۱، ص ۱۶۷-۱۴۵.

برداشت صحیح و قرائت کاربردی از قرآن^۱ داشتند، میزان فرسودگی اندیشه‌های ایشان بسیار اندک بوده و با بازخوانی اندیشه‌های ایشان می‌توان، جامعه مسلمانان را از وجود اندیشه‌های ناب این بزرگوار سیراب نمود. لاجرم، در ادامه به بررسی بنیان‌های اندیشه شهید بهشتی در دو حوزه حیات سیاسی و اجتماعی و مبانی فکری ایشان خواهیم پرداخت.

بنیان‌های اندیشه شهید بهشتی

بازسازی اندیشه دینی یکی از مؤلفه‌های اساسی گفتمان دینی-سیاسی ایران معاصر به شمار می‌آید که در جهت تجدید حیات دینی و کارآمدتر کردن دین صورت پذیرفته است. این بازسازی متضمن اهدافی چون تعمیم اندیشه دینی برای ایفای نقش برتر سیاسی و اجتماعی، همانند کردن آن با مقتضیات زمان و بهره‌گیری از توانمندی‌های دین برای مبارزه با استبداد داخلی و سلطه خارجی بوده است. گسترش دامنه این بازشناسی در میان اندیشمندان شیعی ایران نقطه عطفی در تحولات فکری و عملی تاریخ معاصر ایران است. منظور از بازسازی فکر دینی، همه تلاش‌هایی است که برای کارآمدتر کردن دین و تجدید حیات آن صورت پذیرفته و آثار عمیقی بر تفکر و شاکله روحانیت معاصر شیعه بر جای گذاشته است. به لحاظ تاریخی دوره پس از جنگ جهانی دوم در ایران شروع یک دگرگونی کامل در دریافت مذهبی و نیز ساخت تفکر دینی علمای شیعه است؛ چراکه در شرایط جدید پس از سقوط رضاشاه از یک سو جریان‌های چپ مبتنی بر مارکسیسم به مثابه مهم‌ترین جریان روشنفکری مطرح شدند که از اصلی‌ترین پایه‌های آن، ضدیت با دین و اندیشه دینی بود و از سوی دیگر، دین‌ستیزی در قالب پیراستن مفاهیم سنتی از دین توسط برخی از روشنفکران همچون احمد کسروی ترویج شد. این چالش‌ها و مبارزه‌طلبی‌ها نیز واکنش‌هایی را در لایه‌های مذهبی جامعه در پی داشت. دگرگونی یادشده از لحاظ کمی و کیفی تا پیروزی انقلاب اسلامی روند فزاینده‌ای یافت و تأثیر جدی بر تفکر سیاسی معاصر شیعه بر جای گذاشت؛ هر چند به طور کلی جریان تفکر اسلام‌فقاهتی در اصل ارایه‌دهنده بینش سنتی بود ولی در عین حال، در درون خود آمادگی لازم برای نواندیشی را فراهم ساخت و در کنار آن اندیشه‌گرانی ظهور کردند که با طرح دیدگاه‌های خویش و به ویژه بیان دین به زبان روز و بر اساس مقتضیات زمان و مکان، تحولی عمده در پذیره‌های سنتی-دینی ایجاد کردند.

۱. سید محمد حسینی بهشتی، روش برداشت از قرآن، تهران، بقعه، ۱۳۹۰، ص ۴۴-۱۱.



محیط‌هایی هستند که باروری و رشد نیک خواهی، خیر خواهی و خدا خواهی انسان را آسان‌تر می‌کنند. میدان‌ها و محیط‌هایی هستند که بعد شیطان پرستی، هوا پرستی، خود پرستی، تبه گرایی و تباهی گرایی انسان را آسان‌تر می‌کنند. اینجاست که اسلام انگشت می‌گذارد بر اینکه ضرورت دارد محیط اجتماعی اصلاح بشود

این جریان فراتر از انگیزه‌های اجتماعی، به شکل شگفت‌آوری نیز سیاسی بوده است. سخنگویان عمده این تحول را در این دوران، می‌توان افرادی چون آیت‌الله بروجردی (ره)، علامه طباطبایی (ره)، امام خمینی (ره)، استاد مطهری (ره)، شهید بهشتی و غیره قلمداد کرد که بیشترشان ضمن تلاش برای طرح مجدد دین در جامعه، در آماده‌سازی تفکر دینی برای ایفای نقش برتر سیاسی-اجتماعی جدی

بودند. کوشش‌های آنها در میان جامعه شیعی ایران، بیشتر صرف هدف‌های مهمی چون آماده‌سازی دینی برای ایجاد یک حرکت فعال بر اساس دین، مبارزه با بی‌دینی و تفسیر نوین از پذیره‌های سنتی شیعه، آزادی خواهی و مبارزه با استعمار خارجی بوده است.^۱ چنین رویکردی در سیره نظری و عملی شهید بهشتی به عنوان یکی از متفکران انقلاب اسلامی به خوبی مشاهده می‌شود. ایشان یکی از مؤثرترین یاران امام بود که تلاش‌های زیادی در بازسازی و احیای تفکر دینی، به ثمر نشاندن نهال انقلاب و اسلام در بین مردم و جامعه مسلمین عهده‌دار بود و مبارزات خود را در عرصه سیاسی و فرهنگی توسعه داده و به اصلاح فکر و اندیشه مردم، به ویژه دانشجویان و جوانان معتقد بود. این مسئله در کنار این موضوع برجسته‌تر می‌شود که در زندگی انسان‌ها زمان‌هایی وجود دارد که آن‌را از سایر مرحله‌ها ممتاز می‌نماید اما در این میان هستند کسانی که تمام زندگی‌شان ممتاز و تأثیرگذار است. شهید بهشتی از جمله شخصیت‌هایی است که زندگی‌اش استثنایی و ممتاز بود به گونه‌ای که همواره مورد حمله لیبرال‌ها و منافقین بود.^۲ علاوه بر این، بهشتی اندیشمندی بود که علاوه بر مباحث نظری حوزوی و دانشگاهی، به دنبال راه چاره‌ای برای برون‌رفت از مشکلات بود از این رو، اندیشه‌های نهادی وی مترصد بهبود شرایط جامعه و نظام سیاسی بود. با توجه به موضوعات فوق، برای شناخت بهتر اندیشه‌های سیاسی و حقوقی ایشان، در ادامه به بررسی زندگی سیاسی، آثار تألیفی و مبانی فکری ایشان خواهیم پرداخت.

۱. جلال درخشه، «بازسازی اندیشه دینی و تأثیر آن بر گفتمان سیاسی شیعه در ایران معاصر با تأکید بر دیدگاه شهید مطهری (ره)»، فصلنامه دانش سیاسی، دوره ۲، ش ۳، پاییز ۱۳۸۵، ص ۱۱۹-۱۱۷.
 ۲. فاطمه مالکی و دیگران، مردی در هامبورگ، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۹۲، ص ۹-۱۱.

۱. زندگی سیاسی، اجتماعی و علمی شهید بهشتی؛ بارویکردی بر مسئله زمانه

همان گونه که شهید بهشتی تأکید دارد:

میان من و محیط زندگی ام رابطه‌های گوناگون وجود دارد. یکی از این رابطه‌ها آگاهی و شناخت است. ما انسان‌ها با محیط زندگیمان انواع و اقسام رابطه را داریم.^۱

انسان موجودی اجتماعی و محصول محیط اجتماعی خود است^۲ و بین فرد و جامعه روابط متقابل وجود دارد؛ یعنی فرد در عین حال که از جامعه تأثیر می‌پذیرد، بر آن تأثیر می‌گذارد.^۳ شهید مطهری معتقد است که بینش، امری نسبی و محصول رابطه خاص هر فرد با محیط طبیعی و اجتماعی اوست.^۴ محمدجواد باهنر در کتاب *انسان و خودسازی* بیان می‌کند که «شرایط طبیعی و شرایط محیطی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برای شکل دادن به خصلت‌های انسان‌ها نقش بسیار اساسی دارد و حتی برای برداشت و نوع قضاوت درباره ارزش‌ها نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند... محیط انسان را می‌سازد و اصول و ارزش‌هایی را به وجود می‌آورد و آنها را به شخص تلقین می‌کند.»^۵ شهید بهشتی در کتاب *محیط پیدایش/اسلام* در خصوص ضرورت شناخت محیط و شرایط زمانی و مکانی یک اندیشه، مکتب یا حتی شناسایی افراد تأکید می‌کنند:

حقاً شناسایی محیط پیدایش هر چیزی، در بهتر شناختن خود آن چیز خیلی اثر دارد. ممکن است ما از بعضی چیزها، شناسایی سطحی داشته باشیم بدون این که بدانیم متعلق به کجاست و در چه شرایطی به وجود آمده است ولی شناسایی عمقی یک موجود یا پدیده بستگی تام به شناسایی محیط پیدایش آن موجود و پدیده دارد. حتی درباره شناسایی افراد، یا شناسایی پدیده‌های صنعتی یا هنری یا اجتماعی، این حکم تقریباً کلی است.^۶

ایشان در جایی دیگر اذعان می‌کنند:

۱. سید محمد حسینی بهشتی، *شناخت از دیدگاه فطرت*، تهران، بقعه، ۱۳۹۰، ص ۱۷.

۲. عبدالرحمن عالم، *تاریخ فلسفه سیاسی غرب*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۵، ص ۱؛ رک: محمدحسین جمشیدی، *رخ‌اندیشه: روش‌شناسی شناخت اندیشه‌های سیاسی*، تهران، کلبه معرفت، ۱۳۸۵، ص ۱۲۸-۱۲۴.

۳. محمدحسین فرجاد، *اصول و مبانی جامعه‌شناسی*، تهران، اساطیر، ۱۳۷۶، ص ۵۳.

۴. مرتضی مطهری، *مجموعه آثار شهید مطهری*، تهران، صدرا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۲۷.

۵. محمدجواد باهنر، *انسان و خودسازی*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۴-۱۰۳.

۶. سید محمد حسینی بهشتی، *محیط پیدایش/اسلام*، تهران، بقعه، ۱۳۸۷، ص ۳۹.



آیا واقعاً همه محیط‌ها برای شکوفایی و باروری انسان یکسان است؟ نه! محیط‌هایی هستند که باروری و رشد نیک‌خواهی، خیرخواهی و خداخواهی انسان را آسان‌تر می‌کنند. میدان‌ها و محیط‌هایی هستند که بعد شیطان‌پرستی، هواپرستی، خودپرستی، تبه‌گرایی و تباهی‌گرایی انسان را آسان‌تر می‌کنند. اینجاست که اسلام انگشت می‌گذارد بر اینکه ضرورت دارد محیط اجتماعی اصلاح بشود.^۱

لاجرم بررسی شرایط محیطی و زندگی سیاسی و اجتماعی ایشان در فهم اندیشه‌هایشان تأثیرگذار خواهد بود.

سید محمد حسینی بهشتی در سال ۱۳۰۷ در یکی از خانواده‌های اصیل روحانی اصفهان به دنیا آمد.^۲ دوران کودکی ایشان همراه با تحولات سیاسی اجتماعی آغاز سلطنت غاصبانه رضاخان سپری شد و دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه ایشان با موجی از گرایش‌های فکری گوناگون که در آن روزگار جامعه ایران را در بر گرفته بود، همزمان می‌باشد. هنگامی که شهید بهشتی دوره مقدمات و سطح علوم اسلامی را در حوزه علمیه اصفهان می‌گذراند، چه در درون حوزه و چه در میان مردم به تجربه تحولات سیاسی اجتماعی می‌پرداخت و با مطالعه مکتب‌های گوناگون وارداتی که آن روزها بازارشان داغ بود، داده‌های فکری آن مکتب‌ها را با توجه به آگاهی‌های عمیقی که از همان دوره به دلیل استعداد سرشار و علاقه و پشتکار فراوان به مطالعه و تحقیق نسبت به علوم اسلامی داشت محک می‌زد.^۳ ایشان از همان دوران کودکی و نوجوانی، به جای پرداختن به بازی و تفریح، به یادگیری قرآن و معارف می‌پرداختند.^۴ از سن چهار سالگی شروع به تحصیل علم در مکتب‌خانه نمود و بعد از آن وارد مدرسه ثروت شد.^۵ ایشان در سال ۱۳۲۱ وارد مدرسه صدر شد و پس از تحصیل ادبیات عرب، منطق، کلام و سطوح فقه و اصول، در سال ۱۳۲۵ راهی قم شد و به مدرسه حجتیه رفت. در قم خارج فقه

۱. سید محمد حسینی بهشتی و دیگران، *آزادی، هرج و مرج و زورمداری*، تهران، بقیعه، ۱۳۸۶، ص ۵۴.
 ۲. سید محمد حسینی بهشتی، *زندگی‌نامه و خدمات فرهنگی مرحوم شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی*، «زندگی‌نامه آیت‌الله بهشتی»، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۹۴، ص ۱۶-۱۵.
 ۳. مسیح مهاجری، *جاودانه تاریخ: آشنایی با افکار و اندیشه‌های شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی*، تهران، روزنامه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۰، ج ۸، ص ۴۱.
 ۴. رک: علی‌علیزاده، *دیدار با ابرار*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۳۲-۳۱.
 ۵. در خصوص دوران نوجوانی شهید بهشتی رک: غلامعلی رجایی، *سیره شهید دکتر بهشتی*، تهران، شاهد، ۱۳۸۰؛ امامعلی شعبانی، *تاریخ شفاهی زندگانی و مبارزات آیت‌الله شهید دکتر بهشتی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷؛ ناصر طاهرنیا، *شهید بهشتی*، تهران، شرکت افست سهامی عام، ۱۳۸۰؛ و افسانه وفا، *زندگی سید محمد حسینی بهشتی*، تهران، روایت فتح، ۱۳۸۵.

از اولین مؤلفه‌های محیطی تأثیرگذار بر اندیشه شهید بهشتی، شرایط حاکم بر جامعه ایرانی می‌باشد و عملکرد منفی رژیم پهلوی سبب گشت تا ایشان به شدت مترصد تحصیل یک نظام سیاسی مطلوب باشند که منبعث از آموزه‌های اسلامی باشد

و اصول رانزد سید محمد محقق داماد و آیت‌الله خمینی فراگرفت و در درس آیت‌الله بروجردی، سید محمدتقی خوانساری و حجت کوه‌کمری نیز حاضر می‌شد. بخشی از کفایه رانزد مرتضی حائری یزدی و بخش دیگر آن را به همراه مکاسب نزد داماد خواند. درس منظومه منطق و کلام که در اصفهان نیمه‌کاره مانده بود به دلیل کم بودن استاد فلسفه در قم ادامه نیافت و بیشتر به فقه و اصول می‌پرداخت. در کنار تحصیلش در قم، همانند اصفهان، تدریس نیز می‌کرد و مخارج زندگیش را از این راه تأمین می‌کرد. در سال ۱۳۲۷ دیپلم ادبی را با شرکت در امتحان

متفرقه اخذ کرد و به دانشکده علوم معقول و منقول (دانشکده الهیات و علوم اسلامی کنونی) دانشگاه تهران وارد شد. مدرک کارشناسی رشته معقول (فلسفه و حکمت اسلامی) را در سال ۱۳۳۰ از دانشگاه تهران دریافت کرد. عنوان پایان‌نامه او «بساطت یا ترکب جسم» بود که آن را زیر نظر محمود شهبازی با درجه عالی به پایان رساند. بهشتی پس از گرفتن لیسانس تصمیم داشت برای مطالعه فلسفه غرب با بورس تحصیلی‌ای که در آن پذیرفته شده بود به خارج از کشور سفر کند. در آن زمان او در کلاس‌های فلسفه در بحث‌هایی که می‌شد اشکال می‌گرفت، با استاد جدل می‌کرد و استاد نیز به همان شیوه پاسخش را می‌داد و گاه حتی سؤال و جواب‌ها به داد و فریاد کشیده می‌شد. به همین دلیل از فلسفه اسلامی ناامید شده بود. در همان دوره محمدحسین طباطبایی از تبریز به قم می‌آید. بهشتی به این استاد جدید هم‌امیدی نداشت و فقط به خاطر اصرار دوستش مرتضی مطهری، در یک جلسه از کلاس‌های وی حاضر شد. بعد از کلاس اشکالی که به درس وی داشت به او گفت. طباطبایی با دقت به حرف او گوش کرد و با او با آرامش و بدون تعصب و تندی بحث کرد. این برخورد طباطبایی روی بهشتی تأثیر عمیقی گذاشت، به طوری که او از تحصیل در خارج از کشور منصرف شد و به قم بازگشت. در درس‌های اسفار ملاصدرا و شفای ابن‌سینا و نیز جلسات بحث کتاب/اصول فلسفه و روش رئالیسم نزد طباطبایی حضور می‌یافت. در این دوره بخشی از وقتش را به تدریس درس زبان انگلیسی در دبیرستان‌های قم اختصاص می‌داد، از جمله آنها دبیرستان حکیم نظامی بود. در ۱۳۳۳ نیز دبیرستان دین و دانش را در قم تأسیس کرد. در سال ۱۳۳۵ دوره دکتری خود را در رشته فلسفه آغاز کرد. اما با توجه به فعالیت در



قم و مبارزات و سفر به آلمان نتوانست به موقع دوره را به پایان برساند و سرانجام در سال ۱۳۵۳ از پایان نامه دکتری خود تحت عنوان «مسائل مابعدالطبیعه در قرآن» دفاع کرد. در سال ۱۳۳۹ به همراه علی مشکینی، عبدالرحیم ربانی شیرازی و سید محمدرضا گلپایگانی و مدرسین دیگر در صدد برآمدند تا به حوزه علمیه قم سازماندهی بیشتری بدهند. این تلاش به تهیه طرح و برنامه‌ای هفده ساله برای تحصیل علوم اسلامی انجامید و این طرح اساس تشکیل مدارس چون مدرسه حقانی شد.^۱

البته پرداختن به مباحث علمی، روح تشنه وی را سیراب نمی‌کرد و به فعالیت‌های مدنی و سیاسی هم رغبت زیادی داشت. در جریان نهضت ملی شدن نفت به کنش‌گری پرداخت و شکست نهضت ملی شدن نفت به تجربه عمیقی برای وی تبدیل گشت^۲ و می‌توان از اولین دلایل اهمیت داشتن تشکل و نظام تشکیلاتی در اندیشه شهید بهشتی را واکاوی زمینه‌ها و علل شکست نهضت نفت توسط ایشان دانست. زیرا ایشان بعد از مشاهده شکست نهضت، به فکر تربیت نیروی مستعد برای اهداف ملی پرداخت و دبیرستان دین و دانش نیز ثمره چنین تفکری می‌باشد. ایشان در خصوص کنشگری سیاسی خود در جریان این نهضت و اوضاع زمانه خویش چنین بیان می‌دارد:

در سال ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ که تهران بودم، مقارن بود با اوج مبارزات سیاسی-اجتماعی نهضت ملی نفت به رهبری مرحوم آیت‌الله کاشانی و مرحوم دکتر مصدق. من به عنوان یک جوان معمم مشتاق در تظاهرات و اجتماعات و میتینگ‌ها شرکت می‌کردم. در سال ۱۳۳۱ در جریان ۳۰ تیر به اصفهان رفته بودم و در اعتصابات ۲۶ تا ۳۰ تیر شرکت داشتم و شاید اولین یا دومین سخنرانی اعتصاب که در ساختمان تلگراف‌خانه بود را به عهده من گذاشتند. یادم هست که کار ملت ایران را در رابطه با نفت و استعمار انگلیس با کار ملت مصر و جمال عبدالناصر و مسئله کانال سوئز و انگلیس و فرانسه و اینها، مقایسه می‌کردم. در آن موقع موضوع سخنرانی اخطاری بود به قوام السلطنه و شاه و این که ملت ایران نمی‌تواند ببیند نهضت ملی‌شان مطامع استعمارگران باشد. به هر حال بعد از کودتای ۲۸ مرداد در یک جمع‌بندی به این نتیجه رسیدیم که در

۱. محمدرضا سربندی، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های آیت‌الله شهید دکتر سید محمد حسینی بهشتی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۶-۲۱؛ و حسین رودسری، الگوی حضور؛ نگاهی به سیره شهید بهشتی در عرصه تعلیم و تربیت، تهران، مدرسه، ۱۳۹۳، ص ۴۰-۳۱.

۲. رک: مسیح مهاجری، «شهید بهشتی، رکن بزرگ انقلاب»، جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۳، ص ۱۲.

آن نهضت، ما کادرهای ساخته شده کم داشتیم، باز این مسئله مفصل است. بنابراین تصمیم گرفتیم که یک حرکت فرهنگی ایجاد کنیم و در زیر پوشش آن کادر بسازیم؛ و تصمیم گرفتیم که این حرکت اصیل اسلامی و پیشرفته باشد و زمینه‌ای برای ساخت جوان‌ها گردد.^۱

از این رو، تجربه جدی فعالیت در راستای نهضت ملی شدن نفت، بسترهای این مهم را فراهم آورد که بهشتی به یک اندیشمند نهادگرا تبدیل شود. داود فیروزی در کتاب *فقه و سیاست در ایران معاصر*^۲ در این خصوص بیان می‌کند که بهشتی یک عمل‌گرای نظریه‌پرداز و یک نظریه‌پرداز عمل‌گراست. در واقع شخصیت‌های تأثیرگذار این دوره چند نفر بودند، مثل امام موسی صدر یا شهید بهشتی که در میان مرز عمل و نظر کار می‌کردند.^۳ در کتاب *توسعه و تضاد* نیز هم از ایشان به عنوان سازمان‌دهنده‌ای قدرتمند یاد شده است.^۴ البته تمامی وجوه اندیشه ایشان نهادگرا نبود اما بخش مهمی از آرا و بیانات ایشان به گونه‌ای بود که می‌توان ایشان را اندیشمندی نهادگرا در نظر گرفت. کادرسازی‌ها، تربیت نیروهای مؤمن و انقلابی، فعالیت در حزب جمهوری اسلامی ایران، تأسیس مدارس و... نمونه‌هایی از مصادیق این موضوع می‌باشند که جرقه اهمیت کادرسازی‌های فوق، در جریان ملی شدن نفت بود.

در سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸ وارد فضای فرهنگی اجتماعی و مبارزات سیاسی شد. کاری که طلیعه آن در سال ۱۳۳۹ با تأسیس کانون اسلامی دانش‌آموزان و فرهنگیان قم آغاز شد و همراه با دکتر محمد مفتوح و گروهی دیگر از همفکران به سخنرانی و تشکیل جلسات تبلیغی و دینی می‌پرداخت. این فعالیت‌ها سال‌های طولانی سرلوحه کار وی بود و بعد با تألیف و تحقیق در معارف و علوم دینی گسترش یافت. دقت در حیات و شرایط فعالیت فکری و فرهنگی دکتر بهشتی بیانگر این است که وی عالمی نوگرا و نواندیش بود؛ به گونه‌ای که تفاوت منش و مشاغل و کیفیت دانسته‌هایش نیز مؤید همین امر است. او متعلق به همان نسل متعهد و نگرانی از روحانیون بود که در نهایت به اصلاح ساختارهای اجتماعی و سیاسی از طریق انقلاب اسلامی پرداختند و راه کار علمی خویش را نیز در گسترش کار فرهنگی متمرکز کردند. بهشتی عالی‌ترین دوره‌های علوم سنتی در حوزه‌ها را خوانده و به واقع مجتهدی عالی‌رتبه بود. اما از همان ایام، سودای

۱. سید فرید قاسمی، *یادنامه شهید مظلوم آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی*، قم، حر، ۱۳۶۱، ص ۲۰.
۲. داود فیروزی، *فقه و سیاست در ایران معاصر*، تهران، نی، ۱۳۹۳، ج ۲، فصل هشتم.
۳. داود فیروزی، «بهشتی دنبال تعادل در جمهوری اسلامی بود»، *شرق*، ۱۳۹۴/۴/۷، ص ۹.
۴. فرامرزی رفیع پور، *توسعه و تضاد*، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷، ص ۱۲۲.



نوگرایی و درک مسائل زمان و مقتضیات جدید داشت؛ به همین دلیل رغبتی تام به تحصیل در دانشگاه و آموختن زبان‌های فرنگی نشان داد. در سال ۱۳۴۲، شورای فقهی و سیاسی جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی را همراه با استاد مطهری و حجت‌الاسلام انواری و مولایی تشکیل داد و مدرسه علمیه حقانی را به صورت جدید سامان دادند. در سال‌های ۱۳۴۳ و بعداً در سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰، همراه با دکتر محمدجواد باهنر و دکتر علی گلزاده غفوری و سیدرضا برقی، کتب تعلیمات دینی مدارس راهنمایی و متوسطه را تدوین و تهیه کرد.^۱

تاسیس کانون دانش آموزان قم با کمک دکتر مفتاح تشکیل هسته تحقیقاتی جهت پژوهش درباره حکومت اسلامی و تنظیم مقالاتی چون «روحانیت در اسلام و در میان مسلمین» مقدمه‌ای بود که شهید بهشتی برای جنبش عظیم سال ۴۲ به رهبری امام خمینی (ره) فراهم آورد. فشار ساواک در سال ۱۳۴۲ منجر به هجرت ناخواسته ایشان از قم به تهران شد. اینجا بود که با توصیه امام خمینی (ره) به عضویت شورای روحانیت و فقاهت هیئت‌های مؤتلفه اسلامی درآمد و هنوز مدتی از اقامتش در تهران نگذشته بود که از سوی حکومت نیز به طور موقت برکنار شد و نتوانست به فعالیت در آموزش و پرورش ادامه دهد. تدبیر آیت‌الله بروجردی برای تأسیس مسجد هامبورگ و تأکید ایشان بر ضرورت فعالیت روحانیون صالح در خارج از مرزهای ایران باعث شده بود تا مراجع تقلید وقت بر اهمیت این موضوع واقف باشند. در آغاز سال ۱۳۴۴، بهشتی با توصیه مراجع تقلید به آلمان رفت تا امام جماعت مسجد هامبورگ شود.^۲ در همان جا بود که با تأسیس مرکز اسلامی هامبورگ و ارسال و تنظیم گزارش‌هایی از مرکز برای مبارزان داخل کشور، مرزهای قیام امام خمینی (ره) را تا مرکز اروپا گسترش داد. از سوی دیگر، با تألیف کتاب‌ها و مقالات اسلامی به زبان‌های اروپایی موج جدیدی از علاقه‌مندی به اسلام را در اروپا باعث شد. حضور دانشجویان انقلابی در اروپای آن روزگار، مرکزی برون مرزی برای پیشبرد اهداف انقلاب به وجود آورده بود. ایرانیان مسلمانی که روزگاری در سودای آموزش علوم و فنون، به مغرب زمین سفر کرده بودند، در ناخودآگاه جمعی‌شان به این نتیجه رسیده بودند که امروز اولویتی فراتر از کسب معارف تجربی و علوم دقیقه دارند. آنها مہیای انقلاب بزرگی می‌شدند که قرار بود مرزهایش، دروازه تمدن بزرگ ایرانی را در نوردد و به بافت سیاسی-اجتماعی

۱. مرضیه سلیمانی، «مردی مقتدر: طرحی از زندگی آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی»، خردنامه همشهری، ش ۵۵، ۱۳۸۴/۴/۷، ص ۲.

۲. در این زمینه رک: محمدرضا سرابندی، «بهشتی در هامبورگ»، زمانه، ش ۲۴، شهر یور ۱۳۸۳، ص ۸۲-۷۹.

جهانی عرضه شود که هیچ راه دیگری جز کاپیتالیسم و سوسیالیسم پیش روی خود نمی‌دید. مرکز اسلامی هامبورگ پایگاهی برای تبدیل این حس ناخودآگاه به اعتماد به نفس عمومی بود. با آمدن شهید بهشتی، دانشجویان اروپایی دریافتند که گفتمان انقلاب اسلامی، بنیادهای فکری خود را نه از سرمایه‌داران و جمع‌گرایان، که از آیین ارجمندی برمی‌گیرد که آزادی و برابری را در سایه رستگاری بشری تبیین و توصیه

بهره‌مندی شهید بهشتی از متون غربی و آثار بزرگان اندیشه جهان به معنای اقتباس‌گرایی و تأثیرپذیری عمیق از آنها نیست. بلکه ایشان برای شناخت مکاتب و اندیشه‌های رایج جهان و پاسخ به نیازهای بشر امروزی، به سمت و سوی مطالعه و استفاده از آثار متفکران غربی سوق یافتند و با حفظ استقلال رأی و اندیشه که منبعث از منابع اصیل اسلامی و داشته‌های علمی ایشان بود، به نقد و اصلاح آنها نیز می‌پرداختند

می‌کند. حالا دیگر بر ساختن ایدئولوژی اسلامی، نیازی به تقلید از آموزه‌های مارکس و جان استوارت میل نداشت. در تابستان ۱۳۴۸ نیز بهشتی به عراق رفت تا ضمن تجدید بیعت با امام که آن روزها در نجف به سر می‌برد، با بزرگانی چون آیت‌الله سید محمدباقر صدر و آیت‌الله العظمی حکیم دیدار و گفت‌وگو کند. در ک نقش و اهمیت فعالیت‌های صدر در سوریه، لبنان و ترکیه باعث شد بهشتی به این کشورها سفر کند و به تحکیم جایگاهی پیردازد که روحانی بلندآوازه شیعه در آن سرزمین‌ها برای اسلام و تشیع فراهم آورده بود.^۱

شهید بهشتی در مدت اقامت در آلمان ارتباط خود را با عناصر مذهبی و مبارز داخل کشور حفظ کرد و گزارش و فعالیت‌های خود در مسجد هامبورگ را برای مراجع تقلید ارسال می‌داشت. گزارش‌های ساواک حکایت از نامه‌نگاری‌های متعدد در مورد فعالیت و نحوه اقدامات شهید بهشتی در شهر هامبورگ برای دوستان و بستگانش و حتی روحانیونی از جمله محمدتقی فلسفی، محمدتقی مصباح یزدی، عبدالکریم میری، میرمحمدباقر مدرسی و سید صدرالدین جزایری دارد که در آن همچنین اشاراتی به وضع دانشجویان ایرانی و مسلمان در هامبورگ نموده است. بر همین اساس، نامه‌های ارسال شهید بهشتی به ایران توسط ساواک کنترل می‌شد و بدین ترتیب فعالیت‌های ایشان تحت نظر قرار می‌گرفت. البته دکتر بهشتی بدون هراس از این گونه نظارت‌ها مبارزات خود را در راستای اقدامات فرهنگی همچنان دنبال می‌کرد. از جمله آن مرحوم

۱. هدی ملکی، بازخوانش یک شخصیت ماندگار؛ نگاهی به زندگی سید محمد حسینی بهشتی، تهران، پیام آزادی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۷-۱۶.



در یک انجمن علمی و ادبی که دسته‌ای از فارغ‌التحصیلان ایرانی در هامبورگ تشکیل دادند یک بحث علمی درباره رابطه علم و دین اسلام ایراد کرد که در شنوندگان تأثیر بسیاری داشت. تمام این فعالیت‌ها و سخنرانی‌ها دلایلی بود که دستگاه امنیتی رژیم پهلوی پس از بازگشت آیت‌الله بهشتی به ایران مانع خروج ایشان به آلمان شود. شهید آیت‌الله دکتر بهشتی پس از بازگشت به ایران، مبارزه علیه رژیم پهلوی را در شکل‌های گوناگون تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داد.^۱

ایشان از اصلی‌ترین عناصر روحانیت مبارز بود که در سازماندهی تظاهرات و راهپیمایی میلیونی در سال ۵۶ و ۵۷ مهم‌ترین نقش را داشت. در آبان ۱۳۵۷ شهید بهشتی بعد از هجرت امام از عراق به فرانسه، سفری به پاریس کرد و به زیارت امام نائل شد و هسته اصلی شورای انقلاب اسلامی که شهید بهشتی و شهید مطهری اولین و اصلی‌ترین عناصر آن بودند در همان سفر تشکیل شد. بازگشت ایشان از پاریس با محرم خونین ۱۳۵۷ قرین بود و در روزهای تاسوعا و عاشورای همین محرم بود که او با سخنرانی‌های بسیار مهم خود در خیابان و میدان آزادی و اعلام خلع شاه از سلطنت، فصل جدیدی در مبارزات علیه دربار منحوس پهلوی گشود. پس از رخ نمودن همین تحول بود که شاه مزدور تصمیم به فرار گرفت و سرانجام مبارزات مردم با رهبری امام خمینی (ره) در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید. لازم به ذکر است که شهید بهشتی در فاصله سال‌های ۴۹ تا ۵۷ سه بار توسط ساواک دستگیر و به زندان افکنده شد که آخرین آن روزهای دهه اول محرم ۵۷ بود.^۲

بعد از پیروزی انقلاب و تشکیل شورای انقلاب، شهید بهشتی یکی از مؤثرترین و فعال‌ترین و با استقامت‌ترین افراد شورای انقلاب بودند و نیز با رأی مردم تهران به مجلس خبرگان راه یافت و همچنین از سوی امام خمینی (ره) به ریاست دیوان عالی کشور برگزیده شد. شهید بهشتی همچنین با تعدادی از افراد مؤمن و معتقد، حزب جمهوری اسلامی ایران را تأسیس نمودند و ایشان را به دبیر کل حزب برگزیدند و تا لحظه شهادت در این سمت بودند.^۳ در عین حال، تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در کنار مقتضیات جهانی نظیر مکاتب مارکسیستی، دگرذیسی در سبک زندگی ملت‌ها، روی آوردن به نحله‌های فکری نیهیلیستی و... بر اندیشه سیاسی ایشان تأثیر گذاشتند که در ادامه به بررسی این رخدادها و جریان‌های تأثیرگذار می‌پردازیم.

۱. محمد رضا سربانندی، «بهشتی در هامبورگ»، همان، ص ۸۲-۸۰.

۲. مسیح مهاجری، *جاودانه تاریخ*، همان، ص ۵۴-۵۳.

۳. سید فرید قاسمی، همان، ص ۲۸.

الف. تجربه رژیم پهلوی و نظام سیاسی غیر اسلامی

از اولین مؤلفه‌های محیطی تأثیر گذار بر اندیشه بهشتی، شرایط حاکم بر جامعه ایرانی می‌باشد و عملکرد منفی رژیم پهلوی سبب گشت تا ایشان به شدت مترصد تحصیل یک نظام سیاسی مطلوب باشند که منبعث از آموزه‌های اسلامی باشد و در آن هیچ گونه نشانه‌ای از سلب آزادی، استبداد، نفی دین، ظلم و تعدی علیه حقوق انسانی شهروندان، قالبی بودن، تک‌حزبی بودن، فساد و... نباشد. به همین منظور، مواجهه ایشان با رژیم پهلوی تأثیر عمیقی بر نحوه نگرش ایشان بر نوع نظام سیاسی گذاشت به گونه‌ای که موجب شد ایشان به فکر طراحی الگوی مطلوب حکومت اسلامی بیفتد. شهید بهشتی در خصوص پرداختن به موضوع حکومت اسلامی و نظام سیاسی اسلامی می‌فرماید:

ما همواره به مسئله سامان دادن به اندیشه حکومت اسلامی و مشخص کردن نظام اسلامی علاقه‌مند بودیم و این را به صورت یک کار تحقیقاتی آغاز کردیم. این کارهای مختلف بود که به حکومت گران آمد و من را ناچار کردند به تهران بیایم. که در تهران نیز آن همکاری را با قم ادامه می‌دادیم. بعد از چند ماه، فشار دستگاه کم شد. باز گاهی آمد و شد می‌کردیم، هم برای مدرسه حقانی و هم برای همین جلسات حکومت در اسلام که البته بعدها ساواک اینها را گرفت و دوستان ما را تار و مار کرد.^۱

هر حرکت اجتماعی که به منظور اصلاح جامعه شکل گیرد دو هدف عمده را دنبال می‌کند: نخست، رفع موانع و تخریب ساختارهای ناپه‌نجا؛ و دوم، ایجاد زیربناها و ساختارهای جدید. آن تخریب و این ایجاد بر مبنای ملاک‌ها و معیارهایی صورت می‌پذیرد که بر اساس آنها حرکت از وضع موجود به وضع مطلوب شکل می‌گیرد. انقلاب اسلامی ایران نیز، که پس از به بن بست کشاندن حرکت‌های اصلاح‌طلبانه توسط پهلوی‌ها با هدف رفع موانع اصلاح و برپایی جامعه‌ای که زمینه‌ساز رشد و تعالی انسان‌ها باشد صورت گرفت، دو هدف اساسی داشت: یکی محو پایه‌های ظلم، ستم، بی‌عدالتی، اختناق و سرکوب؛ و دیگری تصحیح و تشکیل نهادها و ساختارهای جامعه‌ای متفاوت. از همین رو، پاسداری از آزادی‌های فردی و اجتماعی در برابر توسعه‌طلبی گروه‌های فشار و سلطه‌طلبی حکومت، از جمله مهم‌ترین دغدغه‌های فکری و عملی رهبران و فعالان

۱. سید محمد حسینی بهشتی، «و به تنهایی یک امت بود، راست قامتان جاودانه تاریخ اسلام،» «و به اوست که سوگند می‌خورم سازش نمی‌کنم»، تهران، واحد فرهنگی بنیاد شهید، ۱۳۶۱، ص ۶۱.



شهید بهشتی معتقد است که طغیان تمایلات و انگیزه‌های مادی موجب تباهی و سقوط تمدن و جامعه انسانی خواهد شد

انقلاب و به خصوص شهید بهشتی بود.^۱ با این اوصاف، شهید بهشتی طی سال‌های اولیه تحصیل در قم و اواخر دهه ۱۳۲۰ شمسی یکی از دغدغه‌های اصلی‌اش را وضعیت جامعه سیاسی پیرامونش تشخیص دادند که نمونه‌ها در زندگی ایشان زیاد است. در اوایل دهه

۱۳۳۰ یک کارگروه در قم در حوزه علمیه با شرکت جمعی از فضلا برای مطالعه ماهیت حکومت اسلامی تشکیل دادند. بعدها به دلایل حساسیت سازمان امنیت وقت، کار این گروه متوقف می‌شود و در برخی از یورش‌هایی که به خانه‌های اعضا می‌شد فیش‌های این کار هم ضبط شد. ولی شهید بهشتی برخی از مباحث آن را در نشریه مکتب تشیع با عنوان «حکومت در اسلام» به چاپ رساند. بعد از آن شهید بهشتی باز هم در باب حکومت اسلامی به تعمق می‌پردازد و بالأخره می‌انجامد به تشکیل حزب جمهوری اسلامی و به شکل بارزتر در قانون اساسی آمده است. بنابراین شهید بهشتی نزدیک به سه دهه، دغدغه ماهیت حکومت را داشته و روی آن کار جدی نظری و عملی هم انجام داده و اینطور نبوده که بر اثر وقوع انقلاب این موضوع به فکرش خطور کرده باشد.^۲ ایشان در سال ۱۳۳۸ مسائل حکومت در اسلام را به بحث می‌کشاند و با دیگر سیستم‌های حکومتی جهان مقایسه می‌کند و با بیانی رسا و شیوا در سال‌های خفقان و دیکتاتوری شاهنشاهی، مسائل حکومتی را در مکتب اسلام بررسی می‌نمایند.^۳

ب. هجرت به آلمان و آشنایی با اندیشمندان و افکار گوناگون

شهید بهشتی بنا بر ضرورت و با اصرار مراجع تقلید به هامبورگ سفر نمود تا در مسجدی که توسط مرحوم آیت‌الله بروجردی بنیان گذارده شده بود و محل تجمع مسلمانان هامبورگ بود، به فعالیت و هدایت و ارشاد پردازد. البته انگیزه اصلی هجرت شهید بهشتی به خارج از کشور همان احساس نیازی بود که مسلمانان هامبورگ به وجود یک روحانی مبلغ و محقق داشتند. شهید بهشتی در آن دیار احساس می‌کرد که جوانان مسلمان نیاز شدیدی به یک تشکیلات اسلامی دارند و در برابر سازمان‌های الحادی که به اغوای دانشجویان می‌پرداختند، وجود چنین سازمان و تشکیلاتی بیشتر ضروری می‌نمود. با این بینش، اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا توسط

۱. سید محمد حسینی بهشتی و دیگران، آزادی، هرج و مرج و زورمداری، همان، ۱۳۹۰، ص ۷.

۲. علیرضا بهشتی، «مبانی عقلانی مشروعیت حکومت»، اعتماد ملی، ۱۳۸۷/۴/۲۴.

۳. سید محمد حسینی بهشتی، حکومت در اسلام، قم، معراج، ۱۳۳۸، ص ۳.

شهید بهشتی بنیان نهاده شد و فعالیت‌های اسلامی سامان گرفت.^۱ شهید بهشتی با ایراد سخنرانی، سازماندهی، سمینارهای اسلامی، تهیه جزوات، رهنمودهای تشکیلاتی و در مواردی کمک مالی از مسجد هامبورگ، دانشجویان مسلمان ایرانی را ارشاد می‌نمود. علاوه بر فعالیت‌های فوق، «مرکز اسلامی هامبورگ» با رهنمودهای آن عالم متفکر راه هدایت و راهنمایی مسلمانان ایرانی را طی می‌نمود. همین مرکز بود که بارها از جانب شاه برای دیدار از آن تلاش و تقاضا به عمل آمد، ولی هر بار شهید بهشتی مانع اینکار می‌شد تا اینکه سرانجام شاه به کمک پلیس آلمان به مرکز اسلامی هامبورگ رفت تا بدین ترتیب علاوه بر تظاهر به اسلام، شهید بهشتی را نیز لکه‌دار نماید، لکن وقتی به آنجا رفت متوجه شد شهید بهشتی قبل از آمدن او به شهری دیگر رفته تا بدین وسیله نقشه او را نقش بر آب نماید. شهید بهشتی بیش از پنج سال در آلمان به سر برد و در سال ۱۳۴۹ به ایران آمد.^۲ از جمله اقدامات شهید بهشتی در آلمان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- تدوین پیش‌نویس اساسنامه اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا (گروه فارسی‌زبانان)؛

- دادن هویت مستقل به انجمن اسلامی دانشجویان فارسی‌زبان؛
- مناظره با سران کلیسا: ایشان مناظره مهمی با اسقف اعظم اتریش در حضور دانشجویان دانشگاه وین داشت که با استدلال قوی آن را به نفع اسلام تمام کرد؛
- راه‌اندازی نشریه مکتب مبارز و قدس به سفارش ایشان و توسط اعضای ایرانی اتحادیه در مقابل هفته‌نامه اعضای حزب توده ایران در اروپا. نشریه مکتب مبارز موجب انسجام دانشجویان مسلمان ایرانی در برابر گروه‌های غیر مذهبی شد؛
- دور ننگ داشتن اتحادیه انجمن‌های اسلامی در آلمان از آسیب ساواک؛
- تألیف کتاب نماز چیست و چاپ آن در آلمان و ایران؛
- مناظره با توده‌ای‌ها^۳ و غیره.

ارسال و تنظیم گزارش‌هایی از مرکز اسلامی هامبورگ برای مبارزان داخلی، تهیه کتاب *صدای اسلام در اروپا* و تنظیم مقاله‌های «کدام مسلک» و «نقش ایمان در زندگی

۱. در خصوص اتحادیه انجمن‌های اسلامی و برنامه‌ها، پیام‌ها و سیاست‌گذاری‌های شهید بهشتی رک: سید محمد حسینی بهشتی، *اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا*، تهران، بقعه، ۱۳۹۰.
 ۲. «برگ‌هایی از زندگی و مبارزات شهید بهشتی»، *پاسدار اسلام*، س ۲۷، ش ۳۱۹، تیر ۱۳۸۷، ص ۳۱-۲۸.
 ۳. رقیه بیگ‌زاده، «جوان از دیدگاه شهید مظلوم آیت‌الله دکتر محمد حسینی بهشتی»، پایان‌نامه سطح دو حوزه علمیه، قم، شورای عالی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۳، ص ۲۲-۱۹؛ و گزارشی خواندنی از ایام اقامت شهید دکتر بهشتی در آلمان، معارف، ش ۳۷، مرداد ۱۳۸۵، ص ۱۹-۱۸.



اسلام» از فعالیت‌های علمی دیگر ایشان در این سفر است.^۱ علاوه بر فعالیت‌های علمی و اجرایی ایشان در آلمان، می‌توان آشنایی با فلاسفه و متفکران غربی را یکی از ثمره‌های سفر ایشان به آلمان دانست. به عنوان مثال، ایشان می‌فرمایند:

زبان آلمانی را هم در سال‌های اقامت در آلمان یاد گرفتیم و از منابع علمی آلمانی مخصوصاً در زمینه اقتصاد و فلسفه استفاده شایان می‌کنم.^۲

شهید بهشتی به مطالعه عمیق مارکس و اثر کاپیتال به زبان اصلی یعنی آلمانی پرداختند. محمد پیشگاهی فرد در یکی از خاطرات خویش از تسلط ایشان بر مباحث مارکسیسم این گونه بیان می‌کند که:

چند ماهی از انقلاب نگذشته بود که پس از فوت آیت‌الله طالقانی، مسعود رجوی از آیت‌الله بهشتی تقاضای ملاقات کرد و آیت‌الله بهشتی او را در منزلش پذیرفت و آن‌طور که خود شهید بهشتی می‌گفت جلسه مفصلی با مسعود رجوی داشته است. رجوی در آن ملاقات تقاضا کرده بود با توجه به مجموعه‌ای که در مملکت داریم، به لحاظ سابقه مبارزاتی و اشراف بر مسائل سیاسی و اقتصادی و موقعیت اجتماعی شما، در نظر داریم با شما ارتباط برقرار نموده و بیعت نماییم. منتهی شرایط و نظریاتی داریم و آقای بهشتی گفته بودند: اختلافات ما با شما یک اختلافات صوری و سطحی نیست بلکه اختلافات عمیق بوده و از اعتقادات اصولی سرچشمه می‌گیرد. آن‌طور که خود شهید برایم تعریف کرد، ایشان درباره اسلام‌شناسی با رجوی بحث کرده بود؛ به ویژه مباحثی که بعد از جدایی اپورتونیست‌ها^۳ به وجود آمده بود و رجوی رهبری آن جریان را به عهده داشت. البته ایشان فرمودند که من در مباحث اسلامی به دلیل عدم تسلط رجوی چندان وارد نشدم؛ اما به او گفتم آقای رجوی، اشکال من بر شما در این است که حتی مارکسیسم را هم نشناخته‌اید. این سخن تعجب او را برانگیخته و از این رو در این زمینه با من وارد بحث شد. به او گفتم: شما این زیربنای اقتصادی مارکسیسم

۱. رک: فرشته مرادی، نگاهی به زندگی و مبارزات شهید دکتر بهشتی، تهران، میراث قلم، ۱۳۸۷، ص ۵۱.

۲. سید محمد حسینی بهشتی، زندگی‌نامه و خدمات فرهنگی مرحوم شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی، همان، ص ۲۶.

۳. فرصت‌طلبی و در پی فرصت مناسب بودن برای رسیدن به اهداف شخصی بدون اعتقاد به اصولی خاص.

راز چه کتابی گرفته‌اید؟ گفت: از کتاب *کاپیتال مارکس*. گفتیم: از کدام نسخه است؟ متأسفانه اشتباهات زیادی در ترجمه نسخه آلمانی به زبان انگلیسی وجود دارد و اگر شما به کتاب اصلی به زبان آلمانی مراجعه کنید، متوجه می‌شوید که خیلی اشتباهات اساسی در تعریف اقتصاد مارکس وجود دارد. من این تفکر اشتباه را در تحلیل‌های شما دیده‌ام. سپس از رجوی تعریف ارزش اضافی در اقتصاد را خواسته بود. رجوی تعریفی ارایه داده بود که شهید بهشتی گفته بود: اشکال ما همین جا است. شما اصلاً مارکسیسم را نشناخته‌اید و تعریف ارزش اضافی این نیست. این تعریف از ترجمه شده کتاب *کاپیتال* به زبان انگلیسی گرفته شده است، ولی من اصل آن را برایتان می‌خوانم. سپس کتاب آلمانی *کاپیتال* مارکس را آورده و آن را خوانده و ترجمه کرده بود. آنگاه رو به او کرده بود، گفته بود: اختلاف ما با شما این است که شما هنوز اصول را نمی‌دانید. شما با یک سری شعار آمده، میناهایی را به عنوان اسلام‌شناسی، اقتصاد اسلامی و اقتصاد مارکسیستی با هم خلط کرده و آن را مبنای ایدئولوژیک خود قرار داده‌اید. ما به طور کلی اینها را قبول نداریم. شما باید همه اینها را زمین گذاشته و اسلام را از منظر اصول خودش شناخته و به آن عمل کرده، تبلیغ و تبیین کنید. در این صورت ما حاضریم با شما صحبت و بحث کنیم و این رویه را ادامه بدهیم تا به یک نقطه‌ای برسیم.^۱

مطالب فوق، گویای واقف بودن بهشتی به ابعاد گوناگون مکتب لیبرالیسم و مارکسیسم است. البته ایشان در حوزه‌های تربیتی، فرهنگی و روانشناسی هم از اندیشمندان غربی بهره برده‌اند. به عنوان نمونه، ایشان به آثار ویلیام جیمز^۲ نیز رجوع داشته‌اند و حتی مقاله‌ای از ایشان به عنوان «عادت» را ترجمه کرده‌اند که در کتاب *نقش آزادی در تربیت کودکان* نیز آمده است.^۳ علاوه بر این، مطالعه کتاب *اسلام اثر پرفسور گرنبوم*^۴ بر ایشان تأثیری مثبت داشت و حتی بازبینی و نگارش کتاب *حکومت در اسلام* را باعث گردید و

۱. رضا مختاری اصفهانی، *خاطرات محمد پیشگاهی فرد*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۳-۲۰۱.

۲. ویلیام جیمز، «عادت»، ترجمه محمد حسینی بهشتی، مکتب تشیع، ش ۳، خرداد ۱۳۴۰، ص ۱۴۳-۱۲۷.

۳. سید محمد حسینی بهشتی، *نقش آزادی در تربیت کودکان*، تهران، بقعه، ۱۳۹۰، ص ۱۰۶-۹۳.

4. G. E. Von Grunebaum



همان گونه که بهشتی در مقدمه این کتاب آورده است:

چندی پیش به یک کتاب انگلیسی برخوردیم که اسم آن/اسلام و به تعبیر مؤلف، مجموعه مقالاتی بود که درباره ماهیت یک میراث تمدن و فرهنگ و توسعه و تکامل آن نوشته شده بود... همه مقالات کتاب، از جمله مقاله حکومت در اسلام مشتمل بر مطالب جالب و ارزنده‌ای بود که از کثرت مطالعه و علاقه وافر مؤلف به تحقیق در مسائل مربوط به اسلام حکایت می‌کرد و حقایق مطالعه وسیع آن هم از یک اسلام‌شناس غربی در خور تقدیر و ستایش است. با این حال، در مقالات مختلف کتاب، نارسایی‌هایی وجود داشت که نیازمند توضیح یا در خور انتقاد بود. مطالعه این مقاله سبب شد که نگارنده به دنبال یادداشت‌هایی که تقریباً دوازده سال پیش هنگام بحث از حکم نماز جمعه و ارتباط آن با مقام حکومت کرده بودم، مسئله حکومت در اسلام را از جهات مختلف مجدداً مورد مطالعه و بررسی قرار دهم. نتیجه این مطالعات که مشتمل بر نظر اسلام درباره اجتماع، حکومت، نوع حکومت، سهم مردم در حکومت و مقایسه این نظر با بحث‌های متداول حقوقدانان و جامعه‌شناسان درباره حکومت است، در چند قسمت تدوین و تنظیم گردیده است.^۱

به هر روی، نمی‌توان این موضوع را نادیده گرفت که مطالعه آثار اقتصادی، سیاسی، فلسفی، تربیتی و روانشناسی و غیره توسط شهید بهشتی در طی حضورشان در آلمان، بر آرا، جهت‌دهی به تفکر و اندیشه‌های ایشان تأثیرگذار بوده است. به عنوان مثال، پرداختن به موضوعاتی نظیر لیبرالیسم، نقد تفکرات آزادمنشانه افراطی، تشریح دیدگاه‌های سیاسی هگل و... نشان می‌دهد که برخورد داشته‌های فکری شهید بهشتی با نظام و دستگاه فکری و سیاسی آلمانی باعث شد ایشان به فکر مقابله با برخی اندیشه‌های رایج در آلمان که در جهان پایگاه‌های قوی‌ای داشتند، بیفتند. باید توجه داشت که بهره‌مندی ایشان از متون غربی و آثار بزرگان اندیشه جهان به معنای اقتباس‌گرایی و تأثیرپذیری عمیق از آنها نیست. بلکه ایشان برای شناخت مکاتب و اندیشه‌های رایج جهان و پاسخ به نیازهای بشر امروزی، به سمت و سوی مطالعه و استفاده از آثار متفکران غربی سوق یافتند و با حفظ استقلال رأی و اندیشه که منبعث از منابع اصیل اسلامی و داشته‌های علمی ایشان بود، به نقد و اصلاح آنها نیز می‌پرداختند. به عنوان مثال می‌توان

۱. سید محمد حسینی بهشتی، حکومت در اسلام، همان، ص ۴-۶.

به جلسات نقد و بررسی افکار فیلسوف آلمانی هگل و یا مارکس اشاره کرد.

پ. مادی‌گرایی افراطی انسان معاصر

نباید این سنت الهی را از نظر دور داشت که سرنوشت ملت‌های صرفاً مصرف‌کننده، هلاکت و نابودی است. شهید بهشتی معتقد است که طغیان تمایلات و انگیزه‌های مادی موجب تباهی و سقوط تمدن و جامعه انسانی خواهد شد و چنین بیان می‌دارد که انسان‌ها دارای دو سرشت خاکی و الهی هستند و در عین حال

تمایلات گوناگون و انگیزه‌های متفاوتی دارند. با طغیان و افراط در این تمایلات نظیر سودجویی، جاه‌طلبی، خودخواهی، شهوت‌پرستی، قدرت‌طلبی و مادی‌گرایی، موجبات تباهی فرد و جامعه فراهم می‌شود.^۱ از این رو، امیال شهوانی انسان‌ها اگر کنترل نشوند زمینه‌ساز عصیان فرد و جامعه علیه ارزش‌های انسانی و روی آوردن به سوی مادیات می‌شود.

همان‌گونه که بهشتی بیان می‌کند در نهاد و سرشت انسان عوامل متضادی آفریده شده و تمایلات گوناگونی در نهادش قرار داده شده است. خواسته‌ها و امیال او بسیار متنوع و متضادند؛ یک دسته از امیال و خواسته‌های او متوجه هواها و هوس‌ها از قبیل آنچه امیال صرفاً حیوانی نامیده می‌شود که هدفش بهره‌مندی از خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، دیدنی‌ها و لذت‌هاست، می‌باشد و در مقابل این امیال و خواسته‌ها تمایلات نیرومند دیگری به او داده شده که وی را از منطقه خطر دور می‌کند و به جایی برتر و بالاتر کشانده و به زندگی معنوی، عقلانی، نورانی و انسانی دعوت می‌کند. توانایی‌ها و نیروها و اراده انسان در میان این دو دسته امیال و خواسته‌های متضاد و مختلف دائم در حال تشنج و اضطراب است. یک انسان را ملاحظه می‌کنید، می‌خواهد کاری را انجام دهد، می‌بینید بی‌تأمل و خیلی سریع آن را انجام می‌دهد، چون این کار از کارهای عادی اوست و به آن عادت کرده است. جنگ میان هواها و هوس‌ها و میان زندگی معنوی، میان مادی‌گری و معنویت در درون انسان از همان روز ازل نهاده شده و پایه زندگی‌اش را بر مبارزه گذاشته است. در راه خواسته‌ها و هدف‌های یک انسان مشکلات و موانع بی‌شماری هست، که چون به برخورد

۱. سید محمد حسینی بهشتی، درس‌گفتارهای فلسفه دین، تهران، بقعه، ۱۳۹۲، ص ۳۲۴.

شهید بهشتی از منتقدان جدی نظام سرمایه‌داری بودند و ضمن مخالفت با رفاه‌زدگی ناشی از سرمایه‌داری، بیان می‌کنند که باید افراد را از الیناسیون اقتصادی برهانیم و اخلاقیات را در زندگی جاری نماییم به گونه‌ای که ارتباط محکمی بین اقتصاد، اخلاقیات و معنویت برقرار گردد و این بدان معناست که باید انسانی متعادل و عادل بسازیم



با آنها عادت کرده ایم معمولاً وجود آنها را به خوبی حس نمی کنیم. اگر کمی دقیق تر حساب کنید در زندگی روزمره و روزانه خودتان روزی چند بار باید با این موانع برخورد و مبارزه و جنگ کنید.^۱ با این اوصاف، جامعه انسانی باید به جنگ با امیال بی نهایت بشتابد و مانع فروپاشی ارزش ها گردد. با وجود تکرار چنین هشدارهایی از سوی متفکران غربی، جوامع لیبرال دموکراسی و نظام سرمایه داری در مادی گرایی غوطه ور هستند و هر روز در راستای امور مادی بیشتر نیز گام برمی دارند و این موضوع یکی از بحران های انسان معاصر می باشد که در شرایط زمانی شهید بهشتی هم وجود داشت و همین خطر و بحران بود که ایشان در یکی از مهم ترین آثار خویش به نام *شناخت/اسلام*، با موضوع «انسان عصر ما» و «جانورانی حریص» شروع به آغاز مباحث خویش می نمایند.

ایشان در ابتدای کتاب *شناخت/اسلام* بیان می دارند:

تمدن مادی امروز همواره با گره گشایی هایی بس ارزنده که از زندگی بشر کرده و توانایی های خیره کننده که در مقابله با طبیعت به او داده، در زمینه افزون خواهی مادی آن قدر فلسفه بافته، شعر و ترانه یا سرود مقدس خوانده و سر و صدا و غوغا راه انداخته که انسان عصر ما را به صورت جانوری حریص در آورده است که شب و روزش در غم تولید و مصرف و افزایش آن می گذرد و به چیزی جز آن نمی اندیشد. مادی گری و اقتصاددگی چنان در انسان عصر ماریشه دوانده که او را به صورت یک ماشین تولید و مصرف در آورده، یا در حد قوت لایموت یا در طریق دستیابی به زندگی مجهز و لوکس و وسایل تفننی هر چه لوکس تر، و این وضع چنان همه گیر است که زندگی بیشتر انسان های زمان ما، از هر نوع محتوای ارزنده دیگر تقریباً خالی شده است. انسانی که یک روز کرامت خود را در آزادی و آزادی می یافت و در این راه جان فدا می کرد، اینک غلام حلقه به گوش تولید و مصرف شده و همه آزادمندی های خود را به پای این بت زمان قربانی کرده است.^۲

به همین دلیل، ایشان در ادامه بیان می کنند که هر قدر پیشرفت تمدن مادی بیشتر شده، نیازمندی های مصرفی انسان نیز رو به فزونی گذارده و راه های تأمین این نیازمندی ها، پیچیده تر شده است تا آنجا که بسیاری از مردم، سلامت جسمی و اخلاقی

۱. سید محمد حسینی بهشتی، مبارزه پیروز؛ تاریخ تحلیلی قیام عاشورا، تهران، بقعه، ۱۳۹۱، ص ۱۰-۹.
 ۲. سید محمد حسینی بهشتی، محمدجواد باهنر و علی گلزاده غفوری، *شناخت/اسلام*، تهران، بقعه، ۱۳۹۰، ص ۳۱-۳۰.

خود را هم در این راه فدا می‌کنند. در جامعه ماده‌گرای امروز همه ارزش‌های عالی انسان به تدریج کنار نهاده شده یا می‌شود و همه چیز، حتی ارزش‌های اخلاقی، تنها در حدود ملاحظات مادی اعتبار و ارزش پیدا کرده است. در بیشتر نقاط دنیا زیربنای واقعی تعلیم و تربیت همین ملاک‌های مادی و اقتصادی، و جهت اصلی برنامه‌های تربیتی و تعلیماتی ساختن انسان‌هایی شده است که بازده اقتصادی بیشتری برای جیب دیگران یا در خدمت اقتصاد و لذائذ مادی هستند.^۱

به اعتقاد بهشتی، بیشتر جریان‌های برجسته تاریخ از دل جریان‌های ستم‌بار محرومیت‌آفرین به وجود آمده‌اند؛ از جریان‌های رفاه‌آور هم جریان‌های تازه به وجود آمده است. نیهیلیسم غرب، نیهیلیسم و پوچ‌انگاری اروپای غربی، از رفاه مادی پوک و پوچ و بی‌معنی انسان‌های جامعه صنعتی شده و به ثروت و رفاه و لذت و تنوع رسیده و اروپای غربی و امریکا بر خاست.^۲

به همین دلایل بود که ایشان از منتقدان جدی نظام سرمایه‌داری بودند^۳ و ضمن مخالفت با رفاه‌زدگی ناشی از سرمایه‌داری، بیان می‌کنند که باید افراد را از الیناسیون اقتصادی برهانیم و اخلاقیات را در زندگی جاری نماییم به گونه‌ای که ارتباط محکمی بین اقتصاد، اخلاقیات و معنویت برقرار گردد و این بدان معناست که باید انسانی متعادل و عادل بسازیم.^۴ به هر روی، ایشان در کتاب *بانکداری، ربا و قوانین مالی اسلام* در خصوص بهره‌مندی‌های زندگی بیان می‌کنند که «انسان اسلام، از بهره‌مندی‌های زندگی برخوردار می‌شود و برای او کشش نیز دارد اما بهره‌مندی از این مواهب در زندگی جاری، در برابر عشق به خدا و عشق به رضای او کشش کمتری دارد. یعنی انسان اسلام، اگر خیلی تکامل یافته باشد، عاشق خداست، عاشق دل‌باخته‌ای که همیشه آن چیز برایش نقش تعیین‌کننده دارد که رضای دوست را به دست آورد.»^۵ این مسائل در حالی است که در شرایط زمانی شهید بهشتی، آغاز تبلیغات بسیاری برای مصرف‌زدگی انسان و شیء‌شدگی وی بود که روز به روز در حال گسترش بود و نظام اقتصادی و سیاسی در سطح جهانی بر ساخت انسان‌های حریص، مادی‌گرا و به یک معنا «حیوان صرفاً اقتصادی» تأکید داشتند و این موضوع باعث حساسیت و ناراحتی شهید بهشتی

۱. همان، ص ۳۱.

۲. سید محمد حسینی بهشتی، دکتر شریعتی جست‌وجوگری در مسیر شدن، تهران، بقیه، ۱۳۹۰، ص ۱۷.

۳. علی عرب مازار یزدی، نگاهی دوباره؛ بازخوانی اندیشه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شهید آیت‌الله دکتر بهشتی، «مؤلفه‌های اصلی نظام اقتصاد اسلامی از دیدگاه شهید بهشتی»، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۹۲، ص ۵۰۱.

۴. سید محمد حسینی بهشتی، مسئله مالکیت، تهران، سید جمال، بی‌تا، ص ۳۱-۲۸.

۵. سید محمد حسینی بهشتی، *بانکداری، ربا و قوانین مالی اسلام*، تهران، بقیه، ۱۳۸۷، ص ۸۴.



می گشت زیرا با کرامت انسانی و غایت مندی جامعه انسانی هم خوانی نداشت. ایشان با نگرشی انتقادی چنین وضعیتی را این گونه به تصویر می کشند:

وقتی دائماً به انسان تلقین کنند که او یک حیوان اقتصادی بیش نیست، وقتی با تبلیغ شبانه روزی غنای اقتصادی و افزایش امکانات گوناگون مادی را تنها معیار خوشبختی و تنها نشانه پیشرفت یک ملت یا گروه یا طبقه قلمداد کنند، وقتی شب و روز، بیخ گوش ها و در برابر چشم ها همواره از کیمیای پول، معجزه پول، مشکل گشایی پول و خروارها پول صحبت کنند که از راه شانس یا از طریق غارت مستقیم و غیر مستقیم هم نوعان به دست آید و در راه ارضای مبتذل ترین خواسته های حیوانی صرف شود، خود به خود انسان ها، یا بهتر بگوییم، انسان نماهای عصر ما به جانوران حریصی تبدیل می شوند که شب و روز بی امان و از هر راه شده، در پی پول در آوردن برای مصرف کردن در راه لذت جویی های مادی هر چه بیشتر باشند، غلامان حلقه به گوش تولید و مصرف شوند، زندگی آنها از هر نوع محتوای عالی و ارزنده دیگر که برانده انسان و انسانیت است خالی شود و یکسره به پوچی و ابتذال گراید.^۱

بنابراین، از آنجایی که شهید بهشتی معتقد به «روبنا بودن اقتصاد و زیر بنا بودن اسلام»^۲ داشتند، مادی زدگی جامعه بشری در عصر خویش را یک آفت جدی می دیدند و علاوه بر این موضوع، به روش ها و راهبردهای اقتصادی هم نقدهای جدی داشتند و در این مسیر، آموزه های دو مکتب مارکسیستی و لیبرالیستی را آفت و تهدیدی جدی در برابر بشریت و آموزه های اقتصاد اسلامی می دانستند که لازم می دانستند در برابر آنها به واکنش و موضع گیری بپردازند و حجم بالای آثار و سخنرانی های اقتصادی ایشان گواهی بر این مدعاست.

ت. ظهور مکاتب مختلف و گمراهی جامعه انسانی

در دهه ۵۰ و ۶۰ اندیشه های گوناگون در جامعه ایران نقشی تعیین کننده در شکل دهی به جریان های فکری، سیاسی و فرهنگی داشتند و از یک سو، در میان برخی

۱. سید محمد حسینی بهشتی، محمد جواد باهنر و علی گلزاده غفوری، همان، ص ۳۲-۳۱.

۲. سید محمد حسینی بهشتی، سخنرانی های شهید مظلوم بهشتی، «مکتب و تخصص»، تهران، سید جمال بی تا، ص ۶۷.

شهید بهشتی معتقد بودند عصر حاضر، «عصر تزلزل سریع ارزش‌ها» می‌باشد که برخی مکاتب از آنها حمایت می‌کنند و با تأکید بر نسبی‌گرایی، سعی در بی‌ثباتی ارزش‌های انسانی، اخلاقی و اجتماعی دارند و به همین منظور، مقابله با مکاتبی که زمینه‌ساز گمراهی جامعه انسانی می‌شوند، ضروری و حائز اهمیت است

از قشرهای تحصیل کرده فرهنگی و دانشگاهی ایران که به طور مستقیم یا غالباً غیر مستقیم با علوم تجربی سر و کار داشتند به واسطه خلط میان قلمروهای معرفتی، گرایشی به جانب نگرش مبتنی بر اصالت علم (سیانتیسم) پدید آمده بود. به طوری که فراتر از دستاوردهای علم و صنعت، یگانه معیار برای درستی هر اندیشه و سخنی را منوط به تأیید آن از جانب علم یا جامعه عالمان می‌دانست. در این میان، در عرصه تفکر اجتماعی و سیاسی با آن که نظام سلطنتی حاکم بر ایران هیچ‌گونه سنخیتی با اندیشه لیبرال دموکراسی نداشت اما

این اندیشه در میان عده‌ای به عنوان آرمانی مقبول در مغرب‌زمین قلمداد می‌شد که باید جامعه ایرانی برای گام برداشتن در مسیر پیشرفت به جانب آن حرکت کند به ویژه آن که این تفکر را با نوعی کشش به جانب اباحی‌گری نیز همراه و محقق ساخته بود. به دلیل محیط پرفشاری که از سوی نظام حاکم ایجاد شده بود و همچنین به واسطه شعارهای عدالت‌خواهانه مکتب مارکسیسم طیف گرایش‌های فکری چپ به ویژه با پشت گرمی فکری، تشکیلاتی و حتی مالی اردوگاه نظام کمونیسم در میان گروه‌هایی از تحصیل‌کردگان کشور حضوری فعال داشت و عمدتاً از دریچه همین جریان فکری، نگرش تکاملی تاریخی هگلی و ایدئالیسم آلمانی با قرائت نقادانه، بلکه تخریب‌گرایانه مارکسیستی در محیط فکری جامعه حضوری کم‌رنگ داشت.

در برابر چنین طرز نگرشی، اندیشه‌های تحصیل‌گرا (پوزیتیویسم) و عمل‌گرا (پراگماتیسم) توجه جمع قابل ملاحظه‌ای را به خود جلب نمود. به اقتضای فضای فکری پدید آمده گرایش به هیچ‌انگاری (نیهلیم) با برگردان عمده آثار نیچه به زبان فارسی و تألیفاتی دارای همین مضمون از جانب نویسندگان داخلی برای خود جایی را باز کرده بود. در طی سال‌های نزدیک به تدوین کتاب‌های تعلیمات دینی اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی به ویژه از طریق ترجمه آثاری از یاسپرس، سارتر و اندک مباحثی پیرامون هایدگر نیز پا به عرصه فکری کشور گذارند. کوشش شهید بهشتی و همراهان ایشان نظیر محمدجواد باهنر، گلزاده غفوری، مفتاح و دیگران این بود تا در چنین فضایی از اندیشه به معرفی دینی بپردازند که از یک‌سو اندیشه‌ها، آرمان‌ها و راهبردهایی



اندیشه‌ها و تقریرات شهید بهشتی از جامعیت کم‌نظیری برخوردار بود. او مجتهد متفکری بود که در کلیه رشته‌های علوم انسانی صاحب‌نظر بود و علاوه بر این از مکتب‌های فلسفی، فکری و سیاسی روز نیز آگاهی داشت

را برای زندگی انسان دین‌دار در دنیای معاصر بر مبنای برداشتی اصیل از دین طرح کنند و از سوی دیگر، در قبال موضوعات مطرح‌شده از جانب این مکاتب، دریافتی همراه با فهم و نقادی دارد، بی‌آنکه به مواجهه‌ای مجادله‌آمیز با آنها بپردازد. علاوه بر این اندیشه دینی مطرح‌شده در سطح کشور، می‌بایست نقشی تصحیح‌کننده هم برای آن دسته از طرز تلقی‌های قشری و سنتی از اسلام داشته باشند که آن را با تمامی مظاهر سنت دینی برابر می‌شمردند و یا به نوعی عرفان‌گرایی واقعیت‌گریز روی آورده بودند و هم برای جریان‌هایی از تفکر دینی که به اندیشه اصالت علم و به مکاتب گوناگون فکری به مقتضای شرایط آن روزگار به ویژه مارکسیسم گرایش داشتند، عملکردی روشن گرایانه داشته باشند.^۱

در عین حال، ایشان در برابر افراد داخلی نظام که مترصد تقلیل دادن دین و کمرنگ کردن دیانت و به نوعی ترویج سکولاریسم بودند، به شدت ایستادگی می‌کردند و به شبهات موجود پاسخ می‌گفتند. به عنوان مثال، ایشان در برابر مطلبی که حسن نزیه در روزنامه کیهان مبنی بر ناکارآمدی دین و اسلام برای موضوعات سیاسی، اقتصادی و قضایی تقریر کرده بود، به پاسخگویی پرداختند و به طور کاملاً شفاف پاسخ شبهات را دادند.^۲ برخی دیگر نیز با استعانت از مکاتب غربی نظیر لیبرالیسم و برداشت‌های ناروا از آن، سعی در ارایه قرائت‌های نوینی از آزادی و زندگی مدنی داشتند که حدود و ثغور این برداشت‌ها، نافی حقوق دیگران بود و با آرای اسلام متمایز می‌نمود. به همین دلیل، ایشان به موضوع آزادی اشاره‌های زیادی داشتند^۳ و در برنامه‌های تلویزیونی، کتب درسی، سخنرانی‌ها و تقریرات خویش سعی نمودند تا مباحث آزادی، بی‌بندوباری بی‌قید و شرط، زورمداری و هرج و مرج^۴ ناشی از آزادی‌های افراطی را تشریح نمایند. در نهایت این که ایشان معتقدند عصر حاضر، «عصر تزلزل سریع ارزش‌ها» می‌باشد که برخی مکاتب از آنها حمایت می‌کنند و با تأکید بر نسبی‌گرایی، سعی در بی‌ثباتی

۱. محمدرضا بهشتی، شهید بهشتی و آموزش و پرورش، تهران، «شناخت اسلام در بستر اندیشه جامعه فکری ایران»، مدرسه، ۱۳۸۸، ص ۱۸۰-۱۷۹.

۲. محمد عابدی، دفاع فرهنگی در سیره ابرار، قم، معروف، ۱۳۷۹، ص ۱۳۶-۱۳۵.

۳. رک: سید محمد حسینی بهشتی و دیگران، آزادی، هرج و مرج و زورمداری، همان.

۴. در این خصوص رک: شریف لک‌زایی، «آزادی، هرج و مرج، زورمداری (مناظره‌ای با حضور شهید دکتر بهشتی درباره آزادی)»، حکومت اسلامی، ش ۳۴، زمستان ۱۳۸۳، ص ۱۷۹-۱۶۵.

ارزش‌های انسانی، اخلاقی و اجتماعی دارند^۱ و به همین منظور، مقابله با مکاتبی که زمینه‌ساز گمراهی جامعه انسانی می‌شوند، ضروری و حائز اهمیت است.

بعد از بررسی شرایط محیطی فوق‌مشخص گردید که شهید بهشتی مترصد بهره‌گیری از آموزه‌های اسلامی برای برون‌رفت جامعه انسانی و بشریت از مشکلات پیش‌رو در عرصه فکر، زندگی شخصی و اجتماعی، معنویت و حکومت‌ها می‌باشد و در این راستا، با بهره‌گیری از نبوغ و روش اجتهادی، به استخراج راه‌کارهایی عملی برای چالش‌ها و تهدیدهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، تربیتی، پزشکی، هنری و غیره پرداخت تا از این طریق بتواند به پایداری حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی کمک نماید.

۲. آثار سیاسی شهید بهشتی

عمر به نسبت کوتاه شهید بهشتی و مشغله فراوان ناشی از برنامه‌ریزی و سازماندهی حرکت‌های اجتماعی و مشارکت فعال در به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی و پی‌ریزی ارکان نظام جمهوری اسلامی ایران، مانع از آن شد که ایشان فرصت و فراغت لازم را در جهت تنظیم یادداشت‌های فراوانی که حاصل سال‌ها پژوهش و مطالعه جدی در معارف دینی بود، بیابند و به همین دلیل، بیشتر آثار آن اندیشمند ژرف‌نگر به صورت گفتار و یادداشت‌های ابتدایی باقی مانده است.^۲ با وجود این موضوع، آراء، اندیشه‌ها و تقریرات شهید بهشتی از جامعیت کم‌نظیری برخوردار بود. او مجتهد متفکری بود که در کلیه رشته‌های علوم انسانی صاحب‌نظر بود و علاوه بر این از مکتب‌های فلسفی و فکری و سیاسی روز نیز آگاهی داشت. او دارای قلمی رسا و بیانی شیوا بود. نوشته‌ها، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌هایی که از شهید بهشتی باقی مانده‌اند نشانگر عمق اندیشه و دقت فکر و ظرافت بیان و رسایی قلم او می‌باشند. ایشان معتقد بودند به میان مردم رفتن و تربیت و پرورش عملی مردم را دنبال کردن اولین وظیفه هر انسان عالم متعهد است. از سوی دیگر، شهید بهشتی سرتاسر عمر خود را به تبلیغ اسلام و مبارزه در راه تحقق آرمان‌های اسلامی گذراند و به همین دلایل، فرصت کافی برای نوشتن پیدا نکرد. آثار باقی‌مانده از شهید بهشتی که بیشتر آنها را سخنرانی‌ها و درس‌های ایشان تشکیل می‌دهند،

۱. سید محمد حسینی بهشتی، *بایدها و نبایدها: امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه قرآن*، تهران، بقعه، ۱۳۸۸، ص ۹۲-۹۱.

۲. سید محمد حسینی بهشتی، *خدایا از دیدگاه قرآن*، تهران، بقعه، ۱۳۹۰، ص ۱۱.





مجموعه کم‌نظیری از معارف اسلامی است.^۱ شهید بهشتی فردی باهوش و با استعداد بود و علاوه بر دروس رایج در حوزه‌ها که از محضر استادانی چون مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی و امام خمینی رحمه‌الله علیه آموخته بود با معارف دیگری جز آنچه در حوزه تدریس می‌شد نیز آشنایی داشت. در سال‌های آخر دهه بیست توفیق حضور در مجلس درس فلسفه علامه طباطبایی را یافته بود و یکی از معدود روحانیون جوانی بود که علامه مقالات چهارده گانه کتاب/صول فلسفه و روش رئالیسم را نخست برای قرائت و تدریس در جمع آنان تحریر کرده بود. در سال‌های اقامت در آلمان با فلسفه‌های جدید اروپایی بیشتر آشنا شده بود. در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب، در جلسات هفتگی که در منزل خود داشت، در جمعی از جوانان دانشگاهی درس‌هایی در زمینه فلسفه هگل و اقتصاد تدریس می‌کرد و در این جلسات مستقیماً به متون اصلی هگل و نیز به کتاب *کاپیتال* مارکس مراجعه و از آنها استفاده می‌کرد.^۲ ایشان در خصوص تقریرات و آثار خویش بیان می‌کند:

آثاری که از من منتشر شده به صورت مقالات در سالنامه مکتب تشیع بوده و همچنین در شماره‌های اول مکتب/سلام. نشریه سه ماه مکتب تشیع از نشریات پستی بود و روال کار این بود که از یک مجموعه از ویلیام جیمز مقالات را ترجمه می‌کردم. بقیه تألیفات است. بعد در آلمان چند جزوه بحث داشتیم با عنوان «نقش ایمان در زندگی انسان»، «کدام مسلک؟»، «یک دوره «نامه من» بدون نام من منتشر شدند. بعد کتاب *خدا/ز دیدگاه قرآن* که یک کتاب تحقیقی پیرامون قرآن است و رساله دکتری من است که چندین بار چاپ شده. یک سخنرانی هم درباره نماز داشتیم که بعداً تحت عنوان *نماز چیست؟* چندین بار چاپ شده، اخیراً درباره مالکیت و درباره شناخت بحث‌هایی داشتیم که حزب تکثیر کرده است. بحثی پیرامون کیفیت «آشنایی با قرآن» و مطالعه قرآن داشتیم که روی نواری بوده و بعداً در روزنامه جمهوری/اسلامی چاپ شده و اخیراً با تصحیح آماده چاپ است. اینها نوشته‌های چاپ شده است و نوشته‌های

۱. مسیح مهاجری، «شهید بهشتی، رکن بزرگ انقلاب»، همان، ص ۴۰؛ همچنین رک: حزب جمهوری/اسلامی، فهرست موضوعی بخشی از آثار شهید مظلوم بهشتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱.
 ۲. غلامعلی حداد عادل، بررسی مبانی فکری آیت‌الله شهید دکتر بهشتی، «با یاد بهشتی»، تهران، بقعه، ۱۳۷۷، ص ۳۹-۳۸.

منتشر نشده و تکمیل نشده متعددی هم وجود دارد.^۱

در خصوص آثار متعددی که ایشان به تقریر درآورده‌اند یا در سخنرانی‌های علمی به طرح مباحث نوین و مورد نیاز جامعه پرداخته‌اند، می‌توان بصیرت را مشاهده نمود. به این معنا که «نوعی روشن‌بینی نسبت به مسائل که روشن، قاطع و صریح قضاوت نمایند.»^۲ ایشان در تمامی مراحل حیات علمی و سیاسی خویش، با درایت و هوشمندی نسبت به مسائل موضع‌گیری می‌کردند و حتی در صورتی هم که نسبت به موضوعی اطلاع دقیق نداشتند نظریات غیر قطعی نمی‌دادند. این اعتدال و روشن‌بینی در روش‌شناسی تفسیری شهید بهشتی هم نمود بارزی دارد.^۳ آثار شهید بهشتی به شرح زیر هستند:

- محیط پیدایش اسلام
 - مبانی نظری قانون اساسی
 - بایدها و نبایدها
 - آزادی، هرج و مرج و زورمداری
 - ولایت، رهبری و روحانیت
 - حق و باطل از دیدگاه قرآن
 - سه گونه اسلام
 - شناخت اسلام
 - حکومت در اسلام
 - حزب جمهوری اسلامی ایران (مواضع تفصیلی)
 - حزب جمهوری اسلامی ایران (گفتارها، گفت‌وگوها و نوشتارها)
 - ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران
 - بررسی و تحلیلی از جهاد، عدالت، لیبرالیسم، امامت
 - مواضع ما و...
- بیشتر آثار فوق مجموعه سخنرانی‌های شهید بهشتی می‌باشند که بر اساس ارتباط موضوعی یا سلسله موضوعات مرتبط در یک مجموعه جمع‌آوری شده‌اند. در این میان،

۱. سید محمد حسینی بهشتی، زندگی‌نامه و خدمات فرهنگی مرحوم شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی، همان، ص ۲۵.

۲. محمدجواد باهنر، گفتارهای تربیتی، تهران، شاهد، ۱۳۸۷، ص ۷۰.

۳. رک: سید عبدالله فاطمی‌نیا، بررسی مبانی فکری آیت‌الله شهید دکتر بهشتی، «اعتدال و روشن‌بینی تفسیری آیت‌الله دکتر بهشتی»، تهران، بقعه، ۱۳۷۷.



کتاب حکومت در اسلام، شناخت اسلام، حزب جمهوری اسلامی ایران، ولایت، رهبری و روحانیت و مبانی نظری قانون اساسی از بیشترین اهمیت در بررسی آرا و اندیشه‌های سیاسی شهید بهشتی برخوردار هستند و می‌توان از کتاب شناخت اسلام به عنوان مانیفست اندیشه‌های بهشتی یاد کرد. زیرا عصاره‌ای از اندیشه‌های ایشان در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اعتقادی، تربیتی، فرهنگی و غیره در این کتاب آمده است و می‌توان با مذاقه در آن، رؤس کلی اندیشه سیاسی و حقوقی ایشان را دریافت. اهمیت این اثر به حدی است که برخی سخن از تأثیر گذاری این کتاب در تحقق انقلاب اسلامی به میان می‌آورند. به عنوان نمونه، یکی از پژوهشگران بیان می‌دارد:

بی تردید کتاب شناخت اسلام نقش بسزایی در تحقق انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ داشته است... این کتاب نقش بسزایی در مشتاق ساختن جوانان به آئین اسلام و برقراری حکومت اسلامی و تحقق آن در دهه پنجاه داشته است.^۱

در عین حال، نوع نظام سیاسی و اندیشه‌های مرتبط با ارتباط امت و امام، مدیریت جامعه، رهبری و ولایت، عدالت، جامعه عادلانه و نظام اسلامی و مباحث کلیدی سیاست در دو اثر شناخت اسلام و مبانی نظری قانون اساسی قابل رؤیت می‌باشد. البته مباحث ولایت و رهبری به طور اخص در کتاب ولایت، رهبری و روحانیت به عنوان یکی از مهم‌ترین محورهای اندیشه ایشان نیز بررسی و تبیین شده است.

۳. مبانی فکری و نظری شهید بهشتی

آنچه در بازگویی یک اندیشه حایز اهمیت است، توجه به وجوه گوناگونی است که هم در خود اندیشه قابل توجه است و هم در چگونگی شکل گرفتن آن. البته رابطه بین تفکر و عوامل دخیل در شکل‌گیری آن رابطه بسیار پیچیده‌ای است و اکنون مکاتب معرفت‌شناسی متعددی به بحث و جدال در این زمینه مشغول‌اند؛ تا آنجا که شاید بتوان گفت اندیشه در باب این عوامل اکنون خود به اندیشه‌ورزی مبدل شده است. علت این امر شاید در این باشد که تمیز بین تفکر انسانی و آنچه بر اندیشه‌ورزی انسانی تأثیر می‌گذارد مستلزم تأمل در باب خود ماهیت تفکر است. ارایه پاسخ به پرسش‌هایی چون تأثیر شخصیت مؤلف، تأثیر ساختار زبانی، ارتباط بین سنت یا سنت‌های فکری با

۱. منصور پهلوان، شهید بهشتی و آموزش و پرورش، «بررسی تحلیلی کتاب شناخت اسلام»، تهران، مدرسه، ۱۳۸۸، ص ۱۴۹ و ۱۵۷.

به اعتقاد شهید بهشتی، قرآن خدا را از فقر و نیاز پیراسته می‌داند و بر این بی‌نیازی به صورت یک اصل مهم در خداشناسی تکیه می‌کند؛ اصلی که می‌توان به کمک آن برخی از انحراف‌های فکری و عقیدتی را که درباره خدا پیدا شده است، باز شناخت

تفکرات جاری و نقش شرایط اقتصادی و اجتماعی در شکل‌گیری آرا و افکار می‌تواند هم در فهم یک اندیشه خاص مؤثر واقع شود و هم اینکه در شیوه اندیشیدن به معنای عام مثمر ثمر باشد. مجادلات جاری میان ساختارگرایی، هرمنوتیک، ساخت‌شکنی، تبارشناسی و دیگر گونه‌های اندیشه‌شناسی به خوبی بیانگر اهمیت این مطلب است.^۱ اندیشه سیاسی، یکی از انواع تفکر است که در باب آن مباحث گوناگونی ارایه شده است. آنچه به رغم تفاوت میان انواع شرح و تبیین‌های

گوناگون درباره اندیشه سیاسی می‌توان درباره آن گفت این است که هر اندیشه سیاسی مشتمل بر پنج دلالت است که عبارت‌اند از دلالت وضعی، دلالت معرفتی، دلالت هنجاری، دلالت عملی - کاربردی و دلالت فکری. دلالت اول این است که هر اندیشه سیاسی به معضل عمده جامعه می‌پردازد. این را می‌توان دلالت وضعی نامید. هر اندیشه سیاسی وضع موجود و شرایط و موقعیت و وضعیت معینی که در آن اندیشه می‌شود را بیان می‌کند. دلالت وضعی همانا تبیین وضع موجود و تحلیل شرایطی است که در آن اندیشه‌ورزی صورت می‌گیرد و هر اندیشه سیاسی معین در پاسخ به این ضرورت‌ها یا بحران‌ها اندیشیده شده است. شاخص‌ترین بحران‌هایی که در طول تاریخ اندیشه سیاسی مشخص شده‌اند، عبارت‌اند از: بحران ثبات، بحران مشروعیت، بحران امنیت و بحران اقتدار. تشخیص مسائل و بحران‌ها در هر شرایط تاریخی و اجتماعی معین از طریق مقومات نظری صورت می‌گیرد. دلالت معرفتی، شامل جهان‌بینی، انسان‌شناسی و اخلاق است. دلالت معرفتی همانا منابع و مبانی فکری در هر اندیشه سیاسی است. این مقومات نظری می‌توانند متکی بر تعالیم و حیانی، تأملات فلسفی، تفکرات اجتماعی یا دیگر صور اندیشه باشند. بنابراین انواع اندیشه سیاسی متکی بر مقومات نظری معینی هستند. فلسفه سیاسی، کلام سیاسی، ادبیات سیاسی، شریعت‌نامه سیاسی، ایدئولوژی سیاسی هر یک از انواع مبانی معرفتی خاصی بهره می‌برند. شاخص‌ترین انواع مبانی معرفتی در تاریخ اندیشه سیاسی انسان‌شناسی آنهاست که شامل انسان‌چونان حیوان ناطق، گرگ انسان، موجودی عاقل و موجودی زبانی می‌شود. به عبارت

۱. عباس منوچهری، نگاهی دوباره: بازخوانی اندیشه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شهید آیت‌الله دکتر بهشتی، «عقل و نقل و دلالت‌های معرفتی اندیشه سیاسی شهید بهشتی»، تهران، بقعه، ۱۳۹۲، ص ۲۷۱-۲۷۰.



شهید بهشتی از مباحث هدفداری نظام به این نتیجه می‌رسد که اگر هدف آفرینش این است که انسان به کمال و عمل نیکو و کار بایسته برسد، باید قوانین و مقررات و نظام‌های اجتماعی، همگی طوری تنظیم شوند که این میدان گسترده را برای این مسابقه آگاهانه و آزادانه انسان‌ها آماده نگه دارند؛ از این رو هر رفتار، هر کمبود، هر محدودیت نابجا، هر بی‌بندوباری نابجا، هر عامل اجتماعی و هر عامل مصنوعی که در قلمرو و میدان به وجود بیاید و بخواهد مانع تحقق این هدف شود باطل است، ظلم است

دیگر، مقومات نظری هم تبیین وضعیت و معضلات (دلالت وضعی) را و هم ترسیم راه‌حل‌ها و مطلوبیت‌ها (دلالت هنجاری) را تمهید می‌کنند. دلالت‌های هنجاری، بر وضعی که موجود نیست دلالت دارد. دلالت هنجاری در هر اندیشه سیاسی گونه معینی از وضع هنجاری را ترسیم و تدوین می‌کند. هر اندیشه سیاسی برای برطرف کردن معضلات موجود، الگوهای سیاسی، اصول و معیارها و هنجارهای معینی را تدوین و توصیه می‌کند. از شاخص‌ترین دلالت‌های هنجاری در تاریخ اندیشه می‌توان به آرمان شهر افلاطون، مدینه فاضله فارابی، اتوپیای توماس مور، دولت مدنی جان لاک اشاره کرد؛ و از مهم‌ترین

هنجارهای سیاسی می‌توان عدالت، قانون، آزادی، حق، وفاق و همبستگی را نام برد. این الگوها و هنجارها به صورت عملی مورد استفاده قرار گرفته‌اند که همان دلالت کاربردی اندیشه سیاسی می‌شود. دلالت کاربردی برای ارایه راه‌حل‌های عملی در وضعیت معین اجتماعی و سیاسی پردازش می‌شود. بدین معنا، اندیشه سیاسی مبنای خط‌مشی‌ها و راهکارها در سیاست‌گذاری اجتماعی است. کاربرد اندیشه سیاسی به صورت قوانین اساسی، قوانین موضوعه و استراتژی‌های کلان سیاسی اقتصادی همچون نظام نمایندگی، دولت تک‌حزبی، نظام جمهوری، دولت رفاه، حقوق اساسی، حقوق شهروندی و اقتصاد برنامه‌ریزی در تاریخ تجربه شده است.^۱

دلالت‌های فوق‌را می‌توان در اندیشه شهید بهشتی مورد بررسی قرار داد و مصادیق زیادی برای آنها وجود دارد اما آنچه در این بخش مورد توجه است، دلالت‌های معرفتی است؛ زیرا برای شناخت دقیق‌تر اندیشه‌های سیاسی شهید بهشتی، پیش از هر چیز باید از مبانی فکری او آگاه شد. بنیادهای نظری هر فیلسوف سیاسی، به مسائل اساسی مشترک چون طبع انسان، نظام هستی و ضرورت دولت و غایات جامعه سیاسی مربوط می‌شود. باید بدانیم در نگاه شهید بهشتی، به عنوان یک اندیشمند سیاسی و صاحب‌نظر

۱. عباس منوچهری، عقل و نقل و دلالت‌های معرفتی اندیشه سیاسی شهید بهشتی، همان، ص ۲۷۱-۲۷۰.



در امور فلسفی و سیاسی، انسان، دولت، جامعه و هستی دارای چه ویژگی‌ها و مشخصات و مؤلفه‌های بنیادی است. نگاه شهید بهشتی به این امور به ما کمک می‌کند تا آرا و نظریات وی را در بخش سیاست و جامعه بهتر درک کنیم. اصولاً فیلسوفان سیاسی و اندیشمندان، درک خاصی نسبت به این‌گونه مسائل دارند.^۱ لاجرم در این بخش، مبانی فکری ایشان در حوزه انسان‌شناسی و هستی‌شناسی را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا بتوان تأثیر این مبانی بر اندیشه سیاسی ایشان را ملاحظه نمود و همان‌گونه که خود ایشان بیان می‌کنند:

خدایی را که اسلام معرفی می‌کند، پیغمبری را که اسلام معرفی می‌کند، رستاخیز و معاد و سرا و جهان دیگری را که اسلام معرفی می‌کند، انسانی را که اسلام معرفی می‌کند، شیوه زندگی انسانی را که اسلام معرفی می‌کند، مسئولیتی را که اسلام بر عهده ما گذاشته است، روابط اجتماعی و روابط میان قشرهای مختلف جامعه، به خصوص روابط میان مردان و زمامداران و روابط متقابل میان آنها، روابط اقتصادی، علمی، اخلاقی، عاطفی و همه اینها را آن‌طور که اسلام خواسته و ساخته و پرداخته است به همان صورت بشناسیم.^۲

الف. هستی و خداشناسی

هستی‌شناسی شری است عام از این که چه چیزی وجود دارد و چگونه عمل می‌کند. به عبارت دیگر، هستی‌شناسی یعنی بنیادی‌ترین اندیشه‌ها درباره سرشت غایی یا جوهر چیزها؛ یعنی ساختارهای جهان واقعی (اشیاء و واحدها). این اصطلاح با این پرسش کلیدی پیوند دارد که وجودها یا هستی‌ها چه هستند.^۳ در عین حال، میان هستی و خالق هستی ارتباط نزدیکی وجود دارد و به همین دلیل می‌توان این دو مسئله را در یک راستا مورد بررسی قرار داد؛ زیرا در اندیشه‌های متفکران اسلام در هنگام طرح مباحث هستی‌شناسی، مسئله فاعل و علت‌العلل نیز مطرح می‌شود. همان‌گونه که شهید بهشتی در کتاب *شناخت اسلام* بیان می‌کند: اسلام عالم طبیعت را با همه بزرگی، با همه ریزه کاری‌ها و با همه رابطه‌های متقابل که میان پدیده‌های گوناگونش وجود دارد، واقعیتی می‌داند به هم پیوسته اما نیازمند و وابسته، وابسته به واقعیتی بی‌نیاز، مستقل و

۱. ابراهیم طالبی دارابی، «انسان و جهان در نظام فکری شهید بهشتی»، *پگاه حوزه*، ش ۱۸۵، ۳/۴/۱۳۸۵، ص ۴.

۲. سید محمد حسینی بهشتی، *اتحاد به انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا*، همان، ص ۱۶۹-۱۶۸.

۳. محمد تقی قزلسفلی، *فلسفه فلسفه سیاسی*، تهران، رشد آموزش، ۱۳۹۰، ص ۴۰.



غیر وابسته، که خدایش می‌نامیم. این واقعیت غیر وابسته واقعیتی است نامحسوس که همچون همه واقعیت‌های نامحسوس دیگر باید از راه نشانه‌های محسوس به هستی به او پی برد و در حدود گویایی و روشنگری همین نشانه‌هاست که می‌توانیم بر آگاهی‌های ارزنده درباره او دست یابیم. قرآن که اساسی‌ترین مأخذ برای شناخت جهان بینی اسلام است، در زمینه خدانشناسی همواره از آیات یعنی نشانه‌های خدا یاد می‌کند و از انسان‌ها می‌خواهد که به این نشانه‌ها بیندیشند و از این راه سرچشمه هستی را بشناسند. این نشانه‌یابی برای عده‌ای از انسان‌ها کاری است سراسرست و فطری و در آنها یقینی قاطع، رسا و روشن نسبت به خدا به وجود می‌آورد، چنان که گویی خدا را می‌بینند. البته نه با چشم، بلکه با بینش باطنی و به اصطلاح معروف با شهود. ولی برای عده‌ای دیگر مطلب به این آسانی و سراسرستی نیست، زیرا آنها به چون و چرا و تجزیه و تحلیل خو گرفته‌اند. در این تجزیه و تحلیل عده‌ای با شکیبایی و بردباری پیش می‌روند و به نتایج روشنی می‌رسند ولی عده‌ای دیگر در پیچ و خم استدلال‌ها خسته و کوفته و می‌مانند، بی آن که به نتیجه روشنی رسند.^۱ ایشان معتقدند که هستی و جهان واقعیتی عینی و مستقل از ذهن انسان است. در عین حال، انسان و ذهن انسان جزئی از جهان خلقت است که می‌تواند به آگاهی دست یابد.^۲

در دستگاه فکری شهید بهشتی، خدانشناسی اگر در حد یک شناخت بدیهی نباشد، لااقل امری فطری است^۳ و معنی دیگری که برای فطری بودن خدانشناسی می‌توان گفت این است که شناخت حق، به استدلال‌های پیچیده و تو در تو نیاز ندارد، به همین جهت قرآن هم هر جا استدلالی کرده است، از این حد فراتر نمی‌رود که انسان را بر توجه به ساده‌ترین و روشن‌ترین دریافته‌های فطری‌اش برانگیزد و از او بخواهد که به نتایج ضروری و غیر قابل انکار این دریافته‌ها، تن در دهد. در بسیاری از موارد حتی به این مقدار هم پای استدلال به میان کشیده نمی‌شود و قرآن به همین اندازه اکتفا می‌کند که سست‌پایگی و موهوم بودن یک عقیده یا گرایش ضد الهی را به انسان گوشزد کند و از این راه او را بر جست‌وجوی بیشتر و استوارتر درباره خدا برانگیزد.^۴ از نظر اهل سیر و سلوک و عرفان، بشر اگر به این کمال دوستی فطری خویش بیشتر برسد، و کمال سیر و

۱. سید محمد حسینی بهشتی و دیگران، *شناخت/اسلام*، همان، ۱۳۹۰، ص ۷۱.

۲. سید محمد حسینی بهشتی، *شرح مواضع ما؛ راه‌های کسب آگاهی*، اصفهان، حزب جمهوری اسلامی ایران، بی تا، ص ۱.

۳. سید محمد حسینی بهشتی، *خدا از دیدگاه قرآن*، همان، ص ۵۱.

۴. همان، ص ۶۱.

سلوک، ریاضت و تمرین و عبادت، به آن نیرو بخشد، به تدریج به مرحله‌ای می‌رسد که خدا را می‌یابد، مرحله شهود و یافتن، که خود به خود با یقین همراه است؛ یافتن و یقینی که مجالی برای شک باقی نمی‌گذارد. به نظر اینان تنها راه مطمئن برای خداشناسی، همین خداجویی است که سرانجام به خدایابی می‌رسد.^۱

به اعتقاد بهشتی، قرآن خدا را از فقر و نیاز پیراسته می‌داند و بر این بی‌نیازی به صورت یک اصل مهم در خداشناسی تکیه می‌کند؛ اصلی که می‌توان به کمک آن برخی از انحراف‌های فکری و عقیدتی را که درباره خدا پیدا شده است، باز شناخت.^۲ باید گفت هر کس وجود خدا را باور داشته باشد، خود به خود او را لااقل با صفتی که می‌شناسد و متناسب با راهی که از آن به وجود خدا پی برده است باور خواهد داشت و خداشناسی او دست کم با شناخت صفاتی از قبیل مبدأ خالق، رب و مدبر، واجب‌الوجود و... همراه خواهد بود.^۳ در کتاب خدا/از دیدگاه قرآن آمده است:

مسئله اساسی همان شناخت مبدأ نخستین هستی؛ یعنی خداست، که علت اولی است. علتی که سررشته بس طولانی علت و معلول‌ها، به آن می‌رسد و همه از آن به وجود آمده‌اند. این علت نخستین جوهری است نامحسوس که مبدأ هستی همه جواهر دیگر، اعم از جواهر حسی و غیر حسی است. ارسطو مکرر از پرارجی و بلندپایگی این بخش از معرفت، که کاوش درباره مبدأ نخستین را برعهده دارد، یاد می‌کند و در یکجا آن را شریف‌ترین و مقدس‌ترین علم می‌خواند.^۴

یکی از واقعیت‌های عینی که قرآن ما را به شناخت آن و پایه و مبنا قرار دادن آن، برای همه اندیشه‌های بعدی دعوت می‌کند، این مسئله است که جهان هستی روندی هدف‌دار دارد. این عالم هستی عالمی بی‌هدف نیست و یکتاپرستی فقط یک عقیده و امر ساده معنوی نیست بلکه توحید و یکتاپرستی یک ریشه فکری جدید برای زندگی انسان است. بر اساس اندیشه شهید بهشتی، آفرینش هستی و فرمان‌روایی بر جهان هر دو از خداست؛ نه هیچ چیز به خودی خود پیدا شده و نه هیچ کاری بی‌فرمان او واقع می‌شود. در عین حال، مالکیت خدا بر سراسر هستی امری مطابق با منطق فطرت است.^۵ مذاقه در

۱. همان، ص ۵۹.

۲. همان، ص ۱۶۵.

۳. همان، ص ۱۵۷.

۴. همان، ص ۳۲-۳۱.

۵. سید محمد حسینی بهشتی، ارزش‌ها در نگاه شهید بهشتی، تهران، روزنامه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۵،

ص ۱.



اندیشه‌های شهید بهشتی نشان می‌دهد که معرفت واقعی و حقیقی نسبت به پروردگار امری شایسته و لازم است؛ زیرا یکتاپرستی جامع، دیگر کمبودی برای زندگی بشر باقی نمی‌گذارد و کمبودهای انسان و جوامع بشری ناشی از عدم یکتاپرستی و انحراف در هستی و خداشناسی است.^۱ از این رو، ایشان خداشناسی را یک وظیفه می‌دانستند و این چنین تشریح می‌کنند:

مسئله اساسی در انتخاب من و شما به عنوان انسان موجود آگاه
انتخاب‌گر این است که تاریکی‌ها و روشنی را درک کنیم و بشناسیم
نورانیت خدا، و راه خدا را در میان ظلمات و تاریکی‌های رنگارنگ و
گوناگون گم نکنیم.^۲

خداوند را که ما مبدأ و غایت هستی می‌دانیم، در همه چیز مطلق است^۳ و شهید بهشتی در مقاله «توحید در قرآن» بیان می‌کند که:

نظام علت و معلول از نظر قرآن، نظامی است نیرومند، پرج و دارای
اعتبار، و انسان با آن که به کمک نیروهای خداداد و دانش این نظام به
کارهایی شگفت‌انگیز دست می‌زند، باز باید در همه تلاش‌هایش مواظب
این نظام باشد و در همان حدود که روابط متقابل علت و معلول به او
امکان عمل می‌دهد، عمل کند و گرنه کوشش‌هایش بی‌اثر می‌ماند ولی
همین نظام نیرومند و پراعتبار نیز مقهور اراده خداست... همان خدای
توانا و دانا که این اسباب را آفریده و به هر یک اثر و خاصیت یا اثرها و
خاصیت‌ها داده، در هر لحظه می‌تواند اثر و خاصیت یک یا چند سبب را
بگیرد و آنها را خنثی کند.^۴

به خاطر همین عظمت می‌باشد که وی تأکید می‌نماید از نظر اسلام، ستایش مخصوص
خداست که کمال بی‌نهایت است. غیر از خدا هیچ کس و هیچ چیز شایسته ستایش
نیست. از هر کس و هر چیز در حدود ارزش واقعی‌اش می‌توان قدردانی و در حدود
محبت و خدمتش می‌توان تشکر کرد، ولی قدردانی و تشکر هرگز نباید رنگ چاپلوسی،
مداحی و ستایشگری به خود گیرد. مداحی و ستایش‌گری یک آفت بزرگ اخلاقی و

۱. سید محمد حسینی بهشتی، حج/از دیدگاه قرآن، تهران، بقعه، ۱۳۹۱، ص ۳۵-۳۴.

۲. سید محمد حسینی بهشتی، سخنرانی‌های شهید مظلوم بهشتی، «آزادی در اجتماع»، تهران، سیدجمال، بی‌تا، ص ۳۷.

۳. سید محمد حسینی بهشتی و دیگران، آزادی، هرج و مرج و زورمداری، همان، ص ۲۷.

۴. سید محمد حسینی بهشتی، دیدگاه توحیدی، «توحید در قرآن»، ایزدی و مسکوب (به کوشش)، تهران، فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۶، ص ۱۵۷.

شهید بهشتی: اسلام تعلیماتش را بر این پایه تنظیم کرده که بشر در زندگی باید هدف جدی داشته باشد و اصلاً انسان باید انسانی جدی تربیت شود. اگر انسان طوری تربیت شد که در او اراده نیرومند و هدف‌گیری عالی در زندگی نباشد، این انسان، ساخته و پرداخته اسلام نیست

یک آفت بزرگ اجتماعی است^۱ که یاد خدا بودن و ایمان باطنی می‌تواند از این گناه جلوگیری نماید و به همین دلیل، توجه به خدا یکی از مهم‌ترین ارزش‌های تربیت دینی می‌باشد.^۲ از نظر شهید بهشتی، جهان و هستی، عبث و بیهوده خلق نشده است. خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است: «ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق» و این حق به معنای این است که انسان‌ها ایدئالیست نباشند و نگویند این عالم «وهم

و خیال» است، بلکه معتقد باشند جهان هستی هدف و جهتی دارد. انسان‌ها، نه تنها باید در نفی پندارگرایی و پوچ‌انگاری بکوشند، بلکه این هدف هستی را متحقق نمایند که به نظام آفرینش بیندیشند و هدف‌های آن را شناسایی کنند و بر مبنای قوانین، مقررات و قراردادهای اجتماعی که خداوند آن را وضع کرد و بنا نهاد، عمل کنند. خداوند هم از انسان‌هایی یاد می‌کند که با ایمان خود به نظام آفرینش، می‌اندیشند و اعتقاد دارند که خدا این دستگاه را باطل و عبث نیافریده است. بدین ترتیب، از نظر آیت‌الله بهشتی، نظام هستی، هدف‌دار است؛ هر چند از نگاه ما، این مسئله امری بدیهی است؛ و وقتی فیلسوف و اندیشمند از آن به عنوان اصل و اساس اندیشه‌های خود دفاع می‌کند، می‌تواند به عنوان مبنای بحث اندیشه‌های سیاسی تلقی شود. حال که نظام، از نظر وی، هدف‌دار و عبث و پوچ آفریده نشده است، این سؤال مطرح می‌شود که هدف و جهت نظام هستی چیست؟ آیا این اهداف را خداوند مشخص کرده است؟ چرا و چگونه باید به آن توجه کنیم؟ ایشان با اشاره به آیه هفتم سوره مبارکه هود،^۳ به این نتیجه می‌رسد که خداوند این جهان متنوع و گوناگون را که در شش مرحله آفریده، برای انجام کار حسن و نیک و مسابقه آگاهانه و آزادانه انسان‌ها قرار داد؛ این آیه از نظر وی، به صراحت نشان می‌دهد که آسمان‌ها و زمین از ماده‌های همگون شروع و به پیدایش انسان بر عرصه این صحنه بسیار متنوع منتهی شده است؛ همه این مقطع آفرینش، برای این است که میدانی رنگارنگ و متنوع برای عمل و کار انسان به وجود بیاید و انسان در مسابقه به

۱. سید محمد حسینی بهشتی، نماز چیست؟، تهران، بقعه، ۱۳۹۰، ص ۲۲.

۲. سید محمد حسینی بهشتی، موسیقی و تفریح در اسلام، تهران، بقعه، ۱۳۹۰، ص ۱۷.

۳. «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِن قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَعُونُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مَبِينٌ.»



شهید بهشتی: اسلام و ادیان می خواهند انسان عاشق تربیت کنند. نمی گویم انسان بی عقل، می گویم انسانی که هم عاقل باشد و هم عاشق. نمی خواهد عاقل بی عشق تربیت کند. آنچه می خواهد، عاشق عاقل است

خیرات و نیکی‌ها در این میدان بس گسترده و وسیع قرار گیرد و نهان انسان با انتخاب راه و شیوه عملی که دارد، آشکار گردد و معلوم شود در میان این موجودات تازنده، کدام برنده و کدام بازنده‌اند؛ یعنی این مقطع از هستی دارای آهنگی است، و آهنگش آماده بودن برای عمل انسان‌ها، برای کار انسان‌ها و برای تلاش انسان‌ها است؛ تلاشی که هدفش مشخص شدن این است که کسی نیکوکار تر است. پس، مطابق دیدگاه

شهید بهشتی، اینکه نظام آفرینش حق است، به یک معنا باز می‌گردد به اینکه نپنداریم جهان بی فرجام و انسان بی هدف خلق شده است. در حقیقت آنچه انسان را از پوچی و خیال بیرون می‌آورد، این است که انسان سرانجام و فرجامی دارد و آن فرجام با عمل او در این قلمرو وسیع و رنگارنگ تعیین می‌شود، بنابراین اگر قرار بود، انسان و عمل او و پاداش و کیفرش در کار نباشد، آفرینش او عبث و بیهوده بود: «فحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لاترجعون». در اندیشه بهشتی، حق دو معنای اصلی پیدا می‌کند: آن چه هست و آن چه باید باشد. در علوم عینی وقتی می‌گوییم حق، ناظر به معنای اول است؛ یعنی آنچه هست. وقتی در حقوق و ادیان و اخلاق از حق صحبت می‌کنیم، به معنای دوم است؛ یعنی آن چه باید باشد. و چون نظام هستی حق است، به این ترتیب میدان عمل برای تمیز حق و باطل برای انسان‌ها باید وسیع و باز باشد.^۱

شهید بهشتی از مباحث هدفداری نظام به این نتیجه می‌رسد که اگر هدف آفرینش این است که انسان به کمال و عمل نیکو و کار بایسته برسد، باید قوانین و مقررات و نظام‌های اجتماعی، همگی طوری تنظیم شوند که این میدان گسترده را برای این مسابقه آگاهانه و آزادانه انسان‌ها آماده نگه دارند؛ از این رو هر رفتار، هر کمبود، هر محدودیت نابجا، هر بی‌بندوباری نابجا، هر عامل اجتماعی و هر عامل مصنوعی که در قلمرو و میدان به وجود بیاید و بخواهد مانع تحقق این هدف شود باطل است، ظلم است. این خلاف حق است و باید از میان برداشته شود. مؤلفه اصلی این نظر و رأی این است که انسان‌ها فقط باید در برابر حق تسلیم شوند و مسلمان، یعنی آدمی که حق پرست است و فقط زیر بار حق می‌رود و در برابر حق لجاج و عناد و استکبار ندارد؛ نه تنها انسان مسلمان حق پرست است، بلکه در نگاه شهید بهشتی، اوج انسانیت انسان در حق پرستی

۱. ابراهیم طالبی دارابی، «انسان و جهان در نظام فکری شهید بهشتی»، همان، ص ۶-۴.



است و انسان برتر، انسانی است که در برابر حق تسلیم تر است. انسان حق پذیر برای سعادت آمده است. تیره بختی و انحراف انسان در این است که در برابر حق مقاومت کند. از نظر شهید بهشتی، این جهان دارای هدف است، حق است و هدفی که این جهان را حق می کند، عمل انسان است و نه خود انسان. از دیدگاه ایشان، شناخت نظام حق از نظر وی دو منبع دارد: یکی منبع علم، آگاهی، اندیشه و عقل بشری، و دیگری منبع الهام و وحی الهی؛ یعنی آنچه می تواند به انسان حق را بشناساند، یکی اندیشه مستقیم است و دیگری وحی محکم متقن. به طور کلی در نگاه شهید بهشتی، نظام هستی خالقی دارد که حق مطلق است و این نظام دارای هدف و غایت است. انسان در این نظام، محور و احسن است و همه آسمان ها و زمین برای گزینش آزادانه و آگاهانه عمل برتر و حسنه انسان تمهید شده است و چون انسان باید مطابق آیین و مقررات الهی به مسابقه نیکو برسد، نباید هیچ محدودیت و رادعی که مظهر باطل و ظلم است، در مسیر او ایجاد شود؛ از این رو انسان این هستی، به دنبال حق می گردد و منبع شناخت دین حق، عقل و وحی است، پس انسان، مانند نظام هدفدار است و هدف او حق پرستی و تسلیم در برابر حق است. قوانین، مقررات، سنن و انبیا برای همین هدف بحق برای انسان آمده اند.^۱ ایشان در کتاب حق و باطل از دیدگاه قرآن ذکر می کنند که هدفدار بودن جهان هستی نیز یک حق می باشد:

یکی از واقعیت های عینی که قرآن ما را دعوت می کند به شناخت و پایه و مبنا قرار دادن آن برای همه اندیشه های بعدی این مطلب است که جهان هستی روندی هدفمند دارد. این جهان، این عالم هستی، عالمی بی هدف نیست. جهان هدف دارد. آسمان ها و زمین هدف دارند. حتی هدفی را که انسان برای خود انتخاب می کند در ارتباط با هدفدار بودن جهان است. جهان هستی حق است یعنی هدف دارد.^۲

ایشان در عین حال به این موضوع اشاره می نمایند که همه انسان هایی که در درونشان میلی، گرایشی و عشقی به حق، به صدق، به عدل، به کمال، به شجاعت، به ایثار، به فداکاری، به عطف و رحمت و دلسوزی به دیگران و انصاف هست و همه آنهایی که در دلشان عشق و علاقه ای به این گونه ارزش ها می یابند، بدانند که اینها راهی به سوی خدا یافته اند و راهی به سوی خدا دارند.^۳

در یک جمع بندی باید اذعان نمود که نحوه نگرش ایشان نسبت به هستی و خالق

۱. همان.

۲. سید محمد حسینی بهشتی، حق و باطل از دیدگاه قرآن، تهران، بقعه، ۱۳۹۰، ص ۳۲.

۳. سید محمد حسینی بهشتی، شناخت عرفانی، تهران، بقعه، ۱۳۹۰، ص ۱۸.

سبب شده تا اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی ایشان معطوف به این موضوع باشد و مؤلفه‌های کلیدی سیاست نظیر قدرت، امنیت و... به صورت کامل از آن خداوند باشند و انسان‌ها به اندازه نزدیک شدن به خداوند می‌توانند به مقداری از آن دست یابند. وجود جهان دیگر باعث گردیده که انسان سیاسی نتواند برای دستیابی به اهداف خویش از هر وسیله‌ای استفاده نماید بلکه شروطی را پیش روی خود می‌بیند که در صورت بی‌توجهی به آنها، عذابی اخروی در انتظار وی خواهد بود و به همین دلیل میان سیاست اسلامی با سایر سیاست‌های مادی گرای غربی و لیبرالیستی تفاوت وجود دارد. هستی‌شناسی سیاسی بهشتی را می‌توان این‌گونه تشریح کرد که امور سیاسی در این جهان، صرفاً نباید مترصد تحصیل قدرت، مناصب سیاسی و منافع مادی صرف باشد بلکه باید رضایت الهی را در نظر بگیرند و ابزاری برای آبادانی حیات معنوی و اخروی باشند و مسئولین و حاکمان در جوامع اسلامی باید از ابزار سیاست در مسیر خدمتگذاری به مردم بهره گیرند و سعادت اخروی امت اسلامی برای آنها مهم باشد. با توجه به همین مسائل است که می‌توان نوع دوستی، مهربانی، خیرخواهی و جذابیت در مؤلفه‌های سیاسی جامعه را در اندیشه بهشتی مشاهده کرد. با این اوصاف، هر مقداری که اهداف ترسیم‌شده برای مؤلفه‌های سیاسی به رضایت الهی توجه داشته باشد، پسندیده‌تر می‌باشد و به میزانی که از صراط مستقیم فاصله بگیرد در جریان باطل قرار می‌گیرند و تقسیم‌بندی حق و باطل در اندیشه سیاسی که به وفور یافت می‌شود، ناشی از رویکرد هستی‌شناسی وی می‌باشد. در تعبیری دیگر، مهم‌ترین تأثیر هستی‌شناسی بر اندیشه سیاسی بهشتی را می‌توان، «تلاش برای ساختن و آبادانی زندگی آن جهانی» از طریق ابزار سیاست دانست؛ یعنی قدرت حاکم و مسئولیت‌های حکومتی باید پلی برای رسیدن به مقاصد متعالی و الهی باشند.

ب. انسان‌شناسی

هر نظریه سیاسی-اجتماعی و هر تصویری درباره جامعه، حکومت و عدالت، در تحلیل نهایی بر نوعی برداشت از «سرشت بشر» تکیه دارد. این برداشت چه آشکارا بیان شده باشد و چه به شکل تلویحی، سنگ بنیادینی است که بقیه اجزای نظریه گرداگرد آن بنا می‌شود و چونان معیاری است که هر اصل و رویه سیاسی و اجتماعی دیگری با آن سنجیده می‌شود.^۱

۱. احمد شفيعی و ديگران، «صورت‌پردازی مفهوم انسان و چگونگی تأثیر آن بر اندیشه سیاسی»، *انسان‌پژوهی* دوره هشتم، ش ۲۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، ص ۱۲۱-۱۱۹.



نوع نگرش شهید بهشتی مبتنی بر انسان‌شناسی دینی می‌باشد^۱ و می‌توان بیان داشت که در انسان‌شناسی دینی نیز ابعاد، ویژگی‌ها، حقایق و ارزش‌های گوناگون انسانی از طریق مراجعه به متون مقدس دینی (کتاب و سنت) به دست می‌آید. به بیان دیگر در انسان‌شناسی دینی به جای بهره‌گیری از روش‌های تجربی، عقلی یا شهودی برای شناخت انسان از روش نقلی استفاده می‌شود. پاره‌ای از اشکالات در انسان‌شناسی‌های تجربی و فلسفی و عرفانی باعث شده که بهترین راه برای شناخت انسان، روش دینی و حیوانی باشد، چراکه حقیقت انسان، همانند کتابی است که نیازمند شرح است و شارح این کتاب هم کسی جز مصنف آن یعنی پروردگار آفریننده آن نمی‌تواند باشد و خداوند سبحان هم حقیقت انسان را به وسیله انبیاء و اولیاء و فرشتگان خود شرح کرده است و با بیان این که آدمی از کجا آمده، به کجا می‌رود و در چه راهی گام برمی‌دارد، او را با خویشتن، با آفریدگار، با گذشته، حال و آینده‌اش آشنا کرده است. البته باید توجه داشت که در ادبانی مانند مسیحیت و یهودیت تحریف صورت گرفته است و لذا بر اساس متون مقدس آن ادیان نمی‌توان به شناخت انسان دست یافت. ولی این مشکل در مورد اسلام که متن مقدس آن یعنی قرآن، مصون از هر گونه تحریف بوده و بیانات مفسران واقعی آن یعنی اهل بیت (ع) هم، موجود است، وجود ندارد. لذا می‌توان با مراجعه به این ثقل اکبر و تفسیر آن به وسیله ثقل اصغر (ائمہ (ع)) به انسان‌شناسی دینی واقعی دست یافت. چند ویژگی عمده را می‌توان برای این نوع انسان‌شناسی بیان کرد:

الف. جامعیت: انسان‌شناسی دینی ابعاد مختلف وجود انسان را مورد توجه قرار داده و از ابعاد جسمانی و زیستی، تاریخی و فرهنگی، دنیوی و اخروی، فعلی و آرمانی و مادی و معنوی سخن به میان آورده است؛ بر این اساس وقتی از بعدی خاص سخن می‌گویند، با توجه به مجموعه ابعاد وجودی انسان آن را مطرح می‌کند، چرا که گوینده سخن از معرفتی کامل و جامع نسبت به انسان برخوردار است. البته باید توجه داشت که دغدغه اصلی دین، هدایت انسان به سوی کمال و سعادت حقیقی اوست.

ب. توجه به مبدأ و معاد: برخلاف انسان‌شناسی‌های غیر دینی که در آنها، انسان یا به کلی از مبدأ و معاد بریده است یا در قالبی کلی از آنها سخن به میان می‌آید که نمی‌تواند برای چگونه زیستن انسان راه‌گشا باشد، در انسان‌شناسی دینی مبدأ و معاد به عنوان دو مسئله مهم برای انسان مورد توجه قرار می‌گیرد و پیرامون رابطه زندگی انسان با مبدأ و

۱. رک: سید علیرضا حسینی بهشتی، بررسی مبانی فکری آیت‌الله شهید دکتر بهشتی، «منزلت انسان در نظام سیاسی اسلام از دیدگاه شهید بهشتی»، تهران، بقعه، ۱۳۷۷، ص ۱۲۲-۸۰.

آنچه اسلام از هر مسلمان، از مرد و زن، از پیر و جوان می‌خواهد، پاکدامنی و خویشتن‌داری در برابر طغیان هوس‌ها، پیشگیری از عوامل مختلف فردی و اجتماعی که به طغیان هوس‌ها و افسار گسیختگی و خودکامگی انسان کمک می‌کند، دفاع از عدالت همه‌جانبه و ریشه‌دار اجتماعی و کوشش در راه تکامل فضیلت‌های انسانی است

معاد به تفصیل بحث می‌شود.
پ. اتقان: انسان‌شناسی دینی به دلیل بهره‌مندی از معارف و حیانی‌خطاناپذیر، از استحکام و اطمینان بالایی برخوردار است.^۱
 انسان موجودی است که با همه هستی در ارتباط است. اگر توجه و تعلق او فقط حیات دنیا باشد، رشد و استعداد او زندانی شده و آن چه باید بشود، نمی‌شود؛ مثل این است که نهنگ را که آب و اسع مانند دریا برای رشد لازم دارد در استخر پرورش دهند و باعث تلف شدن او شوند. انسان برای آن چه باید بشود، نظرگاه وسیع و جهان‌بینی واقعی لازم دارد و حیات دنیا برای جولان فکری او کافی نیست. تحولی که زیربنای آن بر انسان‌شناسی صحیح استوار باشد هرگز به بن‌بست نمی‌رسد اما هر جا شالوده کار بر شرایط عاجل و زودگذر قرار گرفت، کار به بن‌بست کشیده و از آن چه فرار می‌کردند به صورت خشن‌تر گرفتار می‌آیند. مثلاً اگر از دیکتاتوری فرار کنند، راه به بن‌بست رسیدنش این است که روی شرایط عمل نمایند و در نتیجه محصول کار دوباره دیکتاتوری خواهد شد. یا اگر برای رفع اختلاف طبقاتی اقدامی بر طبق شرایط انجام دهند، معنی به بن‌بست رسیدنش این است که اسم طبقات عوض می‌شود اما حقیقت آن به صورت حاکم و محکوم به قوت خود بلکه به شدت بیشتر باقی می‌ماند. در تربیت اگر چپستی انسان مشخص شود، باعث می‌گردد که متناسب با آن دستورات لازم تربیتی در کانون خانواده رعایت گردد و خیلی از مسائل با شناخت درست انسان حل شود، اما اگر از ابتدا انسان که دست‌مایه کار است شناخته نگردد، کار تربیت کودک به بن‌بست می‌کشد و صفتی را که با آن مبارزه می‌کردند، جایش صفت مذموم دیگری می‌آید. تربیت دقیقاً همسایه دیوار به دیوار انسان‌شناسی است؛ به این معنی که اگر کسی در انسان‌شناسی ذوق پیدا کرد، بلافاصله در مسئله تربیت صاحب‌نظر می‌شود.^۲ همین موضوع به طور واضح در اندیشه‌های شهید بهشتی وجود دارد و هجم سخنرانی‌ها و تقریرات ایشان در خصوص تربیت و انسان تربیت‌شده توسط

۱. عبدالحسین خسروپناه و رضا میرزایی، «چپستی انسان‌شناسی»، *انسان‌پژوهی دینی*، دوره هفتم، ش ۲۴، زمستان ۱۳۸۹، ص ۴۳-۴۲.

۲. محی‌الدین حایری شیرازی، *انسان‌شناسی*، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۹۵؛ و همان، *انسان‌الهی*، تهران، لوح محفوظ، ۱۳۷۸.

ایشان گواهی بر این موضوع است. بر اساس چنین بینشی است که ایشان معتقدند که یکی از مهم‌ترین رسالت‌های انبیاء نیز تربیت است و از آنجایی که یکی از خصلت‌های انسانی، احتیاج داشتن به هدایت، راهنمایی و کمک شدن در مسیر صحیح زندگی است، زمامداران باید مردم را به صراط مستقیم هدایت نمایند. از این رو می‌فرمایند:

انسان در انتخاب راه زندگی و پیمودن راه زندگی، به هدایت، راهنمایی و رهبری احتیاج فراوان دارد. هدایت دو مرحله دارد: یکی مرحله راهنمایی و نشان دادن راه و دیگری مرحله رهبری؛ یعنی رهرو را با خود در صراط مستقیم بردن. معلم به انسان می‌آموزد؛ مربی انسان را در مسیر می‌برد؛ مرشد می‌آموزد؛ به انسان راه را نشان می‌دهد، اما پیر راه، انسان را با خود در راه می‌برد و به همراه خود به سوی آنچه هست می‌کشد. و در زندگی اجتماعی رهبر، راه‌های سعادت‌مند زیستن را ترسیم می‌کند و انگیزه‌های به راه افتادن در این راه را در انسان برمی‌انگیزد و او را می‌دهد تا انسان‌ها بدانند، راه سعادت‌مند زیستن چیست و در این راه بیفتند و حرکت کنند.^۱

به همین منظور، انسان تربیت شده اسلام در اندیشه بهشتی، دارای هدف و غایت است و انسانی که بر اساس مبانی فکری اسلام ساخته و پرداخته می‌شود دارای اراده نیرومند و هدف‌گیری عالی در زندگی است و همان‌گونه که ایشان بیان می‌دارند:

اسلام تعلیماتش را بر این پایه تنظیم کرده که بشر در زندگی باید هدف جدی داشته باشد و اصلاً انسان باید انسانی جدی تربیت شود. اگر انسان طوری تربیت شد که در او اراده نیرومند و هدف‌گیری عالی در زندگی نباشد، این انسان، ساخته و پرداخته اسلام نیست. زندگی مسلمان باید جدی باشد و هدف‌های جدی در آن داشته باشد؛ یعنی هر چیزی که انسان را از صورت جدی بودن و هدف‌های عالی جدی داشتن در زندگی خارج کند، بر خلاف جهت تربیتی اسلام است.^۲

ایشان در کتاب *بایدها و نبایدها* ذکر می‌نمایند که:

اسلام و ادیان می‌خواهند انسان عاشق تربیت کنند. نمی‌گوییم انسان بی‌عقل، می‌گوییم انسانی که هم عاقل باشد و هم عاشق. نمی‌خواهد

۱. سید محمد حسینی بهشتی، «تجلی هدایت و عدالت در امامت»، نگاه حوزه، ش ۱۸۵، ۴/۳، ۱۳۸۵، ص ۱۶-۱۴.

۲. سید محمد حسینی بهشتی، موسیقی و تفریح در اسلام، تهران، روزنه، ۱۳۹۴، ص ۲۵.





عاقل بی عشق تربیت کند. آنچه می خواهد، عاشق عاقل است. انسانی که حساب‌ها را برسد، چشم‌هایش را باز کند، گوش‌هایش را باز کند، زمینه‌ها را مطالعه کند، مقتضیات را نگاه کند، استعدادها و آمادگی‌ها را حساب کند، موانع را حساب کند، مشکلات را حساب کند، تمام اینها را حساب کند و راه مناسب را انتخاب کند. اما این را بداند که در زندگی، از تلاش باز ایستادن وجود ندارد. این، کار آدم عاشق است. در او شوری و گرمایی است که نمی‌گذارد آرام بگیرد. آرامش انسان‌های نومید، انسان‌هایی که ممکن است محاسبه آنها را به نومیدی بکشاند، در آنها نیست.^۱

به همین دلیل است که در منظومه فکری شهید بهشتی، یک فرد و یک انسان قیمتی دارد و تمام مکانیسم‌ها و نظام‌های اجتماعی بسیج می‌شود تا «انسان‌های خودساخته انتخابگر انسانی اندیش» بسازند.^۲

لاجرم، خودسازی یکی از مؤلفه‌های مهم برای انسان‌ها در شریعت اسلام محسوب می‌شود و به همین فراخور بهشتی معتقد است:

برنامه مستمر خودسازی با استفاده از همه عوامل مؤثر در خودسازی، اما نه خودسازی خانقاهی، که خودسازی اسلامی مدنظر است. انسان در اجتماع و در میدان عمل و تلاش، نه انسان تک و تنها. مارکس انسان را فرزند کار و عمل معرفی می‌کند و قبل از او هگل با همان ایده آلیسم خویش چنین کرد. ولی اسلام فراتر و جامع‌تر از همه، انسان را ساخته عمل معرفی می‌نماید و این مسئله در روایات اسلامی مکرر گفته شده است... انسان با یک سلسله استعدادها، با یک سلسله مایه‌ها و دست‌مایه‌ها به وجود می‌آید اما انسان آینده، ساخته دست عمل است با بینش صحیح و با بسیج کردن همه استعدادهای نهفته برای عمل و قرار گرفتن در حلقه خوبان، یعنی خوبان تلاش‌گر، سخت‌کوش و مقاوم می‌توانند چنین شوند.^۳

آیت‌الله بهشتی، برای ارایه یک تعریف منطقی از انسان، از روش تقسیم‌ثنائی بهره می‌برد و با خارج کردن مشترکات انسان و سایر موجودات می‌کوشد تا برای انسان فصل

۱. سید محمد حسینی بهشتی، *باید‌ها و نباید‌ها*، همان، ص ۵۰-۴۹.

۲. سید محمد حسینی بهشتی، *سه‌گونه اسلام*، تهران، بقعه، ۱۳۸۵، ص ۳۱.

۳. همان، ص ۳۵-۳۴.

قریبی دقیق‌تر از «ناطق» بجوید. از منظر ایشان ویژگی‌های دیگری نیز در انسان وجود دارد که بیش از هر ویژگی دیگر می‌تواند انسان را از غیر انسان ممتاز کند.

قدرت تحلیل‌گری فکری، خلاقیت، نوآوری، انتخاب‌گری و اختیار عناصری هستند که هر یک در پیوندی عمیق با دیگری، انسان را به طور کامل از غیر خودش ممتاز می‌کند. در باور ایشان خلاقیت و نوآوری محصول تحلیل‌گر بودن انسان و اختیار لازمه انتخاب‌گری اوست. بنابراین، تعریف ایشان از ماهیت انسان چنین است: موجودی دارای حیات، رشد‌کننده و برخوردار از حواس، که کارهایش تنها از بستر میل بر نمی‌خیزد بلکه همواره با تحلیل‌گری و براساس انتخاب و اختیار انجام می‌شود. به بیان دیگر تعریف منطقی انسان از منظر ایشان عبارتست از جاننداری اندیشمند، تحلیل‌گر، خلاق، نواندیش، نوآفرین و مختار. دو ویژگی در انسان هست که سخت به هم مربوط است؛ یکی قدرت تجزیه و تحلیل و جمع‌بندی. انسان جاننداری است برخوردار از قدرت اندیشه. جاننداری است که می‌اندیشد. یعنی روی دریافت‌های حسی و درونی‌اش محاسبه می‌کند؛ مطالعه می‌کند؛ تجزیه و تحلیل می‌کند؛ جمع‌بندی می‌کند؛ و در این بعد توانایی خاصی دارد. انسان در این بعد یک خصوصیت دارد و آن ابتکار و خلاقیت و نوآفرینی است. بنابراین، می‌گوییم اندیشه تحلیل‌گر جمع‌بندی‌کن نوآفرین. ولی اگر تنها ویژگی انسان قدرت اندیشه و تجزیه و تحلیل و خلاقیت و ابتکار و نوآفرینی بود، فکر نمی‌کنم می‌توانست خود را به عنوان تافته جدا بافته عالم هستی بشناسد؛ بعد دیگر و ویژگی دوم، که به انسان کرامتی خاص خودش و ارزشی فوق‌العاده داده و به راستی او را به عنوان یک موجود برتر در عالم خلقت شناسانده، چیست؟ آن بعد دیگر عبارت است از آزاد بودن و انتخاب‌گر بودن. انسان جانور و جاننداری است اندیشمند، تحلیل‌گر، خلاق، نواندیش، نوآفرین. اینها همه یک؛ و دو: مختار.

بنابر آنچه گذشت می‌توان گفت از منظر شهید بهشتی ماهیت انسان یا به عبارت دیگر پاسخی که می‌تواند در برابر سؤال از چیستی او ارائه شود با ویژگی‌های اصلی اندیشمندی و تحلیل‌گری و مهم‌تر از آنها اختیار همراه است. از آنجا که فصل را مقوم و محصل نوع دانسته‌اند با صراحت می‌توان گفت انسانی که نمی‌اندیشد و اختیار و انتخاب



بهشتی اعتقاد دارد جامعه اسلامی باید از مصرف زدگی ناشی از «خودپرستی و هوس کیشی» رهایی یابد؛ زیرا انسان‌های هوس‌گرایکی از آسیب‌های جدی جوامع بشری محسوب می‌شوند. از این رو، انسان‌ها باید سعی نمایند از مادی‌گرایی رهایی یابند تا جامعه ایمانی تحقق یابد

رافرو می‌نهد ماهیتی انسانی ندارد. در میان آثار ایشان، تعریف دیگری از انسان نیز به چشم می‌خورد. تعریفی که از بستر اندیشه فلسفی و جهان‌بینی توحیدی برمی‌خیزد. آیت‌الله بهشتی، تعریفی فلسفی از انسان ارایه می‌کند که ناظر به هویت اوست: در جهان‌بینی اسلام، انسان شدنی است مستمر و پویایی است خودآگاه، انتخابگر و خودساز. ایشان شخصیت انسانی را، شخصیتی سیال و متغیر می‌دانند که در هیچ لحظه‌ای به

حال قبلی خود باقی نمی‌ماند و هر لحظه در حال «شدنی» تازه است. همان مفهومی که در حرکت جوهری انسان بیان شد. از دیگر سوی عناوین سه‌گانه بعدی نشانگر این حقیقت است که شدن انسان و حرکتش از قوه به فعل مرهون خودآگاهی، انتخابگری و خودسازی اوست. به این معنی که سعه وجودی و مرتبه بودن و وجود انسان مستقیماً محصول آگاهی و انتخابگری اوست و اوست که با بهره‌مندی از چنین ویژگی‌هایی، چگونه بودن خویش را رقم می‌زند. در مجموع هر دو تعریفی که ایشان از انسان به دست می‌دهند نقش بسیار پر رنگ و دو عنصر اختیار و آگاهی جالب توجه است؛ عناصری که به باور ایشان منشأ کرامت انسان و سبب شایستگی او برای احراز مقام خلیفه الهی و نمایندگی خدا روی زمین است. با توجه به این دو عنصر اساسی می‌توان گفت حرکت از (بودن) به (چگونه شدن) در انسان محصول این دو عنصر است.^۱

در کتاب *شناخت عرفانی* این گونه تشریح می‌شود که انسان اگر به پوییش و حرکت و جنبش و تلاش خودش نگاه بکند، اگر به خویشتن خویش باز گردد، اگر آهنگ زندگیش را به دقت بنگرد، می‌بیند زندگی انسان اگر صرفاً بر پایه محاسبات و برنامه‌ریزی‌ها و جهت‌یابی‌های عقل حسابگر باشد زندگی او پوچ و بی‌معنی است... ریشه سلطه نیهیلیسم و پوچ‌انگاری بر ذهنیت بخش عظیمی از انسان‌ها و جوامع پیشرفته صنعتی در همین است. در این رابطه که انسان هر چه بهره‌مندتر و به آرزو رسیده‌تر باشد، خطر نفوذ احساس پوچی و هیچی در او بیشتر است. برای اینکه آنهایی که هنوز به خیلی چیزها نرسیده‌اند. ذهنیت‌شان به همان چیزهایی که به آنها دست نیافته‌اند متمرکز است و

۱. محمدحسن مخبر، نگاه‌های دوباره؛ بازخوانی اندیشه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شهید آیت‌الله دکتر بهشتی، «تعریف انسان در آیین اندیشه شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی»، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۹۲، ص ۲۵۴-۲۴۹.



فرصت این اندیشه بالاتر و این حساب و محاسبه اساسی تر را پیدا نمی کنند. اما اگر آدم همه اینها را طی کرد و در آخر دید که حالا چه شد، می بیند هیچ است... تمام تلاش ها و کارهای انسان های بی ایمان و خدا گم کرده و ضالین و سرگشته و بی هدف، نظیر سرابی است که تا آدم به آن نرسیده دنبالش می دود؛ سرابی در بیابانی در برابر انسان تشنه سیراب نشده ای؛ سرابی در بیابانی، تالابی در بیابانی، در برابر دیدگان حریص تشنه ای که از دور آن را آب می پندارد ولی وقتی به آن می رسد می بیند چیزی نیست. اگر انسان به آن نقطه رسید که دید چیزی نیست و توانست به خود بیاید و بیدار بشود، توانست به آنجا برسد که بفهمد اینها همه حجاب و پرده بود و رخ دلدار را در آنجا بیابد، به سعادت رسیده است.^۱ شهید بهشتی در تعبیری زیبا این ارتباط را با تمثیل عاشقی تشریح می کند:

برای انسان حسابگر، انگیزه ها، معشوق ها، خواسته ها، خواسته ها و محبوب ها وجود دارد. وقتی این انسان حسابگر به آنها رسید و اشباع شد تازه می بیند که همه قافیه ها را یک جا باخته؛ دیگر برای او عشقی، محبتی، گرمایی، فروغی و آتشی نمی ماند، در حالی که انسان تا وقتی زنده است که عشقی داشته باشد. زندگی بی عشق مردگی است. همه انسان هایی که زود بفهمند؛ زندگی بی عشق مردگی است، همه این معشوق ها و محبوب ها و خواسته ها موقت و گذراست و در خور آن نیست که عشق انسان بماند و عشق انسان باشد، همه اینها خیلی آسان... به خدا می رسند؛ آن که «یحییم و یحیونه» است.^۲

البته نباید نادیده گرفت که بهشتی منکر محاسبه گری انسان نمی شود بلکه عقل محاسبه گر مادی را به تنهایی برای سنجش رفتار و عملکرد مناسب نمی داند زیرا گمراه کننده است. به همین منظور، وی انسانی را مورد نظر دارد که خداترس است و به همین دلیل دائماً به محاسبه عملکرد خویش می پردازد تا در مسیر گمراهی و غفلت قرار نگیرد. از این رو، محاسبه گری صحیح کردار و رفتار امری پسندیده است. ایشان در کتاب شب قدر، شمای کلی یک انسان نمونه را با ظرافت زیبایی که مستخرج از مبانی اسلامی و قرآن شریف است، این گونه ترسیم می کند:

یکی از نشانه های انسان خداترس این است که می بینی در دین قوی است، انضباطش با نرمش همراه، ایمانش از روی یقین، حریص به کسب

۱. سید محمد حسینی بهشتی، شناخت عرفانی، تهران، بقعه، ۱۳۹۰، ص ۱۴-۱۰.

۲. همان، ص ۱۴.



آگاهی و آگاهی‌همراه با پرظرفی و شکیبایی است. در حال بی‌نیازی و دارایی میانه‌رو، در عبادت و بندگی خدا خاشع، و در تهیدستی با ظاهری آراسته، در سختی پر توان در پی درآمد حلال، شاداب و در راه راست و گریزان از طمع و آزار است. به کارهای شایسته می‌پردازد، اما باز هم نگران است. روز را با اهتمام به سپاس و قدردانی نعمت خدا به پایان می‌برد و با اهتمام به یاد خدا و دل‌بیداری آغاز می‌کند، شب با دلهره سر بر بالین می‌نهد و بامدادان شاد و خرم به استقبال کار و تلاش می‌رود و دلهره از این دارد که مبادا دچار غفلت و بی‌خبری شده باشد. رحمت و بخشایش الهی که با تلاش خویش بر آن دست یافته است. اگر دل پر هوس در برابر انجام وظیفه‌ای که برایش نامطلوب است از فرمان او سرپیچید، او را تنبیه کند و در جای دیگر از برآوردن تمنا و خواسته‌اش سر برتابد. چشمش به ارزش‌های جاودانه و فناپذیر روشن است و دلش از آنچه زودگذر و ناماندنی است روگردان. پرظرفی و شکیبایی را با آگاهی در آمیخته و حرف را عمل می‌سازد. آرزویش دور و دراز نیست، لغزش کم، قلبش خاشع، دلش قانع، خوراکش اندک، کارش آسان، دینش استوار، شهوتش مرده و خشمش فرو برده است. به او امید خیر می‌رود و از آسیب و آفتش نگرانی نیست. اگر در میان بی‌خبران به سر می‌برد، باز هم نامش در شمار هشیاران بیدار دل می‌آید، و اگر در میان بیدار دلان است، از بی‌خبران محسوب نمی‌گردد. اگر کسی بر او ستم کند، وی را می‌بخشاید و اگر احسان خود را از او بازدارد، باز هم به او احسان می‌کند، و اگر از او ببرد، باز هم او در تجدید پیوندها می‌کوشد.^۱

بهشتی معتقد بودند که ممکن است مواضع انسان در دگرگونی‌ها تغییر کند^۲ و شاید علت این موضوع را وجود خواسته‌ها، امیال و تمایلات گوناگون انسان می‌دانست^۳ ولی تأکید داشتند که انسان مسلک‌دار باید تابع مسلک باشد^۴ و انسان دارای بینش ماتریالیستی و مادی‌گری، با انسان دارای بینش الهی از یک سو متصل به مبدأ و از سوی دیگر به معاد، خود به خود و به صورتی اجتناب‌ناپذیر، معیارهای فکری و مقیاس‌های

۱. سید محمد حسینی بهشتی، شب قدر، تهران، بقعه، ۱۳۹۰، ص ۷۰-۶۸.

۲. سید محمد حسینی بهشتی، دکتر شریعتی جست‌وجوگری در مسیر شدن، تهران، بقعه، ۱۳۹۰، ص ۹۵.

۳. سید محمد حسینی بهشتی، گفتار عاشورا، «مبارزه پیروز»، تهران، میلاد، بی‌تا، ص ۳۸.

۴. سید محمد حسینی بهشتی، بانکداری، ربا و قوانین مالی اسلام، همان، ۱۳۹۰، ص ۳۳.

بررسی شان، نمی‌تواند کاملاً و صد در صد یکسان باشد. حتی وقتی در یک مسئله مادی هم بحث می‌کنند، باز معیار و مقیاس شان با هم کم و بیش متفاوت است و اساساً نمی‌تواند تفاوت نداشته باشد. اینها نمی‌توانند از یک دیدگاه و از یک نقطه نظر، به مسائل بنگرند، بالأخره دو دیدگاه است.^۱ بهشتی اعتقاد دارد که آئین اسلام بر انسان چند بعدی تأکید دارد و در این زمینه می‌فرماید:

اسلام آئین انسان‌سازی است و انسان تک‌بعدی نمی‌سازد، بلکه انسان دارای قدرت تکامل در ابعاد گوناگون می‌سازد و ساختن انسان چندبعدی، نه تک‌بعدی.^۲

بنابراین، انسان مورد نظر بهشتی بر اساس موازین اسلامی باید مترصد تکامل فضیلت‌های انسانی باشد و ضمن توجه به پاکدامنی و خویشستن‌داری، باید از خود کامگی‌ها جلوگیری نماید؛

آنچه اسلام از هر مسلمان، از مرد و زن، از پیر و جوان می‌خواهد، پاکدامنی و خویشستن‌داری در برابر طغیان هوس‌ها، پیشگیری از عوامل مختلف فردی و اجتماعی که به طغیان هوس‌ها و افسارگسیختگی و خود کامگی انسان کمک می‌کند، دفاع از عدالت همه‌جانبه و ریشه‌دار اجتماعی و کوشش در راه تکامل فضیلت‌های انسانی است.^۳

در کتاب فلسفه دین نیز بهشتی ذیل «انسان از دیدگاه قرآن» بیان می‌کند: ماجرای آفرینش آدم در قرآن چنین ترسیم شده است که آدمی در جریان تحول مادی و دگرگونی‌های فیزیولوژیک به مرحله‌ای رسید که بانفخه روح الهی، آفرینش دیگر یافت و در مسیر عادی طبیعی خود به یک جهش الهی و ملکوتی دست یافت و موجودی برتر شد بدان گونه که حتی فرشتگان مأمور شدند در پیشگاه او خضوع کنند و نیروهای معنوی جهان هم رام او باشند. شجره ممنوعه بهشت، نه آن شجره معرفتی است که نباید بدان دست یافت، بلکه نوعی سودجویی و کامجویی است که باید مهار شود و بدین وسیله، انسان نیروی اراده و خودداری خویش را بیازماید، حتی اگر عصیان می‌کند، نشانه اراده آزادی است که به او داده شده است. دست یافتن به معرفت نه تنها برایش ممنوع نیست، بلکه بدین موهبت مخصوص شده که خدایش به او آنچه را که نمی‌داند تعلیم می‌کند و اصولاً راز شرفش بر فرشتگان، آگاهی‌هایی است که پیدامی‌کند، همان چه که فرشتگان

۱. همان، ص ۱۵۳.

۲. سید محمد حسینی بهشتی، روش برداشت از قرآن، همان، ص ۴۷.

۳. سید محمد حسینی بهشتی، اتحاد به انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، همان، ص ۱۹.



شهید بهشتی: انسان شدنی است، صیوررتی است، پوششی است، حرکتی است خودآگاه، خودساز، محیط‌ساز و انتخاب‌گر، که بر اساس انتخاب آگاهانه و آزادانه‌اش هم خود را می‌سازد و هم در تغییر ساخت محیط طبیعی خود دخالت گسترده می‌کند و محیط اجتماعی خود را می‌سازد

بر آنها دست نیافتند. حتی اخراج از بهشت، مقدمه نوعی خودکفایی و بروز استعدادها و تکاپوی خلاق است و حرکتی است از مرحله پیش‌ساختگی به مرحله خودسازی. هبوط گرچه به دنبال عصیان است اما طرد و نفرت دائم بر نمی‌انگیزد و با استغفار و خودآگاهی مورد رحمت قرار می‌گیرد. رابطه خدا با انسان، نه موضع‌گیری خصمانه است و نه رقابت، چون خدا غنی بالذات و قادر مطلق است که اگر همه انسان‌ها از فرمانش سرپیچی کنند به

او زیانی نمی‌رسد و در او کمبودی حاصل نمی‌شود، لذا از نگرانی و حسد به دور است. وانگهی عصیان انسان نه با قدرت حاکمانه‌ایست که دست خدا را ببندد، بلکه با همان قدرت انتخاب و نیروی اراده‌ایست که خدا به او عطا کرده است. خدا انسان را در روی زمین خلیفه قرار داد، یعنی حاکمیت و سلطه زمین برای اوست، که بر آن حکمی راند و در آن تصرف کند و این نه تنها در زمین که در آسمان نیز؛ مواهب سماوی که قابل مهار کردن و تصرف انسان‌هاست در چنبر تسخیر آنان قرار داده شده است. خدا را نه از آفرینش سلطه انسان‌ها بر طبیعت و اهمیت‌ایست که او را بر این تشویق می‌کند و از او می‌خواهد تا زمین را آباد کند و از نیروهای نهفته کوه‌ها و دشت‌ها بهره‌برگیرد و راز کرامت انسان این حاکمیت و قدرت تصرف و تسلط بر خشکی و دریاست. انسان در بینش قرآن، نه موجودی پیش‌ساخته و محکوم طرح جبری تقدیر است، و نه موجودی تهی و رها و بر خود واگذار شده، در محیطی تاریک و بی‌هدف. بلکه انسان سرشار از استعدادها و تمایلات و انگیزه‌ها و سائقه‌ها است، همراه نوعی رهبری درونی و هدایت فطری که اگر آلوده نگردد به سوی حق فراخوانده می‌شود و استعداد یافتن آگاهی و مهارت‌های خلاق را دارد. در عین حال، این انسان حامل بار امانت الهی است که همان شعور و اراده نافذ است که مسئولیت‌زاست و هم رمز انسانیت انسان است و این موهبت بزرگ همان است که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها یارای پذیرش آن را نداشتند و برانزده آن نبودند چون واجد استعداد و لیاقت حمل آن نبودند و انسان توانست نیروی انتخاب و اراده آزاد را بپذیرد.^۱ بر اساس مبانی انسان‌شناسی شهید بهشتی، انسان‌ها با یکدیگر برابر هستند و هیچ‌گونه امتیاز طبقاتی بیجا برای افراد وجود ندارد زیرا خداوند انسان‌ها را فارغ از رنگ و نژاد و با

۱. سید محمد حسینی بهشتی، درس‌گفتارهای فلسفه دین، همان، ص ۳۰۴-۳۰۱.

جنسیت و مذهب برابر آفریده است و بر اساس همین مبانی است که همه افراد بهره‌مند از حقوق و آزادی‌های اجتماعی هستند. ایشان می‌فرمایند:

دین آسمانی اسلام این گونه امتیازات ناروا را به کلی الغا کرده است و در اسلام امتیاز طبقاتی به هیچ وجه و هیچ رنگ وجود ندارد. افراد انسان، سفید و سیاه، عرب و عجم، شرقی و غربی، شهری و روستایی، عالم و جاهل، فقیر و غنی، سردار و سرباز، شاه و رعیت و سایرین همه در استفاده از کلیه حقوق و آزادی‌های اجتماعی برابرند. ملاک به دست آوردن مشاغل و مناصب، شایستگی شخصی و معلومات و صفات و ملکات لازم برای تصدی آنها است و هیچ عامل خانوادگی و ارثی در آن دخالت ندارد. از هر کس می‌پرسند خودت کیستی و چیستی؟ نمی‌پرسند پدرت کیست و از کدام قبیله، خانواده و طبقه هستی. همه کس می‌تواند با پشت کار و کوشش و به کار انداختن استعدادهای خداداد خود به هر کار که بخواهد و شایستگی آن را پیدا کند بپردازد. حتی عالی‌ترین مناصب و مقامات اجتماعی حکومتی و عالی‌ترین مدارج علمی و معنوی در گرو هیچ چیز جز شایستگی نیست. در اسلام کسب علوم و معارف گوناگون در انحصار طبقه معینی نیست. همه به کسب علوم و معارف دین و آشنایی به قرآن و روایات تشویق شده‌اند. زبان کسی برای خواندن آیات قرآن یا روایات بریده نمی‌شود. حافظ قرآن و حدیث، هر که باشد، مورد تشویق و تکریم است و پیکر هیچ کس برای از بر کردن آیات قرآن یا احادیث پاره پاره نمی‌شود. این حقوق همگانی و تشویق عمومی از صدر اسلام تاکنون همواره برای همه محفوظ بوده است. در اسلام همه مردم در برابر کلیه قوانین و دستگاه‌های قانونی برابرند. هر کس از هر طبقه و دارای هر شغل و مقام و منصب باشد مشمول کلیه قوانین هست. قوانین اسلام و دستگاه‌های قضایی و اجرایی آن، شغل و مقام و مزایای فردی نمی‌شناسد. رئیس حکومت با یک فرد عادی، مالک عمده با کشاورز، کارفرمای بزرگ با کارگر ساده، عالم و جاهل، مرجع تقلید و مقلدین او، شاه و رعیت و... همه در برابر قانون و مجریان آن یکسانند. در دادگاه‌ها و سازمان‌های دیگر حکومتی حتی انجام تشریفات خاص برای



اشخاص ممنوع است.^۱

در نوع نگرش نسبت به ویژگی‌های باطنی و ظاهری افراد در اندیشه بهشتی، دو دسته از انسان‌ها در مقابل یکدیگر در صحنه‌های سیاسی صف‌بندی می‌کنند؛ عده‌ای خداپرست و عده‌ای دیگر هواپرست هستند. جبهه حق را خداپرستان تشکیل می‌دهند و دسته دوم را اهل باطل یا همان استثمارگران تشکیل می‌دهند. از این رو، نوع نگرش به انسان‌ها در گفتار و تقریرات شهید بهشتی، نوع عملکرد گروه‌های سیاسی را نمایان می‌سازد. به عنوان مثال، ایشان بیان می‌کنند که دو جریان سیاسی در عالم وجود دارد؛ جریان صالحین و جریان فاسدین.

ایشان در خصوص این موضوع بیان می‌کنند:

مبدأ صلاح در درون انسان است؛ ایمان است، عمل صالح است، اخلاق است؛ اخلاق متعالی؛ به سوی خدا حرکت کردن است. بازتاب بیرونی اش جنگ میان طاغوتیان و الاهیان است. همان طور که در درون، جنگ میان گرایش به خدا و میل به خدا و گرایش به شیطان و هوای نفس است، در برون هم جنگ میان کسانی است که هواپرستند و خداپرستند. این هواپرستی می‌تواند اشکال گوناگونی داشته باشد. یکی از شکل‌هایش استثمارگری است؛ یکی از شکل‌هایش سلطه‌گری است؛ یکی از شکل‌هایش تبهکاری و باده‌گساری و زن‌بارگی است و هر فساد دیگری. ما بیابیم همه این فاسدها را در یک جبهه بیاوریم؛ همه صالح‌ها را هم در یک جبهه. بگوییم صالحین، فاسقین؛ مؤمنین، کافرین؛ عبادالله، عبادالشیطان. اگر اینطور کردیم، فکر می‌کنم به یک نتیجه مطلوب می‌رسیم.^۲

بهشتی اعتقاد دارد جامعه اسلامی باید از مصرف‌زدگی ناشی از «خودپرستی و هوس‌کیشی» رهایی یابد؛ زیرا انسان‌های هوس‌گرا یکی از آسیب‌های جدی جوامع بشری محسوب می‌شوند. از این رو، انسان‌ها باید سعی نمایند از مادی‌گرایی رهایی یابند تا جامعه ایمانی تحقق یابد و همان‌گونه که ایشان بیان می‌دارد:

چه عواملی ما را از کسب ایمان باز می‌دارد؟ خودپرستی، هواپرستی،

۱. سید محمد حسینی بهشتی، مباحثی درباره مرجعیت و روحانیت، «روحانیت در اسلام و در میان مسلمین»، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۱، ص ۱۴۱-۱۳۹، همچنین رک: سید محمد حسینی بهشتی، روحانیت در اسلام و در میان مسلمین، تهران، روزنه، ۱۳۹۵.

۲. سید محمد حسینی بهشتی و دیگران، آزادی، هرج و مرج و زورمداری، همان، ۱۳۹۰، ص ۱۱۹.



هوس کیشی؛ مسئله‌ای که امروز دنیای مصرفی، به تعبیری دنیای گنزومیست با توجه به هوس کیشی بدان گرفتار است و راه را بر همه نهضت‌های اصیل مشکل می‌کند. انسان‌های رفاه‌زده، انسان‌های هوس کیش، اصالت لذت مادی، اصالت لذت‌های شکمی و از شکم به پایین؛ دیگر جایی برای قلب و مغز باقی نمی‌گذارد؛ قلب را که اصلاً می‌میراند، مغز را هم در خدمت همان شکم و پایین تر درمی‌آورد. تمام شد، سخت مواظب باشید دچار هوس کیشی نشوید.^۱

باید اذعان داشت که مبانی انسان‌شناسی شهید بهشتی بر اندیشه‌های سیاسی وی تأثیر زیادی گذاشته است تا جایی که آزادی به عنوان یکی از کلیدی‌ترین مؤلفه‌های اندیشه سیاسی ایشان، بر اساس نوع نگرش به انسان تعریف، پردازش و مفهوم‌سازی می‌شود. ایشان از چند اصل مهم یاد می‌کنند که به اختصار می‌توان رابطه آزادی و نوع نگرش به انسان را در منظومه فکری ایشان مورد بررسی قرار داد. این اصول عبارت‌اند از: یک. انسان شدنی است، صیرورتی است، پویشی است، حرکتی است خودآگاه، خودساز، محیط‌ساز، و انتخاب‌گر، که بر اساس انتخاب آگاهانه و آزادانه‌اش هم خود را می‌سازد و هم در تغییر ساخت محیط طبیعی خود دخالت گسترده می‌کند و محیط اجتماعی خود را می‌سازد.

دو. محیط اجتماعی هم ساخته شده انسان است و هم در ساخت او نقش دارد. ولی در این ساختن متقابل، اصل انسان و خودسازی درونی اوست.

سه. بنابراین، انسان نه محکوم جبر طبیعی است، نه محکوم جبر اجتماعی و تاریخی، بلکه به هر حال در برابر محدودیت‌هایی که طبیعت یا نظام اجتماعی برایش به وجود می‌آورد قدرت حرکت مخالف دارد. بدین ترتیب یکی از بزرگ‌ترین ویژگی‌های انسان این است که به راستی آزاد است و انتخاب‌کننده، و این صرفاً یک حق نیست، بلکه یک واقعیت هم هست، که انسان هر چه بیشتر به آن بپردازد، گسترده‌تر و پیشرفته‌تر می‌شود.

چهار. در رابطه با انسان، یعنی فرد و جامعه و اصالت فرد و اصالت جامعه، ما معتقد به نقش متقابل فرد و جامعه هستیم، اما با تأکید بر نقش فرد به عنوان مبدأ. پیشنهادی که حرکت‌ها را آغاز می‌کنند و قدرت درک درد و رنج و آرمان‌ها و زمینه‌های حرکت توده‌ها را دارند، می‌توانند آنها را به حرکت درآورند و با کمک آنها جریان‌های اجتماعی نویی را به

۱. سید محمد حسینی بهشتی، سه‌گونه/سلام، همان، ص ۴۲.

وجود آورند که این جریان‌ها روی بسیاری از افرادی که دیرتر آگاه می‌شوند و به حرکت درمی‌آیند، اثر می‌گذارند و آنها را با خود همراه می‌کنند. این نقش فرد، نقش افراد پیشتاز، سابقون سابقون، و نقش آنها بی‌کی که توانسته‌اند با خودسازی، آگاهی خودشان را بیشتر و بالاتر ببرند، در ایجاد حرکت‌ها و به حرکت درآوردن و آگاه‌تر کردن توده‌ها، از مسائل مهمی است که ما در فهم مسئله آزادی خیلی روی آن تکیه داریم. همچنین بر رابطه‌ای که بعد میان اینها و توده‌ها به وجود می‌آید و باز توده‌ها را به عنوان افراد آگاه و شیفته یک جریان به میدان نبرد سازنده اجتماعی می‌کشد، تکیه داریم. روی این هم تکیه داریم که به هر حال در این جریان آنچه خیلی مهم است این است که افراد از روی آگاهی و خصلت‌هایی که برای خودشان به وجود می‌آورند و در آنها زمینه دارد و به آن رشد می‌دهند، می‌توانند حرکت داشته باشند؛ حرکت آزاد آگاه، فارغ از وابستگی‌های طبقاتی، فارغ از مسائل گفته‌شده در زمینه تضادهای طبقاتی. اینها می‌آیند تا تضادها را از بین ببرند و جامعه اسلامی توحیدی را که بر محورهای ارزش‌های الهی، یگانه می‌شود، پدید آورند. نمی‌توان این نقش و این تحرک و این انبعاث آنها را با مسائل طبقاتی و تضادهای طبقاتی توجیه کرد. بنابراین، محیط اجتماعی نقش دارد: نقش آسان‌کننده تغییرات درونی یا دشوارکننده آن. از این رو، در هدایت کلی یک جامعه به سوی فلاح، نمی‌شود به وضع محیط اجتماعی به کلی بی‌اعتنا بود و گفت هر فردی خود را بسازد تا جامعه ساخته شود. نه؛ این طور نیست.^۱

در نهایت، مذاقه در مجموعه تقریرات و بیانات شهید بهشتی گواه این مسئله است که نوع نگاه ایشان به انسان، مبتنی بر انسان‌شناسی دینی است و مقتضیات این نگرش دینی به جامعه انسانی، وجود پذیرفتن دو بعد برای انسان می‌باشد؛ بعد مادی و معنوی که این دو با یکدیگر ارتباط دارند و تعالی هر کدام در گرو دیگری است؛ به این معنا که برای رسیدن به تعالی بعد معنوی انسان نمی‌توان از رشد مادی جنبه‌های انسانی غفلت نمود و بالعکس. این جریان باعث می‌شود که مؤلفه‌های کلیدی اندیشه ایشان نظیر حکومت، عدالت، قدرت، امنیت، نظام عادلانه اجتماعی و... تحت تأثیر این نگاه باشند.

۴. اسلام به عنوان منبع اصلی اندیشه‌های بهشتی

پیروزی انقلاب اسلامی و شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی، نویدبخش حضور فعال دین در عرصه‌های سیاسی-اجتماعی بود. این ایده در سطح ملی ترسیم‌کننده هویت

۱. سید محمد حسینی بهشتی و دیگران، آزادی، هرج و مرج و زورمداری، همان، ص ۷۸-۷۵

رویکرد شهید بهشتی به قرآن به عنوان راهنمای عمل و اندیشه و اسلام به عنوان مکتب راهنمای بشر بوده است. در این راستا، هر چند به یک معنا همه آثار او بر مبنای اصل قرار دادن فهم قرآنی برای مواجهه با مسائل مختلف شکل گرفته‌اند، برخی از آثار به شکل خاص‌تر به دانش قرآن‌شناسی اختصاص دارد

دینی- ملی و حیات سیاسی- اجتماعی ایرانیان و در سطح فراملی تبیین‌کننده ضرورت بازسازی تمدن اسلامی و اعاده هویت و عزت به مسلمانان در دوران معاصر بود. ترسیم هویت دینی- ملی و تلاش برای بازسازی تمدن اسلامی، پرسش‌ها و معضلاتی جدید را در دو سطح مذکور به وجود آورد که تاکنون منابع دینی و دین‌داران در عرصه علوم و مراکز علمی با آن به طور جدی مواجه نشده بودند. پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها و معضلات، بی‌تردید نیازمند بازنگری در مبانی و بینش حاکم بر علوم انسانی و اجتماعی

رایج در کنار بازگشتی روشمند و نقادانه به سنت فکری است. این بازنگری ضمن فراهم ساختن زمینه‌های لازم برای بهره‌گیری از توانمندی‌های سنت و دانش سنتی، امکان استفاده از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های علوم جدید در دوران معاصر را به ارمان می‌آورد.^۱ بی‌تردید برای انسان که مخلوق برگزیده خداوند متعال است، بالاترین علوم و نیکوترین هدایت‌ها لازم است که قرآن کریم بلاشک واجد چنین امتیازی بوده و اساساً جهت هدایت انسان نازل شده است و این قرآن هدایت است که راه میانه و مستقیم برای پیشرفت و تکامل انسان در تمامی ابعاد حیات فردی و اجتماعی در حوزه‌های مختلف زندگی را برای او فراهم می‌سازد. به تعبیر قرآن کریم: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يَخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲ و وجه تمایز اصلی این هدایت نورانی و روش‌های توأم با سعی و خطای بشری که در اغلب موارد آن نتایج و دستاوردهای خسارت‌بار و غیر قابل جبران را نصیب انسان‌ها و جوامع می‌سازد، همین است که نور هدایت قرآن محکم‌ترین و پایدارترین رهنمودهاست که هیچ‌گاه نفی و نقص نخواهد شد. همان‌گونه که آمده است: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا.»^۳ اگر رهنمودهای غیر قرآنی انحراف‌پذیر و خطاپذیرند و امکان ابطال آن نیز ندامت و حسرت برای فرد و جامعه را به دنبال دارد و انواع عدم تعادل‌ها

۱. ابوالفضل سلطان محمدی، اندیشه سیاسی علامه وحید بهبهانی، تهران، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۹.

۲. قرآن کریم، سوره مائده، آیات ۱۵ و ۱۶.

۳. همان، سوره اسراء، آیه ۹.



و اعوجاج‌ها و بی‌ثباتی‌ها را می‌تواند در پی داشته باشد، اما آموزه‌ها و هدایت‌های ناب قرآنی انحراف‌ناپذیر است و خطا و بطلان در حریم مقدس آن امکان ورود نخواهد داشت.^۱ به همین دلیل است که سید قطب بیان می‌کند زندگی در سایه (صراط) قرآن کریم، نعمتی است که فقط هر کس که آن را چشیده باشد، آن را ادراک می‌کند.^۲ از این رو، تعلیم قرآن منشأ عملکرد انسان‌ها در افعال خارجی اوضاع نفسانی آنها می‌باشد و همان اوضاع نفسانی است که منشأ عملکرد سوء یا خوب آنها در روابط با دیگران می‌شود.^۳

دامنه مطالعات و تحقیقات آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی به قدری گسترده و متنوع و در عین حال عمیق است که به راستی توصیف او به صفتی معین را دشوار می‌کند. تحقیقات ژرف‌اندیشانه در فلسفه اسلامی، فهم متون فلسفه غرب که با تسلط وی به زبان‌های انگلیسی و آلمانی بدون واسطه صورت می‌گرفت، دانش تحلیلی او از تاریخ اسلام و جهان، آشنایی با تاریخ و فلسفه علم، مطالعات گسترده در زمینه علوم اجتماعی و انسانی نوین، دانش عمیق در فقه و اصول آن و تبحر در علوم حدیث، آن چنان در آثار به جای مانده از او متجلی است که زبان را در مقابل توانمندی‌هایی که طی عمر کوتاه پنجاه و سه ساله‌اش کسب کرده، به تحسین وامی‌دارد. اما گراف نیست که مهم‌ترین دغدغه فکری وی را فهم قرآن و یافتن راه‌های عمل به آن در زندگی شخصی و اجتماعی بدانیم. به همین سبب است که استناد به قرآن و تکیه بر استدلال‌های قرآنی، تقریباً بر همه گفتارها و نوشتارهای او سایه افکنده است.^۴ در کتاب/اندیشه‌های قرآنی شهید بهشتی آمده است:

از مروری بر آثار باقیمانده از شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی و نیز زندگانی به نسبت کوتاه و کارنامه بس درخشان او در بیش از سه دهه تلاش اجتماعی، به عنوان یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان مصلح مسلمان معاصر، درمی‌یابیم که رویکرد وی به قرآن به عنوان راهنمای عمل و اندیشه و اسلام به عنوان مکتب راهنمای بشر بوده است. در این راستا، هر چند به یک معنا همه آثار او بر مبنای اصل قرار دادن فهم قرآنی برای مواجهه با مسائل مختلف شکل گرفته‌اند، برخی از

۱. شوقی احمد دنیا، برداشت‌های اقتصادی از قرآن کریم، ترجمه محمد صفری، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۹، ص ۱۲-۱۱.
۲. سید قطب، فی ظلال القرآن، قاهره، دارالشروق، ۱۹۸۲، ج ۱، ص ۱۱، به نقل از ابراهیم برزگر، استعاره صراط در اندیشه سیاسی سید قطب، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۰، ص ۹.
۳. اصغر آقامهدوی، قدرت سیاسی، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۱، ص ۱۱.
۴. سید محمد حسینی بهشتی، در مکتب قرآن: تفسیر سوره حمد، تهران، روزنه، ۱۳۹۲، ص ۷.



آثار به شکل خاص تر به دانش قرآن شناسی اختصاص دارد. در این میان، دو دوره درس گفتارهای تفسیر قرآن، یکی در دوره تصدی مدیریت مرکز اسلامی هامبورگ (۱۳۴۹-۱۳۴۴) و دیگری پس از بازگشت و پیش از تعطیل شدن جلسات «مکتب قرآن» توسط ساواک در سال ۱۳۵۵، حائز اهمیت ویژه‌ای است. درس گفتارهای مربوط به دوره اقامت در آلمان، سوره‌های منتخب قرآن را در بر می‌گیرد و درس گفتارهای مربوط به «مکتب قرآن»، از ابتدای قرآن آغاز و به تفسیر آیات ۱۰۲ تا ۱۱۰ سوره آل عمران و بحث مبسوط امر به معروف و نهی از منکر خاتمه می‌یابد. افزون بر این، باید به درس گفتارهایی مراجعه کرد که در زمینه موضوعات خاص با محوریت قرآن ایراد شده است، مانند سلسله مباحث حق و باطل از دیدگاه قرآن. نوشتارها، گفتارها و گفت‌وگوهای متعدد دیگری نیز در این زمینه از شهید بهشتی باقی مانده است.^۱

ایشان در خصوص قرآن بیان می‌کنند:

قرآن، کتابی ناظر به انسان و بافت‌های تودرتو و گوناگون روح و روان و اندیشه و رفتار برخاسته از امیال و خواسته‌های آدمی است. به دلیل گوناگونی انسان‌ها و تنوع بی‌اندازه‌یی که در بافت‌های روانی و ذهنی و رفتاری بشر هست، تأثیر قرآن بر روی انسان‌ها، متفاوت است.^۲

البته ایشان تأکید دارند که هدف شناختن تعالیم اسلام است که به صورت یک نظام عقیده و عمل که به پرسش‌های انسان در همه مسائل عملی و در بخشی از مسائل نظری که به آغاز و انجام جهان و تبیین کلی خلقت مربوط است، پاسخ‌های روشن می‌دهد. در این شناخت در عین آگاهی بر نظام‌های دیگر فکر یا عقیده و عمل باید از مخلوط کردن این نظام‌ها با نظام خاص اسلام کاملاً پرهیز کرد مگر در مواردی که به راستی یک تعلیم اسلامی ناظر به یک تعلیم یا یک سلسله از تعالیم نظام دیگر یا نظام‌های دیگر باشد و بخواهد آن را رد یا تأیید یا اصلاح کند.^۳

دکتر بهشتی شناختی نوگرایانه از اسلام داشته، با چنین رویکردی اسلام را نیز معرفی می‌کند. منبع چنین شناختی متون دینی و به ویژه قرآن کریم به مثابه متن

۱. بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید بهشتی، نگاه‌های دوباره: بازخوانی اندیشه‌های قرآنی دکتر بهشتی، قم، دانشگاه مفید قم، ۱۳۹۵، ص ۹-۸.

۲. سید محمد حسینی بهشتی، روش برداشت از قرآن، همان، ص ۲۳.

۳. رک: سید محمد حسینی بهشتی، کوششی نو در راه شناخت تحقیقی اسلام، تهران، روزنه، ۱۳۹۴.

اندیشه‌های شهید بهشتی تا حدودی متأثر از محیط سیاسی و اجتماعی ایشان و شرایط جهانی است ولی ایشان، تسلیم بی‌چون و چرای جریان‌های فکری و تحولات سیاسی نبودند بلکه با میزان اسلام به نقد و ارزیابی امور سیاسی می‌پرداختند و موضع‌گیری می‌نمودند

نخستین اندیشه اسلامی است اما آنچه شناخت وی را از دیگر گونه‌های معرفتی متمایز می‌سازد، رویکرد نوگرایانه وی در مراجعه به این متن است. این رویکرد در روش‌شناسی دکتر بهشتی نمایان است. روش‌شناسی دکتر بهشتی در مراجعه به قرآن کریم بر دو اصل بنیادین بنا شده است. اصل نخست، قابلیت فهم همگانی قرآن کریم است. به عقیده وی، قرآن برای استفاده همگان آمده است و این مطلبی است که آیات قرآن روی آن تأکید فراوان دارد. البته این امر، به مفهوم امکان فهم همه آیات برای همگان نمی‌باشد

چرا که قرآن کریم برخوردار از برخی آیاتی است موسوم به متشابه که فهم آنان نیازمند برخورداری از توانایی‌ها و قابلیت‌هایی است که همگان ممکن است دارا نباشند. از این رو، دکتر بهشتی با اذعان به این واقعیت این گونه نتیجه‌گیری می‌کند که قسمت عمده قرآن برای فهم عموم مردم است نه برای فهمیدن گروهی خاص. قابلیت فهم عمده قرآن کریم برای همگان البته مستلزم توجه به نکاتی است که وی بدین شکل خلاصه می‌کند؛ قرآن به زبان عربی است، به زبان عربی عصر پیغمبر است، مطلبی است که به صورت شفاهی القا شده و بعداً به صورت سینه به سینه ضبط شده و هم نوشته و ثبت شده است. بر اساس این نکات سه‌گانه، شناخت دقیق زبان عربی، شناخت معنای رایج واژگان و الفاظ قرآن کریم در عصر پیغمبر و نهایتاً شناخت شرایط محیطی و اجتماعی زمان نزول به مثابه قرائن مورد نیاز فهم صحیح آیات، لازم و ضروری است. افزون بر چنین پیش‌شرط‌ها و پیش‌زمینه‌های روش‌شناختی، درک ارتباط آیات قرآن نیز لازمه فهم صحیح آن به حساب می‌آید. از نظر دکتر بهشتی اگر چه قرآن کلامی است که در شرایط تاریخی خاصی نازل شده و به مسائل آن زمان نظر دارد اما به حکم این که کتابی جاوید و جهانی است، هرگز نمی‌توان مقصود از آیات را به آن چه مربوط به شرایط ویژه آن زمان است، محدود کرد و در نتیجه قابل تعمیم به زمان‌ها و مکان‌های دیگر است. این دیدگاه از آنجا که فهم قرآن کریم را تاریخ‌مند ندانسته و به تعمیم چنین فهمی به زمان‌ها و مکان‌های دیگر دانسته، در نتیجه احکام برگرفته از آیات را در زمان حاضر نیز لازم‌الاجرا می‌داند، با رویکرد تجددگرایانه متمایز می‌گردد و از آنجا که تعمیم چنین فهمی مستلزم تسلط بیشتر بر فهم همه قرآن است و در نتیجه نیازمند اجتهاد پویا و مطابق با شرایط



زمانی و مکانی است، با رویکرد سنت‌گرایانه نیز فاصله پیدا می‌کند. چنین اجتهادی در واقع برداشتی از قرآن کریم است که به حکم تعدد اجتهادات می‌توان به تعدد برداشت‌ها و تفاسیر از قرآن کریم نیز حکم راند. این نتیجه‌گیری، پای اصل بنیادین دیگر را در روش‌شناسی دکتر بهشتی به میان می‌آورد. اصل دوم، عدم جواز تفسیر به رأی است. بر اساس این اصل تعدد تفاسیر تا جایی معتبر شناخته می‌شود که منطبق بر قواعد تفسیری بوده و نه بر دریافت شخصی مفسر بدون توجه به قواعد مذکور.^۱ به همین دلیل، دکتر بهشتی به سطوح فهم قرآن کریم اعتقاد داشته، بر این باور است که در سطوح بالاتر از سطح عمومی و همگانی، فهم قرآن نیاز به تخصص دارد و در برخی از سطوح نیاز به استفاده از سرچشمه وحی نیز لازم است. وی دلیل چنین نیازی را عدم جواز تفسیر به رأی با وجود آیات متشابه در قرآن کریم می‌داند. وی آیات متشابه را به دو دسته تقسیم می‌کند؛ متشابه کامل مثل الم و امثال آن، و متشابه نسبی، یعنی عبارتی که تا حدودی معنایش روشن است ولی از یک حد فراتر، متشابه می‌شود و بنابر این متشابهات کامل به طور کلی و در متشابهات نسبی تا حدودی باید از دست زدن به تأویل خودداری کرد. از نظر وی، زمینه تفسیر به رأی در چنین آیاتی وجود دارد. ضرورت پرهیز از تفسیر به رأی در روش‌شناسی دکتر بهشتی، ضرورت ارجاع به منابع معرفتی دیگر یعنی احادیث را آشکار می‌سازد. اما در مراجعه به این احادیث نیز توجه به این نکته ضروری است که استفاده از احادیث و روایات در فهم قرآن حرفه‌ای است بسیار ظریف و بسیار دقیق و یک کار کاملاً فنی و تخصصی است. در مجموع دکتر بهشتی امکان‌ارایه برداشت‌ها و تفاسیر متعدد از قرآن کریم و استفاده از احادیث برای فهم قرآن کریم را می‌پذیرد اما به شرط آن که به حد تفسیر به رأی و به حد تحمیل عقاید دلخواه به قرآن نرسد. می‌توان گفت که در اسلام‌شناسی دکتر بهشتی که با روش‌شناسی تفسیری وی به دست آمده، سه گونه اسلام قابل شناسایی است. اسلام راستین، اسلام مصلحتی و اسلام اقلیمی. گونه نخست، اسلام واقعی است و گونه سوم نیز می‌تواند به گونه نخست برگردد و راستین شود.^۲ بهشتی اعتقاد دارد اسلام واقعی می‌تواند به انسان و جامعه کمال بدهد و علت این مسئله از دیدگاه بهشتی این است که آیات قرآن کریم زنده هستند و به عبارتی دیگر، تعالیم اسلامی نیز تعالیم جاودانی هستند.^۳ به همین دلیل، منبع اصلی اندیشه خویش را

۱. منصور میراحمدی، نگاهی دوباره؛ بازخوانی اندیشه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شهید آیت‌الله دکتر بهشتی، «نوگرایی دینی در اندیشه سیاسی دکتر بهشتی»، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۹۲، ص ۳۵۰-۳۴۴.

۲. همان، ص ۳۵۰-۳۴۴.

۳. سید محمد حسینی بهشتی، ارزش‌ها/از نگاه بهشتی، همان، ص ۶-۵.

اسلام و قرآن قرار داد و توصیه ایشان به جامعه اسلامی، اتصال به منبع حقیقی شناخت و معرفت، یعنی قرآن کریم و تعالیم اسلامی است.

در جمع‌بندی این فصل باید افزود که اندیشه‌های بهشتی تا حدودی متأثر از محیط سیاسی و اجتماعی ایشان و شرایط جهانی است ولی ایشان، تسلیم بی‌چون و چرای جریان‌های فکری و تحولات سیاسی نبودند بلکه با میزان اسلام به نقد و ارزیابی امور سیاسی می‌پرداختند و موضع‌گیری می‌نمودند. نگاه اسلامی به انسان و جهان باعث گردید که نوعی فرجام‌اندیشی و غایت‌مداری در اندیشه سیاسی ایشان وجود داشته باشد و ترسیم جامعه عادلانه جهانی نمود عینی این موضوع در منظومه فکری ایشان می‌باشد و در عین حال، پیروزی جریان حق بر گروه‌های ظالم جهانی، سنت الهی سقوط تمدن‌های مادی، امنیت پایدار در جامعه مهدوی و... نشان می‌دهد که سیاست مورد نظر ایشان تحت تأثیر آموزه‌های قرآنی است.

فرجام‌سخن

شهید بهشتی یکی از متفکران انقلاب اسلامی می‌باشند که سیره عملی و نظری ایشان برای استمرار و تقویت گفتمان انقلاب اسلامی بسیار حائز اهمیت می‌باشد. یکی از موضوعات بنیادی در خصوص شهید بهشتی، بررسی بنیان‌های اندیشه و حیات علمی و سیاسی ایشان است که می‌تواند در فهم و شناخت بهتر اندیشه‌ها و رویکرد اجرایی ایشان در فرآیند بسط گفتمان انقلاب اسلامی حائز اهمیت باشد. به یک معنا، فعالیت‌های اجرایی ایشان بر استمرار و تداوم انقلاب اسلامی تأثیر زیادی نهاده است تا جایی که ایشان را می‌توان اندیشمندی نهادگرا به حساب آورد؛ به این معنا که خیلی از اندیشه‌های راهبردی بهشتی در حوزه قانون، تشکل و احزاب، فعالیت‌های مدنی، نوع آزادی و... در جامعه متبلور شده و نهادسازی‌هایی برای آنها صورت گرفته است که نمود عینی و درخشان آن را می‌توان در تدوین قانون اساسی، استقرار قوه قضاییه و... مشاهده نمود.

اندیشه‌های بهشتی تا حدودی تحت تأثیر شرایط زمانی ایشان بود و بازتاب واکنش ایشان برای بهروزی و تأمین سعادت انسان‌ها بود؛ تحولات جهانی نظیر رواج نیهلیسم و پوچ‌انگاری در جامعه جهانی، گسترش افکار مارکسیستی و لیبرالیستی در محافل علمی و دانشگاهی و رخنه آنها در بدنه نظام‌های اسلامی، رواج بی‌عدالتی‌های رژیم پهلوی و لزوم طرح‌ریزی حکومت منطبق با آموزه‌های اسلامی، مادی‌گرایی و مصرف‌زدگی جوامع

انسانی و غیره باعث شد تا ایشان به واکنش در برابر آنها بپردازند و به فکر تشریح نظام سیاسی و حکومت مطلوب خویش بیفتند. طرح اولیه اندیشه‌های ایشان در خصوص مباحث سیاسی و حکومت اسلامی در سال ۱۳۳۹ در مجله مکتب تشیع انجام شد که در چند شماره به موضوعات مختلف حکومت در اسلام پرداخت و بعد از آن، در سخنرانی‌ها و تقریرات ایشان مباحث مختلف سیاسی نظیر ولایت، آزادی، تشکل سیاسی، عدالت، قانون و... مطرح گردید.

بن مایه تفکرات سیاسی و اجتماعی و اندیشه‌های حکومتی ایشان، اسلام (قرآن، نهج‌البلاغه، سیره معصومین، روایات و...) بوده است و همین موضوع سبب گردیده است تا مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی ایشان بر بینش سیاسی ایشان تأثیر عمیقی بگذارد. از آنجایی که بهشتی به دو جهان مادی و معنوی اعتقاد داشت و چنین می‌پنداشت که این جهان وسیله‌ای برای آبادانی زندگی اخروی انسان‌هاست، تأکید داشت که همه مؤلفه‌های سیاسی نظیر قدرت، حزب و تشکل، آزادی و... وسیله‌هایی هستند تا انسان‌ها بتوانند آخرت خویش را بسازند و همین امر مانع از فزون‌طلبی، قدرت‌پرستی، شهوت‌گرایی، هرج و مرج، بی‌بند و باری و... می‌شد. لاجرم، امت و امام در برابر نعمت‌های دنیوی و ابزاری که در خدمت آنها بود، مسئول بوده و باید پاسخگوی فعل و قول خویش باشند. پس، شهید بهشتی بر انصاف، صداقت و مسئولیت‌پذیری مسئولان اعتقاد راسخی داشت و معتقد بود همگان باید از تشنگی قدرت و جاه و مقام‌رهایی یابند و به سمت معنویات گام بردارند. چنین رویکردی سبب ارتباط وثیق دین و سیاست و جدایی‌ناپذیری آن در اندیشه سیاسی بهشتی گردید.





تبیین ناکامی نهضت آزادی در انتخابات پس از پیروزی انقلاب اسلامی

حسین ارجینی^۱

عیسی مولوی وردنجانی^۲

چکیده

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران مهم‌ترین مسئله پیش روی رهبران انقلاب، ساز و کارهای اجرایی و حکومتی بود. در این میان هر یک از گروه‌ها و جریان‌های دخیل در انقلاب بیشترین تلاش خود را در تصاحب حداکثری مناصب حکومتی قرار داده بودند. نهضت آزادی نیز مانند سایر گروه‌ها مترصد فرصتی برای به دست آوردن سهم حداکثری در نظام جمهوری اسلامی بود که عرصه انتخابات برای این سهم‌خواهی فضای مناسبی را فراهم می‌ساخت؛ با توجه به اینکه انتخابات در هر یک از قوای مجریه و مقننه، در واقع جهت و مسیر حرکت نظام را مدیریت می‌کند و در افکار ملت و اهداف انقلاب نیز باعث ایجاد تحولاتی می‌گردد پرداختن به فعالیت جریان‌ها در انتخابات ضروری است.

۱. استادیار دانشگاه معارف اسلامی

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه معارف اسلامی



پرسش اصلی پژوهش پیش رو این است که عملکرد نهضت آزادی در سه دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در هنگام برگزاری انتخابات چگونه بوده است. یافته‌های تحقیق گویای آن است که این طیف در زمانی تأکید بر تحریم و نامشروع خواندن انتخابات کرده‌اند؛ گاهی سعی در نفوذ و به دست‌گیری ارکان حکومت داشته‌اند و گاهی نیز به تخریب و براندازی نظام پرداخته‌اند؛ که هر کدام از این رویکردها را در برهه‌ای از دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری علیه نظام به کار برده‌اند که مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: انتخابات، نهضت آزادی، انقلاب اسلامی، احزاب و گروه‌ها.

مقدمه

با روی کار آمدن دولت موقت ۱۱ نفر از اعضای نهضت آزادی در پست‌های مختلف مشغول به کار شدند که شامل ۳۶ درصد از کل اعضای دولت موقت بود. این ورود پر حجم نهضت آزادی‌ها به ارکان اساسی حکومت نوپای جمهوری اسلامی باعث شد تا آنها بر عملکرد دولت موقت اثرگذار باشند که مخالفت‌های جدی را از سوی رهبران انقلاب و مردم به دنبال داشت. اختلافاتی که میان نهادهای انقلابی با دولت موقت مخصوصاً در جریان تسخیر لانه جاسوسی ایجاد شد باعث استعفای دولت موقت و نمایان شدن ماهیت اصلی این جریان گردید.

پس از تصویب قانون اساسی، انتخابات ریاست جمهوری، تجلی‌گاه منازعه‌های سیاسی قرار گرفت. رقابت اصلی بین حزب جمهوری اسلامی و مخالفان پرشمار، ولی پراکنده بود. جلال‌الدین فارسی، بنی‌صدر، در یادار مدنی و مسعود رجوی از کاندیداهای مشهور این دوره بودند. در این میان رقابت اصلی میان بنی‌صدر و فارسی شکل گرفت. نهضت آزادی که وامانده از قدرت بود برای بقای حیات سیاسی خود در انتخابات ریاست جمهوری به حمایت از بنی‌صدر پرداخت. پس از این انتخابات و روی کار آمدن بنی‌صدر، امید نهضت آزادی برای بازگشت به ارکان قدرت زنده شد و منجر به ورود این جریان به مجلس اول در اسفند ۱۳۵۸ بود.

نهضت آزادی که خود را در ورطه نابودی می‌دید و از طرفی مدعی قدرت در نظام بود نامزدهایی در این انتخابات معرفی کرد و توانست کرسی‌های اندکی را به خود اختصاص دهد و با ائتلاف سایر گروه‌های اپوزیسیون، فراکسیون اقلیت را در مجلس تشکیل دهد.

بیان مسئله

سقوط دولت موقت، نهضت آزادی را از صحنه قدرت اجرایی دور کرد؛ اما همچنان این تشکل به عنوان یک جریان فکری مؤثر در تحولات نظام جمهوری اسلامی باقی ماند. در سال‌های بعد از برکناری دولت موقت، تضاد بین این جریان فکری با دیگر نیروهای اسلام‌گرا تشدید شد. نهضت آزادی با تکیه بر برداشته‌های غلط از ایدئولوژی انقلاب اسلامی، نه تنها با مسئله انتخابات بلکه با نظام جمهوری اسلامی به مخالفت برخاست و با تکیه بر اصولی همچون نفی حاکمیت در نظام، نبود آزادی و انحصاری بودن انتخابات به مواجعه با نظام برآمد. از عرصه‌هایی که این مواجعه را به خوبی نمایان می‌ساخت فضای انتخابات بود؛ به این خاطر نهضت آزادی از فضای به دست آمده از انتخابات برای پیشبرد اهداف و مقاصد باطل خود نهایت بهره را برد. این جریان در طول سه دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی تلاش‌های سازمان‌یافته زیادی را برای ناکارآمد خواندن و نامشروع جلوه دادن نظام جمهوری اسلامی و در نهایت به زانو درآوردن این نظام به کار بست. بر این اساس تحلیل سیاست‌های نهضت آزادی در حوزه انتخابات و نحوه موضع‌گیری و ائتلاف‌هایی که نهضت آزادی در روند انتخابات مجلس و ریاست جمهوری در سه دهه اخیر انقلاب انجام داده حائز اهمیت است و به این جهت مهم‌ترین مسئله‌ای است که این پژوهش به آن پرداخته است.

ضرورت تحقیق

با توجه به اینکه پژوهش و تحقیقی در مورد فعالیت نهضت آزادی در انتخابات انجام نشده و به خاطر اهمیت تاریخ معاصر ایران، هدف از این پژوهش، آشنایی نسل کنونی با تحولات و ایجاد چالش‌های پیش روی نظام در انتخابات است، به این جهت در این پژوهش سعی شده است اولاً عملکرد نهضت آزادی در هر دوره از انتخابات و نحوه رفتار سیاسی این جریان بیان شود. ثانیاً میزان تعامل دولت مردان و رهبران نظام با جریان اپوزیسیون به خواننده ارائه گردد. ثالثاً به توانایی‌های سران نظام جهت عبور از بحران‌های ناشی از انتخابات و فتنه‌های ایجاد شده توسط این جریان اشاره شود تا هوشیاری مسئولان نظام در رفع فتنه‌ها و چالش‌های کشور را نشان دهد که امید است مورد اقبال اصحاب قلم، اساتید و پژوهشگران قرار گیرد و خدمتی به جامعه علمی و فرهنگی کشور باشد.





فرضیه تحقیق

با توجه به ماهیت نهضت آزادی و اپوزیسیون داخل و خارج از کشور، اندیشه دینی برآمده از این انقلاب می‌تواند به عنوان بزرگ‌ترین تهدید برای تفکر و منش سیاسی این طیف از جریان‌ها قرار گیرد که به نظر می‌رسد رهبران نهضت آزادی پس از کنار زده شدن از قدرت، به خاطر اینکه دچار مرگ سیاسی نشوند با تأکید بر آزادی و انحصاری بودن انتخابات با سایر گروه‌ها و احزاب سیاسی ائتلاف نمودند؛ تا به وسیله این تعامل، در حاکمیت آینده بتوانند اصول سیاسی خود را به اجرا در آورند؛ و از پیشرفت اهداف و سیاست‌های راهبردی انقلاب اسلامی جلوگیری نمایند.

به نظر می‌رسد نهضت آزادی بیشترین مشکل را به هنگام انتخابات برای نظام در قالب طرح انحصاری بودن انتخابات و نبود آزادی انتخاباتی، به وجود آورده است که تنها توانسته رسانه‌های بیگانه را تغذیه نماید.

روش تحقیق

با توجه به اینکه مقاله حاضر ریشه تاریخی دارد، تکنیک جمع‌آوری اطلاعات به شیوه «اسنادی و تاریخی» خواهد بود؛ یعنی با مراجعه به اسناد دست اول، کتب، مدارک معتبر تاریخی، روزنامه‌ها و بیانیه‌های مربوط به این جریان، مطالب مورد نظر استخراج می‌شود؛ که با توجه به این داده‌های تاریخی، در دو سطح «توصیف» و «تبیین»، تحلیل وقایع تاریخی امکان‌پذیر می‌گردد؛ بنابراین در این مقاله، روش تحلیل پژوهش، کیفی و مبتنی بر داده‌ها و شواهد تاریخی است.

چهار چوب نظری

نهضت آزادی ایران از جمله احزاب و گروه‌هایی است که به جهت درآمیختن ارزش‌های اسلامی با مبانی و فرهنگ غربی و ایجاد نوعی اصلاح‌طلبی شبه‌مذهبی در ایران خود را به عنوان یک جریان فکری مؤثر در تحولات انقلاب معرفی می‌نماید که از این حیث شایسته نقد و بررسی است. این جریان در حقیقت نمونه بارز و سردمدار گروه‌ها و سازمان‌های مذهبی است که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به وجود آمدند. شکست فکری و سیاسی نهضت آزادی و اندیشمندان و سیاستمداران آن در برابر آرمان‌خواهی مردم مسلمان ایران در انقلاب، نشان از عدم موفقیت اندیشه و تفکر این جریان در میان مؤمنان استوار و معتقدی است که بار سنگین مشکلات و بحران‌های انقلاب را به

نهضت آزادی با تکیه بر برداشت‌های غلط از ایدئولوژی انقلاب اسلامی، نه تنها با مسئله انتخابات بلکه با نظام جمهوری اسلامی به مخالفت برخاست و با تکیه بر اصولی همچون نفی حاکمیت در نظام، نبود آزادی و انحصاری بودن انتخابات به مواجهه با نظام برآمد

دوش کشیده و بر این نکته پای فشرده‌اند که ایران اسلامی ره‌آوردهای فکری غرب را بر نمی‌تابد و از اصول و مبانی اعتقادی خود عدول نمی‌کند. مهندس بازرگان به عنوان ایدئولوگ نهضت آزادی همواره نه تنها به دیده احترام، بلکه با دل‌بستگی و اشتیاق، به غرب و اندیشه‌های غربیان می‌نگریست و به این جهت تلاش داشت اصول و مبانی فرهنگ اسلامی را به هر وسیله ممکن با تفکر و اندیشه غربی منطبق سازد. غرب‌گرایی

نهضت آزادی به جلوه‌ها و سطوح روبنایی محدود نمی‌شود؛ بلکه تا آنجا پیش می‌رود که آرمان‌ها و مقاصد پیامبران الهی را با اهداف و آرمان‌های انسان غربی و اندیشه اومانیسم یکسان می‌بیند و دستاوردهای کنونی بشریت، در قالب تکنولوژی و تحول علوم را در همان هدف مورد نظر انبیا می‌داند.^۱

لازم به ذکر است که در همان دورانی که بازرگان محو پیشرفت غرب شده بود و اصول و مبانی اعتقادی نهضت آزادی را در کتاب *راه طی شده* پایه‌ریزی می‌کرد و به تمجید از اروپا می‌پرداخت امام خمینی در کتاب *کشف/سرار* چهره زشت و پلید غرب را در لباس تمدن جدید و تکنولوژی پیشرفته و فرهنگ نو بر ملا می‌نمود. ایشان می‌فرماید:

آنچه در اروپاست جز دیکتاتوری‌ها و خودسری‌ها نیست. اروپا به کجا رسیده تا ما قانون او را با قانون خود تطبیق دهیم؟ زندگی امروز اروپا از بدترین زندگی‌هاست که با هیچ قانونی نمی‌توان آن را وفق داد لکن شما بیچاره‌های ضعیف‌العقل یکسره خود را در مقابل آنها باخته به طوری که قانون خود را نیز فراموش کردید.^۲

تفاوت این دو بینش کاملاً مشهود و بارز بود؛ یکی بینش غرب را به مثابه دین می‌نگرد و دیگری آن را جز دیکتاتوری و خودسری ندانسته، یکی خودباخته است و راه خودباختگی طی می‌کند و دیگری طلایه‌دار نهضت بازگشت به خویشستن و احیای روح استقلال و خودباوری است. در چهارچوب فکری نهضت آزادی نوعی تقابل با انقلاب اسلامی نهفته است؛ تقابلی که از نوع اندیشه غرب‌گرایانه نهضت آزادی با تفکر و اندیشه

۱. مهدی بازرگان، *راه طی شده*، تهران، انتشار، ۱۳۴۲، ص ۱۹.
۲. روح‌الله خمینی، *کشف/سرار*، بی‌جا، بی‌تا، ص ۲۷۲.



برخاسته از اسلام شیعی است. این اندیشه گرچه در قبل از انقلاب در کتب ایدئولوگ نهضت آزادی وجود داشت اما بعد از انقلاب با روی کار آمدن دولت موقت و رخداد‌های بعد از آن، اندیشه نهضت آزادی را از حالت تئوری به صورت عملی در معرض دید تمام مردم ایران قرار داد.

در واقع اندیشه نهضت آزادی در مقطع پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بر دو محور متمرکز گردید:

الف: طرح جدایی دین از سیاست که به صورت هسته تئوریک آراء نهضت آزادی قرار می‌گیرد؛ که از لوازم آن مخالفت با تفکر اصیل اسلامی و نمایندگان و سخنگویان آن یعنی روحانیت است. به همین جهت اندیشه روحانیت‌ستیزی، یکی از اصلی‌ترین اهداف سیاسی منورالفکران غرب‌زده ایرانی از صدر مشروطه تا امروز، توسط نهضت آزادی مطرح گردید تا بتوانند به نوعی مبانی انقلاب اسلامی را تضعیف نمایند. باید بیان داشت بروز روحانیت‌ستیزی امری است که تماماً با مبانی و مقاصد آرای نهضت آزادی هم‌خوانی دارد.

البته در اساسنامه نهضت آزادی در اوائل دهه ۱۳۴۰ آمده است: دین را از سیاست جدا نمی‌دانیم؛ یا در جنبش روحانیت در سال ۱۳۴۱ به دفاع از روحانیت می‌پردازد و همچنین در قیام خرداد ۱۳۴۲ اعلامیه‌ای با نام «دیکتاتور خون می‌ریزد» صادر می‌نماید و همچنین پس از انقلاب در انتصاب آقای بازرگان به عنوان رئیس دولت موقت، معتقد می‌گردد که این انتصاب بر اساس اختیار مشروع حضرت امام است؛ اما باید توجه داشت که چنین بیاناتی در کنار سایر اعلامیه‌ها و فعالیت‌های نهضت آزادی تنها بیانگر آنست که این جریان به اقتضای شرایط، بر موج حرکت انقلابی مردم سوار شده و از منافع آن بهره‌مند می‌شده و در زمانی که خطر تهدیدش می‌کرد شعار اعتقاد به اعلامیه حقوق بشر و سلطنت شاه را سر می‌داد.

ب: ترویج مفهوم آزادی لیبرالی تحت عنوان کلی آزادی خواهی؛ این اصل به صورت شعار سیاسی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی بروز کرد و هدفش ایجاد تشمت و هرج و مرج عمومی و حاکم گرداندن الگوی پلورالیستی - لیبرالیستی غربی در عمل، به جای معیارها و موازین دینی در اداره جامعه بوده است؛ که در نهایت اعتقاد به تساهل و سیاست گام به گام را به دنبال داشت. غایت این دو مبنای اعتقادی - سیاسی نفی حکومت اصیل اسلامی بود. برای نمونه می‌توان در تعیین نظام برآمده از انقلاب اشاره کرد که رهبر نهضت آزادی یعنی بازرگان مدل حکومت مطلوب خود را بر اساس طرح



کلی به نام مدیریت علمی در مقابل مدیریت بر خاسته از اندیشه دینی بیان می‌کند. در این راستا به مسخ مبانی سیاسی دینی می‌پردازد و اعتقادی به جمهوری اسلامی بدون قید دموکراتیک نداشته و به جمهوری دموکراتیک اسلامی تأکید می‌ورزد.^۱

این دو محور اصلی اندیشه نهضت آزادی نشان می‌دهد که تلاش نهضت آزادی و هدف نهایی آنها چیزی جز قداست‌زدایی و دنیوی کردن امور و پذیرفتن قرائت‌های غیر دینی نیست. نهضت آزادی به حکم اندیشه التقاطی به دفاع از دموکراسی به عنوان مابعدالطبیعه‌ای برای نظام سیاسی اسلام می‌پردازد. در حالی که دموکراسی از پایه و اساس و مبنای نظری، خلاف بینش دینی و اصول انقلاب اسلامی است.

چنین برداشتی ساده‌ترین نوع تأویل حکومت اسلامی، برای القای دینی بودن الگوی لیبرالیسم غربی و همساز بودن آن با آموزه‌های قرآن است که البته نشان از فقدان تفکر و ضعف تئوریک نهضت آزادی در فهم تفاوت نظام سیاسی اسلام با نظام‌های سیاسی غرب دارد.

حکومت دموکراتیک دینی مطلوب نهضت آزادی بر مبنای عقل جمعی بشر و فهم سیال از دین و تکیه بر حقوق بشر شکل می‌گیرد که با تمسک به دستاوردهای علمی غرب بر آن پای فشاری می‌کردند؛ چرا که حاوی مبانی سکولار خویش، یعنی تز جدایی دین از سیاست و اسلام منهای روحانیت بود؛ که علتی جز تأثیرپذیری و توشه‌گیری زائدالوصف و بادوام این جریان از آموزه‌های تمدن غرب نداشت.^۲

نهضت آزادی با شعار نوگرایی دینی، حرکتی را بنیان‌گذاری کردند تا به وسیله تصرف کامل صحنه سیاست، جامعه را به سوی سکولاریسم سوق دهند. عمده تلاش آنها به دست آوردن حاکمیت در انتخابات و ایجاد انقلابی مسالمت‌آمیز در طول سه دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی بود.

این جریان گرچه بر اساس جامعه مدنی اعلام می‌کردند شهروندان بدون هیچ حد و مرزی می‌توانند در امور حکومتی جعل قانون نموده و بر مبنای دموکراسی به تنظیم آن بپردازند، اما تنها مفهوم غربی و تکثرگرایی آن را مدنظر قرار داده بودند.

از مفاهیم برجسته‌ای که نهضت آزادی بر آن تأکید می‌ورزد قانون‌مداری است، اگرچه این تشکل بر نهادینه کردن قانون‌مداری، پرهیز از رفتارهای سلیقه‌ای و احیای اصول ترک‌شده قانون اساسی تأکید داشت، اما اعتقاد داشتند که قانون و حقوق را در ایران

۱. مهدی بازرگان، *بازیابی ارزش‌ها*، تهران، ناشر مؤلف، ۱۳۶۴، ص ۴۰۹-۴۰۸.

۲. مهدی بازرگان، *مجموعه آثار علمی اسلامی مهندس مهدی بازرگان*، تهران، انتشار، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۸۰.

شکست فکری و سیاسی نهضت آزادی و اندیشمندان و سیاستمداران آن در برابر آرمان خواهی مردم مسلمان ایران در انقلاب، نشان از عدم موفقیت اندیشه و تفکر این جریان در میان مؤمنان استوار و معتقدی است که بار سنگین مشکلات و بحران‌های انقلاب را به دوش کشیده و بر این نکته پای فشرده‌اند که ایران اسلامی ره‌آوردهای فکری غرب را بر نمی‌تابد و از اصول و مبانی اعتقادی خود عدول نمی‌کند

باید کنار گذاشت و به قدرت و عملکرد نیروهای سیاسی و اجتماعی به عنوان قانون نگاه کرد. به این خاطر پس از نامید شدن از استحاله نظام در دوران دولت موقت با شعار قانون‌مداری به دنبال چالش‌آفرینی برای نظام و حتی تحریک مردم برای انقلابی دیگر شدند و استدلالشان این بود که قانون اساسی جمهوری اسلامی منطبق با مبانی حقوق بشر جهانی نیست.^۱

اما فارغ از بررسی ریشه‌ای‌گرایی‌های فکری نهضت آزادی می‌توان بیان داشت این جریان با تمام فراز و فرودش به حیات خود ادامه داده و جدای از قضاوت‌های ارزش‌محور، نمی‌توان نقش آنها را در تحولات معاصر کشور نادیده گرفت؛ به طوری که تاریخ‌نگاری این مقطع بدون بررسی این تشکل کامل نمی‌باشد. به این جهت بررسی این جریان در عرصه‌های مختلف کمک شایانی به تحلیل صحیح مسائل ایران به خصوص آسیب‌شناسی در کشور را به همراه خواهد داشت. بر این اساس هدف نهضت آزادی در دهه ۱۳۶۰ با ارایه و تأکید بر مبانی خود، ایجاد فضایی جهت تحرک بخشیدن به نیروهای منفعل و منزوی ضد انقلاب و خارج کردن کنترل میدان حیات اجتماعی از اختیار نیروهای انقلاب بوده است؛ که در این راستا از فضای ملت‌پسندانه انتخاباتی که حساسیت خاص خود را به همراه دارد بیشترین بهره را برده‌اند.

الف. عملکرد نهضت آزادی در انتخابات در دهه اول پس از پیروزی انقلاب

پس از تثبیت قانون اساسی، مرحله تأسیس و شکل‌گیری مجلس، به عنوان مهم‌ترین رکن ساختار سیاسی کشور، در دستور کار سران انقلاب قرار گرفت؛ و انتخابات در ۲۴ اسفند ۱۳۵۸ انجام شد. نهضت آزادی با ۲۰ نماینده که شامل مهندس بازرگان و همفکرانش، از قبیل دکتر یزدی، علی‌اکبر معین‌فر، هاشم صباغیان، احمد صدر حاج سید جوادی، مهندس سحابی، کاظم سامی و... می‌شد، فراکسیون اقلیت دوره

۱. حسن یوسفی اشکوری، عصر آزادگان، ۱۳۷۹/۱/۱۵.



اول مجلس را تشکیل دادند.^۱ و در مسائلی چون انتخاب نخست‌وزیر، حل مسئله گروگان‌گیری در تسخیر سفارت آمریکا، جریان طرح عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور و... راه خود را از جریان انقلابی در کشور جدا کرده و به کارشکنی در این امور پرداختند؛^۲ به گونه‌ای که حضرت امام سرکرده منافقین «مسعود رجوی» را به دلیل تحریم همه‌پرسی قانون اساسی، از شرکت در انتخابات مجلس شورای اسلامی محروم می‌کند. نهضت آزادی در بیانیه‌ای می‌نویسد:

برای تأمین وحدت و حقوق گروه‌های اقلیت، امیدوارم آقای مسعود رجوی که معرف جناح پرشور از جوانان با ایمان می‌باشد به مجلس راه یافته و موفق به همکاری صادقانه با گروه‌های با حسن نیت از طریق خدمت به خدا و خلق بشود.^۳

پس از مجلس اول در سال ۱۳۵۸ که ماهیت لیبرالی نهضت آزادی به خوبی نمایان شد، انتخابات مجلس دوم در سال ۱۳۶۲ برای آنها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود؛ زیرا عدم توفیق در این انتخابات عمر سیاسی نهضت آزادی را در ارکان اساسی جمهوری اسلامی به پایان می‌رساند و آنها خود، واقف به این مهم بودند. به این جهت دست به اقداماتی زدند به گونه‌ای که اگر نتوانند جایگاهی در بین توده مردم پیدا کنند حداقل توجه اپوزیسیون داخلی و خارجی نظام را به خود منعطف سازند؛ اما این اقدامات تنها خوراک رسانه‌های بیگانه را در آستانه دومین انتخابات مجلس فراهم آورد.

۱. توطئه سمینار تأمین آزادی انتخابات و تحریم انتخابات ۱۳۶۲

نهضت آزادی برای خدشه‌دار کردن انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۶۲ در یک آگهی به مردم اعلام نمود «از جناب عالی دعوت می‌شود در سمینار تأمین آزادی انتخابات که در روز جمعه برگزار می‌شود شرکت فرمایید.»^۴ این تشکل که قصد برگزاری میتینگ را داشت، بدون اجازه از وزارت کشور، اعلامیه سمینار را پخش نمود تا این وزارت را در مقابل عمل انجام‌شده‌ای قرار دهد؛ اما کمیته انقلاب از پخش اعلامیه‌ها جلوگیری کرد. نهضت آزادی با ترفندی جهت تحریک مردم علیه وزارت کشور در

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، پس از بحران؛ کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۱، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۰، ص ۹۸.

۲. روابط عمومی مجلس شورای اسلامی؛ نگرشی به اولین دوره مجلس شورای اسلامی، تهران، آشتیانی، ۱۳۶۳، جلسه ۴۷-۴۵.

۳. کیهان، ۱۳۵۹/۲/۱۶، «حمایت مهدی بازرگان از رجوی»، ش ۱۰۹۸۹.

۴. نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲/۸/۳، آگهی دعوت برای سمینار تأمین آزادی انتخابات.

پلاکاردی وزارت کشور را متهم به ممانعت از اجرای این سمینار نمود.^۱ وزارت کشور چنین میتینگی را منحرف کردن ذهن مردم از مسئله اصلی کشور، یعنی جنگ تلقی می‌کرد و به علت سابقه بدی که این طیف در بین مردم داشته و خطر درگیری بین انقلابیون با این گروه بود اجازه برگزاری میتینگ را نداد.^۲ منظور نهضت آزادی از تأمین آزادی انتخابات به این معنی بود که آزادی برای انتخابات وجود ندارد و آنها می‌خواهند آزادی را تأمین نمایند. به عبارتی اعلامیه نهضت آزادی، تلاش برای بی‌اعتبار کردن انتخابات آینده بود؛ البته جریان نهضت آزادی چون در میدان سیاست گرفتار مرگ سیاسی شده بود به نحوی می‌خواست خودش را در انتخابات آینده مطرح و به طریقی احیای موات کند؛ اما به دلیل بیداری ملت این عمل نشدنی بود. این توطئه با حضور مردم در صحنه، در حالی که شعار می‌دادند «این لانه جاسوسی دوم است و باید اشغال شود» از بین رفت. البته عامل تحریک مردم، متن اعلامیه بود که به نظام جمهوری اسلامی توهین کرده بود. چراکه عده‌ای به بهانه نبود آزادی در انتخابات، سمینار تشکیل می‌دهند در حالی که حضرت امام تأکید می‌کند در انتخابات آزادی وجود دارد.^۳

به دنبال این جریان، نهضت آزادی دست به تبلیغات، برای مخدوش کردن چهره نظام زد و ادعا نمود شعارها و اشعاری که مهاجمین در مقابل دفتر نهضت آزادی سر می‌دادند، مشخص می‌کرد این حمله یک طرح از پیش تعیین شده علیه نهضت آزادی بوده است.^۴ هاشم صباغیان نیز در نطق قبل از دستور می‌گوید:

اهانت و حمله به جمعیتی {نهضت آزادی} که مشروعیت مجلس آینده را در گرو انتخابات آزاد می‌دانند به سرنوشت همه آنان که به استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی دل بسته‌اند مربوط می‌شود و مردم باید بدانند که این‌ها {مسئولان نظام} بر سر آزادی و جمهوری اسلامی چه آورده‌اند.^۵

به دنبال این بیانات، صباغیان آزادی در انتخابات و به تبع آن آزادی در کشور را به طور

۱. همان، ۱۳۶۲/۸/۱۱.

۲. داود علی بابایی، بیست و پنج سال در ایران چه گذشت (از بازرگان تا خاتمی)، تهران، امید فردا، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۲۸-۱۳۰.

۳. همان، ج ۹، ص ۱۳۲-۱۳۱.

۴. نهضت آزادی ایران، سرگذشت تأسّف بار سمینار تأمین آزادی انتخابات، تهران، دفتر نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲، ص ۳۲-۳۱.

۵. همان، ص ۵۶.



کلی زیر سؤال می‌برد و انتخابات را تحریم می‌کند.^۱ در این بحبوحه نهضت آزادی در یک حرکت رو به جلو نامه‌ای سرگشاده به امام خمینی (ره) می‌نویسد که مصلحت مملکت و آبرو و حیثیت جمهوری اسلامی اقتضا نمی‌کرد چنین رفتار خلاف اسلام و قانون انسانیت با ما انجام گیرد تا به دنیا اثبات شود در ایران آزادی و امنیت وجود ندارد.^۲

این تشکل، آزادی را موهبتی الهی می‌داند که امروزه در انحصار مسئولان نظام قرار گرفته است. حتی در مجلس شورای اسلامی نمایندگان مخالف، نه تنها امنیت ندارند؛ بلکه با هجمه‌ای از فحش و ناسزا و تهدید به مرگ، روبه‌رو هستند و عملاً قادر به بیان نظریات خود نیستند به همین خاطر مجبور به سکوت شده‌اند.^۳

باید اذعان داشت ترنند «سمینار تأمین آزادی انتخابات» یک امر حساب‌شده‌ای بود که به وسیله آن علاوه بر مخدوش کردن انتخابات و در حاشیه قرار دادن مسئله جنگ قصد داشت نظام را نیز زیر سؤال ببرد؛ ولی عملاً در رسیدن به این اهداف با شکست مواجه شد.

هدف نهضت آزادی از چنین اقداماتی در آستانه دومین انتخابات مجلس، همانند دیگر جناح‌های واژه و سرخورده و ناامید از استقبال مردم چیزی جز اعتبارسنجی خود و در کنار آن، با ایجاد جو مسموم تبلیغاتی، در صدد روزنه‌ای برای ورود مجدد به صحنه سیاسی کشور بود. برای این مقاصد، دست به اقداماتی زدند که نه تنها به اهداف مورد نظر خود نرسیده بلکه نتیجه‌اش ایجاد خوراک برای رادیوهای بیگانه بود؛ تا اعلام نمایند آزادی حتی برای یک سمینار در جمهوری اسلامی وجود ندارد.

۲. انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۶۴

نهضت آزادی پس از ناکامی در انتخابات مجلس دوم چه از دست‌یابی به اهداف طرح‌ریزی‌شده در دوره تبلیغات و چه در راه‌یابی به مجلس، برای اعاده حیثیت سیاسی‌اش، انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۶۴ را در کانون توجه خود قرار داد. این انتخابات متأثر از حوادث دوران جنگ بود چراکه در سال ۱۳۶۳ جنگ موشکی به شهرها نیز آغاز شد. نهضت آزادی این اوضاع کشور را برای بهره‌برداری سیاسی خود مغتنم شمرده و بیانیه‌ای را به این مضمون صادر می‌کند که «مسئله جنگ، برای ملت ایران

۱. کیهان، ۱۳۶۲/۸/۱۴، «سخنان هاشمی رفسنجانی در مراسم عبادی-سیاسی نماز جمعه در دانشگاه تهران»، ش ۱۲۰۰۶.

۲. نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۱/۸/۹، نامه سرگشاده به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران.

۳. نهضت آزادی ایران، تیرماه ۱۳۶۲، آزادی در جامعه ما، نامه‌ای به رئیس‌جمهور، ص ۴-۲.

در همان دورانی که بازرگان محو پیشرفت غرب شده بود و اصول و مبانی اعتقادی نهضت آزادی را در کتاب *راه طی شده* پایه‌ریزی می‌کرد و به تمجید از اروپا می‌پرداخت امام خمینی در کتاب *کشف‌السرار* چهره زشت و پلید غرب را در لباس تمدن جدید و تکنولوژی پیشرفته و فرهنگ نو بر ملا می‌نمود

به صورت فاجعه روزمره درآمده و مردم متأسفانه بیش از پیش نسبت به مسئله انتخابات بی تفاوت می‌باشند»^۱. از این رو پیشنهاد عقب انداختن موعد انتخابات را به شورای نگهبان می‌دهند؛ اما در تغییر زمان انتخابات موفق نمی‌شوند؛ به ناچار مجدداً بحث تأمین آزادی انتخابات را مطرح کرده و در نامه‌ای به حضرت امام، حداقل شرایط تحقق و تأمین آزادی در انتخابات را آزادی مطبوعات، اجتماعات و رسانه‌های گروهی از جمله صدا و سیما دانستند.^۲

در چهارمین دوره انتخابات ریاست جمهوری از نهضت آزادی مهندس بازرگان، ابراهیم یزدی، احمد صدر حاج سیدجوادی نامزد شدند.^۳ شورای نگهبان مهندس بازرگان و سایر نامزدهای این جریان را به دلیل حمایت از امیرانتظام که به اتهام جاسوسی برای بیگانگان در زندان به سر می‌برد رد صلاحیت کرد.^۴ نهضت آزادی در مواجهه با چنین عملی از سوی شورای نگهبان با صدور بیانیه‌ای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری را تحریم نمود.^۵ بازرگان نیز در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۶۴ طی اطلاعیه‌ای با عنوان «پیام امتنان و امید»، خطاب به مردم می‌گوید شورای نگهبان با این رد صلاحیت در واقع اختیار و انتخاب کردن و حق حاکمیت را از مردم سلب نموده است. نتیجه این عمل تبلیغات وسیع و دامنه‌دار رسانه‌های خارجی درباره ادعای عدم آزادی انتخابات در ایران بود.^۶

نهضت آزادی در این دوره از انتخابات، مردم را به قیام علیه نظام دعوت می‌کرد و از اینکه آزادی نسبی در میان موافقین نظام وجود دارد و چنین آزادی اندکی در مخالفین نظام از جمله نهضت آزادی نیست به گونه‌ای که حتی حق دفاع از خودشان در بین مردم را ندارند به شدت معترض می‌گردند و در بیانیه‌ای اعلام می‌کنند:

۱. نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۶/۱۲/۲۴، انتخابات انحصاری و محرومیت ملت از مشارکت در آن، ص ۳.
۲. نهضت آزادی ایران، تیرماه ۱۳۶۲، همان، ص ۳.
۳. علی اکبر هاشمی رفسنجانی، *امید و دلویایی؛ کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۴*، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۷، ص ۲۰۶-۲۰۵.
۴. همان، ص ۲۳۶.
۵. همان، ص ۲۰۶-۲۰۵.
۶. نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۴/۵/۲۲، پیام امتنان و امید.

در انتخابات گذشته حقوق و آزادی‌های مشروع و قانونی ما از بین رفت که امیدواریم مردم از سرخوردگی و یأس بیرون آمده برای استیفای حقوق خود و نجات مملکت قیام قانونی نمایند.^۱

این تشکل تنها راه نجات از مشکلات را در حاکمیت مردم می‌داند که سلب شده است و معتقد است انتخابات آزاد، در حکم رفراندومی خواهد بود که تکلیف ملت و دولت را روشن می‌سازد و ابهام و اختلاف در مورد اینکه خواست اکثریت ملت در کدام سمت است و متصدیان و مسئولین چه خطی باید پیش بگیرند را حل خواهد کرد. در این باره می‌گوید:

اجرای قانون تنها با تأمین آزادی‌های مشروع امکان‌پذیر است. اگر چنین شرایطی برای همه گروه‌ها و افراد ملت، تحقق و تأمین نگردد چنین انتخاباتی ارزش و اعتبار ندارد و به منزله پایمال کردن اصول حاکمیت ملی و مخالفت با فرمان «تؤدوا الأمانات إلی أهلها» می‌باشد.^۲ این جبهه‌گیری‌ها در زمانی رخ می‌دهد که امام خمینی (ره)، حیات ملت ایران در صحنه سیاست جهانی را مستقیماً به مشارکت فعال مردم در انتخابات ریاست جمهوری مرتبط می‌داند و انتخابات ریاست جمهوری را مسئله اسلام می‌خواند^۳ و می‌فرماید: اگر بخواهید در مقابل دنیا اظهار حیات بکنید باید در انتخابات ریاست جمهوری مشارکت کنید.^۴

اما این طیف، همراه با دیگر دشمنان اسلام که به خوبی درک کرده بودند حضور مردم در انتخابات ریاست جمهوری به معنای رأی دادن مجدد به انقلاب اسلامی است، برای کمرنگ کردن این حضور در صحنه انتخابات، مجبور شدند آزادی در انتخابات را زیر سؤال برده تا اسباب دلسردی مردم فراهم گردد و باعث شود حداقل تعداد کمی به پای صندوق‌های رأی بیایند و از این طریق کاهش استقبال مردم از انتخابات ریاست جمهوری را به معنای کاهش محبوبیت انقلاب تعبیر کنند.

۳. انتخابات مجلس سوم

نهضت آزادی در آستانه انتخابات دوره سوم مجلس در اقدامی متهورانه نامه‌ای در

۱. نهضت آزادی ایران، تیرماه ۱۳۶۴، نامه‌ای به رهبر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران پیرامون انتخابات ریاست جمهوری، ص ۵.

۲. همان، ص ۲.

۳. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۴/۵/۱۰، «اعلام حیات اسلام در صحنه سیاست جهانی»، ش ۱۷۸۸.

۴. صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۳۲۸.





تاریخ ۱۳۶۷/۱/۱۸ به شورای نگهبان می‌نویسد؛ در این نامه اجازه شرکت همه گروه‌ها و افراد را در انتخابات می‌خواهد؛ همچنین از دولت نیز آزادی را که ادای امانت است می‌طلبد و می‌نویسد: «ادای امانت در ایجاد امنیت لازمه شرکت همه افراد در انتخابات است؛ تا مردم بتوانند آگاهانه انتخاب نمایند». همچنین خواستار شدند مطبوعات و رسانه‌های گروهی حالت انحصاری نداشته باشند و حق تبلیغات به طور یکسان برای موافق و مخالف برقرار گردد.^۱

این تشکل با تبلیغات مسموم برای به چالش کشاندن نظام می‌گوید که در دومین دوره از انتخابات مجلس، دولت ایفای امنیت نکرده است و از مخالفین خود، آزادی و امنیت را منع نموده، به این جهت نهضت آزادی از مشارکت در انتخابات و معرفی کاندیدا خودداری کرده و مشروعیت چنین مجلسی را رد می‌نماید. در ضمن متولیان انقلاب و نظام در انتخابات سومین دوره مجلس از وعده آزادی و امنیت انتخابات، خود را بی‌نیاز می‌دانند و تنها به شعار انتخابات سالم اکتفا کرده‌اند. حتی در مصاحبه‌هایشان تصمیم قطعی خود را در عقب انداختن قانون احزاب و جلوگیری از مشارکت آنها در انتخابات را بیان داشته‌اند. ^۲ نهضت آزادی چنین دروغ‌پردازی‌ها و توهماتی را در امر انتخابات، بهانه‌ای برای ترویج افکار لیبرالیستی خود قرار داده تا از این طریق آنچه را اعتقاد دارند برای ترویج در افکار عمومی جامعه ایران به کرسی بنشانند. به این جهت انتخابات را ناسالم و غیر قانونی می‌دانند و آن را تحریم می‌کنند.

نهضت آزادی می‌گوید با توجه به اینکه انتخابات، انحصار حاکمیت گشته، این گروه در انتخابات شرکت نمی‌کند. همچنین مردم را دعوت می‌نماید که به خاطر حفظ مصالح مملکت، ملت و ارزش‌های انسانی - اسلامی در انتخابات شرکت نکنند.^۳

نهضت آزادی برای عملی کردن توطئه خود در این انتخابات از خبرنگاران و رسانه‌های داخلی و خارجی دعوت به عمل آورده تا با فضای ایجاد شده توسط رسانه‌ها، نظام را دچار بحران سازد؛ اما زمانی که مسئولین مانع چنین مصاحبه‌ای می‌شوند این جریان بهانه خود را در تحریم انتخابات به دست می‌آورد و بیان می‌کند نهضت آزادی به منظور طرح نظریات و خواسته‌های مربوط به انتخابات، از خبرنگاران داخلی و خارجی دعوت به عمل آورد تا مصاحبه مطبوعاتی نماید.^۴ نهضت آزادی لغو این مصاحبه مطبوعاتی را

۱. نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۶/۱۲/۲۴، همان، ص ۳-۴.

۲. همان، ص ۴.

۳. همان، ص ۵.

۴. همان.

دلیلی بر انحصاری بودن انتخابات می‌داند و مدعی می‌شود آزادی در انتخابات نیست و حکم به تحریم انتخابات این دوره می‌دهد.

بررسی رخدادهای دهه ۱۳۶۰ به خوبی نشان می‌دهد که مسئله انتخابات از جمله سوژه‌های ثابت نهضت آزادی است تا موضوعاتی را که همواره مدنظر خود قرار داده را بیان نماید و نشان دهد فراهم نبودن شرایط مناسب سیاسی به منظور توجیه شرکت نکردن در انتخابات، استمرار بخشیدن به حضور خود در مجامع خارجی و جریانات مخالف انقلاب، حفظ هواداران و جذب افراد جدید و بالاخره تبلیغ روی موقعیت نامناسب دموکراسی در جمهوری اسلامی، عمده‌ترین اهداف نهضت است. در این راستا این جریان همواره تلاش نموده چهره‌های ناموفق از نظام ترسیم نماید و با بزرگ نمودن برخی کاستی‌ها و مشکلات کشور در صدد احیای تفکرات خود باشند که تمام این امور در چهارچوب سیاست‌های کلی ضد انقلاب بوده و زمینه خوش آیند استکبار را همواره فراهم نموده است. نهضت با سوژه تراشی‌های کاذب می‌خواهد اثبات کند بحران سیاسی در کشور وجود دارد.^۱

ب. عملکرد نهضت آزادی در انتخابات در دهه دوم پس از پیروزی انقلاب

آغاز دهه ۱۳۷۰ متأثر از دو رخداد بزرگ (رحلت امام خمینی (ره) و پایان یافتن جنگ تحمیلی) بود با روی کار آمدن دولت آقای هاشمی رفسنجانی، فضای سیاسی جدیدی در ایران رقم خورد. نهضت آزادی نیز در این فضا فعالیت‌های سیاسی و مطبوعاتی خود را با استراتژی جدیدی دنبال نمود که نتایج چنین فعالیت‌هایی در مجلس پنجم و ششم نمایان شد.

۱. انتخابات مجلس پنجم

جریان‌های لیبرال به رهبری نهضت آزادی در انتخابات مجلس پنجم فعالیت گسترده‌ای را برای نفوذ در محافل فرهنگی اتخاذ نمودند و تمام تلاششان در جهت گرفتن امتیاز نشریه‌ای برای ایجاد فضای تبلیغاتی بر ضد نظام جمهوری اسلامی بود تا بتوانند به وسیله آن اندیشه سکولاریسم خود را بر فضای جامعه حاکم نمایند. به این جهت ابراهیم یزدی در دی‌ماه ۱۳۷۴ تصریح کرد:

انتخابات مجلس پنجم یک نقطه عطف بوده و ما به آن به عنوان یک

۱. رویدادها و تحلیل‌ها، ۱۳۷۰/۱۲/۲۸، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ش ۸۰، ص ۲۸.



مبارزه علنی سیاسی نگاه می‌کنیم.^۱

همچنین غلام‌عباس توسلی از وابستگان به نهضت آزادی نیز تصریح کرد:

ما در این دوره به طور گسترده و غیر علنی فعال خواهیم بود. ما به طور رسمی، مشخص نخواهیم کرد که کاندیداهای ما چه کسانی هستند؛ اما به صورت خصوصی، دوستان و هواداران را در جریان قرار خواهیم داد و به این ترتیب، شورای نگهبان متوجه وابستگی کاندیداهای غیر مطرح ما نخواهد شد.^۲

در سال ۱۳۷۴ عطاءالله مهاجرانی معاون پارلمانی و حقوقی دولت «هاشمی رفسنجانی» و عضو مرکزی حزب کارگزاران، با وجود آگاهی از موضع امام خمینی مبنی بر عدم صلاحیت نهضت آزادی در کارهای دولتی و قانون‌گذاری، در تاریخ ۱۶ آذر ۱۳۷۴ بر شرکت نهضت آزادی در انتخابات مجلس تأکید می‌کند؛ که حکایت از نگاه پلورالیستی-لیبرالیستی جریان حاکم بر کشور داشت؛ متقابلاً دبیر کل نهضت آزادی نیز برای گردهمایی سالیانه حزب کارگزاران پیام مفصلی می‌فرستد و پس از سیاه‌نمایی‌های بسیار درباره جمهوری اسلامی و اعلام اینکه «ما در استبداد گرفتار هستیم و باید دست به دست هم بدهیم تا تمامیت خواهان و حزب پادگانی حاکم بر حکومت را به زیر کشیم»، از جریان کارگزاران می‌خواهد با احزاب اصلاح‌طلب دیگر همکاری نمایند و تصمیم مشترک اتخاذ نمایند؛^۳ که این ائتلاف در جهت مشارکت یک حزب مخالف نظام یا به قدرت رساندن یک حزب، در کشور نبود؛ بلکه ائتلاف، جهت برتری دادن یک تفکر و ایجاد اندیشه سکولاریسم و به تبع آن نوعی اسلام‌التقاطی در کشور بود.

جریان نهضت آزادی پس از جنگ تحمیلی تمام فعالیتش را جهت نفوذ در نظام جمهوری اسلامی معطوف نمود و این انتخابات روزنه‌ای شد تا بتوانند در انتخابات مجلس ششم افرادی که با افکار لیبرالی آنها نزدیک‌تر می‌باشند را بر کرسی‌های مجلس بنشانند و در انتخابات ریاست جمهوری آینده نیز تأثیر گذار باشند.

۲. هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری

فعالیت نهضت آزادی در مجلس پنجم، فضایی را در هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری به وجود آورد که تا حدودی این جریان را امیدوار به تجدید حیات

۱. مرتضی قمری وفا، براندازی در سکوت: آسیب‌شناسی دوران گذار به جامعه مردم‌سالار دینی (۱۳۸۰-۱۳۶۸)، تهران، کیهان، ۱۳۸۰، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۳۲.

۳. کیهان، ۱۳۹۳/۱۰/۷، ش ۲۰۹۵۵.

در واقع اندیشه نهضت آزادی در مقطع پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بر دو محور متمرکز گردید: الف: طرح جدایی دین از سیاست که به صورت هسته تئوریک آراء نهضت آزادی قرار می‌گیرد؛ ب: ترویج مفهوم آزادی لیبرالی تحت عنوان کلی آزادی خواهی

سیاسی‌شان گرداند. نهضت آزادی در اعلامیه‌ای دکتر یزدی (دبیر کل نهضت) را برای انتخابات ریاست جمهوری معرفی می‌کند. در این اطلاعیه آمده است به زودی سیاست‌ها، مواضع و برنامه‌های ایشان در زمینه‌های سیاسی، اعتقادی و مدیریت کشور به اطلاع مردم خواهد رسید.^۱ البته علی‌اکبر معین‌فر نیز از سوی این تشکل برای نامزدی انتخابات ریاست جمهوری معرفی شد. قابل توجه است که ابراهیم یزدی و علی‌اکبر معین‌فر در برگ ثبت‌نام کاندیداتوری ریاست جمهوری، عبارت

«اعتقاد به مبانی قانون اساسی و ولایت فقیه» را در فرم انتخاباتی خود خط زده و عبارت «الترام» را جایگزین نموده‌اند و با ادبیاتی تهدیدآمیز بیان داشتند ما با ثبت ناممان بار دیگر به حاکمان فرصت می‌دهیم برای رفع بحران‌های موجود، راه‌حلی بیندیشند.^۲ ابراهیم یزدی درباره خط زدن کلمه اعتقاد به قانون اساسی می‌گوید همه شهروندان باید به قانون ملتزم باشند هر چند به آن اعتقاد نداشته باشند.^۳ که صریحاً به عدم اعتقاد به ولایت فقیه اعتراف می‌کنند که برآمده از تفکر سکولاریسم در ایدئولوژی نهضت آزادی است.

ستاد تبلیغاتی ابراهیم یزدی، در بیانیه‌ای اعلام نمود «توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور»، مهم‌ترین برنامه‌های این داوطلب است؛ و بیان کرده است توسعه سیاسی از طریق نهادینه کردن دموکراسی با اجرای اصول فراموش شده قانون اساسی، از قبیل اصل مربوط به آزادی احزاب، مطبوعات، شوراهای مردمی، استقلال انجمن‌ها، سندیکاها و انجمن‌های صنفی و تخصصی، در رأس برنامه‌های ابراهیم یزدی است.^۴ با بررسی صلاحیت نامزدها، اعضای نهضت آزادی واجد صلاحیت تشخیص داده نشدند. در مقابل، این جریان اعتراض خود را در مصاحبه با رادیوهای بیگانه در میان گذاشت. ابراهیم یزدی در مصاحبه‌ای با رادیو فرانسه اعلام کرد امکانات تبلیغی و قدرت در ایران انحصاری است که صدای اعتراض تمامی نامزدهای جناح‌های داخل حاکمیت

۱. همشهری، ۱۳۸۴/۲/۲۵، ش ۳۶۹۸.

۲. همان.

۳. همان.

۴. ابراهیم انصاری لاری، انتخاب هفتم (خرداد ۱۳۷۶ - خرداد ۱۳۷۵)، تهران، همشهری، ۱۳۷۶، ص ۳۲۵.



نیز بلند شده است.^۱

یدالله سحابی نیز به همراه ۸۷ تن از همفکرانش، جهت ایجاد تشنج در جامعه در بیانیه‌ای، از گروه‌های سیاسی، احزاب و مردم ایران خواست:

در جهت آزادسازی فضای حاکم بر جامعه، بیش از این، از حقوق قانونی خود اعراض نکنند و با سکوت و بی‌تفاوتی خود، عملاً محیط را برای متجاوزان به حقوق ملت باز نگذارند.^۲

پس از رد صلاحیت نامزدهای نهضت آزادی، ابراهیم یزدی در زمانی که اکثر طیف‌ها برای حمایت خاتمی ائتلاف نمودند در بیانیه‌ای حمایت خود را از آقای خاتمی اعلام نمود.^۳ که نشان‌دهنده نوعی همفکری آقای خاتمی با این جریان محسوب می‌گردید. تحلیل‌گران سیاسی این حمایت را «بوسه مرگ» برای خاتمی دانسته‌اند چرا که حمایت نهضت آزادی از ایشان که به طرفداری از سیاست‌های فرهنگی باز شهرت داشت منجر می‌گردد به او برچسب لیبرال زده شود که نشانه‌ای از سکولار بودن و رد ولایت‌فقیه دارد.^۴

پس از پیروزی آقای خاتمی در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری، تلاش گسترده نهضت آزادی برای بهره‌برداری از وجهه سیاسی آقای خاتمی و جبهه موسوم به دوم خرداد شدت گرفت و توانستند به وسیله عبدالله نوری «وزیر کشور» مجوز برای رسمیت پیدا کردن نهضت آزادی را به دست آورند؛ اما این عمل منجر به استیضاح وی گردید.^۵

فعالیت نهضت آزادی در دوران ریاست جمهوری خاتمی، علیه نظام به حدی شدت گرفت که محمد سلامتی عضو مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اعلام کرد «نهضت آزادی ته‌فکرش این است که حکومت دیگری به وجود بیاورد». به این خاطر آنها را «غیر خودی» خواند و خواستار طرد آنها از جبهه دوم خرداد شد^۶ که نهایتاً در غائله دانشگاه تهران و آشوب‌های خیابانی تیرماه ۱۳۷۸ سازمان مجاهدین انقلاب در بیانیه‌ای حکم به اخراج نیروهای «غیر خودی» از جبهه موسوم به دوم خرداد صادر نمودند.^۷

۱. همان، ص ۱۶۶

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۰۸.

۴. همان، ص ۱۴۱.

۵. محمود فاضلی بیرجندی، *از مهدی بازرگان تا حسن روحانی: کابینه‌ها در جمهوری اسلامی ایران*، تهران، پایان، ۱۳۹۳، ص ۲۸۸.

۶. کیهان، ۱۳۷۸/۱۱/۴، ش ۱۶۷۱۴.

۷. کیهان، ۱۳۷۸/۷/۲۹، ش ۱۶۶۳۹.

حکومت دمکراتیک دینی مطلوب
نهضت آزادی بر مبنای عقل جمعی
بشر و فهم سیال از دین و تکیه بر
حقوق بشر شکل می‌گیرد که با
تمسک به دستاوردهای علمی غرب
بر آن پای فشاری می‌کردند؛ چراکه
حاوی مبنایی سکولار خویش،
یعنی تز جدایی دین از سیاست
و اسلام منهای روحانیت بود؛ که
علتی جز تأثیر پذیری و توشه‌گیری
زاندالوصف و بادوام این جریان از
آموزه‌های تمدن غرب نداشت

نهضت آزادی در دوران ریاست جمهوری آقای
خاتمی به خاطر حمایتی که از این دولت داشت
چهره دوگانه‌ای را از خود به نمایش گذاشت.
چراکه هم ژست اپوزیسیونی می‌گرفت و به
انتقاد از حاکمیت می‌پرداخت و هم سهمی در
حاکمیت داشت که می‌توانست در مجموع
سیاست‌های حکومتی و اجرایی به نوعی دخالت
کند به گونه‌ای که بسیاری از مصوبات مجلس
ششم با مشاوره گروه‌های اپوزیسیون نهایی
می‌شد.^۱

۳. انتخابات مجلس ششم

تفکر مبتنی بر تخریب بنیان‌های دینی در جامعه و سپس تغییر نظام جمهوری
اسلامی، اشتباه استراتژیک اصلاح‌طلبان لیبرال به خصوص نهضت آزادی بود. این جریان
پیروزی در انتخابات ششم را گامی برای رسیدن به قدرت، حذف رقیبان و نهادینه کردن
اندیشه لیبرالیستی خود می‌دانست؛ اما رفتار سیاسی و اجتماعی آنها در مجلس ششم
چهره واقعی‌شان را نمایان ساخت که باعث شد علاوه بر تحلیل رفتن پشتوانه مردمی
این جریان، طرفداران نظام را به مقابله جدی‌تر با خود تحریک نمایند. در واقع «اگر
اصلاح‌طلبان در انتخابات مجلس ششم همچون شکار چپانی بودند که هدفشان یک
شکار بزرگ بود»،^۲ با ایجاد جبهه‌ای از نیروهای انقلابی علیه آنها ممکن نبود بتوانند از
شکار شدن سالم بمانند.

انتخابات مجلس ششم افزون بر آنکه زمینه رسیدن افراد وابسته به نهضت آزادی در
ارکان حکومت را سهل و آسان نموده بود فرصت استثنایی، برای تسویه حساب با برخی
دوستان و رقیبان‌شان نیز محسوب می‌گردید. این جریان در ائتلاف با جریان دوم خرداد،
شروع به قدرت‌نمایی و چنگ و دندان نشان دادن به رقبای خود و به تخریب گسترده
چهره آقای رفسنجانی که شرکت ایشان در انتخابات ششم قطعی شده بود کردند. اکبر
گنجی در روزنامه صبح/امروز در مطلبی با عنوان «عالی جناب سرخ‌پوش»، عملاً به بهانه

۱. سید نظام‌الدین موسوی، انتخابات نهم ریاست جمهوری، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۴۳.
۲. محمدحسین غیاثی، «ستیز برای زیستن»، آفتاب، س ۳، ش ۳۰، آبان ۱۳۸۲، ص ۱۹.



فعالیت نهضت آزادی در دوران ریاست جمهوری خاتمی، علیه نظام به حدی شدت گرفت که محمد سلامتی عضو مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اعلام کرد «نهضت آزادی ته فکرش این است که حکومت دیگری به وجود بیاورد.»

نقد و تحلیل دوره ریاست جمهوری رفسنجانی به هجمه و حمله علیه ایشان پرداخت.^۱

نهضت آزادی در این دوره از انتخابات مجلس، تمرکز خود را بر شعار «ایران برای همه ایرانیان» قرار داد که انگیزه‌اش همبستگی مواضع جریان اپوزیسیون داخلی و خارج کشور بود.^۲ این جریان معتقد بود برای تحقق

اصلاحات ریشه‌ای در برابر طیف‌ها و افراد پیرو نظام، نیازمند پشتیبانی همه‌جانبه و هدفمند همه اپوزیسیون، به ویژه ملی-مذهبی‌ها می‌باشد. به این خاطر تاکتیک گسترش «چتر دموکراتیک» را آغاز کردند؛ اگرچه پس از انتخابات مجلس ششم با شعارهای حقوق بشر و ایران‌مداری مورد تأکید بیشتری قرار گرفت^۳ تا بتوانند در پوشش چنین رفتاری اندیشه لیبرالی خود را ترویج نمایند.

مجلس ششم که متشکل از افراد لیبرال بود به مجلس اصلاحات مشهور شد؛ البته به خاطر اجرای موضوعاتی همچون اصلاح قانون مطبوعات، انتخابات، انحلال دادگاه‌های ویژه روحانیت، حذف نظارت استصوابی شورای نگهبان، تأمین آزادی مخالفان نظام و برخوردار کردن آنها از حقوق قانونی، برنامه‌ریزی و... بود تا به فتح سنگر به سنگر نظام بپردازند. درست همان برنامه‌هایی که ابراهیم یزدی در تبلیغات انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری مطرح نمود. این اصلاحات علاوه بر مقاومت همه‌جانبه جناح مقابل، سبب شد تا بخش‌هایی از گروه‌ها و افراد داخل جناح دوم خرداد که نمی‌توانستند آن را بپذیرند در مجلس و دولت در برابر تندروی افراد وابسته به نهضت آزادی بایستند.^۴

نهضت آزادی پس از طرح مباحث جنجالی در مجلس ششم عزم خود را بر کناره‌گیری و استعفای خاتمی گذاشت تا از این طریق نظام را با چالش جدی و اساسی مواجه سازد. انگیزه اصلی نهضت آزادی در این مقطع، افزون بر کشاندن مردم به صحنه اجتماعی و ایجاد ناامنی در کشور، ائتلاف میان مخالفان داخلی و خارجی نیز بود. آنها به زعم خویش بر این باور بودند در چنین شرایطی نظام با بحران مشروعیت روبه‌رو می‌گردد

۱. جهاندار امیری، *اصلاح‌طلبان تجدیدنظرطلب و پدرخوانده‌ها*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۲۰۵.

۲. مصطفی تاج‌زاده، «اصلاحات نیمه‌تمام»، *آفتاب*، همان، ص ۵.

۳. عزت‌الله سبحانی، «انتخابات مجلس؛ تحریم یا مشارکت فعال»، همان، ص ۱.

۴. علیرضا علوی تبار، «به سوی آینده»، همان، ش ۲۸، مرداد و شهریور ۱۳۸۲، ص ۴.

و چنانچه این بحران با حمایت محافل بین‌المللی همراه گردد نظام برای جلوگیری از فروپاشی مجبور خواهد شد مجدداً این طیف را با اقتدار بیشتری بپذیرد و آنها را در قدرت سهیم نماید.^۱ اما با عدم قبول این پیشنهاد توسط آقای خاتمی طرح «عبور از خاتمی» را مطرح نمودند. این گونه اقدامات نشان از تفکر غرب‌گرایانه نهضت آزادی می‌دهد که با الهام از اندیشه لیبرالیسم و سکولاریسم در نفی حکومت اسلامی از هیچ عملی ابائی ندارند؛ حتی از نابودی افرادی که در اجرای اندیشه‌های نهضت آزادی کوتاهی نکرده‌اند.

۴. انتخابات مجلس هفتم

در انتخابات مجلس هفتم این جریان همراه با مؤتلفانش خواهان عدم اجرای انتخابات توسط دولت شدند؛ زیرا می‌دانستند برگزاری انتخابات، زدن آخرین میخ به تابوت اصلاح‌طلبان تلقی می‌گردد. چراکه این جریان پس از عدم همراهی رئیس‌جمهور در استعفا دادن، وی را تمام‌شده معرفی کردند.

در حقیقت نهضت آزادی با تمام نیروهای وابسته‌اش، با بن‌بست مواجه شد؛ و شرایط به گونه‌ای رقم خورد که برگرداندن اعتماد مردم تقریباً غیر ممکن شده بود و در مورد انتخابات مجلس هفتم نیز بین آنها در اتخاذ رویکرد تحریم یا مشارکت در انتخابات، شکاف اساسی به وجود آمد و از خواست عمومی مردم عاجز شده بودند.^۲ نهضت آزادی در دوره‌های بعد مجلس نیز نتوانست تأثیر چشم‌گیری داشته باشد. هر چند که افراد معدودی به مجلس راه یافتند؛ اما وقایع مجلس کاملاً برخلاف خواسته‌های نهضت آزادی رقم می‌خورد.

ج. عملکرد نهضت آزادی در دهه سوم پس از انقلاب

۱. انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری

نهضت آزادی همانند سایر انتخابات برای بهره‌برداری از فضای انتخاباتی، جهت پیشبرد اهدافش، در انتخابات مجلس سال ۱۳۸۲ و سپس در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ ثبت‌نام کرد. حاج‌بخشی و ابراهیم یزدی در انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری از طرف نهضت آزادی معرفی شدند.^۳ اگرچه فرمان‌آکیدامام در پاسخ به نامه وزیر کشور در سال ۱۳۶۶ مبنی بر فقدان صلاحیت اعضای گروه نهضت آزادی، برای

۱. رضا فانی یزدی، «استعفای خاتمی و پیامدهای آن»، همان، ش ۲۷، تیر ۱۳۸۲، ص ۶.

۲. همان، «انتخابات مجلس هفتم؛ مشارکت یا عدم شرکت»، *افتاب*، ش ۳، ۳۰، آبان ۱۳۸۲، ص ۲۸.

۳. ربابه باستانی، *سوم‌تیز: واکنش به نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری*، تهران، اساتید قلم، ۱۳۸۴، ص ۱۹۳.



نهضت آزادی پس از طرح مباحث جنبجالی در مجلس ششم عزم خود را بر کناره‌گیری و استعفا‌ی خاتمی گذاشت تا از این طریق نظام را با چالش جدی و اساسی مواجه سازد. انگیزه اصلی نهضت آزادی در این مقطع، افزون بر کساندن مردم به صحنه اجتماعی و ایجاد ناامنی در کشور، ائتلاف میان مخالفان داخلی و خارجی نظام نیز بود

تصدی مسئولیت‌های کشوری در تمامی حوزه‌های اجرایی، قضایی و تقنینی، صراحت داشت؛ و کاملاً مشخص بود ابراهیم یزدی از سوی شورای نگهبان، صلاحیتش احراز نخواهد شد؛ اما یزدی طی کنفرانس مطبوعاتی در اوایل اردیبهشت تمایل خود را برای ورود به عرصه انتخابات رسماً اعلام نمود؛ تا بتوانند طبق روال معمول در لوای بحث کاندیداتوری اتهامات رایج خود علیه نظام و ارکان آن را مطرح و اندیشه لیبرالی خود را ترویج نمایند.^۱ نهضت آزادی در این دوره از انتخابات، یکی از شرایط حضور کاندیداهای خود را استعفا‌ی اعضای

فعلی شورای نگهبان به علت عدول آنها از عدالت، بیان کرد.^۲

پس از رد صلاحیت اعضای نهضت آزادی، این جریان بحثی را به وسیله دکتر معین جهت تردید در صدور حکم حضرت امام علیه نهضت آزادی به راه انداختند؛ و بیان داشتند بر فرض صحت از نوشتن نامه توسط امام، باید توجه داشت حدود دو دهه از زمان صدور این نامه می‌گذرد که با استناد به این نامه نمی‌توان کشور را از توان فکری و مدیریتی این نیروها محروم ساخت.^۳

نهضت آزادی با این بیانات دکتر معین حمایت خود را از ایشان احراز نمودند که در عوض دکتر معین نیز ایجاد «جبهه دموکراسی خواهی و حقوق بشر» را به این جریان و سایر جریانات اپوزیسیون مانند حزب توده وعده داد.^۴ ابراهیم یزدی و عزت‌الله سبحانی چون دیدند دکتر معین با اجرای دیدگاه‌ها و نظریات لیبرالی این طیف در دولت آینده موافق است در اطلاعیه‌ای مشترک حمایت خود را از کاندیداتوری دکتر معین اعلام نمودند.^۵

با بررسی صلاحیت نامزدها، دکتر معین رد صلاحیت شد. نهضت آزادی رد صلاحیت ایشان را بهانه‌ای جهت تخریب نظام قرار داد؛ اما در نهایت به وسیله حکم حکومتی رهبر

۱. سید نظام‌الدین موسوی، همان، ص ۲۱۳.

۲. همان، ص ۴۴۶.

۳. خبرگزاری فارس، ۱۳۸۴/۱/۲۴.

۴. سید نظام‌الدین موسوی، همان، ص ۴۹۷.

۵. نهضت آزادی ایران، ۱۳۸۳/۱۲/۱۸، بیانیه ۱۹۰۸.

معظم انقلاب به دکتر معین اجازه ورود در انتخابات داده شد که نشان از تمایل مشارکت و حضور حداکثری نظام جمهوری اسلامی می‌داد.^۱

پس از برگزاری انتخابات و کشیده شدن انتخابات به دور دوم، رقابت میان هاشمی رفسنجانی و احمدی‌نژاد به وجود آمد. نهضت آزادی که در دوره‌های قبل، آقای هاشمی را مورد حمله‌های خود قرار می‌داد؛ این بار با صدور بیانیه‌ای ضمن دعوت از مردم برای شرکت در مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری، به حمایت از هاشمی رفسنجانی پرداخت و تأکید نمود:

با توجه به خطر سهمناک تقویت استبداد و بسته شدن جامعه، به هیچ روی نباید این قلمرو باقی مانده از قدرت را همانند شوراها و مجلس به فریب تحریم یا سراب قهر به رایگان، باخت؛ و عملاً برای کسانی که شلیک تیر خلاص بر شقیقه اصلاحات سیاسی و رکن جمهوریت نظام را لحظه شماری می‌کنند، فرش ریاست جمهوری گستراند.^۲

این جریان با شعار بازگشت به روزهای نخستین انقلاب، از آقای هاشمی رفسنجانی حمایت نمود و تنها راه برون رفت از افراط‌گری، رسیدن به اعتدال و خردورزی و عقلانیت سیاسی را حمایت از آقای هاشمی دانست.^۳ چراکه برآورده شدن تمام اندیشه‌های موهوم به اصطلاح اصلاح طلبانه خود را در به قدرت رسیدن آقای هاشمی رفسنجانی می‌دیدند؛ البته این ائتلاف حاکی از وعده‌هایی نیز بود.

نهضت آزادی با تبلیغ پوستری از آقای هاشمی بدون عمامه ماهیت لیبرالی خود و تضاد علنی با روحانیت را نشان دادند. آنها حتی برای تبلیغات نیز حاضر نبودند از فردی در لباس روحانیت دفاع نمایند. این جریان با در دست داشتن پوستری از هاشمی رفسنجانی بدون عمامه و با این نوشته که «ما حامیان دکتر معین برای مقابله با اختناق و وحشت به هاشمی رأی می‌دهیم» سعی در ممانعت از بازگشت آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام، توسط جناح مقابل نمودند.^۴ اما در این انتخابات با روی کار آمدن آقای احمدی‌نژاد هر آنچه در صدد کسب آن بودند را از دست دادند.

نهضت آزادی در طول استقرار دولت نهم هم‌نوا با جریان اپوزیسیون خارج از کشور اقدام به نقدهای غیر منصفانه علیه دولت نموده و زمینه‌های پیشروی خود را برای به

۱. خبرگزاری ایسنا، ۱۳۸۴/۳/۲.

۲. سید نظام‌الدین موسوی، همان، ص ۶۶۵.

۳. همان.

۴. مؤسسه تاریخ وقایع انتخابات ۱۳۸۸، تهران، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۸۰۰.



دست آوردن برخی مناصب در قالب حمایت از کاندیداهای اصلاح طلب در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری فراهم کردند.^۱

۲. انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری

دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری متأثر از حضور آقای میر حسین موسوی بود. ایشان در سال ۱۳۷۶ نیز شایعاتی در مورد کاندیداتوری شان وجود داشت؛ اما تمایلی به آمدن نداشت. همچنین در سال ۱۳۸۴ نیز زمزمه‌هایی از سوی مجمع روحانیون از آمدن وی برای انتخابات ریاست جمهوری به گوش می‌رسید. سران نهضت آزادی در پاسخ به سؤال خبرنگاران که آیا از میر حسین موسوی حمایت می‌کنند یا نه؟ ضمن طفره رفتن از پاسخ، بیان داشتند وی علاقه‌ای به حضور در انتخابات ندارد؛ و به نوعی استقبالی سرد از حضور میر حسین در انتخابات به نمایش گذاشتند؛ البته به خاطر مبارزات ایشان در دهه شصت علیه لیبرالیسم و تکیه وی بر همین مواضع در حوادث تیر ۱۳۷۸، این جریان تمایلی بر حمایت ایشان در انتخابات ۱۳۸۴ نداشت. مگر آنکه همانند برخی از استحاله‌شدگان خط امام، از دیدگاه‌های سابق خود دست بردارد.^۲

در انتخابات ۱۳۸۸ این استحاله صورت گرفت و نهضت آزادی از میر حسین موسوی حمایت نمود و جلسات محرمانه با ایشان برگزار کرد.^۳ این در حالی است که طیفی از نیروهای مذهبی از ایشان چهره‌ای اصول‌گرا و انقلابی و پایبند به راه امام در ذهن خود ترسیم کرده بودند.^۴

نهضت آزادی در این انتخابات، استراتژی خاصی را مهندسی کرد که سه شاخه داشت. عده‌ای از میر حسین موسوی حمایت کردند. میر حسین نیز که دست خود را به روی همه احزاب دراز کرده بود به دفاع از آنان پرداخت؛ و بدون توجه به سوابق نهضت آزادی و نادیده گرفتن سخنان حضرت امام نسبت به آنان، بارها از نهضت آزادی دفاع و برابر منتقدان ایستادگی کرد.

در حالی که دانشجویان به تعامل پنهان میر حسین با نهضت آزادی اعتراض می‌کردند، ایشان در پاسخ یکی از دانشجویان در مورد ارتباطش با نهضت آزادی، از دوران دوستی خود با این گروه در قبل از انقلاب سخن گفت و طرد این گروه توسط امام را تنها به خاطر

۱. همان.

۲. خبرگزاری ایلنا، ۱۳۸۴/۵/۴.

۳. نهضت آزادی ایران، ۱۳۸۸/۲/۲۹، بیانیه شماره ۲۱۰۴.

۴. کیهان، ۱۳۸۸/۱/۳۰، ش ۱۹۳۳۹.

آنچه نهضت آزادی با بیانیه‌های خود بر آن تأکید نمود، تلاش به منظور انحصاری دانستن انتخابات، ترسیم چهره ناموفقی از نظام و بزرگ نمودن برخی از کاستی‌ها و مشکلات موجود کشور بود؛ انگیزه اصلی نهضت آزادی از این سوژه تراشی‌های کاذب، ایجاد بحران سیاسی در کشور بود که این گونه رفتار سیاسی آنها تغذیه برای رسانه‌های بیگانه قرار گرفت

مشى سياسى دانست كه اگر اصلاح‌گردند مى‌توان با آنها فعاليت داشت.^۱

مير حسين در ديدار با نمايندگان برخى از احزاب، از سران نهضت آزادى، مانند غلام‌عباس توسلى و محمد بسته‌نگار دعوت به همراهى مى‌كند.^۲ همچنين در برگزاري ميتينگ انتخاباتى اش در برج ميلاد از سران نهضت آزادى دعوت نمود؛ كه اين ميتينگ به محلى براى زير سؤال بردن نظام، اسلام و اهانت به دولت نهم تبديل شد.^۳

نهضت آزادى در اين انتخابات علاوه بر ارتباط برقرار كردن با مير حسين موسوى نيم‌نگاهى به ديگر

كانديدائى نزديك به جريان فكرى خود يعنى مهدى كروبي نيز داشت. ابراهيم يزدى و سران اين جريان طى ملاقاتى با رئيس ستاد كروبي (غلامحسين كرباسچى)، دغدغه خود را از مسائل داخلى و خارجى بيان داشته و سپس مسئله صيانت از آراى مردم در انتخابات رياست‌جمهورى دهم را مطرح نمودند.^۴

تقى رحمانى عضو شوراي نهضت آزادى مى‌گويد از نظر من رأى دادن به موسوى يا كروبي تفاوت چندانى ندارد و مهم جلوگيرى از ادامه روند رياست‌جمهورى احمدى‌نژاد است. ايشان گفت:

صحبتهای میر حسین توهمی است و امکان مطالبه اهداف با چنین بیاناتی وجود ندارد. باید یک نیروی شجاع برای جلوگیری از فشار اجتماعی و سیاسی به قدرت برسد و ریاست‌جمهوری مهدی کربوبی در شرایط فعلی مناسب‌تر است.^۵

ملاقات سران نهضت آزادی با مشاوران عالی کربوبی از جمله کرباسچى و مسئولان ستاد مير حسين تاروز برگزاري انتخابات ادامه داشت.^۶ تا اگر يکى از اين دو نامزد انتخاباتى پيروز شد بتوانند بهره لازم را از نظام آينده ببرند؛ و در صورت شکست نيز

۱. همان، ۱۳۸۸/۲/۱، ش ۱۹۳۴۱.

۲. همان، ۱۳۸۸/۲/۵، ش ۱۹۳۴۴.

۳. همان، ۱۳۸۸/۲/۱۲، ش ۱۹۳۵۰.

۴. همان، ۱۳۸۸/۲/۲۲، ش ۱۹۳۵۹.

۵. همان، ۱۳۸۸/۲/۲۴، ش ۱۹۳۶۱.

۶. همان، ۱۳۸۸/۲/۲۶، ش ۱۹۳۶۲.



جبهه‌ای از نیروهای معترض را بسیج نمایند و بتوانند نظام را به چالش بکشانند. برخی از اعضای نهضت آزادی مانند امیر انتظام که شاخه سوم را تشکیل می‌دادند بر مواضع پیشین نهضت، یعنی تحریم انتخابات اصرار می‌ورزیدند و مدعی بودند چون انتخابات ریاست جمهوری انحصاری است مشروعیت ندارد؛ و فقط نامزدهایی حق شرکت در انتخابات را دارند که از سوی شورای نگهبان تأیید شده باشند.^۱ پس از برگزاری انتخابات و پیروزی احمدی‌نژاد، نهضت آزادی که در انتهای راه بود، دولت برآمده از انتخابات دهم را فاقد مشروعیت دانست؛ و به بهانه تقلب در انتخابات، به مخالفت آشکار با نظام روی آورد^۲ و در بیانیه‌ای اعلام نمود:

نتیجه انتخابات، بنابر دلایل و شواهد متعدد، از جمله گزارش کمیته صیانت از آراء، مبنی بر بیش از هزار مورد تخلف در سراسر کشور و نیز بر پایه اظهار نظر صریح کاندیداهای اصلاح طلب، قابل قبول نبوده و نمی‌توان به استناد آن، انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری را انتخابات سالم و منطبق با اصول قانون اساسی و استانداردهای جهانی دانست.^۳

نهضت آزادی همچنین در حمایت از موسوی همراه با اپوزیسیون خارج از کشور، تلاش بسیاری را برای اجرای کودتای مخملی در ایران انجام داد.^۴ در این راستا ابراهیم یزدی از «معین، خاتمی و موسوی» خواست تا محوریت ائتلاف اصلاح طلبان و اپوزیسیون را بر عهده بگیرند و رهبری واحدی ایجاد نمایند.^۵ و تأکید داشت اصلاح طلبان باید از خط قرمزهای نظام عبور نمایند. ایشان در توصیه به نامزدهای انتخاباتی می‌گوید:

ما باید به دنبال تغییر در ساختار حقیقی باشیم. دوستان اصلاح طلب اشتباه کردند از حاکمیت بیرون آمدند و باید راهی پیدا کنند که دوباره به حاکمیت برگردند. مشکل آنها این است که هنوز نتوانسته‌اند بر سر یک استراتژی واحد به توافق برسند. ما به جد معتقدیم نامزدهای اصلاح طلب باید بدانند، مشکل مملکت، هنگامی حل می‌شود که اینها دارای آن شهامت و شجاعت باشند که از بعضی خط قرمزها عبور کنند.^۶

۱. همان، ۱۳۸۸/۳/۶، ش ۱۹۳۷۲.

۲. نهضت آزادی ایران، ۱۳۸۸/۴/۲۴، بیانیه ۲۱۱۷.

۳. همان، ۱۳۸۸/۳/۲۴، بیانیه ۲۱۰۷.

۴. مؤسسه تاریخ وقایع انتخابات ۱۳۸۸، همان.

۵. کیهان، ۱۳۸۸/۴/۲۰، ش ۱۹۴۰۷.

۶. مؤسسه تاریخ وقایع انتخابات ۱۳۸۸، همان، ج ۲، ص ۶۲۵.

پیوند میرحسین با نهضت آزادی به منظور فشار آوردن بر نظام برای ایجاد مذاکره و به دست آوردن امتیاز یک اشتباه بزرگ تاریخی بود که با حضور مردم در نهم دی ماه ۱۳۸۸ منجر شد تا توطئه‌های این جریان با بن بست روبه‌رو شود و نتیجه‌ای جز مرگ سیاسی هر دو متحد نداشته باشد.^۱ در این دهه، نهضت آزادی با ناکامی از آنچه در صد بهره‌برداری از انتخابات بود مواجه شد.

نتیجه

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، رهبران نظام مہیای برگزاری انتخابات جهت ایجاد قوای مقننه و مجریه شدند. نهضت آزادی که توهم گذر از جمهوری اسلامی را در ذهن می‌پروراند، برای پیشبرد اهدافش با ایجاد ائتلاف در انتخابات توانست در مقاطعی فراکسیون اقلیت در مجلس را به دست آورد.

تشکیل ائتلاف اپوزیسیون در طول سه دهه پس از پیروزی انقلاب، توسط نهضت آزادی در انتخابات، جهت ایجاد اتحاد نیروهای اپوزیسیون در برابر اهداف نظام جمهوری اسلامی شکل می‌گرفت؛ تا افزون بر ناتوان کردن نظام، بتوانند در صورت پیروزی از فضای به دست آمده نهایت بهره‌برداری را برای اجرای اهداف خود به کار گیرند.

نهضت آزادی در مجلس اول ضمن مخالفت با نحوه فرآیند نظام‌سازی پس از انقلاب اسلامی، دست به توطئه سمینار تأمین آزادی جهت تخریب و تضعیف نظام جمهوری اسلامی ایران زد و در نهایت در اعلامیه‌ای تحریم انتخابات را بیان داشت.

آنها در طول دهه اول پس از انقلاب اسلامی نه تنها انتخابات را انحصاری بلکه فضای حاکم بر کشور را نیز استبدادی دانستند و حکم به تحریم انتخابات نمودند و مردم را به قیام علیه نظام دعوت کردند که دستاوردی جز غیر قانونی دانستن فعالیت این تشکل نداشت.

در دهه دوم نهضت آزادی راهبرد نوینی در انتخابات، پیش گرفت و آن تلاش و سعی در جهت نفوذ در نظام، با به دست گرفتن ارکان حاکمیت بود. البته این جریان توانست به وسیله ائتلاف با گروه‌ها در مجلس پنجم و ششم راه یابد و در هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری نیز تأثیر بگذارد و فردی هم‌فکر با جریان خود انتخاب شود تا از این طریق بتوانند در اجرای برنامه‌های دولت دخالت نمایند.

نفوذ نهضت آزادی در مجلس ششم به گونه‌ای بود که مصوبات این دوره از مجلس

۱. کیهان، ۱۳۸۸/۷/۲۵، ش ۱۹۴۸۷.



با دخالت این جریان به تصویب می‌رسید. حتی این جریان طرح استعفای خاتمی را پی‌ریزی و دنبال نمودند که با مخالفت رئیس‌جمهور، طرح «عبور از خاتمی» را بیان کردند. با برگزاری مجلس هفتم قدرت نهضت آزادی در مجلس تحلیل رفت و با پایان یافتن دوران ریاست جمهوری خاتمی عملاً از صحنه خارج شدند.

نهضت آزادی در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، نخست از دکتر معین حمایت نمود و در دور دوم از هاشمی رفسنجانی پشتیبانی کرد. این جریان با سیاه‌نمایی و تخریب دولت نهم، فضا را مهیا نمود تا با ائتلاف میرحسین موسوی و کروبی بتوانند در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری عملاً نظام را به چالش بکشانند.

در دهه سوم نهضت آزادی چون به انتهای راه رسیده بود و نتوانست موفقیتی کسب کند با ادعای تقلب، انتخابات را غیر قانونی خواند در حالی که تمرکز اصلی آنها اتحاد جریان‌های مخالف در جهت براندازی نظام بود.

به طور کلی نهضت آزادی در طول سه دهه پس از پیروزی انقلاب با اینکه می‌دانست رد صلاحیت می‌شود در اکثر انتخابات کاندیداهایی معرفی نمود تا از فضای انتخاباتی، جهت زیر سؤال بردن و به چالش کشیدن نظام بهره‌برداری نمایند. آنچه نهضت آزادی با بیانیه‌های خود بر آن تأکید نمود، تلاش به منظور انحصاری دانستن انتخابات، ترسیم چهره ناموفقی از نظام و بزرگ نمودن برخی از کاستی‌ها و مشکلات موجود کشور بود؛ انگیزه اصلی نهضت آزادی از این سوژه تراشی‌های کاذب، ایجاد بحران سیاسی در کشور بود که این گونه رفتار سیاسی آنها تغذیه برای رسانه‌های بیگانه قرار گرفت.

شناخت این سه دهه از فعالیت نهضت آزادی در انتخابات گویای آن است که جریان لیبرال نمی‌تواند آرمان‌های اصیل انقلاب را برتابد و از هر تلاش و کوششی برای خدشه‌دار کردن نظام دریغ نمی‌ورزد.



۱۴۱

دوره سوم ■ سال چهاردهم ■ شماره ۵۱ ■ بهار ۹۶

پیداری اسلامی

تأثیر انقلاب اسلامی بر تحولات جغرافیای سیاسی محور مقاومت در مقابل غرب

دکتر بهزاد قاسمی^۱

چکیده

«ژئوپلیتیک محور مقاومت» پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران با تعریف گفتمان جدید در مقابل اهداف و برنامه‌های غرب، ایالات متحده و استکبار جهانی با نقش محوری و رهبری ایران تعریف می‌شود. ژئوپلیتیک محور مقاومت در دسته ژئوپلیتیک انتقادی قرار دارد؛ که مهم‌ترین ویژگی ژئوپلیتیک انتقادی گفتمانی بودن و برخورداری آن از عنصر مقاومت و مبارزه است. بر این اساس می‌توان از دوره‌های مقاومت گفتمان ژئوپلیتیک اسلام علیه ژئوپلیتیک استعمار و استکبار سخن گفت؛ مقاومت‌هایی که عرصه را برای حضور و سلطه کشورهای استعمارگر غربی در سرزمین‌های اسلامی تنگ نموده است. در اینجا موضوع «تحولات ژئوپلیتیک محور مقاومت و تأثیر انقلاب اسلامی» دارای اهمیت بوده و بررسی خواهد شد. هر چند مقاومت در گفتمان و اندیشه اسلامی وجود داشته و در تاریخ معاصر به خصوص از قرن نوزدهم به بعد نهضت‌ها و جنبش‌هایی در مقابل استبداد و استکبار مقاومت کرده‌اند. این نوشتار با هدف شناخت

۱. استادیار دانشکده مطالعات بین‌الملل، دانشگاه جامع امام حسین (ع)





ماهیت، مؤلفه‌های ژئوپلیتیک محور مقاومت و تأثیر انقلاب اسلامی تبیین و بررسی خواهد شد. بر این اساس سؤال اصلی این است که ماهیت و مبانی نظری و گفتمانی ژئوپلیتیک محور مقاومت چیست؟ و انقلاب اسلامی ایران چه نقش و جایگاهی در آن داشته و چگونه ایفای نقش می‌کند؟ ژئوپلیتیک محور مقاومت در مقابل استکبار و رژیم اشغالگر قرار می‌گیرد. اقدامات این محور بر مسئله فلسطین و آرمان آن تأکید دارد، حمایت از بیداری اسلامی از موضوعات مهم و تقویت‌کننده مقاومت اسلامی به شمار می‌آید. به نظر می‌رسد نقش محوری ایران در مقابله با فشارهای ناشی از محیط خارجی بین‌المللی یعنی غرب و امریکا و محیط خارجی منطقه‌ای یعنی برخی کشورهای اقتدارگرای عربی و رژیم صهیونیستی در راستای مقابله با جایگاه محوری ایران در ژئوپلیتیک محور مقاومت وجود دارد. انقلاب اسلامی ایران با مبانی نظری گفتمان انقلابی خود و در عرصه عملی با مقابله گروه‌های تکفیری وهابیت، القاعده و داعش نقش فعالی را در این حوزه ایفا می‌کند.

کلیدواژه‌ها: ژئوپلیتیک، ژئوپلیتیک محور مقاومت، انقلاب اسلامی، بیداری اسلامی، مسئله فلسطین.

۱. مقدمه

منطقه غرب آسیا که اروپایی‌ها به نسبت دوری و نزدیکی خود به این منطقه آن را خاورمیانه می‌نامند، از نظر ژئوپلیتیک، نقطه اتصال شرق به غرب و جنوب به شمال جهان است. بزرگ‌ترین بازارهای پرکشش جهانی در این منطقه وجود دارد و چهارراه تجارت جهانی نامیده می‌شود. بعد از کشف نفت در این منطقه و پس از جنگ جهانی دوم، توجه ویژه به این منطقه کانونی بود. پیش از انقلاب اسلامی دنیا بین دو قدرت برتر جهانی یعنی ایالات متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی تقسیم شده بود. در آن دوره استراتژی و راهبرد این دو قدرت بر ساخت حوادث (انقلاب، بیداری و...) غلبه داشت. برخلاف دوره کنونی که استراتژی دولت‌ها بر مردم غلبه دارد. در این زمان جهان اسلام در فضای جهان شناخته نمی‌شود. غربی‌ها و امریکا تلاش می‌کردند سکولاریزه کردن اسلام یعنی اسلام‌زدایی از سیاست و سیاست‌زدایی از اسلام را انجام دهند. این استراتژی تلاش می‌کرد که اسلام سیاسی نشود. چرا؟ از اینجا ریشه می‌گرفت که ایالات متحده علاقه‌مند بود بدون پیدایش عنصر جدید در رقابت قدرت با اتحاد شوروی به پیروزی برسد و در نهایت جهان تک قطبی بشود. در این زمان انقلاب اسلامی در جهان اسلام و

عالم تشیع برنامه نظام بین الملل را به هم ریخته و ایالات متحده و هر دو قدرت متعجب شدند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی غرب و متحدین آن همواره جمهوری اسلامی ایران را به عنوان «غیر» در برابر خود تعریف کرده و بر این مبنا به مقابله جویی با نظام اسلامی پرداخته‌اند؛ نظامی که با دال مرکزی عنصر اسلام حقیقی، چهارچوب‌های فکری و سیاسی حکومت‌های آنها را تحت الشعاع قرار داده و با گسترش دامنه دال‌های شناور و مرکزی خود، سبب هوشیاری ملت‌ها شده است. صف‌بندی گفتمان مقاومت در مقابل گفتمان غیر به واقعیت نزدیک‌تر است.

ژئوپلیتیک را به دو نوع سنتی و انتقادی تقسیم‌بندی نموده‌اند. ژئوپلیتیک سنتی وجهی امپریالیستی داشت؛ زیرا قدرت‌های بزرگ در صدد افزایش قدرت خود از طریق تصرف مناطق مهمی از جهان بودند. این روایت از ژئوپلیتیک که به ژئوپلیتیک سنتی معروف است در برابر ژئوپلیتیک انتقادی یا مقاومت قرار دارد. به طور کلی بر این اساس هر گاه اثر متقابل قدرت و فضا با رویکرد گفتمانی مورد بررسی قرار گیرد، به آن ژئوپلیتیک انتقادی می‌گویند. از آنجا که گفتمان‌ها می‌توانند غالب یا مغلوب باشند بنابراین گفتمان‌های مغلوب می‌توانند در شرایطی به ایجاد مقاومت علیه ژئوپلیتیک غالب مبادرت نمایند. به عنوان نمونه می‌توان به مقاومت‌های ژئوپلیتیک اسلام علیه ژئوپلیتیک سلطه‌گر استعمار اشاره نمود که در این خصوص به چهار موج از مقاومت ژئوپلیتیک اسلام از قرن نوزدهم به این سو پرداخته می‌شود. موج سوم مقاومت ژئوپلیتیک اسلام مربوط به پیروزی انقلاب اسلامی ایران می‌باشد. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در سراسر جهان اسلام، از یوگسلاوی در اروپا و مراکش در آفریقا تا اندونزی و فیلیپین در شرق آسیا، یک جنبش مردمی نضج گرفت و به شکل‌های مختلف در جنبش‌های اسلامی مختلف جلوه‌گر شد. پیروزی انقلاب اسلامی ایران نه تنها به احیای عظمت و قدرت ژئوپلیتیک شیعه انجامید بلکه کل ژئوپلیتیک اسلام را دچار تحول و بیداری نمود.

ایران به عنوان کشوری که از نقش محوری در ژئوپلیتیک شیعه برخوردار است نیازمند حفظ جایگاه و موقعیت خود در این خصوص می‌باشد. موضوع «ژئوپلیتیک محور مقاومت و تأثیر انقلاب اسلامی» دارای اهمیت بوده و بررسی خواهد شد. هر چند مقاومت در گفتمان و اندیشه اسلامی وجود داشته و در تاریخ معاصر به خصوص از قرن نوزدهم به بعد نهضت‌ها و جنبش‌هایی در مقابل استبداد و استکبار مقاومت کرده‌اند. این نوشتار با هدف شناخت ماهیت، مؤلفه‌های ژئوپلیتیک محور مقاومت و





تأثیر انقلاب اسلامی تبیین و بررسی خواهد شد. بر این اساس سؤال اصلی این است که ماهیت و مبانی نظری و گفتمانی ژئوپلیتیک محور مقاومت چیست؟ و انقلاب اسلامی ایران چه نقش و جایگاهی در آن داشته و چگونه ایفای نقش می‌کند؟ ژئوپلیتیک محور مقاومت در مقابل استکبار و رژیم اشغالگر قرار می‌گیرد. اقدامات این محور بر مسئله فلسطین و آرمان آن تأکید دارد، حمایت از بیداری اسلامی از موضوعات مهم و تقویت کننده مقاومت اسلامی به شمار می‌آید. به نظر می‌رسد نقش محوری ایران در مقابله با فشارهای ناشی از محیط خارجی بین‌المللی یعنی غرب و امریکا و محیط خارجی منطقه‌ای یعنی برخی کشورهای اقتدارگرای عربی و رژیم صهیونیستی در راستای مقابله با جایگاه محوری ایران در ژئوپلیتیک محور مقاومت وجود دارد. انقلاب اسلامی ایران با مبانی نظری گفتمان انقلابی خود و در عرصه عملی با مقابله گروه‌های تکفیری وهابیت، القاعده و داعش نقش فعالی را در این حوزه ایفا می‌کند. هر چند غرب و ایالات متحده، دولت‌های محور سازش را «میان‌رو» و محور مقاومت را «تندرو» معرفی می‌کنند. نظام جمهوری اسلامی با نقش محوری و رهبری در این محور مخالف جدی حضور ایالات متحده و غرب در منطقه بوده و با تأکید بر حق تعیین سرنوشت توسط مردم و مقابله با رژیم صهیونیستی و گروه‌های تکفیری نقش ایفا می‌کند.

۲. مفهوم ژئوپلیتیک

«ژئوپولیتیک» ترکیبی از دو واژه «ژئو» به معنای زمین و «پولیتیک» به معنای سیاست است. در فارسی، معادل‌هایی مانند «سیاست جغرافیایی»، «علم سیاست جغرافیایی» و «جغرافیا-سیاست‌شناسی» برای آن بیان شده است. در انگلیسی به آن «جیوپالیتیکس»،^۱ در آلمانی «گئوپلتیک»^۲ و در فرانسوی «ژئوپولیتیک»^۳ اطلاق شده است. ژئوپولیتیک در اصطلاح به رویکرد یا دیدگاهی برای سیاست خارجی گفته می‌شود که هدف آن تبیین و پیش‌گویی رفتار سیاسی و توانایی‌های نظامی بر حسب محیط طبیعی است. بنابراین، رویکرد ژئوپولیتیک بیانگر تأثیر قطعی و جبری جغرافیا در وقایع سیاسی و تاریخی است.^۴ البته تعاریف دیگری از ژئوپولیتیک و میزان

1. Geopolitics
2. Geopolitike
3. Geopolitique

۴. جک سی پلینو و روی آلتون، فرهنگ روابط بین‌الملل، ترجمه حسن پستا، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۷۵، ص ۱۳۲-۱۳۱.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی غرب و متحدان آن همواره جمهوری اسلامی ایران را به عنوان «غیر» در برابر خود تعریف کرده و بر این مبنا به مقابله جویی با نظام اسلامی پرداخته‌اند؛ نظامی که با دال مرکزی عنصر اسلام حقیقی، چهارچوب‌های فکری و سیاسی حکومت‌های آنها را تحت الشعاع قرار داده و با گسترش دامنه دال‌های شناور و مرکزی خود، سبب هوشیاری ملت‌ها شده است

تأثیرگذاری آن ارایه شده است. برای نمونه، جفری پارکر ژئوپولیتیک را ارزیابی روابط بین‌الملل تعریف می‌کند و امین سزگین آن را علم و هنر تعیین، تثبیت و جهت‌دهی سیاست ملی با در نظر گرفتن سرزمین یک کشور به همراه تاریخ ملی آن، شعور ملی شهروندان، قدرت ملی کشور، وضعیت سیاسی دنیا و ارتباطات می‌داند.^۱ اسپایکمن ژئوپولیتیک را برنامه‌ریزی برای سیاست‌های امنیتی یک کشور با توجه به پدیده‌های جغرافیایی تلقی می‌کند. از دید کالین اس. گری، ژئوپولیتیک ارزیابی و تطبیق فضایی روابط بین‌الملل است و هاگ فرینجن از ژئوپولیتیک به عنوان دانشی یاد می‌کند که تأثیر جغرافیا را بر شخصیت سیاسی

کشور، تاریخ آن، مؤسسات و به ویژه روابط آن را با سایر کشورها مورد بررسی قرار می‌دهد. پیر گالوانیز ژئوپولیتیک را مطالعه نحوه ارتباط بین هدایت سیاسی یک قدرت با برد بین‌المللی و چهارچوب جغرافیایی عملکرد آن می‌داند.^۲

از دیرباز درباره تأثیر عوامل جغرافیایی در شکل‌گیری قدرت یک کشور نظریه‌های متفاوتی ابراز گردیده است. بسیاری از اندیشمندان مانند کوهن، سابقه نظری آن را به روشنفکرانی مانند ارسطو، مونتسکیو، کانت، هگل و هومبولت برمی‌گردانند.^۳ هاگن، تاریخچه پرداختن به مبحث جغرافیای سیاسی را به زمان یونانیان و رومیان ارجاع می‌دهد. از نظر وی این موضوع توسط ژان بودن، در قرن شانزدهم احیا شد. سپس مونتسکیو اقدام به تدوین و فرموله کردن یک نظریه نظام‌مند از تأثیر محیط جغرافیایی بر شیوه‌های سیاسی نمود و کارل ریتز نیز در قرن نوزدهم به بررسی روابط بین انسان و موقعیت جغرافیایی پرداخت.^۴

برای بسیاری، بزرگ‌ترین نام در جغرافیای سیاسی، فردریک راتزل^۵ آلمانی

1. Karabulut, Bill (2005), Strategy, Geo – Strategy and Geopolitics, London: Platin, p28-31.

۲. عزت‌الله عزتی، ژئوپولیتیک، تهران، سمت، ۱۳۷۹، ص ۵.

3. Cohen, 2009.

4. Hagan, Charles B. (1942), "Geopolitics", The Journal of Politics, Vol. 4, No. 4, p 478.

5. Friedrich Ratzel





می‌توان گفت مسئله مقاومت در برابر ظالم و مستکبر، حرکتی است با منشأ قرآنی و کسانی که در برابر ظالم مقاومت می‌کنند امر خداوند را اطاعت می‌کنند. نکته کلیدی مقاومت، نه گفتن به کسی است که قصد اعمال سلطه دارد. مقاومت اگر الهی و تحت عنوان بندگی خدا باشد، نصرت الهی شامل حال آن خواهد شد. مقاومت، کلیدی است برای رساندن انسان به عزت و اگر این مهم نباشد باید تن به خفت داد و در اسلام این مبارزه، «جهاد» نام دارد

است. وی نخستین کسی بود که این نوع تحقیق و مطالعه را در مسائل سیاسی مورد توجه قرار داد و در سال ۱۸۹۷ کتابی در خصوص «جغرافیای سیاسی» منتشر کرد.^۱ رودلف کیلن،^۲ جغرافیدان سوئدی (۱۹۲۲-۱۸۶۴) نظریات راتزل را بسط و گسترش داد. آنچه باعث ماندگاری نام وی در تاریخ جغرافیای سیاسی شد، اقدام او به استفاده از واژه ژئوپلیتیک در سال ۱۸۹۹ بود.^۳ موضوعات ژئوپلیتیک گسترده‌تری خاص دارند و در طول تاریخ دچار تحولات چشم‌گیری شده‌اند. از آنجا که ژئوپلیتیک نقش عوامل جغرافیایی را در تولید قدرت و روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار می‌دهد،^۴ لذا بررسی طیف‌های مختلف نظیر رقابت و گسترش حوزه نفوذ در مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی، بررسی

مناطق بحرانی، بررسی مرزهای بین‌المللی مناقشه‌انگیز، بررسی روابط قدرت‌ها در فضاهای جغرافیایی و بررسی عدم انطباق دو الگوی عرضه و تقاضای منابع حیاتی و تأثیر آن بر روابط کشورها و قدرت‌ها از موضوعات این دانش هستند.^۵

با توجه به تحولات صورت گرفته در ژئوپلیتیک، می‌توان آن را علم روابط متقابل جغرافیا، قدرت و سیاست و واکنش‌های ناشی از ترکیب آنها با یکدیگر دانست. البته در تعاریف جدید، قدرت هم از جنبه نرم و هم از جنبه سخت مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این تعریف از ژئوپلیتیک، سیاست به عنوان یک رویه فکری و عقلی از قدرت برای رسیدن به اهداف بهره می‌گیرد و جغرافیا نیز به عنوان بستر، عمل می‌کند و در حقیقت هم تولید قدرت و هم تولید سیاست می‌کند.

در مجموع، مباحث مربوط به ژئوپلیتیک از اهمیتی ویژه در عصر حاضر برخوردار شده، زیرا ژئوپلیتیک به معنای نتایج جغرافیایی یک سیاست نیز کاربرد پیدا کرده

۱. موریس دوورژه، اصول علم سیاست، ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی، تهران، میزان، ۱۳۸۲، ص ۹۹.

2. Rudolf Kiellen

۳. مارتین جونز و دیگران، مقدمه‌ای بر جغرافیای سیاسی، ترجمه زهرا پیشگاهی فرد و رسول اکبری، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۶، ص ۱۰.

۴. پیروز مجتهدزاده، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران، سمت، ۱۳۸۱، ص ۳.

۵. محمدرضا حافظ‌نیا، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد، پاپلی، ۱۳۸۵، ص ۳۷.



است. بر این اساس هدف اصلی ژئوپولیتیک تبیین نقش عوامل جغرافیایی در سیاست کشورهاست. در واقع در تحلیلی ژئوپولیتیک، سعی می‌شود بین مراکز قدرت بین‌المللی و مناطق جغرافیایی رابطه برقرار شود؛ زیرا وقایع سیاسی همیشه در محیطی جغرافیایی اتفاق می‌افتند و عوامل جغرافیایی در روند پدیده‌های سیاسی تأثیر گذارند؛ به عبارت دیگر بدون توجه به تمام عوامل زیست‌محیطی، اعم از انسانی و غیر انسانی و ملموس و غیر ملموس، نمی‌توان محیط سیاسی بین‌المللی را به طور کامل مورد شناسایی قرار داد.^۱ بر این اساس بازیگران سیاسی در عرصه روابط بین‌الملل آزادی تام ندارند بلکه به شدت متأثر از عوامل جغرافیایی و جمعیتی هستند. با این اوصاف، ژئوپولیتیک می‌تواند به عنوان مبنایی تئوریک برای بررسی مذاهب و ادیان گوناگون مورد استفاده قرار گیرد. به طور کلی ژئوپولیتیک یا جغرافیای سیاسی در دانشنامه بریتانیکا «تجزیه و تحلیل تأثیرات جغرافیایی بر مناسبات قدرت در روابط بین‌المللی» تعریف شده است.^۲ در دیکشنری انگلیسی لانگمن نیز ژئوپولیتیک این گونه تعریف شده است: «مطالعه تأثیر موقعیت یک کشور، جمعیت و غیره در سیاست‌های آن».^۳ از نظر گری، ژئوپولیتیک عبارت است از روابط تغییرناپذیر بین جغرافیا و قدرت استراتژیک.^۴ کزلن،^۵ ژئوپولیتیک را به عنوان نظریه دولت به عنوان یک ارگانسیم جغرافیایی و یا پدیده‌ای در فضا تعریف نمود.^۶ از نظر جونز و همکاران، جغرافیای سیاسی به عنوان شاخه‌ای از جغرافیای انسانی تلقی می‌شود که به هم‌کنشی‌های متعدد و چندگانه میان «سیاست» و «جغرافیا» می‌پردازد. این دو اصطلاح هر کدام از یک پیکربندی مثلثی برخوردار است. در یک‌سو مثلث قدرت، سیاست و خط مشی وجود دارد و در سوی دیگر مثلث فضا، مکان و سرزمین. در مثلث اول سیاست، مجموعه کامل جریان‌هایی است که دستیابی، بهره‌گیری و تداوم قدرت را شامل می‌شود. نتیجه و برآمد مورد نظر، خط مشی است؛ چیزهایی که با در اختیار داشتن قدرت می‌توان به دست آورد و به وسیله سیاست به

۱. جیمز دوئرتی و رابرت فالتزگراف، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، قومی، ج ۱، ۱۳۷۲، ص ۱۰۳.

2. Encyclopædia Britannica Online (15 June 2010), "Alfred Thayer Mahan", <http://www.britannica.com/EBchecked/topic/357900/Alfred-Thayer-Mahan>.

3. Longman Dictionary of Contemporary English, 1993, p433.

4. Gray, Colin, S. (1989), *Martime Strategy and the Defense of the West*, New York: Rampo Press 7.

5. Rudolf Kjellen

6. Cahnman, Werner J. (1943), "Concepts of Geopolitics", *American Sociological Review*, Vol. 8, No. 1, p57.

اجرا گذاشته شوند. جغرافیای سیاسی به کنش و واکنش‌های میان این سه عنصر و البته مثلث دوم نیز می‌پردازد. در مثلث دوم، فضا، ابزار اصلی جغرافیا است. مکان نقطه‌ای خاص در فضا، و سرزمین نیز مبتنی بر تلاشی رسمی در جهت تعریف و تعیین بخشی از فضا است که هویت و ویژگی‌های خاص را شامل می‌شود. از طریق جغرافیای سیاسی درمی‌یابیم که این شش عنصر قدرت، سیاست، خط مشی، فضا، مکان و سرزمین به لحاظ ماهیتی با یکدیگر مرتبط و پیوسته هستند.^۱

به طور کلی می‌توان ژئوپلیتیک را به دو نوع سنتی و انتقادی تقسیم‌بندی نمود. ژئوپلیتیک در ابتدا وجهی امپریالیستی داشت زیرا قدرت‌های بزرگ در صدد افزایش قدرت خود از طریق تصرف مناطق مهمی از جهان بودند و ایجاد روابط ژئوپلیتیک مبتنی بر سلطه و قدرت بود. به عنوان نمونه بنیانگذار مکتب انگلیسی ژئوپلیتیک هالفورد مکیندر^۲ در سال ۱۹۰۴ اعلام کرد که برای کسب قدرت جهانی کشوری موفق خواهد شد که خشکی‌های زمین را در اختیار داشته باشد. از نظر وی هر دولتی که بر هارتلند حاکم باشد بر جهان مسلط خواهد شد و از نظر وی اوراسیا هارتلند می‌باشد. اگر کشوری که ناحیه هارتلند را در اختیار داشته باشد و بتواند بر سرزمین‌های حاشیه‌ای مسلط شود و به این ترتیب به دریا راه یابد آنگاه امپراتوری جهانی در معرض دید او خواهد بود.^۳ نظریه پرداز ژئوپلیتیک امریکایی آلفرد ماهان^۴ (۱۹۱۴-۱۸۴۰) نیز معتقد بود که اولین گام برای کسب قدرت جهانی داشتن یک نیروی دریایی قوی و کنترل دریاهاست. وی بر اهمیت قدرت دریایی بر قدرت خشکی تأکید نمود.^۵ هدف وی این بود که امریکا به یک قدرت جهانی تبدیل شود. ان.جی. اسپایکمن،^۶ ژئوپلیسین دیگر امریکایی با ایجاد تغییراتی در نظریه هارتلند، نظریه ریملند (سرزمین حاشیه‌ای) را ارائه داد. به نظر وی هر دولتی که ریملند را کنترل کند بر جهان حکومت خواهد کرد.^۷ با وجود این، این روایت از ژئوپلیتیک که به ژئوپلیتیک سنتی معروف است در قرن بیست و یکم متحول شده و ژئوپلیتیک انتقادی یا مقاومت شکل گرفته است.

۱. مارتین جونز و دیگران، همان، ص ۵-۴.

2. Halford Mackinder

۳. آلاسیدید دراسیدیل و جرالداچ. بلیک، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، ترجمه دره میر حیدر مهاجرانی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹، ص ۳۶.

4. Alfred Mahan

5. Encyclopædia Britannica Online (15 June 2010), "Alfred Thayer Mahan", <http://www.britannica.com/EBchecked/topic/357900/Alfred-Thayer-Mahan>.

6. Nicholas Spykman

۷. آلاسیدید دراسیدیل و جرالداچ. بلیک، همان.



ژئوپلیتیک سنتی در این برخورد متهم به ایجاد شرایطی گردید که سوءاستفاده قدرت‌های استعمارگر از اندیشه‌های جغرافیایی را تسهیل نموده است.^۱ به طور کلی بر این اساس هرگاه اثر متقابل قدرت و فضا با رویکرد گفتمانی مورد بررسی قرار گیرد، به آن ژئوپلیتیک انتقادی می‌گویند. این گفتمان‌ها هستند که به ژئوپلیتیک مورد نظر ما معنا و مفهوم می‌دهند و ژئوپلیتیک صرفاً در درون این گفتمان فهمیده می‌شود. به عنوان نمونه اگر گفتمان محیط زیست باشد، یک ژئوپلیسین به بررسی سیاست‌ها و راهبردهای زیست‌محیطی در سطوح محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی و اثرات آن بر فضاهای مختلف جغرافیایی می‌پردازد و ژئوپلیتیک زیست‌محیطی نام می‌گیرد.^۲ از جمله کسانی که ژئوپلیتیک را به صورت گفتمانی و انتقادی مورد بحث قرار داده اتوتایل، می‌باشد. وی معتقد است که ژئوپلیتیک بیش از آنکه به عنوان توصیف شفاف از نقشه سیاسی جهان تعریف شود به عنوان یک گفتمان درباره جغرافیا و سیاست‌های بین‌المللی بحث می‌کند.^۳

به طور کلی این گفتمان‌ها می‌توانند غالب باشند یا مغلوب. گفتمان غالب ژئوپلیتیک از جمله گفتمان ژئوپلیتیک استعمار همیشه سعی نموده با غیریت‌سازی به تثبیت و ایجاد هژمونی مبادرت نماید اما با مقاومت‌ها و مخالفت‌های ژئوپلیتیک مغلوب و تحت حاشیه نتوانسته بر این روند تداوم بخشد. با ظهور مقاومت‌ها، گفتمان غالب و سلطه‌گر یا دچار تجدیدنظر در مرزهای سیاسی خود شده یا مجبور گردیده صحنه را برای ورود ژئوپلیتیک مغلوب ترک نماید. بنابراین در ژئوپلیتیک انتقادی به نقش پروسه‌های نوین شکل‌گیری ژئوپلیتیک توسط نهضت‌ها و نیروهای اجتماعی، قومیت‌ها، جنبش‌های اجتماعی نوین و... توجه می‌شود.^۴

بر این اساس می‌توان از دوره‌های مقاومت گفتمان ژئوپلیتیک اسلام علیه ژئوپلیتیک استعمار سخن گفت؛ مقاومت‌هایی که عرصه را برای حضور و سلطه کشورهای استعمارگر غربی در سرزمین‌های اسلامی تنگ نموده است. در این مقاله ژئوپلیتیک محور مقاومت؛ ژئوپلیتیک مقاومت پیش و بعد از انقلاب اسلامی دسته‌بندی شده و

۱. پیروز مجتهدزاده، همان، ص ۲۹۱.

۲. رسول افضلی و وحید کیانی، «تبیین رویکرد پست‌مدرنیسم در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک»، سیاست دفاعی، س ۲۰، ش ۸۰، پاییز ۱۳۹۱، ص ۲۰۴-۲۰۳.

۳. ژبروید اتوتایل و دیگران، اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا حافظ‌نیا و هاشم نصیری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰، ص ۴۶.

۴. مهدی جاودانی مقدم، «ژئوپلیتیک نوین تشیع در خاورمیانه و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ژئوپلیتیک، س ۸، ش ۲، تابستان ۱۳۹۱، ص ۳۲.



تبیین خواهد شد.

۳. ژئوپلیتیک مقاومت پیش از انقلاب اسلامی

ژئوپلیتیک اسلام در طی دو دوره یعنی قبل از حضور استعمارگران در سرزمین‌های اسلامی و پس از حضور استعمارگران قابل بررسی می‌باشد که در طی دوره دوم با ویژگی مقاومت در برابر استعمارگران غربی همراه می‌باشد. پس از ظهور اسلام، اسلام تنها در بعد جغرافیایی عربستان محصور نماند بلکه بعدی فرمانطقه‌ای یافت و به بالاترین حد از میزان اوج و عظمت خود رسید. پیامبر اسلام (ص) پس از تثبیت حاکمیت خود که با عهد صلح حدیبیه اتفاق افتاد، امکان ارتباط مسلمانان با حوزه‌های تمدنی روم، ایران و مصر را فراهم ساخت. ارسال نامه برای فرمانروایان این حکومت‌ها اقدام عملی‌ای بود که پیامبر، با انجام آن، تمدن نوپای اسلامی را به مرحله جدیدی وارد ساخت. همین ویژگی یعنی گسترش و انتشار تمدن اسلامی در زمان خلفای راشدین، عهد اموی و عباسی نیز تداوم یافت، به طوری که در اواسط عهد عباسی، گستره تمدن اسلامی در سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا ظاهر شد و زمینه دستیابی مسلمانان به علوم و دانش‌های پراکنده، در شرق و غرب دنیای آن روزگار فراهم گردید. پهنه دنیای اسلام در سوی شرق از منطقه ختا و ختن، در چین امروزی تا منتهی‌الیه مغرب مسکون آن روزگار یعنی مغرب اسلامی امتداد می‌یافت. این گستردگی در شمال، خط مستقیمی بود که از شمال چین به سواحل شمالی بحر خزر وصل می‌شد و تا ارتفاعات پیرنه، در جنوب فرانسه، ادامه پیدا می‌کرد و در جنوب، خطی است از مجمع‌الجزایر موجود در آسیای جنوب شرقی به منتهی‌الیه جنوبی شبه جزیره هند و آفریقا.^۱

بنابراین ژئوپلیتیک اسلام در دوره تکوین و رشد خود از گستره و عظمت ویژه‌ای برخوردار بود و حتی بر ژئوپلیتیک غیر اسلامی من جمله سرزمین‌های غربی غلبه و تفوق داشت. لذا زمانی که ژئوپلیتیک اسلام به اوج و عظمت خود رسید اروپاییان در صدد مقابله با ژئوپلیتیک اسلام برآمدند و کوشیدند بر اسلام سیطره یابند و آن را واژگون و تحریف سازند و پیروان را از آن روی گردان کنند. کلیسا در جنگ‌های صلیبی (۱۲۴۹-۱۰۹۹ م) به سخت‌ترین حملات خود علیه مسلمین دست زد.^۲ علاوه بر جنگ‌های صلیبی که تا حدی موجب جلوگیری از رشد ژئوپلیتیک اسلام شد و حتی آن را تا

۱. علی‌اکبر ولایتی، «پویایی و بالندگی تمدن اسلامی: بررسی و تحلیل فراز و نشیب‌های تمدن اسلامی از آغاز تاکنون»، اندیشه حوزه، ش ۴۷ و ۴۸، مرداد و آبان ۱۳۸۳، ص ۱۹-۱۸.

۲. انور جندی، اسلام و جهان معاصر، ترجمه حمیدرضا آژیر، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱، ص ۲۵۷.

انقلاب اسلامی ایران
حمایت از تمام مستضعفین
و مسلمانان و رهایی آنان
از دست استکبار را در
سرلوحه کار خود قرار
داده و در صدد بوده است
آن چیزی که در ایران
یعنی رهایی از سیطره
قدرت‌های استکباری واقع
شد را به دیگر کشورها
انتقال داده و صادر نماید

اندازه‌ای به عقب راند، حمله مغولان نیز ضربه دیگری بر
عظمت و شکوه ژئوپلیتیک اسلام وارد نمود که در نتیجه
این حمله بغداد سقوط نمود و با مرگ آخرین خلیفه که
مظهر جانشین خدا و پیامبر در زمین بود ضربه بزرگی به
عظمت و شکوه ژئوپلیتیک اسلام خصوصاً اهل تسنن وارد
گردید. سپس با ورود استعمارگران به کشورهای اسلامی
به ویژه در قرن نوزدهم، ژئوپلیتیک اسلام به طور گسترده
در محاصره قرار گرفت. در این قرن مسلمانان عظمت و
شکوه پیشین خود را به میزان بیشتری از دست دادند.
استعمارگران کشورهای مسلمان را یکی پس از دیگری

به زیر سلطه و نفوذ خود درآوردند. هلندی‌ها در اندونزی، انگلیسی‌ها در هند، نیجریه،
سودان، مصر و سومالی، روس‌ها در آسیای مرکزی، فرانسوی‌ها در کشورهای آفریقایی
مانند تونس، الجزایر، سنگال و... سلطه یافتند. ژئوپلیتیک اسلام دیگر صرفاً اسلامی نبود
بلکه با حضور نظامی و همین‌طور فرهنگی، اقتصادی و سیاسی غرب آمیخته گردید.
نتیجه تهاجم نظامی استعمارگران در درجه نخست و تهاجم فرهنگی آنها در درجه بعد
این بود که ارزش‌ها و اصول اسلامی در میان مسلمین چه در سطح نخبگان و چه در
سطح توده مردم کم‌رنگ گردید.

در مقابله با این اوضاع امواجی از مقاومت، ژئوپلیتیک اسلام را در نوردید که برای رعایت
اختصار صرفاً به مقاومت در قرن نوزدهم به رهبری سید جمال‌الدین اسدآبادی اشاره
می‌گردد. هدف نهضت سید جمال و شاگردانش ایجاد اتحاد اسلام برای مقابله با نفوذ
قدرت‌های غربی در جهان اسلام بود. در این میان سید جمال وحدت میان امپراتوری
عثمانی و حکومت ایران را نیز برای مقابله با استعمارگران بسیار ضروری می‌دانست؛
روندی که نادیده گرفتن آن یکی از عوامل اساسی فروپاشی امپراتوری عثمانی و متعاقب
الغای خلافت گردید و موج جدیدی از ژئوپلیتیک اسلامی را پس از آن رقم زد. فروپاشی
امپراتوری عثمانی ضربه‌ای سخت بر عظمت و شکوه ژئوپلیتیک اسلام وارد نمود به
طوری که کشورهای تحت نظر آن یکی پس از دیگری به زیر سلطه غرب درآمدند. علاوه
بر این با فروپاشی امپراتوری عثمانی و الغای خلافت از سوی زمامداران ترکیه شاهد
ایجاد حکومتی سکولار از سوی کمال‌آتاتورک در ترکیه هستیم. کمالیست‌ها به سوی
سکولار کردن جامعه حرکت نمودند. لذا در واکنش به اضمحلال دستگاه خلافت و رواج





وضعیت سکولاریسم موج دوم مقاومت ژئوپلیتیک اسلام چه در داخل ترکیه و چه در خارج از آن آغاز گردید. در خارج از ترکیه یکی از مهم‌ترین احیاطلبان اسلامی رشیدرضا (۱۹۳۵-۱۸۶۵) بود. جنبش وی به دست یکی از طرفدارانش یعنی حسن البناء قدرت واقعی یافت. مقابله با گسترش سکولاریسم در مصر که ناشی از تأثیر از سرزمین ترکیه بود، مقابله با کشورهای استعمارگر، حمایت از فلسطین و... از اهداف البناء بود. و در نهضت و جنبش‌های بعدی نقش زیادی داشتند.

۴. انقلاب اسلامی ایران و ژئوپلیتیک محور مقاومت

مقاومت ژئوپلیتیک اسلام از قرن نوزدهم به بعد مربوط به پیروزی انقلاب اسلامی ایران است. توضیح اینکه در دوران حکومت پهلوی استعمارگران با اقدامات مختلفی در صدد اضمحلال و تخریب پایه‌های فرهنگ اسلامی ایرانیان برآمدند و شوک و ضربه شدیدی بر هویت اسلامی ایرانیان وارد نمودند که در واکنش به این وضعیت انقلاب اسلامی رخ داد. با پیروزی انقلاب ایران، در سراسر جهان اسلام، از یوگسلاوی و مراکش در غرب گرفته تا اندونزی و فیلیپین در شرق، یک جنبش مردمی نضج گرفت. این تجدید حیات اسلامی به شکل‌های مختلف در حرکت‌های مردمی در عراق، تسخیر مسجدالحرام در مکه در سال ۵۸، جهاد مسلمانان در افغانستان اشغال شده توسط شوروی، ترور انور سادات در مصر و مقاومت شدید در لبنان، بروز ناآرامی در کویت، بحرین، قیام مردم در الجزایر، مصر، تونس، مراکش و قیام اسلامی فلسطین و... تجلی یافت. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، یک افسون و جذب اسلام را در مردم ایجاد کرد. از آن پس، مردمی که از عظمت قدرت خود بی‌اطلاع بودند، با برداشتی نوین از اسلام به حرکت درآمدند. این حرکت، نه فقط شیعیان، بلکه طرفداران اهل سنت را نیز در بر می‌گرفت؛ چراکه پیام امام، پیام وحدت مسلمانان و یک پیام فراگیر و جهانی بود. هدف اهتزاز «پرچم لاله‌الاله» در سراسر جهان، نفی تمامی قدرت‌ها و تکیه بر قدرت لایزال الهی و توده‌های مردم بود.^۱ بنابراین پیروزی انقلاب اسلامی ایران نه تنها به احیای عظمت و قدرت ژئوپلیتیک شیعه انجامید بلکه کل ژئوپلیتیک اسلام را دچار تحول و بیداری نمود. در واقع اسلامی بودن انقلاب ایران، این ویژگی و امتیاز خاص را به آن داد که دارای جنبه جهان‌شمولی باشد و تمام جهانیان را مورد خطاب پیغام خود قرار دهد.^۲ انقلاب

۱. جمیله کدیور، روبرویی، انقلاب اسلامی ایران و آمریکا، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۴، ص ۹۹-۹۸.

۲. محسن مجرّد، تأثیرات انقلاب اسلامی بر سیاست بین‌الملل، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶،



اسلامی ایران در بعد جهان‌شمولی‌اش مانند انقلاب صدر اسلام از یک‌سو تمام جهانیان را در تمام زمان‌ها و دوره‌ها مخاطب قرار داده و از سوی دیگر بر فطرت الهی انسان‌ها تأکید نموده است.^۱

مقاومت ژئوپلیتیک جهان اسلام مربوط به جنبش‌های کنونی است که از سال ۲۰۱۰ میلادی در محدوده‌ای از خلیج فارس تا شمال آفریقا در کشورهای هم‌چون تونس، مصر، لیبی، یمن و... رخ داده است. عوامل مختلفی در وقوع مقاومت در این دوره دخیل است که با تأکید بر سخنان رهبر معظم انقلاب اسلامی به طور مختصر در ذیل به آن پرداخته می‌شود:

اول؛ وجود حکومت‌های وابسته به غرب و امریکا. یکی از مسائلی که باعث نارضایتی مردم از حکومت‌های موجود در سرزمین‌های عربی گردیده و هویت و عزت اسلامی آنها را خدشه‌دار نموده است، وابستگی حکومت‌های آنها به غرب و خصوصاً ایالات متحده می‌باشد؛ رابطه‌ای که همراه با در نظر گرفتن منافع رژیم صهیونیستی بوده است. دوم؛ بی‌توجهی به مسئله فلسطین و رابطه با رژیم صهیونیستی. فلسطین بخش مهمی از عزت و هویت مسلمین را تشکیل می‌دهد لذا بی‌توجهی به این مسئله از سوی رهبران عربی نیز یکی دیگر از عوامل اصلی وقوع نارضایتی و نهایتاً قیام علیه حکومت‌های این مناطق بوده است.

سوم؛ وجود حکومت‌های سکولار. یکی دیگر از دلایل قیام‌های اخیر وجود حکومت‌های سکولار در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا می‌باشد. لذا در پاسخ به سیاست‌های دین‌ستیزانه حکومت‌های عربی، قشرها و گروه‌های مسلمان مبادرت به قیام علیه این حکومت‌ها نمودند. مؤید این امر استفاده از شعارهای اسلامی در جریان قیام‌ها، تأکید بر اصول و ارزش‌های اسلامی مانند حجاب پس از سقوط حکومت‌های سکولار و استقبال مردم از احزاب و گروه‌های اسلام‌گرا می‌باشد. در واقع پیام اصلی این قیام‌ها همان طور که مقام معظم رهبری فرموده‌اند چیزی جز «برافراشتن پرچم اسلام که عقیده عمیق و دل‌بستگی دیرین مردم است» نبوده است.^۲

بنابراین با وقوع قیام‌های سال ۲۰۱۱، در ژئوپلیتیک اسلام شاهد حرکت به سمت عظمت و شکوه دوباره این منطقه هستیم که البته این قیام‌ها و جنبش‌ها در این مسیر

۱. مجید صفاتاج، *انقلاب اسلامی و استعمار فرانو در منطقه*، سفیر اردهال، ۱۳۸۷، ص ۳۶.

۲. حسین مسعودنیا و اعظم خانی، «بیداری اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا از منظر رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)»، *بیداری اسلامی و تحولات منطقه‌ای*، دکتر اصغر افتخاری (ویراستار علمی)، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۱، ص ۲۹-۲۱.



و هابیون عربستان برای توجیه حمایت‌های خود از گروه‌های تروریستی و افراطی در عراق و سوریه و لبنان همواره این بهانه را مطرح می‌کنند که جمهوری اسلامی ایران در پی ایجاد «هلال شیعی» در منطقه است و عربستان نیز به عنوان مدافع حقوق مسلمانان اهل تسنن با تجهیز گروه‌های ضد شیعی در پی مقابله با تشکیل این هلال است

با آسیب‌های مختلفی مواجه بوده و هستند که عدم غلبه بر این آسیب‌ها خصوصاً آسیب‌های خارجی مانند روی کار آمدن عناصر متعهد به غرب و امریکا، ارایه بدیل‌های حکومتی انحرافی از سوی کشورهای خارجی، ایجاد ناامنی داخلی، تهاجم تبلیغاتی و رسانه‌ای مانند جلوه دادن انقلاب‌های مردمی به نام انقلاب امریکایی دموکراسی خواه و نادیده گرفتن فریاد اسلامی ملت‌ها،^۱ می‌تواند به احیای دوباره عظمت و اقتدار اسلامی در این منطقه خلل وارد نماید.

۱.۴. محور مقاومت از نگاه امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری

امام خمینی (ره) از جمله بنیانگذاران حرکت مقاومت به شکل جدید در منطقه و جهان و همچنین بنیانگذار انقلاب اسلامی ایران است. نگاه به همه پدیده‌ها باید از منظر دین باشد و بحث مقاومت را نیز باید از این منظر مورد بررسی قرار داد. با چنین تبیینی از مفهوم مقاومت و با نگاهی اجمالی به سابقه مقاومت، نگاه باید فراتر از موضوعات خاص نظیر مسئله فلسطین و مقاومت در فلسطین باشد و تحولات یمن را نیز باید جزو لاینفک آن به شمار آورد.

مقاومت از نظر امام خمینی (ره) و نظام اسلامی که اکنون پرچمدار آن مقام معظم رهبری هستند، دارای مبانی دینی، قرآنی و اسلامی است. در واقع رفتن به سمت مقاومت، امتثال امر الهی است بدین منظور که بر اساس دستور الهی باید به سمت مقاومت حرکت کرد چرا که همه ادیان آسمانی و تمام پیامبران، یک پیام واحد برای بشر دارند و آن این است که انسان‌ها باید خدا را بندگی کرده و از طاغوت اجتناب کنند. اگر بخواهیم با چنین نگاهی به پیامبران و پیام واحدشان، مسئله مقاومت را درک کنیم باید به دو واژه قرآنی استکبار و استضعاف توجه کرد. استکبار به جریان و سیستمی گفته می‌شود که ضمن «خودبرترپنداری»، تمام تلاش خود را به کار می‌بندد تا دیگران را تحت سلطه خویش قرار دهد. در این زمان، قرآن کریم امر به مبارزه با استکبار می‌کند و اعلام می‌دارد استکبار، همان طاغوت است.

مردمی که با استکبار مواجه می‌شوند به دو دسته تقسیم می‌شوند: گروهی تن به ذلت



و سازش می دهند و گروهی دیگر، دست به مقاومت می زنند. آنان که جلو ستمکاران می ایستند، خداوند، آنها را مؤمنین واقعی می داند که همچون پیامبر با کافران و مستکبران، شدید هستند اما در جبهه خود از رحمانیت برخوردار هستند. (به این مهم در آیه ۲۱ سوره فتح اشاره شده است.)

در همین زمینه، مقام معظم رهبری فرموده اند:

تکفیر، یک عاملی برای دشمنان اسلام و دشمنان امت اسلامی است. نه فقط شیعه، بلکه اهل سنت را هم تکفیر می کنند. اهل سنت را هم، مسجدشان را، نمازشان را منفجر می کنند به نفع رژیم صهیونیستی، برای اینکه مردم را و مسلمان ها را به هم مشغول کنند تا غافل بشوند از مسئله مهم فلسطین و از حضور دشمن در دل دنیای اسلام غفلت کنند؛ هدف، اینها است. یک عده ای هم از روی ساده لوحی، بعضی هم البته از روی غرض، با آنها همراهی می کنند، این را باید متوجه بود.^۱

می توان گفت مسئله مقاومت در برابر ظالم و مستکبر، حرکتی است با منشأ قرآنی و کسانی که در برابر ظالم مقاومت می کنند امر خداوند را اطاعت می کنند. نکته کلیدی مقاومت، نه گفتن به کسی است که قصد اعمال سلطه دارد. مقاومت اگر الهی و تحت عنوان بندگی خدا باشد، نصرت الهی شامل حال آن خواهد شد. مقاومت، کلیدی است برای رساندن انسان به عزت و اگر این مهم نباشد باید تن به خفت داد و در اسلام این مبارزه، «جهاد» نام دارد.

در این راستا، امروز برای حفظ منافع خود و ادامه مسیر بر اساس باورهای اسلامی، باید از مقاومت پشتیبانی کرده و آن را ادامه دهیم. نگاه ما به قضیه فلسطین باید کلان محور و ایدئولوژیک باشد و نباید از این نگاه صرف نظر کرد. سیاست گذاری و حمایت از مقاومت در خارج از مرزهای سرزمینی و کنار مرزهای رژیم صهیونیستی، همواره باید در دستور کار دست اندر کاران جمهوری اسلامی ایران برای بالا بردن امنیت ملی قرار گیرد. این موضوع را باید در قالب قاعده «هر کس» که سلاح خود را به سمت رژیم صهیونیستی نشانه رود، تحت حمایت ماست، مطمح نظر قرار داد.

گفتمان انقلاب اسلامی و غیریت سازی دشمنان برای آن

انقلاب اسلامی ایران منجر به شکل گیری و عمومیت یافتن گفتمانی در ایران شد که

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با کارگزاران حج، ۱۳۹۳/۶/۱۶.



دارای مختصات خاص خودش می‌باشد. گفتمان انقلاب اسلامی، که به نوعی تداوم حرکت انبیا و متصل به تعالیم آسمانی است، از ریشه و اساس با گفتمان‌های رقیب خود، مانند سوسیالیسم، کاپیتالیسم و صهیونیسم، تفاوت دارد. دال مرکزی گفتمان انقلاب اسلامی در شعارهایی نهفته است که مردم در فراندوم سال ۱۳۵۷ مطرح کردند. مردم در آن زمان خواستار بازگشت به اسلام و حاکمیت مردم بودند؛ به عبارت دیگر مسئله استقلال، آزادی و جمهوریت را مطرح می‌کردند که بزرگان انقلاب هم تبلور این خواسته را بر اساس این آیه شریفه ذکر می‌کردند که «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»^۱

شاخصه اصلی گفتمان انقلاب اسلامی برآمده از رهنمودهای امام خمینی (ره) را باید در پذیرش حکومت اسلامی و الایی دانست که همه جهت‌گیری‌های فکری و ذهنی و کنش‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی آن معطوف به یک هدف والا و مقدس (و نه مادی گرایانه و قدرت‌محور) یعنی حکومت اسلامی است. یعنی نوعی اسلام سیاسی که در جهان اسلام از اهمیت بالایی برخوردار بوده و به تبع آن عرصه جهانی را نیز تحت تأثیر قرار داده است. لذا اهمیت یابی اسلام سیاسی که بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی به عنوان یکی از محورهای اصلی گفتمان انقلاب اسلامی معرفی نموده‌اند از آنجا نشئت می‌گیرد که جهان اسلام، اسلام سیاسی را به عنوان پدیده‌ای بومی می‌نگرد و آن را بازگشت به هویت گذشته اسلامی خویش تلقی می‌کند، با این تفاوت که حضرت امام بار د اسلام متحرانه و ارتجاعی، برای پویایی این گفتمان و از باب باز بودن باب اجتهاد و نقش زمان و مکان در آن و مبانی اجتهاد شیعی بار د ادعای گذر از فقه سنتی و تأسیس فقه پویا، لزوم تمسک به شیوه اجتهاد سنتی را ضمن توجه به مقتضیات زمان و مکان مطرح کردند. ایشان در این مقوله بر آن‌اند که در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می‌کند که نظریات اجتهادی - فقهی در زمینه‌های مختلف عرضه شود.^۲ همین امر سبب شده که آرای سیاسی حضرت امام خمینی حتی در عرصه‌های بین‌المللی نیز تأثیرات عمیقی در برداشته باشد و این متأثر از شعار محوری نهضت اسلامی ایران یعنی استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی بود. به گونه‌ای که این ابعاد سه‌گانه، چه در سطوح فردی یا جمعی، در لایه‌های فراملی و فراملی مطرح گردید و این گفتمان همانند جریان آزاد سیالات بر اساس این قاعده که اندیشه مرز نمی‌شناسد

۱. احمد جهان بزرگی، «تحلیل گفتمانی نظریه انقلاب اسلامی»، *زمانه*، ش ۸۴ و ۸۵، ۱۳۸۸، ص ۲۸.
 ۲. سید روح‌الله خمینی، *شئون و اختیارات ولی فقیه*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۲۴۱.

وارد عرصه روابط بین‌الملل و معادلات قدرت جهانی گردید. از همین رو دال مرکزی گفتمان انقلاب اسلامی، اسلام است.

۲.۴. سطوح تأثیرگذاری انقلاب اسلامی در محور مقاومت

از مهم‌ترین اهداف و آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران عبارت است از؛ گسترش عدالت، نفی ظلم و ستم، حمایت از ستمدیدگان و مظلومین و نفی استکبار و... در این زمینه مسئله حمایت از مستضعفین در قبال مستکبرین جهان بسیار اساسی می‌باشد و مورد توجه اساسی رهبر انقلاب اسلامی بوده، به طوری که ایشان چند ماه بعد از به ثمر رسیدن انقلاب، لزوم تأسیس حزب جهانی به نام «حزب مستضعفین» را مطرح کردند. در اصل ۱۵۴ قانون اساسی نیز در خصوص حمایت از مستضعفین آمده است:

جمهوری اسلامی ایران... در عین خودداری کامل از هر گونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند.^۱

در واقع انقلاب اسلامی ایران حمایت از تمام مستضعفین و مسلمانان و رهایی آنان از دست استکبار را در سرلوحه کار خود قرار داده و در صدد بوده است آن چیزی که در ایران یعنی رهایی از سیطره قدرت‌های استکباری واقع شد را به دیگر کشورها انتقال داده و صادر نماید. امام خمینی (ره) در این خصوص فرموده‌اند:

ما می‌خواهیم این چیزی که در ایران واقع شد و این بیداری که در ایران واقع شد و خودشان را از ابرقدرت‌ها فاصله گرفتند و دست آنها را از مخازن خودشان کوتاه کردند، این در همه ملت‌ها و در همه دولت‌ها بشود. معنی صدور انقلاب ما این است که همه ملت‌ها بیدار بشوند و همه دولت‌ها بیدار بشوند و خودشان را از این گرفتاری که دارند و از این تحت سلطه بودن که هستند... نجات بدهد. معنای صدور انقلاب این است که معنویت موجود در ایران را گسترش دهیم.^۲

نظام سیاسی ایران با ویژگی منحصر به فردی از ظرفیت تأثیرگذاری بر محیط پیرامون برخوردار بوده که در این جا به سه محیط داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی اشاره می‌گردد. نخست؛ محیط داخلی: در سطح محیط داخلی از جمله تأثیرات عبارت است از برقراری

۱. قانون اساسی، جمهوری اسلامی.

۲. آیین انقلاب اسلامی (گزیده‌ای از اندیشه و آرای امام خمینی (ره))، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۳، ص ۴۱۷-۴۱۵.





وحدت و اعتماد ملی، توسعه دانایی محور که نواندیشی دینی را تشویق نموده، جنبش نرم‌افزاری با ویژگی‌های جرئت علمی، نفی تقلیدپذیری، رعایت ارزش‌های دینی و... دوم؛ محیط منطقه‌ای: در سطح منطقه‌ای یعنی منطقه شیعه‌نشین و اسلامی این تأثیرات عبارت است از: بازسازی تمدن اسلامی و ارتقای خودباوری فرهنگی به ملت‌های مسلمان؛ ارتقای بیداری اسلامی و تأکید بر وحدت جهان اسلام. این امر موجب ایستادگی آنان در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی گردید؛ احیای هویت جهان اسلام با شاخص‌هایی همچون حمایت از مستضعفان، حق‌گرایی، نفی گرایش‌های غرب؛ محوریت ایران در ثبات منطقه‌ای و جهانی کردن مبارزه با صهیونیسم با اعلام روز جهانی قدس از سوی امام خمینی (ره).

سوم؛ محیط بین‌المللی: در سطح بین‌المللی این تأثیرات عبارت است از: به چالش کشیدن سلطه فرهنگی غرب از طریق تفکرات رهایی‌بخش و استکبارستیز، اعطای خودباوری به ملت‌ها و معرفی اسلام به عنوان یک شیوه زندگی؛ گشایش جبهه ثالث در نظام بین‌الملل، از طریق حمایت از حرکت‌های استقلال‌طلبانه و تشویق ملت‌ها به معنویت؛ پرچمداری انقلاب فرهنگی جهانی با شاخص‌هایی همچون تأکید به معنویت، وحدت اسلام، فرهنگ استقلالی و بومی و غیره.^۱ در خصوص محیط منطقه‌ای یعنی محیط جغرافیایی شیعیان باید گفت از نظر جغرافیایی پس از ایران بیشترین شیعیان در کشورهای زندگی می‌کنند که عمدتاً در اطراف ایران هستند و بیشتر آنها با ایران پیوستگی جغرافیایی دارند. عراق، بحرین، آذربایجان، عربستان، ترکیه، پاکستان، افغانستان، امارات، کویت، قطر و عمان از جمله این کشورها به شمار می‌آیند. علاوه بر اینها کشورهای هستند که جمعیت قابل ملاحظه‌ای از شیعیان در آنها زندگی می‌کنند اما در پیوستگی بلافصل ایران قرار ندارند. این گروه از کشورها نیز از این نظر که همگی در قاره آسیا واقع‌اند، با هم وجه اشتراک دارند. لبنان، یمن، سوریه، هند، تاجیکستان و ازبکستان از جمله این کشورها هستند. به این مناطق شیعه‌نشین باید شیعیان پراکنده در سایر نقاط جهان را نیز اضافه نمود؛ شیعیانی که در خارج از قاره آسیا و عمدتاً در آفریقا، اروپا و امریکا زندگی می‌کنند.^۲

۱. محمدرضا دهشیری، *بازتاب مفهومی و نظری انقلاب اسلامی ایران در روابط بین‌الملل*، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۶-۱۱۲.
 ۲. سیدعباس احمدی، «نقش مذهب در گسترش حوزه نفوذ مطالعه موردی: تشیع و ایران»، ژئوپلیتیک، س ۶، ش ۱، بهار ۱۳۸۹، ص ۴۸.

۳،۴. اقدامات تقابلی غرب و آمریکا با انقلاب اسلامی در محور مقاومت

دو گفتمان اصلی در غرب آسیا به چشم می‌خورد نخست گفتمان مقاومت و دیگری گفتمان سازش، در پی وقوع انقلاب اسلامی در ایران در ۱۹۷۹ میلادی نظام برآمده از انقلاب اسلامی با تکیه بر شعار نه شرقی، نه غربی و تأکید بر استکبارستیزی در عرصه بین‌المللی و استبدادستیزی در عرصه داخلی دیکتاتوری‌های موجود در منطقه و حامیان فرمانطقه‌ای آنان را به چالش کشیده با مطرح ساختن ارزش‌های منبعث از اعتقادات اسلامی در برابر لیبرال‌دمکراسی و کمونیسم، اسلام را به عنوان تنها راه سعادت و رستگاری ملل منطقه معرفی نمود. پس

فشارهای وارده بر سیستم سیاسی ایران از سوی غرب و آمریکا و برخی کشورهای عربی منطقه با این هدف صورت می‌گیرد که شکاف بین سیستم سیاسی ایران و محیط داخلی و خارجی‌اش تشدید گردد و سیستم سیاسی ایران نتواند باز خورد مثبتی در برابر درون‌دادهای ناشی از تقاضای محیط خارجی خصوصاً ژئوپلیتیک شیعه داشته باشد و بدین طریق رهبری و جایگاه محوری آن در ژئوپلیتیک شیعه با بحران مواجه گردد

از انقلاب اسلامی و شکل‌گیری محور مقاومت اقدامات تقابلی زیادی توسط غرب، آمریکا و کشورهای اقماری برای محور مقاومت و رهبر این محور صورت گرفته است؛ از جمله مهم‌ترین اقدامات محور سازش و به خصوص رهبر آن آمریکا در این زمینه عبارت است از:

- تحریم‌های اقتصادی: اصولاً وجود مشکلات و بحران‌های اقتصادی در محیط اجتماعی ایران باعث می‌گردد از ظرفیت‌های سیستم سیاسی جهت کمک‌های اقتصادی به تقاضاهای محیط شیعه و همین‌طور دیگر مسلمین کاسته گردد. غرب و خصوصاً آمریکا با آگاهی نسبت به این روند با اعمال تحریم‌های گسترده خصوصاً طی چند دهه اخیر در صدد بوده است تا دغدغه اقتصادی مانع از کمک گسترده نظام جمهوری اسلامی ایران به محیط خارجی یعنی شیعیان و مسلمانان گردد و بدین طریق به شکاف و گسست سیستم سیاسی و محیط خارجی‌اش منجر گردد.

- مقابله با فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای: ممانعت جدی کشورهای غربی و آمریکایی برای جلوگیری از دستیابی کشورمان به فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای، نشان‌دهنده اهمیت انرژی هسته‌ای و اعتبار و پرستیژی است که برای ایران می‌تواند به همراه داشته باشد.^۱ لذا چنین فناوری ایران را تبدیل به یک الگو برای تمامی کشورهای شیعی و

۱. داود غزالیق زندی (به کوشش)، «جهت‌گیری‌های محیط تصمیم‌گیری خارجی ایالات متحده آمریکا در قبال فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران»، «ایران و مسئله هسته‌ای (مجموعه مقالات)»، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی غیر انتفاعی، ۱۳۸۷، ص ۱۰.





اسلامی می‌کند و بدین طریق بر رهبری ژئوپلیتیک آن میان شیعیان و مسلمانان می‌افزاید و این چیزی نیست که غرب و امریکا بتوانند آن را تحمل نمایند و لذا با فناوری هسته‌ای ایران مخالفت‌های گسترده‌ای نموده‌اند.

- ترویج فرهنگ و ارزش‌های غربی جهت دور نمودن جامعه از اهداف و آرمان‌های انقلاب اسلامی: نفوذ فرهنگ غربی در میان قشرهای جامعه ایران خصوصاً نسل جوان را می‌توان از طریق گرایش به فیلم، موسیقی، لباس و رفتارهای غربی مشاهده کرد؛ وضعیتی که با مبانی هویت اسلامی و انقلابی در تضاد قرار دارد. شبکه‌های تلویزیونی مروج فرهنگ غربی از طریق فیلم، موسیقی و برنامه‌های مختلف که به زبان فارسی پخش می‌شود، در دو، سه دهه اخیر شتاب فزاینده‌ای گرفته است.

غرب و امریکا با اقدامات رسانه‌ای مختلط در صدد دور نمودن جامعه ایران خصوصاً نسل جوان از ارزش‌ها و اصول انقلابی هستند تا بدین طریق نه تنها در داخل جامعه به فروپاشی سیستم سیاسی اقدام نمایند بلکه از حمایت مردم خصوصاً جوانان از اصول و آرمان‌های انقلابی سیستم سیاسی خصوصاً حمایت از ملت‌های مظلوم شیعه و مسلمان بکاهند و بدین طریق به تشدید گسست بین سیستم سیاسی و محیط خارجی ایران مبادرت نمایند.

- شکاف بین شیعه و سنی از طریق طرح هلال شیعی. یکی دیگر از اقدامات غرب و امریکا جهت گسستن مرزهای بین سیستم سیاسی و محیط خارجی اش، بحث شیعه‌هراسی و طرح مسائلی مانند هلال شیعی است. به عنوان نمونه پس از قدرت‌یابی شیعیان در عراق، امریکا و برخی کشورهای عربی از قدرت‌یابی شیعیان در منطقه به وحشت افتادند و با طرح هلال شیعی در صدد مقابله با آن و همین‌طور رهبر آن یعنی ایران برآمدند. در این رابطه ملک عبدالله پادشاه اردن، ادعا کرد که «نتیجه اصلی جنگ در عراق شکل‌گیری یک هلال شیعی تحت سلطه ایران بوده است.»^۱ به نظر «ملک عبدالله»، هلال شیعی از ایران شروع و در این اواخر با حاکمیت شیعیان بر عراق تداوم یافته و از اقلیت علوی حاکم بر سوریه گرفته تا لبنان که با افزایش روزافزون جمعیت شیعه مواجه است، را در برمی‌گیرد.^۲

همین‌طور این وضعیت در فردای پس از وقوع انقلاب‌ها و جنبش‌های اخیر در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا نیز به چشم می‌خورد. آنها سعی نمودند با مطرح کردن مجدد

۱. حسین پورا احمدی و جمال جمالی، «طرح هلال شیعی: اهداف، موانع و پیامدها»، شیعه‌شناسی، س ۷، ش ۲۶، تابستان ۱۳۸۸، ص ۵۶-۷.

۲. شیعه‌نیوز، ۱۳۹۰/۴/۸.



هلال شیعی و جلوه دادن آن به عنوان خطری برای منطقه، به اختلال در مرزهای سیستم سیاسی ایران و محیطش مبادرت ورزند. به عنوان نمونه روزنامه نیویورک تایمز در مقاله‌ای، تصریح کرد که با آغاز «بهار عربی»، ائتلافی شامل کشورهای سنی علیه هلال شیعی در منطقه خاورمیانه تشکیل شده است.^۱

در خصوص جنبش‌ها و انقلاب‌های اخیر در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا باید گفت ایران تنها در ژئوپلیتیک شیعه (بحرین و یمن) تأثیر گذار نبوده بلکه در ژئوپلیتیک اسلام نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. به عنوان نمونه سامی البراهم، استاد جامعه تونس در این زمینه ضمن آنکه معتقد است در جریان انقلاب تونس مسلمانان شعارهایی می‌دادند که منطبق بر اسلامیت و تعقیب اهداف اسلامی بود، در ادامه نیز این حرکت را ملهم از انقلاب اسلامی ایران می‌داند. از نظر وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران حرکت مردم تونس به عشق امام خمینی رحمت‌الله علیه آغاز شد.^۲ همچنین متفکران عربی شرکت‌کننده در بیست و چهارمین کنفرانس وحدت اسلامی در سخنان خود تأکید کردند که حرکت میلیونی مردم در جهان اسلام، انعکاس پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) است که بعد از گذشت بیش از سی سال، اکنون بروز کرده است.^۳

بحران سوریه و نقش مؤثر جمهوری اسلامی ایران در این کشور برای ناکام گذاشتن طرح‌های ضد دولتی در سوریه نیز مجدداً زمینه را برای طرح هلال شیعی و مقابله با آن فراهم نمود. به عنوان نمونه از نظر روزنامه نیویورک تایمز، بحران سوریه مرحله سرنوشت‌سازی از مراحل تقابل ائتلافی سنی و ائتلافی شیعی است و برنده این میدان، جایزه استراتژیک و بارزشی را به دست خواهد آورد.^۴ در این زمینه مفتی وهابی عرعور، حامی تروریست‌های سوریه، در یک سخنرانی در شهر الجبیل به شیعه، ایران و حزب‌الله حمله نمود و اعلام نمود که پادشاه اردن ملک عبدالله ثانی در حدود هشت سال پیش و در یک گفت‌وگو با روزنامه *واشنگتن پست* از تشکیل هلال شیعی گفت و اینکه نباید اجازه دهیم توطئه تشکیل هلال شیعی به سرانجام برسد.^۵ وهابیون عربستان برای توجیه حمایت‌های خود از گروه‌های تروریستی و افراطی در عراق و سوریه و لبنان

۱. همان، ۱۳۹۱/۸/۹.

۲. سامی البراهم، «الثوره التونسیه أفشلت جميع خطط الاستكبار العالمی»، ۲۰۱۱.

۳. «همایش ژئوپلیتیک شیعه»، *خبر شیعیان*، ش ۸۴ و ۸۵، آبان و آذرماه ۱۳۸۹، ص ۱۷-۱۵.

۴. شیعه‌نیوز، ۱۳۹۱/۸/۹.

۵. همان، ۱۳۹۲/۵/۱۵.



همواره این بهانه را مطرح می‌کنند که جمهوری اسلامی ایران در پی ایجاد «هلال شیعی» در منطقه است و عربستان نیز به عنوان مدافع حقوق مسلمانان اهل تسنن با تجهیز گروه‌های ضد شیعی در پی مقابله با تشکیل این هلال است.^۱

بنابراین فشارهای وارده بر سیستم سیاسی ایران از سوی غرب و امریکا و برخی کشورهای عربی منطقه با این هدف صورت می‌گیرد که شکاف بین سیستم سیاسی ایران و محیط داخلی و خارجی اش تشدید گردد و سیستم سیاسی ایران نتواند باز خورد مثبتی در برابر درون داده‌های ناشی از تقاضای محیط خارجی خصوصاً ژئوپلیتیک شیعه داشته باشد و بدین طریق رهبری و جایگاه محوری آن در ژئوپلیتیک شیعه با بحران مواجه گردد.

۴،۴. مقایسه نگاه محور مقاومت و سازش به مسائل و تحولات در غرب آسیا

در مطالعه و مقایسه نگاه محور مقاومت با رهبری انقلاب اسلامی ایران و محور سازش با محوریت ایالات متحده با متحدان منطقه‌ای و کشورهای اقماری اش می‌بینیم که درصدد مقابله با گفتمان انقلابی و نهضتی هستند؛ در اینجا برخی از مهم‌ترین مسائل و تحولات را در نگاه این دو محور مقایسه خواهیم کرد.

۱،۴،۴. نگاه به مسئله فلسطین

یکی از بحران‌های منطقه غرب آسیا بی‌شک بحران فلسطین است بحرانی که از پایان جنگ جهانی اول و صدور اعلامیه بالفور به نوعی آغاز گردیده و تأسیس رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ بر شدت آن افزود؛ بحرانی که به رغم گذشت چندین دهه همچنان لاینحل مانده است، بی‌تردید مسئله فلسطین موجب بدبینی ملل منطقه نسبت به غرب شده (به جهت حمایت کشورهای غربی از رژیم صهیونیستی) و نارضایتی آنان را نسبت به رژیم‌های محافظه کار منطقه به جهت عدم حمایت لازم از ملت فلسطین و داشتن مناسبات مودت‌آمیز و همه‌جانبه با حامیان رژیم صهیونیستی منجر گردیده است.

امروزه اهمیت مسئله فلسطین به حدی است که دولت‌ها و جنبش‌های سیاسی موجود نه تنها در کشورهای عربی که در کشورهای مسلمان غیر عرب نیز نمی‌توانند نسبت به آن بی‌تفاوت باشند. محور مقاومت نیز چنانچه از نامش پیداست راه حل مسئله فلسطین را مقاومت در برابر اشغال‌گران دانسته معتقد است تنه‌راه حل عادلانه برای حل و فصل این بحران مقاومت مردمی و برگزاری همه‌پرسی از صاحبان اصلی سرزمین فلسطین

۱. همان، ۱۳۹۲/۱۱/۱۳.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و استقرار نظام جمهوری اسلامی، امام خمینی همواره بر ضرورت دفاع از مردم مظلوم فلسطین تأکید داشته و آن را یک تکلیف دینی دانسته‌اند. در واقع حمایت‌های ایران از لبنان، فلسطین و جنبش حماس را می‌بایست در راستای عملیاتی کردن اصول انقلاب اسلامی دانست

می‌باشد. حال آنکه محور محافظه کار معتقد به حل این بحران با توسل به روش‌های دیپلماتیک بوده اعضای این ائتلاف بارها اعلام نموده‌اند در صورت بازگشت آوارگان فلسطینی به سرزمینشان و تشکیل کشور مستقل فلسطین به پایتختی بیت‌المقدس به عادی‌سازی مناسبات خود با رژیم صهیونیستی دست خواهند زد (همان طرحی که ملک عبدالله پادشاه پیشین عربستان در زمان ولیعهدی خود در سال ۲۰۰۲ ارایه کرد).

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و استقرار نظام جمهوری اسلامی، امام خمینی همواره بر ضرورت دفاع از مردم مظلوم فلسطین تأکید داشته و آن را یک تکلیف دینی دانسته‌اند. در واقع حمایت‌های ایران از لبنان، فلسطین و جنبش حماس را می‌بایست در راستای عملیاتی کردن اصول انقلاب اسلامی دانست. در این راستا عربستان و ایالات متحده تلاش دارند با دخالت در مسئله حل و فصل بحران فلسطین، جمهوری اسلامی را به چالش بکشند و از قدرت نفوذ آن بکاهند.^۱ هدف ایران استقرار یک جامعه اسلامی با محوریت امت اسلامی است؛ حمایت ایران از حماس و گروه‌های فلسطینی سنی مذهب موجب کم رنگ شدن نقش مذهب در رابطه با این گروه‌ها و جمهوری اسلامی ایران شده است. در مقابل ایالات متحده و عربستان تلاش دارند با حمایت از گروه‌های سنی در مقابل ایران موازنه‌سازی کنند.^۲ این در حالی است که جمهوری اسلامی ایران همواره در منطقه خاورمیانه به جایگاه مردم در نقش تعیین سرنوشت خود چه از طریق انتخابات و غیره احترام گذاشته است.

موضع‌گیری رهبری نظام در خصوص راه حل مسئله فلسطین چنین بیان می‌شود: ما همه پرسی از ملت فلسطین را پیشنهاد می‌کنیم. ملت فلسطین نیز مانند هر ملت دیگر حق دارد سرنوشت خود را تعیین کند و نظام حاکم بر کشورش را برگزیند. همه مردم اصلی فلسطین، از مسلمان و مسیحی

۱. پرویز نادری‌نسب، «چالش‌های روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان در منطقه»، سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، ش ۱، ۱۳۸۹، ص ۳۲۸.
۲. محمد جمیری، «بررسی و تبیین نقش فرمانطقه‌ای ایالات متحده آمریکا در روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی پس از ۱۱ سپتامبر»، راه‌آورد سیاسی، ش ۲۹، ۱۳۸۹، ص ۱۴۵.





و یهودی (نه مهاجران بیگانه) در هر جا هستند؛ در داخل فلسطین، در اردوگاه‌ها و در هر نقطه دیگر، در یک همه‌پرسی عمومی و منضبط شرکت کنند و نظام آینده فلسطین را تعیین کنند. آن نظام و دولت برآمده از آن، پس از استقرار، تکلیف مهاجران غیر فلسطینی را که در سالیان گذشته به این کشور کوچ کرده‌اند، معین خواهد کرد. این یک طرح عادلانه و منطقی است که افکار عمومی جهانی آن را به درستی درک می‌کند و می‌تواند از حمایت ملت‌ها و دولت‌های مستقل برخوردار شود. البته انتظار نداریم که صهیونیست‌های غاصب به آسانی به آن تن در دهند، و اینجاست که نقش دولت‌ها و ملت‌ها و سازمان‌های مقاومت شکل می‌گیرد و معنی می‌یابد. مهم‌ترین رکن حمایت از ملت فلسطین، قطع پشتیبانی از دشمن غاصب است؛ و این وظیفه بزرگ دولت‌های اسلامی است.^۱

این ایده‌ای است که بر اساس آن همه مردم فلسطین با هم برابر خواهند بود و همه از حقوق بشر و حقوق شهروندی خود در یک جامعه دموکراتیک استفاده خواهند کرد.

۲،۴،۴. نگاه به غرب و رویه دموکراسی غربی و امریکایی

محور مقاومت دولت‌های غربی به ویژه امریکارا دارای نقشی مخرب در منطقه دانسته، برخی سیاست‌های این کشورها را در قبال غرب آسیا ریشه بسیاری از مشکلات موجود در آن می‌داند؛ بعلاوه کشورهای غربی را به جهت حمایت‌هایشان از رژیم صهیونیستی مورد سرزنش قرار می‌دهد. مجموعه این عوامل موجب بدبینی محور مقاومت نسبت به غرب شده و اگر گهگاه همکاری‌هایی را نیز میان دو طرف شاهد بوده‌ایم جنبه مقطعی و موردی داشته است. در مقابل محور محافظه کار گرچه هر از گاهی از دولت‌های غربی به ویژه امریکا به دلیل حمایت‌های آنان از رژیم صهیونیستی انتقاد می‌کند اما معتقد به تفکیک موضوعات بوده در عرصه‌های مختلف با کشورهای غربی همگرایی‌های گسترده‌ای دارد؛ به بیان دیگر این جریان وجود برخی اختلافات در پاره‌ای از موضوعات با دولت‌های غربی را مانعی بر سر راه همکاری در دیگر عرصه‌ها ندانسته نگاهش به غرب و به خصوص امریکا مثبت است.

در این راستا، حمایت چند دهه‌ای امریکا از مقوله ثبات و نادیده گرفتن مطالبات دموکراتیک و ضد استبدادی ملت‌های خاورمیانه در کشورهای عربی شمال آفریقانه‌ها



به ظهور پدیده انفجار مشارکت خواهی سیاسی ملت‌های مزبور در قالب خیزش‌های مردمی علیه تداوم رژیم‌های اقتدارگرا و مورد حمایت امریکا انجامید؛ ناتوانی ایالات متحده در مهار جنبش‌ها و قیام‌های مردمی خاورمیانه عربی، که مشخصه اصلی آن پیگیری الگوی دموکراسی کنترل‌شده در کشورهای است که نمی‌توان موج آزادی خواهی در آنها را متوقف یا مهار کرد.^۱ ارتقای جامعه مدنی، انجام اصلاحات سیاسی و اجتماعی واقعی در خاورمیانه، مانند هر منطقه دیگر، تنها به دست نیروهای سیاسی منطقه و سازمان‌هایی که مردم آن را نمایندگی می‌کنند میسر است. بر این اساس ایالات متحده در اصول آزادی‌های سیاسی و دموکراسی‌سازی در خاورمیانه متفاوت و به تعبیر دقیق‌تر متناقض با اصول دموکراتیک عمل کرده است.

عدم تعهد عملی ایالات متحده به اصول دموکراتیک و شعارهای مردم‌سالارانه مورد تأکید خود در رهیافت واشنگتن برابر بحرین و عربستان از یک سو و رویکردش در قبال تحولات سوریه، لیبی، تونس، مصر از سوی دیگر نمود و ظهور یافته است. سیاست ایالات متحده با منافع استراتژیک و راهبردی آن در خلیج فارس در هم تنیده شده است. به گونه‌ای که این دیدگاه در واشنگتن وجود دارد که روابط خود را با عربستان سعودی باید در مسیر ثابت و بدون تغییری حفظ کند، اما شکست در تحت فشار قرار دادن مؤثر متحدانش ممکن است نتیجه معکوس داشته باشد.^۲ ادامه سرکوب‌ها در بحرین ممکن است در کوتاه مدت آرامش را برقرار سازد، اما در بلندمدت این سیاست هزینه‌هایی را به بار خواهد آورد و ممکن است شیعیان را به سمت ایران متمایل سازد.

با حمله نظامی ایالات متحده در مارس ۲۰۰۳ رژیم بعثی سرنگون شد و عراق به اشغال نظامی امریکا درآمد. با اشغال عراق و رشد محور شیعه در عراق، ایران نیز نفوذ قابل توجهی در عراق پیدا کرد. نگرانی واشنگتن و متحد وی عربستان سعودی از روی کار آمدن شیعیان آن هم از طریق مردم‌سالاری از چند جنبه قابل تأمل است. از یک منظر الگوی مردم‌سالاری عربی در عراق که به عنوان کشور عربی الگوی انتخاب غربی در آن نهادینه شده است و از آن طریق موجب قدرت‌گیری شیعیان و روی کار آمدن افراد و گروه‌های غیر هم‌سو با ایالات متحده منجر شده است. و از منظر دیگر روی کار آمدن اکثریت شیعی در عراق است که خود می‌تواند مسئله امنیتی‌ای را برای منطقه

۱. رضا سلیمانی، «رویکرد تئوریک به سیاست امریکا در قبال انقلاب اسلامی ایران و بیداری اسلامی در خاورمیانه»، *انقلاب اسلامی*، س ۱، ش ۲، ۱۳۹۱، ص ۹۵.

2. Jones Toby Jones. Time to disband the Bahrain-based U.S. Fifth Fleet, the Atlantic, 10 June 2011, p11.

محور تکفیری به ویژه داعش با داعیه مقابله با «دشمن نزدیک» یعنی شیعه به جای «دشمن دور» یعنی صهیونیسم، بحران‌سازی مصنوعی در محیط امنیتی محور مقاومت اسلامی و جلوگیری از نهادینه شدن این محور را با حمایت غرب و صهیونیسم در دستور کار خود قرار داده است

شیعی نشین شرقی عربستان سعودی به وجود آورد که منافع خود و متحدش واشنگتن را به خطر اندازد.^۱ ورود نظامیان شیعی به ارتش عراق (نیروی صدر و سپاه بدر) و همچنین روی کار آمدن حزب الدعوه و مجلس اعلی انقلاب اسلامی عراق در انتخابات ژانویه ۲۰۰۵ که از مدافعان ایران هستند، نگرانی کشورهای عربی و غربی و به خصوص واشنگتن را برانگیخته است؛^۲ چرا که این امر به معنای سرآغاز نفوذ ایران در منطقه و قدرت‌گیری گروه‌ها و تشکیل رژیم‌های غیر همسو یا ضد غربی و امریکایی در منطقه خاورمیانه خواهد شد.

۳،۴،۴. خط مشی در سیاست خارجی

به طور کلی دو گونه خط مشی در سیاست خارجی وجود دارد: نخست خط مشی حفظ وضع موجود که بر این اساس کشورها از نحوه تقسیم قدرت در عرصه بین‌المللی و جایگاه خود در آن و به طور کلی مناسبات حاکم بر نظام بین‌الملل رضایت داشته و خواهان حفظ و تداوم وضع موجود می‌باشند و دیگر رویکرد تجدیدنظرطلبانه است؛ به این معنا که یک دولت یا به طور کلی یک بازیگر نظام بین‌الملل از نحوه توزیع قدرت در عرصه بین‌المللی و جایگاه خود در آن ناخرسند بوده مناسبات حاکم بر نظام بین‌الملل را ناعادلانه می‌داند؛ از این رو شرایط موجود را نپذیرفته در پی تغییر نظم حاکم برمی‌آید. تا آنجا که به غرب آسیا مربوط می‌شود محور محافظه کار رویکردی محافظه کارانه داشته تمایلی به وقوع تحولات عمیق و سریع ندارد؛ به بیان دیگر سیاست حفظ وضع موجود را دنبال می‌کند؛ حال آنکه محور مقاومت مناسبات موجود در عرصه جهانی را به طور عام و منطقه‌ای به طور خاص را عادلانه ندانسته خط مشی انقلابی دارد. به دیگر سخن، محور مقاومت در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای خط مشی تجدیدنظرطلبانه را در پیش گرفته است.

۴،۴،۴. بیداری اسلامی و گرایش به سوی محور مقاومت

از دو محور مقاومت و محافظه کار سخن به میان آورده، به تفاوت میان این دو جریان هر چند به اختصار اشاره شد. تقابل این دو جریان که طی سه دهه با شدت و ضعف متفاوت

۱. حمید صالحی، «مناسبات راهبردی امارات متحده عربی با جمهوری اسلامی ایران»، مطالعات راهبردی، س ۱۴، ش ۱، ۱۳۹۰، ص ۱۶۰.

۲. نبی‌الله ابراهیمی، «شورای همکاری خلیج فارس و برنامه هسته‌ای ایران»، شرق، ش ۶۲۲، ۱۳۸۶، ص ۱.



تداوم یافته بود، با آغاز تحولات اخیر غرب آسیا وارد مرحله جدیدی شد. طرفین که در طول سه دهه ائتلاف‌های مستحکمی را شکل داده به موازنه‌سازی با یکدیگر دست زده بودند زمینه را برای برهم خوردن توازن قوا در منطقه فراهم می‌دیدند. اساساً هر موازنه‌ای در عرصه بین‌المللی تا زمانی پابرجا خواهد بود که متغیر دیگری آرایش نیروها را برهم نزنند به نحوی که تغییرات پیش‌آمده در وضعیت نیروها توازن قوا را به سود یک طرف و به زیان طرف دیگر تغییر بدهد.

در چنین وضعیتی طرفین بر فعالیت‌های خود می‌افزایند تا از شرایط پیش‌آمده سود جسته در صورت امکان بر طرف مقابل تفوق یافته یا لافل به نوعی به موازنه‌سازی جدید دست بزنند اما تا پیش از آن بروز یک دوره بی‌ثباتی به جهت برهم خوردن توازن قوا محتمل خواهد بود. بیداری اسلامی با سرنگونی برخی رژیم‌های منطقه و بروز بی‌ثباتی در برخی دیگر از کشورهای غرب آسیا موازنه موجود میان دو محور مقاومت و اعتدال عربی را برهم زده منطقه را وارد یک دوره بی‌ثباتی و تنش نموده به نحوی که عمده کشورهای غرب آسیا را به صورت مستقیم یا غیر مستقیم با چالش‌های امنیتی مواجه ساخت. دو محور مذکور نیز در صددند از شرایط موجود سود جسته ژئوپلیتیک منطقه را به زیان طرف مقابل تغییر داده و نظم مورد نظر خود را در منطقه استقرار بخشند. تداوم چنین وضعیتی موجب رویارویی هر چه بیشتر این دو جریان شده است آن هم با شدت و حدتی که تا به امروز سابقه نداشته است. در این بین یکی از کشورهایی که از تحولات موسوم به بیداری اسلامی متأثر شده است یمن می‌باشد.

در چهارچوب دیدگاه دموکراسی، علت اصلی خیزش‌های مردمی خاورمیانه را باید در وجود دولت‌های غیر دموکراتیک، فقدان آزادی بیان، نبود دموکراسی واقعی، فقدان حقوق زنان و سرکوب احزاب و گروه‌های مخالف جست‌وجو کرد. دموکراسی‌سازی یا صدور دموکراسی در قالب اصلاحات سیاسی، اعطای آزادی‌های سیاسی شهروندان و... به ابتدای تشکیل ایالات متحده و به خصوص پس از روی کار آمدن ویلسون و جریان جنگ جهانی اول برمی‌گردد. گزارش ویلسون به کنگره مبنی بر این که امریکا باید یک جهان امن برای دموکراسی ایجاد کند، فقط یک بحث اخلاقی برای امریکا نبود بلکه او دریافته بود که حکومت‌های دموکراتیک همکاران بهتری از حکومت‌های پادشاهی و استبدادی برای امریکا و منافع آن هستند.^۱ نظم و ثبات مدنظر امریکا در دوره جنگ سرد که در مقابل کمونیست مطرح شده بود، دموکراسی را تنها دستاویز خود برای

۱. رضا سلیمانی، همان، ص ۱۰۵.

مقابله با ایدئولوژی مارکسیست‌ها تبدیل کرده و گسترش می‌داد. امریکا در دهه ۱۹۹۰ نظریه صلح دموکراتیک را به راهنمای عمل سیاست خارجی خود تبدیل کرد؛ کلینتون دموکراسی را سومین ستون سیاست خارجی خود می‌داند. در تئوری صلح دموکراتیک که در دهه ۱۹۸۰ طرح شد، طراحان سیاست خارجی امریکا معتقد بودند که دموکراتیک شدن دیگران منجر به کاهش منازعات میان امریکا و دیگر کشورها می‌شود. گسترش دموکراسی در واقع بهترین راه برای تضمین امنیت امریکا و برقراری صلح و ثبات بادوام ترسیم می‌شد. با افول کمونیست در شرق زمینه‌های دموکراسی غربی بر مدار ارزش‌های لیبرالیستی امریکایی شروع به ترویج خود کردند.^۱

در مسئله قیام‌های مردمی کشورهای عربی منطقه، جمهوری اسلامی ایران به موضوع مردم‌سالاری تأکید کرده است. بر این اساس، راهبرد واکنش ایالات متحده امریکا در دوران ریاست جمهوری او باما پس از شکست سیاست مهار جنبش‌ها و قیام‌های مردمی در خاورمیانه عربی بر هدایت و کنترل قیام‌های مردمی با هدف روی کار آوردن رهبران همسو یا دست‌کم جلوگیری از روی کار آمدن رهبران انقلابی و غرب‌ستیز تعلق گرفته است.^۲ در حالی که شواهد عینی تحولات اخیر منطقه خاورمیانه بیانگر این است که در طرح انقلاب اسلامی برای خاورمیانه بزرگ، پایبندی عملی به حق تعیین سرنوشت مردم وجود دارد اما در طرح خاورمیانه بزرگ امریکایی چنین پایبندی وجود ندارد؛ بلکه تمامی اهداف امریکا در راستای منافع ملی خود بوده است. این شواهد نهایتاً پارادوکس عمیق میان آرمان و واقعیت را در سیاست خارجی امریکا به نمایش می‌گذارد. به عبارت دیگر، ناتوانی واشنگتن در حل این پارادوکس تاریخی میان آرمان‌های دموکراتیک و محافظه‌کاری مانعی در راه دموکراتیزاسیون واقعی و عملی دولت‌های خاورمیانه عربی به شمار می‌رود و نهایتاً موجب طرح مطالبات حقوقی و سیاسی شهروندان در جوامع خاورمیانه در قالب مردمی و بیداری اسلامی شده است.^۳ همه این شواهد گویای عینی این مسئله است که تحولات منطقه غرب و امریکا را با چالش جدی مواجه کرده و نیز عدم پایبندی آنها به اندیشه و رفتارشان را آشکار ساخته است. به این ترتیب با افزایش نقش و جایگاه مردمی منطقه و رشد و گسترش مردم‌سالاری اسلامی پیروزی‌هایی در آینده نصیب انقلابیون خواهد شد.

1. Fukuyama Francis (1992), *The End of History and Last Man*, London: Hamish Hamilton, p1.

۲. رضا سلیمانی، همان، ص ۱۱۶.

۳. همان، ص ۱۱۳.

۵،۴،۴. محور مقاومت و مسئله سوریه

در مسئله سوریه واشنگتن راهکار سیاسی و نظامی را برای حل بحران سوریه مطرح می‌کند؛ در حالی که نقش بشار اسد در مرحله انتقال قدرت را مردم سوریه تعیین خواهند کرد. جمهوری اسلامی ایران با عنایت به اهمیت نقش و جایگاه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خود همواره بر دخالت دادن مردم برای تعیین آینده نظام سیاسی سوریه تأکید می‌کند.

تحلیل‌گر امریکایی درباره مسئله سوریه تشریح کرده است که:

امریکا با هر حرکت دموکراتیک در جهان مخالف است. علت آن نیز این است که امریکا تمایلی به ایجاد نظام‌های دموکراتیک مخالف با سیاست‌های خود ندارد. امریکا به علت سیاست‌هایش دشمنانی در تمام جهان دارد و به همین علت طبیعی است که از وجود نظام‌های دموکراتیک که تمایل ملت‌ها در رد سیاست‌های امریکا را دنبال می‌کند، نگران باشد.

چامسکی معتقد است:

هنگامی که امریکا از رژیم‌های دموکراتیک سخن می‌گوید، منظورش آن رژیم‌هایی است که از وی حمایت می‌کنند، اما اگر در همین کشورها انتخاباتی برگزار شود و دولتی با رویکرد مخالف امریکا روی کار بیاید، واشنگتن این انتخابات را دموکراتیک نخواهد خواند، به عنوان مثال این اتفاقی بود که در انتخابات فلسطین در سال ۲۰۰۶ روی داد و جنبش حماس در جریان آن پیروز انتخابات شد.

اشاره چامسکی به انتخاباتی است که نتیجه آن به نفع جنبش حماس تمام شد اما از آنجایی که این نتیجه دلخواه امریکا نبود، کارشکنی کردند و این پیروزی را به رسمیت نشناختند. همین کار باعث شد، فلسطین دو پاره شود و بخشی از فلسطینی‌ها در نوار غزه مستقر شوند^۱ مجموعه این اتفاقات فقط یک معنا دارد؛ دموکراسی‌ای مورد پسند امریکایی‌هاست که فرد دلخواه آنها از صندوق رأی بیرون آید. در غیر این صورت، کشور هدف آنها متهم به تقلب در انتخابات می‌شود و فرد پیروز آماج حملات متعدد از جمله فشارهای اقتصادی قرار می‌گیرد و اگر هیچ کدام از این اقدامات به نتیجه منجر نشود، راهکار نظامی در دستور کارشان قرار می‌گیرد و این دقیقاً همان سناریویی است که





در چهارچوب دیدگاه دموکراسی، علت اصلی خیزش‌های مردمی خاورمیانه را باید در وجود دولت‌های غیر دموکراتیک، فقدان آزادی بیان، نبود دموکراسی واقعی، فقدان حقوق زنان و سرکوب احزاب و گروه‌های مخالف جست‌وجو کرد

در سوریه در حال اجرایی شدن است. تقابل موضع‌گیری جمهوری اسلامی ایران و آمریکا در قضیه سوریه که به نوعی نشان‌دهنده پایبندی ایران به راه‌حل سوری و نقش ملت سوری و عدم پایبندی آمریکا به آن است.

در مجموع با گسترش بیداری اسلامی در منطقه، اشتباه بودن انگاره‌هایی که غرب و

امریکا در طول سالیان گذشته سیاست‌های خود را بر مبنای آنها تنظیم کرده بودند، محرز شد. این انگاره‌ها عبارت‌اند از: آمریکا می‌تواند به رژیم‌های عربی در خصوص همکاری امنیتی و ثبات در بازارهای نفت و گاز اعتماد کند بدون اینکه خواهان اصلاحات سیاسی و اقتصادی در این کشورها باشد؛ آمریکا کنش‌گر اصلی عرصه تحولات خاورمیانه است و می‌تواند به راحتی با رقبا و دشمنان خود مقابله کند. طی دو سال گذشته رژیم‌های تونس، مصر، لیبی و یمن سقوط کرده‌اند و ناآرامی‌ها در بحرین ادامه دارد. آمریکا نگران گسترش این ناآرامی‌ها به عربستان سعودی، اردن، مراکش، امارات متحده عربی و کویت است که با اعتراضات مردمی مواجه بوده‌اند. آمریکا در راهبرد نوین خود تلاش می‌کند با تقویت گروه‌های افراطی، مانع به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان در کشورهای دارای خیزش مردمی شود.

با توجه به خیزش‌های مردمی منطقه و مبارزه با ساختار سیاسی مستبد و فاسد (استبداد و استکبارستیزی) که هیچ‌امیدی به اصلاح و تغییر آن نبوده است، استعمارستیزی و عدم وابستگی به کشورهای خارجی به خصوص آمریکا و رژیم صهیونیستی به چشم می‌خورد. مردم معترض این کشورها به دنبال استقلال سیاسی کشور خود هستند و می‌خواهند حق تعیین سرنوشت داشته باشند. از مهم‌ترین دلایلی که موجب بروز چنین تظاهرات گسترده در کشورهای اسلامی شده تعالی‌خواهی و هویت‌طلبی است. تحقق چنین مسئله‌ای در گرو احیای اسلام اصیل است. خیزش مردم با چنین درخواستی موجب کسب و حفظ کرامت و منزلت انسانی می‌شود.^۱ این چنین درخواست‌های عمومی و ادامه مطالبات مردم از حاکمان نشان‌دهنده الگوپذیری از انقلاب اسلامی بوده و شکل خاورمیانه را شبیه خاورمیانه مدنظر انقلاب اسلامی کرده

۱. بهزاد قاسمی، «گزارش اجلاس جهانی استادان مسلمان دانشگاه‌ها و بیداری اسلامی»، مطالعات راهبردی جهان/اسلام، س ۱۳، ش ۵۱، ۱۳۹۱، ص ۲۰۵.

است. بیداری اسلامی و تحولات داخلی صورت گرفته در بسیاری کشورهای منطقه عرصه را برای پیش‌بینی، اعمال نفوذ و مدیریت سیاست‌ها توسط امریکا کاهش داده است؛ به نحوی که امروز در خاورمیانه اسلامی بسیاری از تحولات، فارغ از پیش‌بینی یا اعمال نفوذ این کشور، در حال شکل‌گیری است. بیداری اسلامی بسیاری از کشورهای محور سازش را با چالش‌های جدید داخلی مواجه کرده و از توان آنها برای افزایش فشار بر محور مقاومت کاسته است.

ناتوانی امریکا و متحدانش در کاهش نقش ایران در منطقه و شکست در تحقق تغییرات دلخواه غرب، به ویژه در سوریه و در مرتبه کمتری در عراق، نشان از کاهش نفوذ و اثرگذاری جدی امریکا بر موازنه قدرت در منطقه و ناکامی در شکل‌دهی به نظم مدنظر غرب در خاورمیانه دارد.^۱ نظم حاکم در خاورمیانه پس از موج دموکراسی خواهی در خاورمیانه از بین رفته است و کشورهای مختلف از روسیه و چین گرفته تا ترکیه و قطر به دنبال تعریف جایگاهی جدید برای خود در عرصه بین‌الملل به‌ویژه در خاورمیانه هستند. در این راستا حمایت چند دهه‌ای امریکا از مفهوم ثبات در منطقه برای حفظ منافع خود و نادیده گرفتن مطالبات دموکراتیک و ضد استبدادی ملت‌های خاورمیانه و شمال آفریقا در نهایت به ظهور پدیده مشارکت‌خواهی و آزادی خواهی سیاسی ملت‌های مذکور در قالب بیداری اسلامی علیه تداوم رژیم‌های عربی اقتدارگرا و مورد حمایت امریکا ختم شد. امریکا ناتوان در مهار جنبش‌ها و قیام‌های مردمی در خاورمیانه عربی به سیاست هدایت و کنترل تحولات در این کشورها مبادرت کرده است.^۲

احتمال مخالفت اسلام‌گرایان با رژیم صهیونیستی و گفتمان ضد امریکایی آنها یکی از نگرانی‌های امریکا بوده است. رژیم‌های سرنگون‌شده در منطقه به همراه رژیم صهیونیستی متحد امنیتی امریکا در منطقه بودند و در راستای ثبات‌سازی در چهارچوب منافع امریکا حرکت می‌کردند. در این شرایط بی‌ثباتی و خلأ امنیتی به وجود آمده و امریکا قدرت تأثیرگذاری خود را تا حد زیادی از دست داده و نگران از دست دادن نفوذ خویش است. ناآرامی‌ها در جهان عرب و جایگزین شدن دولت‌های اسلام‌گرا به جای رژیم‌های دوست و مورد اعتماد رژیم صهیونیستی و احتمال اتخاذ سیاست‌های خصمانه از سوی آنها علیه اسرائیل موجب نگرانی مقامات این رژیم شده است. در داخل فلسطین هم عموم مردم خواستار اتخاذ سیاستی قاطع در قبال این رژیم و اتحاد فتح و

1. Pollack, Kenneth M. (2012) Shifting sand in Middle East, brooking institute, 14 feb. 2012, accessed, p1.

۲. رضا سلیمانی، همان، ص ۹۴.



حماس هستند. اسرائیل مسلماً در این شرایط امنیت خود و چشم‌انداز صلح با اعراب را مثبت ارزیابی نمی‌کند و خود را در محیطی تهدیدآمیز می‌بیند.^۱

۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله ضمن ارائه تعریفی از مفهوم ژئوپلیتیک، نقش و تأثیر ارزش‌ها و مؤلفه‌های محور مقاومت متأثر از گفتمان انقلاب اسلامی بر ارتباط و کنش متقابل سه عنصر جغرافیا، سیاست و قدرت، به بررسی ژئوپلیتیک مقاومت پیش از انقلاب اسلامی علیه کشورهای استعمارگر غربی پرداخته شد که در قرن نوزدهم به رهبری سید جمال‌الدین اسدآبادی، مقاومت ژئوپلیتیک اسلام پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی در کشورهای مختلف به خصوص در مصر به رهبری حسن‌البناء بود. ژئوپلیتیک مقاومت بعد از انقلاب اسلامی در طی جنبش‌های اخیر در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا از نقش و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. پیروزی انقلاب اسلامی ایران نه تنها به احیای عظمت و قدرت ژئوپلیتیک مقاومت انجامید بلکه کل ژئوپلیتیک اسلام را دچار تحول و بیداری نمود. این امر حتی از جهان اسلام هم فراتر می‌رود و انقلاب اسلامی ایران موجب بیداری دینی دیگر ادیان و بیداری انسانی غیرمتدینین گردید. انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران به عنوان رهبر ژئوپلیتیک مقاومت و کانون آن بوده است.

نقش محوری ایران در جبهه مقاومت در زمان‌های بحرانی مانند جنگ، حملات تروریستی، جنبش‌ها و قیام‌ها حائز اهمیت می‌باشد. محور مقاومت، به عنوان جدی‌ترین مدافع فلسطین، می‌توانست با وقوع جنبش‌های بیداری اسلامی، گسترده‌تر و عمیق‌تر از وضعیت کنونی آن شود ولی محور تکفیری به ویژه داعش با داعیه مقابله با «دشمن نزدیک» یعنی شیعه به جای «دشمن دور» یعنی صهیونیسم، بحران‌سازی تصنعی در محیط امنیتی محور مقاومت اسلامی و جلوگیری از نهادینه شدن این محور را با حمایت غرب و صهیونیسم در دستور کار خود قرار داده است. آنچه در بیداری اسلامی نیز گفته شد با آغاز تحولات منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا، کشورهای نزدیک به جریان محافظه‌کار کوشیده‌اند توازن قوا را به سود خود و به زیان محور مقاومت بر هم بزنند که تقابل بیش از پیش این دو جریان را در پی داشته است. یمن همسایه جنوبی پادشاهی عربستان به رغم همجواری با رهبر محور محافظه‌کار طی ماه‌های اخیر به

1. Christopher M. Blanchard, et al., "Change in the Middle East: Implications for US Policy," Congressional Research Service, March 7 2012, www.crs.gov, p3.

محور مقاومت متمایل بوده است؛ زیرا با ورود به مرحله بیداری اسلامی و مقاومت در برابر جریان وهابیت و حامیان بین‌المللی به محور مقاومت وارد شده است. تأکید محور مقاومت بر استبدادستیزی و استکبارستیزی و عدم سازش آن با رژیم صهیونیستی را می‌توان در جنبش انصارالله مشاهده نمود.

با تبیین وضعیت تحولات در منطقه و تأثیر انقلاب اسلامی و محور مقاومت این واقعیت مشخص می‌شود که رویارویی اسلام و غرب پدیده جدیدی نیست و ریشه‌های تاریخی دارد؛ پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و احیای مجدد ارزش‌های اسلامی و بازبایی مجدد هویت اسلامی مجدداً موج هراس از اسلام و مسلمانان را در دل غرب زنده کرده و رویارویی اسلام و غرب ابعاد جدیدی یافته و با راه‌اندازی اسلام‌هراسی و گروه‌های تکفیری در صدد تضعیف این محور هستند. گروه تکفیری داعش، برای غرب و صهیونیسم کار کردهایی دارد که بر آیند نهایی آنها، ایجاد گسست در محور ژئوپلیتیک مقاومت و از اولویت خارج ساختن مقابله با اشغالگران فلسطین است. با سرایت هدفمند جریان تکفیری گری به محیط امنیتی جمهوری اسلامی به مثابه ام‌القرای جبهه مقاومت، تلاش می‌شود از گسترش محور مقاومت جلوگیری شده و به اسراییل مصونیت بخشیده شود.



تاریخ روابط ایران و عراق در دوران معاصر؛ از دشمنی تا اتحاد

محمد موسوی دهموردی^۱

حسام خاتمی^۲

مقدمه

کشور عراق همواره در سیاست خارجی ایران جایگاهی خاص داشته است. طی نیم قرن گذشته نگاه ایران و عراق به یکدیگر، نگاهی امنیتی بوده است، اما در وضعیت جدید با وارد شدن عناصری تازه در حوزه سیاسی عراق، جایگاه این کشور در سیاست خارجی ایران اهمیت بیشتری یافته است. در واقع، «گرایش‌ها از تخاصم و تضاد به دوستی و همکاری در بین دو کشور میل کرده است. عراق پس از صدام واجد عناصر و تحولاتی است که تغییر در ساختار قدرت و هویت آن باعث دگرگونی‌هایی در ژئوپلیتیک منطقه و رویکردهای بازیگران خاورمیانه‌ای شده است.»^۳ در واقع از زمان فروپاشی عثمانی و شکل‌گیری دولت عراق در غرب ایران، سیاست‌های متخذه از سوی دولتمردان آن کشور همواره به عنوان

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی از دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران

۳. مجموعه مقالات عراق نوین و تحولات خاورمیانه، تهران، مؤسسه مطالعاتی اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۷، ص ۵.





منبع تهدید علیه امنیت ملی ایران به شمار آمده و این کشور به ندرت روابطی دوستانه با ایران داشته است. اختلافات ارضی و مرزی به همراه مسائل مذهبی همچون تبعیض علیه شیعیان در عراق و مسائل قومی و نژادی همانند مناقشه عرب و عجم، حضور اکراد در دو سوی مرزهای ایران و عراق، به همراه خوی توسعه طلبی حاکمان بغداد از جمله عوامل اصلی تنش یا منازعه میان دو کشور در نیم قرن اخیر محسوب می گردند. اما پس از سقوط صدام حسین و بعثی های عراق و افزایش نفوذ و قدرت شیعیان در ساختار سیاسی این کشور، نوعی اتحاد و ائتلاف میان ایران و عراق شکل گرفته و تهدیدات گروه تروریستی داعش و لزوم مقابله با آن نیز بر دوستی و ائتلاف و اتحاد دو کشور افزوده است. در این مقاله سعی خواهد شد تا با نگاهی به تاریخچه، مختصات و اهمیت کشور عراق، به تاریخ روابط ایران و عراق در دوران معاصر پرداخته شود.

بخش اول: نگاهی به تاریخچه و مختصات کشور عراق

عراق از کشورهای مهم و استراتژیک منطقه خلیج فارس و خاورمیانه است:

این کشور بین ۲۹ درجه و ۶ دقیقه الی ۳۷ درجه و ۵ دقیقه عرض شمالی و ۳۸ تا ۴۶ درجه طول خاوری از نصف النهار گرینویچ واقع شده و دارای ۴۳۸,۴۴۶ کیلومتر مربع مساحت است. سرزمین عراق به طور عمده از سه بخش تشکیل شده است: منطقه کوهستانی در شمال و شمال شرقی، منطقه جلگه‌ای در شرق و جنوب شرقی و زمین های پست و هموار در جنوب.^۱

دو رود مهم دجله و فرات که از ترکیه سرچشمه می گیرند پس از عبور مرزهای دو کشور وارد عراق می شوند و قسمت شرقی این کشور را سیراب می کنند. (رود فرات پس از عبور از سوریه وارد خاک عراق می گردد). جمعیت عراق در جولای سال ۲۰۰۴ معادل ۲۵/۳۷۴/۶۹۱ نفر برآورد شده که از این تعداد ۵۵ تا ۶۰ درصد را اعراب شیعه، ۲۵ درصد را اعراب سنی و ۱۵ الی ۲۰ درصد را اکراد تشکیل می دهند. تعداد مسیحیان در عراق نیز تا قبل از جنگ دوم خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ یک میلیون نفر و در حال حاضر حدود ۶۵۰ هزار نفر برآورد شده است.^۲

۱. سایت رایزنی بازرگانی جمهوری اسلامی ایران در بغداد، ۱۳۹۴/۲/۱۱، تاریخ مراجعه: ۱۳۹۴/۵/۲۲، قابل دسترسی در: <http://dmr.ir/194>
۲. همان.

از آن زمان تاکنون به علت جنگ و ناامنی در این کشور، سرشماری دقیقی از جمعیت این کشور انجام نگرفته است.

عراق در شمال خلیج فارس واقع شده، که از این نظر دارای موقعیت ممتازی است. به همین دلیل بسیاری از صاحب نظران، عراق را دومین کشور (بعد از ایران) در منطقه آسیای جنوب غربی می دانند که دارای امکانات مناسب جغرافیایی است و در بین کشورهای عربی حوزه خلیج فارس مقام ویژه‌ای را داراست. به همین دلیل است که «عراق همواره از نظر تاریخی با درک ژئوپلیتیک خود، به دنبال کسب رهبری در بین کشورهای منطقه خاورمیانه و خلیج فارس بوده است.»^۱ عراق کشوری است که همانند سایر همسایگانش راه‌های فراوان به دریای آزاد ندارد. تنها راه عراق به دریای آزاد از طریق شط العرب و پهنای بسیار کوچکی از خلیج فارس امکان پذیر است. کشور عراق از ویژگی‌های ژئوپلیتیکی بارزی برخوردار است که ترکیب و حاصل تأثیرگذاری آنها بر عملکرد دولتمردان و سیاست خارجی این کشور، اوضاع و شرایط منحصر به فردی را به وجود آورده است. این شرایط طی سه دهه اخیر موجب تحولاتی در سطح منطقه و کشور عراق گردیده که نهایتاً تغییرات ژئوپلیتیکی قابل توجهی را در این کشور رقم زده است:

در دوران جنگ سرد، عراق در قلمرو ژئواستراتژیک قدرت بری وقت، یعنی اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت، اما فروپاشی اتحاد شوروی و جنگ دوم خلیج فارس موجب حضور آمریکا در مناطق امن در شمال و جنوب عراق بر اساس قطعنامه ۶۸۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد گردید.^۲ به دلیل شرایط استراتژیک خاص عراق، این کشور از اهمیت زیادی برای آمریکا برخوردار است:

تضمین امنیت جریان صدور نفت، تأثیرگذاری بر روند صلح اعراب و اسرائیل، مهار جمهوری اسلامی ایران و نقش آفرینی در شمال عراق و منطقه کردستان برای کنترل تحولات و تأثیرگذاری بر کشورهای که دارای مناطق کردنشین هستند فرصت‌هایی بوده‌اند که پس از جنگ دوم خلیج فارس با استفاده از موقعیت ژئوپلیتیکی عراق برای آمریکا فراهم شده است.^۳

۱. عزت‌الله عزتی، *تحلیلی بر ژئوپلیتیک/ایران و عراق*، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱، ص ۱۴۹.

۲. همشهری، «جهان از چشم مردم عراق»، ۱۳۸۱/۱۲/۹.

۳. همان.



در طول دهه‌های گذشته، نقش مسلط سنی‌ها در حاکمیت عراق و ترکیب آن با ایدئولوژی حزب بعث، نگرانی‌ها و هزینه‌های امنیتی فراوانی برای منافع ملی ایران به همراه داشته است. از این رو سقوط رژیم بعثی صدام در بهار ۲۰۰۳ فصل جدیدی در تاریخ عراق گشود و پس از چندین دهه زمینه ایجاد یک کشور دموکراتیک و با ثبات را مقدور ساخت

عراق از زمان شکل‌گیری آن در سال ۱۹۲۱ توسط قدرت استعماری بریتانیا، عمدتاً به دلیل نارسایی‌های ساختاری یا دخالت قدرت‌های خارجی دست‌خوش تحولات زیادی شده است. در پی جنگ جهانی‌گیر اول، بخش جنوبی امپراتوری عثمانی، شامل سه استان بغداد، موصل و بصره با پا در میانی سیاست‌گذاری خارجی - که بریتانیا در آن نقش بنیادی داشت - به صورت کشوری مستقل درآمد. این امر که با حضور قوای نظامی انگلیس در آن سرزمین همراه بود پس از تشکیل کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) و کنفرانس سان‌ریمو (۱۹۲۰) به قدرت استعماری کشور مزبور فرصت داد تا در

سرزمین‌های دیگر خاورمیانه و از آن میان، فلسطین اعمال نفوذ کند. رژیم سرکار آمده (ملک فیصل) که مورد قبول مردم عراق نبود، نخستین حرکت خود را در سال ۱۹۲۱ میلادی با تبعید علمای شیعه به ایران و درگیری‌های مرزی و سیاسی با دولت ایران آغاز کرد و با تصویب قانون تابعیت از سال ۱۹۲۴ میلادی، به مشکلات مجاوران و زائران ایرانی عتبات عالیات دامن زد. این امر تا کودتای نظامیان عراق علیه سلطنت و تغییر رژیم ادامه داشت و از آن تاریخ به بعد مشکلات عراق شکل دیگری پیدا کرد.

از یک نگاه کلی و از زاویه منافع ملی ایران آن زمان، عراق یک کشور چند قومی، از لحاظ جغرافیایی ساختگی و محصول سیاست خارجی دولت انگلیس است که برای حفظ تعادل قدرت در منطقه و عمدتاً کنترل قدرت ایران پدید آمد.^۱

در طول دهه‌های گذشته، نقش مسلط سنی‌ها در حاکمیت عراق و ترکیب آن با ایدئولوژی حزب بعث، نگرانی‌ها و هزینه‌های امنیتی فراوانی برای منافع ملی ایران به همراه داشته است. از این رو سقوط رژیم بعثی صدام در بهار ۲۰۰۳ فصل جدیدی در تاریخ عراق گشود و پس از چندین دهه زمینه ایجاد یک کشور دموکراتیک و با ثبات را مقدور ساخت. اما این کشور به عنوان کشوری چند قومی - مذهبی از آن زمان تاکنون

۱. روح‌الله پورطالب، «روابط سیاسی ایران و عراق بعد از انقلاب اسلامی»، سایت مرکز مطالعات خلیج فارس، www.persiangulfstudies.com، قابلیت دسترسی در: ۱۳۹۴/۶/۲۲

برای دستیابی به هدف حفظ وحدت و برقراری آرامش با چالش‌های زیادی مواجه است. اگر مروری به تاریخ پرفراز و نشیب عراق بیاندازیم، درمی‌یابیم که عراق کشوری بسیار پرتنش و سرزمین منازعات خون‌بار بوده است. با فروپاشی امپراتوری عثمانی اتفاقات زیادی در عراق رخ داد:

شورش مردم عراق علیه انگلیسی‌ها در سال ۱۹۲۰، کشتار آسوری‌ها در سال ۱۹۳۳ و سرکوب کردها در سال ۱۹۳۶ توسط ژنرال بکر صدقی، کودتای نظامی بکر صدقی در سال ۱۹۳۷، کودتای رشید علی در سال ۱۹۴۱، کودتای قاسم در سال ۱۹۵۸، کودتا علیه قاسم توسط حزب بعث در سال ۱۹۶۳، برکناری حزب بعث از قدرت توسط عبدالسلام عارف در سال ۱۹۶۳، کشته شدن عارف در تصادف هوایی و جانشینی برادرش عبدالرحمان عارف در سال ۱۹۶۶، کودتای دوم بعثی‌ها توسط احمد حسن البکر در سال ۱۹۶۸، حمله به ایران و جنگ هشت‌ساله از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸، حمله به کویت در سال ۱۹۹۰، حمله امریکا و متحدانش علیه عراق برای آزادسازی کویت در سال ۱۹۹۱، شورش کردها در شمال و انتفاضه شیعیان در جنوب در سال ۱۹۹۱، جنگ داخلی بین دو حزب اصلی کرد یعنی حزب دموکرات کردستان و اتحاد میهنی کردستان در سال ۱۹۹۴، جنگ دوم امریکا علیه عراق و اشغال این کشور و اتفاقات بعد از آن نظیر قدرت گرفتن داعش و افتادن بخش‌هایی از این کشور به دست تکفیری‌های داعش و... تنها در حدود ۹۰ سال رخ داده است.^۱

در واقع عراق اولین کشور خاورمیانه است که در آن کودتای نظامی اتفاق افتاد و در ۳۰ سال حکومت بعثی‌ها، ۱۲ سال را در تحریم بود. جدا از مشکلات نابودی زیرساخت‌های اقتصادی و مادی این کشور، کشته شدن صدها هزار انسان که سرمایه اصلی این کشور بودند، درگیری و به آشوب کشیدن منطقه خلیج فارس و ایجاد التهاب بین‌المللی تنها بخش کوچکی از تاریخ پرفراز و نشیب این کشور را تشکیل می‌دهد. این رویدادها، ترجمان روشن این نکته است که عراق کشوری است که هنوز نه تنها فرآیند ملت‌سازی بلکه دولت‌سازی را نیز به درستی طی نکرده است. «مردم عراق هیچ‌گاه از این شناس

۱. داود غرایبان زندی، «فرآیند ملت‌سازی، شکل‌گیری هویت ملی و بازسازی در عراق: تجارب تاریخی و دورنمای آینده»، *مطالعات راهبردی*، س ۱۳، ش ۱، بهار ۱۳۸۹، ص ۱۰-۶.





شاید بتوان بزرگ‌ترین منبع تهدید جمهوری اسلامی ایران در دهه نخست پیروزی انقلاب اسلامی را عراق و رژیم بعث این کشور دانست. ایران و عراق، در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به ندرت دارای روابط حسنه بودند

بر خوردار نبوده‌اند که در مورد شرایط خود در یک فضای نسبتاً مناسب تأمل نمایند.^۱ بنابراین عراق جدید با این پیشینه تاریخی و این گذشته پر فراز و نشیب، در حال حاضر نیز وضعیت مطلوبی ندارد و درگیر جنگ داخلی بین دولت حاکم و گروهک تروریستی داعش است. علاوه بر این قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای نیز در این کشور درگیر بوده و در راستای منافع ملی و ایدئولوژیک خود عمل می‌نمایند. از این رو شناخت تحولات عراق و تبیین رقابت‌های جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی به عنوان دو قدرت منطقه‌ای درگیر در این کشور به شناخت و تلاش برای کسب منافع ملی و آرمانی کشورمان در این منطقه جغرافیایی و این کشور پر آشوب و همسایه کمک بسیاری می‌نماید.

بخش دوم: تاریخچه روابط ایران و عراق

نقطه آغاز روابط فی ما بین دو کشور به فروردین ۱۳۰۸ و اعزام هیئت حسن نیت از سوی پادشاه عراق به ایران و تقاضای این هیئت جهت برقراری روابط سیاسی با ایران باز می‌گردد. با این حال دولت عراق که در این زمان تحت حمایت انگلستان قرار داشت، نخست از اواسط سال ۱۳۱۰ با ارسال چندین یادداشت اعتراض به دولت ایران، مأموران گمرک و نیروی دریایی ایران را متهم به نادیده گرفتن مقررات سازمان بندر بصره و تجاوز به حق حاکمیت عراق در آبهای اروندرود نموده و سپس در سال ۱۳۱۳ به منظور جلوگیری از اعمال حاکمیت ایران بر اروندرود به جامعه ملل شکایت برد. پس از آنکه جامعه ملل طرفین را به مذاکره مستقیم دعوت نمود، سرانجام در ۱۳ تیر ۱۳۱۶ طی قراردادی که میان دو کشور منعقد گردید، حق کشتی‌رانی در سراسر اروندرود به استثنای پنج کیلومتری از آبهای آبادان تا خط تالوگ^۲ به دولت عراق واگذار گردید. بدین ترتیب قرارداد مذکور که در چهار چوب اهداف استراتژیک بریتانیا بر ایران تحمیل شده بود، مالکیت عراق بر تمام اروندرود را به غیر از پنج

۱. همان، ص ۶.

۲. عمیق‌ترین بخش رودخانه را در حقوق بین‌الملل خط تالوگ می‌نامند و در دوران معاصر بین کشورهای ایران و عراق مشترک آن‌ها رودخانه است خط مرزی، خط تالوگ می‌باشد.

کیلومتری از آبهای آبادان گسترش می‌داد.^۱

اما به رغم وجود این روابط تنش‌آمیز در آن زمان، روابط دو کشور همیشه در سطحی نامطلوب قرار نداشته و در تاریخ روابط ایران و عراق نقاط قابل‌اتکایی نیز یافت می‌شود. از زمان قیمومیت انگلیس بر عراق (۱۹۲۰) و سپس استقلال آن کشور در سال ۱۹۳۲ و تا پایان عمر حکومت پادشاهی در سال ۱۹۵۸، به دلیل نفوذ انگلستان در منطقه و وجود حکومت پادشاهی در هر دو کشور روابط دو دولت چه در قالب پیمان سعدآباد و چه پیمان بغداد که به منظور مقابله با تهدید کمونیسم شکل گرفته بودند دوستانه بوده است.

پیمان که نخست در پنجم اسفند ۱۳۳۳ میان وزیران امور خارجه دو کشور عراق و ترکیه تحت عنوان «پیمان همکاری‌های متقابل» در بغداد به امضا رسیده بود، با پیوستن انگلستان در دهم فروردین، پاکستان در اول مهر و ایران در ۱۹ مهر ۱۳۳۴ حلقه‌ای از حامیان بلوک غرب را در منطقه گرد هم آورد. اما کودتای عبدالکریم قاسم با عقاید افراطی و چپ‌گرایانه، از یک سو موجب خشنودی مسکو و قاهره و از سوی دیگر باعث خروج عراق از حلقه بلوک غرب گردید. کودتای قاسم در ۱۳۳۷ که در درجه نخست به خروج عراق از پیمان و انتقال مرکزیت آن از بغداد به آنکارا انجامیده بود، ترس شدید شاه ایران را نیز در پی داشت. روابط نامطلوب دو کشور با این کودتا و قوت یافتن پان عربیسم و گرایش‌های افراطی عربی در نظام سیاسی عراق آغاز شد.^۲

در این دوره اختلافات مرزی دو کشور افزایش یافت و علاوه بر ادعای حاکمیت عراق بر خوزستان، تشکیل جبهه آزادی‌بخش خوزستان و مسئله کردها، اختلاف ایدئولوژیک را نیز بر روابط دو کشور حاکم کرد. سرانجام در آذر ۱۳۳۸ یک بار دیگر اروندرود به بحرانی حاد در روابط ایران و عراق مبدل گشت. عبدالکریم قاسم در کنفرانسی مطبوعاتی ادعا کرد که:

عراق در سال ۱۳۱۶ تحت فشار جدی قرار داشته و ناچار شده است که حاشیه‌ای به عرض پنج کیلومتر از اروندرود را به ایران واگذار نماید و این عمل عراق یک نوع بخشش بوده است، نه استرداد یک حق مکتسبه.^۳

۱. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی، تهران، پیکان، ۱۳۸۰، ص ۲۵۸.

۲. همان، ص ۲۵۹.

۳. همان.





این ادعا در حالی صورت می‌گرفت که عهدنامه ۱۳۱۶ در سایه حمایت‌ها و طرفداری همه‌جانبه انگلیس از عراق منعقد شده بود. زیرا در آن هنگام انگلیسی‌ها که طبق تقسیمات استعماری پس از جنگ اول جهانی و فروپاشی عثمانی بر عراق سلطه مطلق داشتند، دستیابی به آب‌های بین‌المللی منطقه و منابع نفتی عراق را حائز اهمیت می‌دانستند و از این رو پیمان ۱۳۱۶ را بر ایران تحمیل نمودند. این اختلافات نهایتاً با امضای معاهده دیگری در الجزایر به پایان رسید. پس از امضای عهدنامه ۱۹۷۵ الجزایر روابط ایران و عراق به طرز چشمگیری بهبود یافت و دو کشور تلاش زیادی برای تحکیم مناسبات خود نمودند.

هویدا نخست‌وزیر ایران در فروردین ۱۳۵۴ بازدید رسمی از عراق به عمل آورد و سال ۱۳۵۴ را «سال بروز تحولات مثبت در روابط دو کشور» خواند و آن را «نقطه عطفی» در تاریخ روابط دو کشور دانست.^۱ با آغاز سال ۱۳۵۷ که با تشدید ناآرامی‌های مردمی در ایران همراه بود، طبق توافق آذرماه ۱۳۵۶ در تهران، پس از یک سال تأخیر، مذاکرات کمیسیون مختلط ایران و عراق با شرکت هیئت‌های وزارت امور خارجه دو کشور از ۱۴ تا ۳۱ مه ۱۹۷۸ (۲۴ اردیبهشت تا ۱۰ خرداد ۱۳۵۷) تشکیل شد. در این جلسات هیئت ایرانی اعلام کرد:

ایران آمادگی دارد کار تحویل و تحول آن قسمت از اراضی و مستحقات خصوصی و عمومی که بر اثر علامت‌گذاری مجدد مرز زمینی تعلق ملی آنها تغییر یافته است را به انجام برساند. اما هیئت عراقی اعلام کرد که قبل از تحویل و تحول باید محل برخی از علایم (۲۱ میله مرزی) تغییر کند، موضوعی که از قبل بر سر آن توافق شده و حتی اسناد تصویب آنها مبادله شده بود. به دنبال مخالفت هیئت ایرانی با این درخواست، هیئت عراقی کار را نیمه‌تمام رها کرده و در ۱۱ خردادماه تهران را ترک کرد. از این پس کارشکنی دولت عراق در مورد عهدنامه الجزایر صورت رسمی به خود گرفته و آن را به طرز شیطنت‌آمیزی مورد اهمال و بی‌توجهی قرار می‌داد.^۲

عراقی‌ها که به عهدنامه الجزایر تنها به عنوان فرصت تجدید قوا و خروج از مخمصه می‌نگریستند، بی‌صبرانه منتظر نتیجه شورش‌ها و تحولات داخلی ایران بودند. تا اینکه

۱. بهمن شعبی، «روابط ایران و عراق در گذر تاریخ»، سایت مرکز مطالعات خلیج فارس، ۱۳۹۴/۶/۲۲، قابل دسترسی در سایت: www.persiangulfstudies.com
۲. همان.

عراق اولین کشور خاورمیانه است که در آن کودتای نظامی اتفاق افتاد و در ۳۰ سال حکومت بعثی‌ها، ۱۲ سال را در تحریم بود. جدا از مشکلات نابودی زیرساخت‌های اقتصادی و مادی این کشور، کشته شدن صدها هزار انسان که سرمایه اصلی این کشور بودند، درگیری و به آشوب کشیدن منطقه خلیج فارس و ایجاد التهاب بین‌المللی تنها بخش کوچکی از تاریخ پر فراز و نشیب این کشور را تشکیل می‌دهد. این رویدادها، ترجمان روشن این نکته است که عراق کشوری است که هنوز نه تنها فرآیند ملت‌سازی بلکه دولت‌سازی را نیز به درستی طی نکرده است

با پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نظام سیاسی در ایران سرنگون شد و اختلافات دو کشور به نظام سیاسی جدید ایران به ارث رسید. پیروزی انقلاب اسلامی که موجب تغییر ساختار قدرت در خاورمیانه و نظام ائتلافی غرب در منطقه شده بود، علاوه بر اینکه ایران را از صف حامیان ایالات متحده آمریکا و بلوک غرب خارج کرد، رهبران عراق را نیز به حمله نظامی به ایران ترغیب نمود. صدام که چشم به رهبری جهان عرب و پر نمودن خلأ قدرت در منطقه دوخته بود، از فرصت به دست آمده نهایت استفاده را برد و در صدد جبران امتیازات از دست داده در قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر برآمد. اگر چه به ظاهر موضوع اختلافات مرزی به عنوان دلیل اصلی تجاوز عراق به خاک ایران

محسوب می‌گردد اما در واقع تجاوز عراق نتیجه نارضایتی آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی از انقلاب اسلامی ایران و نگرانی از گسترش آن به منطقه و حمایت از منافع دولت‌های محافظه‌کار عربی نیز بود.^۱

شاید بتوان بزرگ‌ترین منبع تهدید جمهوری اسلامی ایران در دهه نخست پیروزی انقلاب اسلامی را عراق و رژیم بعث این کشور دانست. ایران و عراق، در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به ندرت دارای روابط حسنه بودند. حمایت محمدرضا شاه از مبارزه کردهای عراقی به رهبری ملا مصطفی بارزانی موجب تداوم شورش آنها در عراق گشت. همچنین دو کشور بارها به علت اختلافات مرزی به آستانه جنگ با یکدیگر نزدیک گشتند. در سال ۱۹۷۵، شاه ایران موافقت نمود که در مقابل شناسایی مرزهای دو کشور در ارون‌درود، دست از حمایت کردهای عراق بردارد. مناسبات دو کشور از این زمان به بعد به شکل عادی درآمد، هر چند هرگز دوستانه نشد. بنابراین، از سپتامبر ۱۹۸۰ به بعد، عمده‌ترین نگرانی امنیتی ایران، مسئله جنگ تحمیلی بود.

عراق انتظار داشت که در جنگ به طور برق‌آسا پیروز شده و با سرنگونی

۱. عزت‌الله عزتی، همان، ص ۱۲۳.



حکومت اسلامی بتواند معاهده‌ای با ایران مبنی بر به رسمیت شناختن حق حاکمیت این کشور بر اروندرود را به امضای طرفین برساند.^۱

با این حال پس از استقامت و ایستادگی مردم ایران در ۲۳ مرداد ۱۳۶۹، «صدام حسین رئیس‌جمهور عراق با ارسال نامه‌ای خطاب به حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، رئیس‌جمهوری وقت ایران تمام شرایط ایران را برای برقراری صلح میان دو کشور پذیرفت.»^۲ بدین ترتیب صدام حسین برای صلح با جمهوری اسلامی ایران به پذیرش معاهده‌ای تن داد که زمانی بالغو آن جنگ علیه جمهوری اسلامی ایران را آغاز کرده بود. جسیدگی جغرافیایی ایران و عراق و تبارشناسی روابط امنیتی گذشته، تأثیر فراوان عراق بر امنیت ملی ایران را تعیین می‌کند.

عراق تنها کشور همسایه‌ای است که در ۱۵۰ سال اخیر به ایران حمله کرده است و گروه‌های معاند حکومت‌های ایران همواره در این کشور به فعالیت مشغول بوده‌اند. از این رو تحولات ناشی از سقوط رژیم صدام حسین و خروج شیعیان از تنگنای ژئوپلیتیک به صورت بارزی نقش ژئوپلیتیک شیعیان در عراق را ارتقا بخشیده است. اشتراکات تاریخی، فرهنگی و مذهبی بین ایران و عراق سبب شد تا سقوط صدام حسین نه تنها تهدید این کشور برای ایران را از بین ببرد، بلکه به افزایش نقش و موقعیت ایران در این کشور و منطقه خلیج فارس منجر گردد.^۳

اکثریت مجلس نمایندگان، پست نخست‌وزیری و بسیاری از پست‌های دولتی برخلاف دوران گذشته اکنون در اختیار شیعیان قرار دارد. با توجه به وجود اماکن مقدس شیعیان در عراق و همچنین وجود ذخایر عظیم نفت و گاز در مناطق جنوبی عراق که اکثراً شیعه‌نشین هستند، تأثیر شیعیان به عنوان یک عامل مهم ژئوپلیتیک در سطح منطقه و نظام بین‌الملل مضاعف می‌گردد. در مجموع فروپاشی رژیم صدام حسین نقطه عطفی در روند سیاسی شدن شیعیان و برخورداری آنها از هویت دوگانه سیاسی و مذهبی در جامعه عراق محسوب می‌گردد. در مورد شیعیان، قدرت‌یابی آنان در عراق جدید علاوه بر آنکه چشم‌اندازهای جدیدی را برای احقاق حقوق بیشتر شیعیان در سایر کشورهای عربی ایجاد کرده، برای ایران نیز فرصت‌ساز بوده است. دستیابی شیعیان به قدرت در

۱. همان.

۲. روح‌الله رضانی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نی، ۱۳۸۳، ص ۸۶.

۳. علیرضا ازغندی و مهدی آقاعلیخانی، «بررسی عوامل منطقه‌ای واگرایی در روابط ایران و عربستان (۱۳۹۰-۱۳۸۴)»، سیاست، دوره ۴۳، ش ۲، تابستان ۱۳۹۲، ص ۱۱۸.

اشتراکات تاریخی، فرهنگی و مذهبی بین ایران و عراق سبب شد تا سقوط صدام حسین نه تنها تهدید این کشور برای ایران را از بین ببرد، بلکه به افزایش نقش و موقعیت ایران در این کشور و منطقه خلیج فارس منجر گردد

عراق ظرفیت‌های جدیدی برای تغییر ساختار قدرت و شکل‌گیری فرآیندهای جدید امنیتی در سطح منطقه ایجاد نموده و الگوهای جدیدی برای تعامل دو کشور ایران و عراق و روابط طرفین با قدرت‌های فرامنطقه‌ای به وجود آورده است. حضور فعال شیعیان در عرصه سیاسی عراق جدید موجب تقویت مواضع ایران در منطقه خاورمیانه گردیده است؛ «علاوه بر این به دلیل تیرگی روابط جمهوری اسلامی

ایران با آمریکا و حضور آمریکا در عراق بدون تردید وزنه ایران در مقابل آمریکا سنگین‌تر خواهد شد.»^۱ همچنین قدرت‌یابی اقلیت اکراد در عراق جدید که سال‌ها کشمکش و منازعه را با دولت بغداد پشت سر گذارده است و از روابط نزدیک با ایران برخوردارند، بر روند همگرایی و همکاری بین ایران و عراق تأثیر مثبت دارد. گرچه طی یک قرن گذشته عواملی نظیر اوضاع نامطلوب اجتماعی و اقتصادی و فقدان مشارکت سیاسی کافی اکراد، موجب واگرایی این قوم از دولت‌های مرکزی در دو کشور ایران و عراق شده است، اما وجود اشتراکات زبانی و فرهنگی و مجاورت جغرافیایی در صورت مدیریت صحیح می‌تواند زمینه‌ساز فرصت‌های مناسب جهت همکاری و همگرایی بیشتر دولت‌های ایران و عراق باشد؛ در حال حاضر به نظر می‌رسد با وجود حضور اکراد در صحنه سیاسی عراق و مشارکت آنان در قدرت و توجه جمهوری اسلامی ایران به توسعه و آبادانی مناطق مرزی، بستر همگرایی دو کشور بیش از پیش فراهم شده است. حضور ایران در بازارهای اقتصادی عراق، تشکیل بازارچه‌های مرزی، تأسیس مناطق آزاد تجاری و ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی در ایران و اعطای خودمختاری به کردها در عراق می‌تواند فرصت‌هایی برای همکاری بیشتر طرفین فراهم آورد. عراق جدید واجد تحولاتی است که تغییر در ساختار قدرت و هویت آن باعث دگرگونی‌هایی در ژئوپلیتیک و رویکردهای بازیگران خاورمیانه‌ای شده است. حضور شیعیان و اکراد در ساخت قدرت بغداد، حذف رژیم کینه‌توز بعثی، تغییر رویکرد «عربی-سنی» به «عربی-شیعی-کردی» در فضای سیاسی عراق، فرصت‌های به وجود آمده در عراق جدید در جهت منافع ملی ایران است. از نظر جغرافیایی نیز دو کشور ایران و عراق دارای ۱۶۰۹ کیلومتر مرز مشترک



هستند که البته از نظر جغرافیای سیاسی یکی از بدترین حالات خطوط مرزی است.^۱ به همین دلیل «همواره دو کشور بر سر مسائل مرزی با یکدیگر مشکل داشته‌اند. عراق در همسایگی غربی ایران بیشترین مرز مشترک جغرافیایی و تقریباً بالاترین اشتراکات فرهنگی را بین کشورهای همسایه با ما دارد.»^۲

به لحاظ ایدئولوژیک حدود ۶۰ درصد جمعیت عراق را شیعیان تشکیل می‌دهند که با ایران پیوند عمیق ایدئولوژیک دارند. ایران و عراق هر دو دارای ذخایر عظیم نفت و گاز و از اعضای اوپک هستند و هر گونه همکاری و همگرایی در خصوص نفت بین این دو کشور می‌تواند تأثیرات زیادی بر صنعت و قیمت بین‌المللی نفت بر جای گذارد.^۳

از سوی دیگر روابط دو کشور ایران و عراق هیچ‌گاه با ثبات و پایدار نبوده است. با توجه به وجود غیر طبیعی عراق که بر اثر مناسبات منطبق بر منافع قدرت‌های بین‌المللی به ویژه انگلستان و بدون توجه به واقعیات فرهنگی، جغرافیایی و انسانی ایجاد گردیده است، شرایطی به وجود آمده که تحت تأثیر قدرت‌های خارجی روابط بسیار پر افت و خیزی با ایران شکل گرفته است. تنگنای ژئوپلیتیکی عراق، عامل انسانی و موقعیت جغرافیایی در حایل شدن بین ایران و جهان عرب همواره بسترهایی بوده‌اند که قدرت‌های بزرگ از آن در ایجاد تنش در روابط دو کشور بهره‌برداری نموده‌اند. اما با سقوط صدام و روی کار آمدن حکومت جدیدی که شیعیان در آن قدرت برتر را دارا هستند این وضعیت بر هم زده شده و شرایط مطلوبی برای جمهوری اسلامی ایران فراهم آمده است.

بنابراین منطق اهمیت عراق جدید در حوزه سیاست خارجی، شکل‌گیری یک سری متغیرهای جدید همچون تقویت عنصر شیعی در ساخت قدرت و حکومت عراق، روند حرکت عراق از یک دشمن استراتژیک به یک همکار منطقه‌ای و به تبع، تعادل در سیاست ایران با منطقه و جهان عرب، و همچنین جایگاه عراق در روابط بین‌الملل ایران و تنظیم سیاست خارجی با قدرت‌های بزرگ همچون آمریکا و مؤثر بر امنیت و منافع ملی ایران می‌باشد. در واقع حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ م و سرنوشتی رژیم بعثی عراق به عنوان عامل ناامنی و بی‌ثباتی منطقه، تقویت عنصر شیعی در ساخت سیاسی

۱. عزت‌الله عزتی، همان، ص ۸.

۲. محمد بهمنی، «شیعیان عراق؛ از انزوا تا حاکمیت»، مجموعه مقالات عراق نوین و تحولات خاورمیانه، اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۷، ص ۱۹۳.

۳. علیرضا ازغندی و مهدی آقاعلیخانی، همان، ص ۱۱۹.

در حال حاضر جمهوری اسلامی ایران دارای نفوذ بسیاری در عراق بوده و سیستم سیاسی این کشور نزدیکی بسیاری به نظام سیاسی ایران دارد. اشتراکات جغرافیایی، فرهنگی و دینی و تهدیدات امنیتی مشترک از مهم ترین دلایل این امر بوده و توانسته است این دو کشور را به یکدیگر متصل و مرتبط کند

بغداد و کاهش تنش‌های موجود بین ایران و عراق، حضور بیگانگان، بالأخص دشمن استراتژیک ایران یعنی امریکا در جغرافیای فعلی عراق، رقابت ایران و سایر کشورهای منطقه در این کشور و تغییرات ژئوپولیتیک ملموس در فضای جدید منطقه، افزایش حساسیت مسائل قومی در منطقه از جمله کردها، فرصت‌های اقتصادی، فرهنگی، امنیتی فراروی ایران در عراق نوین، و بسیاری از این دست، مسائلی است که توأمان و با هم سیاست خارجی ایران را تحت الشعاع قرار می‌دهد. عراق جدید میراث‌دار تحولات ژرف تاریخی از حاکمان گذشته خویش می‌باشد؛ و در شرایط جدید «آبستن یک سری مسائلی سیاسی-امنیتی برای ایران است.»^۱

در مجموع، «در هم تنیدگی مسائل عراق با ایران بیش از هر کشور دیگری بوده است. به همین دلیل هر گونه تحولات در این کشور بیشترین تأثیرات را بر ایران خواهد داشت. عراق در سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ با تولید ۵۲ درصد کل تولید نفت کشورهای نفت خیز بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت در جهان بوده است.»^۲ علاوه بر این عراق دومین کشور دارنده ذخایر نفت در جهان است که این خود به عنوان یک عامل مهم ژئواکونومیک از گذشته تأثیرگذار بوده است. همچنین دو کشور ایران و عراق از اعضای فعال کشورهای صادرکننده نفت اوپک می‌باشند. بنابراین به جز تأثیر بر تحولات بازار نفت، تحولات هر یک از دو کشور ایران و عراق علاوه بر مسیرهای دیگر از طریق نفت نیز بر کشور مقابل تأثیر دارد.

هر چند عراق جدید همانند گذشته یک تهدید نظامی نیست اما همچنان زمینه‌های بالقوه هدایت تنش و ناامنی به حوزه امنیت ملی ایران را دارا می‌باشد. مسائل امنیتی در شرایط جدید تغییری جدی کرده است. چالش‌های ناشی از رقابت گروه‌های مختلف قومی و سیاسی در داخل عراق و آثار زیان‌بار ناشی از بی‌ثباتی و جنگ داخلی، افراط‌گرایی، تفرقه‌های قومی و مذهبی و نهایتاً احتمال تجزیه این کشور از جمله

۱. همان، ص ۱۱۹-۱۱۶.

۲. ف. مار، تاریخ عراق نوین، ترجمه علی عباسپور، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰، ص ۳۷۴.



چالش‌های جدیدی می‌باشند که از زاویه داخلی عراق وارد حوزه امنیت ملی ایران می‌شود. بنابراین کشور عراق در میان همسایگان ایران دارای موقعیت ویژه‌ای است. ویژگی‌های جغرافیایی، سیاسی، امنیتی، فرهنگی و مذهبی عراق به گونه‌ای است که ماهیت قدرت و سیاست در این کشور و به تبع، نوع روابط آن با همسایگانش را پیچیده کرده است.^۱ بنابراین حضور شیعیان در رأس هرم سیاسی عراق، عنصر کردی، مسائل مرزی، منافع بازیگران منطقه‌ای و... از جمله دغدغه‌هایی است که رویکردهای استراتژیک ایران در عراق را توجیه و تبیین می‌نماید.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

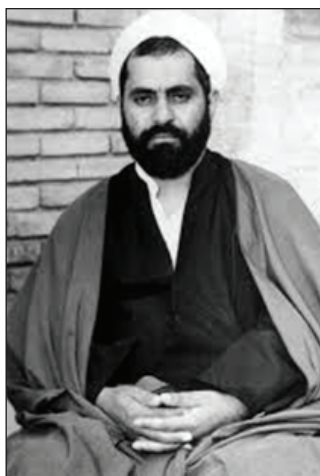
منطقه غرب آسیا و خلیج فارس همواره یکی از مناطق پرتنش و چالش‌زای جهان بوده است. حضور جمهوری اسلامی ایران در این منطقه و هم‌جواری با مناطق چالش‌برانگیز و ناامنی نظیر عراق، افغانستان، سوریه، لبنان و... به طور حتم بر امنیت و منافع ملی و منطقه‌ای ایران تأثیرگذار است. در این بین عراق یکی از مهم‌ترین همسایه‌های ایران بوده و تاریخچه روابط این دو کشور مملو از فراز و نشیب‌های فراوان است. در حال حاضر جمهوری اسلامی ایران دارای نفوذ بسیاری در عراق بوده و سیستم سیاسی این کشور نزدیکی بسیاری به نظام سیاسی ایران دارد. اشتراکات جغرافیایی، فرهنگی و دینی و تهدیدات امنیتی مشترک از مهم‌ترین دلایل این امر بوده و توانسته است این دو کشور را به یکدیگر متصل و مرتبط کند. اما همواره این گونه نبوده و تاریخ این دو کشور پر از تخاصمات و تنش‌های فی‌مابین بوده است. مهم‌ترین نمود این مسئله نیز جنگ هشت ساله عراق علیه ایران در دوران صدام حسین بوده است. اما پس از سقوط صدام به دست امریکا، روز به روز بر نفوذ ایران در این کشور افزوده شده است و در حال حاضر می‌توان اذعان کرد که عراق از حوزه‌های نفوذ ایران در سطح منطقه خلیج فارس و غرب آسیاست.

دگرگونی‌ها و تحولات عراق همیشه به نوعی با منافع حیاتی ایران پیوند استراتژیک داشته و می‌طلبد که تحولات این کشور به طور مستمر دیده‌بانی شود.

۱. کیهان برزگر، سیاست خارجی/ایران در عراق جدید، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۶، ص ۶۳.



انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین



یک منبری ضد صهیونیست

علیرضارضوی

درآمد

اگرچه در زمان حیات و پس از آن در کتاب‌های مطرح در مورد سرگذشت او،^۱ عناوین و القابی همچون واعظ شهیر یا خطیب و سخنران برجسته برایش به کار می‌بردند ولی با تمام این اوصاف دنیوی، او خود را یک روضه‌خوان ساده می‌نامید که تنها عشقش روضه‌خوانی برای ائمه، مرثیه برای امام حسین (ع) و دعای فرج حضرت ولیعصر (عج) بود.^۲

کسوت روضه‌خوانی کوچکترین بهانه او برای نزدیک شدن به مردم، خوب شدن خود و دیگران بود. اصل بر این بود که در دستگاه اهل بیت علیهم‌السلام بماند و همه را به آن فراخواند، تا از آن طریق به خدا نزدیک شود و نزدیک گرداند و بسیار زیاد دغدغه این را

۱. دو عنوان کتاب مطرح در این عرصه: ۱. *واعظ شهیر؛ به روایت اسناد ساواک حجت‌الاسلام حاج شیخ/احمد کافی*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۳؛ ۲. *مهدی کافی، کافی، کافی و واعظ شهیر*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶.

۲. چهار حلقه CD از سخنرانی‌های مرحوم کافی به نام نورالمنابر که توسط مؤسسه نورالزها تولید شده است، یکی از مهم‌ترین منابع این تحقیق است که با مرور نزدیک به ۱۲۰ سخنرانی از آن، مطالبی از متن به آن ارجاع می‌شود.

این مقال بر آن است تا با مرور مختصری از زندگی، فعالیت، آثار وجودی و در نهایت شهادت کافی، به نحوه نگرش و برخوردش با یهود و صهیونیسم و موضوع فلسطین پردازد

داشت که مردم با وجود زمینه و فضای فراوان فساد از هر نوع، گناه نکنند.

او شدیداً از هر طریق و به هر شکلی به مسببین ظلم و فساد در جامعه نیز می‌تاخت و با هنرمندی تمام، آدرس دقیقی از دشمنان داخلی و خارجی دین به دست مخاطب خود می‌داد که برخی در لفافه و برخی با صراحت مورد هجمه او قرار می‌گرفتند؛ و در سخنان

او صهیونیسم و یهود از جمله دشمنان اصلی دین عنوان می‌شد که همواره به اشکال مختلف با رفتار، عملکرد، اهداف و موجودیت آنها از سوی این روضه‌خوان پر مخاطب برخورد می‌شد.

این مقال بر آن است تا با مرور مختصری از زندگی، فعالیت، آثار وجودی و در نهایت شهادت او، به نحوه نگرش و برخوردش با یهود و صهیونیسم و موضوع فلسطین پردازد؛ موضوعاتی که سخن راندن از آن در دوره طاغوت سختی‌ها و پیامدهای ناگواری داشت و اتفاقاً اکثر علما، خطبا و روشنفکران آزاده، سلامت راه خود را در صراحت علیه صهیونیسم و ضرورت آزادی فلسطین و حمایت از فلسطینیان می‌دانستند و بر آن تأکید می‌کردند و به همین دلیل از خطوط قرمز حکومت طاغوت فراتر رفته، مبارزات خود با شاه را در ابعاد فراملی، تعریف می‌کردند.

زندگینامه

شیخ احمد ضیافتی کافی یزدی معروف به کافی خراسانی و کافی تهرانی، متولد اول خرداد ۱۳۱۵ (مقارن با روز جمعه اول ربیع‌الاول ۱۳۵۵ هجری قمری) در مشهد، فرزند حاج میرزا محمد کافی و زهرا غفور پور.^۱

میرزا احمد کافی امامی از علمای معروف یزد، در پی مسافرت به مشهد و شفا یافتن چشم‌هایش در جوار حرم حضرت امام رضا علیه‌السلام، اسکان دائمی می‌یابد.^۲ او پدر بزرگ شیخ احمد کافی بود و در سال ۱۳۳۳ او را برای ادامه تحصیل در نجف، همراهی می‌کند.^۳

تحصیلات کافی از دبستان ایمانی مشهد با مدیریت حجت‌الاسلام حاج سید حسن

۱. واعظ شهیر، همان، ص ۱۱.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۲.



مؤمن زاده آغاز شد و در سال ۱۳۲۷ با ورود به مدرسه علمیه نواب ادامه یافت،^۱ تا اینکه به قصد تکمیل منجر به سفر به نجف همراه پدر بزرگ شد. اساتیدی در نجف همچون سید ابوالقاسم خویی، سید محسن حکیم، سید محمود شاهرودی، حسین راستی کاشانی و شهید سید اسدالله مدنی تربیت^۲ این طلبه علاقه‌مند را بر عهده می‌گیرند که از آن میان شهید مدنی نقش خاصی در پرورش روحی این جوان ایفا می‌نماید.

توفیق همجواری از مشهد تا نجف با پیاده‌روی‌های کافی تا کربلا^۳ و زیارت‌های مداوم او از کاظمین و سامرا، عشق او به ائمه و اهل بیت را دو چندان می‌کند ضمن آنکه تحصیل ۵ تا ۶ ساله او خارج از ایران، زمینه آشنایی او با تحولات سیاسی مذهبی جهان اسلام را فراهم می‌کند و او را علاقه‌مند به فعالیت برای شناسایی مشکلات مسلمین و تلاش جهت حل آن می‌نماید.

در سال ۱۳۳۸ به توصیه آیت‌الله مدنی از نجف به مشهد بازگشته^۴ و ضمن رسیدگی به مسائل خانوادگی تبلیغ دین را به صورت جدی آغاز می‌نماید.

در همین سال‌ها با صبیبه ارشد آیت‌الله سید حسین موسوی خراسانی (شاهرودی) به نام خانم طاهره موسوی^۵ خراسانی ازدواج کرده^۶ و برای ادامه تبلیغ و تحصیل در قم رحل اقامت می‌گزیند و از علمایی همچون شیخ محمد یزدی بهره می‌جوید. او در سال ۱۳۴۲ میزان تحصیلات خود را خارج فقه و اصول عنوان نموده است.^۷

در اواخر سال ۱۳۴۲ به صورت جدی وارد عرصه تبلیغ شده در تهران محله امیریه جنوبی ساکن می‌شود.^۸ ابتدا در خانه خود مجالس مذهبی و دعای ندبه را برپا می‌کرد و سپس با رونق گرفتن این جلسات و افزایش جمعیت مخاطبین، اقدام به تأسیس مهدیه در اواخر سال ۱۳۴۷ با کمک خیرین و بزرگان محله در همان اطراف می‌نماید.^۹

۱. همان، ص ۱۱.

۲. همان، ص ۱۲.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۳.

۵. همان.

۶. «ثمره این ازدواج شش فرزند به نام‌های: رضا، محسن، ملیحه، مهدی، هادی و سعیده است که فرزند دوم ایشان حجت‌الاسلام حاج شیخ محسن کافی در کسوت روحانیت و در حوزه علمیه قم به فعالیت مشغول است. لازم به ذکر است که حجت‌الاسلام کافی از ازدواج دوم خود نیز صاحب یک فرزند به نام مجتبی می‌باشد.» (همان).

۷. همان.

۸. همان.

۹. مهدی کافی، همان، ص ۳۲.



او در سخنرانی‌های خود نسبت به تحولات سیاسی، مذهبی و اجتماعی واکنش خاص خود را داشت و بارها بابت آن به زندان افتاد و آزاد شد و پس از تعهد دوباره بازداشت می‌شد

از این زمان به بعد کافی در این پایگاه و مهدیه‌هایی که در سایر شهرها افتتاح می‌کند،^۱ تبدیل به خطیبی می‌شود که دیگر به زحمت بتوان زمان خالی در برنامه‌های کشوری او پیدا کرد.^۲ به گفته خودش با سفر به ۱۰۰ شهر یا بیشتر از آن، مجالس ۱۰ شبه خود را در همه شهرها برپا می‌نمود و در صورت قرار گرفتن روز جمعه در خلال این مجالس، به تهران برمی‌گشت و دعای ندبه را در صبح جمعه در مهدیه تهران برپا نموده و دوباره به مجلس خود در شهرها باز می‌گشت.

او در سخنرانی‌های خود نسبت به تحولات سیاسی، مذهبی و اجتماعی واکنش خاص خود را داشت و بارها بابت آن به زندان افتاد و آزاد شد و پس از تعهد دوباره بازداشت می‌شد.^۳

عملکرد کافی فقط در وعظ و خطابه خلاصه نمی‌شود. همان‌طور که در ادامه به صورت مشروح‌تر بدان خواهیم پرداخت، به فعالیت‌های عمرانی برای مردم محروم، مبارزه با فساد، فعالیت‌های بهداشتی-درمانی، اسکان بی‌سرپناهان، امداد رانده‌شدگان^۴ و... کشیده می‌شود.

چنین عنصری یقیناً برای رژیم خطر ساز بود؛ به ویژه اینکه با سران نهضت ضد شاهنشاهی هم پیوندها و حرف‌شنوی‌هایی داشت.

آخرین حرکت انقلابی کافی در تبعیت از نهضت حضرت امام، سفر به مشهد برای عدم برپایی جشن نیمه شعبان در تهران بود که حضرت امام آن را تحریم کرده بودند.^۵ بدین ترتیب این سفر تبدیل به سفر آخرت گشت و در سی‌ام تیرماه ۱۳۵۷ منجر به ملکوتی شدن وی شد.

شیخ احمد کافی با تنها ۴۲ سال سن، مصداق بارزی از یک روحانی و آخوند آگاه، فعال، مؤثر و مفید بود که بر دل بسیاری از مخاطبان خود حکومت می‌کرد و دوست و دشمن بر این اقتدار معنوی که ظرف ۱۰ سال از زمان تأسیس مهدیه در تهران، سیر تکاملی

۱. محسن حسام مظاهری، کتاب کافی (روایت زندگی حجت‌الاسلام شیخ احمد کافی)، تهران، خیمه، ۱۳۹۴، ص ۷۴.

۲. همان، ص ۷۷-۷۵.

۳. همان، ص ۴۷.

۴. مهدی کافی، همان، ص ۸۹-۲۹.

۵. همان، ص ۱۴۳-۱۴۲.

به خود گرفته بود، اذعان می کردند. الگویی که به زحمت بتوان ظرف ۵۰ سال اخیر از میان وعاظ و خطبا و به قول خودش منبری ها، با همان مشخصات به جامعه، کسی را معرفی کرد.

کارکردهای ویژه

کافی صرفاً یک آخوند روضه خوان نبود. او علاوه بر مدیریت مرکز فرماندهی خود در مهدیه برای کارهای مذهبی و دینی، کارهای آموزشی همچون فن سخنوری می کرد، کلاس های اصول عقاید و احکام و آموزش قرآن دایر می کرد، مبلغ اعزام می کرد، مراسم عمامه گذاری برپا می نمود، داروخانه و مرکز درمانی تأسیس می کرد، به عیادت بیماران می رفت، به کمک معاودین می شتافت، سرپرستی ایتام را بر عهده می گرفت، مراکز فساد و سینما را به مسجد تبدیل می کرد، از مشروب فروشی ها کتاب فروشی می ساخت، گمراهان و توایین زن و مرد آغشته به فساد و تباهی را هدایت می کرد، مدرسه و کتابخانه می ساخت.^۱

و به عبارت صحیح تر خودش یک تنه هم کمیته امداد بود، هم بهزیستی، هم هلال احمر و هم حتی بسیج و جهاد سازندگی و ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر، وقتی هنوز هیچ کدام این نهادها تأسیس نشده بودند.^۲

در واقع این کارکردهای ویژه کافی، حکایت از مردمی بودن او داشت. در لابه لای مردم بود و از جنس مردم و مسئله اش مردم بود.^۳

او یک آخوند اجتماعی بود و خوب می دانست از یک روحانی مردمی و محبوب، خیلی کارها برمی آید؛^۴ ضمن آنکه معمولی بود نه پیچیده و مخصوص^۵ که نتوان با او ارتباط برقرار کرد. اصلاً دین در نظرش آن قدرها چیز پیچیده و عجیب و غریبی نبود، استاد دانشگاه و عضو هیئت علمی و نویسنده و پژوهشگر فاضل نبود. رئیس اداره و مدیر کل سازمان و وزیر و وکیل هم؛ آخوندی بود که آخوندی می کرد و می دانست همین آخوندی قدرتی دارد که هیچ دکتر و مدیر کل و وکیل و وزیری ندارد.^۶

کافی یک آخوند مردم پسند بود؛ به همین سادگی مردم معمولی می پسندیدندش

۱. همان، ص ۹۱-۳۷.

۲. همان، ص ۱۱.

۳. همان، ص ۸.

۴. همان، ص ۱۰.

۵. همان، ص ۱۱.

۶. همان، ص ۱۲.





چون مثل خودشان، با زبان خودشان، همان زبان کوچه و بازار، همان زبان بی تکلف دم‌دستی کف خیابانی حرف می‌زد... مثل شهرزاد قصه‌گو، قصه می‌گفت... چندان هم در قید و بند این که روایات تاریخی یا روضه‌هایش با مستندات تطابق کامل داشته باشد، نبود. لابه‌لای همین قصه‌ها حدیثش را هم می‌گفت مسئله اخلاقی‌اش را هم می‌گفت با جوک و خنده، نهی از منکرش را هم می‌کرد. تذکر لسانی‌اش را هم می‌داد. به وقتش هم می‌گریاند، گریاندنی؟^۱

دغدغه‌مندی سراسر وجود او را در بر گرفته بود، دغدغه‌اش تخته کردن در کاباره‌ها، کازینوها و مشروب‌فروشی‌ها و سینماها بود. دغدغه‌اش این بود که مردم گوشت یخی نخرند، چون حرام است، پپسی کولا و جنرال استیل و بخاری ارج نخرند چون مال ثابت پاسبان بهایی [یهودی‌الاصل] است. معتاد نشوند، زن‌ها باحیا و با حجاب باشند. مردها با غیرت باشند و ریششان را نتراشند. جوان‌ها به بلوغ که رسیدند از دواج کنند و بروند سر خانه زندگی‌شان، مردم گناه نکنند. چشم‌چرانی نکنند، دزدی نکنند، غیبت نکنند، دروغ نگویند، نزول نخورند، ربا نگیرند، رشوه ندهند، قمار نکنند، صلح‌رحم کنند. به داد فقرا برسند. مشکلاتشان را ببرند در خانه امام زمان (عج)؛ به ائمه متوسل شوند. به روضه امام حسین (ع) متوسل بشوند. اهل نماز و روزه و خمس و زکات باشند. مال حرام نبرند سر سفره زن و بچه‌شان. دغدغه‌هایش اغلب از همین جنس بودند. برای همین با بهائی‌ها و وهابی‌ها و کمونیست‌های بی‌خدا^۲ و یهودی‌ها دشمن بود.

کافی مکرر در سخنرانی‌های خود بر این نکته تأکید می‌کرد که من به عنوان یک آخوند وظیفه دارم که با اراده و اشتیاق برای درست کردن ناراستی‌ها مستقیماً به سراغ افراد بروم. اینکه در منزل و مسجد بنشینم تا منکرین پیش من آیند، مشکلات و ناهنجاری‌ها حل نمی‌شود. هیچ یک از انبیاء و اولیاء الهی نبودند جز اینکه مستقیم و مکرر به سراغ مردم می‌رفتند و رودررو از آنها دعوت به معروف و نهی از منکر می‌کردند و با آنها ارتباط برقرار می‌کردند. مشکلات آنها را حل می‌کردند یا حداقل می‌شنیدند، و به عبارت خلاصه‌تر خود فعال بودند و نه اینکه از مردم انتظار فعالیت داشته باشند.

ویژگی‌های مبارزاتی

کافی از مصادیق و اعاظ و خطبایی بود که خط قرمزهای ابلاغ‌شده ساواک را در نور دیده

۱. همان، ص ۱۳.

۲. همان، ص ۱۴.

تحصیل ۵ تا ۶ ساله او خارج از ایران، زمینه آشنایی او با تحولات سیاسی - مذهبی جهان اسلام را فراهم می‌کند و او را علاقه‌مند به فعالیت برای شناسایی مشکلات مسلمین و تلاش جهت حل آن می‌نماید

بود. دائم از اقدامات ضد دینی و غیر اسلامی رژیم در منبر سخن می‌راند. از شاه به بهانه‌ها و اشکال مختلف انتقاد می‌کرد و بر او می‌تاخت و دائماً علیه یهود و صهیونیسم نیز با صراحت تمام موضع‌گیری می‌کرد. در عین حال عده‌ای بر این اعتقاد بودند که او یک آخوند غیر سیاسی است^۱ ولی اسناد ساواک این برداشت را تأیید نمی‌کند.

کافی اولین بازداشت خود توسط ساواک را در سال ۴۱ و به دنبال سخنرانی علیه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در منزل آقای قمی تجربه می‌کند^۲ و دومین تصمیم برای بازداشت وی باز هم به دلیل سخنرانی در منزل آقای قمی و در پی حمله ددمنشانه رژیم شاه به فیضیه در فروردین ۴۲، اتخاذ می‌شود که وی مخفی شده از دست مأموران می‌گریزد. و بدین منوال و در مقاطع گوناگون از نهضت امام (ره) به شرح ذیل به شیوه خود با رژیم در مبارزه بوده است:

- حضور فعال در اعتراض به واقعه ۱۵ خرداد^۳

- اعتراض و مخالفت با انتخابات فرمایشی دوره ۲۱ مجلس شورای ملی در مهر ۱۳۴۲ در قالب سخنرانی^۴

- تلاش رژیم برای اعزام او به خدمت سربازی^۵

- واکنش معترضان که به تعطیلی مدرسه طلاب در پی شهادت آیت‌الله سعیدی انجامید و منجر به تصمیم رژیم برای تبعید وی به سراوان شد و با بازداشت موقت وی، این تصمیم متوقف گردید.^۶

- زندانی شدن در قزل‌قلعه به دلیل تجلیل از حضرت امام (ره) در ۲ مرحله^۷

- تبعید به ایلام به دلیل حمله به رژیم صهیونیستی و یهودیان در سخنرانی^۸

و...^۹

۱. همان.

۲. واعظ شهیر؛ به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۱۳.

۳. همان، ص ۱۴.

۴. همان، ص ۱۵.

۵. همان.

۶. همان.

۷. همان، ص ۱۷.

۸. همان، ص ۱۶.

۹. همان، ص ۱۸.



ساواک در قبال فعالیت‌های ضد رژیم کافی اقدامات ذیل را به مرحله اجرا در می‌آورد:

۱. کنترل دقیق جلسات^۱
 ۲. کنترل مکاتبات^۲
 ۳. احضار و تذکر و بازجویی که حداقل ۲۰ مورد از اسناد ساواک مؤید آن است.^۳
 ۴. ممنوع‌المنبر کردن که بارها اتفاق افتاده است و یا عدم صدور اسناد مربوط به سفر حج^۴
 ۵. تلاش برای جلب همکاری^۵
- کافی نیز در برخورد با ساواک رویه‌ای اتخاذ می‌کند که هم فعالیت‌هایش تعطیل نشود و هم با آنها همکاری نکند و هم مبارزه‌اش ادامه یابد. او معتقد بود در زندان بودنش کمکی به کسی نمی‌کند. می‌گفت اگر بیرون باشم و منبر بروم مفیدترم. برای همین هر وقت به پست پلیس و ساواک می‌خورد، از هر شگردی برای خلاص شدن و زندان نرفتن استفاده می‌کرد. از اعتراف و اقرار تا نامه‌نگاری و تقاضای وساطت از افراد «دینفوذ» و وقتی آزاد می‌شد دوباره کارهای خود را از سر می‌گرفت. گویی نه تعهدی داده و نه اقراری کرده و به همین دلیل در گزارش ساواک آمده است که نامبرده بالا تاکنون هیچ‌گونه همکاری با ساواک ننموده است.»^۶

دیدار بارو حانیون تبعیدی از جمله آیت‌الله مکارم در چابهار یا سیدعلی غیوری در سیرجان^۸ از جمله شیوه‌های مبارزاتی کافی بود و در کنار سایر فعالیت‌ها انجام می‌شد که بخشی از آن در اسناد ساواک مضبوط است. دیدار او با زندانیان سیاسی از جمله مهندس بازرگان، شیخ انواری و طالقانی^۹ هم حاکی از این بود که او در قبال مبارزان ضد شاه احساس مسئولیت می‌کرد و حتی در عمل به بهانه‌های مختلف به خانواده

۱. همان، ص ۲۰.

۲. همان، ص ۲۱.

۳. همان، ص ۲۳-۲۱.

۴. همان، ص ۲۴.

۵. همان.

۶. مهدی کافی، همان، ص ۴۷.

۷. *واعظ شهیر؛ به روایت اسناد ساواک*، همان، ص ۲۵؛ - در اسناد ساواک آمده است نامبرده در بالا قبلاً هم دو مرتبه از طرف این اداره کل احضار و ضمن اظهار ندامت از گذشته خود قول همه‌گونه همکاری داده و حتی اخلاقاً تعهد سپرده چنانچه به منبر موافقت گردد، مستمعین را با اقدامات مترقیانه و اساسی کشور آشنا خواهد ساخت و در راه خدمت به شاهنشاه آریامهر و میهن گام بر خواهد داشت. لکن عملاً مشاهده شده که به هیچ وجه پایبند به قول و تعهدات خود نبوده و همچنان به رویه ناصواب و خلاف مصالح ادامه می‌دهد. (محسن حسام مظاهری،

همان، ص ۵۴-۵۳)

۸. همان، ص ۳۳.

۹. همان.



شیخ احمد کافی با تنها ۴۲ سال سن، مصداق بارزی از یک روحانی و آخوند آگاه، فعال، مؤثر و مفید بود که بر دل بسیاری از مخاطبان خود حکومت می کرد

آنها کمک می نمود؛ به طوری که ساواک در برخی موارد فعالیت‌های کمک‌رسانی کافی به خانواده‌های مستمند را به دلیل کمک‌رسانی به خانواده زندانیان در این پوشش، تعطیل نمود.^۱

ذکر از اسرا و زندانیان شیعه در خطابه‌ها و دعاها برای آزادی سریع آنها^۲ به صراحت یا در لفافه، نشانگر این بود

که کافی در قول و عمل در جریان مبارزه و در میان مبارزین بوده است. ضمن آنکه از تجربه خود در زندان هم برای مخاطبین می گفت و با ذکر سختی‌های زندان^۳ به بهانه‌های مختلف، این حس را منتقل می کرد که هم اکنون خیلی از بی‌گناهان شیعه در بند رژیم هستند و رژیم در حق آنها ظلم روا داشته و محکوم است.

گریز به تاریخ، به ویژه تاریخ ظلم و استبداد بنی‌امیه، بنی‌عباس یا تاریخ انبیاء و مبارزه امامان و پیامبران با دستگاه جور در کنار اشارات و کنایه‌های معاصر، شیوه کافی بود تا هم حرف خود را بزند و هم بهانه به دست رژیم ندهد و هم مخاطب را متوجه اصل قصه نماید. شیوه‌ای که بارها ساواک در رمزگشایی کنایه‌های کافی به این مهم پی برده و بر آن تصریح می کند.^۴

کافی و حضرت امام(ره)

کافی همواره نسبت به علماء و مراجع احترام خاصی قائل بود و در دعاهاى خود از آنها یاد می کرد و در این میان برای حضرت امام(ره) به عنوان یک مرجع دینی جایگاه والایی قائل بود و بر آن اعتقاد داشت.^۵

در وهله دوم نسبت به مبارزات حضرت امام(ره) از همان ابتدا و بدون هرگونه تردید و درنگی، موضعی شفاف و قاطع داشت و در تمام مراحل مبارزه از جمله مخالفت‌های حضرت امام(ره) با اقدامات رژیم از جمله لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی،^۶ اصلاحات

۱. همان، ص ۷۸.

۲. واعظ شهیر، همان، ص ۶۵-۶۴.

۳. نورالمنابر، ۴ نسخه CD از سخنرانی‌های مرحوم کافی، مؤسسه نورالزهرا.

۴. واعظ شهیر، همان، ص ۴۵-۴۲.

۵. محسن حسام‌مظاهری، همان، ص ۱۳۹.

۶. واعظ شهیر، همان، ص ۱۳.



کافی یک تنه هم کمیته امداد بود، هم بهزیستی، هم هلال احمر و هم حتی بسیج و جهاد سازندگی و ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر؛ وقتی هنوز هیچ کدام این نهادها تأسیس نشده بودند

ارضی،^۱ جشن‌های دو هزار و پانصد ساله،^۲ حمله به فیضیه،^۳ دستگیری و بعداً تبعید امام،^۴ اشغالگری صهیونیست‌ها،^۵ مقاله توهین‌آمیز استعمار سرخ و سیاه،^۶ ترور منصور، واقعه پانزده خرداد،^۷ شهادت حاج آقا مصطفی^۸ و... موضع‌گیری کرده، در مورد آن مراسم برپا کرده و برای اعلام موضع صریح، سخنرانی کرده و بعضاً تحت تعقیب قرار گرفته و حتی بازداشت و زندانی شده است.

از جمله موارد اشاره شده از اسناد ساواک می‌خوانیم:

۱. کافی: خداوندا پرچم‌دار اسلام، پیشوای شیعیان جهان، حضرت آیت‌الله خمینی را در پناه خود از جمیع بلاها حفظ بفرما و او را صحیح و سالم به ایران برگردان و وسایل خلاصی زندانیان بی‌گناهی که به جرم طرفداری از قرآن و دین و روحانیت گرفتار شده‌اند فراهم نما...^۹
۲. کافی: من نمی‌دانم خیلی از چیزهاست که نمی‌شود گفت دامن مراجع را رها نکنید امیدوارم که نتیجه بگیرد. کافی در پایان منبر خود گفت سلام بر مکه و نجف
- نظریه شنبه: طبق قراری که بین بعضی‌ها مرسوم است. سلام بر نجف یعنی سلام به [امام] خمینی [ره]^{۱۰}
۳. کافی: آن مرجع عالیقدر شیعه حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی (سه بار صلوات مردم) از گوشه نجف ناله می‌کند، کسی ناله‌اش را نمی‌شنود (گریه حزار) آی نسیم هوا، ناله‌های دوستان این مرجع تقلید را به گوشش برسان. آیت‌الله‌العظمی خمینی، بزرگ مرجع شیعه، افتخار

۱. همان، ص ۲۷.

۲. همان، ص ۲۸-۲۷.

۳. همان، ص ۱۴.

۴. همان، ص ۱۵.

۵. همان، ص ۲۵.

۶. همان، ص ۳۴.

۷. همان، ص ۱۵.

۸. همان، ص ۳۴.

۹. همان، ص ۲۶.

۱۰. همان، ص ۲۶-۲۷.

کافی همواره نسبت به علماء و مراجع احترام خاصی قائل بود و در دعاهای خود از آنها یاد می کرد و در این میان برای حضرت امام (ره) به عنوان یک مرجع دینی جایگاه والایی قائل بود و بر آن اعتقاد داشت

قرآن، افتخار اسلام، افتخار اهل بیت، افتخار دین، افتخار روحانیت، مدافع حریم اسلام و شیعه، با توأم آقا، قربانت بشوم آقا جان^۱...

از اینکه کافی با حضرت امام (ره) در ایران دیداری داشته باشد سندی وجود ندارد. فقط در سال ۴۶ یک بار در خانه ایشان سخنرانی کرده است^۲ و پس از آن حداقل در منابع آمده است که در سال های ۴۶ و ۵۵ با امام در نجف دیدار داشته اند.^۳ که عده ای دیدار دوم را در ارتباط با اختلافات شدید کافی با شریعتی ارزیابی می کنند:

کسی نمی داند در آن دیدار خصوصی میان آن دو چه گذشت هر چه بود در برگشت از آن سفر، لحن کافی در انتقاد از شریعتی ملایم شد. این را اطرافیانش خوب حس می کردند.^۴

در واقع حضرت امام (ره) در جریان این اختلاف بود^۵ و حتی با ارسال نامه به شیخ محمد یزدی^۶ و حاج سید عبدالرضا حجازی^۷، از آنها خواست که در این مورد ورود کرده و مانع از گسترش این اختلاف که به ضرر جامعه مسلمین و به نفع دستگاه پهلوی است، بشوند. و کافی نیز با توجه به روحیه ولایت پذیری، در عین حفظ خطوط و دلایل مخالفت با شریعتی، آن گونه که در گفتار و اقدامش، مشهود بود، وفق نظر حضرت امام (ره) عمل کردند. ولی ظاهراً این رویه از سوی طرف مقابل حتی تا پس از درگذشت کافی رعایت نشده و اسباب وقوع نامالیماتی بود.^۸

۱. همان.

۲. همان، ص ۸۹: این سخنرانی در ۴۶/۳/۲۱ ایراد شده است و همزمان با جنگ ۱۹۶۷ موسوم به جنگ ۶ روزه است و اتفاقاً کافی در این سخنرانی به یهودیان می تازد و خود را دشمن سرسخت یهودیان می نامد و اینکه هیچ کس به اندازه یهود پیامبر را آزار نداده است.

۳. همان، ص ۳۳.

۴. محسن حسام مظاهری، همان، ص ۱۳۱. این اثر سال دیدار کافی با حضرت امام (ره) ۱۳۵۴ ذکر می کند.

۵. در ۱۷ تیر ۱۳۵۸ حضرت امام طی یک سخنرانی به شرح بخشی از این اختلافات پرداخته. (همان، ص ۱۲۲)

۶. همان، ص ۱۱۹.

۷. همان، ص ۱۲۰.

۸. مجلس اولین سالگرد در مهدیه برگزار شد. اما بدون سخنرانی فلسفی، هر چه جمعیت فراوان علاقه مندان کافی منتظر ماندند، خبری از فلسفی نشد. تماس گرفت و گفت طرفدارهای دکتر شریعتی تلفنی تهدیدم کرده اند که نیایم. (همان، ص ۱۵۶)



به نظر می‌رسد که نامه حضرت امام (ره) به کافی در ۱۳۵۰/۶/۲۳ به شرح ذیل و در زمانی که کافی تنها ۳۵ سال سن داشته است، گویای خیلی از حقایق باشد:

بسمه تعالی

خدمت جناب حجه الاسلام عماد الاعلام و ثقه الاسلام آقای حاج شیخ احمد کافی دامت افاضاته مرقوم محترم واصل و از مطالبش مطلع شدم راجع به ترویجات جنابعالی و اشتغال به تربیت طبقه جوان جناب حجه الاسلام آقای مدنی شرحی تذکر دادند. از غیر ایشان هم شنیده بودم. در این زمان که اوضاع اسلام و مسلمین چنین است که ملاحظه می‌کنید. ارزش خدمت‌های صادقانه در پیشگاه مقدس پروردگار عظیم بیش از عصور سابقه است. امید است خداوند تعالی بیش از پیش به جنابعالی توفیق خدمت به شرع مطاع داده و خدمات شما منظور نظر ولی امر عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده باشد.

جنابعالی مجازید سهم سادات را تا حدود قلم‌های هزار تومانی یا به خود اشخاص اجازه دهید بدهند یا خودتان به محل مقرر شرعیه برسانید زائد بر آن را نصف به همان نحو و نصف دیگر را ایصال فرمایند برای اقامه حوزه‌های علمیه از جنابعالی امید دعای خیر دارم. والسلام
علیکم^۲

روح الله الموسوی الخمینی

مبارزات ضد صهیونیستی

در کنار سایر کارکردهای ویژه کافی، لحن و بیان او علیه یهود و صهیونیسم کفایت می‌کند که او را تنها یک آخوند معمولی و روضه‌خوان عادی ندانیم. کافی با وجود اینکه خود را یک روضه‌خوان معرفی می‌کرد، عمق و ورود ویژه‌ای به مسئله یهود در ایران و صهیونیسم در جهان اسلام داشت و گویی اخبار و تحولات حوزه فلسطین را مو به مو و روز به روز رصد کرده و در مقابل آن یک موضع‌گیری قاطع اتخاذ می‌کرد؛ در حالی که دیگر خطبا و وعاظ مدعی، با وجود انتظار جامعه از آنها در این مورد، کاملاً منفعل، بی‌اطلاع و بعضاً ساکت بودند.

۱. یعنی دقیقاً میانه ۸ سال از اولین و دومین دیدار.

۲. واعظ شهیر، همان، ص ۸۹.

گریز کافی به نقش و عملکرد
یهود در تاریخ اسلام و نسبت
آنها با مسلمانان فراز مهمی از
اظهارات کافی در مورد یهود
و صهیونیسم را تشکیل می‌داد

روشنگری کافی در این حوزه با توجه به حساسیت
و بعداً منع رژیم و خفقان حاکمه، به طرق مختلف
صورت می‌گرفت. بسیاری از اوقات با روایت داستان
بنی اسرائیل و انبیاء مبعوث شده در میان آنها، حرف
خود را می‌زد. از داستان گاو بنی اسرائیل، حضرت

موسی علیه السلام، حضرت یحیی علیه السلام و اینکه قوم بنی اسرائیل از کشته شدن او
خشنود شدند و خداوند از طریق بخت النصر در زمان ارمیاء نبی، سزای این خشنودی را
با اشغال اورشلیم و اسارت آنها در بابل داد.^۱ یا از داستان قارون^۲ و ثروت او می‌گفت و در
خلال این داستان‌ها به ویژگی‌های یهود می‌پرداخت.

علاوه بر آن گریز کافی به نقش و عملکرد یهود در تاریخ اسلام و نسبت آنها با مسلمانان
فراز مهمی از اظهارات کافی در مورد یهود و صهیونیسم را تشکیل می‌داد؛ در زمانی که به
نقل از حضرت پیامبر بیان می‌نمود که هیچ کس به قدر یهود وجود مقدس ایشان را اذیت
نکرده است.^۳ در جای دیگر به داستان آزار یک یهودی با خالی کردن شکمبه شتر بر سر
مبارک پیامبر (ص) می‌پردازد^۴ و اینکه چگونه حضرت در هنگام بیمار شدن آن یهودی،
با وی رفتاری انسانی داشته و او را متنبه کرده است. به داستان فتح خیبر و ویژگی قلعه‌ها
و استحکامات یهود در شبه جزیره، مقابل مسلمانان می‌پرداخت^۵ و اینکه چگونه این قلعه
به دست حضرت علی علیه السلام و رهبری حضرت پیامبر (ص) فتح گردید و یهودیان
ذلیل شدند. به داستان عبدالله بن سلام با معاویه می‌پرداخت که چگونه یک یهودی تازه
مسلمان شده با سست عنصری خود ملعبه دست معاویه می‌شود.^۶

کافی در هر فرازی از تاریخ اسلام، خط به خط دنبال یهود و عملکرد ناصواب آن مقابل
اسلام، ائمه و پیامبر است و حتی از کوچکترین مورد آن نیز دریغ ندارد. به عنوان مثال
شاید یکی از گیراترین روضه‌های ایشان در مورد ائمه، مربوط به حضرت باب الحوائج
امام موسی کاظم (ع) و نقش افرادی همچون سندی ابن شاهک، داروغه یهودی بغداد و
عامل اصلی شهادت حضرت باشد که با جزئیات مثال زدنی برای مخاطب بیان می‌شود.
در واقع کافی با بیان تاریخ به مصادیق عملکرد یهود و اوضاع فعلی فلسطین می‌پردازد

۱. نورالمنابر، همان، CD چهارم، ترک هفتم.
۲. همان، CD دوم، ترک ۱۰.
۳. واعظ شهیر، همان، ص ۴۲۰.
۴. نورالمنابر، همان، CD چهارم، ترک ۱۸.
۵. همان، CD سوم، ترک ۱۴.
۶. همان، ترک سوم.



در واقع کافی با بیان تاریخ به مصداقی و عملکرد یهود و اوضاع فعلی فلسطین می پردازد و آدرس امروزی از آموزه دیرینه آنها علیه دین و بشریت را ارائه می کند

و آدرس امروزی از آموزه دیرینه آنها علیه دین و بشریت را ارائه می کند.

کافی علاوه بر مطرح کردن علت این معضل در جهان اسلام و بشریت امروز، راه حل نیز ارائه می کند. او بدون داشتن امکان و ابزاری برای مقابله با صهیونیسم، وسیله تحریم کالاها و همکاری با صهیونیسم و بهائیان که هم اکنون در یک کالبد مشغول ضربه زدن به اسلام و مسلمین

هستند را به عنوان راه چاره، مطرح و مکرر بر آن تأکید می کند. از جمله:

ای مردم این گوشت یخ زده حرام است آن را نخورید. مرغ منجمد که می گویند از آلمان آورده اند. دروغ است، آنها را از اسرائیل آورده اند و حرام است. ای مسلمانان نخورید...^۱

کارخانه جنرال استیل محصولاتش مال کلیمی هاست، نخرید مسلمان ها جنس خودتان را بخرید و بفروشید...^۲

آدامس خروس نشان که اینقدر بچه هاتون می خرنند مال یهودی هاست. ای آنهایی که می فروشید، کمک به یهودی ها می کنید.

ای آنهایی که می خرید کمک به آنها می کنید.^۳

و...

کافی در کنار تحریم کالاها ی اسرائیلی و یهودی، از مسلمین می خواهد که با هم متحد باشند و به کمک مبارزان ضد اسرائیلی بشتابند. از جمله در خلال جنگ ۱۹۶۷ می گوید: مردم مسلمان وظیفه شما است که اتحاد داشته و از قرآن حمایت کنید. در این جهت با برادران اعراب هم آهنگ و هم صدا باشید و یهودیان نفرین شده پیغمبر هستند و باید از بین بروند.^۴

در جای دیگر با ابراز تأسف از انفعال دولت در قبال مسئله فلسطین می گوید:

اگر دولت ایران پشتیبانی فوری خود را از برادران عرب ما اعلام نکند، ما مسلمانان ایران سرشکسته خواهیم بود. من از روی این منبر با صدای بلند به دولت و مسئولین مملکت اعلام می نمایم که هر چه زودتر به

۱. واعظ شهیر، همان، ص ۳۷۶.

۲. نورالمنابر، همان، CD چهارم، ترک هفتم.

۳. همان.

۴. واعظ شهیر، همان، ص ۸۷.

کمک برادران مسلمان ما بشتابند و شر مردم یهود را از سر آنان کوتاه کنند.^۱

کافی همچنین در منابع خود به حامیان یهود و صهیونیسم هم می‌تازد و به نحوی بیان می‌کند که اگر حمایت آنها نباشد، چه بسا صهیونیسم زودتر از این مضمحل شود. وی در قالب دعا به این مهم پرداخته و می‌گوید:

دیشب در روزنامه نوشته شده بود که در امریکا یهودیان مبلغ پنج میلیون دلار جمع‌آوری و برای اسراییل فرستاده‌اند و یهودیان تهران نیز جمع شدند و برای اسراییل دعا کردند. می‌دانید یعنی چه [؟] برای از بین رفتن قرآن و اسلام.^۲

ملت یهود سه روز است که روزه می‌گیرند تا در مقابل قرآن پیروز شوند. آنها برای نابودی قرآن می‌جنگند.^۳

... مهدی جان به فریاد ما برس. کار ما به جایی کشیده که مسیحی‌ها، بهائی‌ها و یهودیها آزادند و هر بلایی که می‌خواهند به سر ما مسلمانان می‌آورند.^۴

... خدایا دین اسلام را نصرت بده، آنهایی که به دین کمک می‌کنند یاری کن - آن دست‌هایی که یهود و اسراییل را کمک می‌کنند از سر ملت شیعه کوتاه فرما.^۵

کافی در خلال این دعاها به صورت غیر مستقیم همان طور که اشاره شد حکومت پهلوی را مشمول این حمایت‌ها از اسراییل دانسته و می‌گوید:

خدایا به حق امام زمان تو را قسمت می‌دهیم که هر کس از یهودیان علنی و یا در خفا حمایت می‌کند ذلیل گردان.^۶

و جالب اینجاست که ساواک نیز در نظریه خود بر این دعا می‌نویسد:

نظریه شنبه: تعدادی که از مردم پای منبر او بودند عقیده داشتند که ایران در خفا از اسراییل حمایت می‌کند و نیز نامبرده در وعظ خود

۱. همان، ص ۸۸.

۲. همان، ص ۸۷.

۳. همان، ص ۸۸.

۴. همان، ص ۱۴۷.

۵. همان، ص ۳۳۰.

۶. همان، ص ۳۴۲-۳۴۱.





همیشه اشاره و کنایه‌هایی دارد که مورد تفسیر مردم است.^۱
 کافی در فرصت‌های دیگر این رویه خود را بدین گونه ادامه می‌دهد:
 پروردگارا آن کس را که به وسیله پول، سرباز، اسلحه و... به یهودیان
 اسرائیل کمک می‌کند، دودمانش را ریشه کن کن.^۲
 ... خدایا به جان امام زمان هر کس ظاهراً یا باطناً جلوی مردم یا زیر
 زیر کی کمک به یهودی‌ها می‌کند، به حق امام زمان ذلیلش کن.^۳
 ... خدایا به آبروی امام زمان هر کس به یهودی‌ها کمک می‌کند، تو
 کمکش نکن.^۴
 ... خدایا با نابودی دشمن‌ها و کمک آنها به دشمنای مسلمان‌ها. خدایا
 هر کس زیر جلگی [پنهانی] کمک می‌کند به دشمنای مسلمان‌ها و
 دشمنای مسلمان‌ها را نابود کن.^۵
 ... خدایا هر کس هم کمک به این یهودی‌ها می‌کند. رسواش کن^۶
 ... خدایا هر که یهودی‌ها را تقویت می‌کند و کمکشون می‌کند، بر هر
 عنوانی به حق زهرا ذلیلش کن.^۷
 کافی در آخرین مرحله از برخورد خود با یهود ضمن معرفی عقیده، مرام، عملکرد و
 خصلت یهودیان با دعا خواستار نابودی اسرائیل و صهیونیسم می‌شود از جمله:
 ... خدایا فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان بگردان و هر دستی به
 یهودی‌ها کمک می‌کند خودت آنان را نابود کن و هر دستی مسلمانان را
 یاری می‌کند خودت یاری بفرما.^۸
 به برادران مسلمان اردنی دعا بکنید که یهودی‌ها ریخته‌اند هفت
 مسجد آنها را خراب کرده و چند نفر از زن و بچه‌هایشان را کشته‌اند.^۹
 ... خائنین به دین اسلام و مذهب شیعه را در هر لباسی و در هر مقامی
 که هستند ذلیل بگردان. کسانی که در هر کجا جدایی و تفرقه بین

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۴۷.

۳. نورالمنابر، همان، CD چهارم، ترک ۱۸.

۴. همان، CD سوم، ترک ۲۱.

۵. همان، CD دوم، ترک ۱۰.

۶. همان، CD اول، ترک اول.

۷. همان، ترک چهارم.

۸. واعظ شهیر، همان، ص ۸۹.

۹. همان، ص ۱۴۲.

کافی در کنار تحریم
 کالاهای اسراییلی و
 یهودی، از مسلمین
 می خواهد که با هم متحد
 باشند و به کمک مبارزان
 ضد اسراییلی بشتابند

مسلمین را فراهم می نمایند. مخصوصاً این
 دو تا یهود را نابود کن...^۱
 ... خدایا هر کس در هر کجا برای
 برادرهای مسلمان ما ناراحتی ایجاد
 می کند نابودشان کن. ملت های اجنبی
 مخصوصاً چهار تا یهودی که باعث ناراحتی
 برادران عرب ما می شوند، نابود و ریشه این چهار تا یهودی را از روی
 زمین بکن.^۲

در یک گزارش ساواک پیرامون عملکرد یهود در فلسطین به نقل از کافی می خوانیم:
 مسجد در اطراف بیت المقدس را تخریب و به فاحشه خانه تبدیل
 نموده اند و در این هنگام به کشورهای اسلامی و نابود شدن یهودیان
 دعا کرد.^۳

کافی در باب این شیوه رفتاری یهود علیه مساجد مسلمانان در جای دیگر می گوید:
 ... روزنامه ها نوشته بودند که یهودیان اسراییل از ۱۱ مسجد سه باب
 آن را خراب کرده و در آنجا مشروب فروشی باز کرده اند البته این کارها
 را برای آزار روحی مسلمانان می کنند. خدا نکند یهودی ها بر مسلمانان
 مسلط شوند، دمار از روزگار آنها درمی آورند. الان که نزدیک افطار است،
 یک مشت از جوان های مسلمان با زبان روزه در حال جنگ با یهودیان
 می باشند و وظیفه ماست که برای آنها دعا کنیم. خدایا ریشه یهود را بکن
 و هر کس به آنها کمک می کند نابودش کن.^۴

کافی در جای دیگر در مورد ماهیت یهودیان که عمدتاً با تشکیل دولت یهود بروز یافته
 می گوید:

بهتون بگم این یهودی ها به جان شما، مسلمان هم بشوند، مسلمان
 نمی شوند. اصلاً... جنس شون خرابه، خرابه.^۵
 خدایا به حق امام حسین قسم ریشه این یهودی ها را مخصوصاً

۱. همان، ص ۱۵۰.
۲. همان، ص ۱۵۴.
۳. همان، ص ۱۷۸.
۴. همان، ص ۲۲۲-۲۲۳.
۵. همان، CD سوم، ترک سوم.



اسرائیلی‌ها را از دنیا بکن.^۱

کافی در یک سخنرانی به دو نمونه از عملکرد یهود در اسرائیل اشاره کرده و می‌گوید: به حق پیغمبر اکرم ریشه این یهودی‌ها رو تو دنیا بکن. آی اینقدر این یهودی‌ها مرموزند و بدجنس و اذیت کن. چطور؟

دو تا از کاراشونو بگم که تو روزنامه‌هاشون هم نوشتند: اینایی که دیگه تو روزنامه‌هاشون نوشتند که گفتنش طوری نیست که نوشته بود در شهر اورشلیم که الان اسرائیلی‌های نانجیب گرفتن از مسلمان‌ها، یازده تا مسجد تو این شهر اورشلیم بود. این نانجیبیا این یازده تا مسجد را شراب‌فروشی کردند... جا داشتند برای شراب‌فروشی اما برای اینکه ما رو اذیت کنند مسجدامون رو شراب‌فروشی کردند. این یکی؛ یکی هم وقتی مسلمان‌ها ریخته بودند با اینا یه خرده پنجه نرم کنند ۵۴ تا از این بچه مسلمونا از سه، چهار ساله تا ده ساله، را توی یک خونه کرده بودند... سر این ۵۴ تا بچه را بریدند... طفلکا مثل مرغ بال زدند و مردند.^۲

موضع کافی در قبال یهود، اسرائیل و صهیونیسم آنقدر صریح، شفاف و قاطع بود که در نهایت با واکنش یوسف کهن نماینده یهودیان در مجلس مواجه شد. او یکی از نوارهای کافی^۳ که به صراحت، موضع کافی در آن بیان شده بود را به ساواک تحویل داده و طی آن درخواستی مبنی بر برخورد با کافی مطرح کرده بود. در نوار مذکور واقعه قتل عام این ۵۴ کودک مسلمان مطرح شده بود که پیش از این ذکر گردید.

یوسف کهن که خود از منابع رسمی و کددار ساواک بود، در انجمن کلیمیان ایران نیز عضویت داشت. در حزب ایران نوین بود و به عنوان فراماسون در کلوپ روتاری هم عضو بود. او در انتخابات دوره ۲۴ مجلس با تخلف و تقلب به نمایندگی از اقلیت یهودی به مجلس راه یافت.^۴

یوسف کهن که احتمالاً دچار فراموشی شده است یا قصد دیگری از طرح این گونه داستان دارد، در خاطرات خود در این مورد می‌گوید که:

در اواخر سال ۱۳۵۶ نشانه‌هایی از تهدید حیات جامعه یهود ایران به نظر می‌رسید. در پاره‌ای از مساجد بعضی از اهل منبر، صهیونیسم که یهودیت

۱. همان.

۲. همان، CD اول، ترک دوم.

۳. واعظ شهیر، همان، ص ۳۹۴.

۴. همان.

را به صورت مطلق مورد حمله قرار می دادند، شهادت حضرت علی و حسین بن علی را به یهودیان منتسب می کردند و مدعی بودند که حضرت محمد را یهودیان مسموم کرده اند. این تهدید به تدریج از طریق بعضی از سخنرانی های تلویزیونی هم ادامه یافت تا بدانجا که به خاطر دارم که در شب عاشورا، یکی از سخنرانان به یهودیان توهین هایی نمود...^۱



یوسف کهن در ادامه خاطرات خود به جریان همان کاست می پردازد و اینکه نیمه شب آن را با مقامات مسئول در میان گذارده است و حتی آن را در پنجم دی ماه ۱۳۵۶ با جمشید آموزگار نیز مطرح کرده است.^۲ اگر چه تاریخ مطرح شده یوسف کهن با اسناد ساواک منطبق نیست ولی به غیر از سخنرانی و سند ساواک مبنی بر اظهارات کافی در سال ۱۳۵۴، مطلبی که با موضوع یوسف کهن مطابق باشد، سخنرانی شهید مطهری در روز عاشورا مورخ ۲۷ اسفند ۱۳۴۸ است که در آن مدعی شده بودند که «والله و بالله قسم می خورم که پیغمبر اکرم در قبر

مقدسش امروز از یهود می لرزد»^۳ و این مطلب در کتاب حماسه خمینی جلد دوم به مناسبت تحریفات عزاداری حضرت سیدالشهدا ذکر شده است.

به هر حال یوسف کهن با واکنش شدید خود، ساواک را با یک تصمیم مبنی بر تبعید سه ساله کافی به ایلام رهنمون شد و بدین ترتیب روضه خوان برجسته ایران در دوره پهلوی نه به دلیل توهین به شاه و نه به دلیل احساس خطر برای اسلام، بلکه به دلیل بیان حقایق در مورد یهود و اسرائیل، توسط سردمداران یهودی ایران، محکوم به تبعید شد؛^۴ اگر چه کافی هم با گذراندن یک سال زمان تبعید با نامه نگاری^۵ و تحریک خاص خود از تبعید بازگشت و کارهای خود را بر منوال گذشته تا زمان شهادت ادامه داد.

۱. گزارش و خاطرات فعالیت های سیاسی و اجتماعی یوسف کهن، ایالات متحده، ۱۹۹۳، ص ۳۰۰.
۲. همان.

۳. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ص ۲۰۲. (ایشان در ادامه می فرمایند: والله و بالله ما در برابر این قضیه مسئولیم. به خدا قسم مسئولیت داریم به خدا قسم ما غافل هستیم. والله قضیه ای که دل پیغمبر اکرم را امروز خون کرده است، این قضیه است.)

۴. واعظ شهیر، همان، ص ۴۰۳.

۵. همان، ص ۴۲۱-۴۲۰.



درگذشت کافی

دلایل بسیار قابل تأمل و زیادی وجود دارد که نمی گذارد یک ناظر بی طرف از نحوه درگذشت کافی به سادگی عبور کند و در واقع درگذشت کافی آنقدر که نحوه درگذشت او قابل تأمل است، برجسته و درنگ پذیر نیست؛ و به همین دلیل باید به حوادث و وقایع منتهی به واقعه تصادف ماشین کافی اشاره ای ولو مختصر داشته باشیم.

داستان از تحریم برپایی جشن های نیمه شعبان آغاز می شود؛ زمانی که حضرت امام (ره) با اوج گیری جنایات پهلوی در آخرین سال های حکومت خود، برپایی جشن و شادمانی را حسب روال گذشته مناسب ندیده و اعلام می دارند:

در حال حاضر ملت عزیز در عزای عزیزان خود نشسته. چگونه ممکن است کسی نظر دهد که جشن بگیرند و شادمانی کنند؟ شادمانی بر روی اجساد به خون خفته فرزندان اسلام؟! ما که هنوز مادرهای داغ دار جوانان مان سیاه پوش اند. ما که هنوز شاهد صدمات جانکاه شاه به اسلام بزرگ و کشور اسلامی هستیم. جشنی نداریم. ما که در هر فرصت مدارس و مساجد و دانشگاه هایمان مورد هجوم مأمورین شاه است، چطور ممکن است چراغانی کنیم؟!... اکنون لازم است در این اعیادی که در سلطنت این دودمان سستمرگ برای ملت ما عزا شده است، بدون هیچ گونه تشریفات که نشان گر عید و شادمانی باشد، در تمام ایران، در مراکز عمومی مثل مساجد بزرگ اجتماعات عظیم به پا کنند و گویندگان شجاع محترم، مصایب وارده بر ملت را به گوش شنوندگان برسانند.^۱

رهنمود امام (ره) در این برهه حساس با شکل و شیوه کاملاً متفاوت که امروزه از آن به عنوان مبارزه منفی یاد می شود، عده ای را متقاعد و تابع کرد و کافی در عین عشق فراوان به حضرت مهدی (عج) و ضرورت برپایی جشن به ویژه با توجه به جولان بهائیت در ایران آن زمان، بر این رهنمود راهبردی گردن نهاد و همچون عده ای دیگر چون حجتیه ای ها اقدام نکرد که هم در قیل و هم در بعد از انقلاب آزمونی بسیار بد و رسوا دادند. کافی در پاسخ به احضار صبح روز پنجشنبه سرهنگ از غندی رئیس کلانتری محله و در مقابل سه راه پیشنهادی او از جمله:

- مثل هر سال چراغانی کنی یا مهدیه را تعطیل کنی و بسپاریش به

۱. محسن حسام مظاهری، همان، ص ۱۴۲.

کافی بدون داشتن امکان و ابزاری برای مقابله با صهیونیسم، و سیله تحریم کالاها و همکاری با صهیونیسم و بهائیان که هم اکنون در یک کالبد مشغول ضربه زدن به اسلام و مسلمین هستند را به عنوان راه چاره، مطرح و مکرر بر آن تأکید می‌کند

مأموران ما که چراغانی کنند یا همین امروز از تهران بروی مشهد و نیمه شعبان اینجا نباشی.^۱ گزینه سوم را انتخاب کرد و همان روز در تبعیت از ولی امر خود، دست همسر و فرزندان خود را گرفت و با پژوی شخصی به سمت مشهد، راهی شد.

این اقدام کافی یعنی مخالفت صریح با خواست

دستگاه حاکم؛ و این غیر قابل اغماض بود. آن هم در سالی که دیگر مماشات با انقلابیون و سردسته جریان‌های مردمی و انقلابی بیش از این امکان ندارد. سیاست پهلوی در این برهه حساس همراهی ظاهری با افکار عمومی دنیا مبنی بر ایجاد فضای باز سیاسی است و از سوی دیگر خاموش ساختن غیر رسمی رهبران جریان ساز نهضت. در این میان رهبران فکری فرهنگی از اولویت بر خورد رژیم با آنها بر خوردار هستند. در واقع در این زمان اضافه شدن افرادی بر فهرست مرگ‌های مشکوک همچون تختی، آل احمد، شریعتی،^۲ حاج آقا مصطفی و ربوده شدن امام موسی صدر بی دلیل و اتفافی نیست.

و اما اتفاقاتی که بر این حدس و گمان می‌افزاید و منجر به اضافه کردن نام کافی به این سپاه می‌شود از آن جمله است:

۱. کافی با تجربه فراوان در سفرهای متعدد به شهرستان‌ها و به ویژه مشهد همواره از هواپیما استفاده می‌کرد^۳ و دلیلی وجود نداشت که در این فقره با توجه به مسافت راه و همراهی خانواده، این زحمت را متحمل شود.
۲. راننده او به نام عنابستانی که با اصرار و وساطت دیگران دوباره به کار گمارده می‌شود،^۴ در طول سفر و قبل از تصادف رفتار مشکوک و غیر قابل دفاعی دارد و سرعت غیر مطمئنه او از دلایل قطعی مبنی بر مشکوک بودن حادثه است. به ویژه اینکه پس از

۱. همان، ص ۱۴۴.

۲. همان، ص ۱۴۶.

۳. مهدی کافی، همان، ص ۱۱۷.

۴. محسن حسام مظاهری، همان، ص ۱۴۴.



دلایل بسیار قابل تأمل و زیادی وجود دارد که نمی‌گذارد یک ناظر بی‌طرف از نحوه درگذشت کافی به سادگی عبور کند و در واقع درگذشت کافی آنقدر که نحوه درگذشت او قابل تأمل است، برجسته و درنگ پذیر نیست

تصادف تاکنون هیچ ردی از او پیدا نیست^۱ و کاملاً ناپدید شده است. و تعجب آور اینکه در روبه‌رو شدن با ماشین مقابل احتمال صدمه دیدن او قاعدتاً باید بیشتر باشد چرا که از لحاظ فنی راننده در یک رویارویی با خودروی مقابل ضربه پذیرتر است. ولی در جریان تصادف طرف کمک راننده به خودروی جلواثبات کرده و مرحوم کافی صدمه می‌بیند.

۳. از اتفاقات حین تصادف و پس از آن و انتقال مجروحین به بیمارستان هیچ گزارش قابل اتقانی وجود ندارد؛ به طوری که حتی این شایعه مطرح می‌شود که کافی را در آمبولانس به شهادت رسانده‌اند.^۲

۴. حرکت شتاب‌زده و غیر قابل توجیه دستگاه حاکمه در خلال تشییع در مشهد، انتقال به تهران و دوباره انتقال به مشهد و به خاک سپردن شبانه آن در مقبره خواجه ربیع آن هم با تدابیر ویژه، حس مردم در مشکوک بودن کل ماجرا را بیشتر و حساس‌تر کرد و حتی بی‌طرف‌ترین ناظران از میان مردم نیز نسبت به کل ماجرا دچار ابهام و سردرگمی شدند. عروج شهادت‌گونه کافی در ۴۲ سالگی تنها چند ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، هم مردم را مصمم به ادامه مسیر خود کرد و هم رژیم را بالرزش دوباره مواجه ساخت و هم نشان‌دهنده آسیب جدی در بدنه فکری و فرهنگی رژیم بود که این‌گونه نخبگان علمی و مذهبی آن قربانی مطامع صهیونی، بهائی و استبدادی می‌شوند.

آنکه یک عمر گفت مهدی جان داد در روز عید مهدی جان^۳

یک ارزیابی

بدون شک کمتر جریان و جنبشی بتوان پیدا کرد که در مسیر اسلام یا مبارزه تمام

۱. در باب مشکوک بودن این حادثه و راننده آن در کتاب کافی، ص ۱۴۸ می‌خوانیم: چند ساعت بعد از تصادف، مأموران پلیس، لاشه پژوی کافی را به کنار جاده منتقل می‌کنند. اما خبری از روی ارتشی نیست [که مستقیماً با سرعت فراوان به سمت ماشین کافی حرکت کرده بود] در گزارش پلیس راه مشهد، سرعت غیر مجاز و خواب‌آلودگی راننده کافی، علت سانحه اعلام می‌شود. بلافاصله عنابستانی را دستگیر می‌کنند و می‌برند زندان قوچان و نمی‌گذارند کسی برود ملاقاتش. چند ماه بعد که هیجان انقلاب، در زندان‌ها را می‌گشاید، عنابستانی هم از زندان فرار می‌کند. معلوم نمی‌شود به کجا. دیگر کسی ردپایی از ش پیدا نمی‌کند. همان، ص ۱۴۶.

۳. این قطعه شعر در همان زمان پس از این واقعه میان مردم پخش شد.

روضة خوان برجسته ایران در دوره پهلوی نه به دلیل توهین به شاه و نه به دلیل احساس خطر برای اسلام، بلکه به دلیل بیان حقایق در مورد یهود و اسرائیل، توسط سردمداران یهودی ایران، محکوم به تبعید شد

معیارهای اخلاقی، دینی و عقلانی را رعایت کند؛ یا اینکه تمام مخاطبین از شیوه و سیره مبارزه و مبارزان آن ابراز رضایت نمایند.

در مورد کافی و جریان اوزریایی‌ها و قضاوت‌های متعدد و متنوعی صورت گرفت که پس از انقلاب منجر به انزوای آن در یک سطح نیز گردید و هم اکنون پس از نزدیک به ۴۰ سال از آن جریان، بسته به شرایط زمانی نمی‌توان برخی گفتارها، رویکردها و رفتارهای کافی را توجیه نمود و حتی

برای استفاده از آن، نسخه امروزی پیچید. به عنوان مثال صراحت بیان علیه بزرگان برادران اهل سنت در حال حاضر به هیچ عنوان و بهانه‌ای به ویژه از منابر و رسانه‌های رسمی و غیر رسمی ستوده و قابل دفاع نیست و معلوم نیست که کافی در آن زمان با چه منطق و شرایطی، این صراحت را داشته‌اند.

صراحت کافی در مواجهه با قشر نسوان نیز، از ملاحظات مطرح در منابر ایشان بود تا جایی که در برخی موارد شکل اهانت به خود می‌گرفت؛ مثل جایی که از جهت علمی اثبات می‌کرد که چون وزن مغز زنان کمتر از مردان است، عقل آنها نیز به همین نسبت کم است.^۱

کافی در بیان مفاهیم اخلاقی و آسیب‌های اجتماعی از جمله مصرف مشروبات الکلی، شیوع منکراتی همچون مراکز فحشا، صراحت عجیبی داشت که استفاده امروزی از نوارهای ایشان به ویژه برای خانواده‌ها را سخت می‌نماید.^۲

گذشته از این برخی مذهبیون و روشنفکران متدین نیز نسبت به نحوه برخورد کافی با برخی مقدسات، انتقادات سختی وارد می‌کردند. از جمله اینکه کافی خود را سگ حضرت مهدی (عج) خوانده و به آن افتخار می‌کند.^۳

در واقع صراحت کافی در بیان اعتقاد و احساس خود نسبت به مقدسات، پدیده‌های اجتماعی و دشمنان و حتی یهود به حدی است که طرفداران او را از سایرین متمایز کرده و به عنوان یکی از مهم‌ترین دلایل انزوای او پس از انقلاب ارزیابی می‌شود. در حالی که هیچ کس نسبت به اصالت یا اشتباه این مواضع سخن نمی‌گوید و تنها این انتقاد وارد است که مکان طرح این مباحث با این شفافیت شاید اینقدر صلاح نباشد.

۱. مجموعه CD چهار نسخه‌ای نورالمنابر دربرگیرنده بیش از ۱۲۰ سخنرانی از کافی، مؤسسه نورالزهرا.

۲. واعظ شهیر، همان، ص ۳۷۰، ۲۸۶، ۲۳۶ و...

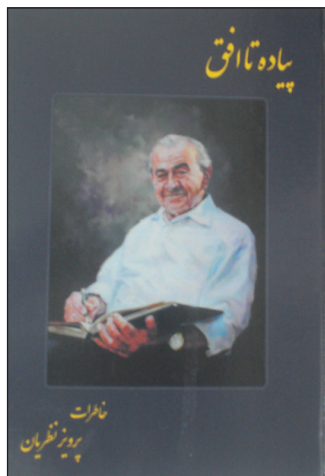
۳. همان، ص ۱۶۱ و ۱۶۷.





به هر حال با تمام آسیب‌های مطرح در خصوص پدیده‌ای به نام کافی، باید اذعان کرد که منبر کافی و عملکرد او فراتر از منبر و تأثیرگذاری او بر جوانان و مواضع او در قبال مسائل سیاسی اجتماعی روز در سطح داخلی و بین‌المللی، در نوع خود بی‌نظیر بود و جامعه اسلامی ایران با تمام ظرفیت‌ها و زمینه‌ها کمتر تجربه‌ای در سطح و تعریف کافی ظرف ۵۰ سال اخیر به خود دیده است. همچنین ویژگی‌های مثال‌زدنی با تأثیرات ماندگار روحی، مثالی از کافی ساخته بود که جز با اخلاص و عشق به اهل بیت علیهم‌السلام و اعتقاد و علاقه به راهی که می‌رفت حاصل نشود.

کافی نشان داد که در عین توجه به مسائل دینی و اعتقادی جامعه در سطح فردی و اجتماعی باید به عرصه بین‌المللی توجه داشت و نسبت به خطرات بزرگی که جهان اسلام را همچون یهود تهدید می‌کند، حساس بود؛ یهودی که کافی در آن زمان به آن می‌تاخت و اجد تمام شرایط صهیونیسم با تمام صفات منفی و مخرب آن بود؛ نه پیروان واقعی و راستین حضرت موسی علیه‌السلام و انبیاء عزیز بنی‌اسرائیل که خود قصه‌هایشان را تعریف می‌کرد و چه بسا توسط صهیونیست‌های همان زمان به قتل رسیدند و دل حضرت موسی علیه‌السلام را با بهانه‌ها و جنایت‌های خود خون کردند و هم‌اکنون دل مسلمین را خون کرده، موجب ناامنی و خرابی جوامع اسلامی شده‌اند.



از پیاده تا سواره نظامی صهیونیسم

نقد کتاب پیاده تافق؛ خاطرات پرویز نظریان^۱

علیرضا سلطانشاهی

مقدمه

پیاده تافق عنوان کتاب خاطرات پرویز نظریان است، که در سال ۲۰۱۶ توسط شرکت کتاب در لس آنجلس و در زمانی که ۸۶ سال از عمرش می‌گذرد، چاپ شده است. وی هدف از نگارش این اثر را مبارزه با فراموشی ذکر می‌کند^۲ و اینکه در طول این سال‌ها چه بر سر خود و خانواده‌اش آمده است.^۳ ولی با مرور این اثر به وضوح می‌توان دریافت که هدف نظریان ذکر از وجود یهودستیزی در طول حیاتش و به ویژه در ایران است؛ و حتی در جایی ذکر می‌کند که دلیل اصلی خروج وی از ایران، یهودستیزی بوده است.^۴

مظلوم‌نمایی حربه‌ای بوده است که یهودیان در طول تاریخ علیه غیر یهودیان استفاده کرده‌اند؛ با این هدف که بتوانند از آن طریق، تکاپوی خود در عرصه مالی و اقتصادی و

۱. پیاده تافق؛ خاطرات پرویز نظریان، لس آنجلس، شرکت کتاب، ۲۰۱۶.

۲. همان، ص ۱۲.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۳.

همچنین سیاسی و فرهنگی را توجیه کنند و مقبول نشان دهند. یک تجربه تاریخی حاکی از آن است که یهودیان از لحاظ مالی در تمام ادوار و اماکن و ممالک از اوضاع بسامان و برتری نسبت به دیگران برخوردار بوده‌اند و این نشان از موفقیت و جافتادگی آنها در جوامع دارد. ولی در هیچ دوره‌ای آنها در متون خود به تمجید از رفتار غیر یهودیان با خود نمی‌پردازند و در عین اینکه از مواهب آن ممالک در سطح گسترده‌ای بهره‌مند بوده‌اند باز هم به عنوان یک اقلیت از میزبان و اکثریت تقدیر نکرده و دائم بر وجود یهودستیزی در تمام جوامع صحنه می‌گذارند. صرف نظر از آنچه در تاریخ ایران در خدمت به یهودیان اتفاق افتاده است، تاریخ معاصر به ویژه در قبل و بعد از انقلاب نمونه‌های بسیار بارزی از جایگاه ویژه یهودیان در عرصه‌های اعتقادی، اقتصادی، سیاسی به نسبت سایر ممالک ارایه می‌کند که با یک ارزیابی صادقانه می‌توان به آن اعتراف نمود.

به عنوان مثال در هیچ یک از دولت‌های موجود در جهان به واسطه وجود ادیان و مذاهب مختلف به آنها در مجلس و پارلمان‌ها، کرسی اختصاص نمی‌دهند^۱ یا در بودجه عمومی کشور به مراکز و مؤسسات مربوطه آنها ردیفی اختصاص نمی‌دهند یا در عرصه فرهنگ آن قدر آزاد هستند که در تولید و پخش فیلم برای مخاطبین مسلمان حتی جایزه دریافت می‌کنند.^۲

از لحاظ اقتصادی نیز به هیچ عنوان نمی‌توان ادعایی مبنی بر وجود محدودیت بر آنها مطرح کرد. آنها با اندک جمعیت خود^۳ در عرصه‌های پوشاک، تجارت دارو، ساختمان‌سازی، طلاسازی و طلافروشی، تجارت عتیقه و... سرآمد و پرتلاش بوده و هستند.

عملکرد و جایگاه یهودیان ایران در عرصه سیاسی دیگر آنقدر برجسته و در برخی موارد جسورانه است که برای رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی ایران و برنامه‌های آن خط مشی تعیین کرده و نسبت به طرح موضوعات مختلف با مقامات نامه‌نگاری می‌کنند و آنها را مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهند.^۴ در عین حال با تمام آزادی‌های غیر معمول که با نگاه رحمت و رأفت به آنها داده شده و حتی فراتر از حقوق یک شهروند ایرانی برای

۱. هم‌اکنون ذیل ردیف ۱۷ از بودجه کشور مصوب ۱۳۹۵ به اقلیت‌های دینی از جمله یهودیان و مشخصاً بیمارستان متعلق به آنها به نام دکتر سپهر، یک ردیف مستقل بودجه وجود دارد.
 ۲. هارون یشایائی معروف به پرویزخان رئیس وقت پخشیران جایزه ۲۰ سال تهیه‌کنندگی پس از انقلاب اسلامی را از دست وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی گرفته است.
 ۳. رسماً هم‌اکنون ۲۵ هزار نفر در ایران جمعیت دارند.
 ۴. رئیس انجمن کلیمیان با نامه به رئیس‌جمهور وقت در مورد موضوع هولوکاست موضع او را نکوهش می‌کند.

آنها در اداره حکومت نقش قائل شده‌اند، اما آنها برای حاکمیت یک نقش یهودستیزانه تصویر کرده و در آثار خود بر آن اصرار دارند.

تاریخ‌نگاری و به عبارتی تاریخ‌سازی یهود مملو از این دست آثار است و به زحمت بتوان یافت اثری از ستایش یهودیان از غیر یهودیان.

پیاده تا/افق نمونه تکراری از یک واقعیت تاریخی است که پس از فرصت‌های ازدست‌رفته در ایران عصر پهلوی، در لس‌آنجلس و سایر شهرهای اروپایی، رخ نمایانده است؛ منتهی با شکلی جدید و اثری عمیق و موجودیت جدیدی به نام انقلاب اسلامی ایران که باید به آن حمله‌ور شد.

معرفی کتاب

عنوان: پیاده تا/افق؛ خاطرات پرویز نظریان

ویراستار: رضا گوهرزاد

ناشر: شرکت کتاب (لس‌آنجلس)

نقاشی روی جلد: شاهین مجتبابی

چاپ نخست: ۲۰۱۵ میلادی (ولی عملاً در سپتامبر ۲۰۱۶ در لس‌آنجلس رونمایی و توزیع شد).

تعداد صفحات: ۴۶۸ صفحه

قطع: کمی بزرگ‌تر از وزیری

نوع جلد: گالینگور

قیمت: ۵۰ دلار

از دیگر مشخصات کتاب ورق‌های گلاسه آن است که تصاویر رنگی در آن به وضوح دیده یا چاپ شود. وجود دو عکس پانوراما برای معرفی تصویری اعضای خانواده، به همراه یک DVD حاوی کتاب گویای اثر، به ضمیمه است. در پایان کتاب، نمایه نیز به مخاطب در بازیابی نسبی اسامی کمک می‌کند چرا که نمایه کاملی نیست.

مشخصات ظاهری کتاب حاکی از یک ولخرجی بی‌مورد است که هزینه آن را با این قیمت گزاف مخاطب باید بدهد و همچون سایر موارد این ناشران و نویسندگان که منتفع بلارقیب هستند.

خاطرات حاضر در این اثر در پنج بخش دسته‌بندی شده است. آن هم با محوریت تاریخی از جمله سال‌های ۱۹۲۷-۱۸۸۲، ۱۹۴۷-۱۹۲۷، ۱۹۵۷-۱۹۴۷، ۱۹۷۹-۱۹۴۷-





۱۹۵۷، ۱۹۷۹ تا امروز.^۱

در بخش اول نویسنده به معرفی خانواده مادری از زمان تولد او تا مهاجرت آنها از تفلیس گرجستان به محله یهودی‌های عودلاجان در چهارراه سیروس، می‌پردازد. در بخش دوم، ازدواج مادر با پدر و تولد نویسنده با برادر و نهایتاً مرگ پدر و دوران مشقت آنها تا قبل از مهاجرت به اسرائیل را مورد توجه قرار داده است. در بخش سوم پرویز نظریان به ذکر دوران مبارزه در ارتش اسرائیل و زندگی ۶ ساله پس از مهاجرت خود و خانواده‌اش به اسرائیل می‌پردازد. بخش چهارم دربرگیرنده بازگشت به ایران از اسرائیل به دلیل تکاپوی مالی و فعالیت اقتصادی است که تا سال وقوع انقلاب اسلامی و پیروزی آن ادامه دارد. نویسنده در آخرین بخش کتاب به دوران مهاجرت به امریکا و یک آغاز دیگر می‌پردازد که هنوز نیز ادامه دارد. و اما در این مقال سعی بر آن است تا با مرور این خاطرات در چند بخش، به زندگینامه، فعالیت‌های اقتصادی، اقدامات صهیونیستی و نهایتاً رویکرد یهودستیزی اثر پرداخته شود.

زندگینامه

پرویز نظریان در ذکر خاطرات خود، از چند محور اساسی هیچ وقت دور نمی‌شود که حتماً یکی از آنها مادر اوست. او برای معرفی خانواده و اصلیت خود از مادر شروع می‌کند و اینکه از یک خانواده یهودی حسیدیک^۲ در تفلیس بوده که بر اثر یوگروم‌ها^۳ یا موج یهودستیزی در روسیه به باکو مهاجرت کرده‌اند و از آنجا به ارومیه و سپس به تهران آمده‌اند.

این توجه نظریان به دو دلیل می‌تواند باشد. یا علاقه شدید او به مادر و خاطره طولانی و اثرگذاری مادر در زندگی وی که بسیار بیشتر از پدر بوده است یا اینکه بر اثر محوریت مادر و زن در اصالت یهودی یک خانواده در یهودیت است ولو اینکه پدر هم یهودی باشد.

۱. فهرست اثر گویای این دسته‌بندی است ضمن آنکه با مطالعه تمام اثر می‌توان به این فصل‌ها رسید.
۲. نویسنده در متن کتاب حسیدی‌ها را بسیار سرزنده‌تر از یهودیان ایران ذکر می‌کند. آنها حتی رقص و آواز را برای مناسک مذهبی ابداع کرده تا فشارهای آوارگی کاهش یابد. حسیدیسیم به جنبش مذهبی در قرن‌های ۱۲ و ۱۳ میلادی در آلمان گفته می‌شود که ریاضت را با کابالا ترکیب می‌کند. این مکتب در میان مردم عادی که علاقه‌مند بودند از قوانین مذهبی ظاهری به سمت زندگی روحانی حرکت کنند طرفدار پیدا کرد. یهودیان حسیدی شاخه‌ای از یهودیان ارتدکس هستند.
۳. حملات سازمان‌یافته به محله‌های یهودی‌نشین در روسیه به ویژه پس از ترور تزار روس در سال‌های پس از ۱۸۸۱ و گسترش اتهام به یهودیان به عنوان عاملان اصلی ترور.

مظلوم‌نمایی حربه‌ای بوده است که یهودیان در طول تاریخ علیه غیر یهودیان استفاده کرده‌اند؛ با این هدف که بتوانند از آن طریق، تکاپوی خود در عرصه مالی و اقتصادی و همچنین سیاسی و فرهنگی را توجیه کنند و مقبول نشان دهند

یونس به عنوان برادر پرویز نظریان، محور دوم از این خاطره‌نگاری است که در تمام اثر به آن و جایگاه او وفادار است. و در نهایت پوران که همسر وی است و نقش بسزایی در شکل‌گیری و قوام خانواده در ایالات متحده دارد.

پرویز نظریان متولد سال ۱۳۰۷ ه.ش (۱۹۲۹ م) اولین فرزند گلپهار (مادر) و داود (پدر) است که با برادر کوچکترش یونس دو سال فاصله دارد.

روی خوش زندگی به این خانواده در چند سال اول لبخند زد چرا که در ادامه پدر آنها داود در پی اختلاف مالی با پدرش، خانه‌ای جدا اختیار کرده و پس از آن در پی یک حادثه برای آوردن آب از آب‌انبار، زمین‌گیر و بستری در بیمارستان می‌شود و نهایتاً در شش سالگی پرویز، فوت می‌کند.^۱

از آن زمان به بعد گلپهار مادر پرویز نقش اول در اداره این خانواده است. اول اسم این دو فرزند را از عطاءالله به پرویز و از نجات به یونس در شناسنامه تغییر می‌دهد و مشغول خیاطی برای خود و دیگران می‌شود. گذران زندگی برای این خانواده به قدری سخت می‌شود که ناچار فرزند بزرگ‌تر (پرویز) باید در خانه پدر بزرگ پدری که اتفاقاً رابطه خوبی هم با هم ندارند، زندگی کند تا بار سنگین مخارج کمی بر دوش مادر سبک شود.^۲ استقلال مالی و محل زندگی مادر، رهایی پرویز از خانه نامأنوس پدر بزرگ را در پی دارد و آغاز کارگری و تحصیل درآمد در کنار تحصیل علم برای پرویز را.

پول و ظاهراً تحصیل پای پرویز را علی‌رغم میل مادر به خارج و مشخصاً ایتالیا باز می‌کند ولی با توجه به سابقه فعالیت‌های صهیونیستی در ایران به جمع یهودیان مهاجر پیوسته، در زمره نیروهای هاگانا^۳ به فلسطین می‌رود و پس از آموزش‌های نظامی به عنوان یک سرباز در ۱۹ سالگی در جنگ ۱۹۴۸ یا جنگی که یهودیان از آن به عنوان جنگ استقلال یاد می‌کنند شرکت می‌کند.^۴

در فلسطین اشغالی مشاغل فنی متعددی را تجربه کرده و مادر و برادر را به آنجا

۱. پیاده تا/فق، همان، ص ۶۳-۵۷.

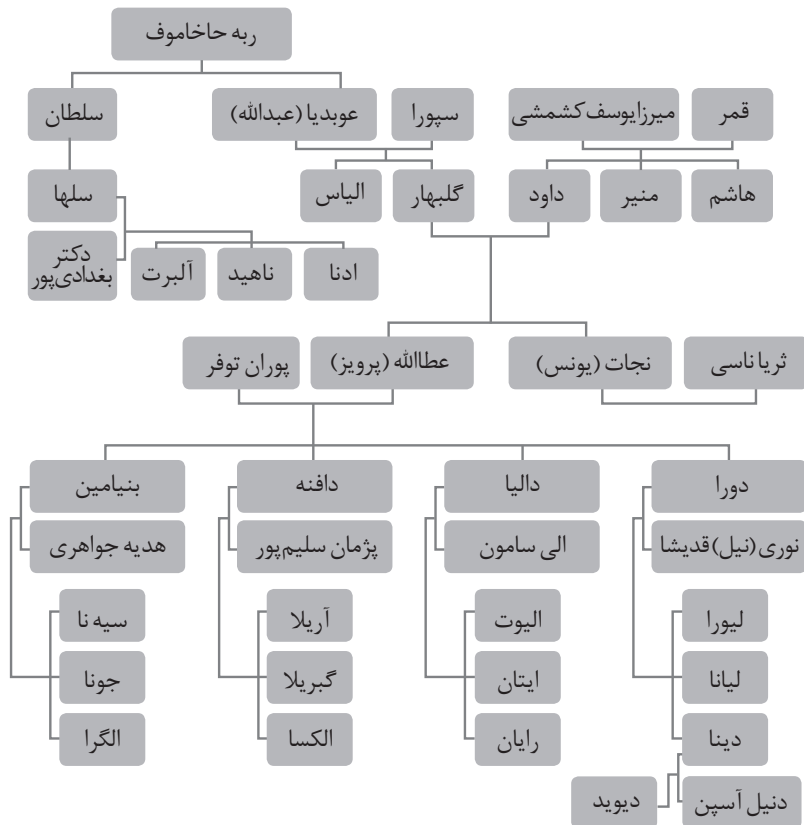
۲. همان، ص ۷۸-۷۱.

۳. از مهم‌ترین سازمان‌های نظامی صهیونیستی تا قبل از تشکیل دولت صهیونیستی در دوره قیومیت در کنار سایر سازمان‌ها همچون ایرگون، اشترن، پالماچ و لهی برای مهاجرنشین‌های یهودی امنیت ایجاد کرده یا به اعراب و تجمع آنها ضربه وارد کرده است.

۴. پیاده تا/فق، همان، ص ۱۴۴-۱۲۹.

می‌کشاند.^۱ ولی نه می‌تواند درس بخواند و نه از لحاظ اقتصادی فضای اسرائیل او را قانع می‌کند پس به ایران باز می‌گردد و تجربه شش سال زندگی و جنگ در اسرائیل را رها می‌کند.^۲

زندگی مجدد همراه با برادر و مادر در ایران تا وقوع انقلاب اسلامی، ازدواج و تولد بچه‌های پرویز را در پی دارد. ضمن آنکه از لحاظ اقتصادی تا آن دوره به اوج فعالیت خود در این عرصه که تولید در عرصه صنعتی است، می‌رسند که شرح مفصل آن در بخش چهارم می‌آید. ولی علی‌رغم تلاش‌های زیاد برای ماندن در ایران و استفاده از این فضای مناسب با وقوع انقلاب اسلامی فرار را برقرار ترجیح داده، در امریکا و شهر لس‌آنجلس مقیم می‌شود و فعالیت جدید را به قول خود از صفر و با کمک یهودیان آغاز می‌کنند که



۱. همان، ص ۱۹۷-۱۹۳.

۲. همان، ص ۲۰۷-۲۰۳.

باز هم جزء سرآمدان آن عرصه هستند. در امریکا پس از درگذشت دردآور مادر که دچار آلزایمر شده بود، دچار اختلاف جدی با یونس می شود و یکی از محورهای اولیه داستان، در پایان، جایگاه خود را از دست می دهد و رنگ می بازد. در این مرحله از زندگی پر تلاطم پرویز نظریان، پوران به همراه فرزندان، دامادها و عروسش هستند که دغدغه و امید او را تشکیل می دهند. خانواده ای ۲۵ نفره از فرزند و داماد و عروس، نوه و اولین نتیجه به نام دیوید که حاصل ۵۷ سال زندگی مشترک با پوران پس از ۲۹ سال مجرد است.

تلاش های مالی، اقتصادی و صنعتی

علی رغم سابقه موجود از مشاغل یهودیان ایرانی، نظریان از همان ابتدا از طریق صنعت به دنبال پول و فعالیت اقتصادی بود. ضمن آنکه به کارهای دیگر نیز می پرداخت. این روحیه کاری برای درآمد در وهله اول با انگیزه حمایت از خانواده و کمک به مادر و برادر بود و در وهله دوم سیراب کردن عطش رسیدن به جایگاه برجسته مالی و اقتصادی که در تمام یهودیان ثابت شده است.

سیگار و کبریت فروشی اولین کاسبی پرویز بود که با خرید از بقالی مشهدی رضا آغاز شد که در اولین سال های ورود به اجتماع تجربه خوبی ایجاد کرد^۱ و در روزنامه فروشی این تجربه افزون شد.^۲ در مدرسه به شکل دیگری با درس دادن به بچه های دیگر و شریک شدن در غذا و خوراکی آنها در مدرسه نمود یافت. تا اینکه حتی به خانه های مردم برای کمک به هم کلاسی ها و استفاده از مواهب آن، کشیده شد.^۳

فعالیت اقتصادی پرویز نظریان در هیچ یک از ایام و فصول سال تعطیل نمی شد. اگر از مغازه تجاری به دلیل یهودی بودن اخراج می شد^۴ سر از ناوایی درمی آورد یا حتی در آرایشگاه زنانه و نظافت آن مشغول می شد^۵ و اگر جایی نبود به لامپ فروشی در کوچه و پس کوچه های شهر و محله روی می آورد.^۶

وساطت یک یهودی امریکایی در اردوگاه نظامیان امریکایی منجر به ورود پرویز به یک

۱. همان، ص ۷۹.

۲. همان، ص ۸۹.

۳. همان، ص ۸۸.

۴. همان، ص ۹۰.

۵. همان، ص ۹۴.

۶. همان، ص ۹۶.





با تمام آزادی‌های غیر معمول که با نگاه رحمت و رأفت به یهودیان داده شده و حتی فراتر از حقوق یک شهروند ایرانی برای آنها در اداره حکومت نقش قائل شده‌اند، اما آنها برای حاکمیت یک نقش یهودستیزانه تصویر کرده و در آثار خود بر آن اصرار دارند

شغل پایدارتر، از جمله در آشپزخانه اردوگاه شد^۱ و ادامه روندی بود که در تعمیرگاه شرکت نفت با واسطه شوهر خاله‌اش برای سیم‌کشی فراهم شده بود.^۲ تا اینکه به فعالیت در راه آهن می‌رسند و لاجرم کار فنی در امر سیم‌کشی، مسیر اشتغال این دو برادر را تعیین می‌کند.^۳

در این میان سرکشی دوران جوانی و گلاویز شدن با صاحبکار به دلیل برخورد بد یا یهودی بودن پرویز

و مسائل مالی در هر دوره‌ای باعث می‌شد که پرویز شغل خود را تغییر دهد.^۴ داستان ساخت مجسمه گچی از ستارخان و باقرخان و تقی‌ارانی و فروش آن در تهران و شهرستان با تیراژ بالا و سوءاستفاده از فضای سیاسی برای کار اقتصادی نشانگر زمینه‌ای بود که پرویز در خود یافته بود و از اینکه با پول حاصل از فروش مجسمه‌ها در شهرستان به دلیل گران بودن مرغ و جوجه در تهران، مقدار زیادی مرغ و جوجه می‌خرد و با آن در تهران تجارت می‌کند، هم برایش رضایت‌بخش بود و هم تجربه او را افزایش می‌داد.^۵

طولانی‌ترین دوره فعالیت به عنوان حقوق‌بگیری پرویز و برادرش یونس در راه آهن بود که با یک مأموریت در تبریز هم همراه می‌شود ولی تجربه ناخوشایند از برخوردهای سیاسی به ویژه در دوران غائله حزب پیشه‌وری باعث می‌شود که پرویز از حقوق کم و این مصائب خود را رها کرده از آن استعفا دهد. اگرچه رئیس یهودی او در راه آهن که فرزند محمدعلی فروغی بود، تلاش کرد که این فرصت را از دست ندهد، ولی در عین حال برای پرویز مقدمات مسافرت به ایتالیا را فراهم نمود.^۶

مهاجرت یا سفر پرویز برای تحصیل و کار به ایتالیا با کمک هزار تومانی فروغی، فرجام دیگری یافت که با سابقه صهیونیست بودن پرویز در همان سنین و شور جوانی، منجر به مهاجرت به فلسطین و شرکت در جنگ استقلال [۱] و ورود به ارتش شد؛ که با رانندگی

۱. همان، ص ۱۰۱.

۲. همان، ص ۱۰۰.

۳. همان، ص ۱۰۱.

۴. همان، ص ۱۰۲.

۵. همان، ص ۱۰۹-۱۰۳.

۶. همان، ص ۱۲۵-۱۱۵.



در پادگان نظامی ادامه یافت و اوقات اضافه نیز صرف سیم کشی می شد.^۱
خروج از ارتش و کارهای تعمیرگاهی ماشین آلات سنگین^۲ نیز توانست پرویز را از
مهاجرت به اسرائیل راضی کند. حتی کار کردن روی کامیون و ورود به عرصه راهسازی^۳
با شریک شدن روی کامیون های راهسازی او راقانع نکرد تا اینکه تصمیم به بازگشت
به ایران، مرحله جدیدی از زندگی اقتصادی پرویز را رقم زد. آن هم در کسوت یک
مقاطع کار راه و ساختمان و گرفتن پروژه هایی از کوچک تا بزرگ از جمله:

- پروژه سیل برگردان راه قریه فردوس با وساطت مادر دکتر علی امینی^۴
- پروژه جاده ۸ کیلومتری امیرآباد فرحزاد با سفارش طوفانیان^۵
- پروژه ساخت خیابان های فاز یک سعادت آباد که از هم کیشان او از جمله ربنو^۶ در
احداث کل سعادت آباد یاد می شود.^۷

- افتتاح شرکت سنگ سبز با حضور حبیب الله القانیان^۸
- پروژه خاکبرداری ساختمان پلاسکو در چهارراه استانبول که متعلق به القانیان بود.^۹
- افتتاح دفتر در امیرآباد و تمرکز سایر مراکز کاری^{۱۰}
- راه اندازی شرکت «پلبان» با مشارکت موسی کرمانیان و نماینده شرکت سولل بونه
که دفتر اصلی آن در اسرائیل است.^{۱۱}

- مشارکت در ساخت و تکمیل هتل کومدور در تخت جمشید.^{۱۲}
- پروژه فاضلاب اصفهان به عنوان اولین پروژه فاضلاب مدرن کشور.^{۱۳}
- پروژه دریاچه مصنوعی کاخ شمس در کرج^{۱۴}
- پروژه احداث کانال انتقال آب از دزفول به دشت خوزستان.^{۱۵}

۱. همان، ص ۱۴۳-۱۳۰.

۲. همان، ص ۱۷۶.

۳. همان، ص ۲۰۷-۲۰۳.

۴. همان، ص ۲۱۳-۲۱۱.

۵. همان، ص ۲۱۶.

۶. ربنواز خانواده های معروف یهودی که ایوب نامی از آنها نیز در قاچاق آثار باستانی مشهور است.

۷. پیاده تا افق، همان، ص ۲۱۷.

۸. همان.

۹. همان، ص ۲۳۷.

۱۰. همان، ص ۲۱۶.

۱۱. همان، ص ۲۴۱-۲۳۷.

۱۲. همان، ص ۲۴۱.

۱۳. همان، ص ۲۵۳-۲۴۱.

۱۴. همان، ص ۲۷۲-۲۶۹.

۱۵. همان، ص ۲۷۱.

- راه‌اندازی شرکت پوشاک و لباس با یک اسرائیلی به نام «وگ» در ایران در یک مدت کوتاه^۱

- پروژه احداث ۳۰۰ دستگاه خانه برای سیل‌زدگان بابل^۲

- و...

فعالیت‌های ریز و درشت مقاطعه‌کاری پرویز و ضرورت حضور او در شهرهای دیگر، خانواده پرویز را ناراضی می‌کند و او را اجباراً با تغییر فعالیت خود به ساخت ماشین‌آلات راه‌سازی و ساختمان و تجربه دیگری مواجه می‌کند تا اینکه ساخت دامپیر^۳ و غلتک و بتونیر^۴ او در نمایشگاه بین‌المللی تهران مورد توجه شاه قرار می‌گیرد.^۵

موفقیت پرویز در این عرصه با موتورهای دیزل آلمانی منجر به تأسیس شرکت «تکنوایس»^۶ می‌شود که فردی به نام ارباب فلفلی^۷ در همین عرصه از جامعه زرتشتیان فضا و فرصت او را با در اختیار قرار دادن کارگاه تولیدی، گسترش می‌دهد. تا اینکه شرکت تکنوایس در این عرصه حرف اول را در سطح کشور بزند.

مسافرت‌های پی در پی او به اسرائیل او را به فعالیت در اسرائیل و تأسیس یک شرکت به نام «کادمانی»^۸ ترغیب می‌کند. اگر چه عملاً بر این اعتقاد بود که فضای اسرائیل با تنگناهای اقتصادی جوابگوی میل سیری‌ناپذیر یهودیان بلندپروازی همچون او نیست و به همین دلیل به غیر از ۶ سال در به دری اقتصادی در اسرائیل هیچ وقت برای بلندمدت به آنجا فکر نکرد و تمرکز خود را پس از ایران معطوف به امریکا نمود؛ کاری که هم‌اکنون هشت میلیون یهودی پراکنده در جهان با نرفتن به اسرائیل، تمرکز کاری خود را برای رسیدن به پول بیشتر به خارج از اسرائیل معطوف کرده‌اند.

با خروج نظریان از ایران پس از انقلاب به بهانه ازدواج دخترش دورا در اسرائیل و اعدام القانین^۹ و مصادره اموالش در ایران، فعالیت و تکاپوی اقتصادی او در امریکا متمرکز می‌شود؛ آن هم با همراهی و مساعدت ویکتور کارتر یهودی.^{۱۰}

۱. همان، ص ۲۳۹.

۲. همان، ص ۲۷۳.

3. Damper

4. Betonier

۵. همان، ص ۲۹۱-۲۸۷.

۶. همان، ص ۲۷۸-۲۷۳.

۷. همان، ص ۳۰۰.

۸. همان، ص ۳۰۳.

۹. همان، ص ۳۲۸.

۱۰. همان، ص ۳۴۴.



کارنامه سراسر افت و خیز و پرتلاطم نظریان در عرصه اقتصادی شبیه به کارنامه بسیاری از یهودیان مولد است که نه با هدف خدمت به بشریت و نوع انسان بلکه برای همان نگرانی مالی و دغدغه فردا، شکل گرفته است

اولین تجربه کاری نظریان در امریکا تأسیس یک شرکت سفال‌سازی^۱ بود و بعد متمایل به خرید زمین و ملک می‌شود که از نداشتن شانس برای خرید یک زمینی که بعدها در آن نفت یافت می‌شود نیز سخن به میان می‌آورد.^۲

توصیه کارتر برای موفقیت در امریکا و ایالت کالیفرنیا به او، داشتن مشاور مالی خوب، وکیل خوب و بانک خوب^۳ بود که نظریان با اهتمام در به دست آوردن این

عوامل موفقیت، به سمت اقدامات بزرگ‌تر رو می‌کند که از سوی عده‌ای با این سابقه کم در امریکا مورد سؤال و حسادت قرار می‌گیرد.

خرید شرکت «استاد کو»^۴ برای تراش قطعات بزرگ صنعتی که مصارف نظامی و امنیتی برای پنتاگون و ناسا هم داشت،^۵ نقطه اتکای او برای رسیدن به مدارج بالاتر است که طبیعتاً برای غیر یهودیان به این سادگی میسر نبود.

«امنی نت»^۶ حوزه جدیدتری از فعالیت برای او در حوزه مخابرات ایجاد کرد که با مشارکت «کوال کام»^۷ و تولید یک محصول شبیه به موبایل برای ارتباطات مخابراتی که بعدها همچون sms و GPS مورد استفاده قرار گرفت،^۸ او را به اوج رساند که منجر به دریافت مدال ملی تکنولوژی از سوی بیل کلینتون شد.^۹

موفقیت کوال کام در بورس که به نحوی مرهون سرمایه‌گذاری و ریسک بالای نظریان بود، برای همیشه دغدغه نظریان از باب تأمین معیشت خود و خانواده ۲۵ نفری او را از میان برد؛ دغدغه‌ای که سالیان سال از ۷ سالگی با او بود و از هر راهی به دنبال رفع آن و اطمینان از آینده‌اش بود.

کارنامه سراسر افت و خیز و پرتلاطم نظریان در عرصه اقتصادی شبیه به کارنامه بسیاری از یهودیان مولد است که نه با هدف خدمت به بشریت و نوع انسان بلکه برای

۱. همان، ص ۲۴۳.

۲. همان، ص ۳۴۴.

۳. همان.

۴. همان، ص ۳۵۲-۳۴۹.

۵. همان، ص ۳۴۹.

6. Omninet

7. Qualcomm

۸. همان، ص ۳۶۶.

۹. همان، ص ۳۷۸.

همان نگرانی مالی و دغدغه فردا، شکل گرفته است.

در این میان عده‌ای معتقدند که یهودیان حتی برای آرمان صهیونیسم نیز حاضر به هزینه کردن نیستند؛ چرا که تمرکز سرمایه یهودیان پولدار و برجسته عمدتاً خارج از اسرائیل، در اروپا و امریکاست. در این تعریف از فعالیت اقتصادی تأمین منافع فردی حرف اول را می‌زند و خدمت به کشور، نوع انسان، علم و یا تاریخ در درجه دوم اهمیت است؛ به شرط آنکه مقوم منافع فردی باشد. راه‌اندازی مراکز علمی یا خیریه با عنوان نظریان در اسرائیل و جاهای دیگر حتی کنیسا^۱ که یک اقدام صرفاً مذهبی به شمار می‌رود، تنها برای مطرح کردن نام و نان نظریان و امثال اوست و این داستان را می‌توان در خاطرات آنها از ایران و سایر کشورهای جهان، به راحتی بازخوانی نمود.

مظلوم‌نمایی با بزرگ‌نمایی یهودستیزی

پرویز نظریان در خاطرات خود فرازهای مهمی از وجود یهودستیزی را به قصه مظلوم‌نمایی به مخاطب القا می‌نماید؛ که اگر با دقت و تأمل در این فرازها بنگریم، یقیناً باید به این نتیجه برسیم که اثبات یهودستیزی در ایران قبل و بعد از انقلاب و حتی در جهان به عنوان یک بیماری مسری در میان غیر یهودیان رایج بوده و هست.^۲ و یهودیان نیز هیچ راهی جز تحمل و مدارا با آن ندارند!!!

او داستان یهودستیزی را در مطلع اثر خود با تعریف داستان اهانت به خرآقا، آغاز می‌کند. داستان موهومی که ظاهراً از طریق مادر در جسم و جان او می‌نشیند و او را با صفت نجس بودن در میان مسلمانان از همان کودکی مأنوس می‌کند؛^۳ اهانت یا حقارتی که بعدها با الصاق ستاره ۶پر زرد رنگ روی سینه برای یهودیان غیر قابل تحمل است. نظریان در انتقال این حس نسبت به جهودها حد و مرزی قائل نیست و معتقد است که نفرت از یهودیان در خون غیر یهودیان است و در جایی از کتاب در عین رفاقت ادعایی

۱. همان، ص ۳۹۷-۳۹۶.

۲. برای اطلاعات افزون‌تر رک: پژوهش صهیونیت، «واقعیت یهودستیزی»، تهران، مرکز مطالعات فلسطین، ۱۳۸۱، ج ۲.

۳. *بیانده تلافی*، همان، ص ۱۹: «براساس روایت مادرم چند سال پیش از تولد من، روزی آخوندی در میدان چه داخل تکیه رضاقلی خان که کوچه‌های محله‌مان به آن باز می‌شد، سوار بر خرش عبور می‌کرد که با دسته‌ای از دخترهای مدرسه آلیانس محله برخورد می‌کند... هنگامی که فراش‌ها برای عبور دختران جلوی خر آخوند را می‌گیرند، آخوند با عصبانیت داد و فریاد راه می‌اندازد: ای مسلمانان، یهودی‌ها جلوی خر مرا گرفته و نمی‌گذارند من رد شوم... آن روز او هنگام نماز عصر در مسجد با سخنرانی پرشوری، اهالی مسجد را تحریک می‌کند و توهین به خر آقا تبدیل به توهین به مقدسات اسلام می‌شود. مسلمانان از مسجد به کنیساها و خانه‌های یهودیان حمله برده، اموالشان را غارت کرده و شمار زیادی کشته و زخمی به جای گذاشتند.»

در این میان عده‌ای معتقدند که یهودیان حتی برای آرمان صهیونیسم نیز حاضر به هزینه کردن نیستند؛ چرا که تمرکز سرمایه یهودیان پولدار و برجسته عمدتاً خارج از اسرائیل، در اروپا و امریکاست

با شهید مطهری - که حتی به او توصیه می‌کند که پس از انقلاب به خارج از ایران فرار کند!!! - اشاره می‌کند افرادی فرهیخته و باسواد همچون مطهری نیز با قلم گزنده خود نسبت به یهود نشان می‌دهند که یهودستیز هستند.^۱

طرح بحث «مهاجرت» دومین فرآز از محورهای مورد تأکید نظریان در بخش یهودستیزی است.

مهاجرتی که بالا جبار و ناخواسته منجر به تغییر محل زندگی شده است. آن هم از یک مکان سرشار از یهودستیزی به مکان مملو از یهودستیزی. از مکانی کثیف، فقیرانه، پست به مکانی کثیف، فقیرانه و پست. مهاجرتی که در پی آن اموال آنها از میان می‌رود و حتی جان افراد خانواده به خطر می‌افتد و بیماری‌های گوناگون گریبان مهاجران یهودی را می‌چسبد.^۲

واژه مهاجرت برای یهود به قصد مظلوم‌نمایی در چند جای از داستان زندگی نظریان به صورت کامل و دقیق صرف می‌شود. از جمله مهاجرت از تفلیس به ارومیه، باکو، تهران، اسرائیل و نهایتاً امریکا. نظریان در تشریح بیشتر و بهتر از مصائب مهاجرت برای یهود داستان بچه‌های تهران را نیز به عنوان چاشنی بحث به خوبی تشریح می‌کند که چگونه یک عده از کودکان بی‌گناه یهودی لهستانی از خطر مرگ در آلمان فرار کرده در اردوگاه بهشتیه در گیرانواع و اقسام مصائب حاکمیت و بیماری می‌شوند و در نهایت مظلومیت و بدبختی برای نجات به سرزمین موعود خود پای می‌گذارند تا پایانی باشد بر تمام آلام و آزارها.^۳

نسبت یهود با مهاجرت به قصد پول و امنیت در تاریخ و فرهنگ یهود موضوع مفصل و گسترده‌ای است که شرح آن در این مقال نگنجد. ولی باید توجه کرد که همیشه یهودیان با مهاجرت از یک دیار به سرزمین دیگر بر آن هستند تا به موقعیت مالی و امنیت بهتر دست یابند و به همین دلیل مهاجرترین قوم در طول تاریخ بشریت نام گرفته‌اند. عدم وابستگی آنها به یک سرزمین حتی اورشلیمی که از آن دم می‌زنند یا تمرکز آنها در کشورهای متمول غربی، حاکی از آن است که مظلوم‌نمایی در پس مهاجرت، توجیه آنها برای این تغییر مکان هاست چرا که همیشه در کشور مقصد به نان و نوای بیشتر و

۱. همان، ص ۳۱۴-۳۱۲.

۲. شرح مفصل از این اوضاع در بخش کوچ، صفحه ۳۶ و بخش اردوگاه پناهندگان، صفحه ۵۹ آمده است.

۳. همان، ص ۹۸-۹۷.





باید توجه کرد که همیشه یهودیان با مهاجرت از یک دیار به سرزمین دیگر بر آن هستند تا به موقعیت مالی و امنیت بهتر دست یابند و به همین دلیل مهاجرترین قوم در طول تاریخ بشریت نام گرفته‌اند

بهتری دست یافته‌اند. مصداق سفر به اسرائیل و بازگشت به ایران در داستان نظریان مؤید این حقیقت است. او حتی پس از انقلاب حاضر به ماندن در اسرائیل نشد و به کشور امریکا مهاجرت کرد؛ چرا که امریکا متضمن پول و امنیت بیشتری نسبت به اسرائیل برای او و خانواده و امیال دور و درازش است.

یهودستیزی در مسیر کسب و کار، مجال دیگری برای طرح نفرت از یهودیان در داستان نظریان است؛ آن زمان

که از نجاری مسلمانی به دلیل یهودی و نجس بودن رانده می‌شود،^۱ با همکاران مسلمان در راه‌آهن به دلیل یهودی بودن گلاویز می‌شود^۲ و در اصفهان در خلال عملیات اجرایی احداث فاضلاب موج یهودستیزی و اسرائیل‌ستیزی فراگیر می‌شود.^۳

این بستر برای توسعه داستان به بمب‌گذاری در تکنوایس هم کشیده و با توصیه مقامات و تدابیر انجمن کلیمیان با بزرگان یهود، مدیریت می‌شود.^۴

در واقع نظریان بر آن است که با طرح مخالفت با یهود، نشان دهد که غیر یهودیان حتی حاضر به اعاشه یهود نیز در این سرزمین نیستند و حال آنکه عمده مشاغل نظریان در ایران و اسرائیل و حتی امریکا به این دلیل تغییر کرده است که میل شدید مالی او را جواب نداده و عطش رسیدن به پول زیاد را در او سیراب نکرده؛ نه اینکه دلیل ترک این همه شغل، یهودستیزی و مخالفت غیر یهودیان باشد. در واقع با مرور کتاب به تجربه به این حقیقت نائل می‌شویم که مشاغل نظریان و برادرش همواره بهتر از قبلی شده و اگر فرصت بهتری پیدا شده، به راحتی تغییر کرده است. تا جایی که خود یهودیان به حبیب‌الله القانین توصیه می‌کنند که نسبت به اجرایی کردن پروژه عظیم ساختمان پلاسکو کمی ملاحظه کند.^۵ چون رسیدن به این موقعیت اقتصادی شگرف، نام او را بر سر زبان‌ها می‌اندازد.

بهتر می‌بود که پرویز نظریان به این سؤال در ذهن شکل گرفته مخاطب هم جواب می‌داد که با این همه کارشکنی! و مخالفت با یهود! و یهودستیزی!!! چگونه است که

۱. همان، ص ۹۰.

۲. همان، ص ۱۰۰.

۳. همان، ص ۲۵۶.

۴. همان، ص ۳۱۴-۳۰۹.

۵. همان، ص ۲۳۷.



یهودیان در دوره پهلوی به این درجه از جایگاه اقتصادی نائل شده‌اند؟ جالب‌تر از همه در این داستان نخ‌نما از یهودستیزی آن است که هیچ وقت از ایران به عنوان سرزمینی که اینقدر برای آنها موقعیت اقتصادی ایجاد کرده، تمجید نمی‌شود. محله یا محله یهودی‌ها تأثیرگذارترین بخش از داستان یهودستیزی در کتاب خاطرات نظریان است.

تصویر کردن فلاکت، فقر، بیماری، در محله‌های عودلاجان یا سیروس و سرچال در تهران^۱ و جوباره در اصفهان^۲ برای هر مخاطب یهودی و غیر یهودی، این نتیجه را در پی دارد که تعمداً یهودیان در این مکان اسکان داده شده‌اند و اجباراً آنها محکوم به این اسکان هستند. آن هم در ساختمان‌ها، اتاق‌ها و خانه‌هایی کوچک، نمود، مخروبه که با پله خوردن به پایین کوچه حکم «گور» را برای آنها داشته است.^۳

نظریان با مقدمه‌چینی و تعریف سفر یال دایان دختر موشه دایان به اصفهان و دیدار او از جوباره، احساس مخاطب را نسبت به مظلومیت یهود به اوج می‌رساند و ضرورت خدمت‌رسانی او و همسرش پوران به این مناطق را اجتناب‌ناپذیر می‌داند و اینکه اگر هر انسان دیگری هم بود نباید به این وضع راضی می‌شد.

در حالی که به این واقیعت تاریخی اشاره نمی‌کند که یهودیان همواره با احداث «گتو»^۴ در تمام نقاط جهان به عنوان یک اقلیت، مکان زندگی خود با اکثریت را جدا کرده، خواهان آن هستند که استقلالی نسبی در تهیه غذا، استحمام، آموزش، عبادت و حتی کسب و کار داشته باشند. در واقع هیچ حکومتی حتی پهلوی هم که جوباره آن زمان را در خود اصفهان داشته است، یهودیان را مجبور به زندگی در آنجا نکرده است. چرا که یهود در یک زمان با توجه به شرایط خود سرچال را انتخاب می‌کند. در یک زمان یوسف‌آباد را، در زمان دیگر رامات‌گان در اسراییل را و در زمان دیگر بورلی هیلز لس‌آنجلس در ایالت کالیفرنیا را.

آیا نظریان به هنگام استقرار در مناطق مرفه‌نشین شهرهای مختلف از ایران تا امریکا، به این مهم اشاره کرده است که این هم موهبتی از کشور میزبان برای یهودیان است که به عدالت با شهروندان برخورد می‌کند؟!

آخرین فراز از داستان یهودستیزی کتاب نظریان به مصائب ناشی از انقلاب اسلامی

۱. همان، ص ۵۱.

۲. همان، ص ۲۵۹-۲۵۸.

۳. همان، ص ۱۸.

۴. همان، ص ۲۵۹ (ghetto).

بهرتر می بود که پرویز نظریان به این سؤال در ذهن شکل گرفته مخاطب هم جواب می داد که با همه کارشکنی! و مخالفت با یهود! و یهودستیزی!!! چگونه است که یهودیان در دوره پهلوی به این درجه از جایگاه اقتصادی نائل شده اند؟

برای یهودیان اختصاص دارد. او تمام نسبت های ناروا و ناحق را متوجه انقلاب از هر نوع می کند که شاید دستمایه فیلم هایی (همچون سپتامبرهای شیراز) باشد که در عرصه سینما نیز علیه انقلاب اسلامی ایران ساخته و پخش شده. ^۱ از جمله ممنوعیت خروج آنها که کذب بودنش هم در این اثر و هم در آثار دیگر نمایان است. چرا که یهودیان از جمله نظریان به راحتی در قبل و بعد از انقلاب به ویژه در انتقال اموال و ثروت خود، از فرصت ها بهره برده اند. یا مصادره اموال که اگر به آن تأکید می کنند باید به این سؤال هم جواب دهند که چطور با وجود مصادره اموال، توانسته اند شرکت های عظیمی در خارج از ایران احداث نمایند.

اعدام، قهرآمیزترین برخورد انقلاب اسلامی با یهودیان ذکر می شود و آن هم با رایه مصداق حبیب الله القانین؛ در پاسخ باید گفت که اولاً از میان خیل عظیمی از یهودیان و اسرایلی ها، وجود یک مصداق نمی تواند مبنای درستی برای قضاوت باشد و ثانیاً اگر محاکمهای صورت گرفته چرا دلایل محکومیت فردی که حتی در دوره پهلوی که حامی اصلی آنها بود به سندی تبعید شد^۲ را ذکر نمی کنند. ثالثاً محکومیت و اعدام القانین در انقلابی صورت گرفت که قرار بود علیه صهیونیسم، مستکبرین و سرمایه داران زالوصفتی اقدام نماید که با حمایت پهلوی اموال ملت را به یغما برده، فرهنگ و مذهب را در کشور مورد حمله اجانب قرار داده بودند. آیا القانینی که حتی ساختن ساختمان پلاسکوی او در دوره پهلوی محل تأمل و سؤال است، باید در دوره انقلاب نیز برای اقدامات نامشروع خود امنیت و فرصت داشته باشد؟

یهودیان به لطف پیش بینی اسراییل از چنگال عدالت گریختند و بسیاری از افرادی که در جنایات صهیونیسم در فلسطین اشغالی به صورت مستقیم و غیر مستقیم نقش داشتند و در ایران نیز به چپاولگری می پرداختند، از ایران فرار کردند و الا به غیر از القانین، افراد دیگری را باید به داستان مظلوم نمایی خود می افزودند.

آنها برای مدیریت اوضاع نابسامان خود در بحبوحه انقلاب روش های مختلفی اتخاذ کردند که خروج از کشور آخرین مرحله از این اقدامات بوده است. امید اسراییل و

۱. براساس کتاب سپتامبرهای شیراز اثر دالیا سوفر که در سال ۲۰۰۸ نوشته شده، در سال ۲۰۱۵ وین بلر فیلمی با همین عنوان می سازد.

۲. پیاده تالفی، همان، ص ۳۱۰.

نظریان به این واقعیت تاریخی اشاره نمی‌کند که یهودیان همواره با احداث «گتو» در تمام نقاط جهان به عنوان یک اقلیت، مکان زندگی خود با اکثریت را جدا کرده، خواهان آن هستند که استقلالی نسبی در تهیه غذا، استحمام، آموزش، عبادت و حتی کسب و کار داشته باشند

یهودیان در همراهی با انقلاب اسلامی آن طور که از خاطرات و منابع برمی‌آید، بسیار زیاد بوده است. الیعزر تسفریر، آخرین مأمور موساد در ایران در کتاب خود به این واقعیت می‌پردازد که ۳۲ اسرایلی تا ۸ روز پس از پیروزی انقلاب در ایران بوده‌اند.^۱ نظریان در خاطرات خود بدون مقدمه از حضور در یک هیئت مذهبی^۲ و سیاسی با اعضای مسلمانش یاد می‌کند که بسیار غیر قابل باور است. او که از امکانات رژیم ارتزاق می‌کند با انقلابیون نیز همراه است و

حتی در اعتصاب روحانیون در مسجد دانشگاه نیز شرکت می‌کند و رابطه خوبی با شهید مطهری^۳ دارد. او حتی از اعزام یک هیئت یهودی به نوفل‌لوشاتو و گرفتن امان‌نامه از امام (ره) برای یهودیان ایران^۴ می‌گوید و حتی برای پاکسازی خیابان‌های تهران جهت ورود حضرت امام (ره) کارگرهای کارخانه خود را بسیج می‌کند.^۵

صرف نظر از بحث در مورد حقیقت داشتن این موارد، باید نتیجه بگیریم که از یهودی که دنبال فرصت است، برمی‌آید که در هر دوره‌ای رنگ و لباس خود را عوض کند. واقعیتی که حاخام بزرگ یهودیان یدیدیا شوفط نیز در خاطرات خود پس از قدرت گرفتن مصدق و افول او و بازگشت مجدد شاه به آن اذعان کرد.^۶

مرحله بعد از همراهی نظریان با انقلابیون به کارگیری سلاح است که حتی در منطقه ولنجک با بسیج یک عده آن را محقق می‌کند^۷ تا به منافع و حدودش تعرض نشود. بسان هنگ یهود^۸ که در جنگ دوم راه افتاد که در کنار سربازان انگلیسی اهداف صهیونیستی را محافظت کرده و پیش ببرد.

نظریان پس از ناامیدی از دیدار با امام (ره) همراه با سران یهودی و حاخام یدیدیا

۱. شرح مفصل از این داستان در کتاب: الیعزر تسفریر، شیطان بزرگ، شیطان کوچک، ترجمه فرنوش رام، ایالات متحده آمریکا، شرکت کتاب، ۲۰۰۵ آمده است.

۲. گروه تصحیح اخلاقی

۳. همان، ص ۳۱۲.

۴. همان، ص ۳۲۱.

۵. همان، ص ۳۱۹.

۶. برای اطلاع بیشتر رک: منوچهر کهن، خاطرات حاخام یدیدیا شوفط، لس آنجلس، بنیاد فرهنگی حاخام یدیدیا شوفط، ۲۰۰۱.

۷. پیاده تا/افق، همان، ص ۳۲۵.



شوفط و خروج از ایران به بهانه ازدواج دخترش دورا در اسرائیل، یک نامه اعتراض آمیز به دولت بازرگان می نویسد^۱ و انتظار دارد که انقلاب اسلامی حافظ منافع و اموال او باشد و در حالی که یقین پیدا می کند که در ایران اسلامی جایی ندارد، به بهانه ممنوع الخروج شدن از اسرائیل، دیگر از ایران و پول درآوردن در آن دست می شوید و سرمایه خود را در امریکا به کار می اندازد؛ به طوری که کمتر از آن مدت که در ایران فعالیت جدی اقتصادی داشته ظرف ۳۶ سال به مالکیت یکی از شرکت های بزرگ امریکایی می رسد و برادر و برادرزاده اش سام نظریان^۲ با ثروت هنگفت، زبانزد یهودیان امریکایی می شوند.

تکاپوی صهیونیستی

پرویز نظریان در عین توجه و همت ویژه به کسب درآمد و پول، همواره نسبت به سرنوشت جامعه یهودی در ایران و سایر نقاط جهان و همچنین آرمان صهیونیسم خود را متعهد دانسته و به اشکال مختلف اقدام کرده است.

فعالیت او در ایران در دوران جوانی برای صهیونیسم از طریق جمع آوری پول برای صندوق ملی یهود یا کرن کایمت،^۳ اولین قدم در مسیر تحقق آرمان صهیونیسم بود که با عضویت در جامعه صهیونیستی ایران نمود یافت و به کمک و فعالیت در اردوگاه بهشتیه برای مهاجرت یهودیان به اسرائیل منتهی شد.^۴

در واقع نظریان با رفاقت توده های ها ایده های صهیونیستی در ایران را پی جویی می کرد^۵ و در حد توان به عنوان پیاده نظام، خدمات شگرفی را به همراه خانواده خود سامان می داد.

او در حالی که در کشور خود، خدمت نظام و وظیفه انجام نداده به قصد تحصیل علم و پول راهی ایتالیا می شود و با ثبت نام در اردوگاه های نظامی هاگانا در ناپل، آماده مهاجرت به فلسطین می شود و نزدیک به سه سال از شش سال حضور خود در فلسطین اشغالی را در کسوت نظامی گری، به صهیونیسم خدمت می کند؛ تا جایی که حتی در یک

۱. همان، ص ۳۳۳.

۲. متولد ۱۳۵۴ در یک خانواده یهودی در تهران، فرزند یونس نظریان و ثریا ناسی، برادرزاده پرویز نظریان، مالک شرکت SBE تحصیل کرده دانشگاه های نیویورک و کالیفرنیا جنوبی ساکن در لاس وگاس و از تجار ثروتمند و فعال در حوزه تفریحات و سرگرمی.

3. Keren Kayemeth Leisrael – Jewish national fund (JNF)

۴. همان، ص ۹۷.

۵. همان، ص ۱۰۲.

در واقع هیچ حکومتی حتی پهلوی هم که جوباره آن زمان را در خود اصفهان داشته است، یهودیان را مجبور به زندگی در آنجا نکرده است. چرا که یهود در یک زمان با توجه به شرایط خود سرچال را انتخاب می‌کند. در یک زمان یوسف آباد را، در زمان دیگر رامات گان در اسرائیل را و در زمان دیگر بورلی هیلز لس آنجلس در ایالت کالیفرنیا را

جراحت محتمل بود که پایش رانیز از دست بدهد.^۱ او از اینکه در جنگ استقلال حضور داشته و در جبهه‌های شمال و اورشلیم خدمت کرده و در کشیدن جاده‌ای به سمت اورشلیم^۲ مشارکت داشته، به خود می‌بالد. بعدها به دلیل همین حضور در جنگ استقلال [!] از آوی دیختر مدال می‌گیرد.^۳ رانندگی برای گلدا مایر در اسرائیل برای نظریان افتخاری است که تا سال‌ها آن را مایه برتری خود نسبت به سایر هم‌کیشان در خدمت‌رسانی به سران صهیونیسم می‌داند.^۴

نظریان به هنگام بازگشت از اسرائیل پس از شش سال تلاش بی‌سرانجام در اندوختن پول و سرمایه، فعالیت‌های اقتصادی خود در ایران را با مشارکت یهودیان و اسرائیلی‌ها اجرا می‌کند و بر انجام سفرهای ماهانه به اسرائیل نیز تأکید می‌کند و حتی برای انتفاع جامعه صهیونیستی، همچون حبیب لوی^۵ که در قدس هتلی ساخت، او نیز شرکت‌هایی را تأسیس می‌کند. نامگذاری تکنوایس^۶ به عنوان اولین شرکت ساخت ماشین‌آلات راهسازی و ساختمانی احتمالاً برگرفته از عنوان اسرائیل است که به اختصار در عنوان شرکت تکنوایس آمده است؛ همچون شرکت ایران ایس «شعبه شرکت اسرائیلی دیزنگوف در ایران».^۷ تا قبل از خروج از ایران، تلاش‌های نظریان در امنیت بخشیدن به موجودیت یهودیان ایران قابل توجه است؛ به ویژه در زمانی که او را به عنوان یک فعال اقتصادی و صنعتی می‌شناختند. حتی رادیو اسرائیل در زمان پیروزی انقلاب برای اطمینان از امنیت یهودیان ایران با او مصاحبه‌ای را ترتیب می‌دهد.^۸

۱. با انفجار مین در مسیر ماشینی که راننده آن بود، شدیداً مجروح می‌شود؛ همان، ص ۱۵۷-۱۵۱.
۲. بر همین اساس یک فیلم سینمایی با حضور کرک داگلاس یهودی به نام «سایه غول‌آسای خود را بیفکن» در هالیوود ساخته شده است.
۳. همان، ص ۴۱۱ (دریافت مدال ات‌هاکو ممیوت (ot Hakomemiut)).
۴. همان، ص ۱۸۸.
۵. حبیب لوی که با کتاب تاریخ یهود/ ایران شناخته می‌شود، هتل دار و نمایندگی شرکت دارویی ارگون را بر عهده داشته و به سفارش بن‌گوریون هتل شاه سلیمان را در قدس می‌سازد ولی هیچ وقت برای زندگی به اسرائیل نمی‌رود.

6. techno-is

۷. همان، ص ۲۷۶.

۸. همان، ص ۳۲۰.



یهودیان به لطف پیش‌بینی اسرائیل از چنگال عدالت گریختند و بسیاری از افرادی که در جنایات صهیونیسم در فلسطین اشغالی به صورت مستقیم و غیر مستقیم نقش داشتند و در ایران نیز به چپاولگری می‌پرداختند، از ایران فرار کردند؛ و الا به غیر از القانیان، افراد دیگری را باید به داستان مظلوم‌نمایی خود می‌افزودند

موقعیت و جایگاه مالی و اقتصادی نظریان در امریکا در حدی است که انتظار و فعالیت‌های بیشتر از او برای یهودیان و صهیونیسم زیاد است و او نیز در همین راستا اقدامات و خدمات ذیل را انجام می‌دهد:

۱. راه‌اندازی فدراسیون یهودیان ایرانی ذیل فدراسیون یهودیان امریکا.^۱

۲. راه‌اندازی کنگره یهودیان ایرانی تبار^۲

۳. تلاش برای رفع مشکلات یهودیان روس با سفر به مسکو و ارمنستان جهت ایجاد تسهیلات و

مجوز مهاجرت آنها به اسرائیل از ایروان^۳ که منجر به مهاجرت یهودیان روس در ابتدای دهه نود از تمام جمهوری‌ها می‌شود؛ به صورتی که هم اکنون بیش از یک میلیون نفر از جمعیت ۵/۲ میلیونی یهودیان اسرائیل را روس تبارها تشکیل می‌دهند.

۴. راه‌اندازی بنیاد مگبیت در سال ۱۹۸۹ در لس‌آنجلس با هدف کمک به تحصیل دانشجویان یهودی بی‌بضاعت^۴ در اسرائیل و دریافت تقدیرنامه از سوی اسحاق رابین،^۵ با هدف جبران نداشتن تحصیلات دانشگاهی خود که به دلیل فقر حاصل نشد.

۵. خرید بخش مهمی از سهم یک کلیسا در بورلی هیلز و تبدیل آن به یک کنیسه با اجازه شرعی حاخام پدیدیا شوفط^۶

۶. راه‌اندازی کرسی مطالعات ایران‌شناسی نوین به نام پوران و پرویز نظریان در دانشگاه تل‌آویو به ریاست ایران‌شناس معروف دیوید مناشری با امید به تحقق سه هدف ذیل:

- بررسی ایران پس از انقلاب با لحاظ بی‌طرفی کامل [!]

- گردآوری و حفظ تاریخ یهودیان ایران

- برقراری رابطه و گفت‌وگو میان پژوهشگران اسرائیلی و ایرانی^۷

۷. فضای ناسالم احزاب و حضور آنها در انتخابات کِنست در اسرائیل رنجش

۱. همان، ص ۳۶۱.

۲. همان، ص ۳۶۳.

۳. همان، ص ۳۸۸.

۴. همان، ص ۳۹۰.

۵. همان.

۶. همان، ص ۳۹۷-۳۹۵.

۷. همان، ص ۳۹۳.

فعالیت نظریان در ایران در دوران جوانی برای صهیونیسم از طریق جمع‌آوری پول برای صندوق ملی یهود یا کرن کایمت، اولین قدم در مسیر تحقق آرمان صهیونیسم بود که با عضویت در جامعه صهیونیستی ایران نمود یافت و به کمک و فعالیت در اردوگاه بهشتیه برای مهاجرت یهودیان به اسرائیل منتهی شد

طولانی مدت نظریان را ایجاد کرده بود. وی به منظور خاتمه دادن به این فضا و مکانیسم ناسالم با حضور کارشناسان سیاسی و حقوقی و اساتید دانشگاه چند اقدام مهم را ساماندهی می‌کند. اول یک کنفرانس با ۱۵۰۰ نفر از کارشناسان و فعالان سیاسی و پس از آن کنفرانسی دیگر با حضور ۲۰۰ نفر تشکیل می‌دهد.^۱ تا این موضوع را به بحث و بررسی بنشینند و سپس با تشکیل کمیته علمی مگیدور^۲ و چاپ نظرگاه‌ها و ضرورت‌های اصلاح نظام انتخاباتی، موفق می‌شود که بندهای پیشنهادی را رایج و برخی را تصویب نماید.^۳

۸. راه‌اندازی ساختمان پوران و پرویز نظریان در دانشگاه تل‌آویو برای آشنا کردن مخاطبین به دانشگاه و اهداف علمی آن.^۴

۹. دریافت دکترای افتخاری از سوی دانشگاه تل‌آویو به اتفاق اکثریت آرای اعضا هیئت علمی آن در سال ۲۰۰۳ به پاس خدمات علمی نظریان.^۵

۱۰. دریافت نشان ملی از عزرو وایزمن رئیس جمهور اسرائیل به پاس خدمات او به اسرائیل و صهیونیسم.^۶

با این کارنامه سراسر خدمت به یهود و صهیونیسم و بهره‌کشی از ایران و زدن انگ یهودستیزی به آن، چگونه می‌توان نسبت به کتاب *پیاده تا افق*، برآورد مثبتی ارائه کرد؟ مطالعه این اثر خواندنی با آن قلم روان و آن صدای متین و گرم و گیرا در کتاب گویای پیوست آن، هدف اصلی نویسنده است تا حس و اطلاعی را به مخاطب منتقل کند که نادرست، غرض‌آلود و کینه‌توزانه است.

این دریافت و برداشت تأسف‌آور از کتاب، نه با ذهن پیچیده و مطلع از خطاها و خیانت‌های یهود و صهیونیسم، بلکه با یک دید ساده ولی صادق، قابل حصول است. و ابزارهای پر زرق و برق و تصاویر و قالب‌های زیبا نیز در این ذهن ساده و بی‌آلایش نمی‌تواند تأثیر سوء بگذارد. گذشته از تمام این قضاوت‌ها و دریافت‌ها، تاریخ گویا و

۱. همان، ص ۴۰۷.

2. mena chem megidor

۳. همان، ص ۴۱۱-۴۰۳.

۴. همان، ص ۴۱۱.

۵. همان، ص ۴۰۵.

۶. همان، ص ۴۲۹.





ناظر حقیقی تمام اتفاقاتی است که نوع بشر در طول زندگی خود آن را سبب شده و نمی‌توان آن را فریب داد و منحرف کرد. چه آنکه داستان هولوکاست با تمام سندسازی و تاریخ‌سازی هم اکنون، مورد سؤال قرار گرفته و وقوع آن از سوی محققان و مورخان آزاده مورد انکار قرار گرفته است.^۱

در تحریف تاریخ، یهود و صهیونیسم با آمال و آرزوهای خود، خبره‌اند و آثاری همچون *پایده تا/افق* یا *از کارگری تا کارآفرینی* ژاک ماهفر یا خیلی از آثار که شرکت کتاب در لس آنجلس به نشر و پخش آن کمک می‌کند، تلاش‌های بیپرده‌ای هستند که در عین هزینه کردن‌های فراوان امثال خلیلی،^۲ عمر کوتاهی داشته و اثری سطحی از خود بر جای می‌گذارند؛ و البته فرصتی است برای محققین این عرصه که به ابعاد جدیدتری از عملکرد سراسر توطئه صهیونیسم آشنا شده، راه بر خورد صحیح با آن را بیابند.

۱. افرادی همچون دیوید ایروینگ، روبر فوریسون، ارنست زوندل، فرد لوختر، آرتور بوتز، جوزف سوبران، یورگن گراف، فردریک توبن، تونی مارتین، احمد رامین، گارلو ماتوگنو با تمرکز علمی خود به ابعاد هولوکاست از جمله کوره‌های آدم‌سوزی، اتاق‌های گاز، تعداد قربانیان، اردوگاه‌های مرگ و... و عرضه آن در مؤسسه بازنگری تاریخی (institute For historical review) در قالب مقاله، کتاب و همایش‌های علمی، بر آن هستند که ادعای قتل عام یهود در جنگ دوم جهانی را مسورد بازنگری قرار دهند و نتایج حاصل از این پژوهش‌ها تاکنون منجر به انکار هولوکاست به دلیل نبود سند و دلیل متقن شده است.

۲. بیژن خلیلی، یهودی ایرانی مقیم لس آنجلس در ایالت کالیفرنیا، مؤسس و مدیر شرکت کتاب است که از سال ۱۹۸۱ مدیریت اولین و بزرگ‌ترین مؤسسه انتشار و توزیع کتاب‌های فارسی در آمریکا و سایر نقاط جهان را بر عهده دارد و بسیاری از صهیونیست‌ها با بهره‌گیری از کمک‌های او آثار خود را منتشر می‌نمایند.



منابع و دیدگاه‌ها نقد متون،

نقدی بر مدخل «خمینی» در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی (۲)

سهراب مقدمی شهیدانی
میثم عبداللهی

یادداشت

مقاله حاضر بخش دوم از نقدی است بر مدخل «خمینی» در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی که توسط دو تن از پژوهشگران حوزه به نگارش درآمده است. در ابتدا که این مقاله به دفتر فصلنامه واصل شد و مورد مطالعه قرار گرفت باور این مسئله بسیار سخت بود که چگونه امکان دارد یک مقاله صد صفحه‌ای در مورد شخصیت بزرگی چون امام خمینی که پیرامون وی صدها کتاب و مقاله و متن و سند وجود دارد، آن هم در دایره‌المعارفی که عنوان دایره‌المعارف بزرگ اسلامی را به دنبال می‌کشد و به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی بی‌تردید مرجع و منبع استفاده جهانی در مورد امام خمینی خواهد بود، بیش از پنجاه اشتباه و اطلاعات نادرست تاریخی حتی در بدیهی‌ترین مسائل زندگی وجود داشته باشد! اما وقتی به منابع نگارش و نویسندگان این مدخل رجوع شد تا حدودی منشأ این نادرستی به دست آمد.

اصرار غیر منطقی و انحصاری در استفاده از نه منابع، بلکه تقریرات رسانه‌ای و فاقد



اعتبار علمی و تاریخی بعضی از متون و نادیده گرفتن خیل عظیمی از منابع دست اول و متونی که در مورد امام خمینی تا به امروز به نگارش درآمده است؛ حتی نادیده گرفتن زندگینامه‌های دست‌نوشته خود امام خمینی و عدم بهره‌گیری از محققان شناخته‌شده در مورد تاریخ نهضت امام خمینی، باعث شد که چنین متن ضعیف و پر خطایی در *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی* به نگارش درآید و اعتبار دیگر مدخل‌های این دانشنامه را نیز مورد تردید قرار دهد. با کدام منطق علمی باید پذیرفت که مدخل شخصیت بزرگی چون امام خمینی در *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی* با ارجاع به متن‌هایی که به تعداد انگشتان دو دست نیست، نوشته شود؟ هشت متن استفاده‌شده در نگارش این مدخل مستقیماً ربطی به امام ندارد و فقط یک متن که از نظر اعتبار علمی و تاریخی جایی در متون ندارد، مبنا و منشأ نوشتن این مدخل قرار گرفت!

مانمی خواهیم ادعا کنیم که خدای ناکرده دست‌اندرکاران *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی* که برای نوشتن بعضی از مداخل مهجور در دانشنامه، به ده‌ها منبع و نوشته با ربط و بی‌ربط ارجاع داده‌اند اما برای شخصیت بزرگی چون امام خمینی تا آن میزان شأنی قائل نبودند که لااقل به متون و منابع معتبر موجود رجوع نمایند؛ اما نباید انتظار داشته باشند که این جفای بزرگ در مورد امام خمینی را نیز در حد یک سهو پژوهشی تقلیل دهیم و آن را عادی‌سازی نماییم. نمی‌دانیم چرا این تقلیل‌گرایی‌ها و سهوها و عادی‌سازی‌ها باید در مورد امام اتفاق بیفتد! یا نمی‌خواهیم ادعا کنیم که عمدی در کار بوده است که این مدخل در یک منبع جهانی مثل *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی* که منسوب به نظام جمهوری اسلامی هم هست، ضعیف، پرخطا و فاقد منابع معتبر نوشته شود؛ اما مجامع علمی و دوستداران امام خمینی در داخل و خارج انتظار دارند توجیهات علمی و عقلی اصحاب *دایره‌المعارف* در مورد این متن ضعیف و فاقد اعتبار علمی و پر خطا را بدانند. قضاوت این مسائل و مباحث با خوانندگان محترم است. امید است دست‌اندرکاران این دانشنامه حداقل با جمع‌آوری نسخه‌های منتشر شده این جلد از *دایره‌المعارف* که جفای غیر قابل بخششی نسبت به خمینی کبیر مرتکب شده است و منشأ خطاهای بعدی تاریخی، پیرامون امام خمینی خواهد شد؛ و همچنین سپردن نگارش این مدخل به محققان و دانش‌پژوهانی که صلاحیت و اعتبار لازم علمی و تسلط کافی بر متون و منابع و ادوار مختلف زندگی امام خمینی را دارند، متنی منقح، معتبر و جامع تهیه و منتشر نمایند.

در شماره قبل فصلنامه *۱۵ خرداد* بیست و یک مورد از اشکالات وارده به مدخل خمینی

در *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی* بررسی شد در این شماره بخش دیگری از اشکالات وارده بر این مدخل تبیین می‌گردد.

به همت بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی متن کامل نقد مذکور به صورت کتاب منتشر شده است. خوانندگان که تمایل دارند به صورت یکجا این نقد را مطالعه کنند می‌توانند این کتاب را ابتیاع نمایند.

فصلنامه پانزده خرداد



دایره/المعارف بزرگ/اسلامی یکی از نخستین و گسترده‌ترین تلاش‌ها در جهت دانشنامه‌نویسی در ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که با مدیریت و نظارت کاظم موسوی بجنوردی^۱ و با همراهی جمعی از دانشمندان و نویسندگان ایرانی به نگارش درآمده است. این دایره‌المعارف از سال‌های اوایل انقلاب اسلامی (سال ۶۲)، شروع به کار کرده و تاکنون ۲۲ جلد از آن منتشر شده است.^۲ در آخرین مجلد منتشر شده از این دانشنامه، مدخلی به بنیان‌گذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی(ره) اختصاص داده شده است. مدخل «خمینی»، از صفحه ۶۶۴ تا ۷۶۳ از جلد ۲۲ دایره/المعارف بزرگ/اسلامی را شامل است که نویسندگان آن آقایان فرامرز حاج‌منوچهری، احمد پاکتچی و حمید انصاری هستند.

نظر به اهمیت علمی متون دانشنامه‌ای و تأثیرات فراگیر و بلندمدت آن بر محافل علمی داخلی و خارجی، بازخوانی نقادانه و علمی این مقاله ضروری می‌نماید. این مسئله وقتی اهمیت ویژه می‌یابد که مدخل مورد اشاره، از این پس به عنوان متن معیار در معرفی امام خمینی(ره) تلقی خواهد شد و بی‌شک منشأ قضاوت پیرامون پیشینه خانوادگی، مبارزاتی، علمی و شخصیتی امام را حل خواهد بود.

ضمن تقدیر از تلاش‌های نگارندگان مدخل مربوط به امام خمینی(ره) در دایره/المعارف بزرگ/اسلامی، تمام همت نگارندگان این مقاله انتقادی بر آن بوده است که با مراجعه به منابع متقن، و با تکیه بر مستندات آرشیوهای معتبر، به نقض و ابرام برخی از داده‌های موجود در مدخل حاضر پرداخته شود. بی‌شک نتیجه این گفت‌وگوی مکتوب علمی، به هم‌افزایی و رفع نقایص موجود منجر می‌گردد.

در نگارش این نوشتار، با استناد به مطالب مندرج در مدخل مورد نقد، ارجاعات مربوط به آن به صورت درون‌متنی ذکر می‌شود و مستندات مرتبط با مطالب مورد نقد، به صورت پاورقی ذکر می‌گردد.

۱. سید کاظم بجنوردی فرزند آیت‌الله میرزا حسن بجنوردی و برادر سید محمد بجنوردی (پدر خانم سید حسن خمینی) است. وی در دوران مبارزات اسلامی به تأسیس گروهی با نام حزب ملل اسلامی همت گمارد که با مشی مبارزات مسلحانه اعلام موجودیت کرده بود. اگرچه همه اعضای این تشکیلات نوپا در یکی از نخستین مجامع عمومی‌اش در کوه‌های اطراف تهران دستگیر شدند، و تومار این گروه از هم پاشید، اما به همین واسطه از وی به عنوان یکی از مبارزان انقلاب اسلامی یاد می‌شود.

۲. این دایره‌المعارف در اسفندماه ۱۳۶۲ در تهران تأسیس شد و نخستین و بزرگ‌ترین اثر تحقیقی این مرکز دایره/المعارف بزرگ/اسلامی است که تاکنون ۲۲ جلد از آن نشر یافته است. جلد اول این دایره‌المعارف در ابتدای دهه ۷۰ انتشار یافته است.

این نقد دارای دو بخش کلی است که بخش اول اشکالات محتوایی را شامل می‌شود و بخش دوم به اشکالات ساختاری و ویرایشی می‌پردازد. سیر تاریخی و ترتیب منطقی مدخل، مبنای نظم سرفصل‌ها در نوشتار حاضر است. عمده موارد نقد مربوط به اشکالات محتوایی و ناظر به رویکرد و روایت تاریخی - تحلیلی مدخل است و از این حیث، بخش مربوط به اندیشه‌های فقهی و سیاسی امام - جز در موارد معدود، آن هم با رویکرد صرفاً نقضی - مورد خوانش انتقادی در این اثر قرار نگرفته است. در کنار نقد محتوا با رویکرد تاریخی - تحلیلی، از ایرادات ساختاری نیز غفلت نشده و در پایان این اثر، بخش مختصری نیز به اشکالات ساختاری - ویرایشی اختصاص داده شده است.

بخش دوم:

۲۲. ورود امام به ایران

در شرح وقایع ۱۲ بهمن ۵۷ نیز نکات ناگفته بسیار مهمی وجود دارد که نشان از حذف جهت‌دار برخی وقایع توسط نویسندگان مدخل دارد. در مورد حوادث این روز می‌خوانیم: سرانجام امام خمینی به رغم خطرات و تهدیدهای دشمنان، و بر خلاف نگرانی‌ها و توصیه دوستان، پس از ۴ ماه (۱۸ روز) اقامت در فرانسه، و رهبری انقلاب به مدت ۱۴ سال از دور دست، در ۱۲ بهمن، به همراه یاران به ایران بازگشت. سیل عظیم جمعیت مشتاق، در فرودگاه مهرآباد تهران، در انتظار امام بودند؛ با رسیدن امام و ایراد سخنرانی کوتاه توسط ایشان، مردم به دنبال اتومبیل آیت‌الله به طور مستقیم راهی مزار شهیدان انقلاب در گورستان بهشت زهرا (س) شدند. (مدخل، ص ۶۷۸)

نکات قابل ذکر:

۱. از جمله موضوعات مهمی که در بحث ورود امام به ایران در مدخل به آن اشاره‌ای نشده و قابل طرح است، تشریح فعالیت‌های ستاد استقبال از امام به ریاست شهید آیت‌الله مطهری است.^۱ کمیته استقبال از امام خمینی در روز شنبه ۳۰ دی ماه ۱۳۵۷ تشکیل شد و اولین اطلاعیه خود را درباره چگونگی برگزاری مراسم در تاریخ ۳ بهمن در روزنامه‌های کثیرالانتشار منتشر کرد.^۲

۱. برای اطلاع از گستره فعالیت این ستاد و اعضای تشکیل‌دهنده آن رک: اکبر قاسملو و معصومه آقاجانپور، تاریخ شفاهی کمیته استقبال از امام خمینی (ره)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۳.
۲. همان، ص ۳۶-۳۵.





یکی از موضوعات مغفول در مدخل در خصوص موضوع ورود امام به ایران عدم ذکر اعتراض تاریخی شهید مطهری به فعالیت سازمان مجاهدین خلق در آستانه ورود امام به ایران است. واکنش اعتراضی شهید مطهری از آن جهت دارای اهمیت ویژه است که ساعاتی قبل از پرواز امام از پاریس به ایشان منتقل می‌گردد و در نتیجه آن، امام پس از ورود به ایران از حضور در مراسم منتسب به مجاهدین خلق خودداری می‌ورزد

۲. یکی دیگر از موضوعات مغفول، عدم ذکر اعتراض تاریخی شهید مطهری به فعالیت سازمان مجاهدین خلق در آستانه ورود امام به ایران است. واکنش اعتراضی شهید مطهری از آن جهت دارای اهمیت ویژه است که ساعاتی قبل از پرواز امام از پاریس به ایشان منتقل می‌گردد و در نتیجه آن، امام پس از ورود به ایران از حضور در مراسم منتسب به مجاهدین خلق خودداری می‌ورزد.^۱

این نوع برخورد و حساسیت ویژه شهید مطهری در بدو ورود امام به ایران، و برخورد حکیمانه و دقیق امام با موضوع، مسئله‌ای مهم و تاریخی است که در جهت معرفی سیره سیاسی امام بسیار اهمیت دارد، و حذف آن در مدخل امام خمینی، در حقیقت حذف بخشی از سیره سیاسی امام خمینی (ره) است.

۳. یکی دیگر از موضوعاتی که عمداً یا سهواً حذف

شده است، موضوع حساسیت ویژه امام نسبت به نیروهای نهضت آزادی است که در ماجرای پیاده کردن هاشم صباغیان از ماشین امام، مشاهده می‌شود.

به روایت شاهدان عینی، وقتی که صباغیان در ماشین امام سوار می‌شود، امام بدون فوت وقت و به صراحت از او می‌خواهد که از ماشین پیاده شود. مقاومت صباغیان برای باقی ماندن در ماشین امام نیز نتیجه نمی‌دهد و سرانجام، تنها امام و سید احمد در ماشین باقی می‌مانند و محسن رفیق دوست که به عنوان راننده، خدمت می‌کرده است. در ادامه روایت محسن رفیق دوست از این ماجرا، را بازگو می‌کنیم:

آقای صباغیان رفت عقب بلیزر نشست. امام تا چشمشان به آقای صباغیان افتاد، گفتند: ایشان چرا اینجا هستند؟
هاشم صباغیان گفت: من برای اداره استقبال از شما مسئولیت دارم.
امام فرمودند: خودش اداره می‌شود، بیایید پایین.

۱. برای اطلاع از جزئیات این موضوع رک: مرتضی میردار، *خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین علی‌اکبر ناطق‌نوری*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۷۰-۱۶۴؛ اکبر قاسملو و معصومه آقاچانیپور، همان، ص ۱۳۴-۱۳۲؛ داود قاسم‌پور، *خاطرات محسن رفیق‌دوست*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۱۴۲-۱۴۱.

ایشان اصرار کرد. امام فرمودند: بیاید پایین، مسئله می شود. آقای صباغیان پیاده شد.^۱

نپرداختن به موضوعی به این درجه از اهمیت، به مثابه حذف بخشی از تاریخ سیاسی انقلاب اسلامی است و در عین حال، به تطهیر نیروهای نهضت آزادی ختم می شود. در صورتی که موارد محذوف از این قبیل، به عمد و با طراحی قبلی صورت گرفته باشند، نمونه‌ای از جهت‌دارنویسی و تطهیر یک جریان سیاسی خاص، در مدخل امام خمینی قابل مشاهده است.

۴. از دیگر مسائل ناگفته، عدم اشاره به محل استقرار امام در مدارس رفاه و علوی است که همراه با چالش‌های فراوانی در میان طیف‌هایی از مبارزین نیز همراه بوده است.

۲۳. نواب و فدائیان اسلام زمینه‌ساز فعالیت سیاسی امام

در بخشی از مقاله، نویسنده از دستگیری و اعدام شهید نواب صفوی به عنوان یکی از عوامل زمینه‌ساز مبارزات سیاسی امام یاد کرده، چنین می نویسد:

دستگیری و اعدام نواب صفوی، تصویب لایحه اصلاحات در دوره نخست‌وزیری امینی، تصویب طرح لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی از طرف دولت، و در نهایت یورش ساواک به مدرسه فیضیه، موضوعات و رخدادهایی بود که امام خمینی را از درس و بحث، به سمت مبارزه سیاسی سوق داد. (مدخل، ص ۷۲۵)

معرفی امام به عنوان شخصیتی علمی که تحت تأثیر برخی عوامل پیرامونی وارد مباحث سیاسی شده است، با سیره زندگی ایشان سازگار نیست. چه اینکه گذشته از اعتراض صریح امام به عملکرد سیاسی برخی از بزرگان از جمله شیخ عبدالکریم حائری، شهید مدرس، آیت‌الله کاشانی، حضور ایشان در جلسات مجلس شورای ملی به عنوان تماشاچی، و نمایندگی آیت‌الله بروجردی برای مذاکره با شاه و پیگیری منویات آیت‌الله بروجردی، همه و همه نشان از آن دارد که امام خمینی (ره) از ابتدا در بطن امور سیاسی کشور حضور داشته و به فعالیت سیاسی مقتضی، مشغول بوده است. گرچه به واسطه حفظ احترام زعمای شیعه - حضرات آیات حائری و بروجردی - از اقدام شخصی خودداری می‌ورزیده است.

۱. سعید علامیان (به کوشش)، برای تاریخ می‌گوییم؛ خاطرات محسن رفیق دوست (۱۳۵۷-۱۳۶۸)، تهران، سوره مهر، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۲۷.





ایجاد پیوند میان نهضت امام خمینی با جنبش انقلابی شهید نواب صفوی و فدائیان اسلام، اما سخن دیگری است که در برخی منابع تاریخی، تلاش می‌شود حرکت فدائیان اسلام به عنوان پیشینه نهضت امام خمینی معرفی گردد.^۱ در مدخل امام خمینی نیز چنین رویه‌ای قابل مشاهده است و لذا ادعا می‌شود که «دستگیری و اعدام نواب صفوی... [از] موضوعات و رخدادهایی بود که امام خمینی را از درس و بحث، به سمت مبارزه سیاسی سوق داد.» (مدخل، ص ۷۲۵)

این تحلیل در حالی مطرح شده است که به شهادت اسناد تاریخی، هیچ ارتباط ویژه‌ای میان حرکت فدائیان اسلام با نهضت امام خمینی وجود ندارد. مزید بر آن، امام خمینی در اوایل نهضت خود ذکری از شهادت نواب صفوی نکرده است تا کسی بتواند این موضوع را یکی از دلایل آغاز فعالیت سیاسی امام برشمارد. علاوه بر اینکه شهادت نواب صفوی در سال ۱۳۳۴ اتفاق افتاده و نهضت امام خمینی در سال ۱۳۴۱ واقع شده است و در این بین حدود ۷ سال فاصله وجود دارد و در تمام این سال‌ها، امام خمینی هیچ موضع علنی دال بر حمایت از نواب نگرفته است. پس هیچ ارتباط علی-معلولی (ولو در حد علت ناقصه) میان نهضت امام و جنبش فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی، قابل اثبات نیست. اگر قرار بود این مسئله از عوامل نهضت امام خمینی باشد، منطقاً می‌بایست نهضت امام به دنبال شهادت نواب و در سال ۱۳۳۴ شروع می‌شد، نه پس از رحلت آیت‌الله بروجردی و در سال ۱۳۴۱.

۲.۴. عملکرد دولت موقت در تدوین قانون اساسی

در بخش‌هایی از مدخل مورد نقد ادعا شده است که از جمله مهم‌ترین اقدامات دولت موقت، تدوین قانون اساسی بوده است. در این زمینه چنین می‌خوانیم:

دولت موقت با رهبری و رهنمودهای آیت‌الله خمینی، برگزاری انتخابات مجلس خبرگان، تدوین قانون اساسی، برگزاری همه‌پرسی قانون اساسی، و در نهایت تثبیت نظام جمهوری اسلامی برای کشور ایران، در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، را صورت داد. (مدخل، ص ۶۷۹)

در نتیجه آنچه از متن فوق به اذهان متبادر می‌گردد، تقریباً همه اقدامات بنیادین انقلاب اسلامی برای استقرار نظام جمهوری اسلامی توسط دولت موقت انجام شده

۱. در کتاب معمای هویدا، نوشته عباس میلانی، تلاش زیادی به منظور ایجاد ارتباط سیاسی میان حرکت فدائیان اسلام و نهضت امام خمینی صورت گرفته است.

است! در صورتی که اولاً این اقدامات در دوران دولت موقت انجام پذیرفته و نه اینکه این مجموعه در تحقق همه آنها نقش محوری داشته باشد. دوم آنکه به طور خاص در مورد تدوین قانون اساسی، دولت موقت تنها نقش تجمیع کننده آرای کارشناسان را بر عهده داشت که در اجرای این نقش هم چالش‌های زیادی را ایجاد کرد. در حقیقت قانون اساسی جمهوری اسلامی ابتدا به صورت پیش‌نویس‌های متعددی در جامعه فکری-رسانه‌ای ایران مطرح گشت و در ادامه، در مجلس خبرگان قانون اساسی به بحث گذاشته شد و به دست اعضای همین مجلس تدوین شده و در آذر ۱۳۵۸ با همه‌پرسی مردمی، به تصویب عمومی رسید. البته قبل از آن، عده‌ای از حقوقدان‌ها به ریاست دکتر حسن حبیبی از طرف امام‌مأموریت یافتند تا پیش‌نویس قانون اساسی را بنویسند و آن را به مجلس خبرگان قانون اساسی بدهند. اما اعضای دولت موقت در جریان پیش‌نویس قانون اساسی کارشکنی کردند و زمانی که آن را در اختیار دولت موقت گذاشتند، تا نظریات اصلاحی امام و مراجع را اضافه کنند، از درج نظریات امام و برخی از مراجع تقلید از جمله آیت‌الله العظمی گلپایگانی اجتناب کردند و همین باعث اعتراض مراجع و امام به دولت موقت گردید.^۱

در نگارش این بخش، عطف اقدامات انجام گرفته بر اساس ترتیب تاریخی نیامده است. به عنوان مثال، برگزاری انتخابات مجلس خبرگان که در ۱۲ مرداد ۵۸ برگزار شده است، پیش از برگزاری همه‌پرسی قانون اساسی ذکر شده است.

موضوع دیگری که به اشتباه در زمره خدمات دولت موقت ذکر شده است، «برگزاری همه‌پرسی قانون اساسی» است. این مسئله در حالی که دولت موقت نسبت داده شده است که در متن مربوط به «قبول استعفای نخست‌وزیر و بیان مأموریت‌های شورای انقلاب»، امام خمینی یکی از مسئولیت‌های شورای انقلاب را، «تهیه مقدمات همه‌پرسی قانون اساسی» برمی‌شمارند. در ادامه عین نوشتار حضرت امام (ره) را ذکر می‌کنیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

شورای انقلاب جمهوری اسلامی

چون جناب آقای مهندس مهدی بازرگان، با ذکر دلایلی برای معذور بودن از ادامه خدمت، در تاریخ ۵۸/۸/۱۴ از مقام نخست‌وزیری استعفا نمودند، ضمن قدردانی از زحمات و خدمات طاقت‌فرسای ایشان در دوره

۱. برای اطلاع از جزئیات و روند تدوین قانون اساسی رک: سید جواد ورعی، مبانی و مستندات قانون اساسی جمهوری اسلامی به روایت قانون‌گذار، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۸۵.





انتقال، و با اعتماد به دیانت و امانت و حسن نیت مشارالیه، استعفا را قبول نمودم. شورای انقلاب را مأمور نمودم برای رسیدگی و اداره امور کشور در حال انتقال. و نیز شورا در اجرای امور زیر بدون مجال، مأموریت دارد:

۱. تهیه مقدمات همه‌پرسی قانون اساسی

۲. تهیه مقدمات انتخابات مجلس شورای ملی

۳. تهیه مقدمات تعیین رئیس‌جمهور

لازم به ذکر است که با اتکال به خداوند متعال و اعتماد به قدرت ملت عظیم‌الشان، باید امور محوله را، خصوصاً آنچه مربوط است به پاکسازی دستگاه‌های اداری و رفاه حال طبقات مستضعف بی‌خانمان، به طور انقلابی و قاطع عمل نمایند.

۵۸/۸/۱۵

روح الله الموسوی الخمينی^۱

با توجه به متن فوق، معلوم می‌گردد که اساساً برگزاری همه‌پرسی قانون اساسی هیچ ربطی به دولت موقت نداشته، نه تنها از جمله خدمات این دولت نیست بلکه حتی از نظر زمانی در دوره تصدی ایشان نیز واقع نشده است.

۲۵. تاریخ آغاز جنگ تحمیلی

در بخشی از مقاله، روز آغاز جنگ تحمیلی به اشتباه، چنین درج شده است:

سرانجام صدام حسین در ۳۰ شهریور ۱۳۵۹ رسماً به ایران حمله کرد و آغازگر جنگی بود که ۸ سال به طول انجامید. وی در همان ماه‌های ابتدایی با استفاده از آماده نبودن ایران برای مواجهه با چنین رویدادی، توانست بخش‌های زیادی از خوزستان را اشغال نماید. (مدخل، ص ۶۷۹) مطلب مطرح شده در مورد تاریخ آغاز جنگ تحمیلی، صحیح نیست و روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، روز آغاز رسمی جنگ ایران و عراق است.^۲ علاوه بر اینکه به اشغال خاک ایران و نیز تجاوز هوایی که در ماه‌های ابتدایی جنگ، از سوی مناطق غربی ایران صورت گرفت، اشاره‌ای نشده است و تنها از خوزستان نام برده است.

۱. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۵۰۱.

۲. اطلاعات، سه‌شنبه ۱ مهر ۱۳۵۹، ش ۱۶۲۴۵، ص ۱.

۲۶. روابط امریکا و انقلاب اسلامی

الف. ادعای تلاش برای ارتباط مستقیم امریکاییان با امام

بخشی از مدخل به موضوع رابطه امریکا با ایران انقلابی اختصاص یافته که اکثر این مطالب به آثار محسن میلانی - ساکن امریکا و از نویسندگان دایره المعارف ایرانیکا - ارجاع داده شده است. ارجاعات انحصاری در موضوعی راهبردی و پیچیده مثل رابطه ایران و امریکا، به رغم نقدهای علمی پر تعداد به آثار محسن میلانی، اعتبار این بخش از مدخل را با تردید مواجه کرده است. به این معنا که بر فرض صحت همه مدعاهای مطروحه، باز هم به واسطه استفاده از انحصاری از روایت یک طرفه نویسنده‌ای که در تقابل با انقلاب اسلامی قلم می‌زند، به جهت دارنویسی متهم خواهد شد. در ادامه بخش‌هایی از مدخل امام خمینی که به موضوع ارتباط ایران و امریکا اختصاص یافته را نقد خواهیم کرد.

در بخشی از مدخل می‌خوانیم:

حتی امریکا آن زمان که برای تماس با سران انقلاب تلاش می‌کرد، کاملاً متقاعد شده بود که برای عادی‌سازی روابط تنها گریز از تماس یا دیدار با آیت‌الله خمینی است؛ لذا باید در همین مسیر گام نهاد؛ اگر چه به برخی دلایل این دیدار حاصل نشد، اما این امر، نشان‌دهنده دیدگاه جهانی نسبت به نوع رابطه و جایگاه امام و انقلاب، نسبت به یکدیگر است. (مدخل، ص ۶۷۹)

نویسنده از سویی هیچ مستندی دال بر ارتباط‌گیری مستقیم امریکاییان با امام ارایه نمی‌کند و از یک سو اصل این ارتباط را القامی نماید و از دیگر سو، تلاش می‌کند در مسائل مربوط به سیاست خارجی همه مسائل را به شخص امام ختم کند تا اگر کسانی در رابطه با امریکا اقداماتی کرده باشند، در حقیقت عملکرد مشکوک آنها به پای امام نوشته شود. این است که در بخشی از مقاله این چنین می‌خوانیم که:

جایگاه ایشان سبب می‌شد تا در بسیاری از موارد از جمله در مباحث مربوط به سیاست داخلی و سیاست خارجی، تمامی راه‌ها به ایشان ختم گردد. (مدخل، ص ۶۷۹)

در نوشته فوق ادعا شده که سران امریکا در پی تماس مستقیم با امام بوده‌اند که این امر نیاز به دلیل دارد و کتابی مانند شکل‌گیری انقلاب اسلامی نوشته محسن میلانی، نمی‌تواند منبع خوبی برای این امر باشد. از این گذشته، دلایل عدم برقراری





معرفی امام به عنوان شخصیتی علمی که تحت تأثیر برخی عوامل پیرامونی وارد مباحث سیاسی شده است، با سیره زندگی ایشان سازگار نیست. چه اینکه گذشته از اعتراض صریح امام به عملکرد سیاسی برخی از بزرگان از جمله شیخ عبدالکریم حائری، شهید مدرس، آیت الله کاشانی، حضور ایشان در جلسات مجلس شورای ملی به عنوان تماشاچی، و نمایندگی آیت الله بروجردی برای مذاکره با شاه و پیگیری منویات آیت الله بروجردی، همه و همه نشان از آن دارد که امام خمینی (ره) از ابتدا در بطن امور سیاسی کشور حضور داشته

این ارتباط نیز به طور مبهم بیان شده و در هیچ جا از نوشته، موضع امام نسبت به ارتباط با امریکا یا دیدار مخفیانه سران و نمایندگان امریکا با ایشان بیان نشده است. این در حالی است که در سیره امام در تمام دوران مبارزه، همواره عدم مذاکره پنهانی با سران استعمار و استکبار و استبداد نمونه‌های فراوان دارد. از نخست‌وزیر پهلوی در ابتدای دهه ۴۰ گرفته تا سران ساواک، و فرستادگان رژیم بعث عراق، یا نمایندگان دولت‌های استعماری در پاریس، هرگز هیچ کدام نتوانستند به مذاکره و بند و بست پنهانی با امام موفق شوند. این رویه در سیره سیاسی جایگاهی ندارد. جا داشت نویسندگان با مرور نمونه‌های پیش گفته از رد مذاکرات پنهانی و برخی برخوردهای مشابه

مثل ماجرای مک فارلین، در پی کشف و معرفی محکمت‌اندیشه سیاسی امام خمینی - مبنی بر نفی استکبار و استبداد - برمی‌آمدند.

به عنوان نمونه پس از تسخیر لانه جاسوسی امریکا توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، جیمی کارتر رئیس جمهوری امریکا (احتمالاً با هماهنگی عوامل داخلی و به خصوص چند عضو کابینه دولت موقت)،^۱ رمزی کلارک و ویلیام میلر را برای ملاقات با امام خمینی به ایران اعزام داشت. نمایندگان اعزامی در حالی که به ترکیه رسیده بودند و خود را برای سفر به ایران آماده می‌کردند، پیام فوق‌الذکر حضرت امام صادر شد و آنان بدون اخذ نتیجه به امریکا بازگشتند. پیام کوتاه و مختصر حضرت امام بلافاصله در جهان و رسانه‌های گروهی بین‌المللی انعکاس گسترده و کم‌نظیری یافت. یادگار حضرت امام آقای سید احمد خمینی در این باره تصریح می‌کنند:

حضرت امام به محض اطلاع اعلامیه‌ای صادر فرمودند و در آن اطلاعیه هیئت امریکایی را نپذیرفتند و به همه اعضای شورای انقلاب، هیئت دولت موقت و سایر مسئولین تذکر دادند که هیچ کس حق ملاقات با



این هیئت امریکایی را ندارد. نکته قابل توجه در این اعلامیه آن است که این تنها اعلامیه حضرت امام است که بدون «بسم الله الرحمن الرحیم» است همانند سوره براءت در قرآن کریم.^۱

پیام امام به شورای انقلاب و مسئولان دولتی مبنی بر «عدم ملاقات با نمایندگان امریکا»، در تاریخ زمان ۱۶ آبان ۱۳۵۸، صادر شد. متن این پیام تاریخی به قرار زیر است: از قرار اطلاع نمایندگان ویژه کارتر در راه ایران هستند و تصمیم دارند به قم آمده و با اینجانب ملاقات نمایند. لهذا لازم می‌دانم متذکر شوم دولت امریکا که با نگهداری شاه، اعلام مخالفت آشکار با ایران را نموده است و از طرفی دیگر آن طور که گفته شده است سفارت امریکا در ایران محل جاسوسی دشمنان ما علیه نهضت مقدس اسلامی است، لذا ملاقات با من به هیچ وجه برای نمایندگان ویژه ممکن نیست و علاوه بر این:

۱. اعضای شورای انقلاب اسلامی به هیچ وجه نباید با آنان ملاقات نمایند.

۲. هیچ یک از مقامات مسئول حق ملاقات با آنان را ندارند.

۳. اگر چنانچه امریکا، شاه مخلوع - این دشمن شماره یک ملت عزیز ما - را به ایران تحویل دهد و دست از جاسوسی بر ضد نهضت ما بردارد، راه مذاکره در موضوع بعضی از روابطی که به نفع ملت است باز می‌باشد. روح الله الموسوی الخمینی^۲

در جای دیگر امام خمینی، ضمن یادآوری سازش ناپذیری خود با رژیم شاه در ابتدای نهضت، بار دهر نوع مذاکره با امریکایی‌ها، پیش شرط هر مذاکره‌ای را تحویل شاه، و دست برداشتن از توطئه علیه ایران و همچنین انسانی شدن روابط خصمانه دولت امریکا با مردم ایران برمی‌شمارند و چنین می‌فرمایند:

روابط اینها با همه جا داشتند، مرکز جاسوسی شاید شرق بوده اینجا. اینجا را جای امنی برای خودشان درست کرده بودند. آقای «آریامهر»^۳ اینجا را تقدیم کرده بود به اینها هر کاری بخواهند بکنند. مرکز جاسوسی

۱. مجموعه آثار یادگار امام حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، عروج، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۱.

۲. صحیفه امام، همان.

۳. محمدرضا پهلوی.



همه جا بوده، می‌گویند نه مخصوص به ایران بوده است، برای همه جا، اینجا مرکزیت برای همه جا داشته است، و مرکز توطئه برای همه جا بوده است. این مرکز را از اینجا کلکش را بکنند، و آن خائن را هم دست ما بدهند تا [برای] ما جای این پیدا بشود که حالا ما بنشینیم یک صحبتی بکنیم. در زمان محمدرضا - آن اوایل نهضت - دست و پا می‌کردند که یک تفاهمی بشود. یک دفعه که آمدند پیش ما که می‌خواهیم که مثلاً ملاقاتی، چیزی طرح بشود، من به ایشان گفتم که «علم» هستش؛ ما وارد مذاکره نمی‌شویم. شما اول «علم» را کنار بگذارید، بعد وارد مذاکره بشویم، ببینیم چه بگوییم. حالا هم تا این مرکز جاسوسی در اینجا پیاست، و تا آن خائن را که آنجا بردند و آنجا هم یک مرکز جاسوسی دیگر می‌خواهند درست بکنند و یک مرکز توطئه دیگر می‌خواهند درست بکنند. تا آن آنجاست و این اینجاست، جای صحبت نیست. نه من صحبت می‌کنم نه کس دیگر. وقتی این دو تا از بین رفت، آن وقت بنشینیم ببینیم باید چه بگوییم. ببینیم که آیا رابطه ما، رابطه یک مظلوم با یک ظالم، یا قلدر با یک مستضعف است. نه، ما دیگر رابطه‌ای نداریم، و اگر رابطه انسانی است، روابط انسانی با هیچ جا مانعی ندارد، و ما با ملت‌ها خوب هستیم.^۲

ب. روایت وارونه از تسخیر لانه جاسوسی امریکا

در صفحه ۶۷۹ از *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، در روایت پرداختن به اقدام دانشجویان پیرو خط امام، در تسخیر لانه جاسوسی، از ادبیاتی جهت‌دار استفاده شده که نوعاً توسط محافل علمی و رسانه‌ای بیگانه به کار می‌رود. این ادبیات نوشتاری از آن حیث اهمیت دارد که روایت را با قضاوت و جهت‌گیری همراه کرده است. به عنوان نمونه وقتی نویسنده به جای واژه تسخیر، از واژه اشغال استفاده می‌کند و به جای «لانه جاسوسی» از واژه «سفارتخانه امریکا» استفاده می‌کند، در حقیقت این ایران و دانشجویان پیرو خط امام هستند که اقدام به اشغال‌گری کرده‌اند! و از این نظر، نوعی قضاوت و جهت‌گیری در نوشته دیده می‌شود. در ادامه پس از مرور عبارات مدخل، به نقد آن می‌پردازیم. در این بخش چنین می‌خوانیم:

۱. اسدالله علم، که یک دوره نخست‌وزیر و سال‌ها وزیر دربار محمدرضا پهلوی بود.
 ۲. صحیفه/امام، ج ۱۱، ص ۱۶.

اشغال سفارت امریکا توسط گروهی از جوانان انقلابی معروف به دانشجویان پیرو خط امام، حمله نافرجام تفنگ‌داران امریکایی به قصد براندازی رژیم، و کوتای نافرجام نوژه، برخی از مسائل و مشکلات صدر انقلاب بود که به رهبری هوشمندانه امام خمینی پشت سر نهاده شد. (مدخل، ص ۶۷۹)

و در ادامه ضمن اشاره مبهم و کلی به استعفای دولت موقت، از همان ادبیات در بیان ماجرای تسخیر لانه جاسوسی، این چنین استفاده شده است:

پس از اشغال سفارتخانه امریکا در تهران و استعفای دولت موقت به دستور امام خمینی، انتخابات مردمی برای تعیین رئیس جمهور صورت گرفت. (مدخل، ص ۶۷۹)

آن گونه که مشاهده می‌شود در این صفحه دو بار از تسخیر لانه جاسوسی با عنوان «اشغال سفارت امریکا» استفاده شده است. این ادبیات، ویژه دشمنان انقلاب همچون انگلیس و امریکا است و از این ادبیات برای ماجرای تسخیر لانه جاسوسی استفاده می‌کنند و جالب است که در *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی* نیز از همان ادبیات استفاده شده است. از آنجا که مطالب مطروحه در این *دایره‌المعارف* به مثابه روایت رسمی جمهوری اسلامی تلقی می‌شود، در اثر بی‌دقتی در استخدام واژگان، مطالب آن می‌تواند در آینده علیه نظام اسلامی به کار گرفته شود یا روایت رسمی بیگانه بلکه دشمنان را در موضوعات مختلف، تأیید و تقویت کند.

در بخش دیگری از نوشته، از اقدام نیروهای امریکایی در براندازی نظام جمهوری اسلامی، تعبیر به «براندازی رژیم» شده است! استفاده از کلمه «رژیم» به جای نظام اسلامی، بار منفی مشخص و روشن دارد و نوعاً در مورد حکومت‌های متخاصم یا نامشروع از این تعبیر استفاده می‌گردد که رژیم اشغال‌گر قدس و رژیم پهلوی از این قبیل‌اند. اقدام نویسندگان مدخل امام خمینی در استخدام واژگانی از این دست، مانند آن است که کسانی بخواهند برای رژیم اشغال‌گر قدس، تعبیر «کشور اسرائیل» یا «اسرائیل» را به کار ببرند که این بی‌دقتی در حقیقت به معنای به رسمیت شناختن این رژیم مجعول است. متأسفانه این ادبیات توسط دستگاه خارجی جمهوری اسلامی در دولت یازدهم تاکنون چندین بار مورد استفاده قرار گرفته است. که نمی‌توان آن را اقدامی از سر بی‌اطلاعی دانست. کما اینکه نمی‌شود تلازم معنایی استخدام این واژگان را به بهانه استفاده از ادبیات رسمی، نادیده گرفت و با تساهل تحلیل کرد.



قانون اساسی جمهوری اسلامی ابتدا به صورت پیش‌نویس‌های متعددی در جامعه فکری - رسانه‌ای ایران مطرح گشت و در ادامه، در مجلس خبرگان قانون اساسی به بحث گذاشته شد و به دست اعضای همین مجلس تدوین شده و در آذر ۱۳۵۸ با همه‌پرسی مردمی، به تصویب عمومی رسید.

بازخوانی این بخش از مدخل امام خمینی اذهان را با این سؤال مواجه می‌کند که آیا جوانان انقلابی ایران، بدون دلیل منطقی اقدام به تسخیر این مرکز کردند؟ آیا حرکت دانشجویان پیرو خط امام «اشغال سفارتخانه امریکا» بوده است یا تعبیر «تسخیر لانه جاسوسی» و تعبیر مشابه باید برای آن به کار رود که از یک سو دلیل این اقدام را در خود مستتر دارد و از طرف دیگر، ادبیات رسمی نظام اسلامی در تمام سال‌های پیشین بوده است؟ آیا به نظر نویسنده، سفارت امریکا لانه جاسوسی نبوده است؟ آیا نویسنده محترم فرق بین این اصطلاحات - اشغال و تسخیر و... - را نمی‌داند؟ آیا استفاده از این ادبیات در دایره‌المعارفی که منسوب

به اسلام و نظام جمهوری اسلامی است، صحیح است؟ البته به نظر می‌رسد، کاربرد اصطلاحاتی از این دست، آن هم در مدخل بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، کاملاً حساب شده و دقیق صورت پذیرفته و در حقیقت از سیاست پشت پرده گردانندگان دایره‌المعارف حکایت می‌کند که هر چند یک ظاهر اسلامی را به عنوان پوشش حفظ می‌کنند ولی در صدد بسط ایدئولوژی غربی و تأیید روایت رسمی بیگانه در متون بنیادین بومی در ایران هستند.

نکته مهمی که خود نشانه دیگری از جهت‌داری نویسی است، عدم اشاره به دلیل تسخیر لانه جاسوسی است که در نتیجه آن، چنین القا شده است که دانشجویان انقلابی بدون دلیل منطقی به این اقدام دست زده‌اند. بهتر بود به دلیل تسخیر که پناه دادن امریکا به شاه و امتناع از تحویل او به ایران بود و نیز نقش موسوی خوئینی‌ها^۱ و عدم اطلاع اولیه امام از ماجرای این تسخیر نیز اشاره می‌شد.^۲ حمایت تمام‌عیار امام از اقدام دانشجویان خط امام نیز در هیچ جای این مدخل انعکاس

۱. برای اطلاع بیشتر از ماجرای تسخیر لانه جاسوسی و نقش موسوی خوئینی‌ها رک: محمدرضا امینی، سراب سیاست، قم، اشراق حکمت، ۱۳۹۰.

۲. امام راحل در مورد عدم اطلاع از قصد اولیه دانشجویان تسخیرکننده لانه جاسوسی، می‌فرماید: «من احتمال نمی‌دادم که آقای کارتر بر خلاف همه موازین بین‌المللی عمل بکند و اینجارا مرکز جاسوسی و مرکز توطئه و مرکز حکومت بر ملت قرار بدهد. ما حالا بعد از اینکه جوان‌های ما رفتند و شاید آنها روی این احتمالات رفته باشند که من نمی‌دانم که آنها روی چه احتمال رفتند و مورد تأیید همه ملت ما شده است.» (صحیفه/امام، همان، ص ۸۲).

نیافته است. خصوصاً که امام این حرکت را «انقلابی زیاده‌تر از انقلاب اول» نامیدند^۱ و طی یک سخنرانی در ۱۴ آبان ۱۳۵۸ در قم چنین فرمودند:

آن مرکزی هم که جوان‌های ما رفتند گرفتند - آن طور که اطلاع دادند - مرکز جاسوسی و مرکز توطئه بوده است. امریکا توقع دارد که شاه را ببرد به آنجا مشغول توطئه، پایگاهی هم اینجا برای توطئه درست کنند، و جوان‌های ما بنشینند و تماشا کنند. باز ریشه‌های فاسد به فعالیت افتاده بودند که ما هم دخالتی نکنیم و جوان‌ها را بگوییم که شما بیرون بیاید از آنجایی که رفتند. جوان‌ها یک کاری کردند برای اینکه دیدند، آخر ناراحت کردند این جوان‌ها را. یک شاهی که در طول پنجاه سال این مملکت را به غارت کشیده است و به چپاول برده است و داده است و داده خوردند و خودش خورده است، و بالاتر از این، این قدر قتل نفس کرده است، کشتار عمومی کرده است... توقع دارند که یک کسی که پنجاه سال به این ملت آن طور کرده است و حالا امریکا با یک بهانه بیخود او را برده است نگه داشته در پناه خودش، و برایش وسایل آرامش تهیه کرده است، و به اسسم مریض بودن یا به واقع مریض بودن - فرقی نمی‌کند - او را برده در آنجا و نگه داشته، و جوان‌های ما که آنجا اظهار مخالفت می‌کنند، آنها را یا متفرق می‌کنند یا حبس می‌کنند. به همین دو، سه روز که در آن مجسمه آزادی - که یک دروغ شاخ‌داری است در امریکا، آزادی - جوان‌های ما رفتند به آنجا متوسل شدند و یک پارچه بستند به آنجا که شاه را باید بدهید. پلیس رفته و آنها را متفرق کرده و چند نفر از آنها را گرفته است. توقع این هست که جانی دست اول ما را ببرند آنجا نگه دارند و حمایت از او بکنند، و اینجا هم مرکز توطئه درست کنند، و مرکز پخش چیزهایی که توطئه‌گری است درست نکنند، نمی‌دانم، همه چیزهایی که می‌خواهند بکنند، بکنند و ملت ما و جوان‌های ما و جوان‌های دانشگاهی ما و جوان‌های روحانی ما بنشینند تماشا کنند تا خون این صد هزار نفر تقریباً - یا کمتر و بیشتر - هدر برود، برای اینکه احترامی قائل بشوند به آقای کارتر و امثال اینها. توطئه‌ها نباید باشد. البته اگر توطئه نبود، اگر این خرابکاری‌ها نبود، اگر آن کار





فاسد نبود، همه مردم آزادند در اینجا موجود باشند. اما وقتی توطئه هست در کار، وقتی که آن طور کارهای فاسد انجام می‌گیرد، ناراحت می‌کند جوان‌های ما را. جوان‌ها توقع دارند در این دنیا که مملکتشان - که این قدر برایش زحمت کشیدند - دستشان باشد. وقتی می‌بینند توطئه است که می‌خواهند که دوباره برگردد به حال سابق و دوباره همه چیزشان به باد برود، نمی‌توانند بنشینند.^۱

۳. عملکرد دولت موقت در ماجرای تسخیر لانه جاسوسی

در صفحه ۶۷۹، ضمن پرداختن مبهم به ماجرای استعفای دولت موقت، در فردای تسخیر لانه جاسوسی، هیچ اشاره‌ای به دلیل این استعفا و ارتباط آن با ماجرای تسخیر لانه جاسوسی امریکا نشده است. بهتر بود دلیل استعفای دولت موقت که مخالفت با تسخیر لانه جاسوسی بود، مورد اشاره قرار می‌گرفت. مقارنت استعفای دولت موقت با تسخیر لانه جاسوسی، حرکتی معنادار تلقی می‌شود که ناظر به پیوند فکری اعضای نهضت آزادی با دولت امریکا و نشانه اختلاف بنیادین با اندیشه‌های سیاسی امام و جامعه انقلابی ایران است. در متن استعفای مهندس بازرگان، از «دخالت‌ها، مزاحمت‌ها، مخالفت‌ها و اختلاف نظرها» به عنوان عواملی که «انجام وظایف محوله و ادامه مسئولیت را برای بازرگان و همکارانش غیر ممکن ساخته» یاد شده است.^۲

اعتراض پر دامنه فعالان سیاسی - اجتماعی و توده‌های انقلابی به دیدار برخی از اعضای دولت موقت با برژینسکی - معاون امنیتی کارتر - یکی از زمینه‌های تسخیر لانه جاسوسی است که در بیانیه‌ها و گفت‌وگوهای مطبوعاتی نیز نمود یافته است. مسعود بهنود از فعالان مطبوعاتی اصلاح طلب، در کتاب ۲۷۵ روز بازرگان، ضمن اشاره به این دیدار، بخشی از اعلامیه اعتراضی طلاب حوزه علمیه قم در اعتراض به ملاقات الجزیره را انعکاس داده است. این اعلامیه در ۱۳ آبان ۵۸، و به امضای حوزه علمیه قم، انتشار

۱. صحیفه/امام، همان، ص ۴۹۲.

۲. متن این استعفا که مندرج در روزنامه‌های کثیرالانتشار روز ۱۵ آبان ۵۸ بوده است، در پی می‌آید: «بسم‌الله الرحمن الرحیم. حضور محترم حضرت آیت‌الله‌العظمی روح‌الله‌الموسوی الخمینی! با کمال احترام معروض می‌دارد پیرو توضیحات مکرر و نظیر به اینکه دخالت‌ها، مزاحمت‌ها، مخالفت‌ها و اختلاف نظرها، انجام وظایف محوله و ادامه مسئولیت را برای همکاران و اینجانب مدتی است غیر ممکن ساخته و در شرایط تاریخی حساس حاضر نجات مملکت و به ثمر رساندن انقلاب بدون وحدت کلمه و وحدت مدیریت میسر نمی‌باشد، بدین وسیله استعفای خود را تقدیم می‌دارد تا به نحوی که مقتضی می‌دانند کلیه امور را در فرمان رهبری بگیرند یا داوطلبانی را که با آنها هماهنگی وجود داشته باشد مأمور تشکیل دولت فرمایند. با عرض سلام و دعای توفیق. مهدی بازرگان، ۱۴/۸/۵۸». (مسعود بهنود، ۲۷۵ روز بازرگان، تهران، علم، ششم، ۱۳۸۸، ص ۸۰۵-۸۰۴).



یافت و در آن، ضمن حمایت از تسخیر سفارت امریکا، برای نخستین بار از آن به عنوان «لانه جاسوسی» تعبیر شد. این اعلامیه، ضمن اشاره به موضع قاطع امام، به تقابل دو خط موازی در ایران می‌پردازد، و دولت موقت به عنوان نماد خط امریکا و در مقابل خط دشمنی با امریکا معرفی می‌شود. در بخشی از این بیانیه آمده است:

در این هنگامه ناگهان جرس فریاد برمی‌دارد که ملاقاتی با برژینسکی معاون امنیتی کارتر صورت گرفته و تازه متوجه می‌شویم که بدون اجازه امام بوده است و دو خط به وجود می‌آید؛ خط امریکا و خط دشمنی با امریکا.^۱

در کتاب ۲۷۵ روز بازرگان، از گفت‌وگوی مطبوعاتی دانشجویان تسخیرکننده سفارت امریکا نیز گزارشی انعکاس یافته که حاوی مطالب مهمی است. بر اساس مطالب مطروحه در این گفت‌وگوی مطبوعاتی، دانشجویان تسخیرکننده لانه جاسوسی، می‌گویند که فکر تسخیر مربوط به مدت‌ها قبل بوده است ولی «مذاکرات دولت با هیئت امریکا و پیام امام»، کار آنها را تسریع کرده است.^۲

معصومه ابتکار به دیدار بازرگان و برژینسکی اشاره می‌کند و از واکنش منفی مردمی نسبت به ارتباط سران دولت موقت با نمایندگان دولت امریکا در الجزایر، می‌پردازد و می‌نویسد:

ملاقات الجزیره در ۴ آبان ماه ۱۳۵۸ میان زیبگینیف برژینسکی مشاور امنیت ملی جیمی کارتر و مهدی بازرگان، ابراهیم یزدی برگزار شد^۳ بلافاصله پس از پخش خبر این ملاقات در تهران، دو میلیون تظاهرات کننده خشمگین با شعار مرگ بر امریکا به خیابان‌ها ریختند.^۴ آنگونه که می‌خوانید، مذاکرات اعضای دولت موقت با هیئت امریکایی به سرپرستی برژینسکی، یکی از دلایل تسخیر لانه جاسوسی عنوان شده است. اقدام مشکوک دولت موقت در الغای یک طرفه قراردادهای اقتصادی - تسلیحاتی ایران با امریکا، یکی دیگر از نشانه‌های پیوند فکری اعضای دولت موقت با دولت امریکا است. این اقدام نسنجیده بهانه‌ای برای استنکاف دولت امریکا از بازپس دادن مبالغ پیش پرداخت قراردادهای

۱. همان، ص ۸۰۰.

۲. همان، ص ۸۰۳.

۳. جیمز ا. بیل، به نقل از شیر و عقاب؛ روابط بدفرجام ایران و امریکا، ترجمه فروزنده برلیان و حسین ابوترابیان و عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، فاخته، ۱۳۷۱، ص ۲۹۴.

۴. معصومه ابتکار، تسخیر؛ اولین روایت مکتوب از درون سفارت تسخیرشده امریکا در تهران، ترجمه فریبا ابتهاج شیرازی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۹، ص ۱۰۰.



ایران گشت و تاکنون منشأ خسارت‌های مالی فراوان شده است. در این زمینه، تاکنون موضع‌گیری روشنی از سوی وزیر امور خارجه وقت دولت موقت- ابراهیم یزدی- صورت نگرفته است. در روز ۱۴ آبان ۵۸ که استعفای دولت موقت در همین روز اتفاق افتاده است، دولت موقت در آخرین اقدام مهم خود، «به پیشنهاد وزارت امور خارجه، همکاری با ایالات متحده آمریکا را که در ۱۴ اسفند ۱۳۳۷ منعقد شده بود، لغو کرد.»^۱

در روز ۱۴ آبان و تنها یک روز پس از تسخیر لانه جاسوسی، هیئت دولت ضمن تشکیل جلسه‌ای طولانی، تصمیم به استعفا گرفت.^۲

خانم معصومه ابتکار از دانشجویان تسخیرکننده لانه جاسوسی، در روایت مکتوبش از ماجرای تسخیر، به رابطه علنی کابینه دولت موقت با آمریکا می‌پردازد و می‌گوید: «مهدی بازرگان که دولت خود را به چاقویی بی‌دسته تشبیه کرد، رابطه علنی با آمریکا برقرار نموده بود، آنها به خاطر سادگی بر باد رفتند.»^۳ وی در ادامه به نقل از جیمز بیل، می‌نویسد: «برخی از میان‌روها عقیده داشتند در شرایطی که دشمنان کشور را محاصره کرده‌اند، حمایت آمریکا بسیار مهم است.»^۴

تقارن استعفای دولت موقت با تسخیر لانه جاسوسی، مشخص‌ترین نشانه در جهت پیوند و ارتباط فکری و سیاسی اعضای دولت موقت با دولت آمریکا بود. گرچه بعداً به واسطه انتشار اسناد لانه جاسوسی، ابعاد گسترده‌تری از ارتباطات پیچیده و پنهانی برخی اعضای دولت موقت از جمله ابراهیم یزدی- وزیر خارجه این دولت- با سفارت آمریکا روشن گشت. معصومه ابتکار پس از تحلیل مشی سیاسی اعضای دولت موقت و اشاره به رابطه آنان با دولت آمریکا، از اسناد این ارتباط سخن به میان می‌آورد و می‌نویسد:

اکنون که به گذشته می‌نگریم دولت موقت را آمیزه‌ای از محافظه‌کاران می‌یابیم. این دولت ناگزیر نمی‌توانست در برابر فشارها مقاومت کند و وظایف خود را به انجام برساند. آنها بر خلاف روح انقلاب، زودتر از آنچه پیش‌بینی می‌شد به تماس با آمریکا و سایر عناصر خارجی پرداختند. از جمله می‌توان به ملاقات ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت با مشاور امنیت ملی آمریکا ز بیگینیف برژینسکی در الجزیره اشاره کرد. بر

۱. همان.

۲. مسعود بهنود، همان، ص ۸۰۴.

۳. معصومه ابتکار، همان، ص ۹۸.

۴. همان.

اساس اسنادی که بعدها در سفارت به دست آمد، مشخص شد افرادی مستقیماً در تماس‌های خارجی و حتی توطئه علیه نهادهای جوان انقلاب، شرکت داشتند.^۱

ابتکار با انتقاد از رویه غیر انقلابی دولت موقت، به اتکای فزاینده اعضای آن به دولت امریکا و بی‌اعتنایی‌شان به قدرت‌های مردمی می‌پردازد. وی معتقد است که: «دولت موقت به جای اتکا به مردم و منابع بی‌پایان آن، سعی کرد با دشمنی که بیش از همه از انقلاب ضرر و از بی‌ثباتی و تضعیف جمهوری جوان سود می‌کرد، به توافق برسد.»^۲

۴. شرایط چهارگانه امام برای مذاکره با امریکا

در بخشی از مدخل، به بازتاب تسخیر لانه جاسوسی اشاره شده و آن وسیله‌ای برای تصفیه انقلاب از نیروهای غرب‌گرا معرفی می‌شود. در ادامه نیز به مذاکرات برای آزادسازی گروگان‌های امریکایی اشاره می‌نماید و در پایان، ادعا می‌شود نخست‌وزیر وقت - مرحوم شهید رجایی - در آزادی گروگان‌ها، نقش مستقیم داشته است. این بخش از مدخل را از نظر می‌گذرانیم:

مهم‌ترین بهره‌ای که امام خمینی از این کار [=تسخیر لانه جاسوسی] گرفت، تصفیه انقلاب از عناصر طرفدار غرب بود. وی با ارایه طرح شرایط چهارگانه، موافقت خود را با مذاکره اعلام نمود. پس از آن امام مسئولیت طراحی مذاکره را به مجلس داد. نخست‌وزیر وقت، محمدعلی رجایی، بدون موافقت ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور وقت، آخرین مراحل مذاکره برای آزادسازی را کلید زد و در ۳۰ دی ۱۳۵۹ ش/ ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ م با پذیرش قرارداد الجزایر گروگان‌های امریکایی آزاد شدند. (مدخل، ص ۶۸۰)

در این متن ادعاهای زیادی مطرح شده است که نویسنده برای استناد و اثبات آنها، به منابع قابل‌اعتنایی ارجاع نداده است. از این نظر جا داشت نویسنده به منابع داخلی و دسته‌اول برای این ادعاهای بزرگی که مطرح کرده، ارجاع دهد. همچنین ادعای اینکه شهید رجایی بدون موافقت بنی‌صدر با امریکایی‌ها وارد مذاکره شد، به گونه‌ای القا می‌کند که نخست‌وزیر وقت طرفدار مذاکره با امریکایی‌ها بوده است! و در عین حال،

۱. همان، ص ۱۰۱-۱۰۰.

۲. همان، ص ۱۰۰.





بنی صدر شخصیتی ملی و مستقل بوده که با این مذاکرات مخالف بوده است! به رغم مدعای مطرح شده در این مدخل، در برخی منابع معتبر می‌خوانیم که بنی صدر عملکرد دانشجویان را زیر سؤال می‌برد و تلاش می‌کرد با همکاری قطب‌زاده، به هر قیمت ممکن، گروگان‌ها را تحت نظارت دولت قرار دهد و سپس زمینه آزادی آنان را فراهم کند.^۱ معصومه ابتکار نیز در زمینه عملکرد بنی صدر در زمینه آزادی گروگان‌ها می‌گوید: «ما متقاعد شده بودیم بنی صدر فعالانه سعی می‌کند با اطرافیان کارتر معامله کند»^۲ وی در جای دیگر با اشاره به روابط پنهانی بنی صدر با امریکایی‌ها می‌گوید:

احتمالاً تماس‌های مخفیانه بنی صدر با سازمان سیا در ماه‌های بعد نیز ادامه یافت. همان‌طور که اسناد سفارت نشان می‌داد، سازمان سیا در درازمدت نزدیکی به بنی صدر را مثبت ارزیابی کرده بود.^۳ با توجه به این بخش از سخنان معصومه ابتکار، دقیقاً جهت عکس مدعای مطروحه در مدخل قابل ارزیابی است، خصوصاً آنجا که چنین آمده است:

نخست‌وزیر وقت، محمدعلی رجایی، بدون موافقت ابوالحسن بنی صدر، رئیس‌جمهور وقت، آخرین مراحل مذاکره برای آزادسازی را کلید زد. (مدخل، ص ۶۸۰)

مطالب پیش گفته ثابت می‌کند که مدعای فوق‌الذکر تناسبی با حقیقت ندارد و نمی‌توان در ماجرای آزادی گروگان‌ها، فعالیت پنهان و پیدای بنی صدر را به یکباره نادیده گرفت و رجایی را مسئول آزادی آنان برشمرد. این بخش از مدخل، به پیروی از گفتمان نهضت آزادی و روزنامه/انقلاب/اسلامی - روزنامه متعلق به بنی صدر - نوشته شده است که پس از امضای بیانیه الجزایر، از آن به عنوان «خیانتی جبران‌ناپذیر» نام بردند.^۴ پس از امضای بیانیه الجزایر، برخی گروه‌ها بر خلاف ماه‌های قبل از مذاکرات، و حتی لحظات قبل از امضای بیانیه، که اغلب جناح‌ها سکوت اختیار کرده بودند، «زبان به انتقاد از بیانیه گشودند و به دولت شهید رجایی اتهام خیانت زدند. در رأس این عده، بنی صدر بود. بنی صدر علاوه بر طرح مسئله در مصاحبه‌ها و مقالات متعدد... رسماً اعلام

۱. احمد رضا شاه‌علی، انقلاب دوم؛ تسخیر لانه جاسوسی آمریکا، آثار و پیامدها، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۸ به نقل از فاطمه نظری کهره، بنی صدر از ظهور تا سقوط، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۱، ص ۲۲۵.

۲. معصومه ابتکار، همان، ص ۳۱۷.

۳. همان، ص ۳۱۸.

۴. روزنامه/انقلاب/اسلامی و روزنامه میزان، ۲۳ دی‌ماه ۱۳۵۹ الی ۱۷ خرداد ۱۳۶۰. به نقل از فاطمه نظری کهره، همان، ص ۲۳۱.

بخشی از مدخل به موضوع رابطه امریکا با ایران انقلابی اختصاص یافته که اکثر این مطالب به آثار محسن میلانی - ساکن امریکا و از نویسندگان دایره المعارف ایرانیکا - ارجاع داده شده است. ارجاعات انحصاری در موضوعی راهبردی و پیچیده مثل رابطه ایران و امریکا، به رغم نقدهای علمی پرتعداد به آثار محسن میلانی، اعتبار این بخش از مدخل را با تردید مواجه کرده است

جرمی را علیه رجایی... تسلیم قوه قضاییه کرد.^۱ در حقیقت مدعای مطرح شده در مدخل، به دنبال همین گفتمان انتقادی - رسانه‌ای بنی صدر نسبت به دولت و شخص شهید رجایی، قابل بررسی و ارزیابی است. گرچه بنی صدر در دوره حضور در شورای انقلاب از مسئله تسخیر حمایت می کرد، ولی در پی کشف اسناد لانه جاسوسی و احتمال افشای ارتباطات وی با امریکایی‌ها، او مواضع و عملکرد پیچیده‌ای را طراحی کرد. در آخرین پرده از نمایش سیاسی بنی صدر، دولت رجایی در اقدامی خودسرانه، به آزادی گروگان‌ها در قالب بیانیه الجزایر دست زده بود که از نظر او، نه تنها ناصحیح که خیانتی جبران‌ناپذیر بوده است! به نظر می‌رسد نویسندگان مدخل بدون اطلاع از همه جوانب رخدادهای مربوط به آزادی گروگان‌ها به نگارش این بخش دست زده‌اند.

ماجرای طبس

در بخشی از مدخل به ماجرای حمله تفنگ‌داران امریکایی در ماجرای طبس اشاره شده و آمده است:

اشغال سفارت امریکا توسط گروهی از جوانان انقلابی معروف به دانشجویان پیرو خط امام، حمله نافرجام تفنگ‌داران امریکایی به قصد براندازی رژیم، و کوتای نافرجام نوژه، برخی از مسائل و مشکلات صدر انقلاب بود که به رهبری هوشمندانه امام خمینی پشت سر نهاده شد. (مدخل، ص ۶۷۹)

در مورد مدعای فوق، گفتنی است، هدف حمله امریکا به طبس برای آزادی گروگان‌ها بوده است نه برای براندازی رژیم؛ علاوه بر اینکه نویسنده اینجا برای نظام جمهوری اسلامی از واژه «رژیم» استفاده کرده است! یعنی نویسنده همان واژه‌ای که تلویزیون بی‌بی‌سی و صدای امریکا و سایت منافقین و سایر دشمنان انقلاب اسلامی، استفاده

۱. بنی صدر از ظهور تا سقوط، ص ۲۳۱.





می‌کنند را مورد استفاده قرار داده است. با آنکه ادبیات مورد استفاده در مداخل دانشنامه‌ای باید بی‌طرف و غیر جهت‌دار باشد، اما نویسنده در اینجا از ادبیات رسمی دشمنان انقلاب اسلامی استفاده کرده است و بر استفاده از این ادبیات متعصبانه پای می‌فشارد.

در مورد ماجرای طبس، به نقش ابوالحسن بنی‌صدر در محو اسناد بر جای مانده از عاملان کودتا، بمباران منطقه طبس به دستور بنی‌صدر و شهادت شهید محمد منتظر قائم فرمانده سپاه یزد^۱ هیچ اشاره‌ای نشده است. مهم‌تر از همه، جمله معروف امام خمینی پس از کشف توطئه امریکایی و شکست در صحرای طبس است که به آن نیز هیچ اشاره‌ای نشده است. امام در این مورد فرمودند:

کی این هلیکوپترهای آقای کارتر را که می‌خواستند به ایران بیایند ساقط کرد؟ ما ساقط کردیم؟ شن‌ها ساقط کردند، شن‌ها مأمور خدا بودند، باد مأمور خداست، قوم عاد را باد از بین برد. این باد مأمور خداست، این شن‌ها همه مأمورند.^۲

عدم اشاره به درگیری‌های تجزیه‌طلبانه

در صفحه ۶۷۹ از مدخل، بدون هیچ توضیحی پیرامون درگیری‌های تجزیه‌طلبانه در گوشه و کنار کشور، تنها به مدخل «جمهوری اسلامی ایران» ارجاع می‌دهد. در جایی که اشاره به درگیری‌های اول انقلاب شده، می‌بایست به جریانات تجزیه‌طلب که در اکثر مرزهای ایران مانند آذربایجان و خوزستان و بلوچستان و ترکمن صحرا درگیری ایجاد کرده و انقلاب را با چالش مواجه کرده بودند و بر خورد قاطع امام با این مقوله نیز اشاره می‌کرد.^۳

سیاست خارجی «درهای باز» برای عبور از تنگنا از سوی امام

تحلیل اندیشه امام در عرصه سیاست خارجی، یکی از مهم‌ترین مسائل مطروحه در مدخل امام خمینی است که در این بخش، کمترین ارجاع به منابع داخلی و درجه اول صورت گرفته است. به عنوان نمونه در مورد «سیاست خارجی درهای باز»، به رغم

۱. اطلاعات، ۱۶۱۲۶، ۶ اردیبهشت ۱۳۵۹، ص ۱.

۲. صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۳۸۰.

۳. برای اطلاع مبسوط در این زمینه رک: اصغر حیدری، انقلاب اسلامی و گروه‌های تجزیه‌طلب، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۹۳.

وجود مطالب از منابع درجه اول، هیچ ارجاعی مشاهده نمی‌شود. در این بخش چنین می‌خوانیم:

برای عبور از تنگنای انزوای بین‌المللی، با استفاده از روشی که به «سیاست خارجی درهای باز» شهرت یافت، امام اعلام نمود به جز امریکا، اسرائیل و رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس ارتباط با تمامی کشورها، تنظیم گردد. (مدخل، ص ۶۸۱)

امام خمینی در روز ۶ آبان ۱۳۶۳ در جمع مسئولان وزارت امور خارجه درباره حفظ استقلال در عین رابطه با کشورها سخنرانی کردند و به موضوع عدم ارتباط با رژیم‌های امریکا و اسرائیل و آفریقای جنوبی تصریح کردند.^۱ بهتر بود نویسنده از منبع درجه اول که کتاب صحیفه/امام یا روزنامه‌های آن دوره باشند، ارجاع می‌داد. گذشته از آن، مدعای اعلام سیاست درهای باز به منظور خروج از «تنگنای انزوای بین‌المللی» نیز نیازمند اثبات است؛ چه اینکه برخی در تمام سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به دنبال القای فضای انزوای بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران بوده‌اند و این اندیشه اشتباه، در حقیقت به دنبال آن شکل می‌گیرد که ارتباط چند قدرت بزرگ جهانی ملاک ارتباط با کل جهان تلقی می‌گردد.

پذیرش قطعنامه ۵۹۸

در بخش مربوط به پذیرش قطعنامه ۵۹۸، (مدخل، ص ۶۸۱) اشاره‌ای به اندیشه‌های موافق و مخالف پذیرش قطعنامه و همچنین نقش افرادی مانند آقای هاشمی رفسنجانی و سایرین در این باب، نشده است.^۲ مهم‌تر آنکه به تعبیر ویژه امام خمینی در مورد پذیرش قطعنامه که از آن به عنوان «سرکشیدن جام زهر» تعبیر کرده بود، هیچ اشاره‌ای صورت نگرفته است. امام در این زمینه فرموده‌اند:

خوشا به حال شما ملت! خوشا به حال شما زنان و مردان! خوشا به حال جانبازان و اسرا و مفقودین و خانواده‌های معظم شهید! و بدا به حال من که هنوز مانده‌ام و جام زهر آلود قبول قطعنامه را سر کشیده‌ام، و در برابر

۱. رک: صحیفه/امام، ج ۱۹، ص ۹۵-۹۲.

۲. برای اطلاع از اختلاف نظرهای موجود در باب پایان جنگ، و پذیرش قطعنامه و نقش هاشمی رفسنجانی، رک: کامران غضنفری، راز قطعنامه، تهران، کیهان، اسفند ۱۳۹۲.





عظمت و فداکاری این ملت بزرگ احساس شرمساری می‌کنم.^۱ حذف تعابیر تاریخی امام راحل در موضوعات مختلف، که اندیشه و سیره سیاسی ایشان است، از جمله مهم‌ترین ایرادات وارد به متن مدخل امام خمینی است.

عملیات مرصاد

در صفحه ۶۸۱، از عملیات مرصاد با عنوان «طرح مرصاد» یاد کرده است؛ «با دستورات امام، نیروهای ایشان در طرح مرصاد در هم شکسته شد.» اطلاق اصطلاح «طرح مرصاد» برای یک عملیات نظامی، درست نیست و باید از اصطلاح «عملیات مرصاد» استفاده می‌شد. این عملیات به دنبال هجمه سازمان مجاهدین خلق (منافقین) به مرزهای غربی ایران در قالب عملیات «فروغ جاویدان»، صورت پذیرفت.

امام خمینی و تکثرگرایی

در صفحه ۶۸۱ از این مدخل ادعا شده است که موافقت امام با انشعاب جامعه روحانیت به معنای اعتقاد و باور امام به تکثرگرایی صورت پذیرفته است. در این زمینه چنین می‌خوانیم:

بروز شکاف در جامعه روحانیت که از مدت‌ها پیش آغاز، و به یکی از مشکلات اساسی انقلاب و جمهوری اسلامی بدل گشته بود، حضور امام را برای رفع معضل می‌طلبید. ایشان با اعتقاد و باور به تکثرگرایی، با تأکید بر طبیعی بودن شکاف، بر آن بود که آزادی ابراز عقیده و انتقاد، و نیز تأسیس تشکیلات و اجتماعات مختلف، از ضروریات جامعه اسلامی است. (مدخل، ص ۶۸۱)

ادعای فوق‌الذکر با آنچه در سیره سیاسی امام در مدیریت جریانات سیاسی - و خصوصاً لزوم وحدت و جلوگیری از چندپارگی سیاسی - می‌بینیم، در تنافر است. از جمله موارد نقض می‌توان به توصیه امام به دانشجویان برای ایجاد وحدت بیشتر اشاره کرد که به تأسیس «دفتر تحکیم وحدت» توسط انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها، انجامید. ایجاد گروهی موسوم به «هیئت‌های مؤتلفه اسلامی» مثال نقض دیگری است که متشکل از هیئت‌های مختلف بود و با توصیه امام به صورت واحد درآمد، و نیز تشکیل «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» که به توصیه امام خمینی به واسطه تجمیع هسته‌های

۱. صحیفه/امام، ج ۲۱، ص ۹۴.

کوچک و گروه‌های مبارز مسلحانه‌ای که قبل از انقلاب به وجود آمده بودند، تأسیس شد. مراجعه به اسناد و خاطرات شفاهی از تلاش‌های صورت گرفته برای پیش‌گیری از انشعاب در میان جامعه روحانیت مبارز تهران حکایت دارد. مجموعه این مطالب مخاطب را به این نتیجه خواهد رساند که این انشعاب به خودی خود مطلوب و مورد توصیه امام نبوده است بلکه پس از مشاهده اختلاف‌نظرهای فراوان و عدم نتیجه‌بخش بودن تلاش‌ها برای ایجاد وفاق، ایشان به ناچار موضوع را پذیرفته‌اند. یکی از مهم‌ترین این اسناد، نامه شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز تهران است که به منظور رفع سوء تفاهم‌ها و برای استجازه از امام نوشته شده است. امام در پاسخ به نامه «شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز تهران»، تصریح می‌کنند:

انشعاب از تشکیلاتی برای اظهار عقیده مستقل، و ایجاد تشکیلات جدید، به معنای اختلاف نیست. اختلاف در آن موقعی است که خدای ناکرده هر کس برای پیشبرد نظرات خود به دیگری پرخاش کند.^۱

پس از رسمیت یافتن این انشعاب، اثرات منفی آن در جامعه آشکار گردید و به ایجاد دو قطبی در عرصه سیاست ایران دامن زد. به همین دلیل، بسیاری از سران و دلسوزان نظام را به فکر ترمیم شکاف و ایجاد وحدت مجدد بین این دو تشکل انداخت. باز خوانی موضوع انشعاب در جامعه روحانیت مبارز، موضوع مهمی است که در خاطرات شفاهی نیز قابل پیگیری است. حجت‌الاسلام ناطق نوری در خاطرات خود، از مجموعه‌ای از تلاش‌ها برای ایجاد وحدت مجدد بین «جامعه روحانیت» و «مجمع روحانیون» چنین روایت کرده است:

یک بار هم مقام معظم رهبری در زمانی که رئیس‌جمهور بودند به منظور ایجاد وحدت بین جامعه روحانیت و مجمع روحانیون، جلسه‌ای در ریاست جمهوری تشکیل دادند و شورای مرکزی هر دو تشکیلات را دعوت کردند که اعضای شورای مرکزی روحانیت همه آمده بودند،

۱. متن نامه امام به قرار زیر است:

«بسمه تعالی

حضرات حجج اسلام، روحانیون مبارز تهران - دامت افاضاتهم

سیر قضیه به همین صورتی است که در نامه آورده‌اید، انشعاب از تشکیلاتی برای اظهار عقیده مستقل، و ایجاد تشکیلات جدید، به معنای اختلاف نیست. اختلاف در آن موقعی است که خدای ناکرده هر کس برای پیشبرد نظرات خود به دیگری پرخاش کند که بحمدالله، با شناختی که من از روحانیون دست‌اندرکار انقلاب دارم، چنین کاری صورت نخواهد گرفت. من به شما و همه کسانی که دلشان برای اسلام عزیز می‌تپد دعا می‌کنم، و توفیق آقایان را از خداوند متعال خواستارم. والسلام علیکم ورحمه‌الله. ۶۷/۱/۲۵ - روح‌الله الموسوی الخمینی». (صحیفه

امام، ج ۲۱، ص ۲۸)





اما بعضی از اعضای مجمع نیامدند. در این نشست، مرحوم احمد آقا در مورد تفرقه بین روحانیت و ضرباتی که از این جهت در طول تاریخ وارد شده است و آثار و برکات وحدت، صحبت‌های بسیار ارزشمندی داشتند. مرحوم احمد آقا با عنایت به جایگاه شخصیتی حضرت امام، در بخشی از اظهاراتشان چنین فرمودند: «ببینید پدر من امام خمینی است. ایشان قبل از آنکه امام بشوند مرجع تقلید و قبل از آن نیز یک وزنه علمی در حوزه بودند، شما دیدید، بعضی آقایان با امام، با این سابقه علمی و انقلابی، در همین قم و یا در نجف چگونه رفتار کردند؟ حالا اگر ایشان سرشان را بر زمین بگذارند و از دنیا بروند و آقای منتظری مسئولیت رهبری را عهده‌دار شوند، با این اختلاف و تفرقه‌ای که شما روحانیون و علماء دارید، چطور می‌توانید انقلاب و کشور را اداره کنید؟ معلوم نیست بر سر انقلاب چه می‌آید، بنابر این اقدام آقای خامنه‌ای بسیار مناسب است. از این فرصت استفاده کنید و اختلافات را کنار بگذارید.» سپس آقای هاشمی صحبت کردند، و گفتند: «اصلاً جدا شدن آقایان کار عاقلانه‌ای نبود و باید با یک برنامه‌ای قضیه حل شود.» در اینجا آقای موسوی خوئینی‌ها بحثی کرد که اصلاً بساط جلسه را به هم ریخت... البته مقداری هم آقای خاتمی صحبت کردند... این انشعاب، هر چه به جلو آمد بیشتر مایه اختلاف شد و روز به روز خسارت این جدایی بیشتر شد. زیرا بسیاری از متدینین آسیب دیدند و مأیوس شدند.^۱

آنگونه که مشاهده می‌شود، از مقام معظم رهبری تا آقایان سید احمد خمینی و هاشمی رفسنجانی و ناطق نوری، همه از این انشعاب ناراضی بوده، بر لزوم وحدت مجدد، اتفاق نظر داشته‌اند.

نامه به گور باچف

در مورد نامه تاریخی امام خمینی به گور باچف، در مدخل چنین می‌خوانیم:

یکی از مهم‌ترین رفتارهای سیاسی آیت‌الله خمینی در بعد خارجی، چند ماه پس از پایان دفاع مقدس، در قالب نامه‌ای ارشادی در مسیر صدور انقلاب و اسلام، به رئیس‌جمهور اتحاد جماهیر سوسیالیستی

۱. مرتضی میردار، همان، ج ۲، ص ۱۱۹-۱۱۷.

شوروی (سابق)، میخائیل گورباچف، بود. این نامه رأساً توسط آیت‌الله خمینی و در برخی موارد با مشاوره‌ای چند با کسانی همچون محمدجواد لاریجانی و آیت‌الله جوادی آملی، تدوین شد.^۱ هیئت اعزامی به شوروی، به سرپرستی آیت‌الله جوادی آملی و با همراهی محمدجواد لاریجانی و لاریجانی و خانم مرضیه حدیدچی (دباغ) در ۱۴ دی ۱۳۶۷ مصادف با اولین روز سال ۱۹۸۹م با گورباچف ملاقات کرد و نامه امام همراه با توضیح و تفسیر آن برای رئیس‌جمهور شوروی قرائت شد. (مدخل، ص ۶۸۲)

در مورد مطالب این بخش، نکاتی قابل ذکر است که در پی می‌آید:

۱. متن نامه امام در روز اول سال میلادی تحویل گورباچف نشده است چرا که طبق تقویم‌های رسمی معتبر، روز اول سال میلادی مصادف با روز ۱۱/۱۰/۱۳۶۷ می‌باشد، بلکه تاریخ نگارش این نامه در این روز است و نه تاریخ تحویل آن به گورباچف.^۲ این تطبیق دو تقویم شمسی و میلادی از نرم‌افزار تطبیق تقویم‌های مرکز تقویم دانشگاه تهران مستفاد است^۳ و نیز می‌توانید آن را از خاطرات هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۷ نیز ببینید.^۴ نامه مورد بحث، در روز ۱۴/۱۰/۱۳۶۷ تحویل گورباچف شده است. علاوه بر تاریخ مندرج در ذیل نامه امام، در صحیفه/مأم نیز چنین می‌خوانیم: «هیئت نمایندگی امام خمینی در تاریخ ۱۳/۱۰/۶۷ به سرپرستی آقای عبدالله جوادی آملی متشکل از آقای محمدجواد اردشیر لاریجانی و خانم مرضیه حدیدچی (دباغ) وارد مسکو شد.»^۵

۱. در برخی خاطرات شفاهی منتشرشده از آقای محمدجواد لاریجانی، تلویحاً ادعا شده است که وی توسط مرحوم سید احمد خمینی، از پیش‌نویس این نامه اطلاع داشته و پیشنهاداتی هم ارائه کرده است که یکی از مهم‌ترین این پیشنهادها مبنی بر احتیاط در موضوع اعلام «نابودی قریب‌الوقوع مارکسیسم»، مورد موافقت امام قرار نگرفته است. البته مدعای مشاورت امام از آقای لاریجانی در مورد نگارش نامه به گورباچف تنها در روایت شخص آقای محمدجواد لاریجانی آمده است و در منبع دیگری به آن اشاره نشده لذا گذشته از احتمال خدشه در اصل موضوع، معلوم نیست مراجعه سید احمد به ایشان به درخواست و دستور امام بوده باشد. برای مشاهده متن کامل این روایت بنگرید به:

<http://www.pirastefar.ir/%D8%A2%D8%AF%D8%B1%D8%B3>
<http://basirat.ir/fa/news/2717571/%D8%B2%D9%88%D8%A7%DB%8C%D8%A7%DB%8C-%D9%85%D8%AE%D8%AA%D9%84%D9%81-%D9%86%D8%A7%D9%85%D9%87-%D8%A7%D9%85%D8%A7%DA%86%D9%81-%D8%A8%D9%87-%DA%AF%D9%88%D8%B1%D8%A8%D8%A7%DA%86%D9%81-%D9%81%DB%8C%D9%84%D9%85>

۲. صحیفه/امام، ج ۲۱، ص ۲۲۰.

۳. به آدرس: <http://calendar.ut.ac.ir/Fa/Software/RunCalConv.asp>

۴. پایان دفاع؛ آغاز بازسازی، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۷، دفتر نشر معارف انقلاب، تهران، ۱۳۹۰، ص ۴۵۸.

۵. صحیفه/امام، همان، ص ۲۲۶.



حضرت امام به محض اطلاع از قصد هیئت امریکایی برای دیدار با ایشان اعلامیه‌ای صادر فرمودند و در آن اطلاعیه هیئت امریکایی را نپذیرفتند و به همه اعضای شورای انقلاب، هیئت دولت موقت و سایر مسئولین تذکر دادند که هیچ کس حق ملاقات با این هیئت امریکایی را ندارد.

خانم حدیدچی نیز همین مطالب را در خاطرت خود آورده و بیان داشته است که صبح روز ۱۴ دی ۶۷، در دیداری که با گورباچف داشتند این نامه را تحویل رهبر شوروی دادند.^۱

۲. در مدخل ادعا شده است که امام نامه به گورباچف را با مشاوره با محمدجواد لاریجانی و آیت‌الله جوادی آملی تدوین کرده است. در حالی که این ادعا غلط است و خانم دباغ در خاطراتش می‌نویسد: «ما هیچ یک، تا آن لحظه از محتوا و مفاد نامه اطلاعی نداشتیم.»^۲ و ادامه می‌دهد که آیت‌الله جوادی آملی، شب قبل از دادن پیام به گورباچف، ما سه نفر را جمع کرد و گفت که احتمال پرسیدن سؤال از سوی گورباچف، درباره محتوای نامه وجود دارد؛ فلذا باید نامه را بخوانیم و خودمان را برای هر سؤالی آماده کنیم.^۳ پس این مطالب صریح، غلط بودن مدعای نویسنده در مورد مشورت گرفتن امام از آقایان جوادی آملی و لاریجانی را رد می‌کند.

۳. مسئله آخر هم پیرامون گزارش از محتوای نامه است که حاوی مسائل عرفانی و فلسفی اسلام است و به آن هیچ اشاره‌ای نشده است. آیت‌الله جوادی آملی که به منظور تبیین مفاهیم بلند فلسفی و عرفانی مندرج در نامه برای قرائت این نامه به دیدار گورباچف رفته بود، در ضمن گزارش سفر به مسکو، اشاراتی به مضامین بلند نامه داشته‌اند.^۴ پس از بازگشت از این سفر تاریخی، آیت‌الله جوادی آملی به شرح نامه امام پرداختند که حاصل آن در کتابی با عنوان *آوای توحید* به انتشار رسید.^۵ در این کتاب، معانی فلسفی و عرفانی نامه کاملاً شرح داده شده است. در مدخل به این بعد از نامه تاریخی امام اشاره‌ای نشده است.

۱. محسن کاظمی (به کوشش)، *خاطرات مرضیه حدیدچی (دباغ)*، تهران، سوره مهر، ۱۳۹۰، ص ۲۴۹-۲۵۹.
 ۲. همان، ص ۲۵۳.
 ۳. همان.
 ۴. برای اطلاع از خاطرات آیت‌الله جوادی آملی در این باب رک: *پایان دفاع؛ آغاز بازسازی، خاطرات اکبر هاشمی رفسنجانی*، همان، ص ۷۱۸-۷۱۵.
 ۵. شرح آیت‌الله جوادی آملی بر نامه امام به گورباچف در قالب کتابی با عنوان *آوای توحید* در ۱۰۸ صفحه، توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، در سال ۱۳۶۹ ش، منتشر شده است. رک: *آوای توحید*: عبدالله جوادی آملی، *نامه امام خمینی سلام‌الله علیه به گورباچف و شرح ما منه*، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۶.

انتصاب و عزل آیت‌الله منتظری

یکی از نواقص مهم مدخل مورد نقد، عدم پرداختن به ماجرای انتصاب و عزل آیت‌الله منتظری از سمت قائم مقام رهبری است. ماجرای که در تاریخ پس از پیروزی انقلاب اسلامی، یکی از نقاط پراهمیت است و بررسی مواجهه امام با این ماجرا، بخش پرننگی از اندیشه و سیره سیاسی امام را بازتاب خواهد داد. مشخص نیست نویسندگان دایره‌المعارف بزرگ اسلامی به چه منظوری این بخش از تاریخ حیات سیاسی امام را حذف کرده و از کنار آن گذشته‌اند! در ادامه، مروری بر مطالب مهم مرتبط با عزل و نصب آیت‌الله منتظری در سمت قائم مقام رهبری، از نظر خواهد گذشت. این مطالب به صورت شماره‌بندی شده در ادامه خواهد آمد.

۱. آیت‌الله منتظری از اولین شاگردان امام خمینی بود که سابقه مبارزاتی زیادی داشت و به رغم آنکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مسئولیتی به عنوان «قائم مقام رهبری» وجود نداشت، در نیمه نخست دهه شصت به عنوان قائم مقام رهبری معرفی شد و سال‌ها به این عنوان شناخته می‌شد.

۲. پس از بیماری قلبی امام خمینی در ۳ بهمن ۱۳۵۸ و انتقال همیشگی ایشان از قم به تهران و سکونت در نزدیکی بیمارستان قلب جماران،^۱ برخی از مسئولین، به فکر تعیین جانشین برای امام راحل افتادند. آقای منتظری به واسطه سوابق مبارزاتی، و همچنین مسئولیت‌ها و عناوین پس از پیروزی انقلاب، یکی از شاخص‌ترین چهره‌ها به عنوان جایگزین امام مطرح شد. از جمله این مسئولیت‌ها، واگذاری امامت جمعه تهران در روز ۲۱ شهریور ۱۳۵۸ و پس از رحلت آیت‌الله طالقانی، به وی بود. گذشته از قرار گرفتن نام آیت‌الله منتظری در کنار نام آیت‌الله پسندیده به عنوان وصی امام در تمام امور، که امام در وصیتنامه خود به تاریخ ۲۹ دی ۱۳۵۸ نوشت، ریاست بر مجلس خبرگان قانون اساسی - اولین انتخابات پس از پیروزی انقلاب اسلامی - از دیگر مسئولیت‌های مهم ایشان بود.^۲

۳. طرح موضوع قائم مقامی آیت‌الله منتظری، در خبرگان بدون مشورت با امام و علی‌رغم عدم رضایت ایشان صورت گرفته است. وقتی که در جلسه ۲۶ تیرماه ۱۳۶۴، مجلس خبرگان طرح تعیین قائم مقام برای رهبری را به تصویب رساند و آیت‌الله منتظری را مصداق این عنوان تشخیص داد، «بعضی خبرگان همین طرح را بدون قید [تعیین مصداق]، امضا کردند. ولی چند نفر آن را با اضافه قید «معظم له مصداق

۱. اطلاعات، ش ۱۶۰۵۸، پنجشنبه ۴ بهمن ۱۳۵۸، ص ۲-۱.
۲. صحیفه امام، ج ۹، ص ۴۹۲؛ ج ۱۲، ص ۱۲۰.



قسمت اول اصل ۱۰۷ می‌باشد»، امضا کردند.^۱ این موضوع نشان می‌دهد که بزرگانی در مجلس خبرگان، انتخاب ایشان را به صلاح نمی‌دانسته‌اند. نکته جالب آنکه بعد از این انتخاب، «خبرگان در پایان همین اجلاس خدمت امام رسیدند و حضرت امام برای آنان سخنرانی کرد، ولی در رابطه با انتخاب آقای منتظری نفیاً و اثباتاً سخنی نداشت.»^۲ بی‌اعتنایی امام، پیام روشنی برای فعالان و صحنه‌گردانان ماجرای قائم‌مقامی داشته و نشان از ناراحتی ایشان از این ماجرا دارد.

آیت‌الله امینی، همشهری و دوست دیرین آیت‌الله منتظری، با تحلیل ماجرای انتخاب آقای منتظری، از عدم مشورت خبرگان با امام در این موضوع مهم پرده برمی‌دارند و به این مهم اشاره دارند که «شاید خبرگان با این همه دقت و کنجکاوی از یک امر غفلت کرده باشند، و آن مشورت و استجازه از امام خمینی (ره) بود. باید در این مسئله بسیار حیاتی و مهم که از بزرگ‌ترین مسائل نظام اسلامی و مربوط به شخص حضرت امام بود، قبل از انجام عمل مشورت می‌شد، چنانکه خود امام بعداً در نامه‌اش به آقای منتظری نوشت: «والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم...»^۳

خود آیت‌الله منتظری نیز قبل از نهایی شدن انتصابش به این مقام، طی نامه‌ای به خبرگان اعلام می‌کند که بهتر است بحث در حول محور اصل جایگاه قائم‌مقامی شکل بگیرد و «بحث شخص ظاهراً به مصلحت نیست»، و با این وسیله در حقیقت خود را کنار می‌کشد ولی اصرار برخی از طراحان ماجرا - مانند آقای هاشمی رفسنجانی - بر فضای جلسه غالب می‌شود. آیت‌الله امینی در این زمینه می‌گویند:

مخصوصاً با توجه به نامه آقای منتظری به مجلس خبرگان، که از آنان خواست از انتخاب او به قائم‌مقامی صرف نظر کنند، جا داشت خبرگان مسئله را با امام در میان می‌گذاشتند و اگر چنین شده بود، با عواقب و آثار این انتخاب، آن هم در زمان‌های آغازین انقلاب مواجه نمی‌شدیم.^۴ گذشته از عدم مشورت با امام، بلکه فراتر از این، بی‌اعتنایی به خواست و نهی صریح امام در این موضوع نیز مطرح است. این موضوع در خاطرات آیت‌الله ری‌شهری از زبان آیت‌الله محمدی گیلانی به طور مبسوط نقل شده است که پس از اطلاع امام از ماجرا توسط آیت‌الله گیلانی، آقای هاشمی برای تذکر به عدم برگزاری خبرگان به جماران فراخوانده

۱. خاطرات آیت‌الله ابراهیم/امینی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲، ص ۲۵۵.

۲. همان، ص ۲۵۶.

۳. همان، ص ۲۵۸.

۴. همان، ص ۲۵۹-۲۵۸.

وقتی نویسنده مدخل به جای واژه تسخیر، از واژه اشغال استفاده می کند و به جای «لانه جاسوسی» از واژه «سفارتخانه امریکا» استفاده می کند، به زعم او در حقیقت این ایران و دانشجویان پیرو خط امام هستند که اقدام به اشغال گری کرده اند! و از این نظر، نوعی قضاوت و جهت گیری در نوشته دیده می شود

می شود ولی با این توجیه که دعوت خبرگان انجام شده و دیگر نمی توان جلوی این اقدام را گرفت، حرف امام را زمین می گذارد.^۱ ماجرای مخالفت امام با انتخاب آقای منتظری، از طریق آقای محمدی گیلانی و البته با عدم تصریح به اینکه شخص امام این ناراحتی را به ایشان ابراز کرده است به گوش آقای هاشمی می رسد و واکنش وی به این مسئله در نوع خود جالب و گویای مشی ایشان در برخورد با فرامین امام است. آیت الله امینی در این مورد می گویند:

در آن زمان که خبرگان در اجلاس فوق العاده در رابطه با انتخاب آقای منتظری به قائم مقامی در حال مذاکره بودند، آقای محمدی گیلانی در بیخ گوش من گفت: من در جماران بودم، در بیت امام گفته می شد که امام با انتخاب آقای منتظری به

قائم مقامی موافق نیست. من نیز همین مطلب را آهسته به آقای هاشمی رفسنجانی گفتم، ایشان گفتند امام که نهی نکرده، به علاوه، در شرایط فعلی طرح این مطلب به مصلحت نیست، تا ببینیم چه پیش می آید.^۲

اطلاع آیت الله هاشمی از عدم رضایت امام از انتخاب آقای منتظری و نهی صریح امام در این موضوع است که با توجه به اسناد موجود، مستقیماً با هاشمی مطرح شده، و وی به رغم چنین نهی صریحی، اقدام به برنامه ریزی برای انتخاب آقای منتظری به قائم مقامی کرده است. همان طور که مشاهده می شود، آیت الله محمدی گیلانی این دغدغه را قبل از انتخاب قائم مقام رهبری، و در مجلس خبرگان دنبال می کند و پرده از عدم رضایت امام و اطلاع هاشمی از این ماجرا برمی دارد. برخورد آقای هاشمی در سانسور خواسته قلبی امام با تعبیر «در شرایط فعلی طرح این مطلب [انراضایتی امام] به مصلحت نیست، تا ببینیم چه پیش می آید»، واقعیت تلخی را به اثبات می رساند!

۴. با اینکه امام خمینی با قائم مقامی آیت الله منتظری موافق نبود ولی برای حفظ او تلاش زیادی کرد و کارهای مهمی را به او واگذار کرد تا ایشان را در چهار چوب اهداف

۱. محمد محمدی ری شهری، خاطره ها؛ بررسی برهه ای حساس از تاریخ رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، بهار ۱۳۹۴، ج ۴، ص ۲۴-۲۲.
۲. خاطرات آیت الله ابراهیم امینی، همان، ص ۲۶۰.





حمایت تمام‌عیار امام از اقدام دانشجویان خط امام در تسخیر لانه جاسوسی در هیچ جای این مدخل انعکاس نیافته است. خصوصاً که امام این حرکت را «انقلابی زیاده‌تر از انقلاب اول» نامیدند

انقلاب حفظ کند. ارجاع بسیاری از احتیاط‌های فقهی توسط امام به وی، به معنای زمینه‌سازی برای مرجعیت آقای منتظری تلقی می‌شد. واگذاری مسئولیت عزل و نصب قضات سراسر کشور و نظارت بر بسیاری دیگر از فعالیت‌های قوه قضاییه، از جمله مسئولیت‌های مهم واگذار شده توسط امام بود. بعضی از این مسئولیت‌ها بعد از قائم‌مقامی به وی واگذار شد مانند عزل و نصب نمایندگان رهبری در دانشگاه‌ها و ارگان‌های انقلابی و... سید احمد خمینی در *رنجامه* اش خطاب به آقای منتظری به رویه جوانمردانه امام چنین اشاره می‌کند:

آنچه در توان امام بود، اعم از اعطای و کالت‌نامه و عنوان فقاقت و ارجاع احتیاطات به شما و باز گذاشتن دست شما در قوه قضاییه و دادگاه عالی قم و موافقت با تعیین نمایندگان شما در دانشگاه‌ها و خارج از کشور و نیز تعیین نماینده در هیئت هفت نفری زمین و ده‌ها عنایت دیگر، انجام داد.^۱

۵. طیف‌شناسی حامیان آیت‌الله منتظری برای مطرح شدن به عنوان مرجعیت دینی و بعد هم قائم‌مقام رهبری، موضوع مهمی است. یکی از حامیان دو آتشه ایشان، مرحوم سید احمد خمینی است که از سال ۱۳۵۸، بحث قائم‌مقامی آیت‌الله منتظری را در محافل خصوصی و عمومی مطرح کرده و برای این مسئله زمینه‌سازی کرده است.^۲ همین مسئله باعث شد تا چند سال کار فرهنگی و تبلیغی برای قائم‌مقامی آیت‌الله منتظری نتیجه دهد و مردم آماده پذیرش این مسئله شوند. سید احمد خمینی در *رنجامه* خطاب به آقای منتظری می‌نویسد: «در سال ۵۸ من قائم‌مقامی رهبری شما را به خیال این که رضای خدای در آن است عنوان نمودم.»^۳

با مطرح کردن آیت‌الله منتظری، کم‌کم در میان مردم نام او به عنوان رهبر آینده نیز شنیده شد و در اکثر مکان‌های عمومی عکس آیت‌الله منتظری را نیز در کنار عکس امام

۱. سید احمد خمینی، *رنجامه* به حضرت آیت‌الله منتظری، ص ۴۷.

۲. مانند استفاده از تعبیر «آیت‌الله العظمی» برای آیت‌الله منتظری که زمینه مرجعیت و رهبری وی را فراهم می‌ساخت.

۳. سید احمد خمینی، همان، ص ۱۸.



درج کردند.^۱ مردم او را رهبر آینده خود می‌دیدند و بعد از هر نماز، پس از دعا برای امام خمینی، برای او دعا می‌کردند و در شعارها او را «امید امت و امام» می‌نامیدند.^۲ با ایجاد فضای اجتماعی مناسب، افرادی مانند سید احمد خمینی و هاشمی رفسنجانی از سال ۱۳۵۸ در صدد به وجود آمدن فرصتی برای مطرح کردن «مسئله قائم‌مقامی آیت‌الله منتظری» بودند. از دو فرد پیش‌گفته می‌توان به عنوان مهم‌ترین حامیان قائم‌مقامی آقای منتظری یاد کرد.

۶. به خاطر عملکرد آیت‌الله منتظری و اطرافیان، مسئله «قائم‌مقامی آیت‌الله منتظری» مورد تردید بسیاری از بزرگان و یاران امام قرار داشت. از جمله، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم با آن مخالف بود. هاشمی در خاطرات روز ۵ آبان ۱۳۶۰ می‌نویسد:

احمد آقا آمد و از وضع جامعه مدرسین [حوزه علمیه] قم نگران بود که ممکن است با سمت جانشینی رهبری آقای [حسینعلی] منتظری مخالفت کنند.^۳

همچنین در روز ۲۳ بهمن ۱۳۶۰ می‌نویسد:

اول شب، احمد آقا آمد و راجع به حوزه علمیه قم و روحانیت و جامعه مدرسین و رهبری بعد از امام، تذکرات مفیدی داد. افرادی را اسم برد و گفت، اینها اگر بتوانند، مانع رهبری آقای [حسینعلی] منتظری می‌شوند.^۴

۷. بارها شخصیت‌های مختلف نظام با آیت‌الله منتظری درباره اطرافیان صحبت کردند یا به او نامه نوشتند ولی او زیر بار این مسئله نمی‌رفت و می‌گفت که حواسش جمع است و گاهی به منتقدین نیز حمله می‌کرد و از اطرافیان دفاع می‌کرد. هاشمی در خاطرات روز ۲۳ آذر ۱۳۶۲ می‌نویسد:

دوباره به منزل آقای منتظری رفتم. مذاکرات مفصلی داشتیم. ایشان از این که بیت و اطرافیان مورد انتقاد و سوءظن قرار گرفته‌اند، ناراحت

۱. محسن هاشمی (به اهتمام)، به سوی سرنوشت؛ کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۳، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۶، ص ۱۷۰ و ۲۸۰. در خاطرات هاشمی رفسنجانی، تصویری از آیت‌الله منتظری در مرداد ۱۳۶۳ در کنگره امام رضا(ع) و آذر ۱۳۶۳ در فرودگاه مهرآباد در کنار عکس امام درج شده بود.

۲. محمد محمدی ری‌شهری، همان، ص ۱۵ و ۱۹.

۳. یاسر هاشمی (به اهتمام)، عبور از بحران؛ کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۰، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۸، ص ۳۴۸.

۴. همان، ص ۴۷۴.



است. مطالبی هم از نظرات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، راجع به دولت و من و آقای خامنه‌ای نقل کردند و راهنمایی نمودند. از فشاری که سپاه علیه روحانیون بیدار وارد کرده انتقاد نمودند. از مخالفت سپاه با بیت خودشان، ناراحت بودند. پیام‌هایی توسط من، برای امام و رئیس جمهوری در مورد بیت خودشان دادند.^۱

۸. اولین هشدارهای علنی - و البته غیر مستقیم - امام خمینی به آیت‌الله منتظری درباره بیتش و اطرافیانش در پیام ایشان به مناسبت افتتاح اولین دوره مجلس خبرگان رهبری در ۲۲ تیر ۱۳۶۲ بیان شد:

باید بدانید که تبهکاران و جنایت‌پیشگان بیش از هر کس چشم طمع به شما دوخته‌اند، و با اشخاص منحرف نفوذی در بیوت شما، با چهره‌های صد در صد اسلامی و انقلابی، ممکن است خدای نخواستہ فاجعه به بار آورند، و با یک عمل انحرافی نظام را به انحراف کشانند، و با دست شما به اسلام و جمهوری اسلامی سیلی زنند. الله، الله، در انتخاب اصحاب خود.^۲

سید احمد خمینی درباره این پیام، خطاب به آیت‌الله منتظری می‌نویسد:

این پیام بیش از سه سال قبل از دستگیری آقا مهدی [هاشمی] است، گویی فقط برای شما نوشته‌اند و گویی تنها کسی که گوش به آن نداده است شما بید!... گویی امام ۵ سال بعد را می‌خوانده است و کانون خطر را دقیقاً از ۵ سال قبل نشانه رفته است. آیا خدا را خوش می‌آید شما گوش به حرف چنین مرد زیرک و باهوشی ندهید؟^۳

۹. از جمله اطرافیان مسئله‌دار آیت‌الله منتظری، سید مهدی هاشمی بود که فقط چند ملاقات مختصر کافی بود که امام او را به خوبی بشناسد و به شدت، سایرین و مخصوصاً آیت‌الله منتظری را نسبت به خطر وجود این شخص آگاه کرده و از اختلاط با او پرهیز دهد. سید مهدی هاشمی بعدها در اعترافاتش به تیزهوشی امام خمینی آفرین می‌گفت که او را در چند ملاقات، شناخته و اجازه نداده است که در کنار رهبر آینده بماند.^۴

۱. مهدی هاشمی (به اهتمام)، آرامش و چالش: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۲، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۲، ص ۴۱۰.
 ۲. صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۶-۷.
 ۳. سید احمد خمینی، همان، ص ۲۳.
 ۴. همان، ص ۵۰؛ محمد محمدی ری شهری، همان، ص ۵۰-۴۹.



سید مهدی هاشمی، از طریق برادرش سید هادی هاشمی رئیس دفتر و داماد آیت الله منتظری، به بیت آقای منتظری نفوذ کرده و روز به روز دایره نفوذش را گسترش می داد. دو برادر، در بیت منتظری به توطئه مشغول بودند و با توجه به بیماری قلبی امام خمینی، انتظار وفات ایشان را می کشیدند تا بعد از آن خودشان بر رأس قدرت قرار گیرند. سید مهدی در اعترافاتش درباره افکار برادرش می گوید:

راجع به افکار آقا هادی هم البته من یک سری مسائل کم گفتم، خصوصی به بعضی از مقامات گفتم ولی کتباً چیزی ننوشتم روی مسئله حضرت امام و انتظار مرگ حضرت امام. خب آقا هادی مسائل زیادی می گفت یعنی از من خیلی داغ تر بود در این که امام خمینی چند روز دیگر - زبانه لال اون می گفت - ان شاء الله همین چند روز دیگر خواهد مرد و مسئله حل می شود!^۱

بسیاری از یاران و شاگردان امام نسبت به اطرافیان آیت الله منتظری حساس بودند و نسبت به انحرافات که در اطرافش می گذشت سخت نگران بودند. آیت الله آذری قمی در یکی از جلسات مجلس خبرگان سخنرانی مفصلی درباره مشکلات دفتر و بیت آیت الله منتظری کرده بود و اکثر اعضای خبرگان این سخنان را تأیید کرده و به آیت الله منتظری پیغام داده بودند که باید اطراف شما از این افراد پاک شود.^۲

آیت الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان رهبری یک ماه قبل از انتخاب ایشان به قائم مقامی رهبری، طی نامه ای به تاریخ ۱ مهر ۱۳۶۴، نسبت به اطرافیان و بیت آیت الله منتظری اعلام خطر کرده و با صراحت ایشان را به پاک کردن اطرافش از افراد فاسد دعوت کرده است:

نظر اغلب دوستان برای روز مبادا شما یید. لکن با یک نگرانی خاص از ناحیه بیت و بعضی حواشی آن جناب، که متأسفانه به قول آن مرحوم، مراجع قبلی پس از مرجعیت گرفتار می شدند و شما قبل از آن. من در این باره لامتناهال امر کم کلی می گویم پیوسته از دوستان صمیمی تان اظهار ناراحتی می شنوم.^۳

آیت الله محمد مهدی ربانی املشی که از این انحرافات سخت نگران بود در صدد برآمد تا با افزایش ارتباطات خودش با آیت الله منتظری، کم کم اطراف او را پاک سازی کند.

۱. سید احمد خمینی، همان، ص ۵۵. و قریب به همین مضمون در ص ۴۸.

۲. محمد محمدی ری شهری، همان، ص ۴۱۲.

۳. حسینعلی منتظری، خاطرات، انتشار از سایت وی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۹۲۲.



هاشمی رفسنجانی در مصاحبه‌ای که در اردیبهشت ۱۳۹۰ با سایت خبری آینده داشت می‌گوید:

ما به آقای منتظری می‌گفتیم که یکی از مشکلات، بیت شماسست. آقای ربانی املشی که قوم و خویش ایشان شده بود، تلاش کرد مواظب اینها [گروه سید مهدی هاشمی] در بیت باشد که نتوانند آقای منتظری را تحریک کنند [ولی] آنها به آقای ربانی میدان نمی‌دادند و خودشان نزدیک تر بودند.^۱

از دواج احمد منتظری با زهرا ربانی املشی در سال ۱۳۵۶ باعث شده بود تا آیت‌الله ربانی املشی با آیت‌الله منتظری فامیل شوند و این موجب صمیمیت بیش از پیش آن دو گردید. این ارتباط زمینه خوبی شد و آیت‌الله ربانی املشی ارتباطش را با منتظری بیشتر کرد و همین مسئله باعث گردید تا فعالیت‌های مثبتی را در دفتر و بیت منتظری آغاز کند. سید مهدی هاشمی که از این اقدامات، سخت به وحشت افتاده بود، در صدد برآمد با روش‌های مخصوص خودش جلوی فعالیت‌های آیت‌الله ربانی را بگیرد و او را به وسیله سم مبتلا به سرطان کرده و در روز ۱۷ تیر ۱۳۶۴ به شهادت رساند. یک هفته بعد، بحث قائم‌مقامی منتظری در مجلس خبرگان مطرح شد و شهادت آیت‌الله ربانی املشی از هزینه‌هایی بود که منتظری و دفترش به انقلاب تحمیل کردند و ربانی املشی، شهید بصیرت و تلاش برای مصون نگه داشتن رهبری آینده انقلاب بود.^۲

۱۰. برای اولین بار در روز سه‌شنبه ۲۵ تیر ۱۳۶۴ طرح جانشینی آیت‌الله منتظری در مجلس خبرگان به صورت اجمالی مطرح شد. هاشمی رفسنجانی درباره آن روز می‌نویسد: «طرح تعیین آقای منتظری به عنوان جانشین امام با حدود پنجاه امضا تقدیم شد ولی بررسی آن به جلسه آینده موکول گردید.»^۳ روز بعد در ۲۶ تیر ۱۳۶۴ تمام مباحث جلسه خبرگان مربوط به بحث قائم‌مقامی بود. در این جلسه بحث‌های مهمی انجام شد و مسئله قائم‌مقامی آیت‌الله منتظری به صورت جدی مطرح شد و قرار شد که در جلسه بعد خبرگان، آن را نهایی و تصویب کنند. هاشمی رفسنجانی در خاطراتش به نکات مهمی درباره محتویات این جلسه اشاره کرده است:

۱. سایت آینده به نقل از «ناگفته‌های هاشمی رفسنجانی از عزل آیت‌الله منتظری»، سایت تاریخ ایرانی، انتشار در یکشنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۰، ساعت ۱۵:۴۵، به آدرس:

<http://tarikhirani.ir/fa/news/4/bodyView/774/>

۲. محمد محمدی ری شهری، همان، ص ۴۲۸-۴۲۷.

۳. سارا لاهوتی (به اهتمام)، امید و دلواپسی: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۴، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۷، ص ۱۷۱.

اقدام مشکوک دولت موقت در الغای یک طرفه قراردادهای اقتصادی - تسلیحاتی ایران با امریکا، یکی دیگر از نشانه‌های پیوند فکری اعضای دولت موقت با دولت امریکا است. این اقدام نسنجیده بهانه‌ای برای استنکاف دولت امریکا از بازپس دادن مبالغ پیش پرداخت قراردادهای ایران گشت و تاکنون منشأ خسارت‌های مالی فراوان شده است

مجلس خبرگان صبح و عصر جلسه داشت. رهبریت آقای منتظری در دستور بود و کسی جرئت مخالفت صریح را نداشت و یا مخالف صریح نبود. عده‌ای به عنوان اینکه اقدام با عجله است و باعث اتهام و حرف مخالفان می‌شود، می‌گفتند به عنوان تحقیق درباره بقیه افراد مورد احتمال، تأخیر بیاندازیم. این طرح را حدود پنجاه نفر از نمایندگان مجلس خبرگان امضا کرده بودند و بیشتر آیت‌الله خامنه‌ای اصرار بر اتمام کار

می‌کردند. بالأخره در آخر وقت چون هنوز عده‌ای برای صحبت وقت داشتند، با پیشنهاد آقای مشکینی قرار شد ظرف دو سه ماه آینده اجلاس‌های داشته باشیم و پنج نفر به عنوان تحقیق معین شدند.^۱

امام خمینی بعدها به این مسئله تصریح کردند که به انتخاب آیت‌الله منتظری به قائم مقامی رضایت نداشته‌اند و ایشان را از همان موقع، واجد شرایط رهبری نمی‌دانستند. ایشان در نامه ۱۳۶۸/۱/۶ به منتظری می‌نویسد:

والله قسم، من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم، ولی در آن وقت شما را ساده لوح می‌دانستم که مدیر و مدبر نبودید ولی شخصی بودید تحصیل کرده که مفید برای حوزه‌های علمیه بودید... والله قسم، من با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم. والله قسم، من رأی به ریاست جمهوری بنی صدر ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.^۲

سید احمد خمینی مخالفت امام با قائم مقامی منتظری را تأیید کرده است و در رجنامه خطاب به منتظری نوشته است:

با این که معظم له با قائم مقامی شما مخالف بودند - و آیت‌الله آقای

۱. همان، ص ۱۷۱.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۳۱.





محمدی گیلانی شاهد این قضیه است - به خاطر حفظ مصلحت، سکوت کردند.^۱

آیت‌الله محمدی گیلانی که درباره قائم‌مقامی آیت‌الله منتظری با امام خمینی دیدار داشت، قرار شد که مخالفت امام با این مسئله را به مجلس خبرگان منتقل کند ولی متوجه شدند که این بحث در خبرگان انجام شده و در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند و بعد به خاطر اصرار دوستان پذیرفتند و مخالفتی نکردند. مرحوم آیت‌الله محمدی گیلانی درباره نظر مخالف امام خمینی با قائم‌مقامی آیت‌الله منتظری چنین می‌گوید:

یک روز قبل از مطرح شدن قائم‌مقامی آقای منتظری در مجلس خبرگان... من ضمن تماس با دفتر امام (ره) کتباً از طریق آقای توسلی و آقای رسولی، از ایشان درخواست ملاقات کردم. در آن موقع اعلام شده بود که امام تا پانزده روز ملاقات ندارند. من در تکه کاغذی نوشتم مطلبی واجب و ضروری است، احساس و جوب کردم به عرض مبارک برسانم. امام اجازه دادند خدمتشان رسیدم. گفتم: «فردا قرار است موضوع قائم‌مقامی آقای منتظری در مجلس خبرگان مطرح شود، خواستم به عرضتان برسانم به آقای هاشمی بگویند مطرح نشود. من به آقای منتظری ارادت دارم؛ خدمتشان درس خوانده‌ام؛ ایشان را عابد و زاهد می‌دانم؛ ولی این خصوصیات، کافی نیست. او از عهده این کار برنمی‌آید...». امام، گله‌های سوزانی از آقای منتظری را آغاز کرد که کجا چه کرده و کجا چه...! و اضافه فرمود: «احمد هم از او دفاع می‌کند! از منزل سید مهدی هاشمی، دست‌نویس‌های او را آورده‌اند. من دیدم نامه‌های آقای منتظری از نوشته‌های مهدی هاشمی الهام گرفته! این را من برای ایشان نوشتم!» سخن امام که به این جا رسید، من گفتم: «آقای منتظری عین نامه شما را آورد و در جلسه خواند و با خنده گفت: امام خیال کرده که آنچه من برایش می‌نویسم، الهام از سید مهدی می‌گیرم!» امام فرمود: «نامه مرا آورد در جلسه خواند؟!» گفتم: «بله! آقای سید عباس خاتم و سید جعفر کریمی و چند نفر دیگر هم بودند.» امام فرمود: «او اینطور است!» عرض کردم: «بفرمایید که فردا ایشان به عنوان قائم‌مقام رهبری مطرح نشود.» امام قدری فکر کرد و فرمود: «احمد

۱. سید احمد خمینی، همان، ص ۴۷.



نیست، می شود شما زحمت بکشید و به آقای هاشمی بگویید بعد از ظهر من ایشان را ببینم؟» عرض کردم: «بله، اما به آقای هاشمی نفرمایید که من آمدم [و این جریان را خدمت شما گفتم]. به هیچ کس نگویید. می ترسم مرا هم شمس آبادی کنند یا مثل شیخ قنبر در چاه بیندازند!» این را که گفتم، امام - اعلی الله مقامه - سه بار خندید و فرمود: «خاطرت جمع باشد.» از دفتر امام، حرکت کردم و آمدم شورای نگهبان.^۱ جلسه تمام شده بود و بعد رفتم خدمت آقای هاشمی و گفتم صبح، خدمت امام رسیدم. کاری داشتم. فرمودند به آقای هاشمی بگویید که من ایشان را ببینم... شب، بعد از نماز مغرب و عشا، خانم حاج احمدآقا زنگ زد که «حاج آقا! امام فرمودند: آنچه امروز ما صحبت کردیم، مبادا از شما تجاوز کند.» گفتم: «همین طور است.» فردای آن روز، آقای هاشمی موضوع قائم مقامی آقای منتظری را در مجلس خبرگان مطرح کرد... پس از این ماجرا، روزی آقای هاشمی در حضور جمعی گفت: من بعد از ظهر رفتم خدمت امام. امام فرمودند: «موضوع قائم مقامی آقای منتظری را فردا مطرح نکن.» گفتم: «چرا؟! ما در اجلاسیه قبل، به آقایان گفته ایم که ایشان را به عنوان قائم مقام، مطرح کنیم.» فرمود: «نه، یکی از دوستان آمده و چنین گفته...». گفتم: ما اعلام کرده ایم. نمی شود...^۲

هاشمی رفسنجانى درباره همين دیدار با امام و صحبت با آیت الله محمدی گیلانی در خاطرات روز ۱۴ آبان ۱۳۶۴ می نویسد:

آقای محمدی گیلانی به دفترم آمد و پیام امام را درباره برنامه مجلس خبرگان آورد... گفت که امام با انتخاب آقای منتظری [برای قائم مقامی] موافق نیستند... شب، خدمت امام رفتم و راجع به پیام ایشان در مورد مجلس خبرگان مذاکره کردیم. نگرانند که تعیین آیت الله منتظری به عنوان رهبر آینده، باعث عداوت و کارشکنی رقبای دیگر شود. باید با احتیاط و مراعات جوانب کار، عمل شود.^۳

هاشمی در روز ۱۸ آبان ۱۳۶۴ که قرار بود قائم مقامی آیت الله منتظری نهایی شود، اوضاع مجلس خبرگان و نظر امام درباره این موضوع را چنین شرح می دهد:

۱. در آن تاریخ آیت الله محمدی گیلانی عضو فقهای شورای نگهبان بوده است.

۲. محمد محمدی ری شهری، همان، ص ۲۴-۲۲.

۳. سارا لاهوتی، همان، ص ۲۸۱.



ساعت هفت و نیم، جلسه هیئت رئیسه مجلس خبرگان تشکیل شد. سپس به تالار رفتیم. جلسه رسمی ساعت هشت و نیم تشکیل شد. آقای مشکینی مختصری صحبت کردند و سپس نامه آقای منتظری را خواندند که با تشکر از خبرگان خواسته بودند که از انتخاب ایشان به عنوان جانشین امام در زمان حیات امام منصرف شویم. بحث‌ها شروع شد. احمد آقا اطلاع داد که امام به آقای محمدی [گیلانی] گفته‌اند موضوع پیام را پیگیری نکنند. هم در جلسه صبح و هم در جلسه عصر در این باره بحث کردیم و در تنفس‌ها به مشورت پرداختیم و سرانجام بعد از نماز مغرب با بیش از دو، سوم حضار تصویب شد که آیت‌الله منتظری، مصداق صدر اصل ۱۰۷ قانون اساسی هستند؛ یعنی از طرف مردم به مرجعیت و رهبری برای بعد از امام پذیرفته شده‌اند.^۱

با نقلی که از آیت‌الله محمدی گیلانی درباره مخالفت امام ذکر کردیم، می‌بینیم که امام خمینی (ره) با قائم‌مقامی آیت‌الله منتظری مخالف بوده و در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته است. امام خمینی می‌توانستند با اعلام نظر صریح و قاطع خود، از این امر جلوگیری کنند ولی این کار را نکردند و اجازه دادند که این امر واقع شده ولی نظر دوستان و اطرافیان را پذیرفتند. در واقع امام خمینی در این قضیه، همچون قضیه نخست‌وزیری بازرگان و ریاست جمهوری بنی صدر که با هر دوی آنها مخالف بودند، عمل کردند و به خاطر نظر و اصرار دوستان، پذیرفتند. امام خمینی در نامه ۶۸/۱/۸ به منتظری نوشتند که:

هم شما و هم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودیم، و در این زمینه هر دو مثل هم فکر می‌کردیم. ولی خبرگان به این نتیجه رسیده بودند؛ و من هم نمی‌خواستیم در محدوده قانونی آنها دخالت کنم.^۲

سیره امام خمینی بر آن است که تا وقتی که مصالح نظام را در خطر نبیند، نظر مسئولان نظام را که شاگردان و یاران ایشان هستند می‌پذیرفت و حتی بر نظر خود مقدم می‌داشت. نظر امام درباره قائم‌مقامی منتظری بر آن بود که او را ساده‌لوح می‌دانستند که مدیر و مدبر هم نبود. با اصرار سران نظام به این نتیجه رسیدند که همراهی آنها با وی، خلأ بی‌تدبیری و سادگی را پر خواهد کرد. اما حوادث بعدی نشان داد که مشکل، بیش

۱. همان، ص ۲۸۳.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۳۴.

از اینهاست فلذا با دلی پر خون و قلبی شکسته، منتظری را از رهبری آینده کنار گذاشتند.^۱

شخصیت‌های برجسته و دلسوز نظام و سران سه قوه مانند آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله موسوی اردبیلی و هاشمی رفسنجانی از کسانی بودند که در این واقعه نقش محوری داشتند و نسبت به آینده انقلاب نگران بودند؛ به همین خاطر آیت‌الله منتظری را به عنوان قائم‌مقام انتخاب کردند. این نگرانی در نامه آیت‌الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان رهبری به آیت‌الله منتظری، یک ماه قبل از انتخاب قطعی ایشان به قائم‌مقامی رهبری به خوبی هویدا است.^۲

به این ترتیب شاگردان امام و رؤسای قوا در صدد بودند تا از فتنه‌ای که امکان دارد در آینده انقلاب را تهدید کند، جلوگیری کنند و با حسن ظنی که به آیت‌الله

منتظری داشتند او را برای این امر انتخاب کردند. امام خمینی نیز به رغم مخالفت با این امر، آنچه از تأیید و تکریم بود را در حق آیت‌الله منتظری روا داشته و مسئولیت‌های مهمی را به او واگذار کرده و مقدمات مرجعیت و رهبری او را نیز فراهم کردند. اما آیت‌الله

۱. محمد محمدی ری‌شهری، همان، ص ۲۶.

۲. آیت‌الله مشکینی اوضاع بعد از رحلت رسول خدا(ص) را به عنوان یک تجربه تلخ تاریخی که مسیر اکثر مسلمین را از راه اسلام ناب، خارج کرد می‌دانند که احتمال اینکه آن فاجعه در انقلاب اسلامی تکرار شود وجود دارد: «می‌دانید اگر حادثه‌ای [= رحلت امام آخدا] نکرده رخ دهد کار کشور چگونه می‌شود؟ با وجود دشمنان زهر خورده و آتش‌های زیر خاکستر داخلی و روحانی‌های ضد انقلاب و مرده عبیدالفلوس آنها در شهرها و روستاها که امکان دارد آنها جنجالی برپا کنند و ناراضی‌های بالذات و بالعرض را دور خود جمع نمایند و استان‌ها را پر از آشوب کنند و ایادی نفوذی قدرت‌ها نیز سر و صدایی از کارخانه‌ها و مدارس و غیره برپا نمایند، خوابانیدن چنین فتنه‌ای مشکل باشد... بنده گاهی فکر می‌کنم در توجه قلوب ملت به رهبر انقلاب و عشق و محبت آنها و ارزش این امر و اثرات آن در حل معضلات جامعه در رفع خطرات هنگام هجوم حوادث که با یک دستور، مردم یکجا تکان می‌خورند و مهم‌ترین مشکل به آسانی حل می‌شود. و باز فکر می‌کنم آیا اگر مردم روزی این دل‌رازی وی کنند به کجا خواهند برد؟ آیا جانشینی با آن سوابق ممتد و خاص دارد که این علاقه‌ها به وی متوجه شود؟ و آیا خبرگان می‌توانند این امر ارزش را که به منزله رشته تسبیح است به شخصی متوجه نمایند تا انقلاب و حکومت اسلامی سالم بماند؟... قانون اساسی می‌گوید خبرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت می‌کنند. (اصل ۱۰۷) آیا صلاح است خبرگان، آن را بگذارند برای روزی که خود، روز آشوب و جنجال است؟ و آیا در آن روز زبان‌ها و قلم‌های فتنه‌جویان منتظرالولایه‌ها و سیاستمدارها ساکت می‌مانند و خبرگان را به حال خود می‌گذارند که انتخاب اصلح کنند؟... خبرگان جازم بودند که به هیچ‌وجه تأخیر امر صلاح نیست بلکه باید کار در نزد آنها روشن و مبرهن شود که عنداللزوم در تمام کشور از حلقوم همه، یک صدا درآید.» (خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۲، ص ۹۲۰-۹۲۳).

امام خمینی می‌توانستند با اعلام نظر صریح و قاطع خود، از قائم‌مقامی آقای منتظری جلوگیری کنند ولی این کار را نکردند و اجازه دادند که این امر واقع شده ولی نظر دوستان و اطرافیان را پذیرفتند. در واقع امام خمینی در این قضیه، همچون قضیه نخست‌وزیری بازرگان و ریاست جمهوری بنی‌صدر که با هر دوی آنها مخالف بودند، عمل کردند و به خاطر نظر و اصرار دوستان، پذیرفتند





منتظری در طول مدت قائم مقامی، به خوبی نشان داد که شایستگی رهبری انقلاب اسلامی را ندارد و افراد فاسدی که اطراف خودش گرد آورد شاهدهی بر این مسئله بودند. ۱۱. آیت الله امینی در خاطراتش، پس از تبیین فضای دوران قائم مقامی و بعد از اشاره به برخی از اقدامات انتقادبرانگیز آقای منتظری، به تلاش های امام راحل برای اصلاح رویه آقای منتظری و خصوصاً اصلاح بیت ایشان اشاره می کند، و آنگاه به خبری غیر منتظره در این باب، می پردازد:

من و دوستان به ویژه سران عالی رتبه کشور از نگرانی های امام نسبت به موضع گیری های آقای منتظری، اجمالاً با خبر و ناراحت بودیم ولی با توجه به اوضاع و شرایط زمان، احتمال عزل ایشان را از قائم مقامی، آن هم با سرعت و قاطعیت اصلاً نمی دادیم، و تحقق آن برایمان یک امر غیر منتظره و شگفت آور بود. تصمیم جدی امام به عزل آقای منتظری این گونه به اطلاع ما رسید:

در روزهای اول فروردین ۶۸، آیت الله مشکینی به من زنگ زد که امام به وسیله حاج احمد آقا پیام مهمی را برای هیئت رئیسه خبرگان فرستاده، شما و آقای مؤمن و آقای طاهری خرم آبادی، هر چه زودتر به منزل من بیایید تا در این باره مشورت کنیم. من به اتفاق آقایان به منزل آقای مشکینی رفتیم. ایشان گفتند حاج احمد آقا به وسیله تلفن با من تماس گرفت و گفت: امام به من فرموده که به شما بگویم خبرگان را برای تشکیل اجلاس دعوت کنید و هیئت رئیسه هم نزد من بیایند تا بگویم چه کنند؟ منظور امام برای ما روشن بود، و از شنیدن آن و عواقبش وحشت زده شدیم. پس از بحث و مشورت بدین نتیجه رسیدیم که باید در این امر مهم و حساس با آقای هاشمی رفسنجانی تماس بگیریم و مشورت کنیم.^۱

آقای امینی در ادامه می گوید:

از همان جا با آقای هاشمی تماس گرفتیم و جریان پیام امام را با ایشان در میان گذاشتیم و کسب تکلیف کردیم. آقای هاشمی گفت: «من در این رابطه حرف دارم، شما بیایید تهران تا موضوع را در جلسه هیئت رئیسه مطرح کنیم و تصمیم بگیریم». برای تشکیل جلسه

۱. خاطرات آیت الله ابراهیم امینی، همان، ص ۲۶۳.



هیئت رئیسه روزی را تعیین کردیم. در آن زمان آیت‌الله خامنه‌ای در مشهد مقدس بودند، آقای هاشمی جریان تصمیم امام را به ایشان اطلاع دادند، آن جناب پس از اطلاع بلافاصله به تهران مراجعت کردند و در دفتر آقای هاشمی حضور یافتند. بنده هم به اتفاق آقای مشکینی و آقایان محمد مؤمن و طاهری خرم‌آبادی در زمان مقرر در دفتر آقای هاشمی حاضر شدیم و تشکیل جلسه دادیم. ما جریان پیام امام را در امر به دعوت خبرگان برای تشکیل اجلاس به خبرگان مطرح کردیم. آقای هاشمی رفسنجانی گفت چندی است که امام در رابطه با عزل آقای منتظری از قائم‌مقامی تصمیم گرفته و یکی، دو مرتبه به من فرموده که مسئله آقای منتظری را تمام کنید. ولی من چون از عواقب آن می‌ترسیدم با التماس و خواهش از ایشان خواستم در این اقدام عجله نکند. شاید در آینده راه حل بهتری پیدا شود. ولی امام قبول نکرد و فرمود من تصمیم خودم را گرفته‌ام، هر چه زودتر قضیه را تمام کنید. تا اینکه امروز (۱۳۶۸/۱/۶) خبردار شدم خودش شخصاً وارد عمل شده، و در رابطه با عزل آقای منتظری نامه‌ای نوشته و برای من فرستاده تا به همراه آقای خامنه‌ای ببریم قم و تحویل آقای منتظری بدهیم. یک نسخه آن را هم به صدا و سیما فرستاده تا در رادیو خوانده شود. ولی من به حاج احمد آقا گفتم: «به صدا و سیما بگویند نامه را نخواند تا ما خدمت امام برسیم و حرفمان را بزنیم، خواندن نامه دیر نمی‌شود»^۱.

پس از توضیحات آقای هاشمی جلسه وارد دستور شد، موضوع بحث، انگیزه امام از نوشتن نامه عزل و آثار و عواقب احتمالی این عمل، ضرورت یا عدم ضرورت پخش فوری نامه، لزوم یا عدم لزوم تشکیل اجلاس خبرگان، و دیگر مسائل از این قبیل بود. این بحث و گفت‌وگوها چندین ساعت طول کشید. در نهایت بدین نتیجه رسیدیم که لازم است قبل از هر اقدامی خدمت امام برسیم، نظر اتمان را عرضه بداریم و کسب تکلیف کنیم. آنچه قرار بود خدمت امام عرض کنیم عبارت بود از:

۱. تقاضای انصراف امام از این اقدام ولو به صورت موقت، در صورت امکان

۱. تمام مطلب از خاطرات آیت‌الله امینی نقل شده. رک: همان، ص ۲۶۴-۲۶۳.



۲. تقاضای عدم پخش نامه به وسیله صدا و سیما
 ۳. تقاضای انصراف از تشکیل اجلاس خبرگان و حداقل اجازه تأخیر آن
 ۴. تقاضای ملایم‌تر کردن لحن نامه به گونه‌ای که به جنبه حوزوی
 ایشان لطمه وارد نسازد.

پیرو این جلسه، با دفتر امام تماس گرفتیم و تقاضای ملاقات کردیم. حاج احمد آقا گفت: امام این موقع شب کسی را به ملاقات نمی‌پذیرد. گفته شد کار فوری و لازمی داریم و داریم حرکت می‌کنیم. آقای هاشمی، آقای خامنه‌ای (مقام معظم رهبری)، آقای مشکینی و من به سوی جماران حرکت کردیم و در حدود ساعت نه شب به بیت امام رسیدیم. حاج احمد آقا گفت: «گمان نکنم در این موقع شب امام اجازه ملاقات بدهد، ولی خدمت ایشان عرض می‌کنم». در این موقع آقای هاشمی در پاکت را باز کرد و متن نامه را برای ما خواند با شنیدن نامه عاطفی و اندوه‌بار و قاطع امام که از عمق جاننش نشئت می‌گرفت حالتی وحشتناک و غیر قابل توصیف بر جانم عارض شد که تلخی آن را هنوز فراموش نکرده‌ام.

بعد از چند دقیقه آقای حاج احمد آقا از نزد امام برگشت و گفت:
 «فرمودند چون آقایان آمده‌اند تشریف بیاورند».

در حدود ساعت ۹:۳۰ بود که خدمت امام مشرف شدیم. در ابتدا آقای هاشمی سخن را آغاز کرد، با لحن ملتمسانه گفت: «ما همیشه به هنگام بروز مشکلات و معضلات خدمت شما شرفیاب می‌شدیم و در حل آن از جناب عالی کمک می‌گرفتیم، اکنون در رابطه با نامه‌ای که برای آقای منتظری نوشته‌اید و امکان دارد برای نظام مشکلاتی به وجود بیاورد، شرفیاب شده‌ایم. تقاضای ما این است که در پخش آن عجله نکنید، شاید در آینده راه حل بهتری پیدا شود. در تشکیل مجلس خبرگان هم تعجیل نفرمایید، اجازه بدهید اطراف و جوانب کار را خوب بررسی کنیم و خدمت شما عرضه بداریم آنگاه هر چه بفرمایید عمل می‌کنیم». بعد از آن آقای خامنه‌ای (مقام معظم رهبری) سپس آقای مشکینی درباره همین مطلب سخنانی را عرضه داشتند. امام که آثار اندوه بر چهره ربانی‌اش آشکار بود فرمود: «من در اطراف و جوانب این کار خوب فکر



کرده‌ام و تصمیم گرفته‌ام. دیگر حرف ندارد. من از اول با انتخاب ایشان مخالف بودم؛ ولی نخواستم در کار خبرگان دخالت کنم. من گفته بودم نامه را در اخبار بخوانند ولی در این باره کوتاهی شد. اگر اصرار کنید می‌گویم همین حالا بخوانند. من گفته‌ام عکس او را از ادارات پایین بیاورند. تشکیل مجلس خبرگان هم ضرورتی ندارد من خودم او را خلع می‌کنم. چون اگر خبرگان او را عزل کنند معنایش این است که انتخاب سابق آنها کار درستی بوده در صورتی که من از اول مخالف این کار بودم». آنگاه به آقایان خامنه‌ای و هاشمی فرمود: «شما هم لازم نیست نامه را برای ایشان به قم ببرید، آن را به وسیله شخص دیگری می‌فرستم. شما هم دیگر برای دیدار ایشان به قم رفت و آمد نکنید.»

در همین جلسه آقای هاشمی از امام درخواست کرد: «لحن نامه طوری باشد که به جنبه حوزوی آقای منتظری لطمه‌ای وارد نشود.» امام در جواب سخنان تندی فرمود^۱ که با توجه به برخی مصالح و ملاحظات از ذکر آنها معذورم. بدین صورت، جلسه با یأس و نگرانی پایان یافت.^۲

۱۲. بعد از برکناری آیت‌الله منتظری، بدبینی نسبت به اصل جایگاه قائم‌مقامی به وجود آمد چرا که آن را جایگاهی می‌دیدند که افراد فاسد به آن طمع کرده و در صدد برمی‌آیند تا با نزدیک شدن به قائم‌مقام، آینده خوبی را برای خودشان در رأس قدرت رقم بزنند. تجربه تلخ قائم‌مقامی آیت‌الله منتظری باعث گردید تا بحث قائم‌مقامی برای همیشه منسوخ گردد.

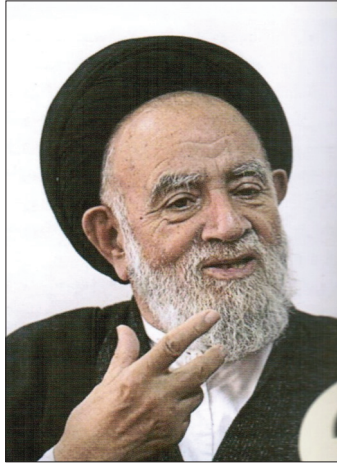
در شماره بعد بخش دیگری از کاستی‌های مدخل «خمینی» در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی خواهد آمد.

۱. امام در این جلسه آقای منتظری را فاسق و فاسد و مفسد خواندند.

۲. خاطرات آیت‌الله امینی، همان، ص ۲۶۷-۲۶۴.



بخش ویژه



در خدمت نهضت امام خمینی

بخشی از خاطرات حجت الاسلام والمسلمین سید محمد آل طه قمی

مصاحبه و تدوین:

صادق علیپور

سهراب مقدمی شهیدانی

مقدمه

حجت الاسلام والمسلمین سید محمد آل طه قمی، از وعاظ معروف^۱ و مشهور قم در دوران پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و از شاگردان و اصحاب حضرت آیت الله العظمی سید محمدرضا گلپایگانی (ره) بود. ایشان در کنار مرحوم انصاری قمی به عنوان یکی از سخنرانان مراسم بزرگداشت امام صادق (ع) در مدرسه فیضیه در سال ۴۲ بر منبر رفت.^۲ وی بعد از ماجرای فیضیه، مدتی در خفازیست و بعد از آن به عراق گریخت و همزمان با دستگیری امام خمینی در عاشورای ۴۲، با حضور در بیوت شخصیت‌های دینی و مراجع تقلید عراق، برای رهایی امام و صورت گرفتن اقدام مؤثر علیه رژیم ایران، تلاش کرد.

۱. از دیگر خطبای شهیر قم می‌توان به مرحومان تربتی و انصاری قمی اشاره کرد.

۲. این مراسم به دعوت آیت الله العظمی گلپایگانی و با حضور ایشان برگزار شده بود که پس از یورش سازمان یافته، وحشیانه و بی سابقه عوامل رژیم شاه، منجر به ضرب و شتم طلاب و حاضرین در مجلس گردید و فاجعه خونین فیضیه را رقم زد.

با وجود سوابق پیشین، شاید مهم‌ترین واقعه تاریخی که نام مرحوم آل‌طه در آن به چشم می‌خورد، ماجرای کتاب شهید جاوید است. داستانی که با نگارش یک کتاب جنجالی با موضوع «عاشورا» توسط شیخ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، آغاز شد و با حمایت مکتوب برخی از علمای طرفدار نهضت امام^۱ یک دو قطبی را در دل حوزه علمیه قم به وجود آورد. اگرچه برخی از روحانیون مبارز و فضلالی انقلابی نیز در شمار مخالفان شهید جاوید قرار داشتند،^۲ کانون مخالفت با کتاب شهید جاوید، بیت شریف آیت‌الله العظمی گلپایگانی بود که مرحوم آل‌طه به نوعی سخنگوی این بیت و به عنوان پیشگام مخالفت با شهید جاوید شناخته می‌شد.

حساسیت و غیرت دینی مثال‌زدنی مرحوم آل‌طه تا پایان عمر همچنان باقی ماند و از یکی از نمونه‌های متأخر در این زمینه می‌توان به مخالفت مکتوب ایشان با تعمیر قبر دکتر شریعتی اشاره کرد. تذکر ناصحانه به مسئولین سیاسی و حساسیت بر جنبه اسلامیت نظام، برخاسته از همان غیرت دینی وی بود. مرحوم آل‌طه تا واپسین سال‌های حیاتش منبر وعظ و خطابه را رها نکرد؛ همچنان که دستگیری و خدمت‌رسانی به محرومین، به عنوان فصل ثابت زندگانی او بود.^۳ مرحوم آل‌طه در تاریخ ۹۵/۱۲/۵، در سن ۹۰ سالگی در قم درگذشت.

روایت تفصیلی مرحوم آل‌طه از ماجرای شهید جاوید و جزئیاتی دیگر از تاریخ انقلاب اسلامی ایران در گفت‌وگوی اختصاصی ایشان با بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی بازگو شده است. از یاد نمی‌رود که در کوران گفت‌وگوها بارها با ذکر نام امام و ماجراهای مربوط به ایشان، اشک از چشمان مرحوم آل‌طه جاری می‌شد^۴ و با شور و حرارت بسیار، به واگویی وقایع می‌پرداخت.

آنچه پیش رو دارید گزیده‌ای است از شش جلسه مصاحبه تفصیلی با مرحوم سید

۱. از جمله مشهورترین این شخصیت‌ها می‌توان به آقایان منتظری و مشکینی اشاره کرد که در این میان، آیت‌الله مشکینی بعد از موضع اولیه خود عدول کرد اما آیت‌الله منتظری تا آخر بر سبیل حمایت از کتاب و نویسنده‌اش (که همشهری وی نیز بود) باقی ماند.

۲. از جمله آنها می‌توان به مرحوم آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی اشاره کرد که ماجرای مناظرات ایشان با نویسنده کتاب شهید جاوید در تاریخ مندرج است.

۳. در کوران مصاحبه‌ها، بارها افراد متعددی برای استمداد مالی به منزل ایشان مراجعه می‌کردند و او با همان حالت مریضی به رفع و رجوع نیازمندان همت می‌گماشت. این جنبه از شخصیت وی، که در امتداد عمل به سنت‌های کهن حوزویان قرار دارد، هنوز ناشناخته باقی مانده است.

۴. برخی از این لحظه‌های تاریخی و حس برانگیز ثبت شده و فیلم آن در آرشیو بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی موجود است.

محمد آل طه،^۱ که به مناسبت ارتحال آن روحانی وارسته اکنون در اختیار خوانندگان محترم فصلنامه ۱۵ خرداد قرار می‌گیرد. این بخش از خاطرات مرحوم آل طه مربوط به دوران مبارزات نهضت امام خمینی (ره) است و خاطرات مربوط به بعد از پیروزی انقلاب اسلامی را شامل نمی‌شود.

لازم به ذکر است که در تدوین متن مصاحبه‌ها، حساسیتی فوق‌العاده به منظور مراعات امانت انجام پذیرفته و از آنجا که این مصاحبه‌ها پیش‌تر برای چاپ مستقل در قالب کتاب آماده‌سازی شده بود، متن از قالب مصاحبه مصطلح خارج گردیده و سؤالات حذف شده است. هر جا که متن نیاز به توضیح اضافی دارد، یا قرینه‌ای در میان است، به صورت پاورقی به آن اشاره شده است. صد البته که در این گفت‌وگوها اسامی پرشماری به چشم می‌خورد که ممکن است برای مخاطبان محترم نا آشنا به نظر آیند و نیاز به معرفی باشد اما محدودیت‌های قالب مجله، موجب شد که در این فرصت تنها به درج مطالب اصلی ایشان پرداخته شود. برخی جملات معترضه و احیاناً غیر مرتبط به بحث اصلی، به منظور مراعات اصل انسجام کلام، در پاورقی درج شده است.

روایت مرحوم آل طه (که به عنوان بخشی از تاریخ شفاهی حوزه علمیه قم و انقلاب اسلامی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است) ممکن است برای برخی اشخاص و جریان‌های سیاسی-مذهبی خوش گوار نباشد یا برخی تحلیل‌های وی، چندان قابل دفاع ننماید^۲ اما اقتضای امانت‌داری، درج دقیق روایت ایشان بود و از این رو، مخاطبان محترم می‌توانند نظر مکتوب خود را در مورد این گفت‌وگو به دفتر فصلنامه ارسال دارند. بدیهی است بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی و فصلنامه ۱۵ خرداد از پذیرش نقد و نظر در این رابطه، و درج آن با هدف تصحیح اشتباهات احتمالی یا تکمیل مباحث، استقبال می‌کند.

تولد و خانواده

من سید محمد آل طه در سال ۱۳۴۵ قمری و در شناسنامه‌ام ۱۳۰۷ زده و در خانواده‌ای روحانی و مذهبی به دنیا آمدم. پدرم مرحوم حاج حبیب‌الله چاووشی از سادات محله چهل اختران قم بود. وی از شاگردان آیت‌الله مؤسس حاج شیخ عبدالکریم

۱. این مصاحبه‌ها در تاریخ ۹۲/۱/۲۰، ۹۲/۳/۲۶، ۹۲/۴/۱۷، ۹۲/۴/۱۷ (هر کدام در دو بخش مجزا)، و ۹۲/۴/۲۴، ۹۲/۵/۲، ۹۴/۳/۱۹ در منزل آن مرحوم در قم ضبط شده است. در تدارک این جلسات و جلب رضایت مرحوم آل طه برای بازگفتن خاطرات، جناب حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالله توحیدیان نقش مهم و مؤثری داشتند و بدین وسیله از ایشان تقدیر می‌شود. امید است که انشاءالله عندالله مآجور باشند.

۲. ایشان تحلیل متفاوتی در مورد برخی شخصیت‌های روحانی و بعضی مقاطع تاریخی ارائه می‌دهد.





حائری یزدی نیز بود و رسماً به منبر اشتغال داشت. به خاطر دارم در ایام اختناق شدید رضاخانی، پدرم به خاطر لباس روحانیتی که پوشیده بود به نظمیه برده شد. آن زمان به شهربانی، نظمیه می‌گفتند. من کمتر از ۱۰ سال سن داشتم. ایشان می‌گفت در نظمیه نذر کرد که اگر بتواند همچنان ملبس بماند در هر ماه رمضان، یک ختم قرآن به حضرت امیرالمؤمنین (ع) هدیه کنند. ایشان پیش از این نیز یک ختم قرآن برای پدر مرحومش می‌خواند. به برکت مولا علی (ع) خواسته ایشان برآورده شد. بعدها نیز هم به طور شفاهی و هم در وصیت‌نامه‌اش مرا به خواندن ختم قرآن به حضرت امیر (ع) توصیه می‌کرد و می‌گفت: «ختمی را که من برای پدر مرحومم می‌خواندم، اگر خواستی برای من بخوان، اگر هم نخواستی نخوان! اما سفارش می‌کنم این ختم قرآن برای امیرالمؤمنین (ع) را بخوانی.» هنگامی که ایشان فوت نمود من ۱۶ سال بیشتر نداشتم و بنا به توصیه پدر، ۶۹ سال به خواندن ختم قرآن برای حضرت امیر (ع) مداومت داشتم. هنگامی هم که من در زمان حکومت محمدرضا پهلوی، دستگیر شدم تا چشمانم می‌دید شاید در حدود نمی‌دانم پنجاه سال متداول من عمل کردم دیگر چشمانم که از دید افتاد من نتوانستم.

دوران کودکی و پیش از شروع مبارزه

از زمانی که خود را شناختم و خوب و بد را تشخیص می‌دادم، از خاندان پهلوی متنفر بودم و البته نه به واسطه حرکت و مبارزه حضرت امام، بلکه سال‌ها پیش از آن، این احساس نفرت در دل من وجود داشت. البته باید بگویم که این احساس را مدیون پدرم بوده‌ام. حتی یک بار پیش آمد و من به شخص امام این مسئله را گفتم که یکی از افتخارات من این است که این نفرت و آمادگی برای مبارزه، پیش از حرکت ایشان و نه از جانب ایشان، در من وجود داشته است. این اعتقاد قلبی من در آن زمان بود و حتی یک بار این مسئله را خدمت امام متذکر شدم و اتفاقاً هنوز نهضت و مبارزه آغاز نشده بود. به ایشان عرض کردم: «آقا درست است که در قانون اساسی شرط شده، شاه مملکت بایستی شیعه معتقد دوازده امامی باشد، اما باور کنید این حکومت آنقدر فاسد است که اگر قدرت آن را داشته باشد، در همین مجلس نمایندگان، به قید سه فوریت الغای مذهب شیعه جعفری را اعلام می‌کنند.» بنده بسیار پیش از حادثه ۲ فروردین (یورش به مدرسه فیضیه) فعالیت داشتم و اگر بگویم که سر نخ این انقلاب را من تکان دادم

۱. یعنی تنها با اعلام مصوبه، نمایندگان می‌ایستند تا شماره‌گیری صورت گرفته و تصویب انجام بگیرد. (آیت‌الله آل‌طه)

آیت‌الله بروجردی

پیش از وقوع نهضت انقلاب اسلامی، مرحوم آیت‌الله بروجردی اقداماتی داشتند. مثلاً در حادثه در بازنگری قانون اساسی که شاه به دلیل نداشتن فرزند قصد داشت، ملکه را ولیعهد کند، ایشان بر حسب اصل قانون اساسی که مذهب رسمی، جعفری اثنی عشری است، با این اقدام مخالفت کردند و در این راستا فشار هم آوردند. آنها می‌خواستند با تغییر در قوانین زمینه این کار را فراهم کنند. مرحوم آیت‌الله بهبهانی که از سیاست نیز سر در می‌آورد می‌گفت: «نبایستی اجازه داد، بر قانون اساسی مصدقیه آورده شود. به عبارت دیگر ایشان می‌گفت کلید برای قانون اساسی نباید درست بشود. قانون اساسی باید جای خودش بماند. اصلاً ماده مصدقیه معنا ندارد که هر زمانی بخواهند تغییرش بدهند نه درست نیست.» البته مرحوم دایی ما آقای حاج وکیل می‌گفت اساساً یک آدم با سیاست، باید جلوی تغییر کل قانون اساسی را بگیرد نه اینکه فقط مانع تغییر اصل مذهب رسمی کشور شود. البته شرایط برای آیت‌الله بروجردی به گونه‌ای بود که اقتضا داشت چنین موضعی داشته باشند.

ماجرای انجمن‌های ایالتی و ولایتی

همان‌طور که گفتم من از اولین روزها در نهضت و انقلاب حضور داشته‌ام. در ماجرای «تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی» نیز من اولین کسی بودم که سر نخ را تکان دادم. درباره انجمن‌های ایالتی و ولایتی آقایان اقداماتی کردند و اول به شخص شاه تلفن کردند و تلگراف زدند شخص شاه از گردن خودش رفع کرد گفت به من مربوط نیست به دولت مربوط است. این در حقیقت یک ترفندی بود که خواست خودش را خلاص کند. یک روز پنج‌شنبه‌ای بود من رفتم منزل آیت‌الله گلپایگانی آنجا یک عده‌ای از بازاری‌های قم آمده بودند به عنوان این که چرا دولت جواب تلگراف آقایان را نداده. آیت‌الله گلپایگانی هم دستور داده بود تلفن نکنند به رئیس ساواک و فرماندار و رئیس شهربانی اینها بیایند و جواب این بازاری‌ها را بدهند اینها آمده بودند. فرماندار وقت بلند شد قضایا را خواست یک قدری ماست مالی بکند گفت که اخیراً نقشه لوله کشی قم را ما کلنگش را خواهیم زد. من در همان جلسه رفتم پیش آقای گلپایگانی گفتم که آقا اجازه می‌دهید من جوابش را بدهم، گفت بده من بلند شدم به فرماندار گفتم بنشین نشست. گفتم که این





برای منصرف کردن مردم از افکار تان و اعتراض؟

این کار شما مثل این است که یک جایی در بازار آتش گرفته و می‌خواهد بسوزد و تلفن می‌کنند به یک آتش‌نشانی می‌گویند ما می‌خواهیم کار گرهایمان رفتند فلان جانظافت بکنند. این کار فوتی است.

در این تصویب‌نامه حق رأی برای زنان معتبر و سوگند به هر کتاب آسمانی معتبر شده بود. نتیجه نیز آن بود که حتی سوگند به کتاب اقدس برای بهاییان، راه آنان را به مجلس باز می‌کرد. آیت‌الله گلپایگانی، روضه‌ای در روزهای پنجشنبه برگزار می‌کرد و... نتیجه آن شد که امام و آیات گلپایگانی، مرعشی و شریعتمداری و همچنین آیت‌الله حائری و دیگران، به طور جداگانه تلگراف‌هایی مستقیماً به شاه ارسال کردند. لحن این تلگراف‌ها نیز محترمانه بود و شاه را اعلی‌حضرت خطاب کرده بودند. حتی شخص امام. شاه پاسخ داد که این مسئله به وی مربوط نیست بلکه دولت مسئول آن است. به نظر من او قصد داشت که این مشکل را از خود دور کرده و به دولت منتقل کند. و البته این موقعیتی را برای علما پیش آورد که طرف حساب و خطاب آنها، دولت باشد نه شخص شاه. به همین خاطر می‌بینید تگراف امام به علم بسیار تند بود. امام در آن تگراف خطاب به علم آورده بود که اگر مسئله شرعی نمی‌داند به قم بیاید و یاد بگیرد! به همین دلیل بود که علم جواب تلگراف امام را نداد اما به تلگراف دیگران پاسخ گفت.

باز صبح پنجشنبه‌ای در منزل آقای گلپایگانی در خدمت ایشان بودم. هنگامی که وارد شدم ایشان نشسته بودند. عده‌ای از طرف حکومت آمدند که در بین آنها رئیس ساواک قم و رئیس شهربانی قم، سرهنگ رضایی دیده می‌شد. عده‌ای از بازاریان و مردم در حیاط حاضر بودند. آقا گفتند: «بروید ببینید اینها (فرستادگان حکومت) چه می‌گویند؟» عده‌ای از مردم به فرستادگان اعتراض می‌کردند که به چه دلیل دولت از پاسخ دادن به علما در قضیه تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، سر باز زده و تأخیر نموده است؟ فرستادگان داخل اتاق شدند. پس از آنکه همه نشستند، فرماندار قم که نزدیک در اتاق به حیاط - که پایین پله‌ها محل اجتماع بازاری‌ها بود - برخاست تا به اعتراض بازاری‌ها جواب بدهد. گفت: «مملکت که فقط قم نیست! چندین استان در این مملکت وجود دارند که هر کدام نیز شهرستان‌های زیاد دیگری هم دارند. باید به دولت فرصت دهید تا به نوبت به کارها رسیدگی کند. در ضمن من می‌خواهم مژده‌ای هم به شما بدهم؛ لوله کشی شهر قم، مرحله نقشه‌کشی خود را پشت سر گذاشته و آماده کلنگ زدن و افتتاح کردن می‌باشد.»

حساسیت و غیرت دینی
مثال زدنی مرحوم آل طه تا
پایان عمر همچنان باقی ماند و
از یکی از نمونه‌های متأخر در
این زمینه می‌توان به مخالفت
مکتوب ایشان با تعمیر قبر
دکتر شریعتی اشاره کرد.
تذکر ناصحانه به مسئولین
سیاسی و حساسیت بر جنبه
اسلامیت نظام، برخاسته از
همان غیرت دینی وی بود

من که ناظر این صحنه بودم، متوجه شدم فرماندار
با این مژده قصد بازی کردن با افکار مردم را دارد. از
مرحوم گلپایگانی اجازه خواستم تا پاسخش را بگویم.
من پس از سال‌ها آشنایی و شاگردی در محضر ایشان،
آن چنان مورد اعتمادشان بودم که در زمان ارسال
تلگراف‌ها به دربار، وقت و بی‌وقت تماس می‌گرفتند
تا نظر مرا درباره متن تلگراف جويا شوند. به هر حال
ایشان به من اجازه سخن داد و من برخاستم و به
فرماندار گفتم بنشینند و او هم نشست. گفتم: «گفتید
به نوبت رسیدگی کردن! معنای حرف شما مانند این
است که اگر مثلاً مردم مشاهده کنند در یک بازار، از
دکان مغازه‌ای که درش بسته است، دود خارج می‌شود و آنها با آتش‌نشانی تماس بگیرند،
آتش‌نشانی پاسخ دهد که کارمندانش مشغول نظافت در جایی دیگر هستند و بازار باید
صبر کند تا نوبتش برسد! حال تا بخواهد نوبتش برسد، تمام بازار سوخته است!! آن زمانی
که پیشه‌وری و دار و دسته‌اش آذربایجان را گرفتند و اعلام استقلال کردند و خواستند
از ایران جدایش کنند، شاه جرئت نکرد ارتشش را بفرستد. آن وقت یک امام جماعت در
مسجدی با فریادهای قد قامت الصلاة مردم را دور خودش جمع کرد و روشنگری کرد و
به کمک آنها این مملکت را نجات داد! روحانیت اینگونه مملکت را نجات داد.»

انقلاب سیاه شاه

با اعلام طرح لوایح شش گانه شاه، علما دست به اقداماتی زدند تا مانع آن شوند. از
آیت‌الله خوانساری نیز دعوت کردند که از تهران به قم بیایند. من به همراه چند تن از
بازاریان محترم قم، به تهران رفتیم تا از ایشان دعوت کنیم. صبح زود و اوایل طلوع آفتاب
بود که خانه ایشان رسیدیم. ایشان داخل اتاق مطالعه خود نشسته بودند. دور تا دور اتاق،
کتاب چیده شده بود و ایشان در وسط اتاق به مطالعه اشتغال داشت. ایشان، فرد عجیبی
بود، اصلاً تکیه نمی‌داد. آیت‌الله گلپایگانی فرموده بودند به ایشان برسانم که هنگامی که
به قم تشریف آوردند، در منزل ایشان ساکن شوند. زیرا آقا جعفر، پسر آیت‌الله خوانساری،
داماد آیت‌الله گلپایگانی است. ایشان فرمود: «حالا ببینیم چه می‌شود.»
از خانه که بیرون آمدیم، مردم مشغول تظاهرات بودند. سریعاً سوار اتومبیل شدیم



و به طرف قم به راه افتادیم. بنا بود علمای تهران مانند آیت‌الله خوانساری، آیت‌الله بهبهانی، آیت‌الله امیرزا محمد تقی آملی و دیگران در مسجد حاج عزیزالله جمع بشوند. در قم نیز قرار بود مردم در مسجد امام جمع شوند و منبر آن را من تقبل کردم. پیش از آنکه به مسجد امام بروم، به منزل مرحوم امام خمینی رفتم. در آنجا، شخصی تلگرافی از نخست‌وزیر وقت اسدالله علم به من داد. این تلگراف به وعاظ تهران ارسال شده بود. علم در این تلگراف گفته بود: «برنامه‌های در دست اقدام، از الزامات بین‌المللی است و ما باید این برنامه‌ها را اجرا کنیم. از جامعه و عاظ هم می‌خواهم که مردم را نسبت به این امر توجیه کنند.»

من این تلگراف را با خود به مسجد امام بردم. تمام مسجد، شبستان‌ها و حتی پشت‌بام‌ها و خیابان‌هایی که اطراف مسجد امام بود، مملو از جمعیت بود به حدی که وسایل نقلیه نمی‌توانستند عبور کنند. در منبر، به تاریخ اسلام گریز زدیم. معاویه لعنه‌الله علیه، سفری به مدینه داشت و سه روز در آنجا اقامت کرد. برخی افراد به دیدن او رفتند که یکی از آنها ابن عباس بود. معاویه به ابن عباس گفت: «آیا خبر داری که من دستور داده‌ام، کسی حق ندارد، فضایل علی بن ابی‌طالب را نقل کند؟» ابن عباس نیز پاسخ خوبی به او داد. گفت: «آیا می‌خواهی ما را از خواندن قرآن منع کنی؟!» معاویه گفت: «نه!» ابن عباس گفت: «ما فضایل علی بن ابی‌طالب را در قرآن می‌یابیم.» معاویه گفت: «چرا حتماً بایستی تو فضایل علی را از قرآن بگویی؟! بگذار کسان دیگری بگویند!»

منظور معاویه این بود که کسان دیگری تفسیر و معنای قرآن را متکفل شوند و این افراد تازه مسلمانانی همچون کعب‌الاحبار یهودی و دیگران بودند. تفاسیر انحرافی این افراد باعث می‌شد که معنای آیات چیزی غیر از آن باشد که مقصود خداوند بوده است. مانند آنکه در مورد آیه «و یسعون فی الارض فسادا»^۱ می‌گفتند که نعوذ بالله مقصود از کسانی که بر روی زمین فساد می‌کنند، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است! و مقصود از آیه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله»^۲ ابن ملجم می‌باشد! ابن عباس به معاویه علیه‌اللعنه پاسخ داد: «قرآن بر آل‌هاشم نازل شده است، تو می‌گویی معنای آن از یهود و نصاری پر سیده شود؟! و تو می‌خواهی ما بار یهود و نصاری، قرین و برابر قرار دهی؟! کار تو بدتر از یهود و نصاری است زیرا آنها فکر خود را تحمیل نمی‌کنند.»

به این قسمت از سخنرانی که رسیدم، برگه تلگراف علم را از جیبم بیرون آوردم و گفتم:

۱. قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۳۳.

۲. همان، سوره بقره، آیه ۲۰۷.

«ای مردم! ببینید! این اسدالله علم، معاویه زمان است! به وعاظ تحمیل فکر می کند که مردم را توجیه کنید تا این برنامه ها را بپذیرند!» آنگاه خطاب به دولت گفتم: «شما حیا نمی کنید؟! شما در اولیات و ابتدائیات کارها در مملکت مانده اید! اگر باران تندی بیاید مردم نمی توانند از این طرف خیابان به آن طرف بروند! شما حیا نمی کنید؟! شما هنوز هم نمی توانید قیمت نان و گوشت را تعیین کنید. شما حیا نمی کنید؟! شما به زور ماشین های حامل قند و شکر، مردم را بردید که در انتخابات مجلس شرکت کنند! کسی به مجلس شما رأی نمی دهد! این چه بساطی است؟!»

فردای آن روز شهربانی برای علما پیام فرستاد که دیگر نمی توانند سخنان روحانیت علیه حکومت را تحمل کنند. مرحوم امام به آیت الله بهبهانی فرمودند: «اینها می خواهند زبان های ما را قطع کنند. اگر این چنین باشد وظیفه ما تغییر می کند!»^۱ روزی پس از این جریانات، خدمت مرحوم امام بودم. ایشان گفتند: «ما به سهم خودمان از اقدامات شما تشکر می کنیم.» من گفتم: «آقا ما هیچ چیزی نیستیم. اگر حسابی هم داشته باشیم به اندازه پیچ کوچکی از یک اتومبیل هستم. هر چند که لازم است آن پیچ وجود داشته باشد اما آن چیزی که اتومبیل نیاز به آن دارد باتری است و آن شما هستید. شما باتری ماشین بودید.»

نوروز سال ۴۲ و حادثه یورش به فیضیه

در نوروز سال ۴۲ که دوم فروردین آن، مصادف با شهادت امام صادق (ع) بود، علما اعلام کرده بودند که در چنین سالی عید نوروز برگزار نشود و مردم به اقامه عزاداری بپردازند.



۱. یعنی مبارزه را به سطح بالاتری، ارتقا می دهیم.

روز اول فروردین (روز قبل از حادثه فیضیه) به منزل امام رفتم. جمعیت بسیاری خانه را در بر گرفته بود. مردم هنگامی که مرا دیدند، به همدیگر می گفتند که فلانی اینجاست و راه را برایم باز می کردند تا داخل بیت امام شوم. داخل خانه نیز ازدحام زیادی وجود داشت و مرحوم امام در بیرونی نشسته بودند. ایشان تا مرا دیدند فرمودند: «آل طاها! برای مردم حرف بزن.» من رفتم بالای [پنجره] اتاق تا در فضایی مسلط بر حیاط برای مردم سخنرانی کنم.

بالای درگاه ایستادم و در میان سخنانم گفتم: «آقایان علما با شادی مخالف نیستند ولی اینکه امروز را عزا گرفتند به خاطر شرایط خاصی است که وجود دارد. گاهی شرایط آن قدر سخت می شود که شخصی مانند امام سجاد (ع) هنگامی که اسرای کربلا از زن و کودک وارد دمشق می شوند و شادی، رقص و کف و سوت مردم را در کشتن پسر رسول خدا و اسارت آل رسول، می بینند به قدری ناراحت می شوند که آرزوی مرگ می کنند. حال در چنین شرایطی که عید امسال مصادف با شهادت رئیس مذهب شیعه اثنی عشری حضرت امام صادق (ع) شده است، این فرماندار ننگین قم! بر بالای بالکن شهرداری بلندگو نصب کرده و ساز و آواز پخش می کند!» بعداً همین فرماندار از من شکایت کرد. من فرار کردم رفتم عراق بعد از مدتی اوضاع عوض شد کابینه آشتی آمد. فردا یعنی روز دوم فروردین، از من دعوت شده بود که در فیضیه به منبر بروم؛ به همراه آقایان انصاری قمی و اشراقی. هنگامی که از میدان آستانه به سمت مدرسه فیضیه می آمدم، تعداد زیادی کامیون ارتشی دیدم که پر بود از سربازهایی که تفنگ در دست داشتند. وارد فیضیه شدم. آقا مهدی پسر آقای گلپایگانی در وسط صحن فیضیه نشسته بود. خودم را به او رساندم و آنچه را که دیدم تعریف کردم. تنها گفتم: «تمی دانم برای چه آمده اند؟!» در زمان آقای بروجردی مراسم شهادت غیر از آنکه صبح در منزل ایشان برگزار می شد، مراسمی هم در عصر روز عزا، در فیضیه اقامه می گشت. پس از فوت آقای بروجردی، آقای گلپایگانی این سنت را ادامه داد. آقای اشراقی به منبر رفت و مسئله شرعی گفت. پس از او من به سخنرانی پرداختم.

مطلب را به اینجا رساندم که در این حکومت، برای شهادت امام صادق (ع)، دولت تعطیلی رسمی اعلام می کند اما از طرف دیگر به سخنان امام صادق (ع) اعتنا نمی کند! تا این مطلب را گفتم دیدم صدای صلوات از جمعیت بلند شد. پیش از این شنیده بودم که دکتر مظفر بقایی رهبر حزب زحمت کشان که از مخالفان مصدق بود، در یک میتینگ، با شلوغ کاری برخی از طرفداران مصدق در حین سخنرانی خود مواجه شده

بود و برای شناسایی آنها از مردم خواست تا با آنها همراهی نکنند. من هم می خواستم تا همین تاکتیک را استفاده کنم. بنابراین به مردم گفتم از این به بعد کسی صلوات نفرستد تا کسانی را که برای شیطنت و خرابکاری صلوات می فرستند، شناسایی کنیم. باز هم مقداری صحبت کردم دیدم، یکی بلند گفت: «اینجا جای صلوات نیست؟!» و در واقع با این حرف خود به دار و دسته اش پیغام رساند که صلوات بفرستند! وقتی دوباره صلوات فرستادند ملاحظه کردم که جمعیت آنها در فیضیه زیاد است.

در این حین آقای اشراقی که خودش منبر نرفته بود، توسط شخصی به من پیام فرستاد و او هم به آرامی به من گفت: «اینها به خاطر تو این کار را می کنند شما پایین بیایید تا من منبر بروم بلکه شاید اینجا ساکت شود.» من گفتم به آقای اشراقی بگویند: «درست نیست من حرفم را ناتمام بگذارم و بدون خواندن روضه پایین بیایم، شما پس از روضه من بیایید بالای منبر.» اندکی دیگر صحبت کردم و باز هم صلوات ها ادامه داشت. ایشان که چنین وضعی را دید از مجلس خارج شد و آقای گلپایگانی را روبه روی گذر خان یافت. اوضاع فیضیه را برای ایشان توضیح داد و تقاضا کرد که با چنین وضعیتی بهتر است به آنجا نروند. آیت الله گلپایگانی گفته بودند: «ما از مردم دعوت کردیم، حالا خودمان نرویم؟!» ایشان آمد و از درب میدان آستانه، وارد فیضیه شد. حق این بود که در حین ورود ایشان مردم را به فرستادن یک صلوات دعوت کنم اما از آنجا که چنین کاری بهانه به دست مزدوران داخل مجلس می داد، خودداری کردم. ایشان هم در فاصله ای نزدیک به ۸ متری منبر نشستند. چون روز جمعه هم بود چند فرازی از دعای ندبه را خواندم و به امام زمان توسل پیدا کردم و روضه ام را خواندم. آنها نیز در این مدت کاری نکردند.

پس از اتمام روضه از منبر پایین آمدم. پایین منبر عده ای از بچه محل ها و آشنایان دورم را گرفتند تا به سلامت و بدون هیچ گزندی از ناحیه آن افراد، از فیضیه بیرون بروم. تا نزدیکی های در که رسیدم انگار کسی در دل من می گفت که از اینجا نروم. برگشتم به همراهان گفتم که لازم نیست با من باشند و باز گردند بنشینند. فقط حاج ابوالقاسم و کیل که دایی زاده ما بود، بماند. حاج ابوالقاسم کسی بود که بعدها در ماجرای دستگیری امام پس از ۱۵ خرداد برای مردم در صحن، منبر رفته بود با آنکه روحانی هم نبود. به خاطر این کار توسط دادگاه نظامی به اعدام محکوم شد که بعدها تخفیف داده شد. به هر حال با یکدیگر رفتیم به طرف پل آهنچی تا در خانه آقای صابری همدانی که در کوچه حرم نما و نزدیک مدرسه حقانی بود، به منبر بروم. اندکی از شروع منبر نگذشته بود که صدای شلیک گلوله ها بلند شد.



آن زمانی که پیشه‌وری و دار و دسته‌اش آذربایجان را گرفتند و اعلام استقلال کردند و خواستند از ایران جدایش کنند، شاه جرئت نکرد ارتشش را بفرستد. آن وقت یک امام جماعت در مسجدی با فریادهای قد قامت الصلاة مردم را دور خودش جمع کرد و روشنگری کرد و به کمک آنها این مملکت را نجات داد! روحانیت اینگونه مملکت را نجات داد

بعداً که جویای ماجرا شدم، فهمیدم که پس از من آقای انصاری به منبر رفت. مزدورانی که بین مردم بودند باز هم به شلوغ کاری ادامه می‌دادند و گویا زد و خوردی هم بین یکی از آنها و مردم رخ داده بود. آقای انصاری که می‌خواست قضیه را به اصطلاح معروف ماست‌مالی کند، بالای منبر گفت: «چیز خاصی نیست، دو نفر به خاطر یک دانه سیگار دعوایشان شده است!» پس از این یکی از میان شلوغ‌کنندگان ایستاد و گفت: «به روح جاودانه اعلی حضرت رضاشاه...» بعد از این مرتباً صلوات فرستاده می‌شد و از اینجای زد و خورد شروع شد.

نماز مغرب و عشا را در منزل مرحوم حاج عباس تهرانی خواندیم. خبر آوردند که پسرشان در فیضیه مجروح شده است. از خانه بیرون آمدیم. اندکی هوا سرد بود وانگهی همه جا پلیس و سرباز وجود داشت. عبا را بر سر کشیدم و درشکه‌ای نیز گرفتیم تا کسی ما را نبیند. از آنجا که عید نوروز بود برای دیدن اقوام به منزل دایی خود جناب آقای حاج وکیل در باغ‌پنبه رفتیم. مدتی طولانی آنجا بودم. خواستم از خانه ایشان بروم که گفت لازم نیست و شب را همان جا بمانم. فردا شنیدم که گویا قرار است امام در صحن حرم صحبت کنند. باز هم خواستم از خانه بیرون بروم اما پسر خاله‌ام سید حبیب‌الله سیف‌زاده اجازه نمی‌داد از خانه خارج شوم. نزدیکی‌های غروب به منزل حاج مرتضی تهرانی رفتیم. شبی هم در منزل پدر شهردار قبلی تهران آقای کرباسچی بودم. ولی ملاحظه کردم که بچه‌های کوچک او ممکن است بیرون از منزل بگویند که فلانی خانه آنهاست لذا خیلی نماندم و دوباره به خانه دایی خود بازگشتم. شبانه نیز به خانه آقای صابری که برادرزن برادرم بود رفتیم. این خانه در حوالی مسجد سجادیه بود و حدود ۸ روز در آنجا پنهان بودم و بعد به عراق رفتیم.

خبر رسید که کامکار رئیس ساواک قم به منزل من رفته و از خانواده مرا جویا شده بود. به او گفته بودند که شب بیاید. از همسرم پرسیدم گذرنامه‌ای را که داشتم ندیدند؟ گفت: «نه فقط برای سرکشی آمده بودند». من هم به خانواده گفتم تا گذرنامه را بیاورند و قصد داریم به عتبات برویم. ابتدا به فرزندان گفتم که به امامزاده [شاه‌جمال می‌رویم. حتی همین الان هم بچه‌ها آن دوران را یاد می‌کنند و می‌گویند ما به خودمان می‌گفتیم:

«شاه جمال که این قدر دور نبود؟!» آقای اقبالیان که همینک در ابتدای سه راه اقبالیان حجره‌ای دارد، دایمی‌ای در اراک داشت. از طریق او به منزل وی در اراک رفتیم و منتظر شدم تا خانواده با اتوبوس به اراک بیایند. آیت‌الله فاضل و پدر ایشان نیز در همان اتوبوس بودند. آقای سید محمدباقر ابطحی و آقایان امجدی نیز بودند.

فرار به عراق

بعد از فرار من به اراک رفتیم. به بچه‌هایمان هم پیغام دادم که بگویید می‌خواهم به شاه جمال (امامزاده‌ای در قم) بروم! وقتی اینها با اتوبوس آمدند من در اراک بودم. یک آقای - که الان هم هست - منزل پدر خانمش آنجا بود؛ زمانی که من آنجا بودم آمدند من را خبر کردند و از آنجا رفتیم. به مرز که رسیدیم بسیار مضطرب و نگران بودم که مبادا مانع خروج من شوند. گذرنامه آقای حاج علی امجدی^۱ مشکل داشت و مرزبان‌ها می‌گفتند که باید نتیجه وضعیت او از تهران تلگراف شود و امر نیز تا فردا به طول می‌کشد. به آیت‌الله فاضل گفتم، مشکل حاج علی، حاد نیست اما وضعیت من خطرناک است و اگر منتظر بمانم تا اینکه فردا استعمال از تهران برسد، شاید برای من مشکل ایجاد کند. لذا از ایشان خواستم تا با حاج علی صحبت کند و از وی اجازه بگیرد که عجلتاً ما از مرز خارج شویم و ایشان بعداً به ما ملحق شود. او هم اجازه داد.

آیت‌الله فاضل از وضعیت سیاسی من کاملاً خبر داشت و می‌دانست در چه موقعیتی قرار دارم. خود ایشان نیز از فعالان مبارزه بود و مدت‌ها در بندر لنگه و شهرهای دیگر، در تبعید به سر برده بود. به هر حال از مرز رد شدیم و البته بعداً استعمال به مرز رسید که جلوی خروج من گرفته شود اما بحمدالله کار از کار گذشته بود و من داخل عراق شده بودم. سوار یک تاکسی شدیم. راننده به نظرم داماد آقا مرتضی اخوان اصفهانی بود. او را «آق عباس گیتی» صدا می‌کردند. در سفر بعدی به عراق نیز او را در عتبات دیدم و او به من گفت که در بازگشت به مرز ایران، شنیده بود که من ممنوع‌الورود اعلام شده‌ام. به هر حال ما در کربلا مستقر شدیم و به جز چند مرتبه که برای زیارت به نجف رفتیم، باقی اوقات را در کربلا ماندیم. فعالیت‌های سید محمد شیرازی در زمینه حمایت از مبارزات

۱. او شخص واقعا خبری بود. خاندان امجدی‌ها و ایزدی‌ها از بازاریانی بودند که ابنیه و آثار خیر زیادی در قم بر جای گذاشته‌اند. اصلیت آنها کاشانی بود. حاج علی اکنون پا به سن گذارده و خانه‌نشین است و حقاوی و خاندان آنها در فعالیت‌های مذهبی سنگ تمام می‌گذارند و لازم است بنده از آنها تشکر ویژه داشته باشم. (آل طه)



در ایران باعث شده بود تا کربلا برای ما جاذبه خاصی داشته باشد.^۱ سید محمد شیرازی برای مبارزات ایران کمک‌های زیادی انجام داد. عکس‌هایش موجود است. او جای خود در حرم کربلا را به حضرت امام داد تا ایشان نماز بخوانند.

حوادث ۱۵ خرداد و بازتاب آن در عراق

در زمان حوادث محرم سال ۴۲ یعنی همان ۱۵ خرداد، ما در کربلا بودیم. شب‌ها نماز را در حرم و به امامت آیت‌الله شیرازی می‌خواندیم. پس از نماز نیز گعده‌ها^۲ مرسوم بود که البته بیشتر سراپا به صحبت مشغول می‌شدیم. گویا خبر دستگیری امام توسط رادیو اعلام شده بود. آیت‌الله شیرازی به مسجد هندی‌ها رفته و از حضار خواسته بود تا هر یک، جداگانه تلگرافی به دربار ارسال کنند. من نیز با نام محمد حبیب‌الله و به رسم عرب‌ها که پس از نام خود نام پدر را می‌آورند، تلگرافی ارسال کردم. همان شب با رفقا در میانه صحن حرم مطهر امام حسین (ع) ایستاده و مشغول صحبت بودیم که دیدم کسی آمد و به من گفت: «آقا (آیت‌الله سید محمد شیرازی) با شما کار دارد.» به نزد او رفتم و در جلوی سجاده نشستیم. گفت که هم‌اکنون برایش از ایران خبر آمده که اسدالله علم در طی یک مصاحبه اعلام نموده، علمایی که دستگیر شده‌اند به زودی به دادگاه‌های نظامی تحویل داده می‌شوند. و همچنین امکان آن وجود دارد که حکم بسیاری از آنها اعدام باشد! من دادگاه‌های نظامی را با دادگاه‌های صحرایی اشتباه گرفتم و خیال کردم که همان شب

۱. مرحوم آل‌طه در مورد سید محمد شیرازی و ابوالفضل تولیت نظر خاص داشت و معتقد بود در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حق آنها ادا نشده است. وی در خلال مصاحبه‌هایش، در مورد این افراد چنین افزوده است: «نمی‌دانم چه کسی را مقصر اعلام کنم اما مکرراً گفته‌ام که به نظرم دستی در کار بود تا به دو نفر در این انقلاب، خیلی جفا شود. یکی مرحوم آسید محمد شیرازی و دیگری مرحوم آسید ابوالفضل تولیت. مرحوم تولیت از هستی‌اش گذشت و سرمایه‌اش را وقف انقلاب کرد. آسید محمد شیرازی نیز مورد ظلم واقع شد. من نظرم این است که هر انسانی، هر اندازه که به بزرگی و عظمت خود و جایگاهش افزوده می‌شود، احتیاج او به عقل منفصل (مشاور) زیادتر می‌شود. به غیر از معصوم که نیازی به مشورت ندارد و اگر در روایات و اخبار، نشانی از آن می‌بینیم به منظور آن بوده که این سیره، در میان مردم رایج شود و آنهایی که معصوم نیستند از مشورت و کمک گرفتن از مشاور سر باز نزنند. نظر آسید محمد شیرازی نیز همین بود. خوب است به خاطره‌ای نیز اشاره کنم. در حدود ۴۰ الی ۴۵ سال پیش، در مسجد امام حسن عسگری (ع)، مشغول منبر بودم که ناگهان پهلویم به طرز شدیدی شروع به درد کردن نمود. به حدی که نتوانستم منبرم را تمام کنم. مرا به بیمارستان نکویی در همین قم بردند. رئیس بیمارستان نکویی آقای دکتر امیر رفیعی من را به دکتر کریم معتمد در تهران معرفی کرد. پس از مدتی مرا به تهران منتقل و در بیمارستان سینا بستری کردند. دکتر معتمد مرد بسیار خوبی بود. غرض اینکه دکتر معتمد تصمیم به عمل پهلویم گرفت. دستبازی داشت از ارامنه به اسم قاراپاتیان. به زبان انگلیسی مشغول صحبت شدند. متوجه شدم نظر دکتر معتمد عوض شد و گفت صحیح نیست در حالی که من هنوز تب دارم، به اتاق عمل برده شوم. مقصودم این است که حتی دکتري به مهارت و علمیت او نیز مشورت دستیارش را پذیرفت و مطلب او نیز، امری صحیح بود.»

۲. حلقه‌های گفت‌وگو، جلسه‌های گفت‌وگو در میان طلاب بدین نام خوانده می‌شود. «گعده» گویش محلی کلمه «عقده» می‌باشد که در عربی تقریباً به معنای «تنشست و جلسه» به کار می‌رود.

کار دستگیر شدگان به اعدام منتهی خواهد شد. زیرا در دادگاه‌های صحرایی تنها یک سؤال جواب تا انجام حکم اعدام فاصله است.

مضطربانه گفتم: «اه! آقا وای! وای! چی شد امشب؟!» ایشان از من و آقای سید محمدباقر ابطحی خواست که همان شب به نجف و منزل آیت‌الله حکیم برویم و از ایشان بخواهیم تا تلگرافی به ایران ارسال کرده و بخواهند که علمای دستگیر شده را به عراق تبعید کنند. من به ایشان گفتم: «ما چه رقمی هستیم که بخواهیم برویم؟! شما هم تشریف بیاورید، ما هم خدمت شما هستیم و با شما می‌آییم.» گفت اگر بیاید باز هم خواهند گفت که این کارها را محمد [آل‌طه] کرده است! گفتم: «شما چه تشریف بیاورید و چه نه، باز خواهند گفت که کار محمد بوده است!» ایشان تسبیح خود را برداشت تا استخاره کند. خوب آمد. گفت که به منزل می‌رود تا از آنجا یک اتومبیل تهیه کند و ما هم به آنجا برویم.

من گفتم: «آقا ما اتومبیل داریم» ایشان با کمال تعجب گفت: «شما از کجا اتومبیل دارید؟!» به ایشان گفتم که همان عصر، شخصی به نام آسید مهدی حائری تهرانی - خواهرزاده مرحوم حاج عباس آقا حسینی - از بیروت به کربلا آمده است. آسید مهدی کمی دورتر از ما در صحن بود. بلند شدم و رفتم پیش او گفتم که امشب اتومبیل او را نیاز داریم. او هم گفت که در خدمت است. برگشتم خدمت آقا سید محمد و گفتم که اتومبیل حاضر است. قرار شد که ایشان به منزل ما بیایند تا حرکت کنیم. ایشان جلو نشست و من و دو نفر دیگر از هیئت امنای دارالتبلیغ که از تجار آذربایجان نیز بودند، عقب نشستیم. آقا سید مهدی در بین راه کمی تند می‌رفت. آقا سید محمد چند بار دستش را روی شانه سید مهدی گذاشت و گفت: «آهسته‌تر! اینجا عراق است و حساب ندارد. شاید یکی از همین ماشین‌های مسلسل‌دار حکومت مزاحمت ایجاد کند.»

وقتی به نجف رسیدیم، مستقیماً به منزل آیت‌الله خویی رفتیم. آقای خویی همانند هر شب، در منزل خود جلوس داشت و پذیرای مراجعه‌کنندگان بود. آیت‌الله شیرازی کنار آقای قمی نشست و من هم کمی دورتر نشستیم. آیت‌الله شیرازی ماجرای مصاحبه علم را برای آیت‌الله خویی نقل کرد. حاج آقا روح‌الله شاه‌آبادی نیز در مجلس حاضر بود و به محض شنیدن این مطلب منقلب شد و شروع به گریه نمود. مجلس نیز منقلب شد. بعد از این آقای خویی فرمود که به منزل آیت‌الله حکیم که در آن وقت سال در کوفه بود، برویم. ایشان نیز یک ماشین از آقایان عرب خواهند فرستاد. من و آسید محمد شیرازی و همچنین آشیخ نصرالله خلخالی با اتومبیل خود به سمت منزل آقای حکیم حرکت



کردیم. آقا شیخ نصرالله مقسم^۱ شهریه علما بود و وجهه و شخصیت محترمی در نجف داشت. پسر او هم اکنون در سوریه ساکن است.

به کوفه رفتیم. در منزل آیت‌الله حکیم را زدیم. جوانی بیرون آمد که او را نمی‌شناختم، شاید یکی از فرزندان ایشان بود. داخل منزل شدیم و در اتاقی نشستیم. آیت‌الله شیرازی مطلب را به او گفت. جوان پاسخ گفت: «سید نائم» یعنی جناب آقای حکیم خواب هستند. آقای مرتضوی^۲ به او گفت این کار ساده‌ای نیست که بخواهید بیدارشان کنید. پاسخ داد که این کار نیازمند تدبیر است. آقای مرتضوی گفت تا شما بخواهید تدبیر کنید، کار تمام شده است! اما او پاسخ داد: «اگر تمام شده است که انالله و انا الیه راجعون!!»^۳

به همین راحتی، چنین حرفی زد! به محض آنکه این را گفت، من فریاد زدم: «ما اینجا چه کار می‌کنیم؟! بلند شویم برویم! اینها منتظر «انالله» هستند!» بی‌خداحافظی از خانه خارج شدیم. در راه بازگشت، یکی از اتومبیل‌هایی که آقای خویی قولش را داده بود، دیدیم. نمی‌دانم کدام یک از رفقا درون آن بودند. آیت‌الله شیرازی از راننده یعنی آقای حائری تهرانی خواست که برایشان چراغ بزند تا بازگردند. من گفتم: «نه! یک ماشین هم یک ماشین است و شاید آنها بتوانند اثری داشته باشند.» بعداً خبردار شدیم که حتی در راه هم به روی آنها باز نکردند!! خدا آیت‌الله [سید محمد] شیرازی را رحمت کند. در اتومبیل فرمود: «پدر ما^۴ همیشه به ما سفارش می‌کرد اگر من خواب بودم و کسی آمد و با من کاری داشت، حتماً مرا بیدار کنید. برای خوابیدن، در عالم قبر، فرصت زیاد است!» به منزل آیت‌الله خویی باز گشتیم. در آنجا آقایان اخوان مرعشی، اخوان انصاری، حاج محمود زاهدی، آسید باقر خوانساری حضور داشتند. مشاهده کردم که آنها با یکدیگر در حال نجوا و صحبت هستند. پس از مدت کوتاهی مشخص شد که از آیت‌الله خویی می‌خواهند که به سراغ آیت‌الله سید محمود شاهرودی رفته و با یکدیگر به نزد آیت‌الله حکیم بروند. آیت‌الله خویی نزد قصد عزیمت کرد. رو به آیت‌الله شیرازی فرمود: «شما هم بفرمایید بیایید.» آیت‌الله شیرازی گفت: «آقا دیگر از حد ما گذشت. تا اینجا حد ما

۱. مرحوم شیخ نصرالله خلخالی مراد است. وی از شخصیت‌های روحانی موجه و امین در حوزه علمیه نجف بود که بیشتر در حوزه خدمات اجتماعی مربوط به طلاب و همچنین امور مالی بیوت مختلف مراجع معظم تقلید فعالیت می‌کرد. وی همچنین سرپرستی برخی از حوزه‌های علمیه را نیز بر عهده داشت. وی از نخستین روزهای ورود امام به عراق در سال ۴۴، مستقیماً و با تمام توان در خدمت نهضت امام خمینی قرار گرفت و خصوصاً در جهت تقویت مرجعیت امام نقش محوری داشت.

۲. آقای مرتضوی در تهران امام جماعت بود. (آل طه)

۳. کنایه از شهادت امام خمینی به دست مأمورین شاه.

۴. مرحوم آیت‌الله سید مهدی شیرازی.

بود که تمام شد.»

شهربانی برای علما پیام فرستاد که دیگر نمی‌توانند سخنان روحانیت علیه حکومت را تحمل کنند. مرحوم امام به آیت‌الله بهبهانی فرمودند: «اینها می‌خواهند زبان‌های ما را قطع کنند. اگر این چنین باشد وظیفه ما تغییر می‌کند!»

بالاخره این دو مرجع به خانه آیت‌الله حکیم رفتند. در بسته بود و آیت‌الله خویی با عصای خود به در می‌زند تا اینکه در را باز می‌کند. داخل رفته و منتظر می‌نشینند تا آیت‌الله حکیم تشریف بیاورند. گویا پسران آیت‌الله حکیم به آنها گفته بودند که ایشان تازه قصد داشته‌اند بخوابند. به هر حال مطلب را بیان می‌کنند اما آیت‌الله حکیم عقیده داشت که مطمئناً حکومت ایران دست به اعدام امام نخواهد زد بنابراین نامه و تلگرافی ارسال

نخواهد کرد. ما نیز به همراه آیت‌الله شیرازی از نجف به قصد کربلا حرکت کردیم. ابتدای صبح بود که به کربلا رسیدیم. آیت‌الله شیرازی گفت: «این گونه، کار به جایی نمی‌رسد و باید خودمان دست به کار شویم.» نامه‌ای به عبدالسلام عارف رئیس جمهور وقت عراق نوشت و از او خواست که حکومت ایران را متقاعد کند تا امام را به نجف تبعید کنند و این گونه مانع اعدام امام شود.

آیت‌الله شیرازی نامه را توسط حاج حسن شیرازی و چند نفر دیگر به عبدالسلام عارف فرستاد. حاج حسن آقامی گفت برای ملاقات با عبدالسلام عارف و به منظور اعمال تدابیر امنیتی حتی جوهر خود کارهای ما را هم خالی کردند! به هر حال نامه به عبدالسلام عارف تحویل داده شد. اما عارف پاسخ داد که مصلحتی در این امر نمی‌بیند و آقای خمینی بایستی در داخل ایران بمانند تا بتوانند ملت ایران را نجات دهند. مرحوم حاج حسن آقا در منبر و سخنرانی بسیار عجیب بود. به یاد دارم ایشان در یک سخنرانی راجع به حزب بعث این گونه منبر خود را آغاز کرد: «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم. قل أعوذ برب الفلق. من شر ميشل عفلق!!» ميشل عفلق رهبر و بنیان‌گذار حزب بعث در خاورمیانه بود. آن زمان من نیز در دهه دوم عاشورا در منزل آشیخ محمد حسین مازندرانی منبر داشتم و اتفاقاً پس از بازگشت از نجف به همراه آیت‌الله شیرازی، بایستی به آنجا می‌رفتم.

در عراق

به هر صورت من حدوداً ۱۰۰ روز در عراق ماندم. در طول این مدت با آسید محمد کاظم قزوینی (ره) آشنا شدم. ایشان فعالیت عجیبی در ارسال کتب شیعه به اقصی نقاط دنیای اسلام داشت. البته ظاهر کار به عنوان عام کتاب‌های اسلامی بود اما در واقع با کتبی که





در جهان اسلام منتشر می‌کرد، فرهنگ و منابع شیعی را در اختیار پژوهشگران و علمای سراسر اسلام قرار می‌داد. البته اصل کار از آیت‌الله شیرازی بود. آسید کاظم مؤسسه‌ای با نام «مکتب رابط النشر الاسلامی» ایجاد کرد و اعلام نمود که همه‌گونه کتب دینی را به رایگان خواهد داد. نه تنها کتاب بلکه حتی تقاضای قلم و کاغذ نیز به این مؤسسه ارسال می‌شد. دقیقاً به خاطر ندارم ولی شاید از مراکش، تقاضایی ارسال شده بود تا کتاب صحیح بخاری^۱ تهیه و فرستاده شود. آسید کاظم به جای صحیح بخاری، کتاب شریف وسائل الشیعه، نوشته عالم جلیل‌القدر شیخ عاملی را برای آنها فرستاد و نوشت: «إنا مع هذا الكتاب لفي غنى عن أمثال صحيح البخاري» یعنی: «ما (شیعه) با داشتن این کتاب (وسائل الشیعه) از کتبی مانند صحیح بخاری، بی‌نیاز هستیم.» اتفاقاً آنها نیز کتاب وسائل را مطالعه کردند و با شگفت‌زدگی تمام در نامه‌ای به آسید کاظم بیان کرده بودند: «حقا که شما با داشتن چنین کتابی، نیازی به صحیح بخاری ندارید!» این فعالیت آسید کاظم که گفتم اصل آن برای آیت‌الله شیرازی بود، واقعاً عجیب و تأثیرگذار بود. آسید مرتضی قزوینی پسر عموی آسید کاظم بود. او نیز در انتشار افکار تشیع تلاش خوبی داشت. الان هم که در کربلا هستند، به منبر مشغول‌اند. به خاطر دارم در همان ایام ۱۰۰ روزه اقامتم در عراق، یک روز صبح پس از زیارت حرم حضرت عباس (ع) تصمیم گرفتم به ملاقات وی بروم. هنگامی که در را باز کرد به من گفت که دانشجویی سنی در خانه اوست. مشخص شد که او درباره خالد بن ولید که در میان اهل سنت به سیف‌الاسلام مشهور است، به گفت‌وگو نشسته‌اند. آسید مرتضی نیز از میان کتب اهل سنت (نه شیعه!) مطالبی علیه خالد بن ولید و ابراز کراهت‌های رسول اکرم (ص) از او را به آن دانشجوی سنی نشان می‌داد. او نیز بسیار متعجب بود که فردی با چنین سابقه‌ای چگونه در میان اهل سنت، و جاهت و آبرو دارد! نه تنها آسید کاظم و آسید مرتضی بلکه حتی پدر آسید مرتضی آسید محمدصادق نیز در این عرصه فعال بود. البته در دوران حزب بعث این فعالیت‌ها و منابری با این موضوعات خطرناک بود. در آخر نیز آسید محمدصادق توسط حزب بعث دستگیر شد و از سرنوشتش اطلاعی در دست نیست.

بازگشت از عراق و بازجویی

پس از حدود ۱۰۰ روز ماندن در عراق به ایران بازگشتم. من فروردین سال ۴۲ از ایران خارج شدم و شهریورماه همان سال به ایران بازگشتم. مرحوم امام دستگیر شده و در

۱. مهم‌ترین منبع روایی اهل سنت.



زندان بودند. اعتراض‌ها، تظاهرات و تلگراف‌ها صورت گرفته بود. پس از این مدت ۱۰۰ روزه تصمیم گرفتم به ایران بازگردم. برای بازگشت از کمک دایی خود جناب آقای حاج وکیل، استفاده کردم. او با رئیس گمرک ایران آشنایی داشت. و هنگامی که وارد گمرک شدم، به طور اتفاقی او را دیدم. خودم را به او معرفی کردم اما او به هیچ وجه اظهار آشنایی نکرد. به هر صورت بدون مشکل وارد ایران شدم. اما پس از مدتی از سوی ساواک احضار شدم. سرهنگی که رئیس ساواک قم بود، برای بازجویی از من آمد. سرهنگ دیگری با نام ترابی نیز در اتاق بود. او به من اتهام زد که با جمال عبدالناصر - رئیس جمهور مصر - ارتباط داشته و حتی در دیداری به ملاقات او رفته‌ام! به او گفتم: «چنانچه من در حدی بودم که می‌توانستم با کسی مثل رئیس جمهور مصر ملاقات خصوصی داشته باشم، در آن صورت یک شخصیت بین‌المللی به حساب می‌آمدم و یقیناً شما نمی‌توانستید به این راحتی من را احضار کنید!»

سرهنگی که کنارش نشسته بود، پرسید: «اینجا چه مملکتی است؟!» گفتم مشروطه سلطنتی است. گفت: «اگر قبول داری که سلطنتی است باید قبول داشته باشی که صلاح مملکت خویش خسروان دانند!» یعنی هر چه اعلی حضرت می‌گوید! گفتم: «حالا من از شما سؤال می‌کنم؛ آیا مگر نه این است که مشروطه سلطنتی است؟! یعنی مجلس شورای ملی داریم، مجلس سنا داریم و اینها در مجالس خود درباره قوانین و لوایح، شور و رأی گیری می‌کنند دیگر؟!» این نیز می‌گفت: «بله همین طور است.» من هم گفتم: «پس اگر صلاح مملکت خویش خسروان دانند، چرا ما باید این همه خرج کنیم که اینها تصمیم بگیرند؟! خود شاه بنشیند و طبق صلاح مملکت خویش، قانون بنویسد!» او مانده

بود که جواب مرا چه بدهد. می گفت که شما آخوندها می خواهید از مردم سلب آزادی کنید. منظورش هم این بود که ما- روحانیت- مخالف بی حجابی و مسائلی از این قبیل هستیم. گفتم: «خب اگر از آزادی بخواهید دفاع کنید مگر معنای آزادی غیر از این است که مثلاً اگر من بخواهم یک کلوپ باز کنم و مردم را به حکومت جمهوری تشویق کنم، بتوانم این کار را انجام دهم؟!» سرهنگ عصبانی شد و دندان هایش را به هم فشرد و گفت: «اه! ما دندان های کسی را که بخواهد دم از جمهوری بزند، خرد می کنیم!» پس از این به آنها گفتم: «من نمی دانم شما با این یهودی ها (اسرائیلی) چه رابطه ای دارید؟! اگر واقعاً می خواهید که از شهرداری های خارج از کشور که در کار شهری خود موفق بوده اند، الگو بگیرید، چرا سراغ لندن یا نیویورک و واشنگتن نرفتید؟! چرا به تل آویو رفتید؟! آن شهرها که موفق تر و بهتر بوده اند! چرا دشت های قزوین را به یهودی ها داده اید تا زراعت کنند، مگر ما کشاورز بیکار نداریم؟! چه حسابی بین شما و یهودی ها (اسرائیلی ها) وجود دارد؟!»

سرهنگ گفت: «مشخص است سید چیز فهمی هستی!» گفتم: «بله هستم!» گفت: «با ما همکاری می کنی؟!» گفتم: «بله! کاملاً آماده همکاری هستم! ولی به یک شرط؛ اگر ما به شما گفتیم که فلانی زنا کرده، به او صد ضربه شلاق بزنید و یا اینکه فلانی دزدی کرده، دستش قطع شود. اگر با این موافقید، ما هم رفیق شما خواهیم بود و گرنه ما این طرف جوی، و شما آن طرف!!»

زندانی شدن مرحوم تولیت

هنگامی که در بهمن ماه سال ۴۱ شاه به قم آمد، نه مرحوم تولیت و نه هیچ یک از علما به استقبال او نرفتند. یکی از علت های دستگیری تولیت که بعداً اتفاق افتاد، همین بود. پس از دستگیری امام در خرداد سال ۴۲، طلاب هر شب در حرم حضرت معصومه (س)، برای آزادی مرحوم امام، دعای توسل بر گزار می کردند. به همین دلیل، شهربانی کل کشور مرحوم تولیت را احضار کرد. از او خواستند تا جلوی این مراسم را بگیرد. او نیز پاسخ داده بود: «تولیت آستانه مقدسه، بدون روحانیت برای من صفر است!» این ماجرا را از زبان خود او شنیدم.

پس از این ماجرا، آقای مصباح التولیه از تولیت حرم عزل و مدتی زندانی شد. در همین زمان عموی ایشان به رحمت خدا رفت. خانواده او قصد داشتند جنازه را در آستانه به

۱. یعنی ما به راه خود و شما به راه خود، هیچ نوع همکاری بین ما نخواهد بود.

روز دوم فروردین، از من [حجت الاسلام والمسلمین آل‌طه] دعوت شده بود که در فیضیه به منبر بروم؛ به همراه آقایان انصاری قمی و اشراقی. هنگامی که از میدان آستانه به سمت مدرسه فیضیه می‌آمدم، تعداد زیادی کامیون ارتشی دیدم که پر بود از سربازهایی که تفنگ در دست داشتند

خاک بسپارند. درباری‌ها ۶۰۰ هزار تومان - به پول آن زمان - مطالبه کردند. این مسئله باعث ناراحتی فوق‌العاده آنان شد. به هر حال جنازه را در قبرستان شیخان، دفن نمودند. من که این وضعیت را دیدم، نزد مرحوم آیت‌الله گلپایگانی رفتم و تقاضا کردم برای آن مرحومه در مسجد امام حسن عسگری، مجلس ختمی بگیرند. به ایشان گفتم: «اگر آقای تولیت در زندان نبود، من چنین پیشنهادی نمی‌کردم ولی امروز او نیازمند کمک ماست. بنابراین مناسب است شما مجلس عزایی

برای آن مرحومه برگزار کنید.» ایشان فرمود: «اگر ما مجلس فاتحه بگیریم، شما منبر این مجلس را تقبل می‌کنید؟» من هم پاسخ دادم: «اگر شما دعوت کنید، بله.»

من هم طبق وعده‌ای که داده بودم، سخنران این مجلس عزای شدم و بالای منبر از خدمات خاندان تولیت به حوزه و شهر مقدس قم گفتم و تشکر نمودم. به صراحت در مورد این مطالب سخن می‌گفتم حتی با وجود آنکه خاندان تولیت که به عنوان صاحب عزادری جلوی مجلس بودند، از سخنانم می‌لرزیدند؛ حتی آنها نیز جرئت گفتن آن را نداشتند. اما من در مورد پدر ایشان و ماجراهایی که در زمان رضاشاه ملعون رخ داد، سخن گفتم. در آن مجلس خاطره خود را از زمان وفات مرحوم شیخ مؤسس - آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی - تعریف کردم. هشت الی ده سال بیشتر نداشتیم که در روز وفات ایشان، در محله چهل‌اختران قم دنبال جنازه می‌دویدم تا آنکه خیل تشییع‌کنندگان وارد خیابان آستانه شد و من دیگر نتوانستم ادامه دهم.

عصر همان روز در مسجد امام برای آن مرحوم، مجلس فاتحه‌ای برگزار شد. اما خباث حکومت رضاخانی دوباره خود را هویدا کرد. مأمورانی از طرف شهربانی آمدند تا مجلس را به هم بریزند. آنها جلوی چشم مردم، سماور چای را برگرداندند و خالی نمودند. پس از آن خطاب به مردم می‌گفتند: «بلند شوید بروید!» رضاخان به شهربانی دستور داده بود تا اجازه برگزاری این مراسم را ندهند. همچنین دستور داده بود تا حوزه متلاشی شود و هر کس از هر جایی که آمده به شهر خود بازگردد! مرحوم آسید محمدباقر - پدر آقای تولیت - نامه‌ای به رضاخان نوشت که: «قربان! اینها عده‌ای دعاگو هستند، به سیاست مملکت هم کاری ندارند، اجازه دهید بمانند.» و این گونه شده که رضاخان ملعون دست از اقدام خود برداشت. خدمات آقای سید ابوالفضل تولیت به این محدود نبود. در زمانی





که قحطی پدید آمده و ارزاق در قم یافت نمی‌شد، وی زمین‌های خود را در سمت دیگر رودخانه، جایی که اکنون به خیابان سعیدی و... معروف است، فروخت. گویا آنها را به قیمت ۵۰۰ هزار تومان فروخت و با این پول برای مردم فقیر قم، ارزاق تهیه نمود. تمام این مطالب را در آن منبر بدون هیچ ترس و هراسی عنوان کردم.

دیگر خدمات مرحوم تولیت

مدتی بعد یکی از روحانیون به نام آقای شیخ مرادی که در قم از آشنایان ما بود، مرا به ری دعوت نمود تا ۱۰ شب سخنرانی کنم. در اتاقی واقع در منزل وی اقامت داشتم. آنجا بود که شنیدم مرحوم ابوالفضل تولیت از زندان آزاد شده است. از حرم حضرت عبدالعظیم (ع) با تولیت تماس گرفتم و آزادی او را تبریک و ورودش به قم را خیر مقدم گفتم. پرسیدم که چه زمانی در خانه هستند؟ گفت: «برای چه؟» گفتم: «باید برای دیدنتان بیاییم، غیر از این امکان ندارد!» گفت: «لطف شما به ما رسیده، رفاقت اگر معنایی دارد برای همین است.» به او گفتم قصد دارم به خانه‌اش بروم اما او پاسخ داد که امکان ندارد! و او می‌خواهد به دیدن من بیاید.

من ملاحظه کردم که خانه آقای مرادی در شأن تولیت نیست. به همین خاطر با پسر دایی ام آقای ابومحمد و کیلی تماس گرفتم. منزل وی پشت حسینیه ارشاد واقع بود. به او گفتم که تولیت میهمان است. تماس گرفتم و آدرس منزل را به تولیت دادم. او پرسید که آیا خانه پله هم دارد؟ زیرا مرحوم تولیت، اضافه وزن داشت و بالا رفتن از پله برایش دشوار بود. به او گفتم یک طبقه بیشتر نیست. او نیز گفت چاره‌ای نیست و خواهد آمد. زودتر از موعد به آنجا رفتم. مرحوم تولیت هم آمد. تنها بود و حتی راننده هم با خود نیاورد. داخل منزل شد و ما از او پذیرایی کردیم. در ضمن صحبت به او گفتم: «آقا! شما که پول داری! زمین هم داری! برای مردم فقیر قم خانه بساز. البته مجانی به مردم ندهید بلکه اصل اجاره را هم از آنها بگیرید.» گفت: «کار بسیار خوبی است اما من حوصله مراجعات مردم را ندارم. هر چه لازم دارید را به شما می‌دهم، شما خود بسازید.» من هم زمین‌های صفاشهر را از ایشان گرفتم. وی حتی آب آن زمین‌ها را هم داد. این خانه‌ها گاز هم داشت با آنکه در آن سالیان، گاز کشی معمول نبود. این گونه بود که شهرک امام یا همان بنیاد مسکن، با خانه‌هایی شبیه به هم و یک طبقه ساخته شد. آقای بهادری هم آنجا زمین‌هایی دارد.

ایشان در خانه آقای و کیلی بودند تا اینکه مقام معظم رهبری، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

هم تشریف آوردند. البته قرار هم همین بود که ایشان پس از کاری که در سازمانی داشتند به منزل آقای و کیلی بیایند. این ماجرا برای قبل از انقلاب است. پس از سلام و احوال‌پرسی آقای تولیت به آقای ابومحمد گفت که حرف‌ها بزنی و تمام کنی تا آقای خامنه‌ای صحبت کنند. آیت‌الله خامنه‌ای هم بیاناتی داشتند که راجع به دعای ندبه و مواردی دیگر بود و انصافاً مطالب مفیدی بیان کردند.

آزادی امام از زندان

امام پس از مدتی از زندان آزاد و در قیصریه در حصر خانگی بودند. به خاطر دارم که به ملاقات ایشان رفتیم و ایشان گفتند که در زندان قصر یا عشرت‌آباد، به مدت ۲۴ ساعت در زندان انفرادی بودند. پس از آزادی به قم بازگشتند و درس و بحث خود را ادامه دادند. مرحوم عراقی و پسرش، در فیضیه جشنی برای آزادی امام برگزار کردند. پس از این چیزی به خاطر نمی‌آورم تا اینکه قضیه کاپیتولاسیون پیش آمد. من در مجلس سخنرانی ایشان نبودم اما مطلب به من رسید که امام فرموده‌اند: «اگر یک سرباز امریکایی، در ایران مرتکب جرمی شود، ایران حق محاکمه او را ندارد اما اگر شاه این مملکت در امریکا مرتکب جرمی شد، آنها حق محاکمه او را در خاک امریکا دارند و این یعنی ذلت.» امام بلافاصله به ترکیه تبعید شد. اندکی بعد نیز آقا مصطفی را نیز دستگیر و به ایشان ملحق کردند.^۱ گویا به همین مناسبت بود که حوزه در تعطیلی برمی‌گردد. پس از مدتی مرحوم آیت‌الله گلپایگانی اعلام کردند که نمی‌توان به تعطیلی حوزه ادامه داد. ایشان تشبیه نمودند که نانوایی نمی‌تواند تعطیل بماند. عده‌ای خدمت ایشان رفتند و خواستند تا نظرشان را تغییر دهند. اما ایشان خیلی محکم بر موضع خود اصرار داشتند.

دستگیری و حبس در زندان قزل قلعه تهران

هنگامی که حضرت امام در تبعید به سر می‌بردند، دو تن از نمایندگان سنا به نام‌های

۱. خدا ایشان را رحمت کند. به خاطر دارم در سال ۵۶ در مجلس ختم ایشان در ایران، این آیه را خواندم: (و من یخرج من بیته مهاجر الی الله و رسوله ثم یدر که الموت فقد وقع اجره علیه الله) یعنی اگر کسی از خانه خود خارج شد در حالی که به سوی خداوند و رسول خدا هجرت می‌کند، سپس مرگ او را فرا بگیرد، آنگاه یقیناً اجر او با خدا خواهد بود. من در آن مجلس از آقایان علما اجازه گرفتم و گفتم: «و همینطور (الذین أخرجوا من دیارهم) یعنی: کسانی که از دیار خود اخراج شدند» یعنی این استفاده را کردم که این اجر و ثواب الهی برای تنها مهاجرین نیست بلکه برای کسانی همچون آقا مصطفی هم هست که نه به رضایت خود بلکه بالاجبار، از دیار خود تبعید شدند در حالی که در جهت رضایت خداوند و رسولش گام برداشته و در این مسیر به رحمت خدا رفته‌اند. (آل طه)



پروفسور جمشید اعلم و فردی مشهور به علامه که نماینده کرمانشاه بود- در مجلس به مرحوم امام جسارت کردند. گفته بودند که امام عرقِ ایرانیّت ندارد و از این قبیل اهانت‌ها. آقای فلسفی در مسجد جامع تهران یعنی مسجد چهل ستون، در این زمینه صحبت کرد. خیلی هم تند بود و با این کار خود روح تازه‌ای در کالبد مبارزه دمید. ایشان گفته بودند: «به شمشیر می‌توان تکیه کرد اما نمی‌توان بر روی آن نشست و شما (نمایندگان اهانت‌کننده به امام) بر روی شمشیر نشستید!» فردای آن روز در مسجد اعظم، مجلس ختمی برای مرحوم آیت‌الله عبدالله تهرانی برگزار شده بود و از من دعوت شد تا به منبر بروم. من روایتی از حضرت امام باقر(ع) را خواندم که در آن آمده بود: «خداوند متعال بر روی زمین بندگانی ساده‌زیست دارد که وجودشان مایه برکت برای اهل زمین است.» من اضافه کردم: «اگر در فصل تابستان، کسی شاخه‌ای از درختی که سایه‌سار مردم از آفتاب داغ است، بکند، شهرداری او را مجازات می‌کند. چرا؟ فقط به خاطر اینکه شاخه‌ای را شکسته و سایه‌ساری را از بین برده است. اما حال چگونه است که به شخصیتی اهانت می‌کنند که یک ملت در زیر سایه‌اش زندگی کرده و بهره‌مند می‌شود؟!»

پس از اتمام مجلس، به منزل آیت‌الله گلپایگانی رفتم زیرا ایشان از تهران بازگشته و مجلسی نیز در بیت خود داشتند. در آنجا حاج حسن آقای مسجدجامعی و جمعی از بستگان او نیز حضور داشتند. مسجدجامعی‌ها بسیار در قضایای انقلاب فعال بودند و زحمت زیادی را نیز متحمل شدند. پس از اتمام مجلس، آنها به من گفتند: «خواست را جمع کن! امشب منبرت خیلی تند بود.» به هر حال از خانه بیرون آمدم. حاج آقا مهدی، آقازاده مرحوم آقای گلپایگانی نیز همراه من بود. تا نزدیکی‌های منزل مرحوم آشیخ عبدالکریم حائری یزدی در حرکت بودیم که دیدم از سر خیابان، یک اتومبیل به طور آهسته به ما نزدیک می‌شد. از کنار ما رد شد. دوستان بارها به من می‌گفتند که حس ششم دارم و امور را حدس می‌زنم. هنگامی که اتومبیل رد شد، رو به آقا مهدی گفتم: «الان است که شخصی از این ماشین بگوید که سوار شوم!» تقریباً ۲۰ متر از ما رد شد و توقف کرد. فرد قد بلندی با لباس شخصی پیاده شد و گفت: «آقای آل‌طه! جناب سرهنگ (رئیس ساواک قم) شما را خواسته‌اند.»

آقا مهدی گفت: «حال نمی‌شود که ایشان فردا صبح بیایند؟» مأمور پاسخ داد: «نه. فقط چند سؤال از او دارند.» حاج آقا مهدی از من پرسید آیا چیزی لازم دارم یا نه؟ من هم گفتم نه و اگر قرار بر این شد که بمانم، تلفن خواهیم زد که برایم پتو بیاورد. در



ضمن از او خواستم که به خانواده چیزی نگوید. سوار اتومبیل شدم. مرا به اداره ساواک که در خیابان راه آهن مستقر بود، بردند. گویا با شخص سرهنگ تماس گرفتند و گفتند: «قربان! سوژه دستگیر شد. ۸ اکیپ برای این مأموریت اعزام شده بود!» ۸ اکیپ فرستاده بودند تا به هر زحمتی شده و هر کجا که هستیم، بتوانند مرا دستگیر کنند! در بازرسی بدنی، یک ساعت جیبی که نسبتاً بزرگ بود آنها را به شک انداخت. این ساعت ماجرای برای خود داشت! زمان زیادی را به تفتیش آن مشغول بودند. نمی دانم شاید فکر می کردند بمبی، یا گیرنده ای و یا چیز عجیب دیگری در آن بیابند! به هر حال آن را به من عودت دادند. تنها یک چاقوی کوچک بود که آن را پس ندادند.

پرسیدم آیا قرار است بمانم یا نه؟ گفتند: «باید تشریف داشته باشید.» گفتم: «پس اجازه بدهید تلفن کنم تا آقا مهدی برایم پتو بیاورد.» پاسخ دادند: «لازم نیست، پتو داریم.» هر چند هم پتو و هم بخاری در اتاق وجود داشت، اما هوا بسیار سرد بود. هنگام اذان صبح بیدار شدم. بیرون آمدم تا وضو بگیرم دیدم شیرهای آب یخ بسته اند و آبی از آن خارج نمی شود. با هر زحمتی بود، شیر آبی یافتم و وضویی گرفتم. هنوز نماز نخوانده بودم که شخصی آمد و گفت سریع تر نماز بخوانم زیرا باید به تهران برویم. گفتم: «مانعی ندارد اما من دوایی برای کلیه خود دارم که باید به طور مرتب آن را مصرف کنم. این دارو را باید از منزلمان بگیرید.» به همان سرهنگ کذایی تلفن زد و ماجرا را گفت. آنچنان که از صحبت ها معلوم بود، سرهنگ موافق نبود. مأمور نیز مردانگی به خرج داد و اصرار کرد.^۱ مأمور می گفت: «به مریض که نمی توان گفت دوا نخور!» در آخر سرهنگ پذیرفت و من به منزل تلفن کردم و خانم گوشی را برآشت. پرسید کجا هستیم. جواب روشنی ندادم و تنها گفتم: «احتمالاً چند روزی نخواهم بود و الان شخصی به خانه می آید، یک دست پیراهن و شلوار، (و چون امکان وضو وجود نداشت) یک کیف خاک تیمم و داروی کلیه را به او بدهید.» هنگامی هم که با مأمور به خانه رفتم، عیال پرسید: «شما که هستید؟» او هم جواب داد: «ما مأمور دولت هستیم.»

پس از این مرا به تهران منتقل کردند. چنان با سرعت بالا به سمت تهران رفتم که هنگامی که به میدان راه آهن تهران رسیدیم، تازه آفتاب در آمده بود. اتومبیل به سمت خیابان پهلوی (ولی عصر کنونی) حرکت کرد تا اینکه به قزل قلعه رسیدیم. مرا در همان بندی بردند که آقای هاشمی رفسنجانی و دیگران حضور داشتند. به محض اینکه من

۱. آدم باید منصف باشد؛ هر جا خوبی وجود داشته باشد، باید آن را گفت و اگر بدی هم باشد باید آن را هم گفت.
(آل طه)



به هر حال از مرز رد شدیم و البته بعداً استعلام به مرز رسید که جلوی خروج من [حجت الاسلام و المسلمین آل طه] گرفته شود اما بحمدالله کار از کار گذشته بود و من داخل عراق شده بودم

رسیدم، صداها بلند شد که: «آل طه آمد!» در همین حین افسری که باقی سربازها به او «ساقی» می گفتند آمد. شخص بسیار بد اخلاق و بد زبانی بود. به سربازها می گفت چرا من را به این بخش آورده اند. مرا به بخش سلول های انفرادی بردند. هوا بسیار سرد بود، به حدی که برف های نشسته بر سقف ها و زمین، آب نمی شد و تنها به وسیله باد جابه جایی می گشت.

پسر دایی من حاج ابوالقاسم و کیل، در اداره ساواک، رفیق و آشنایی داشت و توسط او توانسته بود تا در طرف دیگر بند عمومی حاضر شود و من از دریچه این بند به وسیله پیغام با او صحبت کردم. پرسید حالم چطور است؟ گفتم: «خوب هستم اما بگو که من از سرما بسیار رنج می برم.» من اصولاً سرمای می هستم و در آن زندان به حدی سرما بر من سخت شده بود که مدام از خواب می پریدم. مطلب به آیت الله گلپایگانی رسید و ایشان پوستینی برای من تهیه کرد و به داماد خود مرحوم آیت الله علوی سپرد. او نیز این پوستین را به تهران آورد و خدمت آیت الله خوانساری آورد و ایشان به وسیله شخصی، آن را به من رساند تا از سرما تلف نشوم.

با این وضعیت عجیب و این واسطه های متعدد این پوستین به من رسید. تازه این وضعیت کسی همچون من بود که اتفاقاً در نزد آنان محترم بودم. شما حال دیگر زندانیان را خود حدس بزنید. به یاد دارم یکی از اهالی جنوب در زندان ناله و فریاد می زد: «چرا مرا به اینجا آورده اید؟! اینجا که مریض خانه نیست!» این بیچاره را به اشتباه گرفته بودند و آدرس مریض خانه ای را می خواست ولی آنان او را به زندان قزل قلعه آوردند. شخص دیگری را نیز به خاطر دارم که پاهایش را بسیار فلک کرده و بعد آزادش کرده بودند.

در سلول انفرادی، در همسایگی من، جوانی از اعضای سپاه دانش زندانی بود. بعضی وقت ها صداها ی تق و توق از سلولش می آمد که بعداً فهمیدم با خود شطرنج و قمار می کرد! یک بار توانستم با او صحبت کنم. از او پرسیدم چرا شب ها تا دیر وقت بیدار است؟ و این گونه نماز صبح او قضا خواهد شد! او جواب داد که عمداً این گونه می کند تا به حکومت بفهماند تنها مذهبی ها مخالف آنها نیستند بلکه از میان افراد بی دین نیز مخالفانی دارند! واقعاً تعجب کردم که شیطان چگونه و با چه توجیهات سخیفی انسان را می فریبد!

در ایام انفرادی، روزی سربازی مسلح برای بردن من آمد. مرا به دفتر زندان برد. شخصی در آنجا نشسته بود. از من پرسید: «آیا می خواهی آزاد شوی؟» جواب دادم: «بله و فقط به



خاطر مادرم می خواهم آزاد شوم. می دانم که اکنون بسیار بی تاب است. بنابراین اگر صبح آزاد شوم بهتر از ظهر و ظهر بهتر از شب!« گفت: «شما می توانید آزاد شوید اما ما به شما یک شماره تلفن می دهیم و هر زمان که در دفتر مراجع مطلبی شنیدید به این شماره، گزارش دهید! و البته این کار مجانی نخواهد بود. (یعنی حقوق بگیر ساواک می شوید!!)» به او گفتم: «گوش کن! من ۱۶ سال هم نداشتم که پدرم فوت کرد. یک عایله ۶ نفری بر دوش من افتاد. تا الان نیز دو تا از برادرانم را زن دادم و دو تن از خواهرانم را نیز شوهر دادم. همه اینها هم از روضه خوانی امام حسین (ع) است. خانه پدری را برای برادرانم گذاشتم و به خانه‌ای که اکنون ساکن هستم و شما برای دریافت دارو به آن رفتید، نقل مکان کردم. در این خانه هیچ قالی نیست و تنها گلیم افغانی موجود است!^۱ دیگر هم نمی خواهم از جای دیگری زندگیم تأمین شود!» گفت: «چه اشکالی دارد؟!« گفتم: «از قدیم گفته‌اند با یک دست نمی توان دو هندوانه بلند کرد!»^۲ سرباز را صدا کرد و گفت: «آقا را به سلولش ببر.»

۱۷ روز در سلول انفرادی ماندم تا اینکه با وساطت مرحوم آیت الله سید احمد خوانساری، آزاد شدم. به من گفتند که پس از خروج از زندان قزل قلعه باید به دو جابروم. اول به دادرسی ارتش و سپس باید به منزل آیت الله خوانساری بروم. ساختمان دادرسی ارتش در خیابان شمیران و نزدیکی های پل سید خندان بود. برای من پرونده تشکیل داده و سؤالاتی پرسیدند و در آخر گفتند که به منزل آیت الله خوانساری بروم. به منزل ایشان رفتم و پس از خداحافظی به قم باز گشتم.

تقاضای سخنرانی در مجالس وابستگان به حکومت

به خاطر دارم عده‌ای از نهادند به قم آمده بودند و شبی در بازار قم، پاسبانی را به قتل رساندند. بازاریان نیز در تیمچه بزرگ برای این پاسبان مراسم ختمی برگزار کردند که به نظر من یکی از باخت‌های آنها و نقطه ضعف و منفی بود. زیرا حکومت دوست داشت این القار را به وجود آورد که مردم از کشته شدن یک پاسبان و در نتیجه (از اقدام علیه حکومت) ناراحت هستند. به هر حال سرهنگ جوادی که معاون شهربانی قم بود، برای دعوت از من برای سخنرانی منبر، به خانه آمد.

در همان دم گفتم که نمی توانم زیرا امنیت جانی ندارم. گفت: «یک پاسبان کشته

۱. گلیم افغانی نازل ترین گلیمی بود که در مرز ایران و افغانستان و با قیمتی بسیار پایین فروخته می شد! (آل طه)

۲. یعنی نمی توان هم در خدمت امام حسین (ع) بود و هم با ساواک همکاری داشت.

شده و شما نمی‌توانید بیايید؟!» گفتم نه امنیت جانی ندارم! گفت: «ما امنیت شما را تضمین می‌کنیم.» اتفاقاً روز قبل از این، رئیس پلیس تهران نیز به قتل رسیده بود. من گفتم وقتی رئیس پلیس تهران با همه تشکیلاتی که موجود است، امنیت جانی ندارد، حال من با این عباي نازک چگونه می‌توانم مطمئن باشم؟! گفت: «اگر این چنین است من وصیت می‌کنم که مرا در قبرستان مسلمان‌ها خاک نکنند!» گفتم: «هر کاری دلت می‌خواهد بکن! اما من امنیت ندارم و نمی‌آیم.» سپس ماجرای آقای اشرفی را پیش کشیدم. او یک منبری از اهالی رشت بود که به خاطر سخنانی که گفته بود، توسط طرفداران حکومت، چشمش آسیب دید. با استناد به این ماجرا گفتم: «این هم نمونه‌اش! شما چگونه می‌توانید جلوی مردم را بگیرید؟»

در ماجرای دیگر، مادر رئیس شهربانی از دنیا رفت. مرا برای مجلس ختم او دعوت کردند. بعد از ظهر بود که کامکار رئیس ساواک قم، به درب منزل آمد. گفت جناب تیمسار مرا دعوت کرده است. جواب دادم: «اگر بگویم وقت ندارم که دروغ گفته‌ام (بنابراین صریحاً می‌گویم) من نمی‌توانم بیايم!» هیچ کدام از این دعوت‌های حکومتی را نپذیرفتم و فقط یک بار به خاطر کشته شدن پاسبانی به منبر رفتم. این پاسبان در شهربانی خدمت نمی‌کرد بلکه به شهرداری منتقل شده بود و در جاده تهران از مردم عوارض می‌گرفت. شخصی به نام علی عامری، جنون سرعت داشت و به ایست او توجه نکرده و او را زیر گرفت. منبر مجلس ختم او را پذیرفتم. یکی از رفقا اعتراض کرد که چرا قبول کرده‌ام. گفتم برای این می‌روم که از این مجلس استفاده کرده و به آنان اعتراض و انتقاد کنم یعنی به اصطلاح به آنان فحش بدهم. در مجلس، فرماندار، رئیس شهربانی، رئیس دادگستری، رئیس ساواک و... بودند. بر روی منبر گفتم: «پیش از آنکه آن قاتل را تعقیب کنید، باید مأمورین خود را تعقیب و مجازات کنید زیرا اگر شما به وظیفه خود عمل کرده بودید، الان آن راننده باید پیش از اینها در زندان بود و فرصت چنین قتلی را پیدا نمی‌کرد!»

شهادت آیت‌الله سعیدی

من با آیت‌الله سعیدی ارتباط داشتم. منزل ایشان در نزدیکی‌های میدان نو بود. گاهی در منزل ایشان به منبر می‌رفتم. به خاطر قضایای مبارزاتی، ایشان را دستگیر کردند. خبری از او نداشتم تا اینکه شنیدم در زندان و بر اثر شکنجه، به شهادت رسیده است. در تشییع جنازه او شرکت کردم و در همان مراسم دفن او صحبتی هم داشتم. البته

پیش از صحبت‌هایم، کسی که شرایط مغزی سالمی نداشت، دیوانه و خل‌وضع بود، به نزد من آمد و گفت: «بعد از غسلش چندتا شلاق بهش زدند». من چنین چیزی را در صحبت‌هایم نیاوردم اما بعداً خدمت آیت‌الله گلپایگانی رفتم و درخواست دادم درباره مرگ مشکوک ایشان شکایتی ارسال کنند تا در تحقیقات مشخص شود چه اتفاقی رخ داده است؟ اما ایشان نپذیرفت.

جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی

در این جشن‌ها رسوایی زیادی به بار آمد. آیت‌الله گلپایگانی سخت معترض بودند. گفته می‌شد در نمایشی که اجرا کرده بودند، مردی به زنی در یک مغازه تجاوز کرده بود!! یعنی تا بدین حد رسوایی به بار آمده بود! به یاد دارم دکتر وفایی که مدتی در پنجم و ششم ابتدایی با هم همکلاس بوده و از رفقا بودیم با من تماس گرفت. او رئیس شبکه بهداشتی بود. گفت روبه‌روی صحن منتظر من خواهد بود. آنجا او را ملاقات کردم. گفت شخصی از دربار تقاضا دارد تا با آیت‌الله گلپایگانی ملاقات کند. متأسفانه نام آن شخص در یادم نمانده است. تماس گرفتم اما آیت‌الله گلپایگانی از همان پشت تلفن گفتند که او را نخواهند پذیرفت. دکتر وفایی تقاضا کرد که حداقل آن شخص با آقا مهدی فرزند آیت‌الله گلپایگانی ملاقات کند. حاج آقا مهدی نیز قبول نکرد. آقای وفایی درخواست کرد که من بپذیرم آن فرد درباری به منزل من بیاید و صحبت‌هایش را با من انجام دهد. من هم گفتم وقتی آقایان نپذیرفته‌اند من به طریق اولی نخواهم پذیرفت.

آیت‌الله آخوند ملاعلی معصومی

آیت‌الله معصومی مردی بسیار شریف، عالم و خوش‌اخلاق بود. وصف ایشان را شنیده بودیم اما من تا زمانی که برای تبلیغ به همدان نرفته بودم، از نزدیک با ایشان آشنایی نداشتیم. در همدان گویا منبری به دست نیاوردم و به قم باز گشتم اما در ملاقاتی که با ایشان داشتم خوش‌اخلاقی ایشان را به وضوح درک کردم. آیت‌الله معصومی در زمان آیت‌الله بروجردی مردم همدان را به ایشان ارجاع می‌داد. روزی برخی از اهالی همدان برای حساب و جوهات شرعی به خدمت آیت‌الله بروجردی می‌روند. آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله معصومی را نمی‌شناخت و در سخن با آنها نیز همین را گفت. آنها نیز صراحتاً به ایشان گفتند: «آقا! ما شما را به واسطه ایشان می‌شناسیم!»
در گیر و دار مبارزات، فرزند آیت‌الله معصومی دستگیر و اعدام شد. من در دهه عاشورا،



سید محمد شیرازی
برای مبارزات ایران
کمک‌های زیادی انجام
داد. عکس‌های موجود
است. او جای خود در
حرم کربلا را به حضرت
امام داد تا ایشان نماز
بخواند

برای تبلیغ به کرمانشاه رفته بودم. در راه بازگشت به قم،
ساعتی در همدان توقف کردم تا به ملاقات آیت‌الله معصومی
بروم. خدمت ایشان رفتم تا تسلیت خود را عرض کنم. ایشان
در صحبت‌هایشان گفتند: «از طرف مقامات بالا اینجا آمدند
و گفتند که من یک تقاضای عفو برای پسر من بنویسم. من
هر چه فکر کردم ملاحظه کردم که ما اربابی به جز حضرت
بقیه‌الله (عج) نداریم. اگر قرار باشد به کسی نامه‌ای بنویسم
به او خواهم نوشت. نامه‌ای برای حکومت ننوشتیم و آنها پسر

را اعدام کردند.»

پس از رحلت آخوند ملا علی معصومی به نزد آیت‌الله گلپایگانی رفتم. به ایشان گفتم:
«آقا این درست نیست که آخوند ملا علی فوت کرده باشد و شما برای ایشان مجلس
ختمی در قم نگیرید!» این را گفتم و به اتاق کناری رفتم. طولی نکشید کسی آمد و
گفت که آقا مرا می‌خواهند. داخل شدم. ایشان گفت: «ما اگر فاتحه بگیریم شما منبرش
را می‌روید؟» گفتم: «اگر شما دعوت کنید بله.» ایشان هم روزی را مشخص کرد تا در
مسجد اعظم برای آخوند فاتحه‌ای برگزار شود.

در آن زمان حکومت بحث احزاب را مطرح می‌کرد. حزب ملیون، مردم و رستاخیز، نیرو
جذب می‌کردند و حتی شاه گفته بود هر کس که نمی‌خواهد عضو حزب رستاخیز باشد،
گذرنامه خود را گرفته و از کشور خارج شود. بر روی منبر این مسئله را نقد می‌کردم.
خاطره‌ای از مرحوم آقای احمد طباطبایی نماینده مردم قم در مجلس ملی (پیش از
انقلاب) نقل کردم. ایشان مردی جهان‌دیده و ظریف بود و مدتی نیز طلبگی خوانده
بود. ایشان می‌گفت روزی در مجلس، دکتر اقبال نخست‌وزیر رهبر حزب ملیون، پشت
تریبون در حال صحبت بود که نماینده‌ای از حزب مردم گفت: «آقای اقبال، این حرف
من نیست، حرف حزب است.» آقای اقبال هم گفت: «کدام حزب؟! همان حزبی که
یک تابلو دارد و چند صدلی؟!» دکتر اقبال متوجه شد که حرف بدی زده است بنابراین
گفت: «فقط حزب شما را نمی‌گوییم، حزب خودمان هم همین‌طور است!» آقای احمد
طباطبایی نیز می‌گفت پس از اینکه چنین جمله‌ای را شنیدم بر میز کوبیدم و گفتم:
«آقای دکتر! من این حرف شما را به عنوان سند علیه خودتان ثبت می‌کنم!»

من هم همین خاطره را برای مردم تعریف کردم و از دوست ظریف دیگر نقل کردم:
«صفر به اضافه صفر مساوی صفر، صفر ضرب در صفر مساوی صفر، صفر منهای صفر

مساوی صفر و صفر تقسیم بر صفر مساوی صفر است!« سپس گفتم: «در قرآن آیه داریم که می گوید: «و قالت اليهود لیست النصارى علی شیء و قالت النصارى لیست الیهود علی شیء»^۱ در آیه دیگر آمده است: «قل یا أهل الکتاب لستم علی شیء حتی تقیموا التوراه و الإنجیل»^۲ یعنی: «یهودیان به مسیحیان گفتند شما چیزی نیستید، مسیحیان هم به یهودیان گفتند شما چیزی نیستید! قرآن می فرماید ای پیغمبر بگو شما هر دو چیزی نیستید! مگر آنکه تورات و انجیل را برپا بدارید» من هم به شما احزاب می گویم که شما هیچ کدامتان چیزی نیستید! حزب ملیون چیزی نیست! حزب مردم چیزی نیست! حزب رستاخیز چیزی نیست! هیچ کدامتان چیزی نیستید مگر آنکه به قانون اساسی عمل کنید.»

سپس آنچه را که از آخوند در مورد نوشتن تقاضانامه شنیدم، در مجلس فاتحه او گفتم. پس از آن در خاتمه حرفهایم قصه‌ای نقل کردم. روزی اربابی به حال احتضار افتاد. تمام خدم و حشم را طلبید و از آنها حلالیت طلبید. همه نیز حلال کردند. آنگاه شتر خود را نیز خواست و به او گفت مرا ببخش. گاهی اوقات غذای خوبی به تو ندادم و گاهی بار سنگین بر تو گذاشتم. شتر گفت ارباب من تو را نمی‌بخشم! ارباب گفت چرا؟ شتر پاسخ داد تو جر می مرتکب شده‌ای که قابل بخشش نیست! پرسید چه کرده‌ام؟ گفت تو یک بار افسار مرا به پشت یک الاغ بستی و او را جلودار من قرار دادی! پس از نقل این قصه گفتم: «شما (احزاب و سیاسیون) افسار این مردم را به پشت الاغ (شاه) بستید و او را جلودار قرار دادید. این مردم هرگز شما را نمی‌بخشند!»

کتاب شهید جاوید

در سال ۱۳۵۰، شیخ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، کتاب جنجالی خود یعنی شهید جاوید را منتشر کرد و باعث شد سر و صدای زیادی در میان حوزه و حتی طرفداران مبارزه علیه رژیم ستمشاهی به وجود آید. من شیخ نعمت‌الله صالحی را تا حدودی می‌شناختم و بایستی منصفانه بگویم که ذوق و دقت ادبی خوبی داشت. مثلاً ایشان در مورد کلمه «معاویه» که به صورت مشدد- که حتی در میان طلاب نیز رایج است- می‌گفت که صحیح آن بدون تشدید است و کلام درستی هم می‌باشد. اما در هر صورت، وی کج‌سلیقگی‌ها و کج‌اندیشی‌هایی نیز در فهم موضوعات دینی داشت. به عنوان مثال

۱. قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۱۳.

۲. همان، سوره مائده، آیه ۶۸.





در تفسیر سوره یوسف او نظر خاصی داشت. او معتقد بود که نظر مشهور اشتباه است و شاهدی که به بی‌گناهی حضرت یوسف علیه‌السلام، شهادت داد، یک کودک نبوده بلکه یقیناً بایستی انسانی حکیم و بزرگسال بوده باشد و اعتقاد به نوزاد بودن او، اصلاً عاقلانه هم نیست!

این طرز نگاه که به اشتباه آن را عقلانی می‌خواند مورد قبول عامه محققین و علما نیست و من همین اشکال را به وی و حتی به شریعتی نیز می‌گرفتم. آنها به گونه‌ای از عقل صحبت می‌کردند که گویی عقل بشر به تنهایی کافی است و نیازی به چیز دیگری نیست. شریعتی اعتقاد داشت که خاتمیت در اصل به معنای کامل شدن عقل بشر است. بنابراین بشر دیگر احتیاجی به نبوت ندارد! من در جلسات خود عنوان می‌کردم که بشر هیچ وقت عقل کاملی نخواهد یافت و دو داستان نیز تعریف می‌کردم. می‌گویند به دلیل سرمای فوق‌العاده سبیری، محافظان قصر تزار تنها دو ساعت به نگهبانی مشغول بوده و پس از آن، جای خود را با نگهبانی دیگر عوض می‌کردند. شبی تزار روسیه از پنجره اتاق خود مشاهد می‌کند که یکی از نگهبانان به داخل رودخانه ولگا افتاد. فرصتی نبود تا دیگران را خبر کند تا آنها به نجات او اقدام کنند. نقل است شخصاً از اتاق خارج و به داخل رودخانه پرید و آن سرباز را نجات داد. تزار به دلیل سرمای آن شب، مبتلا به سینه‌پهلو شد. آیا کسی می‌تواند ادعا کند که این عمل شاه که ظاهراً به ضرر او نیز منجر شد، از روی دیوانگی بود؟! خیر، بلکه او کاملاً از سلامت عقل بهره‌مند بود. داستان دیگر نیز مربوط به جنگ جهانی است. نقل می‌کنند روزی یکی از فرماندهان نظامی به ملاقات رئیس‌جمهور فرانسه رفت تا او را در جریان تلفات اخیر جنگی قرار دهد. رئیس‌جمهور

مشغول بازی پینگ پنگ بود و گزارش فرمانده را مجاله کرده و در سطل زباله انداخت! آیا کسی می تواند ادعا کند که رئیس جمهور ناقص العقل بوده است؟! خیر او سالم بود اما عقل برخی اوقات تحت تأثیر شهوت و دیگر موانع، به نتیجه اشتباه می رسد بنابراین عقل به تنهایی کافی نیست. در ضمن حتی اگر آقای صالحی نجف آبادی، گفتار نوزاد در گهواره را در ماجرای حضرت یوسف (ع) انکار کند، در مورد سخن گفتن حضرت عیسی (ع) در نوزادی چه می تواند بگوید؟! این ماجرا به صراحت در قرآن کریم نقل شده است.

این اشکال یقیناً قابل رفع نیست مگر آنکه کسی بگوید که آیات قرآن بایستی طبق عقلانیت فهمیده شوند و اگر از روی عقلانیت نبود باید آن را به دیگر بدهیم. یعنی وضع حکومت ما هم الان اینجور است. ولی آیا صالحی نجف آبادی این گونه بود؟ نویسنده کتاب شهید جاوید از همین روش استفاده کرد و عقیده داشت امام حسین علیه السلام برای کشته شدن قیام نکرد بلکه حقیقتاً قصد او از قیام، تحقق حکومت اسلامی بوده است. البته مرحوم شوشتری در کتاب ارزنده خود/الخصائص/الحسینیه نکته زیبایی دارند که می تواند به عنوان جواب شبهات مطرح شده در کتاب شهید جاوید تلقی شود. ایشان می فرمایند یکی از کسانی که بین ظاهر و باطن جمع نموده است، امام حسین (ع) می باشد. یعنی به لحاظ صورت حال و ظاهر، برای تشکیل حکومت حرکت می کنند اما باطناً و از روی علم غیب می دانند که این حرکت به حکومت نمی انجامد و سرانجام کشته می شوند.

تفکر شیخ نعمت الله صالحی به گونه ای بود که گویا موضوع اعجاز در این گونه مسائل را بر نمی تافت! کتاب او به عنوان یک تحقیق عمیق در مورد علل قیام امام حسین علیه السلام چاپ شد اما حتی شخص او نیز اذعان داشت که نظری، احتمالی است که آن را در مورد علل قیام حضرت سیدالشهدا می دهد. انکار علم امام باعث شد که بسیاری از روحانیون، خطر تبلیغ و شیوع تفکر وهابی گری را در میان جامعه شیعی ایران احساس کنند. زیرا او منکر علم غیب معصومین علیهم السلام بود. در ضمن نمی توان ادعا کرد که امام حسین (ع) صرفاً به خاطر دعوت کوفیان به سمت عراق حرکت کرد. زیرا اگر چنین بود بایستی پس از دریافت خبر شهادت مسلم و خیانت کوفیان، از حرکت به عراق خودداری می کردند. بنابراین مطلب دیگری در میان بوده است و این گونه نیست که ایشان از فرجام خود و شهادت در کربلا بی خبر بوده باشند.

به هر حال این بحثها در آن زمان بسیار داغ بود و عده ای نیز به شخص آقای صالحی



حجت الاسلام و المسلمین آل طه: ابتدای صبح بود که به کربلا رسیدیم. آیت الله شیرازی گفت: «این گونه، کار به جایی نمی‌رسد و باید خودمان دست به کار شویم.» نامه‌ای به عبدالسلام عارف رئیس جمهور وقت عراق نوشت و از او خواست که حکومت ایران را متقاعد کند تا امام را به نجف تبعید کنند و این گونه مانع اعدام امام شود

نجف آبادی این اشکال را گوشزد کرده بودند. روزی آقای صالحی به منزلی که هم‌اکنون نیز در آن ساکن هستم، آمد تا برای آرام کردن فضایی که علیه او ایجاد شده بود، از من کمک بخواهد. در بین صحبت‌هایش اقرار کرد که پیش از چاپ کتاب، علامه طباطبایی آن را مطالعه کرد و به وی گفت که آن را چاپ نکند! او از من می‌خواست که با منبری‌ها صحبت کرده و از آنان بخواهم که سخنرانی علیه او و کتابش را تمام کنند. من به

وی گفتم چرا توصیه مرحوم علامه طباطبایی را گوش نکرده است؟! پاسخ داد: «مگر من مقلد علامه طباطبایی هستم؟!» من هم گفتم: «مگر منبری‌ها مقلد من هستند؟!» آقای صالحی نجف آبادی در مورد پیامبر عقیده داشت که ایشان علم به غیب ندارند! دلیل او نیز این بود که پیامبر در جنگ احد به پنجاه تن از مسلمانان که آنان را بر تنگه‌ای قرار داده بود، گفت: «انکم ستظهورون علیهم ما ان صبرتم؛ شما پیروز خواهید بود اگر صبر کنید.» رسول خدا از آنان خواست که در این تنگه بمانند و از آن حراست کنند. اما آنها از دستور پیامبر شانه خالی کرده و باعث شدند که مسلمانان در جنگ شکست بخورند. حال آقای صالحی نجف آبادی از این واقعه و گفتار پیامبر استنتاج می‌کند که ایشان علم غیب نداشته‌اند زیرا گفته‌اند که پیروز خواهید شد اما نتیجه جنگ شکست بوده است! من به او جواب دادم: «مگر چشم‌های تو کور شده است؟! این عبارت شرطی «ما ان صبرتم؛ اگر صبر داشته باشید» را نمی‌بینی؟! پیروزی مشروط به این بود که آنها صبر کرده و به دستور پیامبر گوش می‌دادند!»

آقای صالحی می‌پرسید آیا عقیده دارید که پیامبر به زمان دقیق قیامت علم غیب دارد؟ جواب دادم: خیر. در قرآن داریم: «یستلونک عن الساعة ایان مرسها قل انما علمها عند ربی: از تو در مورد زمان قیامت می‌پرسند. بگو علم به آن در اختیار پروردگار من است.» در روایت هم داریم که فردی از پیامبر (ص) پرسید قیامت چه زمانی واقع خواهد شد؟ پیامبر به او پاسخ داد: «ما اعددت لها؟ یعنی برای آن چه آماده کرده‌ای؟» یعنی این چه سؤالی است که می‌پرسی؟! قیامت هر زمان که می‌خواهد باشد، پنجاه هزار سال دیگر یا هر زمان دیگری! تو برای قیامت چه آماده و ذخیره کرده‌ای؟! آن فرد پاسخ داد: «من خدایم را دوست می‌دارم» پیامبر فرمودند: «هر کس با آن چیزی محشور می‌شود که آن

را دوست دارد.» بنابراین پیامبر نمی‌داند که قیامت چه زمانی واقع خواهد شد. حال آقای صالحی حرف مرا به عنوان یک اقرار به دست‌گرفت و گفت: «کنون که مشخص شد، پیامبر از زمان قیامت با خبر نیست، پس از واقعه روز عاشورا نیز یقیناً با خبر نبوده است! این شیوه استدلال آقای صالحی نجف‌آبادی واقعاً کج‌سلیقگی و کج‌اندیشی او را نمایان می‌سازد. زیرا هیچ منافاتی ندارد که انسان از علم غیب به واقعه‌ای بزرگ همچون قیامت بی‌خبر باشد اما از علم غیب به واقعه‌ای کوچک‌تر یعنی کربلا، اطلاع داشته باشد. من با یک مثال به او پاسخ دادم؛ گفتیم: «به‌طور مثال بنده از مسافت میان قم تا اصفهان اطلاع ندارم اما آیا اشکالی دارد که در عین حال این را بدانم که فاصله بین قم و دلیجان (در میانه راه اصفهان) چقدر باشد؟!» آقای صالحی جوابی نداشت و مرا نگاه می‌کرد.

پس از چاپ این کتاب و به وجود آمدن جنجال‌ها، با برخی از دوستان در این رابطه، صحبت می‌کردیم. آنها از روی مثال می‌گفتند: «اسکناس کاغذی بیش نیست و آنچه باعث اعتبار آن می‌شود پشتوانه آن است.» بنابراین بایستی اعتبار اصلی کتاب یعنی تقریظ و امضای آقایان مشکینی و منتظری، پس گرفته شود. مرحوم حاج آقا محمود یثربی، من، برادرم آقا سید حسن و چند نفر دیگر، به نزد آیت‌الله مشکینی رفتیم.

به ایشان گفتیم «آقا اگر کتاب اینجا هست، بیاورند تا مطالب آن را نشانان بدهیم.» قفسه‌ها را نگاه کردم تا ببینم این کتاب موجود است یا خیر. ملاحظه کردم که ایشان سکوت کرده است. گفتیم: «گر در این خانه، آن کتاب وجود دارد بگویید بیاورند.» به برادر خود اشاره‌ای کردند و او هم از اتاق کناری کتاب را آورد. من صفحه ۶ کتاب را آوردم. در آن آمده بود: «روزگاری بر اسلام پیش آمد که جوان سرمستی (یزید) زمام کار را در دست گرفته و عده‌ای هم بله‌قربان‌گو اطراف وی جمع شده بودند.» او با این جملات به وضعیت آن زمان حکومت ایران، کنایه می‌زند و منظور او شاه ایران و نوکران بی‌ارزشی بود که بله‌قربان‌گوی او بودند.

در حال خواندن بودم که مرحوم یثربی کتاب را از من گرفت و رو به آقای مشکینی گفت: «این (نوشته) کسی است که دل شما را برده!» و قسمتی از کتاب را خواند که ماجرای برخورد حر و امام حسین علیه‌السلام را نقل می‌کرد. این ماجرا در همه مقاتل و حتی در منابع اهل سنت نیز آمده است. روایت شده است که امام حسین (ع) و حر هر دو قسم یاد کردند. حر قسم یاد کرد که اجازه نمی‌دهد ایشان به کوفه رفته یا به مدینه بازگردند. امام حسین نیز گفتند که نه به کوفه و نه به مدینه نخواهند رفت. بلکه به جای



دیگری مسافرت خواهد نمود. حر نیز گفت تا زمانی که دستور از عبیدالله برسد، بالشرک خود همراه آنان باشد.

امام حسین (ع) جانب چپ را انتخاب کردند تا اینکه به سرزمین کربلا رفته و خاک آن را می‌بویند و می‌فرمایند اینجا همان مکانی است که پیامبر به من خبر داده است. آقای یثربی پس از خواندن این مطالب گفت: «این هم دلیل! انتخاب مسیر دلیل بر این بوده که امام حسین به اختیار خود به سمت سرزمین کربلا حرکت کرده و از وقایعی که در آینده رخ می‌داده با خبر بوده‌اند.» از آیت‌الله مشکینی خواستیم که به عنوان حکم بوده و آقای صالحی را بطلبند تا ما با او مناظره کنیم. اما آیت‌الله مشکینی گفت که به او کاری نداشته باشیم. ما هم از منزل خارج شدیم.

البته آقای مشکینی توسط شیخ محمد یزدی و شیخ مرتضی حائری، وادار شد که در نامه‌ای امضای خود را پس بگیرد. البته ما به متن و عبارات آن نامه هم اشکال داشتیم! در آن نامه آورده بودند که کتاب را مجدداً مطالعه کرده‌اند و این کتاب خالی از اشکال نیست. من در مسجد اعظم و بر روی منبر مرمری - که برای اولین و آخرین بار بر آن منبر رفتم - گفتم: «یکی از آن دو نفری که بر کتاب شهید جاوید تقریظ نوشته‌اند، آن را پس گرفته است و امیدواریم نفر دوم نیز چنین کند اما به هر حال اجازه بدهید که ما هم اشکال طلبگی به این نامه داشته باشیم. ایشان گفته‌اند که کتاب اشکالاتی هم داشته است. اما کتاب یک اشکال بیشتر ندارد و آن از اول تا آخر آن است!»

آقای منتظری تا آخر از آقای صالحی حمایت می‌کرد. حال آیا این حمایت به دلیل آن بود که همشهری بودند یا خیر، اطلاعی ندارم. حتی وی را در خانه خود پناه داده بود و درس می‌گفت. پس از فوت وی نیز برای او مجلس ختم گرفت. این کتاب با مخالفت بسیاری روبه‌رو شد. به خاطر دارم در منزل علامه طباطبایی بودم و ایشان با ناراحتی گفت: «اینها نمی‌دانند این کتاب چه دارد؟! در این کتاب ادعا شده است که خداوند، نه تکویناً و نه تشریحاً اراده نداشت که امام حسین کشته و خانواده‌اش به اسیری برده شوند! بنابراین باید گفت که این اتفاق به واسطه مبدأ دیگری غیر از خداوند صورت گرفته است! و این یعنی همان ثنویت و اعتقاد به دوگانگی مبدأ خلقت که در ایران باستان وجود داشته است!»^۱ مرحوم شهید مطهری نیز با این کتاب مخالف بود و عقیده داشت که مطالب آن، مقام امام حسین (ع) را تنزل می‌دهد. دکتر شریعتی هم با این کتاب مخالف

۱. متأسفانه حتی مسئولان امروز نیز در کلماتشان بسیار به واژه ایران افتخار می‌کنند. مگر ایران منهای اسلام و تشیع چه دارد؟! (آل طه)

بود و البته مخالفتش بر این اساس بود که امام حسین اساساً قصد حکومت نداشت و گرنه در همان مدینه که مهم‌تر و بزرگ‌تر بوده است، به آن اقدام می‌کرد.

آیت‌الله شیخ لطف‌الله صافی نیز بهترین ردیه را بر این کتاب با نام شهید آگاه نوشت. آقای اشتهاردی و محمدعلی انصاری قمی نیز در رد آن کتاب تألیف کردند. آیت‌الله شریعتمداری از ما حمایت می‌کرد و مادر منزلشان علیه این کتاب سخنرانی می‌کردیم. مرحوم آیت‌الله خوانساری نیز در مورد نویسنده این کتاب سخنی جالب داشت. ایشان مرد بسیار عجیبی بودند و احتیاط فوق‌العاده‌ای در سخن و عمل داشتند. از زبان ایشان شنیدم که گفتند: «نویسنده کتاب) در قیامت کارش خیلی مشکل است!»

البته حامیان کتاب شهید جاوید نیز اقداماتی داشتند. روزی در منزل حاج شیخ محمد جعفری ورامینی که از رفقای ما بود، مجلسی داشتیم. در این جلسه اشخاصی از حامیان کتاب نیز حضور داشتند و با ما صحبت می‌کردند از جمله آقای ربانی شیرازی. آنها می‌گفتند که روش ما (انتقاد علیه کتاب بر بالای منابر) راهی نیست که شایسته ادامه دادن باشد و کسی آن را تحمل نمی‌کند. برادر من نیز در آنجا بود و گفت: «بالاخره ما قمی هستیم! (یعنی سر اعتقاد اتمان هستیم)» روزی نیز در منزل آیت‌الله هاشمی آملی، منبر داشتیم. ایشان جمعه‌ها روضه هفتگی داشت. کمی از منبر گذشته بود که آقای عبایی برخاست و به سخنانم اعتراض کرد. مجلس به هم خورد و اجازه ندادند منبر را تمام کنم. فردای آن روز، آقای عبایی مرا دید و عذرخواهی کرد اما من گفتم: «من با تو حرف نمی‌زنم. حرف من در قیامت خواهد بود!»

کمک‌های علما به مردم و تبعیدشدگان

تبعید مبارزین از جمله عواملی بود که برخلاف تصور رژیم شاهنشاهی، باعث افول بیشتر آن شد. زیرا با افزایش تبعیدی‌ها مردم متوجه می‌شدند که در این مملکت اتفاقاتی رخ داده و آنها را نسبت به شاه و حکومت ایران بدبین می‌کرد. البته به تبعیدی‌ها رسیدگی نیز می‌شد که عمدتاً از ناحیه مرحوم امام بود. البته دیگر آقایان در زمان تعطیلی‌ها و اعتصابات به مردم کمک می‌کردند. برای مثال به خاطر دارم در آن زمانی که بازار قم به مدت ۸۰ روز تعطیل شده بود، از طرف آیت‌الله گلپایگانی، از خارج قم، نان‌هایی تهیه می‌شد و به قم انتقال داده و به زیرزمین منزل من آورده می‌شد. من نیز دسته دسته آن را به مردم می‌دادم.





ورود امام به میهن و استقبال از ایشان

پیش از ورود امام به ایران و هنگامی که ایشان در فرانسه بودند، به دفاتر مراجع دو کارت ارسال شده بود. این کارت‌ها به منظور شناسایی افرادی بود که برای استقبال از ایشان از طرف مراجع در فرودگاه، خدمت امام می‌رفتند. آیت‌الله گلپایگانی به من فرمودند: «من فکر کردم که شما و آقا جواد (پسر ایشان) بروید بهتر است.» به این ترتیب من و آقا جواد با اتومبیل خودشان، به نمایندگی از طرف آیت‌الله گلپایگانی به تهران رفتیم. هنگامی که به میدان آزادی رسیدیم، مشاهده کردیم نیروهای مردمی به اتومبیل‌های شخصی اجازه عبور نمی‌دهند. با اتوبوس به سمت فرودگاه حرکت کردیم. اتفاقاً در این اتوبوس پس از سال‌ها مرحوم شهید بهشتی را دیدم. کنار من نشسته بودند.

به هر صورت به فرودگاه رسیدیم. مقداری در سالن فرودگاه منتظر شدیم تا اینکه هواپیمای امام بر زمین نشست. ایشان از هواپیما پیاده شدند و در سالن فرودگاه سخنرانی کوتاهی کردند. پس از این سوار بر اتومبیل، حرکت کردند. ما هم به بیرون آمدیم. ایشان به بهشت زهرا رفت و سخنرانی نمود اما ما آنجا نبودیم. فردای آن روز آیت‌الله گلپایگانی نامه‌ای نوشتند و به من دادند تا به تهران رفته و در مدرسه رفاه آن را خدمت امام تقدیم کنم. از طرفی، آیت‌الله شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی نیز پیامی شفاهی به من سپردند تا به ایشان برسانم.

وارد مدرسه رفاه شدم. سالن بزرگی داشت. مردم بسیاری در طبقه اول ازدحام کرده بودند. مرحوم امام در طبقه بالا بودند. کنار پله‌ها ایستاده بودم که آقای اشراقی - داماد امام - را دیدم. من و آقای اشراقی بسیار با هم دوست بودیم اما به هر حال من از نمک‌شناسی خوشم نمی‌آید! بالاخره مرحوم اشراقی قصد داشت از پله‌ها بالا برود. مرا دید. گفتم: «می‌خواهم بروم خدمت امام.» پرسید چه کار دارم؟ گفتم: «نامه آورده‌ام.» گفتم: «نامه‌تان را به من بدهید من می‌رسانم.» گفتم: «پیامی شفاهی هم دارم که لازم است به شخص امام عرض کنم.» چیزی نگفت و رفت.^۱

برخلاف برخورد آقای اشراقی، آقای شیخ حسن صانعی، هنگامی که مرا پای پله‌ها دید گفت: «آقای آل‌طه! چرا آنجا ایستاده‌اید، بیایید بالا.» داخل مجلس که شدم، آقای رفسنجانی کنار امام نشسته بود. سلام کردم و جلوی امام نشستم. سمت دیگر امام شخصی نشسته بود. او خدمت امام گفت: «آقای آل‌طه (هستند.)» امام به آقای

۱. این کار بسیار مرا ناراحت کرد. از آن لحظه به بعد دیگر با او صحبت نکردم. حتی هنگامی که شوهر خواهر وی فوت نمود، از من دعوت شد که به منبر بروم. در سخنرانی حتی یک کلمه هم در مورد آقای اشراقی صحبت نکردم. (آل‌طه)



رفسنجانی اشاره‌ای کرد و او به کنار رفت. کنار امام نشستیم. ایشان گفت: «آه! چرا اینقدر موهایت سفید شده است؟!» عرض کردم: «(این مطلب) همان طور است که دیشب فرموده‌اید. من هم یکی از همان افراد.» مرحوم امام دیشب در مدرسه رفاه فرموده بودند: «من چهره‌هایی را می‌بینم که وقت رفتن از ایران، موهایشان سیاه بود، اما حالا که برگشته‌ام می‌بینم موهایشان سفید شده است!»

نامه آیت‌الله گلپایگانی را تقدیم کردم و در ضمن پیام شیخ لطف‌الله صافی را نیز گفتم. ایشان گفته بود: «برخی از جوانان و بازاریان قم، نزد آقایان مراجع رفته‌اند و اصرار می‌کنند که به تهران رفته و به دیدن شما بیایند.» مرحوم امام فرمود: «آقای آل‌طه! نه! نه! امروز من در صحنه هستم، (بنابراین) اگر من شکست بخورم، (آنگاه) حوزه شکست نخورد.» در ضمن از من خواستند که این مطلب را به آقایان مراجع هم برسانم. من گفتم: «اگر این پیام به عنوان اینکه از طرف شماسست، باشد» ایشان هم فرمود: «بله از طرف من بگو.»

در همان جلسه، دو تن از نمایندگان سنا نیز آمدند و استعفای خود را به امام عرضه داشتند. اما امام فرمود: «شما وکیل و نماینده مردم نبودید که بخواهید استعفا کنید! مجلس، که مجلس قانونی نبوده!» سپس فرمود: «من بر حسب اختیاری که ملت به من دادند و بر حسب ولایتی که دارم، بازرگان را به نخست‌وزیری نصب می‌کنم.» این پیام خطاب به همه مجلس بود و من آن را از طرف امام به آقایان در قم، اطلاع دادم.

کمی بعد برخاستم تا به قم بازگردم و پیام امام را برسانم. هنگامی که به قم و در خیابان تهران^۱ رسیدم، دیدم مردم در خیابان جمع شده و شعار می‌دهند: «بازرگان بازرگان، نخست‌وزیر ایران.» در همین خیابان تهران، پیاده شدم تا با همان جوان‌هایی صحبت کنم که به اصرار از مراجع می‌خواستند که به دیدار امام در تهران بروند. پیام امام را به آنها دادم و گفتم: «حق ندارید به آقایان بگویید بروند تهران.»

۱. میدان مطهری کنونی. (آل‌طه)



از تاریخ

اتقلا
هفته نامه استان گلستان

سال نهم - شماره ۱۷۱ و ۱۷۲ - بهار سال ۹۴ - بهار ۵۰۰ تومان - صاحب امتیاز و مدیر مسئول: غلامرضا خارا کوهی
نگاهی به یک رویداد تاریخی در بهار سال ۱۳۵۸ش در استان گلستان (ویژه نامه چهارم جنگ کتبد)

تلاش نافر جام کمونیست‌ها در ترکمن صحرا

صوفیه اوله

تلاش نافر جام کمونیست‌ها در ترکمن صحرا

اواخر سال ۱۳۵۷ مردم گلستان و ترکمن صحرا در شب و تابه پیروزی انقلاب اسلامی بودند و عرق تشنگی از پیروزی تاریخی خود، اما هنوز نظم شکست برزیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را بدرستی نچشیده بودند که ناگهان گروهک کمونیست و ضد دین ستاد خلق ترکمن، زیر چتر حمایت واداد نامتوسوسی (اسازمان چریکهای فدایی خلق) یک شب مثل قارچ در منطقه گنبد کاووس سبز شد و ادعای سهم خواهی و ارث و میراث نمود.

گرچه آنها سخن از مصادر، اراضی فتوحها و مطالبات قومی و فرهنگی و سیاسی به میان می آوردند، اما آنها به دنبال اهداف سیاسی و فرهنگی خود بودند. همه شعارها، اعلامیه ها، نشریات، سخنرانیه، اقدامات سیاسی، نظامی و تبلیغاتی آنها برای دبحریم ترکمن صحرا، از کشور مستقل ایران و بورژوازی حکومت جمهوری کمونیستی بنام «جمهوری سوسیالیستی ترکمنستان ایران» بود. اتمه در صمحه ۳

انجام صحاحم شوروی سابق
جمهوری کمونیستی ترکمنستان



باز خوانی فتنه انگیزی های گروه های مزدور چپ و راست در وقایع گنبد کاووس در سال ۱۳۵۸

غلامرضا خارا کوهی^۱

یادداشت

وقتی انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر رئیس جمهور امریکا، نوشت:

فاجعه سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی، تراژدی برای شخص شاه و فاجعه ای راهبر دین برای امریکا و شکست سیاسی برای رئیس جمهور آن بود. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، پایه های راهبر دین ستون استواری که منطقه حیاتی نفت خیز خلیج فارس را از نفوذ شوروی حفظ می کرد و منافع حیاتی امریکا را در منطقه تضمین می ساخت، در هم کوبیده شد. امریکایی ها مرز شمال خاوری ترکیه، مرزهای شمالی ایران و پاکستان و منطقه حایل بی طرف افغانستان را سد استواری می دانستند که زمانی که رژیم شاه ژنرال امریکا را از دست داد و فرو پاشید این سد استوار

۱. تاریخ نگار انقلاب در استان گلستان





نیز فروپاشید.^۱

ایران طی دهه ۶۰ میلادی نه تنها از نظر اقتصادی برای امریکا اهمیت داشت بلکه به خاطر خروج انگلیس از کانال سوئز از دیدگاه راهبردی برای امریکا مهم تلقی می‌شد. به خاطر همین دیدی که از ابتدا دولتمردان امریکا نسبت به انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی داشتند، بداخلاقی و توطئه علیه این انقلاب در ساختار دیوانسالاری امریکا نهادینه شد. اسناد موجود که توسط بعضی از کارگزاران دولت موقت بازرگان در سال‌های اخیر در نشریات وابسته به آنها منتشر شد نشان می‌دهد داستان کینه امریکا از انقلاب اسلامی ایران ربطی به اجازه ورود شاه به امریکا و جریان گروگان‌گیری ندارد بلکه از اساس به بنیادهای ایدئولوژیک و استراتژیک جمهوری اسلامی ایران و شکست فاحش امریکا در جریان انقلاب اسلامی و از بین رفتن کانون اصلی حفظ منافع امریکا در منطقه برمی‌گردد. اولین اقدام این دولت عنود و استکباری، سامان‌دهی تمامی گروه‌ها و جریان‌های کمونیستی، لیبرالیستی، منافق، سلطنت‌طلب، بهایی و صهیونیست و همه آنهایی که به نحوی از انقلاب اسلامی دل خوشی نداشتند، برای مقابله با این انقلاب بود. در ۶ اوت ۱۹۷۹ (۱۵ شهریور ۱۳۵۹) یعنی دو ماه قبل از سفر شاه به امریکا و آغاز بحران گروگان‌گیری، برژینسکی در یادداشت محرمانه‌ای به سایروس ونس وزیر خارجه امریکا می‌نویسد:

در پاسخ به یادداشت مورخ ۱۶ جولای (۲۵ مرداد) در ارتباط با برنامه‌های اجتماعی برای وضعیت کنونی تحولات و تغییرات در ایران، به شما اختیار داده می‌شود که در چهار چوب اختیارات وزارت خارجه اقدام کنید. در مورد عملیات برای اثرگذاری بر فرآیند تحولات ایران نظر رئیس‌جمهوری این است که این عملیات هر کجا لازم آید با هماهنگی وزارت دفاع و سیا و سایر نهادهای مربوطه با توجه به نظراتی که دوستان شاه در مشورت‌های اخیر خود ابراز داشته‌اند، انجام گیرد... رئیس‌جمهور همچنین تأکید دارد که با توجه به غیر قابل پیش‌بینی بودن تحولات ایران لازم است که بدون استثناء با تمام رهبران گرایش‌ها و سازمان‌های سیاسی از جمله اقلیت‌ها و گروه‌های افراطی که قادر به ایجاد شورش مسلحانه علیه رژیم خمینی هستند ارتباط برقرار کرد.

۱. رک: زبیبگنیو برژینسکی، قدرت و اصول؛ خاطرات برژینسکی، ترجمه مرضیه ساقیان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹، ص ۴۷۲.

با وجود این ظرافت‌های خاص این نوع عملیات را در ذهن خود داشته باشید. رئیس‌جمهور هر گونه تماس و ارتباطی چه با رهبران مذهبی و سیاستمداران پیرامون خمینی یا اعضای مخالفین و فرماندهان عالی را بدون مشورت قبلی با سیا مخالف می‌باشد. در صورتی که رویدادهای جدید ایران در ارتباط با منافع ملی، پیشنهاد جدیدی را ایجاد کند به کاخ سفید ارجاع داده شود.

زیگنیو برژینسکی^۱

اولین تجلی مقابله امریکا با ملت ایران، مسلح کردن گروه‌های معارض در اغلب نقاط بحران خیز ایران، مثل کردستان، سیستان و بلوچستان، خوزستان، ترکمن صحرا، آذربایجان و... و ایجاد جنگ‌های داخلی برای برهم زدن وحدت ملی و مخدوش ساختن تمامیت ارضی ایران بود. داستان تجاوز، آشوب‌گری و فتنه‌افروزی گروه‌های مسلح چپ و راست امریکایی و روسی در مرزهای ایران هنوز از حافظه تاریخی ملت ایران پاک نشده است. گروه‌های تروریستی سازمان مجاهدین خلق ایران، سازمان چریک‌های فدایی خلق، حزب توده، حزب دموکرات، حزب کومله و صدها حزب مزدور ساخته دست امریکا و انگلیس و اسرائیل و شوروی مثل قارچ در مقابل جمهوری اسلامی ایران قد علم کردند و هدف تمام این گروه‌ها ناظر به سه مسئله اساسی بود: ۱. برهم زدن وحدت ملی ۲. مخدوش ساختن تمامیت ارضی ایران ۳. به زانو درآوردن انقلاب اسلامی.

یعنی سه رکن اصلی نظام جمهوری اسلامی: استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی، هدف اصلی این گروه‌ها بود. اگر بیداری و قاطعیت امام و جانفشانی فرزندان این مرز و بوم نبود بی‌تردید امروز آن مصیبت‌هایی را که امریکا بر سر عراق و سوریه و سایر کشورهای اسلامی آورد بر سر ایران می‌آورد. شکل‌گیری هسته‌های تروریستی داعش مسلک ابتدا در دستور کار امریکا در ایران بعد از انقلاب اسلامی بود. گروه‌های مزدوری که امروز از چنگ ملت ایران فرار کردند و به دامان اربابان خود بازگشتند و شعار دموکراسی و حقوق بشر می‌دهند همان گروه‌هایی هستند که در ابتدای انقلاب مأموریت تجزیه ایران و نابودی انقلاب کبیر اسلامی و کشتار مردم بی‌گناه ایران را توسط امریکا به عهده داشتند. گروه‌هایی که وقتی در انجام مأموریت خود ناکام شدند مانند گروه طالبان و داعش دست به ترورهای کور در کوچه و بازار زدند و بیش از بیست و پنج هزار نفر از مردم را به خاک و خون کشیدند.

۱. برای مطالعه پیرامون این سند رک: «مذاکره بین دو انقلاب»، مهرنامه، س ۵، ش ۳۹، بهمن ۱۳۹۳، ص ۷۱-۵۴.





اگر چه امروزه این گروه‌ها و اربابان آنها با مطرح کردن مسائل واهی و نمایشی اعدام‌ها، زندان‌ها و غیره سعی در مظلوم‌نمایی دارند و بر روی خیانت‌ها و جنایت‌های خود در ابتدای انقلاب سرپوش می‌گذارند و تلاش می‌کنند که این شقاوت‌های تاریخی را - که می‌رفت تا برای همیشه ایران عزیز را تجزیه کند و هر تکه از آن را در اختیار امریکا و شوروی و انگلیس و دیکتاتورهای مزدور عرب قرار دهد - از حافظه نسل حاضر و نسل‌های آینده پاک کنند ولی بر مورخین باوجدان و وطن‌دوست بایسته است که با نوشتن مقالات و انتشار اسناد مربوط به این خیانت‌ها اجازه ندهند که چهره کریه این گروه‌های مزدور در پشت شعارهای دموکراسی‌خواهی و حقوق بشر پنهان شود.

مقاله حاضر درباره آشوب‌های گروه‌های مزدور در ترکمن صحرا توسط یکی از محققانی نوشته شده است که خود مستقیماً شاهد تحولات عوامل این آشوب‌ها و فتنه‌انگیزی‌ها بوده و دستی در اسناد تاریخی این واقعه دارد. امیدواریم این سلسله از مقالات در روشنگری جامعه ایران به خصوص نسل جوان مفید باشد.

فصلنامه پانزده خرداد

جستاری بر موضوع

آخرین روزها و ساعات پایانی حکومت پهلوی، بویژه روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ حساس ترین لحظات تاریخ مبارزات مردم مسلمان ایران بود. در آن هنگامه خون و آتش، بین واحدهای نظامی رژیم اختلاف و درگیری به وجود آمد. همافران که در این اواخر همبستگی خود را با انقلاب اسلامی و رهبری امام خمینی اعلام کرده بودند، مورد حمله و کینه گارد شاهنشاهی قرار گرفتند. با پخش این خبر مردم به کمک همافران شتافتند، به طوری که نیروی هوایی سلاح در اختیار مردم آموزش دیده می گذاشت تا به مقابله مسلحانه با گاردی ها بپردازند. مردم علاوه بر نجات همافران، با حمله به کلانتری ها و نیروهای حکومت نظامی تهران، آنها را نیز زمین گیر کردند.



در این بین گروه های چریکی مخصوصاً دو سازمان چریک های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق به خاطر تجربه تشکیلاتی گذشته، با برنامه ریزی قبلی بیشترین بهره را بردند و تا توانستند سلاح های سبک کلانتری ها و پادگان های تهران را سرقت کردند. به طوری که این گروه ها انبارهای پر از اسلحه و مهمات برای خود ساختند و هر یک مبدل به یک واحد نظامی مخفی و تادندان مسلح شدند.

به گفته یکی از مطلعین:

اینان به دلیل مهارت های چریکی که داشتند، در تسخیر پادگان ها و خلع سلاح مراکز نظامی نقش ایفا کردند. انبارهای عظیم تسلیحاتی که بعد از انقلاب در اختیار گروه های چریکی قرار گرفت به دنبال همین مصادره ها بود.^۱

گروه های چریکی کمونیست و التقاطی که از انبوه سلاح های سرقت کرده شادمان بودند، چنان از توان تسلیحاتی خود مغرور گشته بودند که نه خدا را بندگی می کردند و نه رهبران انقلاب را اطاعت. لذا حضرت امام خمینی با توجه به خطرات وجود سلاح

روستاهای ترکمن صحرا عرصه تبلیغات گسترده کمونیست ها بود.

۱. مصاحبه دکتر هاشم آقاجری، تندیشه بویا، ش ۱۵، س ۳، اردیبهشت ۹۳، ص ۷۸.

در دست گروه‌ها و مردم عادی و ضرورت جمع‌آوری آنها، دو روز پس از پیروزی انقلاب (۲۴ بهمن سال ۵۷) فرمان خلع سلاح عمومی را صادر نمودند:

ملت شریف و مبارز ایران! لازم است به تذکرات زیر توجه فرمایید:

۱. اسلحه‌هایی که به دست مردم افتاده از بیت‌المال مسلمین است و احدی حق خرید و فروش آنها را ندارد؛ و تصرف در آنها بدون اجازه مقام مسئول، حرام و موجب ضمان است.

۲. اسلحه و آنچه از اموال دولت در دست اشخاص است، مستقیماً یا توسط امام جماعت یکی از مساجد، به کمیته مخصوص که از طرف نخست‌وزیر تعیین شده است تحویل دهند و قبض رسید بگیرند. تخلف حرام و موجب تعقیب است.

۳. کسانی که اسلحه به دست آنان است و تحویل نمی‌دهند، بر عموم ملت است که مراقبت از آنان کنند و آنان را به همان کمیته معرفی نمایند.

۴. از تیراندازی‌های بی‌مورد و هدر دادن فشنگ‌ها شدیداً احتراز کنید که موجب نارضایتی مردم و اتلاف اموال عمومی است.

۵. هر کسی به یکی از اماکن دولتی یا غیر آن حمله کند، مورد تعقیب واقع می‌شود.

۶. مردم موظف‌اند از حمله به شهربانی‌ها و کلانتری‌ها و ژاندارمری‌ها و پادگان‌های ارتش و اماکن دولتی و ملی و کاخ‌ها جلوگیری کنند؛ و با برادران نیروهای هوایی و زمینی و دریایی و سایر قوای دولتی برادرانه رفتار نمایند که آنان به ملت پیوسته‌اند.

اهالی محترم ایران، جنود اسلامی ولی امر - عجل الله تعالی فرجه - نگذارید اسلحه به دست مخالفان اسلام بیفتد؛ فرصت به دشمنان خدا و ملت ندهید.^۱

اما در همین روز، پس از اعلام این پیام از رادیو تلویزیون، سازمان چریک‌های فدایی خلق تهران فوراً با صدور اطلاعیه‌ای به مخالفت با فرمان امام برخاست و از تحویل

۱. صحیفه امام، ج ۶، ص ۱۳۸.

امام نوشت:

سلاح‌های بی‌شماری که از پادگان‌های ایران

دزدیده بود، اجتناب کرد^۱ و طی نامه‌ای به
نظر به مصالح عمومی
میهن و انقلاب شایسته است
مسئله سلاح‌هایی که در
روزهای اخیر از ارتش مزدور
در سراسر ایران مصادره
شده است، به طور کلی در
چهار چوب مناسبات سازمان
[چریک‌های فدایی خلق] با

در روزهای پایانی بهمن ۵۷ گروه‌های
چریکی مخصوصاً دو سازمان
چریک‌های فدایی خلق و سازمان
مجاهدین خلق به خاطر تجربه
تشکیلاتی گذشته، با برنامه‌ریزی
قبلی بیشترین بهره را بردند و تا
توانستند سلاح‌های سبک کلانتری‌ها
و پادگان‌های تهران را سرقت کردند.
به طوری که این گروه‌ها انبارهای پر
از اسلحه و مهمات برای خود ساختند
و هر یک مبدل به یک واحد نظامی
مخفی و تا دندان مسلح شدند

سایر نیروها و دولت مورد مذاکره قرار گیرد...^۲

این سازمان و سایر گروه‌های تروریستی و جنگ‌طلب از همان آغاز پیروزی سر
ناسازگاریشان را با انقلاب اسلامی نشان دادند. و گر نه هیچ دولتی چه اسلامی و چه غیر
اسلامی، خواه از نوع جهان سوم باشد و خواه از کشورهای پیشرفته، به هیچ‌وجه تحمل
نمی‌کند که گروه‌های سیاسی آن کشور مسلح باشند و انبار تسلیحات نظامی داشته
باشند. به قول آقای انوشیروان لطفی یکی از سران سازمان چریک‌های فدایی خلق
«عدم تحویل سلاح خود معلول عدم پذیرش جمهوری اسلامی در مرحله اول فعالیت
سازمان است.»^۳

۱. متأسفانه در آن زمان همه گروه‌های سیاسی ضد انقلاب اعم از سازمان چریک‌های فدایی خلق، سازمان
مجاهدین خلق شاخه رجوی معروف به سازمان منافقین و گروه میثمی (سازمان مجاهدین خلق شاخه مهندس
لطف‌الله میثمی) در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن سال ۵۷ سلاح‌های بیت‌المال را از مراکز نظامی سرقت کردند و
حاضر به پس دادن آنها نبودند. گروه‌هایی مثل فدائیان خلق و منافقین حتی با این سلاح‌ها جنگ مسلحانه علیه
جمهوری اسلامی به راه انداختند و گروه‌هایی مثل میثمی‌ها تا سال‌ها پس از انقلاب حاضر به تحویل این سلاح‌ها
نبودند. چنانکه حجت‌الاسلام سید حسین موسوی دادستان سابق انقلاب طی نامه‌ای خطاب به مجله/یران فردا،
در مرداد سال ۷۷ نوشت: «ایشان [لطف‌الله میثمی] خود بهتر می‌دانند که چند ماه قبل از دستگیری از من وقت
ملاقات خواستند و با یکی از دوستانشان پیش من آمدند و... به من گفتند که گروه ایشان چند تا اسلحه دارند. من
به ایشان گفتم... اسلحه‌ها را نباید نگهداری کنید یا به دادستانی انقلاب و یا به کمیته مرکزی تحویل دهید. از طرف
دادستانی کل انقلاب اسلامی ایران مکرراً اعلام شده بود که نگهداری بدون مجوز اسلحه جرم محسوب می‌شود.
مضافاً بر اینکه اسلحه شخصی هم نبود، بلکه بیت‌المال بود. ولی به حرف من گوش نکردند و توجیه ایشان که ممکن
است کودتا بشود هرگز دلیل بر نگهداری غیر قانونی اسلحه نمی‌شود. و گر نه هر گروهی با احتمال و بهانه کودتا باید
اسلحه‌خانه درست کند.» ر.ک: یران فردا، س ۷، ش ۴۵، مرداد سال ۷۷، ص ۵۹.

۲. کیهان، سه‌شنبه ۲۴ بهمن ۵۷، ص ۶.

۳. دو مقاله، تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۶۷، ص ۲۴.

سازمان چریک‌های فدایی خلق در نتیجه چنین سیاست غلطی در نخستین روزها و ماه‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی دست به اغتشاش و جنگ مسلحانه در مناطق قومی و مرزی ایران از جمله گنبد و ترکمن صحرا زدند و در لوای شعارهای مردم‌فریب، موجب کشتار و آوارگی هزاران نفر از مردم مسلمان شیعه و سنی شدند. لذا کالبد شکافی جزئیات این موضوع نقش مهمی در بیداری جوانان و نسل‌های آینده این مناطق خواهد داشت و مقاله حاضر گامی است در همین مسیر.

تشکیل کمیته‌های مردمی و همبستگی علمای ترکمن با انقلاب

در این میان با اعلام خبر پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام - که معجزه قرن نام گرفت - ده نفر از علمای بزرگ فارس و ترکمن منطقه گنبد کاووس که نگران «ایجاد نفاق و برادر کشی» در منطقه بودند، در آن لحظات حساس، روز ۲۲ بهمن سال ۵۷ اطلاعیه مهمی خطاب به مردم فارس و ترکمن صادر نمودند:

همشهریان و برادران تسنن و تشیع شهرستان گنبد کاووس و حومه اینک که اطلاع حاصل شد برادران ارتشی ما همبستگی خود را اعلام کرده‌اند، به شکرانه این موفقیت اسلام و به منظور جلوگیری از ایجاد نفاق و برادر کشی از عموم جوانان شهر که نظامات شهر را عهده‌دار



تجمع مردم مسلمان گنبد در دفاع از آرمان‌های انقلاب

هستند خواستاریم که برای آرامش شهر از ایجاد هر گونه مزاحمت برای اشخاص به هر عنوان جلوگیری به عمل آید.

از عموم محترمین و ریش سفیدان هر محل خواستاریم که عموم مردم را به یکرنگی و آرامش دعوت نموده و با این روش از هر گونه پیش آمد ناگواری که دست‌های مرموز می‌خواهند بین ما برادران تسنن و تشیع که سالیانی دراز با کمال مهربانی در کنار هم زندگی می‌کردیم، بر هم زنند جلوگیری شود.

از عموم کسبه و تجار محترم خواستاریم برای رفع حوائج عمومی فردا مغازه‌های خود را باز نمایند.

ضمناً تقاضا داریم نسبت به کلیه اتومبیل‌هایی که به شهر داخل و یا از شهر خارج می‌گردند هیچ گونه مزاحمتی ایجاد نگردد.

این اطلاعیه را ۵ نفر از علمای تر کمن (اهل تسنن) شامل:

الحاج آناقلیچ آخوند نقش‌بندی، الحاج شیرمحمد آخوند شکاری، الحاج نورمحمد آخوند طلائی، الحاج جلیل آخوند جعفربای و الحاج الله بردی آخوند قوجقی به اضافه پنج نفر از علمای فارس (اهل تشیع) امضا نمودند که عبارت‌اند از: الحاج سید محمد موسوی جاجر می، الحاج شیخ محمد حسین اردبیلی، الحاج شیخ محمدعلی قاینی، الحاج شیخ علی اکبر ابراهیمی و الحاج سید عبدالعظیم حسینی.

در چنین شرایطی بلافاصله پس از پیروزی انقلاب کمیته‌های موقت انقلاب اسلامی در همه شهرهای دور و نزدیک، حتی بسیاری از روستاهای کشور با مشارکت علما و جوانان مسلمان و مبارز، به منظور خدمت به مردم و برقراری نظم و امنیت جامعه تشکیل شدند و اداره امور محلات و مناطق خود را در دست گرفتند. حتی برخی از این کمیته‌ها دو ماه جلوتر یعنی در اواخر عمر حکومت پهلوی، با رهنمودهای حضرت امام خمینی - رهبر انقلاب - جهت برقراری انتظامات و توزیع ارزاق و سوخت تأسیس شدند.

آقای محمد صفایی یکی از فرهنگیان انقلابی گنبد می‌گوید:

کمیته انقلاب در گنبد دو ماه قبل از پیروزی انقلاب تشکیل شد و مرحوم حجت‌الاسلام ابراهیمی، آقای محمد نوروزی (نماینده، دوره اول گنبد در مجلس) آقای سید باقر موسوی، و آقای مهندس شاهرودی عضو آن بودند که الان نام تعدادی را به خاطر ندارم. به هر حال انقلاب پیروز شد کمیته‌ها هم (رسماً) تشکیل یافت که بنده به عنوان مسئول



سیاسی فرهنگی و نظامی این کمیته بودم.^۱

این کمیته‌ها اولین نهاد مردمی و انقلابی بودند که خودجوش و بدون وابستگی گروهی و حزبی به وجود آمدند و انصافاً نقش مهمی در تأمین امنیت جامعه و مدیریت جامعه در آن شرایط بحرانی ابتدای انقلاب داشتند. به گفته آیت‌الله نورمفیدی:

لازم بود که بعد از پیروزی انقلاب، فوراً مرکزیتی به وجود بیاید تا نظم و امنیت را در شهر برقرار کند که این مسئولیت با کمیته انقلاب بود... مسائل و مشکلات زیادی هم وجود داشت، گاهی مسائلی پیش می‌آمد... مثلاً در جنگ گنبد، آیت‌الله خامنه‌ای با من تماس گرفتند، که راجع به مسئله گنبد با هم صحبت کردیم. آن موقع ایشان عضو شورای انقلاب بودند.^۲

حتی در گمیشان که یک منطقه کاملاً ترکمن‌نشین بود کمیته موقت انقلاب اسلامی تشکیل شد:

در روز دوشنبه ۵۷/۱۱/۲۳ جلسه‌ای با حضور روحانیون و طبقات مختلف شهر گمش تپه [گمیشان] در سالن شهرداری تشکیل گردید و پس از سخنرانی نمایندگان حضار در مورد پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری مجاهد اعظم آیت‌الله العظمی امام خمینی و ضمن تبریکات صمیمانه به پیشگاه رهبر انقلاب و خلق قهرمان ایران کمیته‌ای به نام «کمیته موقت انقلاب اسلامی گمش تپه» به منظور پاسداری از انقلاب تشکیل شد و اعضای اصلی به شرح زیر معرفی گردید:

۱. حاجی نظر آخوند قره‌جه
۲. حاجی آق محمد آخوند بلخانی
۳. حاجی قربان آخوند منصور
۴. حاجی ابراهیم آخوند قولی
۵. مراد آخوند زحمتکش
۶. عطاجان آخوند طلایی
۷. حاجی یحیی قاری عاصمی
۸. اوغان ترک‌بائی
۹. حاجی محمد قرنجیک

۱. غلامرضا خارکوهی، استان گلستان در انقلاب اسلامی، ج ۳، ص ۷۵۴.

۲. همان، خانواده گنبد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آماده انتشار.

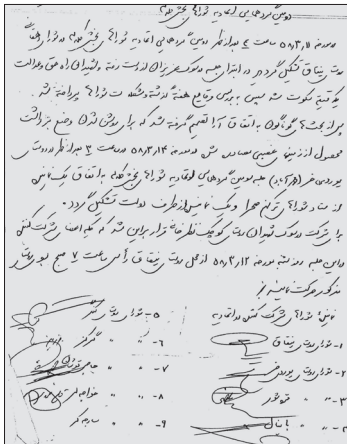
۱۰. حاجی محمد عظیمی
۱۱. عراز محمد بخشی محمدی
۱۲. دُردی شیدایی
۱۳. الله بردی قره‌جه
۱۴. طاغن قلیچ قره‌جه
۱۵. ناز محمد قربانپور
۱۶. قربان گلدی حسینی
۱۷. حاجی جبار بردی رحمانی
۱۸. کریم ساتلقی
۱۹. رحیم بردی سرداری
۲۰. سید قلی قره‌جه
۲۱. باباقا همتی
۲۲. عیسی برنوس

کمیته موقت انقلاب اسلامی ترکمن - گمش تپه^۱

اولین شیطنت کمونیست‌ها در گنبد و ترکمن صحرا

اما کار کمیته انقلاب در گنبد با شیطنت آشکار سازمان چریک‌های فدایی خلق مواجه شد. به طوری که اولین اختلاف و درگیری در شهرستان گنبد کاووس یک روز بعد از پیروزی انقلاب - در تاریخ ۵۷/۱۱/۲۳ - اتفاق افتاد. در یکی از اسناد تاریخی چنین آمده است:

در روز ۲۳ بهمن ماه ۱۳۵۷ عده‌ای از جوانان مسلمان گنبد با حمله به شهربانی، آن را خلع سلاح کردند و در آنجا مستقر شدند. به دنبال این واقعه، به تحریک چریک‌های فدایی عده‌ای از جوانان ترکمن به



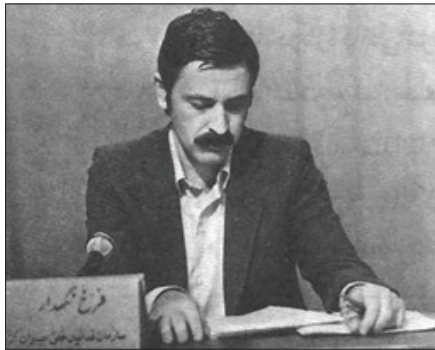
سندی از تلاش کمونیست‌ها برای تسلط بر روستاهای ترکمن صحرا



نیروهای انقلابی مستقر در شهربانی گنبد هجوم آورده و خواهان تقسیم سلاح‌ها شدند. چریک‌ها با ترویج این مطلب که شیعه‌ها تفنگ‌ها را گرفته، می‌خواهند حمله چماق به دست‌ها را که از جانب ترکمن‌ها صورت گرفته است،^۱ تلافی کنند، به تحریک و تهییج احساسات ناسیونالیستی ترکمن‌ها پرداختند. در نتیجه این تحریکات، نهایتاً برای اینکه کار به برادر کشی نیانجامد و اسلحه‌ها به دست چریک‌های فدایی خلق نیفتد، جوانان مسلمان با دعوت عده‌ای از عناصر شهربانی، پاسگاه شهربانی را به آنها [مأموران شهربانی] تحویل دادند و برای ختم غائله، سلاح‌ها را نیز پس دادند.^۲

آقای محمد صفایی درباره شیطنت‌های اولیه کمونیست‌ها در گنبد می‌گوید:

در همان زمان قبل از پیروزی، ما می‌شنیدیم که چریک‌های فدایی خلق دارند اسلحه انبار می‌کنند و حتی اطلاع داشتیم که اسلحه‌ها را در کجا انبار کرده‌اند... تا اینکه آقایان چریک‌های فدایی خلق آمدند و گفتند که ما هم باید در کمیته مشترک باشیم. ولی ما گفتیم انقلاب، اسلامی است و هر کس می‌خواهد در انقلاب نقش داشته باشد،



فرخ نگهدار که یکی از سران ارشد سازمان چریک‌های فدایی خلق و از عوامل اصلی بروز جنگ گنبد و کشتار مردم مسلمان منطقه بود.

۱. روز ۲۰ بهمن سال ۵۷ چماقداران شاه‌دوست با تشویق و ترغیب مأموران گنبد با راهپیمایی در خیابان‌های این شهر، به غارت منازل و مغازه‌های مردم پرداختند و به زنان و مردان بی‌گناه حمله نمودند و حتی به حمام زنانه شهر نیز جسارت کردند که حاصل آن تعدادی شهید و مجروح و تخریب و نابودی اموال مردم مسلمان و انقلابی بود. آنها حتی وارد خانه خانواده‌ای متدین شدند و شکم مادر باردار خانواده را جلوی چشم فرزندان پاره نمودند! کاری شبیه جنایات سربازان مغول. رک: غلامرضا خارکوهی، *استان گلستان در انقلاب اسلامی*، همان، ص ۷۳۲.

۲. آرشیو مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، سند شماره ۳۰۱۱۲۵۸۶.

باید عقاید اسلامی را قبول نماید. لذا ما با مار کسیست‌ها نمی‌توانیم کمیته مشترکی تشکیل بدهیم که بعضی اعضای آن مسلمان و بعضی مار کسیست باشند. حضرت امام هم فرموده بودند که ما با مار کسیست‌ها همکاری نمی‌کنیم.^۱

این گروه در آستانه پیروزی انقلاب با سازماندهی اعضای خود، ضمن خلع سلاح برخی از مراکز نظامی و پاسگاه‌های کشور و ربودن و ذخیره کردن این سلاح‌ها در مناطق مرزی و قومیتی مثل کردستان، بلوچستان، خوزستان و ترکمن صحرا، مردم را به بهانه ظلم مضاعف، ستم ملی، تقسیم اراضی فئودال‌ها و گرفتن حقوق اجتماعی و سیاسی از دست رفته، تحریک نمود. اما در پس همه این شعارهای به ظاهر زیبا و جذاب، شعار خودمختاری و تجزیه طلبی بود که مکرر فریاد می‌زدند:

خودمختاری برای ترکمن صحرا، دموکراسی برای ایران

خودمختاری برای کردستان، دموکراسی برای ایران

خودمختاری برای خوزستان، دموکراسی برای ایران.^۲

آقای محمدعلی این‌انلو یکی از فرهنگیان انقلابی گنبد در این باره می‌گوید:

سازمان چریک‌های فدایی شعارهای مردم‌پسند و عامیانه‌پسند نیز می‌داد. از جمله شعار: «نان - مسکن - آزادی»، یا «حکومت خلقی - خودمختاری قومیت‌ها» و از این قبیل شعارها که فئودال‌ها باید نابود شوند و نیز کارخانه‌ها باید بین محرومان تقسیم شود؛ و همان شعارهای مارکسیستی و لنینیستی که از طرف شوروی سابق نیز حمایت می‌شدند. طرفداران این گونه شعارها نیز بیشتر در مناطق مرزی کشور بودند و در این مناطق رواج داشت. به همین سبب آنها در

۱. غلامرضا خارکوهی، همان، ص ۷۵۴.

۲. متأسفانه در آن روزها «خودمختاری» مد روز شده بود. چنانکه یکی از خوانندگان مطبوعات به نام امیر جعفری - کشاورز طی نامه‌ای نوشته بود: این روزها ادعای خودمختاری مد روز است و هر هفته نوبت یکی از استان‌هاست. به عقیده من، ممکن است این موج، به زودی به اعلام استقلال هم برسد. در ضمن یک سؤال دارم. اگر در این بحبوحه، استان زرخیز خوزستان هم با سر و صدایی که عرب‌های آنجا راه انداخته‌اند اعلام استقلال کرد، تکلیف مملکت و نفت ما چیست؟» رک: امید/ ایران، ش ۱۲، ۳ اردیبهشت سال ۵۸، ص ۳۳.

حتی احمد بنی‌احمد - نماینده مجلس شورای ملی شاهنشاهی و طرفدار آیت‌الله شریعتمداری - هم خود را حامی خودمختاری معرفی می‌کرد. در همین راستا یکی از شعارهای «حزب اتحاد برای آزادی» به رهبری احمد بنی‌احمد این بود: «فدرالیسم را با حفظ تمامیت ایران خواستاریم.» همان، ص ۳۰ [جالب اینکه آن روزها به رغم اینکه بسیاری از شخصیت‌های روشنفکر مدافع خودمختاری قومیت‌ها بودند، دکتر سید ابوالحسن بنی‌صدر با آن مخالف بود و می‌گفت: «اگر به کردها خودمختاری بدهند یا باید تابع شوروی بشوند یا امریکا، و از این نظر بهتر است که تابع خود ما باشند.» رک: همان، ش ۹، ۱۳ فروردین سال ۵۸، ص ۸.





کشتار، تخریب و آوارگی مردم
مسلمان، ره آورد جنگ مسلحانه
کمونیست‌ها در گنبد

منطقه ترکمن صحرا نفوذ زیادی
پیدا کردند.^۱

سازمان چریک‌های فدایی خلق که ستاد
مرکزی آن در تهران بود، شاخه‌ای نیز در شهرهای
مختلف ترکمن صحرا داشت که فعالیت می‌کرد.
آقای عباس هاشمی - معروف به هاشم - از اولین
مسئولان سازمان چریک‌های فدایی خلق بود که
بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب به ترکمن صحرا
آمد. او می‌گوید:

ترکمن صحرا با انقلاب بهمین
شکفت. رفقای ترکمن^۲ که
پیشگامان خلق ترکمن بودند،

سریعاً با سازمان تماس گرفتند و مسائل خودشان را با ما در میان
گذاشتند. سازمان من و نقی حمیدیان (بعداً عضو کمیته مرکزی
اکثریت) را برای مسئولیت استان مازندران به منطقه فرستاد که عملاً
من مسئول گنبد و ترکمن صحرا بودم و ایشان بیشتر به شهر ساری و
غیره می‌پرداخت.^۳

حضور اعضای ارشد این سازمان چریکی در منطقه ترکمن صحرا نشانگر اهداف و
برنامه‌های بزرگی بود که آنها برای اجرا در این منطقه در سر می‌پروراندند. به ویژه
آنکه آنها از ابتدای ورود، همگام با برنامه‌های سیاسی و فرهنگی به تسلیح و آموزش
نظامی جوانان ترکمن هم توجه داشتند. بدون شک چنین کارهایی خارج از عرف یک
کار حزبی بود و بستر ساز جنگ و درگیری است. به قول آقای انوشیروان لطفی یکی از
سران سازمان چریک‌های فدایی خلق:

در حقیقت می‌توان گفت حضور سازمان [چریک‌های فدایی خلق]
در این منطقه [ترکمن صحرا] به مثابه تنها نیروی سیاسی و نقض

۱. از خاطرات نامبرده برای مؤلف.

۲. کمونیست‌ها به همفکران و همکاران و هم حزبی‌های خود «رفیق» و «رفقا» می‌گویند.

۳. این مصاحبه برگرفته از مجله/رژس، ش ۷۹ است. (رژس، نشریه‌ای ضد انقلابی است در زمینه فرهنگی،
اجتماعی و سیاسی، که از بهمن ماه سال ۱۳۶۹ (فوریه ۱۹۹۱) به مدیریت و کوشش پرویز قلیچ‌خانی در پاریس
منتشر می‌شود.)

چریک‌های فدایی خلق خاویاری
را می‌خوردند که لوکس‌ترین غذای
دربار پهلوی و سرمایه‌داران اروپا
و امریکا بود. آنگاه دم از حقوق
کارگر و دهقان می‌زدند و خود را
مدافع مردم محروم ترکمن معرفی
می‌کردند! آیا کسی که لوکس‌ترین
و گران‌ترین غذای جهان را
می‌خورد می‌تواند مدافع حقوق
خلق مستضعف ترکمن باشد؟!۱

حاکمیت جمهوری اسلامی در
آنجا، زمینه اصلی بروز حوادث
گنبد می‌شود.^۱

بندر ترکمن در واقع سرپل ارتباطی شبکه
تشکیلات سازمان چریک‌های فدایی خلق و
کمونیسست‌های جنگ‌افروز در منطقه بود. آقای
نقی حمیدیان در خاطراتش پرده از این موضوع
برمی‌دارد:

بندر ترکمن به سرپل ارتباطی
تبدیل شده بود. برای مسئولیت

بندر از قبل با رفیق قاسم گفت‌وگوهایی داشتیم. او که سخت سرگرم
فعالیت و سازماندهی در بابل بود نمی‌توانست کارهایش را نیمه‌کاره
رها کند. از این روی به پیشنهادم جواب مثبت نمی‌داد. اما پس از وقوع
جنگ، با توجه به شرایط حساسی که به وجود آمده بود، پذیرفت. توافق
کردیم که به طور موقت به بندر ترکمن رفته مسئولیت این شهر و منطقه
اطراف را به عهده بگیرد. اما در عمل دست کم حدود یک سال و نیم
[یعنی تا اواخر تابستان سال ۵۹] در منطقه باقی ماند.^۲

به این ترتیب ورود نمایندگان چریک‌های فدایی خلق به ترکمن صحرا ابتدا از
بندر ترکمن آغاز شد. آنان در خانه‌ای مجلل مفروش به فرش‌های ترکمنی و غذای لذیذ
مستقر و پنهان شدند. چنانکه یکی از ترکمن‌های هوادار سازمان چریک‌های فدایی خلق
ساکن شهر بندر ترکمن که میزبان نمایندگان اعزامی سازمان بوده، می‌گوید:
من با آقای هاشمی اواخر سال ۱۳۵۷ در بندر ترکمن آشنا شدم.
ایشان به همراه چند نفر از رهبری چریک‌ها (اگر اشتباه نکنم آقای نقی
حمیدیان نیز همراه آنها بود) چند روزی مهمان من بودند... در مدت
اقامتشان در بندر ترکمن، اتفاق پذیرائی بزرگ، گرم و مفروش باقالی‌های
اصیل ترکمنی در اختیار داشتند. ناگفته نماند که سر سفره صبحانه نیز
هر روز خاویار تازه آماده بود. [!]^۳

۱. دو مقاله، همان، ص ۲۹.

2. safar_arezoo@yahoo.co.uk

۳. نویسنده مقاله: چاری - chary1@hotmail.de





اعترافات دو نماینده سازمان چریک‌های فدایی خلق نشان می‌دهد که این سازمان از همان ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، با اعزام چند نیروی زبده و مخصوصاً عباس هاشمی و نقی حمیدیان سعی داشت از یک سو هر روز نفوذ و اقتدار خود را در ذهن و شخصیت و اندیشه هواداران بومی ترکمن تحکیم بخشد و از سوی دیگر از نظر جغرافیایی سلطه و نفوذ مطلق خود را بر حیطة جغرافیایی سرزمین ترکمن صحرا توسعه دهد.

آنان خاویاری را می‌خوردند که لوکس‌ترین غذای دربار پهلوی و سرمایه‌داران اروپا و امریکا بود. آنگاه دم از حقوق کارگر و دهقان می‌زدند و خود را مدافع مردم محروم ترکمن معرفی می‌کردند! آیا کسی که لوکس‌ترین و گران‌ترین غذای جهان را می‌خورد می‌تواند مدافع حقوق خلق مستضعف ترکمن باشد؟! محفل مخفی شهر بندر ترکمن در واقع اتاق فکر و مقر فرماندهی جریانات و حوادث بعدی بود که در این شهر و گنبد و کل ترکمن صحرا رقم می‌خورد.

گرچه برخی از اتفاقات ناچیز را هواداران سازمان سر خود انجام می‌دادند. اما سر خط همه حوادث ضد انقلابی و ضد مردمی به این سازمان و تشکل‌های اقماری آن متصل می‌شد. این حوادث از انتشار یک اطلاعیه تبلیغاتی گرفته تا برپایی تظاهرات و سخنرانی و جنگ مسلحانه و مصادره اراضی کشاورزی را در بر می‌گرفت.

آقای عباس هاشمی که خود از عوامل اصلی این مشکلات بوده، می‌گوید:

ترکمن‌ها با آن که سازمان [چریک‌های فدایی خلق] را مثل چشم و گوش خود دوست داشتند و تقریباً همه خودشان را هوادار فدایی می‌دانستند، در عین حال پیش از ما کار مصادره اراضی مالکان را خودشان شروع کرده بودند.^۱

اما بین آنها بر سر چگونگی کار مصادره و میزان اراضی اختلاف شدیدی بود که نماینده سازمان چریک‌های فدایی خلق اعزامی از تهران آقای نقی حمیدیان در بخش اول کتاب *سفر با بال‌های آرزو* در این باره چنین می‌نویسد:

در آنجا متوجه شدیم که این دسته از مبارزان [یعنی دکتر بردی آهنگری، گری، کاکا... و جمعه بودش] با گروه متشکلی از هواداران جوان تر و پر شورتر این شهر [گنبد کاووس] اختلاف نظرهایی در مورد چگونگی فعالیت در منطقه دارند. آنان از زاویه ملایم‌تری نسبت به

تندروی‌های آنان [یعنی حاجی، تاجی، بهمن، ابراهیم، قربان شفیع، انین و...] انتقاداتی البته سر بسته مطرح می‌کردند. ما نیز ضمن تأیید گفته‌های آنان در مورد خودداری از تندروی‌ها مانند تقسیم زمین‌های کمتر از پنجاه هکتار، به آنها گفتیم که با آن دسته از دوستان تماس می‌گیریم تا با نظرات آنان نیز آشنا شویم.

آقای حمیدیان سپس یادآور می‌شود که با توجه به این مسائلی که در ذهن ما می‌گذشت، نظرات و استدلال‌های دسته دوم یعنی تندروها را پذیرفتیم^۱ و آن را مبنای اصلی فعالیت تشکیلات هواداران سازمان در منطقه قرار دادیم.^۲

آقای عباس هاشمی در مورد مصادره اراضی منطقه توسط طرفداران سازمانش در ترکمن صحرا می‌گوید:

بخشی از کار ما در واقع «تصحیح» این مصادره‌ها بود. به این معنی که آنها را از مصادره زمین‌های کوچک و خرده مالکی، منع می‌کردیم و شوراها را سازمان می‌دادیم و این روندی بود که مثل برق و باد پیش می‌رفت. مثلاً روزهایی بود که ده‌ها شورا شکل می‌گرفت. برای همین ما در یک دوره خیلی کوتاه شاهد منطقه‌ای بودیم که تماماً زیر پوشش شوراهای واقعی بود و این شوراها به طور زنده‌ای با «ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا» که یک کمیته هماهنگی بود، وصل بودند و تمام مسائل و مشکلاتشان را با «ستاد» در میان می‌گذاشتند. در حقیقت

۱. البته حمایت نماینده تام‌الاختیار سازمان چریک‌های فدایی خلق از دسته دوم که جوانان روشنفکر و تندروی ترکمن و شیفته مرام کمونیستی این سازمان بودند، موجب اختلافاتی در میان هر دو دسته شد. چنانکه آقای رشید آهنگری می‌گوید: «روند حوادث در منطقه و هم‌خوانی روحیات ماجراجویی سازمان با آن، بر خلاف حمایت ضمنی و ظاهری آقای حمیدیان از مواضع «دسته اول که گروهی ملایم» بودند، عملاً در جهت تقویت دسته «تندروها»، یعنی نیروهایی که به طور مستقیم و غیر مستقیم با سازمان در ارتباط بوده‌اند، پیش رفت. کما اینکه گزینش و حمایت‌ها حتی تا آنجا گسترش یافت که سازمان و بخشی از گروه «دسته تندروها» سیاست انزوا و تبلیغات تحریک‌آمیزی را علیه بخشی از «این دوستان گروه ملایم» که علاوه بر داشتن پایگاه مردمی در جامعه، از تجربیات بیشتری نیز نسبت به دسته دوم برخوردار بودند، برآمده و اینجا و آنجا آنها را عوامل نفوذی «حزب توده» در کانون و ستاد معرفی می‌کردند. به نظر من این تغییر در سیاست سازمان در منطقه علاوه بر بینشی بودن آن، دارای بار خصلتی نیز بوده است. آنها از یک طرف از پایگاه اجتماعی و نفوذ «دسته اول» در بین مردم و جامعه ترکمن و از طرفی دیگر این نیروها که از یک پتانسیل نسبی و سابقه تجربه برخوردار بودند، رقیب سیاسی جدی خود در منطقه ارزیابی می‌کنند. این فکر ناظر بر سیاست آقای حمیدیان و همفکرانش در آن دوران، آنها را در جهت حمایت همه‌جانبه از نیروهای روشنفکر جوان که سازمان را صادقانه و شیفته‌گونه پذیرفته بودند برانگیخت.»

رک: تورکمن یولی www.turkmenyoli.persianblog.com - شنبه ۲۸ آذر ۱۳۸۳.

۲. همان.



«ستاد» یک «دولت» محلی بود.^۱

اما باید پرسید که به موازات تأسیس و توسعه ستاد مرکزی شوراهای که قاعداً باید یک تشکل صنفی برای حل مشکلات کشاورزان باشد، چرا آن را مسلح می‌کردند و آنجا را به انبار اسلحه مبدل کرده بودند؟^۲

علت در بیانیه‌های این سازمان نهفته است که آنها با آموزش و سازماندهی افراد در این تشکل‌ها مقدمات تشکیل ارتش خلقی مورد نظر خود را به وجود می‌آوردند تا هر زمان خواستند با کمک آنها جنگ مسلحانه در گنبد و کردستان و سایر جاها به راه اندازند. چنان که آقای حیدر مسئول نشریه کار ارگان رسمی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در مصاحبه‌ای گفت:

سیاست سازمان در آن مقطع تسلیح مردم بود و این سیاست در ترکمن صحرا که هواداران سازمان بودند، قطعاً در تسلیح ترکمن‌ها موثر بود.^۳

آقای عباس هاشمی (معروف به هاشم) نیز در مصاحبه با پرویز قلیچ‌خانی اعتراف کرد که روز میتینگ معروف گنبد «ما مسلح بودیم.» او همچنین تصریح می‌کند که لحظه‌ای از کار تبلیغ، ترویج و تشکیل شوراهای و البته تسلیح (!) آنها غافل نبوده است. او سپس می‌گوید:

همین جا انتقادی به خودم دارم که باید مطرح کنم و آن این است که در انتخاب نام «ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا» دچار بی‌دقتی و اشتباه شدم. چرا که این نام تحریک‌آمیز بود. به گمان من حتی ما می‌توانستیم فعالیت‌هایمان را در پوشش همان «کانون فرهنگی خلق ترکمن» یا چیزی مشابه آن پیش ببریم و کارمان را بیشتر ادامه بدهیم. البته درگیری و جنگ اجتناب‌ناپذیر بود و بالأخره اتفاق می‌افتاد. چون محتوای کار ما خطرناک بود!^۴

اعترافات دو نماینده سازمان چریک‌های فدایی خلق نشان می‌دهد که این سازمان از همان ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، با اعزام چند نیروی زبده و مخصوصاً عباس هاشمی

۱. آرش، همان.

۲. همان.

۳. مصاحبه نامبرده با سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران در خارج از کشور.

۴. آرش، همان.



و نقی حمیدیان سعی داشت از یک سو هر روز نفوذ و اقتدار خود را در ذهن و شخصیت و اندیشه هواداران بومی تر کمن تحکیم بخشد و از سوی دیگر از نظر جغرافیایی سلطه و نفوذ مطلق خود را بر حیطه جغرافیایی سرزمین تر کمن صحرا توسعه دهد. به این منظور چند اقدام را همزمان در دستور کار خود قرار دادند:

۱. مصادره اراضی و تقسیم آن بین تراکمه که در میان روستاها و تر کمن‌ها خیلی مؤثر بود و جاذبه داشت.
۲. تأسیس و توسعه کانون فرهنگی - سیاسی خلق تر کمن و شوراها دهقانی و ستاد مرکزی شوراها تر کمن صحرا.
۳. جمع‌آوری اسلحه و تسلیح و آموزش نظامی و استخدام چریک در تر کمن صحرا.
۴. تبلیغات و کار فرهنگی مثل سخنرانی فیلم، موسیقی، ادبیات تر کمن، تشکیل کلاس و جلسات سیاسی، نشر اعلامیه و مطبوعات با آموزه‌های مارکسیستی، و ترویج شعارهای مردم‌پسند اما کمونیستی در مورد اراضی کشاورزی و اتحاد قومی و وحدت طبقاتی.^۱

نفوذ تشکیلاتی چریک‌های فدایی خلق در تر کمن صحرا

در همین راستا چهار نفر از تر کمن‌های عضو سازمان چریک‌های فدایی خلق به اسامی: محمد درخشنده توماج، طواق محمد واحدی، عبدالحکیم مختوم و حسین جرجانی، در تاریخ ۲۶ بهمن ماه سال ۱۳۵۷، «کانون فرهنگی - سیاسی خلق تر کمن» را بنا نهادند.^۲ در ابتدا نام این تشکیلات «کانون فرهنگی خلق تر کمن»^۳ در نظر گرفته شده بود و بنا بود صرفاً به کار فرهنگی در تر کمن صحرا بپردازد، ولی تندروهای سازمان چریک‌های فدایی خلق و هواداران محلی‌اش موجب تغییر نام آن به «کانون فرهنگی - سیاسی خلق تر کمن» شدند که تمام هدف و کارش هدایت مبارزات کمونیستی و ایجاد منطقه خودمختار و تجزیه‌طلبی در تر کمن صحرا بود.

۱. غلامرضا خارکوهی، *غانله گنبد*، همان.

۲. بخشی از نامه سرگشاده کمیته کانون فرهنگی - سیاسی خلق تر کمن در اروپا در تاریخ ۲۹/۲/۲۰۰۸ میلادی به آقای خوزه مانوئل بارروس ریاست کمیساریای عالی اتحادیه اروپا. رک: سایت تر کمنستان ایران

Inga kommentarer

۳. به گفته آقای نوربردی ایری، این کانون بعد از پیروزی انقلاب بدون سازمان یافتگی از طرف گروهی از جوانان گنبد با تصرف کتابخانه «باغ ملی» گنبد پایه‌گذاری شد و در چند روز اول نام‌های زیادی به خود گرفت. ولی مکان را عوض نکرد. تنها چیزی که از کانون جدا شد دفتر روستایی آن بود که به ستاد مرکزی شوراها روستایی تر کمن صحرا تبدیل شد و خود در ساختمان فرمانداری و به شکل بزرگ‌تر از کانون به فعالیت خود ادامه داد.



مختوم، جرجانی، توماج، واحدی، ۴
تن از سران کمونیست و معدوم ستاد
خلق ترکمن که موجب کشتار و آوارگی
عده زیادی از مردم مسلمان فارس و
ترکمن شدند.

گرچه اندیشه چپ‌گرایانه مارکسیستی -
لنینیستی سران این کانون و وابستگی آن به
سازمان چریک‌های فدایی خلق امری مبرهن و
قطعی است که بهترین گواه، عملکردها و مواضع
و اطلاعاتیه‌های آن می‌باشد، ولی کافی است بدانیم
که سران فراری این کانون و خود سازمان فدائیان
در سال‌های بعد در سایت‌های مجازی خود در
اروپا و کشور ترکمنستان به خوبی و آشکارا بر
این ادعای ما صحنه گذاشته‌اند. از جمله کانون
فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن در سال ۶۶ ضمن
اعتراف به این وابستگی ایدئولوژیک و سازمانی،
صریحاً اعلام کرد که از ۲۰ اردیبهشت سال
۱۳۶۶ - یعنی ۹ سال پس از تأسیس - از سازمان
چریک‌های فدایی خلق جدا شده، اما با همان
ایدئولوژی مارکسیستی سابق:

نشریه تورکمنستان/ ایران، به دنبال اعلام استقلال «کانون فرهنگی -
سیاسی خلق تورکمن» در بیستم اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۶۶ از سازمان
اکثریت،^۱ به مثابه ارگان مرکزی آن و به عنوان اولین نشریه سیاسی
مستقل و آزاد در تاریخ مبارزاتی ملت تورکمن در شهر پور سال ۱۳۶۶
انتشار و در صحنه سیاسی ایران جایگاه خویش را نمایان ساخت.^۲
آقای مهدی فتاح‌پور مسئول هیئت اعزامی سازمان چریک‌های فدایی خلق کشور در
مذاکرات جنگ اول گنبد، می‌گوید:

ستاد خلق ترکمن توسط روشنفکران ترکمن شکل گرفته بود و
تنها جریانی بود که در منطقه نفوذ داشت. این جریان که رهبران
آن عمدتاً از هواداران سازمان [ما] بودند، وظیفه خود را دفاع از

۱. سازمان چریک‌های فدایی خلق پس از جنگ دوم گنبد و شکست استراتژی جنگ مسلحانه علیه جمهوری
اسلامی به دو گروه منشعب شدند اکثریت و اقلیت. اکثریت همگام با حزب توده، خود را همگام با سیاست‌های
جمهوری اسلامی معرفی کرد و اقلیت راه جنگ مسلحانه را با نظام اسلامی ادامه داد.
۲. سایت ترکمنستان ایران، همان.

گرچه اندیشه چپ‌گرایانه مارکسیستی - لنینیستی سران این کانون و وابستگی آن به سازمان چریک‌های فدایی خلق امری مبرهن و قطعی است که بهترین گواه، عملکردها و مواضع و اطلاعیه‌های آن می‌باشد، ولی کافی است بدانیم که سران فراری این کانون و خود سازمان فدائیان در سال‌های بعد در سایت‌های مجازی خود در اروپا و کشور ترکمنستان به خوبی و آشکارا بر این ادعای ما صحه گذاشته‌اند

دهقانان ترکمن صحرا و پیشرفت سیاست تقسیم زمین در میان آنان می‌دانست.^۱

سازمان چریک‌های فدایی خلق همه برنامه‌ها و سیاست‌ها را با استفاده از هواداران محلی خود در ترکمن صحرا اجرا می‌کرد. در واقع افراد ستاد خلق ترکمن، کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن و ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا، شوراهای دهقانی روستاها، انجمن‌ها و تشکل‌های دیگری مثل معلمان پیشگام و... همه نقش سربازان پیاده‌نظام سازمان چریک‌های فدایی خلق تهران را در ترکمن صحرا ایفا می‌کردند. به گفته آقای مهدی فتاح‌پور عضو مرکزیت سازمان فدائیان و مسئول

هیئت اعزامی آن به گنبد، ستاد خلق ترکمن توسط ترکمن‌های روشنفکری تأسیس شد که عمدتاً از هواداران سازمان فدائیان خلق بودند.^۲

آقای یوسف‌گر، یکی از فعالین سابق و فراری ستاد خلق ترکمن در گفت‌وگو با فصلنامه سؤز که در خارج کشور انجام داده، رابطه بین سازمان چریک‌های فدایی خلق و نیروهای ترکمن را چنین تشریح می‌کند:

بعد که اوضاع و احوال انقلاب پیش آمد خود به خود نیروهای فدایی خارج از ترکمن [صحرا] را طلبید... و سازمان [چریک‌های فدایی خلق به] آنجا نیرو فرستاد و این نیروها به اصطلاح افراد بالای آن سازمان بودند؛ و در نتیجه نیروهای ترکمن که هوادار بودند باید چه کار می‌کردند؟ تحت رهبری آنها فعالیت می‌کردند... بعد از آن دیگر این نیروهای ترکمن نبودند [که در] آنجا تعیین کننده باشند؛ نیروهای ترکمن در خدمت این نیروهایی بودند که از طرف سازمان چریک‌های فدایی خلق تهران [فرستاده شده بودند]. [ترکمن‌ها] نیروهای مجری آنها بودند. در پیوند با توده‌های زحمتکش مردم آن منطقه نیروهای

۱. مصاحبه نامبرده با سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، یکی از گروه‌های ضد انقلاب خارج از کشور.

۲. مصاحبه نامبرده با سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران در خارج از کشور.

ترکمن ظاهراً عمل می کردند، ولی نیروهای ترکمن خط کی را پیش می بردند؟ سیاست کی را پیش می بردند؟ سیاست کادربایی که سازمان فدائیان به آنجا ارسال داشته اند.^۱

به گفته آقای رشید آهنگری واقعیت های عینی آن دوره در منطقه ترکمن صحرا نشان می دهد که نیروهای ترکمن تحت رهبری تشکیلات و مسئولین منتخب و ارسالی از سازمان چریک های فدایی خلق کشور، عمدتاً به عنوان مجریان سیاست های تعیین شده آنها در منطقه عمل می کردند و مسئولین منتخب و رهبری سازمان فدائیان خلق، در ادامه سیاست های ماجراجویانه و قدرت طلبانه شان مُصر بوده اند.^۲

در این رابطه آقای اورمان یکی از فعالین و کادرهای ستاد خلق ترکمن در آن دوره به روشنی جایگاه سازمان فدائیان خلق را در ترکمن صحرا بیان داشته و می نویسد:

اندیشه و عمل حاکم بر فدائیان در آن دوره راهنمای حرکت و مبنای سیاست های کانون و ستاد [خلق ترکمن] را تشکیل می داد.^۳

البته به گفته آقای نقی حمیدیان در کتاب *سفر با بال های آرزو و روحيات شيفته گونه* نیروهای ترکمن به تسلیحات و ماجراجویی نیز از جمله عوامل گسترش وقایع خشونت بار در منطقه ترکمن صحرا بوده است. «نمسه آلمالی» در حدود ۱۳۶ سال پیش درباره علاقه ترکمن ها نوشته است: «دو چیز در میان ترکمن ها خیلی مطلوب است و عشق عجیبی به آن دارند: یکی اسب و دیگری اسلحه خوب.»^۴

سازمان چریک های فدایی خلق چند تشکیلات بومی نیز در این منطقه راه اندازی کرد که مهم ترین آنها «کانون فرهنگی سیاسی خلق ترکمن» و نیز «ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا» بود که معروف به «ستاد خلق ترکمن» بودند. البته مرکزیت هر دو تشکل اخیر در گنبد کاووس قرار داشت. در همین راستا تعدادی از اعضای سازمان چریک های فدایی خلق به رهبری چهار نفر از ترکمن های عضو این سازمان کمونیستی: محمد درخشنده توماج، طواق محمد واحدی، عبدالحکیم مختوم و حسین جرجانی، روز ۵۷/۱۲/۱۱ خانه فرماندار سابق گنبد را به اشغال درآوردند و به «کانون فرهنگی سیاسی خلق ترکمن» تبدیل کردند.

۱. تورکمن یولی، همان.

۲. همان.

۳. سؤز (از نشریات خارج کشور)، ش ۵، ص ۶۳.

۴. پژوهشی درباره ترکمن ها در نسخه ۱۲۹۹ قمری، حسین صمدی، در قلمرو مازندران، مجموعه مقالات، ج ۲، ساری، فرهنگسرای مازندران، زمستان ۱۳۷۲، ص ۶۰.

آقای ناصر رزاقیان می گوید:

عمده استقرار ستاد خلق تر کمن و منافقین در اطراف میل قابوس بن وُشمگیر - که معروف به میل گنبد است - بود. روال ضد انقلاب این بود که اگر کسی می خواست برود توی روستاها کار کند و اقدامات فرهنگی انجام دهد برای مردم آن منطقه، حتماً اینها [یعنی ستاد خلق تر کمن] با او برخورد می کردند. جریانات مقابل نظام و انقلاب جریاناتی بودند که به خاطر پیشینه‌ای که قبل از انقلاب داشتند از یک پایگاه تشکیلاتی برخوردار بودند، و همین ساختار و سازمان باعث شد که اینها در بحث مدیریت منسجم تر از بچه‌های حزب‌اللهی - که توی این حال و هوا نبودند - داخل صحنه بیایند و همه چیز را از خودشان بدانند.

اما در مقابل اینها ما هنوز نیروهای منسجم و درست و حسابی نداشتیم. اولاً سپاه هنوز تشکیل نشده بود؛ فقط کمیته بود که بخش عمده‌ای از تشکیلات کمیته کسانی بودند که از شهرستان‌های مختلف آمده بودند از تهران و یا جاهای دیگر؛ و بافت فرهنگی گنبد و جریانات گنبد را نمی‌شناختند. بخش عمده عناصر کمیته هم طوری بود که هر کس با یک نگاهی توی این مجموعه آمده بود. این طرف قضیه نیروهای مردمی بودند که سر و سامان و انضباطی نداشتند؛ بین نیروهای کمیته شهرستانی و کسانی که از تهران آمده بودند هماهنگی نبود، اختلاف داشتند و مشکلاتی بود که همه جا متعارف بود. در چنین شرایطی ضد انقلاب از فرصت استفاده کردند و برای مردم تر کمن به خاطر یک گویش مشترک تر کمنی، جغرافیای مشترک تر کمنی را تبلیغ می‌کردند و توی تمام روستاها انسجام تشکیلاتی به وجود آوردند. اما در این اوضاع و احوال بچه‌های انقلابی ساختار و سازمانی نداشتند؛ با این وضعیت بود که ضد انقلاب، جنگی را در دوران مهندس بازرگان به مردم تحمیل کردند.^۱

مهندس حیدر جم می گوید:

با تشکیل ستاد خلق تر کمن ابتدا تمام نیروهای مستعد بومی تر کمن صحرا برای تقویت ستاد به حرکت درآمدند تا آن را به توانمندی

۱. آرشیو اداره کل حفظ و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان گلستان.



برسانند و نقدینگی اهالی را از جرگلان تا گمیشان جمع‌آوری نمودند تا به ستاد برسانند. اما در همان هفته اول بزرگان و علمای آگاه اهل سنت به خصوص آنهایی که در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ اولین روز انقلاب - با پخش اعلامیه‌هایی با امام (ره) بیعت و اعلام همبستگی نموده بودند، نظیر الحاج آنا قلیچ آخوند نقشبندی، الحاج شیر محمد آخوند شکاری، الحاج نورمحمد طلائی و... با پی بردن به ماهیت افراد ستاد و پشتیبانی کنندگان آن، نه تنها از پرداخت نقدینگی به ستاد خلق ترکمن جلوگیری کردند، بلکه در تلاش برای پراکنده نمودن فریب‌خوردگان از لانه فساد به اصطلاح خلق ترکمن برآمدند و در نهایت علمای تراکمه، مانند احمد آخوند قزلبچه، خدای بردی قاری، عبدالجیل آخوندی جعفربای و... از اقدامات عده‌ای غیر مسئول که گه‌گاه مرتکب اعمال ناشایست و خلاف شرع می‌شدند، اعلام برائت نمودند.^۱

روز ۵۷/۱۲/۱۱ نیز کتابخانه عمومی شهر گنبد توسط گروهی از ترکمن‌ها با همیاری هواداران چریک‌های فدایی خلق اشغال شد و به «مرکز فرهنگی خلق ترکمن» تبدیل گردید. ساختمان‌های کانون فرهنگی کودکان و سازمان زنان و خانه پیشاهنگان نیز به اشغال گروه‌های مذکور درآمد.

در پی این اقدامات سازمانی با عنوان «کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن» با صدور اطلاعیه‌ای ضمن اعلان موجودیت رسمی و علنی، برنامه‌های خود را رسماً به این شرح اعلام کرد:

در زمینه فرهنگی:

۱. احیای ادبیات خلق ترکمن از طریق جمع‌آوری و چاپ آثار شعرا و نویسندگان ترکمن و معرفی آنها در هفته‌هایی به همین مناسبت؛
 ۲. بازآفرینی موسیقی و ترانه‌های ترکمنی و فولکلور ترکمن با رفتن به میان طایفه‌ها و اوبه‌ها و تماس با صاحب‌نظران کهنسالان؛
 ۳. انجام فعالیت‌های تبلیغاتی و ترویجی نظیر نمایش فیلم، سخنرانی، تئاتر، نمایشگاه عکس و از این قبیل در رابطه با گسترش و آشنایی با مسائل ملی و اجتماعی.
- در زمینه سیاسی:

۱. کوشش در جهت غنی نمودن آگاهی‌های دمکراتیک خلق ترکمن نظیر تأمین



سازمان چریک‌های فدایی خلق همه برنامه‌ها و سیاست‌ها را با استفاده از هواداران محلی خود در ترکمن صحرا اجرا می‌کرد. در واقع افراد ستاد خلق ترکمن، کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن و ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا، شوراهای دهقانی روستاها، انجمن‌ها و تشکل‌های دیگری مثل معلمان پیشگام و... همه نقش سربازان پیاده نظام سازمان چریک‌های فدایی خلق تهران را در ترکمن صحرا ایفا می‌کردند

آزادی بیان، عقیده، مذهب و زبان از طریق تماس مستقیم گروهی و انجام سخنرانی و برگزاری جلسات در شهر و روستا؛

۲. تشویق به تشکیل شوراهای در سطوح مختلف منطقه...

در پایان اطلاعیه تأکید شده است: «کانون، همه کسانی را که می‌توانند در این راه ما را یاری کنند و یا امکاناتی را جهت تسریع برنامه‌های فوق‌العاده ایجاد نمایند، صمیمانه به همکاری دعوت می‌نماید.»^۱

چنان که از متن خواسته‌های کانون فرهنگی سیاسی خلق ترکمن پیداست، در هیچ یک از

برنامه‌های این کانون سخنی از اسلام و فرهنگ اسلامی و قرآن و رسول‌الله (ص) - که اساس اعتقادات ترکمن‌ها را تشکیل می‌دهد نیست. حتی ذکری هم از دیوان مختوم قلی فراغی شاعر عارف و بلندآوازه ترکمن نرفته است. البته تعجبی هم ندارد زیرا مؤسسان و مسئولان آن، همه کمونیست‌های وابسته به سازمان چریک‌های فدایی خلق بودند. و گر نه هیچ کس نه مخالف آزادی بیان بود نه مخالف فرهنگ و ادبیات و زبان ترکمنی، بلکه اینها صرفاً دستاویزی بود که برای جذب جوانان ترکمن بزرگ‌نمایی می‌شد تا در پس این شعارهای فریبنده و زیبا فقط اهداف کمونیستی و تجزیه‌طلبانه خود را محقق نمایند.

البته برخی هم معتقدند که تشکیل ستاد خلق ترکمن کمونیست، برای مقابله با کمیته موقت انقلاب اسلامی بود که توسط جوانان مسلمان و انقلابی شیعه تأسیس و مدیریت می‌شد. آقای محمدعلی ایزانلو در این زمینه می‌گوید:

چریک‌های فدایی خلق چون حکومت اسلامی را قبول نداشتند ستادی را در مقابل کمیته انقلاب و دیگر نهادها تشکیل دادند به نام ستاد خلق ترکمن. این ستاد مرکزی شوراهای روستاهای روستاهایی را تشکیل داد و افرادی را هم انتخاب کردند و به سازمان دهی این

۱. هادی نخعی و حسین یکتا، روزشمار جنگ/یران و عراق، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۶۸-۲۶۷.

تشکیلات، و به غارت بردن اموال مالکان و سازمان‌های زراعی و کشاورزی- به قول خودشان فئودال‌ها- پرداختند. آنها همچنین ورود و خروج افراد به روستاها را کنترل می‌کردند و عملاً یک دولت در دولت تشکیل داده بودند، آن هم دولتی که از دولت مرکزی انقلاب اسلامی هیچ گونه تبعیتی نداشت.^۱

گسترش تنش‌ها در منطقه

ستاد خلق تر کم‌ن بی توجه به ارزش‌های انقلاب اسلامی منطقه می‌خواست افراد وابسته به اندیشه‌های کمونیستی را در سازمان‌ها و ادارات دولتی تر کم‌ن صحرا بر سر کار آورد. اما این امر مورد مخالفت شدید مردم مسلمان بود. لذا دو جریان اسلامی متشکل از انقلابیون مسلمان و تر کم‌ن‌های کمونیست طرفدار چریک‌های فدایی خلق به شدت با هم در تقابل بودند؛ چنانکه هواداران دو جریان مختلف در گنبد کاووس به بهانه موافقت و مخالفت با رئیس آموزش و پرورش این شهر، دست به راهپیمایی و اعلام موضع زدند. در تظاهرات اول که قبل از ظهر روز چهارشنبه ۵۷/۱۲/۹ توسط عده‌ای از دانش‌آموزان گنبد انجام شد، تظاهرکنندگان پس از اجتماع در مقابل آموزش و پرورش شهر، خواستار برکناری «مستجیر» رئیس آموزش و پرورش - که مورد حمایت کانون فرهنگی سیاسی خلق تر کم‌ن است- شدند.

در مقابل این گروه، فردای آن روز (۵۷/۱۲/۱۰) عده دیگری با تحریک کمونیست‌های ستاد خلق تر کم‌ن در حمایت از آموزش و پرورش گنبد دست به راهپیمایی زدند و با صدور قطعنامه‌ای موارد زیر را خواستار شدند:

۱. ادامه حضور رئیس آموزش و پرورش فعلی در سمت خود تا تشکیل شورای فرهنگی واقعی؛

۲. برکناری فرماندار انتخابی و انتصابی بودن کلیه مسئولان؛

۳. به رسمیت شناختن حقوق دمکراتیک خلق تر کم‌ن از جمله آزادی‌های فرهنگی و قومی؛

۴. آزادی فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی کلیه گروه‌های دانش‌آموزان در مدارس؛

۵. شناسایی و مجازات عوامل تفرقه و تحریک در محیط‌های آموزشی.^۲

۱. غلامرضا خار کوهی، *غانه گنبد*، همان.

۲. هادی نخعی و حسین یکتا، همان، ص ۲۵۴.



در ادامه این تنش‌ها، با گشوده شدن مدارس و آموزشگاه‌ها چند روز بعد از پیروزی انقلاب، این مراکز به صحنه برخورد و درگیری شدید گروه‌های طرفدار و مخالف انقلاب تبدیل گشت و سپس به داخل خیابان‌ها کشانده شد. به گفته آقای محمدعلی ایزانلو- معلم بازنشسته گنبدی- چریک‌های فدایی خلق در بین دانشجویان و جوانان ترکمن خیلی نفوذ کرده بود، آن هم به دلیل شعارهایی مثل فتودال‌ها باید نابود شوند، کارخانه‌ها باید بین محرومان تقسیم شود؛ در صورتی که اینها همان شعارهای مارکسیستی و لنینیستی بود که از طرف شوروی حمایت می‌شد.^۱

در اوایل اسفند ۱۳۵۷ حجت‌الاسلام شریعتی به عنوان نماینده دفتر امام و دولت جهت حل مشکلات ترکمن‌ها وارد گنبد شد. وی در ابتدا با استقبال گرم طرفداران انقلاب و امام رو به رو گردید و موفق شد ارتباط نزدیکی با روحانیت ترکمن برقرار کند. او در جهت وحدت و حل اختلافات و شناخت مشکلات منطقه، بیش از ۳۰ جلسه با ترکمن‌ها و حتی با مسئولان کانون فرهنگی- سیاسی خلق ترکمن تشکیل داد. ولی به دلیل انفعال روحانیون ترکمن در مقابل ستاد خلق ترکمن و دخالت افراد سازمان چریک‌های فدایی خلق، این اقدامات بی‌نتیجه ماند.^۲ زیرا کمونیست‌ها اصلاً دنبال حل مشکل خود با دولت جدید ایران نبودند، بلکه حرف دلشان این بود که همه اقوام باید از این منطقه کوچ کنند و فقط ترکمن‌ها باقی بمانند. چنانکه وقتی جلسه مشترکی بین مسئولین شهر گنبد و سران کانون فرهنگی- سیاسی خلق ترکمن و همچنین با حضور آقایان شریعتی، رادنی‌ا و امید نجف‌آبادی در سالن فرمانداری تشکیل گردید تا نسبت به چگونگی تشکیل کمیته مشترک بحث شود، این جلسه به رغم بحث و مشاجره فراوان، نتیجه مثبتی به دنبال نداشت. اما در پایان جلسه یکی از سران کانون فرهنگی- سیاسی خلق ترکمن طی سخنانی خواستار «خودمختاری و خروج غیر ترکمن‌ها از منطقه» شد. در این خصوص یکی از آذری‌های حاضر در جلسه چنین می‌گوید: «یکی از ترکمن‌ها سخنانی بدین مضمون گفت: اینجا ترکمنستان است، ما برای اینجا رئیس‌جمهور تعیین کرده‌ایم. شما ولایتی‌ها باید از اینجا خارج شوید.»

آقای شریعتی که خود در آن جلسه حضور داشت، نیز می‌گوید:

یکی از سران ستاد خلق ترکمن گفت: ما تاکنون میزبان بدی برای شما فارس‌ها نبوده‌ایم. ولی دیگر باید غیر ترکمن‌ها بر گردند به وطن

۱. مصاحبه مؤلف با نامبرده.

۲. بهروز رضازاده، «شورش در ترکمن صحرا و نحوه کنترل آن»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، پژوهشکده علوم دفاعی دانشگاه امام حسین (ع)، مرداد ۱۳۷۸، ص ۱۰.

خودشان. ترک‌ها برگردند به تبریز و بقیه هم به وطن خودشان برگردند (فارس‌ها، شاهرودی‌ها، سیستانی‌ها و...) و اینجا را برای ما تخلیه کنند. این سخنان را یک دکتری که بعداً اعدام شد، مطرح می‌کرد.^۱

تصاحب اراضی سیاست غلط ستاد خلق ترکمن

در آن دوره تصرف زمین‌های سرمایه‌داران یک مسئله مهم و مورد علاقه روستاییان بود. لذا چه ستاد خلق ترکمن که کمونیست بود یا هر حزب و گروه دیگری با هر مذهب و مرامی اگر از این گونه شعار که «زمین‌های بزرگ مالکان باید تصرف و بین کشاورزان زحمتکش تقسیم شود» مطرح می‌کرد، ولو آنکه خود عملاً هم دست به اجرا نمی‌زد، باز هم در میان عامه مردم روستاهای ترکمن و فارس طرفداران زیادی می‌یافت. در همین راستا کانون فرهنگی-سیاسی خلق ترکمن، طی اطلاعیه‌ای در تاریخ ۱۵/۱۲/۵۷ اعلام کرد:

در منطقه ترکمن صحرا رعایا و دهقانان برای بهره‌گیری از ثمرات انقلاب وارد عمل شده‌اند و زمین‌هایی را که در دوران اختناق توسط دربار کثیف و عوامل مزدور، با سرنیزه غصب شده بود، باز پس می‌گیرند و مواضع ارتجاع و فئودال‌ها یکی پس از دیگری در هم می‌ریزد با گرفتن زمین‌ها، مصادره اموال مزدوران به نفع خلق و تشکیل شوراهای دهقانی به وسیله دهقانان، پایگاهشان مستحکم‌تر می‌شود. در این هفته خلق زحمتکش، شاهد پیروزی در جبهه‌های متعددی بود، همچنین ۱۵۰۰ هکتار زمین روستاهای خوجه سوگرگز توسط دهقانان از قاتلانی همچون منجم، سروان هنرور (نماینده شاهپور غلامرضای کثیف) و انصاری گرفته شده و مقاومت ارتجاعیونی همانند حاج بیضایی و حاج روحی کاری از پیش نبرد و دهقانان به حق دیرینه خود رسیدند... علاوه بر این، دهقانان زمین‌هایشان را که در اختیار غاصبانی همانند یزدانی، وجدانی و تیمسار مرتجع احمدی معاون نصیری بود، باز پس گرفتند. دهقانان با ایجاد شورای موقت و تنظیم نیروی قهری در برابر عوامل ارتجاع، ضربه مهلکی به خیانتکاران و دزدان وارد آوردند.^۲

۱. همان، ص ۱۲.

۲. هادی نخعی و حسین یکتا، همان، ص ۲۹۷.

با تشکیل ستاد خلق ترکمن ابتدا تمام نیروهای مستعد بومی ترکمن صحرا برای تقویت ستاد به حرکت درآمدند تا آن را به توانمندی برسانند و نقدینگی اهالی را از جرجلان تا گمیشان جمع‌آوری نمودند تا به ستاد برسانند

کمونیست‌ها بدون توجه به شرایط بحرانی کشور و خطراتی که از داخل و خارج، انقلاب را تهدید می‌کرد، بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب به صورت خودسرانه و بی‌آنکه منتظر استقرار دولت جدید باشند هر جا بستر را آماده دیدند دست به شیطنت و اغتشاش زدند و مردم بومی را با دروغ و ریاکاری و ادار به تظاهرات، تحصن، خودمختاری و اصلاحات ارضی و حتی وادار به جنگ مسلحانه کردند. بعد هم گفتند سازمان ما

دخالتی در موضوع ندارد! چنانکه در مسئله تصرف اراضی ترکمن صحرا و تقسیم آن مشکلات زیادی هم برای مردم و هم برای صاحبانشان و هم برای دولت به وجود آوردند. به گفته آیت‌الله سید حسین میربهبهانی:

آن زمان که بگير بگير زمين‌ها شد، من رئيس كميته مسجد جامع گرگان بودم. هر روز شكايت مي‌کردند كه آنجا را گرفتند، اينجا را گرفتند. يادم هست كه من به قره‌بلاغ در ترکمن صحرا رفتم تا زمين دو نفر را نجات بدهم كه تازه گرفته بودند و آبياري مصنوعي او را هم خراب کرده بودند. من در اين جريانات دو، سه بار به عنوان رئيس كميته [مسجد جامع گرگان] به قره‌بلاغ و آق قلا و شايد گمیشان رفتم. ديدم ديگر ظاهراً قدرت در دست مردم است يعني دست خود روستايي است. هر جا برويم مي‌بينيم كه سر و صداست... من شايد نزديك به يك هفته براي بعضي‌ها كه آشنا بودند سر زمين‌هايشان رفتم و با آنها هم صحبت كردم ولي اثری نكرد... يعني هيچ قدرتی آن روز نمی‌توانست جلوی حملات مردم به زمين‌ها را بگيرد. چون شرايط و ویژگی خاصی پيدا شده بود.^۱

دخالت‌های کمونیست‌ها در ترکمن صحرا آنقدر عجولانه و زننده بود که اقتصاد



۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، مصاحبه دکتر مرتضی میردار با نامبرده.



دخالت‌های کمونیست‌ها در ترکمن صحرا آنقدر عجولانه و زننده بود که اقتصاد کشاورزی که تأمین‌کننده غذای کشور بود را دچار ورشکستگی نمودند و برخی از ترکمن‌ها هم با تحریک آنها سازمان‌های زراعی را غارت کردند و به آتش کشیدند و بعضی مزارع سبز گندم را نابود کردند و حتی به دهقانان فقیر سیستانی، کاشمیری، ترک و خراسانی که سالیان سال ساکن و شاغل در اراضی کشاورزی منطقه بودند رحم نکردند و خانه و زندگی آنها را آتش زدند و به زنان و دخترانشان تجاوز نمودند و آنها را از خانه و کاشانه خود کوچاندند و آواره نمودند

کشاورزی که تأمین‌کننده غذای کشور بود را دچار ورشکستگی نمودند^۱ و برخی از ترکمن‌ها هم با تحریک آنها سازمان‌های زراعی را غارت کردند و به آتش کشیدند و بعضی مزارع سبز گندم را نابود کردند و حتی به دهقانان فقیر سیستانی، کاشمیری، ترک و خراسانی که سالیان سال ساکن و شاغل در اراضی کشاورزی منطقه بودند رحم نکردند و خانه و زندگی آنها را آتش زدند و به زنان و دخترانشان تجاوز نمودند و آنها را از خانه و کاشانه خود کوچاندند و آواره نمودند.

کار به آنجا کشید که عده زیادی از

کشاورزان منطقه در اعتراض به اقدامات خلاف شرع و قانون ستاد خلق ترکمن در تاریخ ۲۰ اسفند سال ۵۷ دست به تحصن در برابر دادگستری گنبد زدند و خواستار برخورد با متخلفان فتنه‌گر ترکمن صحرا شدند. در نتیجه دکتر عباس رادینا و حجت‌الاسلام امید نجف‌آبادی جهت رسیدگی به موضوع به گنبد آمدند و پس از بررسی، به حقانیت کشاورزان اعتصابی پی بردند به طوری که پس از بازگشت به تهران در تاریخ ۲۸ اسفند سال ۵۷ در گفت‌وگو با مطبوعات اعلام کردند که ترکمن‌ها خانه و اموال کارگران زابلی را چپاول نموده و به زن‌های آنها تجاوز کرده‌اند.^۲ به گفته حجت‌الاسلام امید نجف‌آبادی:

عده‌ای از مردم ترکمن به مزارع حمله می‌کنند، گوسفندان را سر می‌برند و به زن‌ها و دختران مردم تجاوز می‌کنند... شبانه به خانه‌های

۱. به گفته مهندس حیدر جم: «گروه‌های مارکسیستی چپ‌نما از بین بردن کشاورزی - که یکی از ارکان استقلال کشور است - را مورد هدف قرار داده بودند و با تحریک مودیانه و عوام‌فریبی در تعرض به مزارع، ضرر و زیان جبران‌ناپذیری متوجه کشور نمودند، به طوری که مقدار محصول پنبه در سال ۱۳۵۹ به کمترین حد تولید در طول ۲۰ سال قبل یعنی از ۲۰ هزار عدل به ۶ هزار عدل رسید و برداشت گندم و جو شدیداً افت کرد. کشاورزی فقط در حد حفظ نسق املکیت اراضی انجام می‌گرفت و کشاورزان حتی از برداشت محصول خود اطمینان نداشتند و چقدر محصولات کشاورزی در اثر تحریک عوامل مخرب و فریب‌خوردگان به غارت رفت.» رک: نامه حیدر جم به روزنامه کیهان در سال ۸۳.

۲. زندگی و مبارزه خلق ترکمن، کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن و ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا، [بی‌جا]، انتشارات دو گروه فوق، بهمن ۱۳۵۸، ص ۵۶.



زابلی‌های مهاجر حمله و به زن و دختر آنها حمله و تجاوز می‌کنند.^۱ ترکمن‌ها این طور استدلال می‌کنند که زمین‌هایی که در دست مالکین فعلی آنها است به ترکمن‌ها تعلق دارد و از آنها غضب شده است.^۲ ستاد خلق ترکمن که خود عامل مشکلات کشاورزان منطقه بود حضور هیئت اعزامی وزیر کشور را تاب نیاورد و روز شنبه ۲۶ اسفند سال ۵۷ به ماشین دکتر عباس رادنیوا حجت‌الاسلام امید نجف‌آبادی در شهر گنبد، به طور مسلحانه حمله کردند و وسایل و سلاح‌های آن را به غارت بردند. آقای امید در این باره گفت:

ما دیروز عصر [روز شنبه ۲۶ اسفند] به ترکمن صحرا رسیدیم، اما به تحریک عده‌ای [به دستور ولی محمد آرزانش]، مردم عادی ترکمن به ماشین بلیزر ما حمله کرده و ائاثیه آن را به غارت بردند. از جمله چیزهایی که به غارت برده شده ده قبضه اسلحه و چندین هزار فشنگ و چند نارنجک بود. او همچنین اضافه کرد:

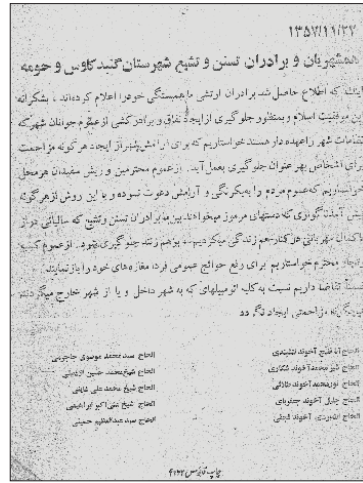
دیروز جوانی را در شهر دستگیر کردیم که مقداری از ائاثیه و سلاح‌های غارت شده ما را حمل می‌کرد. او در ضمن بازجویی گفت: به من دستور داده بودند که این سلاح‌ها را به کانون فرهنگی خلق ترکمن در گنبد ببرم.^۳

یکی از اعضای ستاد خلق ترکمن می‌گوید:

۱. سیستانی‌ها چون شیعه و مدافع جمهوری اسلامی بودند و حاضر به همراهی با کمونیست‌های منطقه نبودند، مورد غضب ستاد خلق ترکمن قرار می‌گرفتند. در ۱۲ اردیبهشت سال ۵۸ حدود یک ماه بعد از جنگ اول گنبد آیت‌الله مطهری - عضو برجسته و اسلام‌شناس شورای انقلاب - توسط گروه فرقان ترور شد. تروریست‌ها یکی از علل این اقدام را عدم حمایت او از ستاد خلق ترکمن اعلام کردند. به عبارت دیگر شهادت مطهری خدمت به ستاد خلق ترکمن بود. سیستانی‌ها به مناسبت شهادت او در شهر کلاله دست به راهپیمایی زدند و ترور آن استاد را محکوم نمودند و حمایت خود را از امام و انقلاب اسلامی اعلام کردند. در پایان این مراسم سیستانی‌های مقیم کلاله قطعنامه‌ای به این شرح قرائت و تصویب نمودند: ۱. ما ضمن محکوم کردن این فاجعه [ترور استاد مطهری] خواهان مجازات مسببین این جنایت تاریخی می‌باشیم؛ ۲. بار دیگر پیوند خود را با رهبر انقلاب امام خمینی و جانبازی خود را در راه به ثمر رساندن انقلاب اسلامی ایران اعلام می‌داریم؛ ۳. دولت قانونی و مردمی آقای مهندس بازرگان را تایید و هر گونه مخالفت با او را به شدت محکوم می‌کنیم؛ ۴. جمعیت سیستانی‌های مقیم گرگان و دشت هیچ گونه وابستگی به سازمان‌های سیاسی تند ندارد و در مقابل هر گونه توطئه مقاومت خواهیم کرد؛ ۵. سیستانی‌ها اعم از بلوچ و زابلی خود را با تمام اقشار ستم‌دیده اعم از ترکمن و کرد و فارس برادر می‌دانند و برای دفاع از حق ستمدیدگان تاریخ ننگین پهلوی از هیچ چیز دریغ نخواهیم کرد؛ ۶. ملت ستمدیده سیستانی قانع است همان طوری که ۳۸ سال تحت ستم رژیم منفرود پهلوی بوده، اکنون هم هیچ گونه فشاری به دولت وارد نخواهد آورد تا هر زمان که دولت مردمی ایران با فرصت حقوق فرد فرد ملت را به آنها برگرداند. آرشیاو اسناد تاریخی مؤلف.

۲. کیهان، یکشنبه ۲۷ اسفند ۵۷، ص ۸.

۳. همان.



اطلاعه‌ی علمای فارس و ترکمن گنبد
به مناسبت پیروزی انقلاب اسلامی در
۲۲ بهمن سال ۵۷

این هیئت در محل بانک عمران گنبد با متخصصین وارد مذاکره می‌شوند. ما بدون ارتباط با این مسئله یک برنامه شعر و سخنرانی در سالن پیشاهنگی گنبد گذاشته بودیم و جمعیت زیادی از شهر و روستاهای گنبد گرد آمده بودند. درست در پایان این مراسم یک جوان هوادار [سازمان چریک‌های] فدایی پشت میکروفون رفته، مردم را جهت اعتراض به مذاکرات دولت با فئودال‌ها به محل بانک عمران دعوت کرد. تقریباً همه حاضرین به سوی بانک عمران روان شدند. در محیط بانک عمران بگو مگو و مشاجرات لفظی بین مردم و محافظین هیئت مذاکره در جریان بود که عده‌ای متوجه شدند که در داخل ماشین استیشن هیئت که در حیاط پارک شده بود مقداری اسلحه وجود دارد. جوانان با شکستن در ماشین، اسلحه‌ها را که حدود ۱۰ قبضه «ژ-س» بود برداشته به محل ستاد شوراها [استاد مرکزی شوراها] ترکمن صحرا آوردند. و به دنبال آن جمعیت بلافاصله آنجا را ترک کرده متفرق شدند.^۱

به دنبال این وضعیت بحرانی در تاریخ ۲۳ اسفند سال ۵۷ علمای فارس (شیع) و ترکمن (تسنن) منطقه گرگان و گنبد روز چهارشنبه ۵۷/۱۲/۲۳ در شهر آق قلا جلسه مشترکی تشکیل دادند و توافقنامه ارزشمندی را امضا نمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا

اهالی محترم، برادران مسلمان منطقه ترکمن صحرای گرگان، گنبد و دشت، ایدهم الله تعالی

در گردهمایی و شورایی که از علمای بزرگ تسنن و شیع در روز چهارشنبه ۵۷/۱۲/۲۳ مطابق با ۱۵ ربیع‌الثانی در آق قلا از توابع گرگان

تشکیل شد، پس از مذاکرات طولانی مسائلی مورد بررسی قرار گرفت که نتیجه نهایی بدین وسیله اعلام می گردد:

برای حل مشکلات زمین‌های غصب‌شده که به وسیله خاندان پهلوی و عمال رژیم سابق انجام گرفته ستادهایی در گنبد، آق قلعه، بندرترکمن و گومیش تپه ترتیب داده شد تا هر چه زودتر و سریع‌تر به شکایات و دادخواهی افرادی که مورد ستم قرار گرفته‌اند رسیدگی و در اسرع وقت زمین‌ها به صاحبانش مسترد گردد.

۲. از همه برادران منطقه تقاضا می‌شود که هر کس نسبت به زمینی ادعایی دارد مدارک لازم اعم از سند و یا استشهاد محلی را در سه برگ به ستادهای تعیین شده تقدیم دارد که یکی در آن ستاد و دیگری به ستاد گرگان و سومی به ستاد مرکزی گنبد فرستاده شود.

۳. هیچ فرد مسلمانی نباید به دلخواه خود و بدون حکم محکمه شرعی به زمین‌ها و یا مؤسسات زراعی اعم از بخش عمومی و خصوصی تجاوز کرده و خود اقدام به احقاق حق خویش کند و یا تجهیزات کشاورزی را بشکند و یا چاه‌ها را پر کند و یا زراعت را به انهدام بکشاند و یا به مال کسی تجاوز کند که این برخلاف دستورات شرع مقدس بوده و جداً از آن نهی می‌شود.

۴. برادران مهاجر سیستانی برادران مهاجر مسلمان ما هستند، باید کاملاً مورد احترام و تعاون اسلامی قرار داشته باشند و کسی حق ندارد که آنان را از زمین و سازمانی بدون حق اخراج کند که این برخلاف دستورات دینی و اخوت اسلامی است. آنها باید پس از تهیه مسکن و کار برایشان از زمین‌ها و سازمان‌ها بر طبق موازین اسلامی منتقل شوند.^۱ این توافقنامه با امضای ۲۸ نفر از علمای بزرگ گرگان، گنبد، علی‌آباد کتول، آق‌قلا، بندرترکمن، گمیشان و با حضور حجت‌الاسلام امید نجف‌آبادی تصویب شد. (البته در آن دوره امید نجف‌آبادی هر جا می‌رفت به دروغ به عنوان نماینده اعزامی امام خمینی

۱. کیهان، پنجشنبه ۲۴ اسفند ۵۷، ص ۷.



معرفی می‌شد، در حالی که چنین چیزی درست نبود.^۱ در این راستا خبر دادخواهی کشاورزان آواره شیعه در ترکمن صحرا و خطر اضمحلال زراعت منطقه به مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی - از مراجع بزرگ تقلید قم - نیز رسید و ایشان روز شنبه ۲۶ اسفند سال ۵۷ با صدور پیامی به تجاوز عوامل رژیم فاسد سابق به اراضی مردم و برهم زدن نظم و انحراف اذهان عمومی از مسیر انقلاب اشاره کرد و نوشت این گونه اعمال مورد انزجار عموم جامعه روحانیت است.^۲

کمونیست‌های ترکمن صحرا از این واکنش‌ها و افشاگری‌ها به وحشت افتادند. در نتیجه عده‌ای از عوامل وابسته به ستاد خلق ترکمن با انگشت اشاره سازمان چریک‌های فدایی خلق نامه‌ای برای امام خمینی نوشتند و سخنان آقای امید و غارت سلاح‌ها و تجاوز به زنان سیستانی را تکذیب کردند.

این نامه را آقایان ولی محمد ارزانش، حاجی غفور آخوند نوبری، حاجی صفر قلیچ روشنی، حاجی حسین محمد ندیمی فر، حاجی عطار قره‌جه، مهندس آنه محمد نیازی، حاجی خداوردی بغدادی، و چند نفر دیگر امضا کردند.^۳

شاخص‌ترین فرد این جمع ارزانش است که پدر معنوی ستاد خلق ترکمن کمونیست در منطقه بود. او با آنکه یک معلم ساده بود و کلاه شاپوی دوره پهلوی را بر سر داشت، خود را به دروغ آخوند معرفی می‌کرد و کمونیست‌ها هم او را در اطلاعیه‌ها و نشریات خود «ولی محمد آخوند ارزانش» معرفی می‌کردند و با همین حرف‌ها او را بت بزرگ منطقه که گویی مرجع اول مذهبی - سیاسی ترکمن صحرا است معرفی می‌نمودند.^۴

۱. حجت‌الاسلام امید نجف‌آبادی در سال‌های بعد علاوه بر آلودگی شدید به مفاسد اخلاقی، یکی از افراد شاخص گروه تروریستی مهدی هاشمی گردید و فرمان قتل تعدادی از افراد از جمله مهندس بحرینیان را صادر کرد. او و باند آدم‌کشان مهدی هاشمی متأسفانه مورد حمایت آیت‌الله حسینی‌علی منتظری قرار داشتند که در سال ۶۵ دستگیر شدند. حجت‌الاسلام ری شهری وزیر اطلاعات وقت جمهوری اسلامی طی مصاحبه‌ای در صدا و سیما در تاریخ ۶۵/۹/۲۴ گفت: «محرز بود که بعضی از ترورهای اصفهان به دستور امید نجف‌آبادی بوده است.» مسئول بازجویی امید نجف‌آبادی نیز ضمن شرح مفصلی از اقدامات خلاف شرع و قانون او می‌نویسد: «مطلب دیگر در مورد امید نجف‌آبادی، اینکه نامبرده هیچ گونه تقوایی در وجودش نیست.» در نتیجه امید نجف‌آبادی در ۱۹ آبان سال ۶۷ در دادگاه محاکمه و سپس در تاریخ ۱۶ آبان سال ۶۷ اعدام شد. رک: محمدی ری شهری، *سجده انصاف*، قم، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث ۱۳۹۱، ص ۳۴۶ و ۳۵۶.

۲. کیهان، یکشنبه ۲۷ اسفند ۵۷، ص ۷.

۳. انسان وقتی نام آقای ارزانش و سایر افراد دروغگو را در این نامه می‌بیند که شهادت به بی‌گناهی مهاجمان می‌دهند، یاد این حکایت می‌افتد که روزی جمعی از پرندگان اشکر یزان نزد جناب شیر که سلطان بیشه بود رفتند و از تجاوزات مکرر روباه به لانه‌هایشان شکایت بردند. شیر، روباه را به محکمه خواست و پرسید: چرا چنین جنایتی مرتکب شده‌ای؟ روباه در پاسخ مکارانه‌اش به مظلوم‌نمایی و همدردی با پرندگان پرداخت و دمش را به عنوان شاهد بی‌گناهی خود نشان داد! (به روباه گفتند: شاهدت کیه؟ گفت: دم.)

۴. غلامرضا خار کوهی، *غانله گنبد*، همان.

اطلاعیه‌ها و هشدارهای بی نتیجه

جنايات ستاد خلق تر كمن نسبت به كشاورزان غير تر كمن شاغل در سازمان‌هاي زراعي، آنقدر گسترده و خشن بود كه حتي فرياد اعتراض آيت‌الله طالقاني را هم درآورد. به همين خاطر او نخستين پيام خود را به تر كمن‌ها به اين مناسبت صادر نمود و آنها را از اين گونه اقدامات نادرست بر حذر داشت و متذكر شد كه با هيئت اعزامي (آقايمان اميد و رادنيا) همكاري نمايند:



درخواست خودمختاری توسط گروهک‌های کمونیست وابسته به ستاد خلق تر كمن

بسمه تعالی

سلام بر برادران مسلمان و رنج‌دیده و مستضعف تر كمن!
برادران مسلمان!

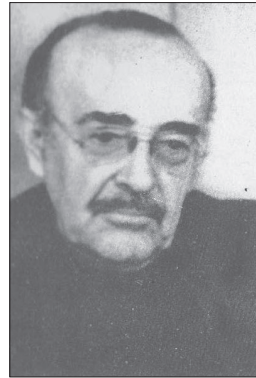
در گذشته به مردم ایران ظلم‌های فراوان شده است، اکنون که رژیم طاغوتی درهم ریخته و کسانی که حقوق شما و همه مردم را تضییع نموده بودند و زمین‌های شما را غصب و به کلیه حقوق اسلامی و انسانی شما تجاوز کرده بودند دست تجاوزشان قطع شده است.

اکنون که اسلام و مسلمین از اسارت طاغوت رها شده و انشاءالله بزودی حکومت جمهوری اسلامی برقرار خواهد شد، لازم است همان‌گونه که مکرراً حضرت آیت‌الله خمینی تأکید فرموده‌اند، بر حفظ وحدت مسلمین کوشا باشید؛ و همچنین در حفظ و حراست زمین‌ها و محصولات کشاورزی که از آن شما است، حداکثر کوشش را به عمل آورید؛ تا با تحقیق و بررسی کامل زمین‌های غصب‌شده، هر چه زودتر به زارعین و زحمتکش‌ان و مالکین واقعی باز پس داده شود و انشاءالله دیگر مشکلات نیز به یاری خداوند متعال و شما خواهران و برادران و فرزندان عزیزم برطرف خواهد شد.

انشاءالله تعالی برادران هیئتی را که برای کمک به شما اعزام شده‌اند یاری دهید تا در حل مشکلات تسریع به عمل آید.^۱

۱. کیهان، شنبه ۲۶ اسفند ۵۷، ص ۲.





احمد صدر حاج سید جوادی
که در جنگ اول گنبد وزیر کشور
دولت بازرگان بود، در برابر ستاد
خلق ترکمن و کمونیست‌ها بسیار
ضعیف عمل می‌کرد.

ستاد خلق ترکمن نه تنها اعتنایی به نصایح دلسوزانه و پدرانۀ آیت‌الله طالقانی نکرد بلکه بر تنش‌ها افزود. لذا هیئت مذکور به تهران بازگشت و گزارش تخلفات عوامل اغتشاش‌گر منطقه را که توسط ستاد خلق ترکمن تحریک می‌شدند، به وزارت کشور ارایه نمود. در نتیجه وزیر کشور - احمد صدر حاج سید جوادی^۱ - که نگران این بحران ساختگی کمونیست‌ها بود روز سوم فروردین سال ۵۸ که مصادف با روزهای تعطیل عید نوروز^۲ بود، با صدور دو اطلاعیه پیاپی نکات مهمی را متذکر شد:

اطلاعیه شماره ۱:

بسمه تعالی

برادران مسلمان منطقه گرگان و گنبد!

با برچیده شدن نظام فاسد استبدادی، برای رفاه حال

اهالی منطقه، ستاد مخصوص مقدماتی جهت احقاق حق ترضیع شده

کشاورزان نسبت به این موارد تصمیم اتخاذ و اعلام می‌گردد:

۱. کلیه مراتع و زمین‌هایی که غصب شده باشند یا مورد اختلاف باشند، از این تاریخ تا تعیین تکلیف در اختیار دولت قرار می‌گیرد. کشت داشت و برداشت محصول آن نیز با نظارت دولت انجام خواهد شد.
۲. ستاد مخصوصی حل مشکلات منطقه با نمایندگان و معتمدین محل مذاکره و از طرف دولت راجع به کشت داشت و برداشت محصول با نمایندگان مذکور به توافق خواهد رسید.
۳. ستاد مخصوص موظف است بررسی‌های خود را در اسرع وقت انجام داده و طرح پیشنهادی خود را به دولت اعلام دارد.

۱. احمد صدر حاج سید جوادی در جنگ اول گنبد وزیر کشور بود، و در برابر ستاد خلق ترکمن و کمونیست‌ها ضعیف عمل می‌کرد. افکارش لیبرالی و ملی‌گرا بود، ولی متأسفانه در مقابل جنگ‌افروزان و تجزیه‌طلبان کشور که استقلال و تمامیت ارضی ایران را در گنبد و سنجندج تهدید می‌کردند، مماشات می‌کرد. بعد از برکناری از این مسئولیت نیز او با دشمنان جمهوری اسلامی هم‌نوا شد.

۲. ترکمن‌ها و اساساً اهل تسنن ایران به «عید نوروز» - که یک جشن باستانی ایرانی است - اهمیت چندانی نمی‌دهند و در فرهنگ تاریخی آنها جایگاهی ندارد. اما عید قربان را - که یک جشن مهم مذهب اسلام است - بسیار مفصل، همراه با دید و بازدید برگزار می‌کنند.

۴. وزارت کشور موظف است بلافاصله پس از دریافت نظر ستاد مخصوص، نسبت به واگذاری زمین‌های غصبی اقدام نماید.
از کلیه برادران منطقه گرگان و گنبد انتظار همکاری و دلگرمی با اعضای ستاد مخصوص داریم.

احمد صدر حاج سیدجوادی^۱

اطلاعیه شماره ۲:

بسمه تعالی

به دنبال اطلاعیه شماره یک، راجع به منطقه گرگان و گنبد اینک نسبت به این موارد اقدامات لازم معمول خواهد گردید:

۱. کلیه سازمان‌های کشاورزی از این تاریخ تا تعیین تکلیف در اختیار دولت قرار می‌گیرد و محصولات آنها نیز با نظارت دولت برداشت خواهد شد.

۲. کلیه کارگران کشاورزی که در سازمان‌ها مشغول کار بوده‌اند زیر نظر نمایندگان ستاد مخصوص به کار خود ادامه خواهند داد.

۳. ستاد مخصوص موظف است که بررسی‌های خود را در اسرع وقت انجام داده و طرح پیشنهادی حاصله را به دولت پیشنهاد نماید.

۴. وزارت کشور موظف است که بلافاصله پس از دریافت ستاد مخصوص نسبت به واگذاری زمین‌های غصبی اقدام نماید.

تبصره: موارد فوق در مورد دام‌هایی که در محدوده سازمان‌های فوق قرار دارند نیز صادق می‌باشد و از نظر نگهداری و رسیدگی به همان شیوه عمل خواهد شد. بدیهی است دولت انتظار دارد که کلیه ساکنان منطقه با نمایندگان دولت و اعضای ستاد مخصوص همکاری صمیمانه داشته باشند.

احمد صدر حاج سیدجوادی^۲

متأسفانه هیچ یک از این اطلاعیه‌ها و هشدارها با استقبال ستاد خلق ترکمن مواجه نشد. زیرا به گفته آقای مهدی فتاح‌پور - مسئول هیئت اعزامی سازمان چریک‌های فدایی خلق به گنبد - «ستاد خلق ترکمن... که رهبران آن عمدتاً از هواداران سازمان [ما] بودند، وظیفه خود را دفاع از دهقانان ترکمن صحرا و پیشرفت سیاست تقسیم زمین

۱. کیهان، دوشنبه ۶ فروردین سال ۵۸، ص ۲.
۲. همان.



در میان آنان می‌دانست.»^۱

لذا آنها با هدایت سازمان چریک‌های فدایی خلق بدتر از گذشته به کارها و برنامه‌های خود ادامه دادند. به طوری که دور روز بعد اولین جنگ مسلحانه معروف گنبد را آغاز نمودند. این در حالی بود که در آن مقطع تاریخی دولت موقت تازه تأسیس شده بود و نهادهای دولتی جدید هنوز در سراسر کشور کاملاً مستقر نشده بودند. حتی رفراندوم رژیم جمهوری اسلامی هم برگزار نشده بود. به طوری که فرماندار رژیم پهلوی تا اوایل فروردین سال ۵۸- یعنی ۴۵ روز بعد از انقلاب- هنوز در پست خود به عنوان فرماندار رسمی گنبد مشغول کار بود. در چنین شرایطی طرح مسئله زمین و تقسیم آن در منطقه کاملاً یک بحث انحرافی بود که توسط افراد و جریانات ضد انقلاب مطرح و بزرگ‌نمایی می‌شد.^۲

چنانکه آقای رشید آهنگری- یکی از مسئولان فراری کانون فرهنگی سیاسی ترکمن، ضمن انتقاد شدید از سیاست‌های آن سازمان در مسئله زمین می‌گوید:

سیاست‌های ناسنجیده و تندروری در تقسیم و مصادره زمین‌های غصبی و غیر غصبی در منطقه ترکمن صحرا شدت و گسترش یافت و دیدگاه حاکم بر همین سیاست بود که نام کانون را از کانون فرهنگی به کانون فرهنگی- سیاسی خلق ترکمن تغییر داد، و این سیاست بود که اقشار مردم در جامعه ترکمن صحرا را زیر شعار وحدت طبقاتی تجزیه کرده و در نهایت به وحدت و یگانگی ملی ضربه سختی وارد ساخت.^۳

۱. مصاحبه نامبرده با سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، یکی از گروه‌های ضد انقلاب خارج از کشور.
 ۲. به نوشته یکی از مطبوعات ضد انقلاب، از جمله موارد ناراحت‌کننده‌ای که در جریان اغتشاشات محل نقش عمده داشت مسئله زمین‌هایی است که مردم آنها را غصبی می‌خوانند و مسئولیت آن را متوجه رژیم سابق می‌دانند. به همین دلیل خواستار بازگشت این زمین‌ها به افرادی هستند که به زعم آنها مالکان اصلی زمین‌ها می‌باشند. مقامات دولتی و نمایندگان امام خمینی با توجه به اشکالات حقوقی و هرج و مرج احتمالی از مردم خواسته‌اند در این مورد صبر و بردباری بیشتری از خود نشان دهند تا مراحل قانونی و تحقیقات لازم صورت گیرد. واقعه خونین گنبد کاووس که وقوع آن حداقل به صورت ظاهر کمتر به مسئله زمین یا خواست‌های سیاسی مردم مرتبط بود، به صورت بسیار غافلگیرکننده‌ای شب دوشنبه ۶ فروردین ۵۸ آغاز گردید و متأسفانه به صورت برخورد بین پاسداران انقلاب و ترکمن‌ها متبلور گردید... مقامات گنبد کاووس و مسئولان پادگان ارتش تأکید می‌کنند که تلفات اصلی نه تنها متوجه پاسداران انقلاب بوده است، بلکه این حادثه به تحریک عوامل ضد انقلاب و با نقشه قبلی صورت گرفته و پاسداران انقلاب به هیچ وجه قصد تعرض به مردم را نداشته‌اند. رک: امید/ایران، ش ۹، ۱۳ فروردین سال ۵۸، ص ۹.
 ۳. غلامرضا خار کوهی، *غانله گنبد*، همان.

بندر اسلام یا بندر تر کمن؟

ستاد خلق تر کمن که با هدایت سازمان چریک‌های فدایی خلق فعالانه در گنبد و سایر شهرها و روستاهای تر کمن نشین در حال تبلیغات و سازماندهی تشکیلات خود بود، روز ۱۴ اسفند سال ۵۷ در بندر تر کمن اقدام به درگیری مسلحانه علیه مردم شیعه ساکن این شهر نمود.

افراد وابسته به این سازمان در حالی دست به جنگ مسلحانه در بندر تر کمن زدند که یک هفته قبل سخنگوی این سازمان در مصاحبه خبری با رسانه‌های داخل و خارج-در تهران- اعلام کرد با حکومت‌های بعد از انقلاب مبارزه مسلحانه نخواهیم کرد و اگر حکومت یا دولتی مخالف منافع مردم عمل کند با آن مبارزه سیاسی می‌کنیم.^۱

جنگ مسلحانه عوامل ستاد خلق تر کمن در روز ۱۴ اسفند سال ۵۷ در مسجد شیعیان طرفدار انقلاب اسلامی در بندر تر کمن، در واقع سرآغاز جنگ اول گنبد بود که در اوایل فروردین سال ۵۸ به اوج خود رسید و یک ماه بعد در ۱۳ فروردین با مذاکرات دو طرف پایان یافت.

درگیری‌های شهر بندر تر کمن به بهانه تغییر نام این بندر از «بندر شاه» به «بندر اسلام» یا «بندر تر کمن» صورت گرفت. آیت‌الله نورمفیدی که همراه هیئتی به خاطر این واقعه به بندر تر کمن رفته بود، می‌گوید:

یک عده ضد انقلاب از خارج از منطقه به اینجا آمده بودند و با هم دستی عوامل داخل منطقه سعی می‌کردند منطقه تر کمن صحرا را تحریک و وادار به شورش کنند. مثل همان کاری که در سیستان و بلوچستان و کردستان کردند.

یادم هست که در اسفندماه سال ۵۷ آشوبی در بندر تر کمن اتفاق افتاد یا می‌خواست اتفاق بیفتد که وقتی به ما خبر دادند، آنجا شلوغ شده، همان شب ما قطاری را به راه انداختیم و یک واگن نیروهای کمیته را سوار کردیم و خودم هم همراهشان بودم و به بندر تر کمن رفتیم.

در آنجا اولین کاری که به ذهنم آمد این بود که با فرمانده ژاندارمری وقت صحبت کنم تا هر چه زودتر اسلحه‌های پاسگاه ژاندارمری بندر تر کمن را تخلیه نماید تا به دست ضد انقلاب نیفتد. آنها هم طبق همین دستور عمل کردند و همان شب سلاح‌های پاسگاه آنجا

۱. کیهان، دوشنبه ۷ اسفند سال ۵۷، ص ۴.





چنان که از متن خواسته‌های کانون فرهنگی سیاسی خلق ترکمن پیداست، در هیچ یک از برنامه‌های این کانون سخنی از اسلام و فرهنگ اسلامی و قرآن و رسول‌الله (ص) - که اساس اعتقادات ترکمن‌ها را تشکیل می‌دهد نیست. حتی ذکر می‌دهد از دیوان مختوم قلی فراغی شاعر عارف و بلندآوازه ترکمن نرفته است. البته تعجبی هم ندارد زیرا مؤسسان و مسئولان آن، همه کمونیست‌های وابسته به سازمان چریک‌های فدایی خلق بودند

تخلیه شد و من به اتفاق پاسداران کمیته آن شب در بندر ترکمن ماندم و با یک عده از عواملی که احتمال داشت شلوغ کنند در منزل یکی از افراد آنجا جلسه گذاشتم که مبادا دست به کاری بزنند.^۱ باز با تبلیغات اغواگرانه کمونیست‌های کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن، روز جمعه ۱۸ اسفند سال ۵۷ هزاران نفر از مردم ترکمن از شهر و روستاهای بندرشاه در خیابان‌های این شهر گرد آمدند و دست به تظاهرات زدند و خواستار خودمختاری ترکمن صحرا شدند. در حاشیه این تظاهرات هم عده‌ای از آنها روی دیوارهای شهر شعارهایی مبنی بر تغییر نام بندر شاه به بندر ترکمن نوشتند.

آنها با قرائت قطعنامه‌ای ضمن تأکید بر ضرورت اتحاد بین خود، خواسته‌هایشان را چنین برشمردند:

خلق ترکمن باید سرنوشت خود را رسماً تعیین کند، مذهب، زبان، و فرهنگ ملی ترکمن‌ها باید محفوظ بماند. اصلاحات ارضی دمکراتیک صورت گیرد و...^۲

چنانکه از خواسته‌ها و شعارها پیدا است همه شبیه همان حرف‌های جدایی طلبان کردستان و گنبد بود و هیچ رنگ و بوی مذهبی نداشت. مگر تا آن زمان و حتی تاکنون کسی از مقامات جمهوری اسلامی خواستار نابودی مذهب، زبان و فرهنگ ترکمن‌ها شده که تظاهر کنندگان خواستار حفظ آن شده‌اند؟!

پیداست که همه اینها پوششی بود برای تحریک و اغتشاش علیه انقلاب اسلامی و بسترسازی برای خودمختاری و جنگ مسلحانه در منطقه. حتی سخن از اصلاحات ارضی دمکراتیک نامفهوم است که منظور چیست؟ زیرا مردم ترکمن مسلمان هستند

۱. مصاحبه مؤلف با نامبرده.

۲. این گونه خواسته‌ها مشابه دستورالعمل کاملاً محرمانه‌ای بود که دولت کمونیست شوروی در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۴۵/۲۳ تیر ۱۳۲۴ در مورد اقداماتی صادر کرد که باید جهت اجرای مأموریت ویژه در سراسر استان آذربایجان و ایالات شمالی ایران (گرگان و ترکمن صحرا و...) توسط حزب توده اجرا می‌شد. تفصیل این بخشنامه در بخش نخست همین کتاب آورده شده است.

و اصلاحات ارضی باید بر مبنای دینی و محترم شمردن حق مالکیت حقیقی افراد انجام شود. اما چون صحنه گردان این شعارها و قطعنامه‌های فریبنده، کمونیست‌ها بودند به هر حرفی یک کلمه دمکراتیک می‌چسباندند، و آن را بر زبان ترکمن‌ها جاری می‌کردند بدون آنکه مقاصد چپ‌گرایانه و ضد مذهبی خود را برای عامه مردم ترکمن آشکار کنند. از طرف دیگر آنها در حالی خواستار تغییر نام «بندر شاه» به «بندر ترکمن» بودند، که سه هفته قبل مردم فارس نشین این بندر که در آن دوره تاریخی شاید اکثریت جمعیت شهر را تشکیل می‌دادند^۱ نام آنجا را به نام «بندر اسلام» تغییر داده بودند که یک عنوان



ساختمان ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا که یک سال کانون توطئه علیه مردم مسلمان منطقه و انقلاب اسلامی بود و در جنگ دوم توسط مدافعان جمهوری اسلامی متلاشی شد.

مذهبی و مناسب، هم برای شیعیان فارس و هم برای سنی‌های ترکمن بود و در آن زمان نه تنها مردم مسلمان ترکمن مخالفت نکردند، بلکه از آن استقبال هم نمودند. چون با فرهنگ اسلامی هر دو طیف شیعه و سنی سازگار بود. اما کمونیست‌ها که از نام بندر اسلام و هر عنوان مذهبی ناخرسند بودند، به مذاقشان خوش نیامد. آنها اگر می‌توانستند آنجا را «بندر لنین» یا «بندر استالین» می‌گذاشتند. (مثل جمهوری‌های تحت سلطه شوروی سابق). اما برای جذب ترکمن‌ها احساسات ناسیونالیستی آنها را تحریک نمودند و گفتند اینجا باید «بندر ترکمن» باشد نه «بندر اسلام».

ضد انقلابیون با تحریک احساسات قومی مردم ترکمن این غائله را همچنان تازه نگه می‌داشتند و حاضر به برقراری آرامش در منطقه نبودند. لذا بار دیگر با مدیریت

۱. به گفته چند راوی محلی



ستاد خلق ترکمن بی توجه به ارزش‌های انقلاب اسلامی منطقه می‌خواست افراد وابسته به اندیشه‌های کمونیستی را در سازمان‌ها و ادارات دولتی ترکمن صحرابری سر کار آورد. اما این امر مورد مخالفت شدید مردم مسلمان بود. لذا دو جریان اسلامی متشکل از انقلابیون مسلمان و ترکمن‌های کمونیست طرفدار چریک‌های فدایی خلق به شدت با هم در تقابل بودند

شلیک اولین گلوله‌ها در بندر شاه

به هر حال تشدید اختلاف بر سر تغییر نام بندر شاه، به درگیری مسلحانه در این شهر منجر شد. به نوشته روزنامه/اطلاعات، بعد از ظهر روز شنبه به دلیل تعویض نام بندر شاه به بندر اسلام یا بندر ترکمن، درگیری شدیدی بین ترکمن‌ها و عده‌قلیلی غیر ترکمن رخ داد که منجر به تیراندازی، آتش‌سوزی و مجروح شدن عده‌ای شد. ترکمن‌های خشمگین از نقاط مختلف شهر با چوب، چماق، خنجر و قمه به سوی اتومبیل و خانه دو نفر از شیعیان این شهر به نام حسن صفائیان و آق‌قلی نجف‌لوئی (آق‌ملی) حمله بردند و با ایجاد آتش‌سوزی، خساراتی به آنها وارد ساختند. ترکمن‌ها همچنین به خانه و مغازه چند بهایی حمله کردند و اثاثیه و اموال آنها را آتش زدند. در این جریان شش مغازه و خانه به آتش کشیده شد و دوازده تن مجروح شدند.^۳

به گفته اهالی بندر ترکمن، در همین روز ایرانی‌پور که (احتمالاً نامش شاه‌پور بود) از وابستگان ستاد خلق ترکمن و سلطنت‌طلب بود با اسلحه کلت از جلوی درب به داخل مسجد آذربایجانی‌های شیعه تیراندازی کرد که در نتیجه همسر آقای سید مهدی کسائی‌ان - که قصاب و شیعه بود - از ناحیه پا زخمی شد.

همان روز ترکمن‌ها حتی خانه و مغازه رنگ و ابزار فروشی آقای حسن صفائیان که کنار مسجد آذربایجانی‌های شیعه بود را به آتش کشیدند. آنها حتی به مسجد که خانه خدا

۱. مسعود بهنود، ۲۷۵ روز بازرگان، تهران، علم، ۱۳۷۷، ص ۴۴۰.

۲. غلامرضا خارکوهی، غائله‌گنبد، همان.

۳. هادی نخعی و حسین یکتا، روزشمار جنگ/ایران و عراق، ج ۱، ص ۳۲۰-۳۱۹.

کمونیست‌های وارداتی و پیاده‌نظام بومی آنها در روز شنبه ۱۹ اسفند سال ۵۸ در شهرستان بندر ترکمن به بهانه تغییر نام این بندر درگیری به راه انداختند که به زد و خورد مسلحانه انجامید.^۱ این در حالی بود که مردم شیعه و سنی این شهر سالیان سال با صلح و صفا و صمیمیت در کنار هم می‌زیستند. به همین خاطر این اتفاقات برایشان ناباورانه بود و عقلای منطقه متوجه دست‌های پنهان توطئه‌گر در پس این درگیری‌ها بودند.^۲

بود هم رحم نکردند و با تحریک ستاد خلق تر کمن جلوی درب مسجد را آتش زدند. تر کمن‌ها همچنین به چند مغازه هم حمله و آنها را غارت کردند که برخی از مغازه‌ها متعلق به بهائیان بود. (البته حمله به مغازه‌های بهایی یا به خاطر رد گم کردن بود یا به خاطر انتقام از آنها که قبلاً با حمایت رژیم پهلوی بر سر تصاحب اراضی کشاورزی اختلاف داشتند.)

در آن روز چند نفر از مهاجمان تر کمن شمشیر به دست داشتند که یکی از آنها آخوند بود و این افراد با اشاره شمشیر، تر کمن‌ها را تحریک می‌کردند که به کجا حمله کنند.^۱ تیراندازی در بندر اسلام تا نیمه شب شنبه ادامه داشت و وابستگان به ستاد خلق تر کمن با اتومبیل در خیابان‌ها حرکت می‌کردند و با تفنگ‌های ژ-۳ تیراندازی می‌نمودند. در همین حال به نوشته روزنامه کیهان، تعدادی از روحانیون از ساری و گرگان برای حل اختلاف‌ها رهسپار بندر شاه شدند. آیت‌الله رحیم عزیزی و یکی از روحانیون اهل تسنن به اتفاق حجج اسلام امید نجف‌آبادی و نورمفیدی در اجتماع اهالی تر کمن، طی سخنانی آنان را به آرامش و اتحاد و یک پارچگی دعوت کردند.^۲

اما ضد انقلاب نه تنها عقب ننشست بلکه به بحران‌سازی ادامه داد. در این میان سلاح‌های ژاندارمری یا شهربانی بندر تر کمن هم با بی‌تدبیری برخی متنفذان - به ویژه حجت‌الاسلام امید نجف‌آبادی - بر باد رفت و به آسانی به چنگ کمونیست‌های ستاد خلق تر کمن افتاد.

مقر اصلی ستاد خلق تر کمن - شاخه بندر تر کمن - در خیابان جعفری در دوشنبه‌بازار قدیم قرار داشت. این ستاد فعالیت‌های تبلیغاتی خود را با تهیه و توزیع تراکت و عکس و پوستر انجام می‌داد. آنها برای جلب توجه و جذب و انحراف مردم و جوانان تر کمن از اشعار مختموقلی (شاعر معروف تر کمن) نیز در کنار خیابان‌های شهر استفاده می‌کردند و کمک‌های مردم تر کمن را جمع‌آوری و برای جنگ‌افروزان گنبد ارسال می‌کردند.^۳ آقای «م-ص»، یکی از اهالی انقلابی بندر تر کمن که مایل به ذکر نامش نیست، می‌گوید: هنوز سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در این شهر مستقر نشده بود، اما کمیته انقلاب اسلامی با مسئولیت یک فرد روحانی که از قم تشریف آورده بود و ۳۰۰ نفر از بچه‌های شیعه عضو آن بودند تشکیل شده بود.

۱. روایت برخی از اهالی بندر تر کمن.

۲. هادی نخعی و حسین یکتا، همان.

۳. محمدرضا خارکوهی، «نگاهی به تلاش‌های شهید ابوعمار در بندر تر کمن»، انقلاب، ش ۱۳۳ و ۱۳۴،

اردیبهشت ۹۱، ص ۷.



محل استقرار کمیته انقلاب اسلامی در ساختمان شهربانی آن زمان - که کلانتری فعلی می باشد - بود. البته بچه های ژاندارم هم در آنجا بودند. قبل از استقرار بچه های کمیته، مقادیر زیادی سلاح و مهمات از این شهر خارج و یا به دست ترکمن های طرفدار کمونیست ها افتاده بود. افراد منتصب به ستاد خلق ترکمن به مقر ما حمله ور شدند که با تیراندازی به موقع متواری شدند و تعدادی هم مجروح شدند که یکی از مجروحان پسر یکی از آخوندهای بندر ترکمن است که امام جماعت مسجدی در بندر ترکمن بود.

در آن روزها توسط ترکمن های طرفدار ستاد خلق ترکمن و کمونیست ها با آتش زدن لاستیک و کارتن و... در خیابان ها و سطح شهر، راه بندان ایجاد می شد و گاهاً ماشین کسانی که نا آشنا بودند، را به آتش می کشیدند. مخصوصاً بچه های فارسی که از شهرهای مجاور می آمدند را خیلی اذیت می کردند.

یک کتابخانه مذهبی در چند متری مسجد جامع فعلی توسط ضد انقلاب آن زمان در این شهر به آتش کشیده شد. درگیری در شهر خیلی زیاد بود. در چنین شرایطی جنگ گنبد آغاز شد.

در اغلب شب ها شهرستان ترکمن به صورت حکومت نظامی اداره می شد. ارتش گاهی از ساری به این شهر می آمد. زیرا کمونیست ها در اینجا خیلی حضور داشتند و بیشتر شب ها تردد می کردند و از ترس اینکه دستگیر نشوند با پوشش تردد می کردند. مردم هم در آن زمان بیشتر به اقوامی چون مختوم، بازوری، آسوده، قره جه و شمالی روی می آوردند.

آن موقع کارخانه آرد فعلی «قره جه» دایر بود و چند کامیون آرد جهت همبستگی با کردهای جنگ طلب کردستان نیز فرستاد و حتی آدرس روی کیسه های آرد کارخانه قره جه، به نام بندر شاه [نام قبلی بندر ترکمن] نوشته شده



حسینیه آذربایجانی های گنبد آماج گلوله های ستاد خلق ترکمن

بود. بعدها افرادی همچون نوشین [شهردار بندر تر کمن] و قره‌جه [کارخانه‌دار] و ایرانیپور (گاراژدار) در این شهر اعدام شدند و خیلی‌ها از ترس اینکه به دار مجازات گرفتار شوند فرار کردند و به خارج از کشور رفتند و هم اکنون در خارج هستند.^۱

بنا به اسناد و اعترافات افراد فراری ستاد خلق تر کمن، در جریان جنگ دوم گنبد در بهمن‌ماه سال ۵۸ تعدادی از افراد ضد انقلاب بندر تر کمن دستگیر و به دادگاه بهشهر برده شدند که سه نفر از آنها به نام پرویز ایرانیپور، نازدوردی نوشین و یوسف قره‌جه محکوم به اعدام شدند.

همچنین آقای جلیل عزازی از سازمان‌دهندگان ستاد خلق تر کمن در بندر تر کمن بود. او که از دانشجویان دانشگاه تهران بود فعالانه در تمام فعالیت‌ها علیه دولت انقلاب اسلامی فعالیت می‌کرد و با افکار کمونیستی خود، آرامش بندر تر کمن را به هم می‌ریخت و مانع از وحدت و همدلی مردم فارس و تر کمن در منطقه می‌شد. او نیز به دست نیروهای انقلاب کشته شد.

در جریان این غائله مرحوم حجت‌الاسلام شیخ حسین روحانی‌فر از شهر کردکوی که نزدیکترین شهر شیعه به بندر تر کمن است، با صدها نیروی داوطلب مردمی تحت عنوان کمیته موقت انقلاب برای مقابله با شورشگران و نجات سلاح‌های پاسگاه ژاندارمری راهی بندر تر کمن شدند. او در خاطراتش می‌گوید:

اولین گروه ضربت به سرپرستی اینجانب و کمیته انقلاب به بندر تر کمن رهسپار شدیم. در اولین مرحله ورود به بندر تر کمن، عده‌ای از تر کمن‌ها، جلوی ماشین ما را گرفتند و از ورود ما جلوگیری کردند، ولی ما در مقابل ۲۰۰ نفر مقاومت کردیم و در مرکز شهر پیاده شدیم، در اولین فرصت با کمک عده‌ای از مردم بندر تر کمن، شهربانی را به تصرف خود درآوردیم. سپس کمک‌های ضربتی از بندرگز و بهشهر و گرگان وارد بندر تر کمن شد، و افسری که از نیروی هوایی تهران به بندر تر کمن عزیمت نموده بود نیز با ما همراه شد و توانستیم ژاندارمری را در اختیار بگیریم و کل سلاح‌ها را داخل ماشین ریوی ارتشی ریخته و تصمیم گرفتیم اسلحه‌ها را یا به گرگان یا کردکوی ببریم که فردی به نام امید نجف‌آبادی که خود را نماینده دولت می‌دانست، گفت اسلحه را باید بین



کمونیست‌ها بدون توجه به شرایط بحرانی کشور و خطراتی که از داخل و خارج، انقلاب را تهدید می‌کرد، بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب به صورت خودسرانه و بی‌آنکه منتظر استقرار دولت جدید باشند هر جا بستر را آماده دیدند دست به شیطنت و اغتشاش زدند و مردم بومی را با دروغ و ریاکاری و ادار به تظاهرات، تحصن، خودمختاری و اصلاحات ارضی و حتی وادار به جنگ مسلحانه کردند

ترکمن‌ها تقسیم کرد که متأسفانه این کار انجام شد و ما خلع سلاح شدیم و درگیری کوچکی بین دو طرف انجام شد که بعداً ما به شهرمان برگشتیم. بعد هم این سلاح‌ها از جاده آلمان به گنبد کاووس فرستاده شد و در اختیار [استاد] خلق ترکمن قرار گرفت.^۱

به گفته آقای م-ص که خود اهل بندر ترکمن است، پس از شروع جنگ گنبد، فردی به نام امید نجف‌آبادی که در بندرشاه سابق (بندر ترکمن فعلی، قبل از انقلاب) تبعید بود با توجه به اینکه با پیروزی انقلاب اسلامی آزاد

شده بود، ولی با ژاندارم‌های طرفدار شاه همدستی می‌کرد و سلاح‌ها و مهمات را از شهر خارج و به گنبد می‌فرستاد و ایشان یکی از عاملین خلق ترکمن بود.^۲

در آن دوره «کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن» با هدایت سازمان چریک‌های فدایی خلق دست به شانتاژ خبری وسیعی از اخبار دروغ زد. چنانکه کمیته به اصطلاح انقلاب اسلامی آق قلا در تلگرافی به امام خمینی اعلام کرد: روز شنبه ۱۹/۱۲/۵۷ عده‌ای از افراد مسلح عضو کمیته بندر ترکمن به ترکمن‌های بی‌دفاع حمله کرده‌اند و عده‌ای را مجروح و مقتول نموده‌اند.

کمیته انقلاب اسلامی امام خمینی در آق قلا،^۳ ضمن ابراز انزجار شدید و محکوم کردن این اعمال ضد انقلابی، خواستار رسیدگی فوری شده تا از برخوردهای بعدی که ممکن است به پیشبرد اهداف انقلاب صدمه بزند، جلوگیری شود.

در ضمن اعلام شد که خلق ترکمن ساکن در آق قلعه، تا اخذ نتیجه قطعی در محل کمیته انقلاب متحصن می‌شوند.

در اعتراض به درگیری بندر ترکمن و برای مظلوم‌نمایی هر چه بیشتر در اذهان عمومی،

۱. مصاحبه مؤلف با نامبرده.

۲. محمدرضا خار کوهی، همان.

۳. کمیته آق قلا نه مورد تأیید کمیته انقلاب اسلامی گرگان بود و نه ارتباطی با اسلام و امام خمینی داشت، بلکه چند نفر خودفروخته وابسته به ستاد خلق ترکمن با سوءاستفاده از این عناوین مقدس می‌خواستند اهداف شوم اغتشاشگران را اجرا نمایند. وگرنه کمیته‌ای که منتسب به امام باشد گوش به فرمان امام خود است نه مدافع برنامه‌های کمونیست‌ها. چنانکه همین کمیته آق قلا چند روز بعد هم‌صدا با همان کمونیست‌های جنگ‌طلب گنبد طی نامه‌ای به مهندس بازرگان، مخالفت خود را با فراندوم جمهوری اسلامی اعلام کرد.

کانون فرهنگی سیاسی خلق تر کمن شاخه تهران نیز، سه روز بعد یعنی در تاریخ ۲۲ اسفند سال ۵۷ طی اطلاعیه‌ای خبر از برگزاری اجتماع جمعی از تر کمنان در دانشگاه تهران به منظور همبستگی با اقدامات کمونیست‌های ضد انقلاب بندر تر کمن و گنبد داد. این کانون با صدور اطلاعیه‌ای شدیدالحن از تحریکات سیاسی و نظامی ستاد خلق تر کمن در بندر تر کمن دفاع کرد و رقم جمعیت آن اجتماع را به دروغ و با اغراق «سی هزار نفر تر کمن» اعلام نمود و تعداد مجروحان واقعه را نیز ۱۳ نفر برشمرد.

البته آنها عادت داشتند که ارقام و آمار را به نفع خود اغراق آمیز اعلام نمایند.^۱ این گروه بدون آنکه به سرقت سلاح‌های پاسگاه ژاندارمری توسط همین افراد به اصطلاح تر کمن اشاره نماید، از اینکه افراد کمیته انقلاب اسلامی مانع از سرقت سلاح‌ها توسط کمونیست‌ها شده بود، به آن حمله کرد^۲ و حتی امام خمینی را که هیچ نقشی در این قضایا نداشت به زیر سؤال برد و مردم مسلمان و انقلابی را تحت عنوان «ارتجاع» محکوم نمود.

البته صحنه‌گردان مخفی تجمعات به ظاهر مردمی فوق نمایندگان اعزامی سازمان

۱. یکی از مطبوعات هم‌فکر چپی‌ها نوشت یکشنبه شب (۲۰ اسفند سال ۵۷) ده هزار نفر از اهالی آق‌قلا برای پشتیبانی از تر کمن‌ها به بندر شاه رفتند. آیا در آن شرایط که در تر کمن صحرا وسیله نقلیه ماشینی بسیار کم بود و مردم شدیداً غرق در فقر و فلاکت بودند، با وجود روزهای کوتاه و هوای سرد زمستانی، آمدن چنین جمعیتی از یک شهر به شهر دیگر، آن هم شب هنگام در جاده‌های نامناسب منطقه، معقول است؟! پس چنین آماري فقط یک توهم چپ‌گرایانه است و بس.

۲. متأسفانه نه تنها کمونیست‌ها و منافقین و سایر افراد و گروه‌های ضد انقلاب در آن دوره به کمیته‌های موقت انقلاب اسلامی حمله می‌کردند، بلکه مهندس بازرگان - نخست‌وزیر دولت موقت - نیز در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های علنی خود بدون در نظر گرفتن تبعات منفی سخنانش، هم‌صدا با مخالفان شدیداً به کمیته‌ها انتقاد می‌کرد و این نهاد خودجوش مردمی را به زیر سؤال می‌برد. در حالی که در آن زمان ارتش و شهربانی و ژاندارمری نیمه‌متلاشی بودند و امنیت کشور به شدت تهدید می‌شد، اگر همین کمیته‌های مردمی در شهرها و روستاهای دور و نزدیک نبودند و به طور فی سبیل‌الله شیب و روز برای برقراری نظم و امنیت کشور و دستگیری مجرمان و وابستگان خاندان پهلوی تلاش نمی‌کردند، بدون شک ضد انقلاب کشور را به جهنمی از جنگ و درگیری مبدل می‌کرد. به طوری که چه بسا دفتر کار و خانه و زندگی آقای بازرگان هم امنیت نداشت و منفجر می‌شد. در حالی که نیروهای کمیته همان جوانان مبارز و انقلابی بودند که تحت نظارت روحانیون موجه و انقلابی هر شهر و روستا به طور موقت برای اداره محلسان تشکیل شده بودند، نه حقوق می‌گرفتند و نه غذایی داشتند. بلکه فقط به عشق امام و وظیفه دینی و انقلابی خود شب و روز در شهرها و روستاها و حتی جنگل‌ها نگهداری می‌دادند و گشت می‌زدند و به گرفتاری‌های مردم اعم از گرانی و توزیع سوخت و ایست و بازرسی و دستگیری سارقان و ساواکی‌ها و سایر مجرمان می‌پرداختند، و حتی جانشان را هم در این راه فدا می‌کردند. برخی از آنها حتی اسلحه نداشتند و در مقابل ضد انقلاب مسلح، با چوب دستی نگهداری می‌دادند. آن وقت در چنین شرایطی که کمیته‌ها بازوی توانمند امام و انقلاب و ملت و دولت محسوب می‌شدند مهندس بازرگان در چهارشنبه شب ۹ اسفند سال ۵۷ طی مصاحبه‌ای به طور مفصل به کمیته‌های انقلاب حمله می‌کند. بدون شک یک تشکیلات خودجوش مردمی اشکالاتی هم دارد مگر دولت خودش - که همه از هم‌مسلمانان سیاسی‌اش و متخصص و تحصیل کرده و غرب زده و ملی‌گرایان غالباً سکولار بودند - گل بی‌عیب بودند و همه کارها و برنامه‌هایشان بی‌نقص بود؟! اتفاقاً و به شهادت تاریخ دولت موقت بازرگان بیش از کمیته‌های موقت انقلاب دچار نقص و مشکل بودند. به همین خاطر عمر دولت موقت در کمتر از یک سال به پایان رسید. ولی کمیته‌های انقلاب تا ده سال بعد همچنان پایدار ماندند و به خدمت‌رسانی ادامه دادند.





یکی از سنگرهای مدافعان انقلاب
اسلامی در گنبد

چریک‌های فدایی خلق^۱ و نوچه‌های بومی آنها در منطقه مثل کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن بودند. چنانکه حتی یکی از خبرنگاران مطبوعات همفکر چپی‌ها، با اعزام به منطقه متوجه شد که «این درگیری‌ها به ظاهر بر سر تغییر نام بندرشاه به بندر ترکمن رخ داده است»،^۲ و «پیش از این گروه‌هایی از اهالی پیشنهاد کرده بودند که نام شهر به بندر اسلام تغییر یابد. به گفته اهالی گروه‌هایی از عوامل ضد انقلاب به اختلاف سلیقه‌ها دامن زدند.»^۳ به عبارت دیگر کنه قضیه چیز دیگری جز شیطنت کمونیست‌ها

و ستاد خلق ترکمن نیست.

درست است که بسیاری از ترکمن‌ها خواستار تغییر نام بندرشاه به بندر ترکمن بودند، اما به گفته جمعی از جوانان قدیم و انقلابی آن شهر، در سال ۵۷ اکثریت جمعیت شهر بندر شاه، فارس و شیعه بودند و خواستار نام «بندر اسلام» به جای آن بودند، ولی شاه‌دوست‌ها و کمونیست‌ها و بخشی از مردم ترکمن منطقه خواهان نام «بندر ترکمن» بودند. افرادی مثل آنه مراد شمالی تأمین کننده هزینه‌های مالی این برنامه‌ها و سایر اقدامات ستاد خلق ترکمن منطقه بودند. همچنین ایرانپور نیز از سردمداران این گونه اغتشاشات در منطقه بودند. البته اغتشاشگران شاه‌دوست و کمونیست در غائله ترکمن صحرا با هم متحد شده بودند و این اتحاد حداقل تا اسفند سال ۵۸ با سوءاستفاده از رأفت و صبر مقامات جمهوری اسلامی تداوم داشت، آنها مدت یک سال در منطقه بیکه تازی کردند.^۴

۱. چنانکه یکی از ترکمن‌های وابسته به سازمان چریک‌های فدایی خلق ساکن شهر بندر ترکمن درباره حضور نمایندگان این گروه در آن روزها می‌گوید: «من با آقای هاشمی اواخر سال ۱۳۵۷ در بندر ترکمن آشنا شدم. ایشان به همراه چند نفر از رهبری چریک‌ها (اگر اشتباه نکنم آقای نقی حمیدیان نیز همراه آنها بود) چند روزی مهمان من بودند... در مدت اقامتشان در بندر ترکمن، اتاق پذیرایی بزرگ، گرم و مفروش با قالی‌های اصیل ترکمنی در اختیار داشتند. ناگفته نماند که سر سفره صبحانه نیز هر روز خاویار تازه آماده بود.»

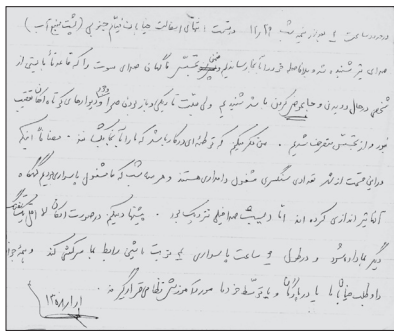
۲. کیهان، یکشنبه ۲۰ اسفند سال ۵۷، ص ۲.

۳. کیهان، دوشنبه ۲۱ اسفند ۵۷، ص ۱.

۴. غلامرضا خارکوهی، *غائله گنبد*؛ البته وقتی در بهمن سال ۵۸ کمونیست‌ها و شاه‌دوست‌ها جنگ دوم را به پا کردند کاسه صبر مردم و مسئولان جمهوری اسلامی لبریز شد و برخی از فتنه‌گران زندانی، برخی فراری و ۴ نفر هم در بندر ترکمن اعدام شدند. معدومین این شهر عبارت‌اند از: ایرانپور، یوسف قرجه، نوشین شهردار سابق بندر شاه، و یک نفر دیگر. همچنین بعد از جنگ دوم تعدادی از ضد انقلابیون این شهر به خارج از کشور فرار کردند.

در ادامه اطلاعیه کانون فرهنگی - سیاسی خلق تر کمن - شاخه تهران درباره واقعه ۱۹ اسفند سال ۵۷ بندر تر کمن چنین آمده است:

عده‌ای از تر کمنان می‌خواستند تابلوی شهر بندر شاه سابق را که به بندر تر کمن تبدیل شده بود نصب کنند^۱ که مورد حمله عده‌ای از عوامل ارتجاعی غیر تر کمن قرار می‌گیرند و به سختی مجروح می‌گردند. در این میان دیگر تر کمنان به طرفداری از افراد مجروح بر می‌خیزند. در این حین افراد عوامل ارتجاع دست به کار می‌شوند و شروع به تیراندازی به طرف تر کمنان [کمونیسست] می‌نمایند. این تیرها که اکثراً به طرف پاها شلیک شده ۱۳ نفر را مجروح می‌نمایند. تر کمنان بی‌دفاع [اما مسلح] هم دست به مقابله زده و ۲ نفر را از طرف مقابل مجروح



می‌کنند. شب همان روز چند کامیون ارتشی پر از افراد مسلح از ساری و گرگان از طرف کمیته موقت انقلاب اسلامی، عازم بندر تر کمن می‌شود و این رعب و وحشت سراسر شب ادامه داشته است. مجروحین را همان شب به بیمارستان شهید نبوی^۲ گرگان منتقل می‌نمایند.^۳

به گفته یکی از خبرنگاران، پیش از این گروه‌هایی از اهالی پیشنه‌ها کرده بودند که نام شهر به «بندر اسلام» تغییر یابد. اما به گفته اهالی گروه‌هایی از عوامل ضد انقلاب به اختلاف سلیقه‌ها دامن زدند و در نتیجه کار به تیراندازی و زد و خورد با چوب و چماق کشید. در این حادثه ۱۲ نفر مجروح شدند. در این جریان شش مغازه و خانه نیز که گفته می‌شود متعلق به هواداران مسلک بهائیت است به آتش کشیده شد.^۴

۱. در واقع آنها می‌خواستند تابلوی بندر اسلام را به بندر تر کمن تبدیل نمایند.
 ۲. این بیمارستان بعداً به «بیمارستان ۵ آذر گرگان» تغییر نام داد.
 ۳. تاریخ صدور اطلاعیه ۵۷/۱۲/۲۲ می‌باشد. آرشیو اسناد تاریخی مؤلف.
 ۴. کیهان، دوشنبه ۲۱ اسفند ۵۷، ص ۱.



افشاگری جوانان مسلمان بندر اسلام

در پاسخ به اقدامات خصمانه ستاد خلق تر کمن و عوامل سازمان چریک‌های فدایی خلق، جوانان مسلمان و انقلابی بندر تر کمن اطلاعیه افشاگرانه مفصلی منتشر نمودند که پرده از چهره کمونیست‌های ضد انقلاب در درگیری‌های این شهر برمی‌دارد.

به نام خدا

ارتجاع و عوامل ضد انقلاب را در تر کمن صحرا بهتر بشناسیم.

ضرورت سیاسی و اجتماعی در شرایط خاص این سرزمین ما را بر آن داشته به نوشتن این مطالب اقدام کنیم. نهضت اسلامی در بندر اسلام (بندر شاه سابق) هنگامی آغاز گشت که جنبش اسلامی خلق مسلمان ایران سال‌ها شهید و کشته داده بود. وجود عوامل ضد انقلابی و وابستگان مزدور و منفور رژیم همان‌ها که خود را امروز به دروغ فرزندان خلق مسلمان تر کمن و سخنگویان انقلاب این خطه می‌دانند، در دیروز انقلاب، توده‌های اصیل و مؤمن تر کمن را بر علیه نهضت و انقلاب اسلامی و رهبری آن می‌شوراندند و کارمان را تحقیر کرده و حتی سنگسارمان می‌کردند و مردم این شهر را از حرکت و آگاهی و همبستگی با انقلاب اسلامی مردم ایران باز می‌داشتند، و این دلیل آنها بود که می‌گفتند اصلاً ما را با سیاست و کشورداری کاری نیست، و مبارزه با طاغوت و استبداد را کفر و شرک قلمداد می‌کردند، و هنگامی که انقلاب اسلامی به رهبری آن زعیم بزرگ اوج گرفت و بر علیه جباران و ظالمان روزگار فاتح گشت، همین جاست که می‌بینیم آنها که تا دیروز شعار ننگین «جاوید شاه» را سر می‌دادند و خدمتگر بی‌آبروی رژیم بودند، با همکاری روشنفکر نماهای چپ و برخی عناصر وابسته و مزدور زیر پوشش کانون وزین فرهنگی خلق تر کمن، به فعالیت‌های کمونیستی و ضد مذهبی پرداختند. اما ظاهراً می‌گفتند که هدف ما احیای فرهنگ، ادبیات، تاریخ و دفاع از حقوق مشروع و انسانی مسلمانان تر کمن است. ولی از همان آغاز راهشان را از راه ما که راه انقلاب اسلامی و راه همه توده‌های مسلمان تحت ستم بود جدا کردند و از همین راه تفرقه و سنگ اندازی را در مسیر نهضت آغاز نمودند.

البته باید حساب توده‌های اصیل و مسلمان تر کمن را از این جریان

ضد انقلابی و ضد اسلامی جدا نمود. آتش افروزان فاجعه ۱۹ اسفند بندر اسلام که در واقع می توان آن را نقطه اوج پیوند منحوس و اتحاد نامقدس نیروهای ارتجاعی داخلی در جهت سرکوبی انقلاب اسلامی و انقلابیون خلق مسلمان بندر اسلام دانست، مسلمانان و توده های مؤمن و اصیل ترکمن نبودند.

فاجعه آفرینان، ضد انقلابی های چپ نما، بازماندگان رژیم منحط و ضد خلقی سابق و عناصر ضد اسلامی این شهر بودند که آتش را برافروختند و از طریق مطرح کردن مسائل خاص بومی و ناسیونالیستی و با تکیه بر تضادها و اختلافات پوچ و کهنه ای که زائیده استعمار خارجی و استبداد داخلی بوده است، مسلمانان واحد و راستین این شهر را به ترکمن و فارس و شیعه و سنی جدا کردند و به جان هم انداختند. به نام و زیر پوشش بهائیت خانه مسلمانان را در آتش خشم و قهر و غضب سوزاندند، به مدارس زیر این عنوان که ما فارس نمی خواهیم، ما گارد نمی خواهیم حمله می کردند. به مسجد، خانه خدا که جمعی از خواهران و برادران مسلمان ما در آن پناه گرفته و متحصن شده بودند یورش آورده قرآن ها را سوزاندند و پرچم هایی را که بر روی آن شعار لاله لاله الله حک شده بود به آتش کشیدند و خانه خدا را به ویرانه ای تبدیل نمودند. به ژاندارمری و شهربانی حمله آوردند و بارهنمودهایی که عوامل ضد انقلابی و عناصر مزدور و وابسته به رژیم نمودند، هدف داشتند که پاسداران کمیته انقلاب را خلع سلاح کنند.

آری منافقان و نیروهای ضد انقلابی در طول مبارزات قهرآمیز و مقدس خلق مسلمان ما، همیشه این چنین بوده اند. ای روشنفکرانهای کمونیست! ای دشمنان ضد خلق! ای باج گیران بهار آزادی! از سرزمین شهیدان و از پیکر به خون آغشته مجاهدان و وارستگان راه آزادی و اسلام چه می خواهید؟ راست بگویید شماها در سرزمین خلق مسلمان ترکمن و سینه های سرشار از ایمان به دنبال آشیانه سازی برای مارکس ها، لنین ها، برژنف ها و ایدئولوژی کمونیستی خود بودید و حالا نیز هستید.

شما از طریق توسل و تمسک به ایمان اسلامی و مذهب، مسلمانان





ترکمن را اغفال نمودید، این کار شما آیا توطئه و خیانت بر علیه همان خلقی نیست که تو مذهب و اسلامش را به بازی گرفته‌ای و به دروغ از جانب او فریاد می‌کشی. فریاد تو فریاد راستین و قهرمانانه خلق مسلمان ترکمن نیست. فریاد تو صفیر ناخوشی است که به وی تجزیه، انحطاط و جدائی و تفرقه می‌دهد که در آن هیچ اصالت و رسالتی نیست. تو اگر فرزند راستین و خلف خلق مسلمان ترکمن هستی بگذار این خلف ستم‌دیده و مستضعف راه سازندگی و تجدید حیات و احیاء فرهنگ و تاریخ و هویتش را بر اساس موازین و فرهنگ اسلامی خود بیابد و تو نیز او را در این بازسازی و در این بعثت اسلامی یاری بخش و توان ده. اگر راست می‌گویی؟

برقرار باد جمهوری عدل اسلامی به رهبری امام خمینی
هر چه مستحکم‌تر و پر توان تر باد پیوند مقدس خلق‌های مستضعف و مسلمان سراسر جهان

نابود و ناتوان باد توطئه‌های ضد خلقی و ضد اسلامی، چه به شیوه امپریالیستی و چه در الگوهای کمونیستی.

جوانان مسلمان بندر اسلام^۱

تحریک ترکمن‌ها توسط ستاد خلق ترکمن

به دنبال این درگیری در بندر ترکمن «ستاد خلق ترکمن» اقدامات گسترده‌ای را برای برانگیختن احساسات ناسیونالیستی ترکمن‌ها آغاز کرد. از جمله، در گنبد کاووس، نیروهای این ستاد با بلندگو اخبار واصله از بندر ترکمن را لحظه به لحظه با اغراق به اطلاع مردم می‌رساندند. افراد ستاد با گویش ترکمنی و فارسی و با بلندگو اعلام می‌کردند:

مردم غیور و انقلابی ترکمن

به قسمتی از کشتار بی‌رحمانه برادرانتان در بندر ترکمن گوش کنید. کمیته امام در بندر ترکمن با کشتار بی‌رحمانه برادرانتان، روی جلدان پهلوی را سفید کرد. اخبار واصله از چند لحظه پیش حاکی است که تاکنون ۶۰ نفر از برادرانتان کشته [!] و گروه زیادی زخمی شده‌اند.

چنانکه در اطلاعیه قبلی کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن آمد، سخنی از کشته

۱. محمدعلی روحانی گرگانی و سید محمدطاهر طاهری گرگانی، مستضعفین، تهران، کانون فرهنگی اسلامی گرگان و دشت، ۱۳۵۸، ص ۲۲۳-۲۲.

شدن کسی از طرفین به میان نیامده اما در اینجا افراد کمونیست این ستاد به دروغ اعلام کرده‌اند که ۶۰ نفر از ترکمن‌های بندر ترکمن کشته شده‌اند! آنها با دروغ‌گویی می‌خواستند احساسات قومی و قبیله‌ای مردم مسلمان ترکمن را به غلیان آورند و آنها را به انتقام‌جویی وادارند و به تدریج مشارکت آنها را برای آغاز جنگ مسلحانه علیه فارس‌ها و شیعیان مدافع انقلاب اسلامی جلب نمایند که چنین هم کردند و دو هفته بعد جنگ اول گنبد را به راه انداختند.

«ستاد خلق ترکمن» در آن روز علاوه بر انتشار اطلاعیه پراز دروغ، در تمام چهارراه‌ها، اخبار واصله از همکاران کمونیست خود را با دروغ و

به دعوت کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن:

هزاران ترکمن راه پیمایی کردند

کتاب «کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن» در روز یکشنبه ۱۹ شهریورماه در بندر ترکمن به تعداد ۱۹۰ نسخه در دسترس عموم قرار گرفت. این کتاب به قلم نویسندگان جوان و بااستعداد ترکمن است که در این کتاب به بررسی وضعیت فرهنگی و اجتماعی ترکمن‌ها پرداخته‌اند. این کتاب به زبان ترکمنی و روسی در دسترس قرار گرفته است.

تشنگ در «بندر شاه» سابق کاشی یافت

گروهی از هنرمندان و نویسندگان ترکمن در بندر ترکمن به کاشی‌کاری پرداختند. این کاشی‌کاری به یادگار ماند و به عنوان یک اثر فرهنگی ثبت شد.

این کاشی‌کاری در بندر ترکمن واقع شده است و به یادگار ماند. این کاشی‌کاری به یادگار ماند و به عنوان یک اثر فرهنگی ثبت شد.

در جنگ اول گنبد، روزنامه کیهان همواره مدافع جنگ‌طلبان کمونیست ترکمن صحرا بود.

اغراق ساعت به ساعت با خط درشت روی کاغذ نوشته و به دیوارها نصب می‌کرد تا به مردم مسلمان ترکمن اهداف و خواسته‌های ضد انقلابی خود را القا نماید. در پی این شانتاژ خبری، «کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن» مردم منطقه گنبد را به راهپیمایی در ساعت ۲ بعد از ظهر روز ۲۰/۱۲/۵۷ در گنبد کاووس دعوت کرد.^۱ لذا با تبلیغات سراسر کذب ستاد خلق ترکمن، این تجمع در باغ ملی یا همان میل گنبد صورت گرفت و جمعی از مردم ناآگاه هم تحت تاثیر اطلاعیه‌ها و اخبار نادرست آنها قرار گرفتند و به این تجمع آمدند.

روزنامه کیهان که خیلی به بزرگ‌نمایی اقدامات ستاد خلق ترکمن و سایر کمونیست‌ها و ضد انقلابیون علاقه‌مند بود^۲ گزارشی غلوآمیز از تظاهرات روز یکشنبه ۲۰ اسفند سال ۵۷ گنبد با تیتیر برجسته در صفحه اول خود منتشر کرد و نوشت:

در پی دعوت کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن... حدود ۳۰ هزار [!] ترکمن در حالی که شعار می‌دادند در خیابان‌های شهر به راهپیمایی

۱. هادی نخعی و حسین یکتا، همان، ص ۳۲۰.
 ۲. یکی از روش‌های بزرگ‌نمایی روزنامه کیهان برای حمایت از اقدامات ضد انقلاب، این بود که وقتی برخورد مسلحانه در گنبد و کردستان آغاز شد، روزنامه کیهان با تیتیرهای درشتی که انتخاب می‌کرد در جهت تضعیف نیروهای مسلح جمهوری اسلامی و در راستای حمایت از مهاجمان گام برمی‌داشت. (مطبوعات و انقلاب اسلامی، ش ۱، کیهان، دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بی‌جا، بی‌تا [احتمالاً سال ۱۵۹۹، ص ۷])





جنگ مسلحانه عوامل ستاد خلق ترکمن در روز ۱۴ اسفند سال ۵۷ در مسجد شیعیان طرفدار انقلاب اسلامی در بندر ترکمن، در واقع سر آغاز جنگ اول گنبد بود که در اوایل فروردین سال ۵۸ به اوج خود رسید و یک ماه بعد در ۱۳ فروردین با مذاکرات دو طرف پایان یافت. درگیری‌های شهر بندر ترکمن به بهانه تغییر نام این بندر از «بندر شاه» به «بندر اسلام» یا «بندر ترکمن» صورت گرفت

پرداختند. در آغاز راهپیمایی ناگهان یک فانتوم با فاصله کمی از زمین بر روی سر تظاهر کنندگان به مانورهای متعدد پرداخت ولی مردم به راهپیمایی ادامه دادند. این راهپیمایی حدود دو ساعت به طول انجامید و با صدور یک قطعنامه ۱۷ ماده‌ای پایان یافت. در این قطعنامه، انحصار طلبی و تفرقه اندازی در صفوف متحد خلق‌های تحت ستم محکوم شده، و این شیوه‌ها تحریکات امپریالیسم و عاملانش توصیف شده است.

در این قطعنامه همچنین اشاره شده است که کلیه فرهنگیان و دانش‌آموزان به خاطر فاجعه بندر شاه به مدت یک هفته دست به اعتصاب می‌زنند^۱ و بازاریان نیز سه روز تعطیل خواهند بود.^۲

آنها همچنین خواست‌های خود را چنین بر شمرند: ایجاد ارتش خلقی و اداره پادگان‌ها به وسیله شوراهای انقلابی - تشکیل دادگاه خلقی - انتخاب رؤسا به وسیله شوراها - لغو کلیه دیون کشاورزی مردم منطقه - بازگرداندن کلیه زمین‌های کشاورزان به آنان - ترمیم خانه‌های کشاورزان - جلوگیری از ورود محصولات و فرآورده‌های خارجی - تشکیل شوراهای روستایی و حمایت از قالیبافان و کشاورزان زحمتکش منطقه - حمایت از صیادان زحمتکش و تشکیل شورای صیادان - آزادی فرهنگی - مذهبی - متشکل شدن ترکمن‌ها تحت سیستم اداری واحد و مشترک به مرکزیت گنبد کاووس - تأیید خواست‌های سایر خلق‌های ایران از جمله خلق کرد - شناسایی عاملین فاجعه ۱۹ اسفند و محاکمه آنان - سپردن امور به دست شورای منتخب مردم - آموزش رایگان برای دانش‌آموزان شبانه - احداث بهداری و درمانگاه‌ها در تمام

۱. آنها هر روز به بهانه‌های مدارس و مراکز آموزشی را تعطیل و در روند تعلیم و تربیت جوانان اختلال می‌کردند. اما این بار آنها تماماً از روز ۲۰ اسفند تا یک هفته که منتهی به آخر سال و تعطیلات نوروز می‌شد، این مراکز را به طور غیر قانونی و به زور تعطیل کردند که دیگر تا روز شنبه ۱۷ فروردین سال ۵۸ عملاً این مراکز تعطیل شوند تا به آسانی و بدون دغدغه از نیروهای فرهنگی و معلمان و دانش‌آموزان و دانشجویان طرفدار ستاد خلق ترکمن در اجرای برنامه نظامی، فرهنگی و سیاسی خود استفاده نمایند و از آنها به عنوان سربازان پیاده نظام در تحقق مقاصد ضد انقلاب خود بهره‌برداری کنند.

۲. کیهان، دوشنبه ۲۱ اسفند ۵۷، ص ۱.

ضد انقلابیون با تحریک احساسات قومی مردم ترکمن این غائله را همچنان تازه نگه می داشتند و حاضر به برقراری آرامش در منطقه نبودند. لذا بار دیگر با مدیریت کمونیست های وارداتی و پیاده نظام بومی آنها در روز شنبه ۱۹ اسفند سال ۵۸ در شهرستان بندر ترکمن به بهانه تغییر نام این بندر درگیری به راه انداختند که به زد و خورد مسلحانه انجامید

نقاط منطقه - خدمت نظامیان ترکمن در منطقه ترکمن صحرا.

اما عصر همان روز یکشنبه ۲۰ اسفند سال ۵۷، علاوه بر تجمع شهر گنبد، مردم اهل تسنن بندر ترکمن، با مدیریت کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن در میدان مصلاهی این شهر اجتماع نمودند. بازار و مدارس و کسب و کار شهر در این روز تعطیل شد و شهر ملتهب گردید. ستاد خلق ترکمن موفق شد در این روز با تبلیغات دروغین و برانگیختن احساسات قومی و مذهبی ترکمن ها، هزاران نفر از مردم ناآگاه و بی خبر منطقه را از روستاهای ترکمن صحرا و مخصوصاً شهر آق قلا به بندر ترکمن بیاورد. آنها عکس هایی از مرحوم مختومقلی فراغی - شاعر نامدار ترکمن - در دست داشتند و در

حمایت از خواسته های اهالی بندر ترکمن در خیابان های این شهر تظاهرات کردند و ضمن تأکید بر اتحاد و همبستگی، شعار می دادند: «ای شیعه ای سنی، ما پیرو قرآنیم.» به گزارش یکی از مطبوعات:

عده ای از روحانیون شیعه و سنی برای حل اختلاف نظر ها می کوشند. این روحانیون امروز در اجتماع اهالی ترکمن آنها را دعوت به آرامش و حل مسائل موجود کردند. از شهر گرگان آیت الله نورمفیدی و شیخ رسول رضایی به اتفاق عده ای از پاسداران مسلح برای کمک به اعاده نظم و حل اختلاف نظر ها رهسپار بندر شاه سابق شدند.^۱

البته آیت الله رحیم عزیزی و یکی از روحانیون اهل تسنن به اتفاق آقای امید نجف آبادی نیز در آنجا همراه آقای نورمفیدی بودند. آیت الله نورمفیدی می گوید:

باز همان روزهایی که به ما خبر دادند بندر ترکمن شلوغ می شود، یک روز [در ۲۰ اسفند سال ۵۷] رفته بودیم در میدان آنجا که مردم زیادی تجمع کرده بودند و علمای ترکمن صحرا هم همراه من در آنجا بودند. یکی از آقایان مشغول سخنرانی برای آرام کردن جمعیت و کلاً بندر ترکمن بود که یک مرتبه پاسداران کمیته به صورت مسلح وارد

۱. کیهان، یکشنبه ۲۰ اسفند ۵۷، ص ۲.





شدند. عده‌ای وقتی دیدند که اینها با اسلحه آمده‌اند، گفتند: مگر ما چه کرده‌ایم که نیروی مسلح آمده است؟ و معلوم شد که آنها می‌خواهند ورود مسلحانه نیروهای کمیته را بهانه‌ای برای آشوب قرار بدهند. بعد من شروع کردم به سخنرانی، که در حین صحبت یک مرتبه دیدم جوانی از میان جمعیت شروع کرد به تحریک احساسات مذهبی مردم ترکمن و با فریاد خطاب به من گفت: شما به خلیفه دوم جناب عمر توهین و جسارت می‌کنید و اینجا دم از وحدت می‌زنید.

من دیدم این حرف بی‌ربط کافی است که احساسات مردم را تحریک کند و این فرد هم چون با لهجه سلیس فارسی صحبت می‌کرد، معلوم بود که خودش ترکمن نیست و فقط قصد آشوب دارد.

سپس چند نفر از علمای ترکمن با دیدن این صحنه بلافاصله آمدند به همان جایی که ایستاده بودم و از من خواهش کردند که آقا! بیا برویم مثل اینکه اینجا بوی آشوب می‌دهد. البته من هم وقتی دیدم مصلحت ماندن نیست، از آنجا رفتم و جمعیت هم متفرق شدند. خدا رحمت کند حاج عبدی جان آخوند نبوی نژاد امام جمعه سابق اهل سنت گمیشان هم در آنجا همراه من بود.^۱

تلاش شهید قرنی برای سرکوب ضدانقلابیون

اما در این روز به دستور سپهبد شهید قرنی^۲ اولین رئیس ستاد ارتش بعد از پیروزی

۱. غلامرضا خارکوهی، *خانله گنبد*، همان.

۲. شهید سپهبد ولی‌الله قرنی در سال ۱۲۹۲ ش در تهران در یک خانواده مذهبی متولد شد و در سال ۱۳۰۹ ش وارد دانشکده گردید و مدارج عالی تحصیلات و درجات نظامی را طی نمود. او مهربان و اهل نماز و عبادت بود. او از مخالفان سرسخت رژیم شاه بود. به گفته همسرش او دو بار و هر بار به سه سال زندان محکوم شد. مرتبه اول در سال ۱۳۳۷ به دستور شاه به زندان رفت و دومین بار در سال ۱۳۴۲ بود. یکی از هدف‌های او در تمام عمرش سرنگونی رژیم پهلوی بود که عملی شد. شهید سپهبد قرنی عضو شورای انقلاب و اولین فرمانده ارتش پس از پیروزی بود. او در ۲۳ بهمن سال ۵۷ یعنی یک روز پس از پیروزی انقلاب از سوی حضرت امام خمینی (ره) به فرماندهی ارتش منصوب شد ولی با فشار دشمنان انقلاب به ویژه جوسازی گروه‌های ضد انقلاب، توسط مهندس بازرگان - نخست‌وزیر دولت موقت - در تاریخ ۵۸/۱/۶ برکنار شد و چند روز بعد در دوم اردیبهشت توسط گروه «فرقان» ترور شد و به شهادت رسید. در مجموع او ۴۸ روز پس از پیروزی انقلاب زنده بود. یکی از دلایل برکناریش این بود که او با ضدانقلابیون تجزیه طلب گنبد کاووس و کردستان و آذربایجان و خوزستان و... به شدت مخالف بود و روش‌های سازشکارانه دولت موقت بازرگان را قبول نداشت. از طرف دیگر او در آن مدت کم مسئولیتش، به بازسازی ارتش در مسیر آرمان‌های امام و انقلاب اسلامی پرداخت. اما گروه‌هایی مثل ستاد خلق ترکمن، چریک‌های فدایی، منافقین (مجاهدین خلق)، لیبرال‌ها، سکولارها و کمونیست‌ها دنبال انحلال ارتش و تضعیف آن بودند. رک: غلامرضا خارکوهی، «شهید سپهبد قرنی در گرگان»، *انقلاب*، ش ۸۵ و ۸۶، اردیبهشت سال ۸۹، ص ۸.

در اغلب شب‌ها شهرستان ترکمن به صورت حکومت نظامی اداره می‌شد. ارتش گاهی از ساری به این شهر می‌آمد. زیرا کمونیست‌ها در اینجا خیلی حضور داشتند و بیشتر شب‌ها تردد می‌کردند و از ترس اینکه دستگیر نشوند با پوشش تردد می‌کردند. مردم هم در آن زمان بیشتر به اقوامی چون مختوم، بازوری، آسوده، قره‌جه و شمالی روی می‌آوردند

انقلاب - یک جنگنده فانتوم اف ۴ به ترکمن صحرا آمد و روی شهر بندر ترکمن مانور داد و سپس به گنبد رفت و چند بار روی این شهر و مخصوصاً محل تجمع کمونیست‌ها در سطح پایین مانور داد. به گفته سرهنگ حسین صوفی که خود شاهد این اجتماع بوده هنگامی که این راهپیمایی از باغ ملی حرکت کرد و در مسیر خیابان اصلی به سمت جنوب شهر گنبد به راه افتاد تازه ابتدای تظاهرات به چهارراه امامزاده رسیده بودند که فانتوم در ارتفاع پایین آمد. جمعیت از ترس پا به فرار گذاشتند و متفرق شدند. اما دقایقی بعد تعدادی از راهپیمایان مجدداً در باغ ملی تجمع کردند و میتینگ سیاسی تشکیل دادند.

سپس بیانیه‌ای هم در محکومیت اعزام این جنگنده قرائت کردند. شعار اجتماع‌کنندگان هم این بود:

اتِ گرک - براقِ گرک - تُرکمنچه مکتبِ گرک. یعنی اسب و شمشیر می‌خواهیم - مکتب ترکمنی می‌خواهیم. البته در خواست خودمختاری هم در شعارهایشان بود.^۱

خبرگزاری‌های غربی نیز با حمایت از تجزیه‌طلبان، دنبال برجسته کردن بحران بودند. رادیو لندن در گزارشی خبر از پرواز هواپیمای جت فانتوم بر فراز شهر گنبد داد. حتی خبرگزاری رویتر ادعا کرد:

ترکمن‌ها بر روی یک جت فانتوم اف-۴ نیروی هوایی که در ارتفاع زیادی برای دوری از اصابت گلوله پرواز می‌کرد آتش گشودند.

اعزام این فانتوم جهت ایجاد رعب و وحشت در دل کمونیست‌های فتنه‌گر ستاد خلق ترکمن بود، اما آن‌طور که پیش‌بینی می‌شد تأثیر چندانی نداشت. به گفته برخی از مطلعین خلبان این جنگنده گنبدی بود و برادرش هم پاسبان شهربانی این شهر بود. به گفته آقای محمدعلی ایزانلو:

در این زمان فرماندار وقت که مادرشاهی و از افراد ملی‌گرا بود با حکومت و دولت موقت تماس می‌گیرد و خواستار اعزام یک فروند

۱. مصاحبه مؤلف با نامبرده.



هواپیمای جنگی به گنبد می‌شود.

لذا وقتی جنگنده فانتوم آمد دیوار صوتی را شکست، از وحشت همه رو به فرار نهادند که در این جا بیشتر کفش‌ها که دم‌پایی بود در خیابان‌ها رها شده بود. پس از این واقعه، درگیری و تیراندازی از ناحیه کمونیست‌ها شروع شد و آنها سنگربندی خیابان‌ها و ساختمان‌ها را آغاز نمودند و چند روز بعد هم ستاد خلق تر کمن جنگ مسلحانه را رسماً شروع کرد.^۱

شهید قرنی علاوه بر اعزام فانتوم، از راه مذاکره و گفت‌وگو نیز تلاش کرد تا غائله گنبد حتی قبل از آغاز جنگ مسلحانه خاتمه یابد و به درگیری نظامی نیانجامد. اما با کارشکنی ستاد خلق تر کمن مواجه شد. چنانکه مرحوم حجت‌الاسلام سید محمد رئیسی در خاطراتش می‌گوید:

در ایام فروردین ماه سال ۵۸ ستاد خلق تر کمن که به رهبری افرادی مثل ارزانش تشکیل شده بود، جنگ گنبد به راه افتاد. قبلاً هم یک هیئتی از تهران با مسئولیت امید نجف‌آبادی از طرف آیت‌الله منتظری برای مذاکره با تر کمن‌ها به گنبد رفته بودند که وقتی وارد دروازه گنبد شده بودند مأمورین خلق تر کمن که مسلک چپی (کمونیستی) داشتند، کنار ماشین آنها ایستاده و به طرف آنها اسلحه گرفته بودند و آنها را برگردانده بودند. آنها با هر کس که به آنها می‌رفت همین برخورد را می‌کردند. تا اینکه یک شب من در منزلم در گرگان بودم که از ستاد تیمسار سرلشگر قرنی به من تلفن زدند و گفتند تیمسار قرنی می‌خواهند با شما صحبت نمایند. چون من قبلاً سرهنگ شیرازی - فرمانده سابق پادگان گرگان - را نجات داده بودم، او ذکر خیر مرا پیش آقای قرنی کرده بود.

تیمسار قرنی پشت گوشی تلفن به من گفت: آقا! به داد اسلام برسید، چپی‌ها دارند گنبد را تجزیه می‌کنند، ما هم الان نیروی درستی نداریم، بروید با مذاکره قضیه را سامان بدهید که یک وقت روس‌ها از قضیه گنبد استفاده نکنند...

من گفتم: چشم و فردای آن شب به آنقلیچ آخوند [نقش‌بندی] زنگ

۱. مصاحبه مؤلف با نامبرده.

زدم و گفتم می خواهم به گنبد بیایم... من هم رفتم و نزدیک گنبد بودم که ماشین آنقلیچ آمد و دامادش و چند نفر دیگر از جوانان ما را حمایت کردند و وارد گنبد شدیم و به منزل او رفتیم. جوان های چپی پای میل گنبد برای خود مرکزی درست کرده بودند.

من به آنها گفتم: قضیه چیست؟

گفتند: ما چند سال مفلوک و محروم بودیم و حق ترکمن پایمال شده، امروز می خواهیم حق خود را بگیریم.

گفتم: چرا قبلاً انقلاب نکردید، من خودم دیدم که شما در حمایت از شاه تظاهرات می کردید و جلوی ماشین هایی را که از مشهد می آمدند می گرفتید و می گفتید: «ملت خود را خر کرده، خمینی رهبر کرده، جاوید شاه، جاوید شاه». حالا آمده اید حقتان را می خواهید؟!

گفتند: بله، آن موقع ما تحت فشار و در اقلیت بودیم.

گفتم: حالا حقتان چیست؟

گفتند: اول یک پنجم محصول کل منطقه را به ما بدهند که ما صرف آبادی و عمران اینجا بکنیم. دوم، در مدارس اینجا باید به زبان ترکمنی درس داده شود. سوم، فرماندار و رئیس شهرداری و کمیته اینجا باید ترکمن باشند و افراد کمیته هم نصفشان ترکمن و نصفشان فارس باشند.

من گفتم: پس یک دفعه بگوئید تجزیه؛ و بعد گفتم: من مطالب شما را عیناً منعکس می کنم، ولی شما اسلحه به دست نگیرید، چون هر چه باشد شما در اقلیت هستید و مردم هم از پس شما بر می آیند...

فردای آن روز طرفداران ارزانش به سوی آنقلیچ تیراندازی کردند و یک تیر به پوست پیشانی او خورد و تصمیم به کشتن او داشتند و شهر گنبد به دست ارزانش افتاد. دوستان آنقلیچ او را با ماشین به بصیرآباد- نزدیک خرگوش تپه- بردند. اما باز هم جوانان چپی او را تعقیب کردند. تا اینکه دوستانش او را نصف شب به منزل من آوردند که حدود سه ماه در منزلم پناهنده بود. بعد از این مدت او را به قم نزد حضرت امام خمینی فرستادم. امام خمینی به آنقلیچ فرموده بود که چه می خواهی؟ او گفته بود: من امنیت ندارم.



امام فرموده بود: حالا که ستاد خلق تر کمن نیست. او گفته بود: عواملشان هستند و من می‌خواهم به مدینه بروم. در نتیجه امام به آقای شرعی گفته بود گذرنامه‌ای برای او درست کنند و مقداری هم پول به او داده بود و آن‌اقلیچ به مدینه رفت و مدت سه سال در آنجا ماند. بعد به گنبد برگشت که آن موقع امنیت برقرار شده بود و از او استقبال هم شد و بعد از چند سال فوت کرد...^۱

حجت‌الاسلام رضایی در اسارت ستاد خلق تر کمن

حجت‌الاسلام شیخ رسول رضایی که در ۲۰ اسفند سال ۵۷ از طرف کمیته انقلاب گرگان برای بررسی اختلافات دو طرف به بندر تر کمن رفته بود توسط نیروهای ضد انقلاب دستگیر شد و به مدت دو روز در اسارت آنها بود. او در این باره می‌گوید:

اسفندماه ۱۳۵۷ بعد از پیروزی انقلاب از سوی مسئولین نظام جمهوری اسلامی در منطقه تصمیم گرفته شد نام بندر شاه به بندر اسلام تغییر یابد، از ناحیه کمیته انقلاب اسلامی گرگان این نامگذاری صورت گرفت، به کل منطقه از جمله بندر شاه «بندر تر کمن فعلی» اعلام شد. بلافاصله مردم بندر شاه عکس‌العمل نشان دادند و با این امر مخالفت خود را اعلام نمودند و اصرار داشتند باید این شهر به نام بندر تر کمن نام‌گذاری شود. در پی این مخالفت به گرگان خبر رسید یکی از پاسگاه‌های بندر شاه به تصرف خلق تر کمن در آمد و پاسگاه مذکور از طرف عده‌ای از ستاد خلق تر کمن خلع سلاح شد و پاسگاه را به تصرف خود در آوردند. مسئولین کمیته حفظ نظم شهر گرگان آیت‌الله نورمفیدی و غیره که من هم یکی از اعضا کمیته بودم تصمیم گرفتند من بروم بندر شاه اوضاع را از نزدیک بررسی کنم با ستاد خلق تر کمن صحبت کنم پاسگاه را به حالت اول برگردانم یعنی سلاح‌ها را به پلیس تحویل پاسگاه آزاد شوند. به محض ورودم به شهر بندر شاه به دستور رئیس ستاد خلق تر کمن من را دستگیر در یک خانه‌ای بازداشت‌م کردند و اعلام نمودند تا تحقق خواست‌هایشان آقای رضایی در گروگان ستاد خلق تر کمن است، به هیچ وجه آزاد نخواهد شد.

۱. خاطرات مرحوم حجت‌الاسلام سید محمد رئیسی در اختیار مؤلف.

وقتی جنگنده فانقوم آمد
دیوار صوتی را شکست،
از وحشت همه رو به فرار
نهادند که در این جا بیشتر
کفش‌ها که دم پاییی بود
در خیابان‌ها رها شده بود.
پس از این واقعه، درگیری
و تیراندازی از ناحیه
کمونیسست‌ها شروع شد و
آنها سنگربندی خیابان‌ها و
ساختمان‌ها را آغاز نمودند
و چند روز بعد هم ستاد خلق
ترکمن جنگ مسلحانه را
رسماً شروع کرد

خبر به مسئولین کمیته حفظ نظم
و انضباط گرگان رسید. یک اکیپ
مأموریت پیدا کردند به بندر شاه اعزام
شوند از نزدیک به موضوع رسیدگی
شود. این هیئت وارد بندر شاه شدند
با سران ستاد مذاکره نمودند تا پاسی
از شب آن مذاکرات به طول انجامید و
به نتیجه نرسیدند. همچنان پافشاری
می کردند الا و لابد بندر شاه باید به نام
بندر ترکمن تغییر نام پیدا کند.

مذاکرات نتیجه بخش نگردید، اما من
همچنان در اختیار ستاد خلق ترکمن
در یک خانه دورافتاده کنار شهر بندر
شاه محبوس بودم. فقط شام و ناهار و

صبحانه اندکی نان و چای در اوقات ناهار و شام به من می دادند، در به
روی من بسته می شد.

روز بعد شخصی به نام یوسف قره‌جه که یکی از بزرگان بندر شاه و
سرمایه دار هم بود، بین مسئولین کمیته گرگان و ستاد خلق ترکمن
وساطت نمود، در خانه خودش غذای مفصل تهیه دید، از مسئولین
کمیته نظم و انضباط گرگان دعوت نمود و هم از ستاد خلق ترکمن،
که میانجیگری کند، قضیه را فیصله دهد. جمعی از کمیته گرگان به
بندر شاه رفتند و از ستاد خلق ترکمن هم سه نفر به نمایندگی در آن
جلسه شرکت کردند تا شب مذاکرات فیما بین طول کشید، سرانجام به
این نتیجه رسیدند نام بندر شاه به نام بندر ترکمن تغییر یابد تا بلوها که
در شهر به نام بندر اسلام نصب شده بود را جمع آوری و تا بلو بندر ترکمن
نصب گردید. آخر شب من از ستاد خلق ترکمن آزاد و سلاح‌ها تحویل
پلیس شد. پاسگاه را ستاد ترک کرد. پلیس مجدداً مستقر و امنیت شهر
را به عهده گرفت.^۱

۱. زندگینامه حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ رسول رضایی، گرگان، نوروزی، ۱۳۹۰، ص ۹۵-۹۳.





منطقه آبتن وقایع خونین

در روز ۲۹ اسفند ۱۳۵۷ تظاهرات دیگری از جانب کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن در گنبد بر پا شد و آنها با شعار دادن تهدید به جنگ مسلحانه می‌کنند. آنها با شعارهایی مثل «وای به روزی که مسلح شویم» و «از خشم ترکمن بترس»، دولت مرکزی را به مبارزه می‌خوانند. در همین روز کمیته انقلاب اسلامی که مقرر آن در گنبد اشغال شده بود و نیروهای آن در شرایط مخفی مشغول به فعالیت بودند، با صدور بیانیه‌ای حوادث ناگواری را پیش‌بینی می‌کنند و اعلام نمودند: «منطقه آبتن وقایع خونین است.»

به دنبال این مسئله پاسدارانی از شهرهای آمل - بابل - ساری - گرگان - بجنورد - قوچان - مشهد و تهران عازم این منطقه می‌شوند، در حالی که روز به روز بر ناآرامی‌های منطقه افزوده می‌شود.^۱

در یکی از اسناد لانه جاسوسی امریکا مربوط به تاریخ اول فروردین سال ۵۸ از زبان آقای سولیوان - سفیر آن کشور در تهران - چنین آمده است:

ما گزارش‌های بیشتر و بیشتری درباره ناآرامی در میان اقلیت‌های قومی در ایران... می‌شنویم ما گمان می‌کنیم این پدیده که بر شدت ماجرا خواهد افزود، در واقع مشکل بسیار جدی برای دولت موقت مطرح خواهد نمود.^۲

سازمان‌های در خدمت استکبار مثل سازمان ملل نیز طبق معمول به یاهو سرایی پرداختند و در جرگه طرفداران خودمختاری اقلیت‌ها برآمدند. چنان که همان روزها «کمیسیون فرعی جلوگیری از تبعیضات و دفاع از حقوق اقلیت‌های سازمان ملل»، طی تلگرافی از اعدام ضد انقلابیون تجزیه طلب کرد توسط دولت ایران انتقاد نمود.^۳

به طور کلی در حد فاصله ۲۲ بهمن ماه سال ۵۷ تا فروردین جمهوری اسلامی در ۱۲ فروردین سال ۵۸ جریانات چپ مارکسیستی مخصوصاً سازمان چریک‌های فدایی خلق در صحنه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی ترکمن صحرا فوق‌العاده فعال بودند و برای خود کانون‌هایی تأسیس کردند و حوزه کار و فعالیت خود را از شهرها به

۱. سید حسین حسینی، جزوه بررسی جنگ گنبد، جهت ارائه به دانشگاه بجنورد، گنبد کاووس، بی‌تا، ص ۱۲.

۲. اسناد لانه جاسوسی، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ش ۳۱، کردستان (۱)، ص ۱۲۷-۱۲۶.

۳. همان، ص ۵.

روستاها گسترش دادند.^۱

البته برخی از گزارشات مربوط به تحركات مخرب ضد انقلاب، هم از طریق نامه و تلفنگرام اداری، و هم از طریق هیئت‌های بازرسی به مسئولان دولت موقت در تهران ارسال می‌شد، اما متأسفانه تا زمانی که کار به درگیری مسلحانه نکشید مسئولان مربوطه آن چنان که باید این گزارشات را جدی نمی‌گرفتند:

تلفنگرام ۵۷/۱۲/۲۷-۸۱۶۷

جناب آقای احمد صدر حاج سید جوادی وزیر محترم کشور
به عرض می‌رسد. گزارشات منطقه و مشکلات و معضلات این فرمانداری را به علت ضیق وقت تا حدودی [توسط] هیئت اعزامی نخست‌وزیری به ریاست آقای رادنیآ^۲ بررسی [شد]. امید است با عنایت به گزارشات اینجانب به وسیله نامه و تلگرام و تلفن، این فرمانداری را ارشاد فرماید.

ضمناً برابر گزارش ۵۷/۱۲/۲۶-۳۹۶ بخشدار داشلی برون ساختمان بخشدار ی به علت نصب تمثال‌های رهبر [امام خمینی] روی شیشه‌ها، مورد آسیب قرار گرفته و کلیه شیشه‌هایش خرد گردیده است.

جعفر مادرشاهی

فرماندار موقت دولت انقلاب اسلامی گنبد کاووس^۳

اولین هیئتی که برای حل مشکلات گنبد و ترکمن صحرا از سوی وزیر کشور به سرپرستی دکتر عباس رادنیآ وارد گنبد کاووس شد، حدود ده روز قبل از جنگ اول در گنبد بود. او برای حل اختلافات محلی تلاش نمود و حتی با معتمدان محل توافق کرد

۱. به گفته آقای ناصر رزاقیان: احزاب دیگری هم مانند حزب توده بودند ولی کمتر و کم‌رنگ‌تر؛ لکن اینها در موضوعات مختلف با آنها نظرات مشترک داشتند. اینها هم آمدند اینجا فعالیت کردند. خیلی از شخصیت‌های بزرگی که به عنوان رهبران جریان‌ها مطرح بودند سر و کله‌شان در گنبد پیدا شد. حتی آنهایی که رنگ و لعاب دینی داشتند و به شکلی تا آن موقع هم هنوز برای خیلی‌ها مشخص نشده بودند مثل جریان منافقین، آنها هم در گنبد برای خودشان تشکیلاتی داشتند. آرشیو اداره کل حفظ و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان گلستان.
۲. دکتر عباس رادنیآ متولد سال ۱۲۹۳ ش است و در سال ۱۳۶۱ ش فوت نمود. او از افراد ملی‌گرا است و در اوایل دهه چهل مدتی در زندان رژیم پهلوی بازداشت بود. کتاب مقاومت در زندان خاطرات سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳ او را در بر می‌گیرد که در سال ۷۸ به کوشش دکتر ابراهیم یزدی منتشر شده است.

۳. در آن زمان منطقه گنبد جزء استان مازندران بود و یکی از مشکلات منطقه هم این بود که فرماندار این شهر همان فرماندار سابق دوره پهلوی بود. با توجه به جو بحرانی که ستاد خلق ترکمن درست کرده بود نه کمیته انقلاب گنبد توان تغییر فرماندار را داشت و نه در مازندران استانداری بود که اقدام به تغییر این فرماندار بنماید. زیرا آقای سید احمد طباطبایی - اولین استاندار مازندران - توسط وزیر کشور (صدر حاج سید جوادی) در تاریخ ۱۲۸ اسفند ۵۷ منصوب و مشغول به کار شد. با آمدن استاندار آقای جعفر مادرشاهی فرماندار گنبد در تاریخ ۶ ی ۷ فروردین برکنار و آقای خوشروی معاون وی به عنوان سرپرست فرمانداری این شهر منصوب شد.



به طور کلی در حد فاصله ۲۲ بهمن ماه سال ۵۷ تا فروردین سال ۵۸ جریانات چپ مارکسیستی مخصوصاً سازمان چریک‌های فدایی خلق در صحنه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی ترکمن صحرا فوق‌العاده فعال بودند و برای خود کانون‌هایی تأسیس کردند و حوزه کار و فعالیت خود را از شهرها به روستاها گسترش دادند

که اختلافات کاهش یابد. اما به خاطر شیطنت کمونیست‌های ستاد خلق ترکمن این تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند.

به گفته آقای محمدعلی ایزانلو، چریک‌های فدایی شعارهای مردم‌پسند و عامیانه‌پسند سر می‌دادند. از جمله شعار:

«نان - مسکن - آزادی»، یا «حکومت خلقی - خودمختاری قومی» و شعار نابودی فئودال‌ها و تقسیم زمین‌ها و کارخانه‌ها که ریشه در اندیشه‌های مارکسیست - لنینیست شوروی سابق داشت. طرفداران اینگونه شعارها نیز بیشتر در مناطق مرزی کشور ساکن بودند.^۱

آنها در پس این شعارهای ظاهری و عامه‌پسند، هدف مهم‌تری داشتند و آن تشکیل حکومت کمونیستی در ترکمن صحرا بود. آنها برای نیل به این آرزو حتی به جنگ نظامی متوسل شدند. به همین سبب از اواخر بهمن سال ۵۷ گنبد به کانون تجمع نیروهای جنگ طلب سازمان چریک‌های فدایی خلق مبدل شد که از شهرهای مختلف کشور به آنجا می‌آمدند. به طوری که کمونیست‌ها این منطقه را به انبار باروتی مبدل کرده بودند که منتظر یک جرقه بود. به گفته آقای نقی حمیدیان یکی از سران اعزامی سازمان چریک‌های فدایی خلق به گنبد و ترکمن صحرا:

از یک ماه پیش هواداران سازمان از نقاط دور و نزدیک به گنبد می‌آمدند و می‌رفتند. فعالان مختلف شهر نیز غالب آنان را به چشم چریک فدایی می‌نگریستند.^۲

لذا در همین راستا بود که درگیری ۱۴ و ۱۹ و ۲۰ اسفند سال ۵۷ و جنگ اول گنبد در تاریخ ۵ فروردین سال ۵۸، به طور آشکار با صحنه گردانی سازمان چریک‌های فدایی و سایر ضد انقلابیونی که در ترکمن صحرا متواری بودند چون هژیر یزدانی و دیگران به راه افتاد. این در حالی بود که ترکمن صحرا هنوز از زیر بار ظلم شاه به در نرفته بود که مواجه با کاسه‌های داغ‌تر از آش شد؛ از ضد انقلاب گرفته تا فئودال‌های بزرگ وابسته، و

۱. از خاطرات ارسالی نامبرده برای مؤلف.

گروه‌های مدافع به اصطلاح خلق در آنجا دیده می‌شدند.

ستاد خلق ترکمن برای تأمین سلاح و تسلط بیشتر بر ترکمن صحرا تقریباً تمام پاسگاه‌های آن منطقه را تصرف و سلاح‌هایشان را مصادره نمود. حتی پاسگاه ژاندارمری روستای پیشکمر که جزء شهرستان کلالة است را نیز با ایجاد رعب و وحشت وادار به تخلیه و تعطیلی نمود. آقای «ح-ف» یکی از روستاییان کلالة- که خود شاهد وقایع منطقه در آن زمان بوده و مایل به ذکر نامش نیست- می‌گوید:

اواخر سال ۱۳۵۷ پاسگاه ژاندارمری پیشکمر با تمام نیرو و سلاح‌هایشان به خاطر همین تبلیغات چند نفر از رهبران کمونیست منطقه گنبد و کلالة که در روستاها شب و روز جولان می‌دادند و

شعار آزادی می‌دادند و مردم را به شورش تشویق می‌نمودند پاسگاه را بسته و تحویل کدخدای ریش سفید روستای پیشکمر- که از برادران ترکمن می‌باشد- می‌دهند و خود با سلاح و نیرو به پاسگاه ژاندارمری شهر کلالة پناه می‌برند تا این که بعد از جنگ و تظاهرات گنبد کاووس که انقلاب قدرتمند می‌شود پاسگاه پیشکمر مجدداً آگشوده می‌شود و فعالیتش را آغاز می‌کند.^۱



تصویر تعدادی از شهدای جنگ اول گنبد در نشریه انقلاب

آتش افروزی کمونیست‌ها در گنبد

سازمان چریک‌های فدایی خلق در این مرحله از انقلاب از همان ابتدای پیروزی شمشیرشان را از رو بستند. آنها تندترین مواضع را در قبال مسئولان جدید انقلاب اتخاذ می‌کردند و آشکارا در میتینگ‌ها، قطعنامه‌ها، اعلامیه‌ها و نشریات خود انتقادات و خواسته‌های نامعقولی را در آن شرایط بحرانی مطرح می‌نمودند که در تاریخ انقلابات دنیا بی‌سابقه بود. از همان آغاز پیروزی مشخص بود که این گروه سر ناسازگاری با

۱. غلامرضا خارکوهی، غائله گنبد، همان.

اولین هیئتی که برای حل مشکلات گنبد و ترکمن صحرا از سوی وزیر کشور به سرپرستی دکتر عباس رادنی‌ا‌وارد گنبد کاووس شد، حدود ده روز قبل از جنگ اول در گنبد بود. او برای حل اختلافات محلی تلاش نمود و حتی با معتمدان محل توافق کرد که اختلافات کاهش یابد. اما به خاطر شیطنت کمونیست‌های ستاد خلق ترکمن این تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند

دولت جدید دارد و انقلاب اسلامی را به رسمیت نمی‌شناسد. به همین علت چند روز بعد از پیروزی با تحریکات قومی و تشکیل گروه‌های اقماری در مناطق مرزی و قومیتی شروع به درگیری‌های نظامی و مسلحانه نه تنها در ترکمن صحرا، بلکه در کردستان، خوزستان و بندر انزلی نمود.

اساساً جانمایه فکری این سازمان مبارزه مسلحانه بود. خواه در رژیم پهلوی یا رژیم جمهوری اسلامی باشد. گویی این گروه بدون آتش‌بازی نمی‌توانست در جامعه ابراز وجود کند.

هر کس هم با این روش آنها همراه نمی‌شد او را یا ساواکی می‌نامیدند یا مارکسیست امریکایی یا مرتجع یا فئودال.

مبارزه مسلحانه در هر شرایط و در هر حکومتی جزء ایدئولوژی ذاتی آنها محسوب می‌شد. در حالی که «در سال ۵۸ یکی از بازترین فضاها‌ی سیاسی در ایران تجربه شد. این گروه‌ها روزنامه و دفتر داشتند. آنهایی که به مبارزه مسلحانه، ایدئولوژیک-نه استراتژی-نگاه می‌کردند، باید هم به سمت آنارشیسم [و ایجاد هرج و مرج در جامعه] می‌رفتند.»^۱

بر همین مبنا سازمان چریک‌های فدایی خلق یکی از خودم‌محورترین و خودخواه‌ترین گروه‌های سیاسی-نظامی ایران محسوب می‌شد. آنها به آگاهی و مطالعه بهای زیادی نمی‌دادند. معیار سنجش آنها لوله تفنگشان بود. همه چیز را فقط از دریچه لوله تفنگ می‌دیدند و ارزیابی می‌کردند. نه خود را مجهز به علم و اخلاق می‌کردند و نه دیگران را آگاهی می‌دادند. همدم و مونس آنها اسلحه‌شان بود و تفریح‌شان جنگ و آدم‌کشی.

آقای هوشنگ ماهر و بان یکی از مائوئیست‌های قدیمی می‌گوید:

چریکیسم می‌گفت عمر چریک شش ماه است پس اصلاً چرا کتاب می‌خوانید؟... در زندان هواداران مبارزه مسلحانه تنها تهدید می‌کردند، و اصلاً قائل به بحث نبودند... تفکر چریکی، دموکراسی و آزاداندیشی را اصلاً نمی‌توانست در خود داشته باشد. اگر از بالا دستور می‌آمد که برویم

۱. مصاحبه دکتر هاشم آفاجری، ن‌دیشه پویا، س ۳، ش ۱۵، اردیبهشت ۹۳، ص ۷۷.

مثلاً فلان شخص را ترور کنیم، اگر کسی مخالفت می کرد باید [خودش] کشته می شد... این مسئله به ایدئولوژی حاکم بر این جریان [چریکی] بازمی گردد. در زندان وقتی فضا کمی باز شد کتاب‌های مختلفی به زندان می آمد. چریک‌ها می گفتند ما باید تعیین کنیم چه کسی چه کتابی بخواند و چه کسی چه کتابی نخواند! چریک می گوید مخالف من باید کشته شود. چریکیسم با سیانور زیر لب و اسلحه در دست با آزادی اندیشه چه نسبتی دارد؟^۱

به همین سبب سازمان چریک‌های فدایی خلق بر خلاف شعارهایش هیچ نسبتی با آزادی، دموکراسی، اخلاق، حقوق دمکراتیک خلق‌ها، ستم ملی، مبارزه با فئودالیسم، ایجاد خودمختاری، مردم‌سالاری، فرهنگ و مذهب نداشت. در فلسفه ذاتی آنها این مسائل روبنا محسوب می شد نه زیربنای جامعه. لذا آنها از این شعارها به صورت ابزاری استفاده می کردند و در پس این اشعار زیبا و جذاب فقط به جنگ و سلطه بر مناطق مختلف کشور می اندیشیدند.

مبارزه مسلحانه در ایران به تعبیر لنین - که خود پدر چپ‌های انقلابی محسوب می شود - به «نبردهای تن به تن» می مانست که اگر چه در لحظه‌ای، هیجانی را موجب می شد. اما خیلی زود اثرش را از دست می داد و نمایش نبرد تن به تن دیگری را طلب می کرد. عجیب نبود که چریک‌های فدایی بارها در نوشته‌های خود از عدم همراهی کارگران و دهقانان، ابراز نارضایتی می کردند.^۲

در همین راستا بود که این سازمان هر روز در پوشش تشکیلی قومی، یک روز به نام خلق کرد، یک روز به نام خلق بلوچ، یک روز به نام خلق عرب و یک روز هم به نام خلق ترکمن در گوشه‌ای از ایران به اغتشاش و آتش‌بازی می پرداخت. اما آنها در هر منطقه دنبال دستاویزی متناسب با شرایط جغرافیایی، قومی و سیاسی همان منطقه بودند تا توجیه اجتماعی و جذابیت ظاهری داشته باشد. در ترکمن صحرا مسئله وحدت قومی و طبقاتی، جدایی از فارس‌های شیعه، تصرف اراضی بزرگ مالکان غیر ترکمن و احیای فرهنگ و زبان و ادبیات ترکمن را بی هیچ دلیل معقولی بر جسته می کردند و احساسات همه جوانان کم تجربه ترکمن را به غلیان در می آوردند. وقتی آنها مجذوب این شعارها

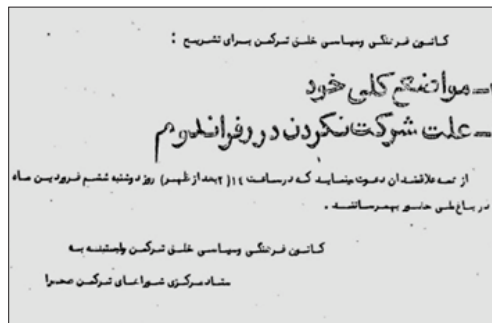
۱. همان.

۲. رضا خجسته رحیمی، آن که بیرون زمان ایستاده است، ص ۱۷.

شدند، در تشکل‌های وابسته به خود سازماندهی نمودند و به آموزش نظامی آنها می‌پرداختند و برای جنگ و کشتار آماده‌شان می‌کردند.

آنها در حالی به ذخیره کردن سلاح، سنگربندی، تونل‌کشی، آموزش و سازماندهی مشغول بودند، که نیروهای داوطلب و مردمی کمیته انقلاب اسلامی شهر گنبد با کمترین امکانات و حداقل سلاح به گشت‌زنی در منطقه و برقراری امنیت برای مردم مشغول بودند و تحرکات سیاسی-نظامی ضد انقلاب را رصد می‌کردند. چنانکه در یکی از گزارشات مورخ ۵۸/۱/۱ کمیته انقلاب گنبد چنین آمده است:

در حدود ساعت ۲ بعد از نیمه‌شب مورخ ۵۷/۱۲/۲۹ در قسمت انتهایی آسفالت خیابان خیام جنوبی (پشت منبع آب) صدای تیر شنیده شد که بلافاصله خود را به آنجا رسانیدیم. ضمن تجسس ناگهان صدای صوت که قانداً بایستی از شخصی در حال دویدن و جا عوض کردن باشد شنیدیم. ولی به علت تاریکی و باز بودن صحرا و وجود دیوارهای کوتاه، امکان تعقیب و تجسس نبود و از تجسس منصرف شدیم.
من فکر می‌کنم که توطئه‌ای در کار باشد تا ما را به آنجا بکشانند... پیشنهاد می‌کنم در صورت امکان لاقلاً یک تفنگ دیگر به ما داده شود و



اعلام مخالفت گروه‌های جنگ‌طلب ترکمن صحرا با فراندوم جمهوری اسلامی یک هفته قبل از برگزاری همه‌پرسی در ۶ فروردین سال ۵۸

در طول شش ساعت پاسداری، ۴ نوبت ماشین رابط به ما سرکشی کند؛ و همه جوانان داوطلب خیابان ما، یا در پادگان و یا توسط خود ما مورد آموزش نظامی قرار گیرند.



ستاد خلق تر کمین با آمادگی همه‌جانبه، فقط منتظر یک جرقه بود تا بمب نارضایتی و مطالبات عجولانه خود را در شرایط بحرانی ساختگی که ظرف چهل و پنج روز بعد از انقلاب خود ایجاد کرده بود، منفجر نماید. این جرقه روز پنجم فروردین سال ۵۸ با شیطنت یک سیگار فروش گنبدی زده شد و به دنبال آن ستاد خلق تر کمین فرمان آتش جنگ و فتنه را صادر کرد.

بعد از ظهر روز ۵ فروردین سال ۵۸ شخصی تر کمین در خیابان کاخ گنبد ایستاده بود و به ظاهر سیگار فروشی می کرد. او هر بسته سیگار را به قیمت بسیار گزاف - بسته‌ای ۱۵ تومان - به مردم می فروخت و مردم از این کار او - آن هم در شرایط تازه بعد از پیروزی - خیلی ناراحت بودند. در نتیجه یکی از پاسداران کمیته انقلاب اسلامی به این عمل سیگار فروش اعتراض کرد و می خواست او را به کمیته ببرد. اما سیگار فروش به جای آنکه از جرم خود اظهار پشیمانی کند ناگهان به مأمور کمیته انقلاب حمله کرد و اسلحه او را ربود و به طرف فلکه کاخ دوید و نزد گروهی از افراد مسلح ستاد خلق تر کمین رفت. مأمور کمیته نیز به تعقیب سیگار فروش پرداخت و وقتی به نزد افراد مسلح رسید دید آنها از رباینده اسلحه حمایت می کنند.

علاوه بر این آن پاسدار مورد حمله افراد ستاد خلق تر کمین نیز قرار گرفت و انگشت او شدیداً زخمی شد. به طوری که به بیمارستان شهر منتقل گردید. با وجود این بعد از مدتی اصرار و بگو مگو و در نتیجه مقاومت پاسدار، او توانست اسلحه خود را پس بگیرد. ماجرا به همین جا ختم نشد. ستاد خلق تر کمین در اعتراض به این واقعه هواداران خود را فراخواند و در همان فلکه تجمعی به راه انداخت و سپس به طرف شهربانی حرکت کردند و آن را محاصره نمودند و شعار می دادند: مرگ بر کمیته، مرگ بر ابراهیمی،^۱ مرگ بر مسئول کمیته، مرگ بر نوروزی ساواکی،^۲ مرگ بر جمهوری اسلامی.

در این بین افراد ستاد خلق تر کمین شهربانی گنبد را محاصره کردند و می خواستند سلاح‌های شهربانی را بگیرند که مأموران شهربانی برای متفرق کردن مهاجمان به ناچار دست به تیراندازی هوایی زدند. اما ناگهان یکی از افراد تر کمین حاضر در این اجتماع به نام «اراز محمد دردی پور» به طور مشکوک مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد.

۱. مرحوم حجت‌الاسلام ابراهیمی شاهرودی از روحانیون مبارز قبل از انقلاب و مسئول کمیته موقت انقلاب اسلامی گنبد بود که بعداً مسئول حوزه نمایندگی ولی فقیه در جهاد سازندگی منطقه گنبد شد و تلاش‌های سیاسی و مذهبی زیادی برای مردم نمود.

۲. حاج محمد نوروزی از بازاریان متدین و مبارز گنبد و از مسئولان کمیته انقلاب این شهر بود و در اولین دوره مجلس شورای اسلامی نیز به عنوان نماینده مردم آن منطقه با انتخاب اکثریت رأی دهندگان به مجلس راه یافت.

ستاد خلق ترکمن برای تأمین سلاح و تسلط بیشتر بر ترکمن صحرا تقریباً تمام پاسگاه‌های آن منطقه را تصرف و سلاح‌هایشان را مصادره نمود. حتی پاسگاه ژاندارمری روستای پیشکمر که جزء شهرستان کلاله است را نیز با ایجاد رعب و وحشت وادار به تخلیه و تعطیلی نمود

این گلوله یا از سوی افراد مسلح ستاد خلق ترکمن برای شعله‌ور شدن آتش جنگ و غلیان احساسات ناسیونالیستی ترکمن‌ها شلیک شده یا ناخودآگاه از سوی مأموران مستقر در شهربانی که برای دفاع از خود و امنیت ملی شهر و ممانعت از ورود مهاجمان به درون شهربانی و جلوگیری از سرقت سلاح‌های دولت شلیک شد. به هر صورت حتی اگر هم این گلوله از سوی مأموران شهربانی شلیک شده باشد، این امر طبیعی است، چون حمله به یک پایگاه نظامی چنین پاسخی دارد و این امر در همه جای دنیا مرسوم و موجه است و جزء وظایف سازمانی، عقلانی و عرفی و حقوقی آنها است که اگر چنین نمی‌کردند باید مورد بازخواست دادگاه نظامی قرار می‌گرفتند.

سپس فدائیان خلق و افراد ستاد خلق ترکمن با شعار «برادر ترکمن! برادرت کشته شد» به تحریک و تشجیع تراکمه پرداختند.

به این ترتیب عناصر ضد انقلاب که از قبل راه‌اندازی یک جنگ مسلحانه را در ترکمن صحرا برنامه‌ریزی کرده بودند، چهره جنگ‌طلبی خود را آشکار نمودند. به همین سبب آنها با سنگربندی در خیابان‌ها و شلیک گلوله‌های هوایی و پی‌درپی وضعیت شهر را به حالت غیر عادی درآوردند. سپس اعضای کمیته انقلابی شهر به مقابله با آنها پرداختند و درگیری مسلحانه در خیابان‌ها به طور جدی آغاز شد و تمام شهر را در محاق تعطیلی و بحران فرو برد.^۱

تیراندازی تا صبح روز ششم فروردین ادامه یافت و چریک‌های فدایی و ستاد خلق ترکمن شهر را سنگربندی نمودند. این ستاد با جمع‌آوری گروه‌های خونی و درخواست از مردم جهت اهدای خون می‌کوشید ابعاد بحران را بزرگ‌تر از واقعیت جلوه دهد و باعث تحریک احساسات و بسیج ترکمن‌ها شود.

در این میان گروه کثیری به حمایت از چریک‌های فدایی و ترکمن‌های طرفدار آنها از سایر شهرها مثل آق‌قلا، بندر ترکمن، گمیشان، مراوه تپه، تهران، بهشهر، ساری، بابل، گرگان، بجنورد، رامیان، گالیکش و... وارد گنبد شدند.^۲

۱. اطلاعات، ۸ فروردین ۱۳۵۸، ص ۲؛ و کیهان، ۸ فروردین ۱۳۵۸، ص ۳.

۲. غلامرضا خارکوهی، غائله گنبد، همان.

حجت‌الاسلام حسین عمادی^۱ که آن زمان در گنبد بود، می‌گوید:

پس از آغاز درگیری، شهر از کنترل خارج گردید و صدای تیراندازی متناوب به گوش می‌رسید و به جز گروهک‌های درگیر و آمبولانس‌ها که زخمی‌ها را به بیمارستان می‌رساندند فرد دیگری در خیابان‌ها دیده نمی‌شد. در واقع در ۵ فروردین ۵۸ جنگ گنبد شروع شد. اینجانب ستاد عملیاتی در مسجد عسگریه (میدان ۱۷ شهر یور فعلی) را تشکیل دادم. مردم سنگربندی کردند. این مسجد در ابتدای شهر قرار داشت و هر گاه نیرو از تهران، شاهرود، علی‌آباد و مشهد می‌آمد در آنجا سازماندهی و از آنجا امداد رسانی می‌شد.

در این زمان همه مغازه‌ها تعطیل بود، نان و مواد غذایی نبود، بلکه از شهرهای مختلف می‌رسید، مردم از راه‌های فرعی به گنبد می‌آمدند. دارو و لوازم جراحی را به بیمارستان برای مداوای مجروحین می‌فرستادیم. من هم با قم و تهران و مشهد به صورت جدی در ارتباط بودم و گزارش‌ها را منعکس می‌کردم. در این زمان کمیته تهران و کمیته مشهد و کمیته قم اینجانب را به عنوان نماینده از صدا و سیما اعلام نمودند و دولت موقت هم مراتب را تأیید نمود.^۲

بنا به گفته حجت‌الاسلام عمادی، در گنبد اقوام مختلفی با فرهنگ‌ها و دیدگاه‌ها و عقاید مختلف جمع شده بودند و فردی هم نبود که آنها را تغذیه فکری و سیاسی بکند. هر کس سرگرم کار خودش بود. لذا اگر چریک‌های فدایی خلق آنجا آشیانه می‌کنند، هیچ فردی توجه نداشته است. اگر کمونیست‌ها، حزب توده، بهایی‌ها در آنجا دست به فعالیت زدند، به خاطر همان دنج بودن و مشغول بودن مردم به کار خویش بوده است. در کنار آن روحانیت اهل سنت در آن مقطع با وهابیت عربستان و پاکستان در ارتباط بودند^۳ و به ایجاد اختلاف شیعه و سنی در منطقه دست می‌زدند.

۱. حجت‌الاسلام عمادی یکی از روحانیون فعال در مبارزات انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی بود. همچنین ایشان در اوایل پیروزی انقلاب نقش مهمی در گنبد و تثبیت جمهوری اسلامی در آن منطقه ایفا کرد. او بعداً به امامت جمعه گنبد کاووس منصوب شد و تلاش‌های فرهنگی و مذهبی زیادی به عمل آورد.
۲. مصاحبه دکتر مصطفی جوان با نامبرده، سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره مطلب ۱۲۴۳۶.
۳. حدود بیست سال پیش یکی از آخوندهای ترکمن به مؤلف این کتاب گفت سندی را دیده که اثبات می‌کند جنگ گنبد با پاکستان هم ارتباط دارد. بعید نیست وهابیان پاکستان که همواره به خون شیعیان تشنه هستند و مخالف جمهوری اسلامی می‌باشند، از طریق عوامل محلی خود در ترکمن صحرا بر آتش فتنه افزوده باشند.



در کنار این عوامل شاهپور غلامرضا، عبدالرضا، شمس، اشرف و محمدرضا پهلوی در جریان اصلاحات ارضی تمام زمین‌های مردم را تصاحب کرده بودند. در واقع مردم زمین‌هایشان را از دست داده بودند و حقشان پایمال شده بود. توده‌ای‌ها و چریک‌ها مردم منطقه را تحریک می‌کردند که بیاید از حکومت حقتان و زمین‌هایتان را بگیرید و به دنبال رویارویی مردم با حکومت بودند.

من خودم چندین بار با آخوندهای ترکمن صحبت کردم متوجه شدم که چریک‌های فدایی خلق آنها را تحریک کرده‌اند. چریک‌ها همچنین به ترکمن‌ها می‌گفتند شما یک قوم هستید و باید تجزیه شوید و مستقل زندگی کنید. درست همین مطالب را در کردستان و خوزستان هم مطرح می‌کردند. چریک‌ها می‌گفتند ما در کنار شما هستیم و حمایتتان می‌کنیم. لذا با هم متحد شدند. در این جریان سایر کمونیست‌ها نیز با چریک‌ها هم‌صدا شدند و به دنبال تجزیه آن منطقه برآمدند.^۱

کلام آخر، مذاکرات لیبرالی

به این ترتیب ستاد خلق ترکمن با حمایت سازمان کمونیستی چریک‌های فدایی خلق در نیمه اول فروردین سال ۵۸ جنگ خونینی را در ترکمن صحرا و مخصوصاً شهر گنبد به راه انداخت که موجب کشتار و آوارگی هزاران نفر از مردم انقلابی این منطقه و سایر شهرهای ایران گردید. اما مقاومت شدید نیروهای انقلابی منطقه گنبد و اطراف و حتی نیروهای مسلمان داوطلب اعزامی از استان‌های سمنان، تهران، مشهد، اصفهان و مازندران موجب شد که ستاد خلق ترکمن از موضع ضعف، تن به پذیرش پیشنهاد مذاکره دولت موقت مهندس بازرگان بدهد. ولی متأسفانه ضعف دیپلماسی هیئت صلح دولت لیبرال بازرگان باعث شد که آنچه چریک‌های کمونیست در میدان جنگ به دست نیاورده بودند در پای میز مذاکره به دست آورند. به همین علت بدون محاکمه جنایتکاران و بدون اخذ سلاح‌هایشان - تا اواخر بهمن سال ۵۸ که جنگ دوم گنبد آغاز شد - ضد انقلابیون به جولان و یکه‌تازی خود در منطقه ترکمن صحرا ادامه دادند. البته هر دو جنگ خونینی که ضد انقلاب در این منطقه به راه انداخت برای جدا کردن این قسمت از کشور ایران و تشکیل یک جمهوری خودمختار کمونیستی در ترکمن صحرا بود. این امر در اسناد و اطلاعیه‌های منتشر شده آنان کاملاً مشهود بود که می‌گفتند: «دموکراسی برای ایران، خودمختاری برای ترکمن صحرا». مرحوم آیت‌الله شیخ صادق

۱. مصاحبه دکتر مصطفی جوان با نامبرده، سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره مطلب ۱۲۴۳۶.

خلخالی روز ۲۰ مهر سال ۱۳۵۸ به خبرنگاران گفت: یک نقشه جغرافیایی که در آن کردستان، بلوچستان، ترکمن صحرا و خوزستان به صورت کشورهای مستقل مشخص شده، در مهاباد به دست آمد.^۱



۱. مسعود بهنود، ۲۵۷ روز بازرگان، تهران، علم، ۱۳۷۷، ص ۷۵۹.

شاه و قیام ۱۵ خرداد

دکتر سید حمید روحانی

ارتباط انسان‌ها اگر بر پایه آراستگی و وارستگی نباشد، طبعاً با ناسازگاری، به درگیری و کشمکش میان توانمندان و ناتوانان کشیده خواهد شد و آن کسانی که از زور و قدرت افزونی برخوردارند با انحصارطلبی، تمام‌خواهی، قانون‌شکنی و تجاوزگری تلاش می‌کنند بر ناتوانان، ناداران و مستضعفان چیره شوند و آنان را زیر سلطه خود به بردگی، بندگی و ذلت و خواری بکشند.

تاریخ از دوره‌های گذشته تا به امروز شاهد کشمکش‌های خونین و جانکاه میان زورمداران و فزون‌خواهان، که هرگز احساس سیری نمی‌کنند، با توده‌های ناتوان و محرومی است که در راه‌رهایی از چنگ سلطه‌جویان و ستم‌پیشگان به جان می‌کوشند و برای گرفتن حق خود از پای نمی‌نشینند.

در درازای تاریخ نمرودیان، فرعونیان، بت‌پرستان جزیره‌العرب، یزیدیان، امویان، عباسیان و شاهان ایران و روم را می‌بینیم که در راه سلطه بر توده‌های ناتوان و محروم و به بردگی کشاندن آنان به چه جنایت‌هایی دست زدند که روی تاریخ را سیاه کردند





و به دنبال آن قلدر مآبانی مانند استالین، چرچیل و هیتلر را می‌بینیم که برای بلعیدن جهان از هیچ جنایتی پروا نکردند و دنیا را به آتش و خون کشیدند؛ چون می‌دانستند که جز با خون‌ریزی، جنگ افروزی و تجاوز نمی‌توانند سلطه خود را استواری بخشند و ملت‌ها را استثمار کنند.

دست‌نشانندگان خود فروخته و گماشتگان بی‌اراده قدرت‌های جهانی و دولت‌های استعماری نیز با تاسی از اربابان قلدر مآب، پایه‌های حکومت خود را بر خود کامگی، قانون شکنی، بیدادگری و خفقان استوار می‌کردند و اکنون نیز با همین شیوه غیر انسانی بر ملت‌های ستمدیده حکم می‌رانند و از قانون و قانون‌مداری و موازین انسانی و اخلاقی گریزانند. اصولاً قانون‌مداری و قانون‌خواهی و پایبندی به قانون از بزرگ‌ترین نشانه‌های تمدن، فرهنگ و انسانیت است. انسان‌های تکامل یافته و آراسته می‌توانند پایبند به قانون باشند، به قانون احترام بگذارند و در مرز قانون حرکت کنند. اما جاه‌طلبان خود پرست و مغرور که شهوت مقام آنها را کور و کر و از خوی انسانی و اخلاقی تهی کرده است هیچ‌گاه نمی‌توانند در مرز قانون حکومت کنند. قانون‌مداری با مقام پرستی و جاه‌طلبی مغایرت دارد.

رضاخان سوادکوهی معروف به رضا پالانی از روزی که طبق سیاست استعمار انگلیس برای آنکه خون ملت ایران را در شیشه کند و روحیه آزادی‌خواهی و آزاداندیشی را در مردم بخشکاند، به صحنه آورده شد، جز زور گویی، قلدری و خود کامگی اندیشه‌ای نداشت و روش دیگری بلد نبود. از آغاز، پیش از آنکه به سلطنت برسد با ملت ایران با سرنیزه برخورد کرد، مردمی را که در مجلس شورای ملی در اعتراض به خود کامگی‌های او اجتماع کرده بودند با چماق و سرنیزه مورد ضرب و شتم قرار داد، با قانون شکنی و ایجاد رعب و وحشت و خفقان مجلس شورای ملی را بر آن داشت که به سلطنت او رأی دهند. با زور و قلدری مانند دزدهای سرگردنه زمین‌ها و املاک مردم را به چنگ آورد و به نام خود ثبت کرد. با شیوه فاشیستی چادر از سر زنان کشید و طرح لباس متحدالشکل را اجرا کرد. با دیکتاتوری و سفاکی و به راه انداختن جوی خون به اجتماع کنندگان مسجد گوهر شاد تاخت؛ با زیر پا گذاشتن قانون، مخالفان خود را یکی پس از دیگری از میان برد و مدرس را به شهادت رسانید.

فرزند خلف او محمدرضا نیز با همان شیوه قلدر مآبانه و قانون شکنانه سلطنت خون‌پایه خویش را استواری بخشید، با دلارهای امریکا و کودتای سیا به صورت غیر قانونی بر تاج و تخت دست یافت و با خود کامگی و ایجاد خفقان حکومت غیر قانونی خود را تداوم

بخشید، زندان‌ها را از آزادی خواهان انباشته ساخت، بسیاری را در زیر شکنجه به قتل رسانید، با کمک سیا و موساد سازمان مخوف به اصطلاح اطلاعات و امنیت را پدید آورد و آرامش و آسایش را از ملت ایران سلب کرد، با نیرنگ‌بازی و پشت هم‌اندازی و برپایی حکومت نظامی (عملاً، نه رسماً) رفرم امریکایی را به فراندوم گذاشت و به رغم اینکه ملت ایران به آن رأی نداد ادعا کرد که بیش از پنج میلیون نفر به آن رأی مثبت داده‌اند! قانون اصلاحات ارضی را در دوران فترت و تعطیلی مجلسین در هیئت دولت که حق قانون‌گذاری ندارد به تصویب رسانید و به شکل فورمالیته و نمایشی به اجرا درآورد. نمایندگان مجلس سنا و شورای ملی را طبق لیست سفارت‌خانه‌های امریکا و انگلیس و مأموران ساواک نصب می‌کرد و به نام نمایندگان ملت بر کرسی پارلمان می‌نشاند و حق انتخاب را از ملت ایران سلب کرد. حوزه علمیه قم و مدرسه فیضیه را به توپ بست تا علما و روحانیان را از حق‌گویی و اعتراض به قانون شکنی‌ها باز بدارد. مرجع تقلید شیعیان حضرت امام خمینی (سلام‌الله‌علیه) را بر خلاف اصل متمم قانون اساسی به زندان و تبعید کشانید و مردم آزادی‌خواهی را که به حمایت از مرجع تقلید خویش به پا خاسته بودند با توپ و تانک و مسلسل مورد حمله قرار داد و صدها نفر را شهید و مجروح کرد و شمار زیادی را نیز بر خلاف قانون به زندان گسیل داشت و در کشور حکومت نظامی اعلام کرد.

شاه از قیام‌کنندگان و حماسه‌آفرینان ۱۵ خرداد ۴۲ درد و سوزی بهبودنیافتنی و کینه‌ای عفونی در دل داشت زیرا که ملت ایران با آن قیام مقدس ناقوس مرگ او را به صدا درآوردند. از این رو شاه تا روز مرگ خود از قیام ۱۵ خرداد و نام آن هراس داشت و بیمناک بود.

قیام ۱۵ خرداد تاج و تخت او را به لرزه درآورد و او را تا مرز سقوط کشانید.

قیام ۱۵ خرداد پوچی و بی‌اعتباری «انقلاب سفید» او را برملا کرد و به دنیا نشان داد که طرفندها و توطئه‌های او زیر پوشش «اصلاحات» و «انقلاب» نتوانسته است ملت ایران را بفریبد و حنای او رنگی نداشته است.

قیام ۱۵ خرداد شکست دگرترین جان‌اف‌کندی، رئیس‌جمهور وقت امریکارا که زیر عنوان «رفرم» در دست اجرا بود، به نمایش گذاشت.

قیام ۱۵ خرداد اعلام جنگ ملت ایران ضد مثلث شوم شاه-امریکا و رژیم صهیونیستی بود. قیام ۱۵ خرداد توطئه اسلام‌ستیزی شاه را نقش بر آب کرد و طلوع اسلام ناب محمدی را نوید داد.



قیام ۱۵ خرداد نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ملت ایران بود و به مبارزه پارلماناریستی پایان داد و راه مقاومت و ایستادگی تا آخرین نفر و تا آخرین نفس را هموار کرد. قیام ۱۵ خرداد بیراهه سازش، کرنش، بند و بست و بده‌بستان را مسدود ساخت و شعار زندگی ساز و عزت‌بخش هیهات منالذله را زنده کرد.

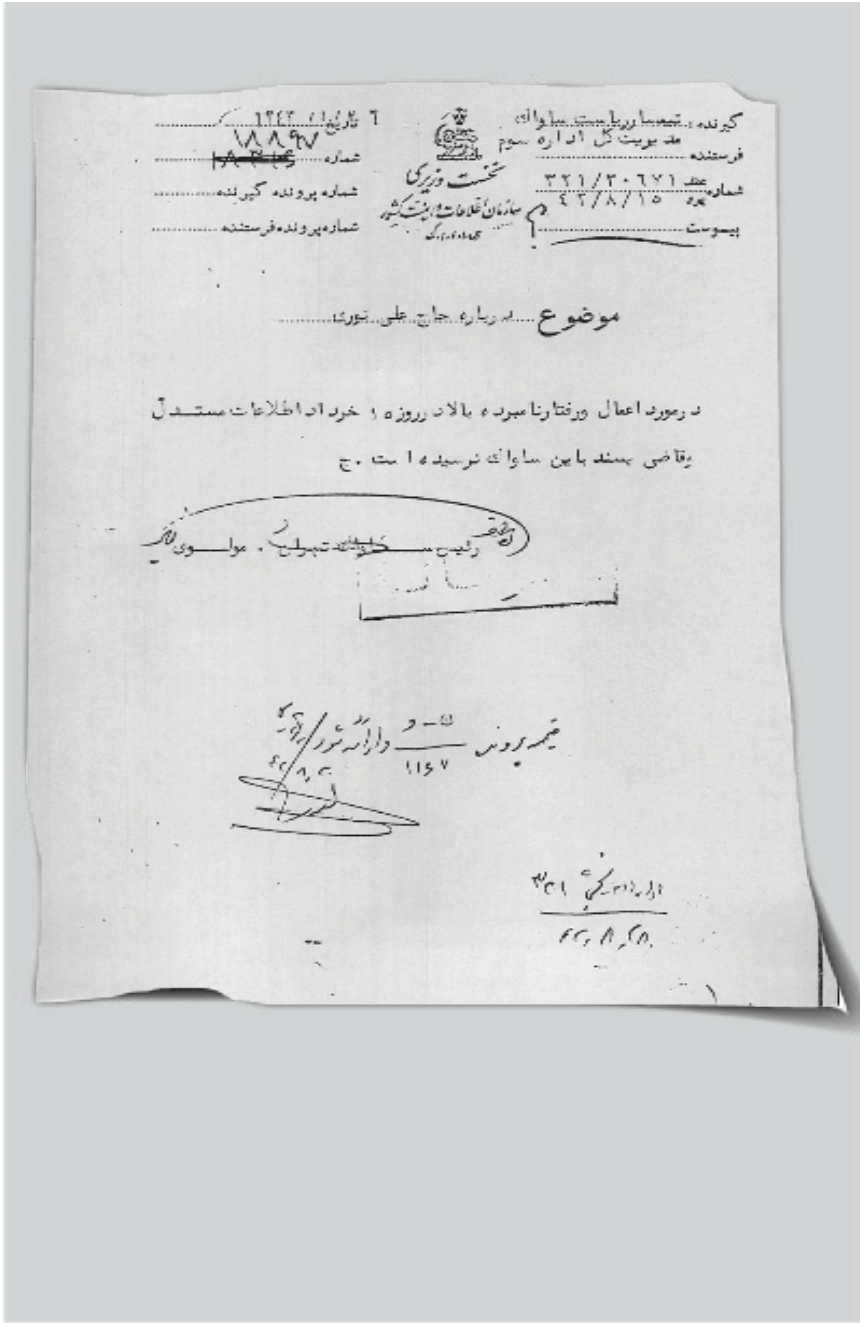
قیام ۱۵ خرداد پایه و شالوده انقلاب اسلامی در سال ۵۷ را بنیاد نهاد. شاه از قیام ۱۵ خرداد سخت هراس داشت، چون می‌دانست که خون شهدای ۱۵ خرداد می‌جوشد و سرانجام او را در کام خود فرو می‌برد و کاخ او را در هم می‌ریزد. از این رو شاه از قیام‌کنندگان آن روز تاریخی سخت خشمگین بود و برای نابودی آنان از هیچ جنایتی پروا نداشت. اعدام، تبعید، زندان، شکنجه و بازداشت درازمدت بی‌گناهان و برپایی دادگاه فرمایشی و غیر قانونی از جفا و جنایت بی‌شمار شاه در حق حماسه‌آفرینان ۱۵ خرداد بود. دلاورمردانی چون طیب حاج‌رضایی و حاج اسماعیل رضایی را بدون اثبات بزه به جوخه آتش سپرد؛ شماری از دستگیرشدگان و بازداشت‌شدگان ۱۵ خرداد را به زندان در مناطق بد آب و هوا محکوم کرد و بسیاری را از حقوق اولیه انسانی محروم ساخت.

گفتن ندارد که پهلوی اول و دوم همانند دیکتاتورهای جهان از قانون‌گریزان بودند و پایه‌های قدرت و سلطنت خود را چنان‌که پیش‌تر اشاره شد بر قانون‌شکنی و تکیه بر سرنیزه استوار ساخته بودند و اگر قوانین و مقررات اسلامی، انسانی و بین‌المللی را زیر پا نمی‌گذاشتند هرگز و هیچ‌گاه نمی‌توانستند به قدرت دست یابند و بر تخت سلطنت بنشینند، لیکن قانون‌شکنی‌های شاه در ۱۵ خرداد ۴۲ افزون بر خوی و خصلت غیر انسانی و قانون‌گریزی دودمان پهلوی، نشانی آشکار از اوج کینه‌توزی و روحیه انتقام‌جویی شاه از قیام‌کنندگان ۱۵ خرداد دارد که او را تا مرز سقوط کشاندند. از این روی می‌بینیم که رفتار رژیم شاه با بازداشت‌شدگان ۱۵ خرداد، دوران سیاه و تاریک جنگل‌نشینی و بیابان‌گردی و قرون وسطا را به یاد می‌آورد.

سندی زنده بر کینه‌ورزی و قانون‌شکنی‌های شاه

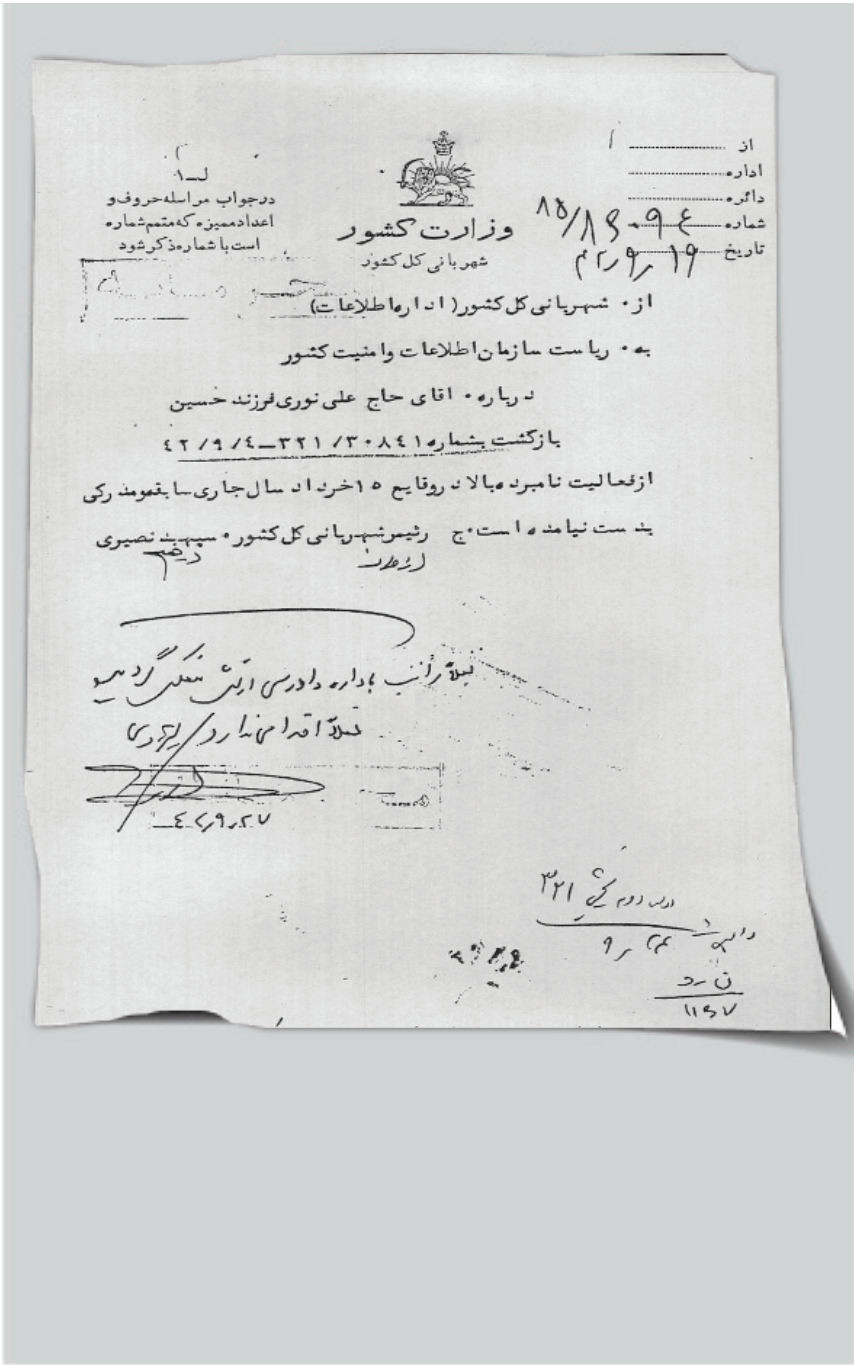
سندی که در پی می‌آید نشان از این واقعیت دارد که شاه در برابر قیام حماسی ۱۵ خرداد تا آن پایه خود را باخته و وحشت کرده بود که حتی از ظاهرسازی و فریب‌کاری که در دوران سلطنت خود به کار گرفته بود دست کشید و با شیوه عصر حجری و قرون وسطایی به رویارویی با ملت ایران برخاست. این سند یک نمونه از رفتار قانون‌شکنانه و جنایت رژیم شاه با مخالفان و مبارزان آن روز است؛ این سند درباره یکی

از بازداشت شدگان قیام ۱۵ خرداد به نام حاج علی نوری (آل نوری) است. ساواک در این سند پس از پنج ماه از بازداشت نامبرده رسماً اذعان کرده است:
 ... در مورد اعمال و رفتار نامبرده بالا در روز ۱۵ خرداد اطلاعات مستدل و قاضی پسند به این ساواک نرسیده است...



هفت ماه بعد رئیس شهربانی وقت کل کشور سپهبد نصیری در گزارش خود به ساواک اعلام کرده است:

... از فعالیت نامبرده بالا در وقایع ۱۵ خرداد سال جاری سابقه و مدرکی به دست نیامده است...



با وجود این می‌بینیم که نامبرده پس از گذراندن سه سال آزرگار در زندان همراه با چند تن دیگر به دادگاه فرمایشی کشیده می‌شود و به اعدام محکوم می‌گردد که عمق خوی درندگی، کینه‌توزی و حکومت غیر انسانی شاه را به نمایش می‌گذارد. حکم دادستانی علیه نامبرده و همراهان او چنین به ساواک ابلاغ شده است:

ستاد بزرگ ارتشتاران

از دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی

دائرة دادستانی

شماره ۱۳/۸۹۱۰

ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور

در باره غیر نظامیان:

۱. حاجی علی فرزند حسین شهرت: آل نوری

۲. محمدحسن فرزند ابوطالب شهرت: ترابی

۳. رمضان فرزند علی شهرت: سودائی

۴. حسن فرزند علی شهرت: سودائی

متهمین به ایجاد بلوا و آشوب و تحریک مردم به جنگ و قتال

بازگشت به: ۳۱۶/۱۴۲۹۶ - ۴۶/۲/۲

نامبردگان به اتهامات فوق‌الذکر تحت تعقیب قرار گرفته و به موجب رأی صادره از دادگاه تجدیدنظر شماره ۱ اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی ردیف یکم به اعدام و تأدیه مبلغ ۲۴۶۷۰۲۵۵۰ ریال خسارت به صندوق دولت محکومیت حاصل نموده است که مراتب از لحاظ فرجام‌خواهی مشارالیه از شرف عرض پیشگاه شاهنشاه آریامهر گذشته و مقرر فرموده‌اند از لحاظ جزای نقدی حکم اجرا و از لحاظ اعدام تا دستور ثانوی اجرا نشود و ردیف‌های دوم الی چهارم از اتهام انتسابی برائت حاصل نموده و حکم صادره به قطعیت نیز رسیده است.

رئیس اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی سپهبد خوشنویسان سرلشگر عمیدی



از
 اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی
 دائره دادستانی
 شماره ۱۳۸۹۱۰
 ریاست سازمان اطلاعات امنیت کشور
 دوباره: غوثعلی‌میان

تاریخ: ۲۰ بهمن ۱۳۸۹
 پیوست:

شماره بزرگداشتستان

۱- حاج علی فرزند حسین شهرت ال تیری ۲- محمدحسین فرزند ابوالقاسم شهرت تریانی
 ۳- رمضان فرزند علی شهرت سودای ۴- حسن فرزند علی شهرت سودای

متبعین بایجاد بلوا و آشوب و تحریک مردم بجزنگه و قتال
 بازگشتبه ۱۳۸۹/۱۱/۲۶-۳۱۶/۲۶/۴۶

ناجوردگان یا تنه‌ها یا تنه‌های فوق‌الذکر تحت تعقیب قرار گرفته و بموجب رای صادره از دادگاه تجدیدنظر شماره ۱۱ اداره
 دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی ردیف یکم با عدم وتادیه مبلغ ۲۴۶۷۰۰ ریال خسارت به صندوق دولت
 حکومت حاصل نموده است که مراتب از لحاظ فردا و اراضی مشارالیه از دفتر عرض پیشگاه شاهنشاهی
 گذشته و مقرر نموده اند از لحاظ جزای نقدی حکم اجرا و از لحاظ اهدام تادیه مقرر ثانوی اجرائشود و ردیفهای
 درم اولی چهارم از اضمحلال انقضای برائت حاصل نموده و حکم صادره قطعیست نیز رسیده است.
 رئیس اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی سید محمد خوشنویسان

از طرف
 سرلشکرانگهبی

۱۳۰
 بگونا

تاریخ: ۲۰ بهمن ۱۳۸۹
 مکان: مکه

اینکه شاه دستور اجرای حکم اعدام حاج علی نوری را نداده است نه برای این است که رحم و مروتی داشته و از انسانیت بویی برده بوده است، بلکه اولاً از «محبوبیت فراوان» نامبرده در میان میدان (بنا به اعتراف ساواک در سند بعدی)، آگاهی داشته و از واکنش میدانی‌ها اندیشناک بوده است. ثانیاً اعدام شخصی که کوچک‌ترین سند و مدرکی بر دست داشتن او در قیام ۱۵ خرداد و به اصطلاح طاغوتی «ایجاد آشوب و بلوا» به دست نیامده است و حکم اعدام او نیز فرمایشی و حسب‌الامر صادر شده است بی‌تردید برای رژیم شاه ارزان تمام نمی‌شد و چه بسا روزی به عنوان سند جرمی علیه خود او و گوش به فرمانانی که آن حکم غیر قانونی را صادر کردند، به کار می‌آمد. چنان که در سال ۱۳۴۰ وقتی که علی امینی (وابسته به سازمان سیا) به نخست‌وزیری رسید، طبق سیاست امریکا، برای فریب ملت ایران پرونده خلافت‌کاری‌ها و قانون شکنی‌های شماری از صاحب‌منصبان ارتش را بیرون کشید و آنان را دادگاهی کرد.

در باره سه تن دیگر از متهمین (از هم‌پرونده‌های حاج علی نوری) حکم برائت صادر شده است. این جوانمردان پس از آن که به مدت سه سال از عمرشان را در زندان گذراندند به اصطلاح تبرئه و آزاد شدند. این نیز نمونه دیگری از این واقعیت است که رژیم شاه رژیمی خودکامه، استبدادی و ضد مردمی بوده و برای حقوق مردم هیچ‌گونه ارزشی را باور نداشته است؛ انسان‌های بی‌گناهی را سالیانی بدون هیچ‌گونه گناهی و جرمی زندانی می‌کرده و به محاکمه می‌کشانده و سرانجام که جوانی‌شان در سیاه‌چال‌های زندان تباه شده اعلام می‌کرده است که از هر اتهامی تبرئه شده‌اند!!

از سرنوشت و عاقبت کار حاج علی نوری آگاهی درستی در دست نیست. در گزارشی در باره نامبرده به دست می‌آید که به دنبال «اعطای عفو ملو کانه» محکومیت او از اعدام به ۱۵ سال حبس با کار، تخفیف یافته است. سند‌های موجود نشان می‌دهد که نامبرده تا سال ۱۳۴۸ هنوز در زندان به سر می‌برده و مقامات نظامی و نوکران گوش به فرمان شاه از خانواده و همراهان و دلبستگان و وابستگان او با بهانه‌های گوناگون اخاذی می‌کرده‌اند. گزارش‌های محرمانه درباره حاج علی نوری را پی می‌گیریم:

موضوع: فعالیت جهت استخلاص حاج علی‌ال‌نوری معروف به نوری
بارفروش میدان

طبق اطلاع واصله شب جمعه ۴۷/۴/۶ در یک جلسه خانوادگی فرزند یکی از بارفروش‌های تهران اظهار داشته است از روزی که طیب را اعدام کرده‌اند هنوز ۱۵ نفر در زندان باقی مانده‌اند ولی میدانی‌ها یک نفر وکیل



ماهر گرفته‌اند و ماهیانه مبلغ ۸۰۰۰ تومان از میدان جمع‌آوری و برایش می‌فرستند و او یکی‌یکی آنها را آزاد می‌نماید چند روز قبل تاریخ دقیق یادم نمی‌آید دو نفر از آنها را آزاد کرده است.

سپس نامبرده افزود حاج علی نوری را نمی‌شود آزاد کرد بدان جهت حاج رضا غلامپور معتمد میدان بارفروش‌ها برای استخلاص وی از زندان با سرهنگ اسدی مذاکره و سرهنگ اسدی به وی گفته اگر تا آخر این ماه مبلغ یک میلیون تومان پول حاضر نماید او پرونده حاج نوری را از بین برده و او را آزاد خواهد کرد چون حاج علی نوری محبوبیت فراوانی در میدان دارد بدان جهت این پیشنهاد مورد قبول واقع و حاج غلامپور طی اعلامیه‌ای به تمام بارفروش‌ها ابلاغ می‌کند که مبلغی پول برای مساعدت به بینوایان لازم است در ضمن برای آنکه مردم پول کمی ندهند چند نفر نیز گمارده تا در موقع کمک مشروح جریان را تعریف و پول بیشتری اخذ نمایند.

در ضمن ۴ عدد صندوق (۲ تا در میدان شوش) و (۲ تا در خود میدان بزرگ) گذاشته و برای صندوق‌ها نیز مسئولانی تعیین شده است.

حاج رضا غلامپور در اعلامیه، محل صندوق‌ها را نوشته و تعدادی از اعلامیه‌ها را به دیوارهای میدان الصاق نموده است. در ضمن برای تمام بارفروش‌های شهرستان‌ها نیز اعلامیه فرستاده شده و بارفروش‌های شهرستان‌های اصفهان مبلغ ۱۸۰۰۰ تومان، شیراز ۱۲۰۰۰ تومان، بندر بوشهر ۱۰۰۰۰ تومان ارسال و بارفروش‌های اصفهان قول مساعدت بیشتری داده‌اند. خود حاج رضا غلامپور ۲۰۰۰ تومان و خانواده حاج علی نوری گفته‌اند ما خودمان ۱۰۰۰۰۰ تومان می‌دهیم.

ملاحظات. جهت اطلاع و تحقیق پیرامون صحت و سقم موضوع و تعیین مشخصات کامل حاج رضا غلامپور همچنان محل خدمت سرهنگ اسدی مورد بحث و اعلام نتیجه

درجه فوریت	شماره سند	شماره صفحه	طبقه بندی حفاظتی
۱ -	۳۰۳۴	۱ - ۲	۷ - تسبیح
۲ -	۴۱۱۶	۳ - ۴	۸ - منقار
۳ -		۵ - ۶	۹ - تاریخ روض
۴ -		۷ - ۸	۱۰ - تاریخ رسیدن خیر به تسبیح
۵ -		۹ - ۱۰	۱۱ - تاریخ رسیدن خیر بر سر عملیات حمل
۶ -		۱۱ - ۱۲	۱۲ - ملاحظات حفاظتی

موضوع: قضاوت جهت استخلاص حاج علی آل نوری معروف به نوری با فرزند یزیدیان
طبق اطلاع و صلح شب جمعه ۷/۴/۷۰ درین جلسه خانوادگی فرزند یکی از ارباب فروشهای تهران اشپاد استغنا
از روی یک طیب را عدم کرد مانند هنوز ۱ نفر روزندان باقی ماند مانند ولی میدانیها یکفرویکل ما هرگز نشاندند و با هیات
ملک ۱۰۰۰ تومان ازمندان جمع آوری و تراش مفرستند و دیگری یکی آنها را از میدانیها (چند روز قبل تاریخ
در تبقی یاد بنماید و بنظر آنها را آزاد کرد تا است .

سپس نامرد با فرزند حاج علی نوری را نمیخواند آزاد کرد بد آنجهت حاج رضا غلامپور معتقد میدان با فروشها برای
استغنا و سایر روزندان **بسیار** با سرهنگ اسدی مذاکره و سرهنگ اسدی بوی گفته اگر تا خرما من با مبلغ یکمیلین تومان
پول حاضر نمایم و هر چند حاج نوری را زین برید بیاورم آزاد خواهد کرد چون حاج علی نوری محبوبیت فراوانی در
میدان دارد بد آنجهت این پیشنهاد مورد قبول واقع و حاج غلامپور طی اعلامیای بنام با فروشها ابلاغ میکند
که مبلغی پول برای مساعدت به بینهان لازم است در ضمن برای آنکه مردم پول کمی ندهند چندان نفی توکل کرده
تا در موقع کمک مشروح جریان را تعریف و توضیح بیشتری اخذ نمایند .

در ضمن ۴ عدد صندوق (۲ تا در میدان شیخ) و (۲ تا در مغود میدان بزرگ) گذاشته و برای صندوقها نیز مستولانی
تعیین شده است .

حاج رضا غلامپور در اعلامیه مکمل صندوقها را نوشته و متعده ای از اعلامیهها را بد بواره میدان الصافی نمود تا است .
در ضمن برای تمام با فروشهای شهرستانها نیز اعلامیه فرستاده شده و با فروشهای شهرستانهای اصعبان مبلغ
۱۸۰۰۰ تومان ، شیراز ۱۲۰۰۰ تومان ، بندر بوشهر ۱۰۰۰۰ تومان ارسال و با فروشهای اصعبان قول مساعدت
بیشتری داده اند . خود حاج رضا غلامپور ۲۰۰۰ تومان و خانوادها حاج علی نوری گفته اند ما خود ما نیز ۱۰۰۰۰
ملاکات جهت اطلاع و تحقیق بهر امین مستقیم موضوع و تعیین مشخصات کامل حاج رضا غلامپور و همچنین محل
خدمت سرهنگ اسدی مورد بحث و اعلام تحقیقاتی (**بسیار**)
طبقه بندی حفاظتی: **بسیار**
شماره سند: **۳۱۱۶**
تاریخ: **۱۳۵۸/۴/۷**





در تاریخ ۴۸/۸/۴ پس از گذشت ۶ سال و سه ماه و هجده روز از زندانی بودن حاج علی نوری اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی به ریاست کل زندان‌ها دستور داده که «... به مشارالیه ابلاغ نمایند که نسبت به پرداخت محکوم به نقدی اقدام لازم معمول دارد تا در مورد آزادی وی از زندان کار بایسته انجام گیرد...»

ستاد بزرگ ارتشتاران

از اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی (تلفن ۱۳-۷۶۲۰)
شماره ۱۱-۱۶-۱-۵۶

به ریاست اداره کل زندان‌ها تاریخ ۴۸/۸/۴
موضوع غیر ارتشی حاج علی آل نوری فرزند حسین (در زندان مرکز می‌باشد) پیوست...

برابر نامه شماره $\frac{۸/۲۹۱۶}{۴۸/۸/۴}$ اداره عفو و بخشودگی و سجل کیفری وزارت دادگستری با بهره‌گیری از ماده ۵۵/ قانون کیفر همگانی کیفر پانزده سال زندان با کار نامبرده به شش سال و سه ماه و هیجده روز زندان مجرد پائین آورده شده است. دستور فرمایند به مشارالیه ابلاغ نمایند که نسبت به پرداخت محکوم به نقدی اقدام لازم معمول دارد تا در مورد آزادی وی از زندان کار بایسته انجام گیرد.

رئیس اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی سپهبد عمیدی

گیرندگان

۱. ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور برای آگاهی
۲. ریاست اداره عفو بخشودگی و سجل کیفری پیرو شماره ۱۴۸۳۳-۴۲/۱۱/۲۹ برای آگاهی و اقدام لازم.



سازمان آموزش عالی

۲۱۱

شماره ۱۱-۱۶-۱-۵۶
تاریخ ۸/۸/۴۸
پست
آ. اداره دادرس نیروهای مسلح شاهنشاهی
ب. ریاست اداره کل زندانها
موضوع: غیر ارتشسی، حاج علی، آل نوری، فرزاد حسین (در زندان مرکز میباشد)

برای برنامه شماره ۸/۲۹۱۶
۴۸۸۸۴
اداره عفو و بخشودگی و سجل کفوری وزارت دادگستری
بابت بگیری از ماده ۵۵ قانون کفر همگانی کفر یا تزلزل سال زندان با کارنامه بده به شش سال و سه ماه و هجده روز زندان مجرد پائین آورده شده است - دستور فرمایند بمقترا لایحه ابلاغ نمایند که نسبت به برداخت محکیم به نندی اقدام لازم معمول دارد تا در مورد آزادی وی از زندان تارایمسته انجام گیرد *

رئیس اداره دادرس نیروهای مسلح شاهنشاهی

گیرندگان

- ۱- ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور برای آگاهی
- ۲- ریاست اداره عفو و بخشودگی و سجل کفوری به شماره ۱۴۸۳۳ - ۴۲/۱۱/۲۹ برای آگاهی و اقدام لازم *

۱۵ - ۳۱۱
۳۱۱

بابت بگیری از ماده ۵۵
۸/۸/۴۸

۱۱
۱۱
۱۱
۲۵-۸-۱۱





روشن نیست که آزادی او در این مقطع پایان یافته و توانسته است از زندان آزاد شود یا به بهانه‌ای در زندان مانده است! و این ظلم و بیدادگری درباره انسان بی‌گناهی است که به اعتراف مقامات مربوطه هیچ سند جرمی از او در دست نداشته‌اند. اکنون می‌توان دریافت با کسانی که رسماً به مبارزه با رژیم شاه برمی‌خاستند چه رفتاری می‌شد و چه جنایاتی صورت می‌گرفت.

لوح افتخار

در پایان بایسته است به عنوان حق‌شناسی، از دستگیرشدگان و شهیدان قیام ۱۵ خرداد یاد کنیم و در برابر فداکاری‌ها، از جان‌گذشتگی‌ها و حماسه‌آفرینی‌های آن عزیزان سر تعظیم فرود آوریم. هر چند نام‌های بسیاری از دستگیرشدگان و شهیدان آن روز خونین در دسترس قرار ندارد و به راستی که سربازان گمنام حضرت ولیعصر (عج) می‌باشند. از میان هزاران تن از دستگیرشدگان و کشته‌شدگان ۱۵ خرداد نام‌های شماری از آن حماسه‌آفرینان در پرونده‌های محرمانه به دست آمده است که ما اکنون به انتشار آن دست می‌زنیم و امیدواریم که با کمک مردم وفادار و فداکار ایران و خانواده‌های عزیز بازداشت‌شدگان و شهیدان ۱۵ خرداد بتوانیم به زودی لیست کاملی از آن بزرگواران و قهرمانان را منتشر کنیم و نامشان را همانند راهشان جاویدان سازیم. به امید آن روز...

نکته در خور توجه اینکه رژیم شاه روی حقد و کینه‌ای که از قیام‌کنندگان ۱۵ خرداد داشته همه دستگیرشدگان چه مرد و چه زن را به تخریب و دزدی و غارت متهم کرده است و حتی شخص شاه در سخنرانی ۱۷ خرداد ۴۲ کشته‌شدگان و زخمی‌های آن قیام را متهم کرد که نفری ۲۵ قران گرفته بودند تا در خیابان‌ها بروند و بگویند «زنده باد خمینی». ^۱ در میان دستگیرشدگان قیام ۱۵ خرداد نام‌های تنی چند از زنان فداکاری قرار دارد که به یاری امام برخاسته بودند؛ چنان که در میان لیست معدودی از شهدای ۱۵ خرداد که به دست آمده نیز نام‌های زیادی از زنان قهرمان پرور و دختران دلیری آمده است که در راه دفاع از اسلام و حسین زمان به خاک و خون تپیدند و شربت شهادت نوشیدند. روحشان شاد و راهشان پر رهرو باد. اکنون نام‌های شماری از دستگیرشدگان ۱۵ خرداد که از بایگانی ساواک به دست آمده است در پی می‌آید. ^۲ ساواک در مقدمه این

۱. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، دفتر اول، چاپ ۱۹، ص ۵۸۹.

۲. به نظر می‌رسد در برخی موارد اشتباهات یا ابهاماتی در اسامی دستگیرشدگان یا در آدرس‌های آنان وجود داشته باشد اما از آنجا که به دستگیرشدگان دسترسی نبود امکان اصلاح موارد مذکور وجود ندارد.

لیست چنین آورده است:

موضوع: دستگیرشدگان وقایع خرداد ماه ۱۳۴۲

محترماً بعرض می‌رساند.

بطوریکه استحضار دارند در جریان وقایع اخیر خردادماه ۱۳۴۲ قبل از اعلام فرمانداری نظامی تعداد ۳۵۲ نفر که در تظاهرات و اخلال در نظم عمومی شرکت داشتند بوسیله مأمورین انتظامی دستگیر و به ساواک اعزام و به اتهام اقدام بر ضد امنیت داخلی مملکت با صدور قرار بازپرس نظامی در زندان‌های موقت شهربانی کل کشور، قزل قلعه، پادگان عشرت‌آباد، پادگان بیسیم بازداشت گردیدند.

اینک نتیجه اقدامات معموله در باره زندانیان مورد بحث را از جهت استحضار معروض می‌دارد.

۱. در بدو دستگیری چون تعدادی از افراد دستگیر شده سنشان بین ۱۴ و ۱۷ سال بود لذا کمیسیونی از نمایندگان ساواک، اداره اطلاعات شهربانی کل کشور و زندان موقت شهربانی تشکیل گردید و طبق صورت جلسه متشکله ۵۰ نفر آنان که سنشان بحد قانونی نرسیده بود با اخذ تعهد از زندان آزاد گردیدند.

۲. از بقیه افراد زندانی تا این تاریخ بازجوئی‌های لازمه بعمل آمده است. اینک بمنظور تعیین تکلیف متهمین مورد نظر ذیلا پیشنهاد می‌گردد.
الف. افرادی که فاقد سابقه قبلی بوده و ضمن بازجوئی اظهاراتشان مقرون به حقیقت بوده و بازجویان مربوطه نیز نظرشان دال بر بیگناهی آنان باشد با اخذ تعهدی مبنی بر اینکه در آتیه مبادرت به اعمالی که بر خلاف مصالح عالییه باشد نمایند نسبت به آزادی آنان اقدام مقتضی معمول گردد.

ب. در مورد بقیه افرادی که سوابق قبلی داشته فعلاً در بازداشت بمانند و نسبت به تکمیل پرونده آنان اقدام چنانچه مقصر تشخیص داده شدند پرونده آنان جهت هر گونه اقدام قانونی به دادستانی ارتش احاله گردد و در غیر این صورت اقدامات لازم در مورد آزادی آنان بعمل آید.

علیهذا مراتب از جهت استحضار معروض صدور هر گونه دستوری منوط به اوامر عالی است...





ردیف	نام و نام خانوادگی	شماره پرونده	نوع خسارت	میزان خسارت به ریال	علت	ساعت و تاریخ وقوع حادثه	محل وقوع حادثه	آدرس منزل
۱	مرتضی شهبابی قریب	۳۲۵	تخریب و شکستن	۱۱۶۴۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	پارک شهر	خیابان بهار کوچه ششتری فرج کوچه افشین تلفن ۷۵۰۷۹
۲	عباسعلی کلانی	۳۲	تخریب و شکستن	۴۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۸ صبح ۱۵ خرداد	پمپ بنزین ژاله	خیابان دلگشا کوچه شاطر ملی منزل ماشاءالله مکلانی
۳	حسن رابعزاده	۳۲۱	تخریب و شکستن	۲۲۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	سبزه میدان ساختمان بانک تهران؟! منطقه ۲ تلفن ۲۳۰۳۰	
۴	نجاتالله ساسویی	۱۱۶	تخریب و شکستن	۱۴۶۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	صبح ۱۵ خرداد	خیابان خیام	خیابان جامی ما بین خیابان کسری و پاریس شماره ۱۲۲
۵	عباس عمید	۱۰۴	تخریب و شکستن	۷۹۶۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹/۵ صبح ۱۵ خرداد	جلو وزارت کشور	خیابان جمشیدآباد کوچه غربی منزل سرهنگ عمید شماره ۲۰
۶	حسین محبی	۲۴۶	تخریب و شکستن	۴۰۵۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹/۵ صبح ۱۵ خرداد	اداره رادیو و انتشارات	خیابان ایرج تهرانپارس کوچه خیابان سرمدکاشی ۱۰
۷	علی رازی	۹۹	تخریب و شکستن	۲۵۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۴/۵ بعد از ظهر ۱۵ خرداد	خیابان شاهرضا	بریانک کوچه خان احمدی کوچه فرعی ۲۸
۸	عباس تهرانی	۳۱۸	تخریب و شکستن	۹۳۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	خیابان درویش شمیران کوچه یخچال جنب بیمارستان هدایت شماره ۲۰
۹	محمدتقی قدسی	۲۵۵	تخریب و شکستن	۷۱۶۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	میدان سپه	خیابان زعفرانیه خیابان بان پیراسته کاشی ۳۱ و ۳۳
۱۰	محمد کاظمی	۲۳۵	تخریب و شکستن	۲۲۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۳ بعد از ظهر ۱۵ خرداد	سی متری	خیابان مولوی روبروی خانی آباد گاراژ غلامعلی مهرزاد
۱۱	میراسماعیل ساعی	۴۱	تخریب و شکستن	۱۳۵۷۴ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	سبزه میدان	خیابان شهر غراء بلوک ۱۹ پلاک ۳۲

۱۲	سهند عبدالحسین فاطمی	۳	تخریب و شکستن	۱۵۴۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	وزارت بهداری	خیابان شمیران اندیشه ۴ منزل فاطمی
۱۳	عزت اله یموتی	۲۱۶	تخریب و شکستن	۲۹۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	خیابان شمیران خیابان شماره ۷۹
۱۴	اسفندیار جلیل مزدهی	۳۴۵	تخریب و شکستن	۳۶۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹/۵ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	خیابان روزولت کوچه هدایت شماره ۵
۱۵	علی محیط	۲۷۲	تخریب و شکستن	۵۹۵۲ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	تهران نو ۱۰ متری بانک کاشی ۲۷
۱۶	محمد سلطانی	۳۲۶	تخریب و شکستن	۴۰۷۵ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	تهران نو خیابان حافظ شماره ۱۹
۱۷	محمد صداقتی	۷۹	تخریب و شکستن	۱۲۳۸۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	مقابل وزارت دادگستری	نارمک قطعه ۱۲ پلاک ۸۴
۱۸	محمد علی غروی	۱۷۲	تخریب و شکستن	۱۰۲۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	خیابان پهلوی کوچه مستوفی کوچه راستی شماره ۱۰
۱۹	پاشا قراچه اولو	۸۴	تخریب و شکستن	۵۵۴۴۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۲ ظهر ۱۵ خرداد	خیابان ناصر خسرو	خیابان ایزنهاور کوچه مهرداد تلفن ۶۶۸۳۸
۲۰	علی حقیقت کاشانی	۱۵۵	تخریب و شکستن	۲۳۹۵ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹/۵ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	تهرانپارس کوچه مینو کوچه ایزدی منزل شایسته
۲۱	احمد صمدی کاشانی	۹۲	تخریب و شکستن	۲۰۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۲ صبح ۱۵ خرداد	سه راه سیروس	خیابان شوش کوچه حجتی تیر دوقلو کوچه جهانبخت ۹۴
۲۲	محمد پورداد	۱۶۱	تخریب و شکستن	۱۰۲۴۸ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹/۵ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	خیابان شاهپور مسجد قندی کاشی ۱۳۶
۲۳	داود ذوالفقاری	۳۸	تخریب و شکستن	۱۸۴۸۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	خیابان سیلو چهارصد دستگاه خانه شماره ۱۰
۲۴	حسین کربلائی حسینی	۳۶۵	تخریب و شکستن	۲۷۵۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	کلانتری ۱۱ حشمت الدوله کوچه نانش منزل حسینی
۲۵	اکبر سنائی	۳۶۳	تخریب و شکستن	۱۱۲۶ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹/۵ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	تهران پارس خیابان مهر شماره ۱۹۵۱





۲۶	حسین حسینی عنبر	۳۴۶	تخریب و شکستن	۹۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	میدان شاهپور کوچه مسجد حاج حسن شماره ۱۱
۲۷	محمد بایگان حریری	۳۲۷	تخریب و شکستن	۶۴۴۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	اداره رادیو	قلز قلعه کوچه آذر شماره ۵
۲۸	عباس پور کاظمی	۲۴	تخریب و شکستن	۱۷۳۵۶ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	سبزه میدان	امیریه کوچه تاج کاشی ۱۷
۲۹	رمضان شهری تهرانی	۶۶	تخریب و شکستن	۱۵۴۹۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	چهارراه مخبرالدوله	خیابان شمیران شهناز چهارم شماره ۲۱
۳۰	جواد راستکار	۱۵۴	تخریب و شکستن	۸۲۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	سه راه سیروس	تهرانپارس خیابان زرین چهارراه زرین مرغداری صادق زاده
۳۱	عباس معنوی زاده	۱۱	سوخته شده	۶۰۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۲ بعدازظهر ۱۵ خرداد	ناصر خسرو	خیابان ری بازار نایب السلطنه کوچه حمام حاج میرزا کاشی ۱۴
۳۲	بانک بازرگانی ایران	۲۵۳	تخریب و شکستن	۱۷۵۲۸ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	خیابان بوذرجمهری	میدان سپه
۳۳	مهدی زند	۱۳۸	تخریب و شکستن	۲۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	خیابان شمیران چاله هوز کوچه آذر شماره ۴۶
۳۴	امیر دیوسالار	۱۴۷	تخریب و شکستن	۵۶۴۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	خیابان شوش	تهران نو بانک صادرات ۱۵ متری منزل رجب ؟
۳۵	علی سلطانی	۲۸۰	تخریب و شکستن	۹۳۲۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	کوچه قصرالدشت کوچه نجف
۳۶	حسن معنوی تهرانی	۱۲	تخریب و شکستن	۱۵۳۶۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۲ صبح ۱۵ خرداد	بازار نایب السلطنه	خیابان ری کوچه نجارباشی تلفن ۵۵۹۷۴
۳۷	مهدی مجرد تاکستانی	۳۰۱	تخریب و شکستن	۴۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	سه راه ضرابخانه استخر تهران منزل تاکستانی
۳۸	محمد نصیری	۱۴۲	تخریب و شکستن	۹۶۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۲ بعدازظهر ۱۵ خرداد	شاهرضا مقابل دانشگاه	خواجه نصیر طوسی دکتر بصیری ۲۰

۳۹	محسن منصورى	۲۷۳	تخریب و شکستن	۲۱۵۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	شمیران جاده قدیم دانشکده پلیس منزل منصور
۴۰	جعفر ماکوچی	۷۸	تخریب و شکستن	۱۳۱۸۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹ صبح ۱۵ خرداد	سبزه میدان	خیابان سینا کوچه شهبازی شماره ۵۱
۴۱	عطاءالله جاوید	۲۰۰	تخریب و شکستن	۱۴۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۲ بعدازظهر ۱۵ خرداد	خیابان شاهرضا	تهرانپارس خیابان گشتاسب؟
۴۲	محمد سامعی	۲۰	تخریب و شکستن	۱۳۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۲ بعدازظهر ۱۵ خرداد	سرچشمه	خیابان نظامیه کوچه نظامیه پلاک ۵۶
۴۳	مهندس حسن اسکندری	۱۳۳	تخریب و شکستن	۲۰۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۲ ظهر ۱۵ خرداد	حسن آباد	خیابان علاء کوچه علاء شماره ۱۷
۴۴	سید علینقی محی	۲۸۵	تخریب و شکستن	۷۸۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	خیابان امل	خیابان امل کوچه سانی دقت کوچه سانی شماره ۲۵
۴۵	دکتر مرتضی سردار	۸۳	تخریب و شکستن	۹۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	جلووزارت بهداری	پامنار کوچه صدیق الدوله پلاک ۸
۴۶	سفارت فرانسه	۳۷۴	تخریب و شکستن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	جلووزارت دادگستری	ادرس سفارت فرانسه
۴۷	محرم گلستانی	۱۸۳	تخریب و شکستن	۱۴۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	بوذر جمهری	میدان فوزیه خیابان شهرستانی چهار مسعودیه
۴۸	احمد یوسفی	۲۰۹	تخریب و شکستن	۶۱۳۶ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	سبزه میدان	خیابان آذربایجان کوچه ستاره کوچه برهانی
۴۹	اسدالله نورصالحی	۲۱۰	تخریب و سوزاندن ماشین	۴۷۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۲ ظهر ۱۵ خرداد	ناصر خسرو	خیابان شکوفه شهباز کوچه حمام زمانی پلاک ۲
۵۰	محمود سرور	۱۲۱	تخریب و سوزاندن ماشین	۹۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۶ بعدازظهر ۱۵ خرداد	شهباز	خیابان مولوی جنب بازارچه نو پلاک ۸۲۳
۵۱	ناصر کاتوزیان	۳۴۷	تخریب و سوزاندن ماشین	۷۸۳۲ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	خیابان شاهپور	خیابان شاهپور کوچه حق شناس منزل شخصی





تهران نو خیابان وحیدیه ایستگاه درختی کوچه [۹]	شهباز	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	بلوا ۱۵ خرداد	۶۲۰۰ ریال	تخریب و سوزاندن ماشین	۸۷	کاظم نمازی	۵۲
سه راه ژاله کوچه قائم کاشی ۱۷	چهار فرسنگی تهران شریف آباد	۸ بعد از ظهر ۱۶ خرداد	بلوا ۱۵ خرداد	ندارد	آتش سوزی کامیون	۱۶۵	نصرت اله کاظمی	۵۳
حشمت الدوله غربی شماره ۵۵ تلفن ۲۵۵۳۵	سبزه میدان	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	بلوا ۱۵ خرداد	ندارد	تخریب و شکستن	۴۳۳	عطاء الله کاظمی	۵۴
هزار تخته خوابی کوچه حمید شماره ۱۴	بازار	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	بلوا ۱۵ خرداد	ندارد	سوخت اتومبیل	۱۰۶	فرج اله لیبی	۵۵
میدان شوش خیابان صدر الاشراف چهارراه در [۹]	مولوی	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	بلوا ۱۵ خرداد	ندارد	تخریب و آتش سوزی	۳۸۸	علی آذری	۵۶
تهران نو کوچه فرح آباد	حسن آباد	۱۱/۵ صبح ۱۵ خرداد	بلوا ۱۵ خرداد	ندارد	تخریب و آتش سوزی	۴۱۹	حسین رعایائی	۵۷
سه راه زندان خیابان خواجه	ارک	۴ بعد از ظهر ۱۵ خرداد	بلوا ۱۵ خرداد	ندارد	تخریب	۴۰۰	محمد حسین قاطعی	۵۸

ردیف	نام و نام خانوادگی	شماره پرونده	نوع خسارت	میزان خسارت به ریال	علت	ساعت و تاریخ وقوع حادثه	محل وقوع حادثه	آدرس منزل
۱	عباس ملا	۱۳۵	آتش سوزی	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱ بعدازظهر ۱۵ خرداد	خیابان سعدی شمالی	امیریه پل امیریه در خیابان اسفندیاری کوچه بهادری پلاک ۱۴۳ و ۶۱
۲	مهدی؟ بهنام فراستوک	۲۲	غارث و سوزاندن	۵۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۳ بعدازظهر ۱۵ خرداد	پارک شهر شمالی	خیابان بهشت کوچه نارنجستان شماره ۸۰
۳	شعبان جعفری	۱۲۲	تخریب و غارت و آتش سوزی	واگذاری به تربیت بدنی	بلوا ۱۵ خرداد	۱۲ ظهر ۱۵ خرداد	سلسله؟	شاهپور سه راه بوذرجمهری کوچه جعفری
۴	غلامرضا دادخواه	۴۱۶	تخریب	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۴ بعدازظهر ۱۵ خرداد	بازار	پشت باغ شاه چهارراه نواب بوستان سعدی اول قاسمی پلاک ۱۳
۵	حسین طریقت صفا	۹۷	غارث	۳۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	صبح ساعت ۱۰- ۱۵ خرداد	سیروس	خیابان غیائی مشرالسلطنه [؟] کاشی ۵۹
۶	داود روحانی مقدم	۴۲	آتش سوزی و سرقت	۵۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۲ بعدازظهر ۱۵ خرداد	بازار	سیروس کوچه آصفالدوله کاشی ۱۰
۷	سید محمد تز	۱۰۹	تخریب	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	پارک شهر	امیرکبیر کوچه امین دربار پلاک ۱۹
۸	خلیل نوبختی	۳۸۶	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد صبح	سیروس	عباس خاکی کوچه میرفندرسکی شماره ۶۰
۹	شعبانعلی جهانی	۳۹۳	شکستن	۲۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۲ بعدازظهر ۱۵ خرداد	ناصر خسرو	سرپولک کوچه حاج معصوم شماره ۴
۱۰	محمد مقدسزاده	۸	شکستن	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	خیابان اسماعیل بزاز	خیابان سیروس کوچه حمام گلشن کوچه رحیمی منزل رحیمی کاشی ۱۶
۱۱	اکبر نوروزی	۱۱۹	تخریب و شکستن	۳۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	گلوبندک	خیابان اسماعیل بزاز روبروی کلانتری ۶ کوچه حمام گلشن
۱۲	حسین معصومیان	۳۰۱	دزدی و غارت	۳۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	صبح ۱۵ خرداد	شوش	نازی آباد بازار دوم میدان چمن کوچه ۸ متری
۱۳	پرویز خاک پور	۱۲۳	دزدی و غارت	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	شهباز	آخر خیابان خیام پشت بلورسازی فاطمه کرمانشاهی





۱۴	محمدعلی بختیاری	۳۶	تخریب و غارث	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	نوروزخان	بسیستم نجفآباد ۸ متری خیام روبروی [؟] فروش شماره ۵
۱۵	محمدحسن نورائیان	۱۲۷	دزدی	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	بوذرجمهری	بازار حلبی سازها مسجد بزارها کوچه بیست درب روبرو [؟]
۱۶	عباس مرکزی	۲۰۴	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹ صبح ۱۵ خرداد	وزارت دادگستری	اتوبنز کرمان بوذرجمهری
۱۷	سید محمد شریفی	۲۴۱	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	پارک شهر	خیابان شهناز جنوبی ایستگاه مسجد کوچه ابوالحسن شماره ۷
۱۸	رجب بک محمدی	۷۶	تخریب و دزدی	تربیت بدنی	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	مولوی	پارک شهر
۱۹	رقیه ملکاتیان	۱۵۳	تخریب و دزدی	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	پارک شهر	چهارراه مولوی پشت میضخا؟ کاشی ۱۷
۲۰	شیرین عبدالهی	۲۱۷	دزدی و تخریب	شهرداری ترمیم نماید	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	پارک شهر	خیابان شوش شرقی کوچه غلامعلی کاشی ۱۷
۲۱	احمد کرمانی	۷۷	آتش سوزی و غارث	شهرداری ترمیم نمایند	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱/۵ صبح ۱۵ خرداد	پارک شهر	خیابان جنوبی پارک شهر
۲۲	امیر احتشامزاده	۱۳۷	آتش سوزی و غارث	تربیت بدنی جبران نماید	بلوا ۱۵ خرداد	صبح ۱۵ خرداد	پارک شهر	انتهای باستان کوچه یگانه کاشی ۵۳
۲۳	مرتضی عموهاشم	۱۸۴	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹ صبح ۱۵ خرداد	سبزه میدان	خیابان مولوی نرسیده به میدان شاه کوچه رضائی
۲۴	عنایت الله نجاتی	۳۱	تخریب و دزدی	۵۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۲ بعدازظهر ۱۵ خرداد	خیابان سیروس	انتهای گرگان کوچه مقابلی منزل تیمسار برخوردار شماره ۵
۲۵	عباس اسمعیلی	۱۱۷	سقط شدن اسب	۷۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۴ بعدازظهر ۱۵ خرداد	میدان شوش	چهارراه محمودی کوچه طوسی خیابان صفاری
۲۶	محمد رضا عقیلی	۳۲	دزدی و غارت	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	سبزه میدان	سید ملک خاتون کوچه خورسندی شماره ۶۰
۲۷	عزیز اسحق نجفی	۷۵	غارث و تخریب آتش سوزی	۵۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۴ بعدازظهر ۱۵ خرداد	سیروس	بخش ۹ تهران خیابان سیروس پرورشگاه شکرالمکرمانی
۲۸	عزیز وردی	۵۲	تخریب و غارث	۵۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۳ بعدازظهر ۱۵ خرداد	سیروس	خیابان زرین شعل کوچه تهرانی عزیز وردی
۲۹	محمدعلی معصومیان	۳۸۷	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	شاهپور	خیابان سینا نزدیک مسجد رحمانی کوچه کاظمی شماره ۴۰

۳۰	گل محمد سپاهی	۳۹۱	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	خیابان مولوی	میدان راه آهن مسافرخانه بوعلی
۳۱	شوکت یعقوبی	۵۳	دزدی و غارت	۲۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۳ بعد از ظهر ۱۵ خرداد	سیروس	خیابان سیروس کوچه میرزا شفیق؟ قلیخان
۳۲	امیر برادران	۳۷	آتش سوزی	۵۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۴ بعد از ظهر ۱۵ خرداد	سرچشمه	خیابان مولوی ستون سنگی پلاک ۱۵
۳۳	قاسم حق وردی	۲۶	آتش سوزی غارت	۵۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۳ بعد از ظهر ۱۵ خرداد	سیروس	بخش ۷ تیکه حمام خانم کوچه کفاشها شماره ۹۰
۳۴	علی اکبر رحمانی	۴۳۵	دزدی و غارت	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	پارک شهر	آخر خیط [۹] سینا خیابان نیکو دست چپ کوچه غربی منزل جهانپو
۳۵	حسین احمدی کلاتری	۱۲۵	دزدی	۵۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۴/۵ بعد از ظهر ۱۵ خرداد	شمس العماره	جواد خیابان مسگری نظامی شماره ۱۳۵
۳۶	مصطفی کلاتری	۴۳	تخریب و غارت	۵۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	بوذرجمهری	خیابان مقتدری کوچه حسن منزل عزیزاله
۳۷	حسین حیدری علمداری	۳۴۰	غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	دوره گرد	سوم اسفند وزارت جنگ کوچه امین الوزراء
۳۸	طوفان مشهدی	۴۵۵	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹ صبح ۱۶ خرداد	بازار	مجیدیه خیابان کاظم آباد کوچه یاقوت پلاک ۲۴
۳۹	محرر معلی رضائی	۴۳۱	باطل شدن بلیطها	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	دوره گرد	بازار چه سعادت چهار سو چوبی پلاک ۴۶
۴۰	رضا ستاره درخشان	۲۷۱	غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹/۵ صبح ۱۵ خرداد	بازار عباس آباد	هفت تن گذر لوطی صالح کوچه حمام باغ شماره ۲۹
۴۱	اسفندیار عوض پور	۴۴	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۷ صبح ۱۵ خرداد	بوذرجمهری	دروازه غار چهارراه معصومی کوچه صالحی شماره ۱۴
۴۲	ابراهیم طلعتی	۳۸۵	باطل شدن بلیط بخت آزمائی	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	دوره گرد	خیابان ری پشت کانون کار و آموزش کوچه فرزانه شماره ۳۳
۴۳	عالیه علیرضا	۴۳۰	باطل شدن بلیط بخت آزمائی	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	دوره گرد	دروازه غار کوچه حاج ماشاءالله ابوالقاسم خور بارفروش
۴۴	حسین صابری	۳۸۴	تخریب و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	خیام	جوابیه [۹] ۱۰ متری دوم ایستگاه بق [۹]
۴۵	عباس شیخ احمدی	۴۰۸	تخریب و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱/۵ صبح ۱۵ خرداد	سبزه میدان	خواجه نظام الملک کوچه فریدون نژاد پلاک ۱۰۶



۴۶	محمد معنوی تهرانی	۲۸۷	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	میدان شاه جنب کوچه سرور	میدان شاه جنب کوچه سرور
۴۷	مصطفی اسکورچی	۲۷۵	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	تیر دوقلو کوچه کشمیری شماره ۶	بوذرجمهوری
۴۸	محمدعلی روزرو	۱۳۲	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	امیریه قلعه وزیر کوچه - حجازی شماره ۴	خیابان سپه
۴۹	حیدر بختیاری	۲۵۸	دزدی	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	۱۲ متری خزانه زیر حمام [؟] پلاک ۲۹	شوش
۵۰	حسین مولوی	۴۲۴	باطل شدن بلیط بخت آزمائی	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	گود حاج ماشاءالله کوچه فرزانه منزل مشهدی غفار خلی	دوره گرد
۵۱	اسمعیل حسین زاده	۹۸	باطل شدن بلیطها	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	سه راه سلسل [؟] نرسیده به مسجد صاحب الزمانی کوچه علی	دوره گرد
۵۲	رضا پنجه قمی	۲۹	آتش سوزی و غارت	۵۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۵/۵ بعد از ظهر ۱۵ خرداد	سیروس قلیخان کوچه ۷ دختر رضا	سیروس
۵۳	اسدالله عزتیان	۲۸	تخریب و غارت	۵۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	وحیدیه ایستگاه مدرسه کوچه طهماسبی شماره [؟] ۲۱	سیروس
۵۴	لیلی رضانی	۱۸۸	تخریب و غارت	۳۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	خیابان آریانا چهارراه قصرالدشت کوچه صابری منال	پارک شهر
۵۵	سیدعباس باقری	۱۱۵	دزدی و غارت تخریب	۳۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	خیابان قزوین ایستگاه امامزاده محسن کوچه شهبازی	بازار کفاشها
۵۶	عزیز اکبری	۱۹۴	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	مسافر خانه نیکپور	سیروس
۵۷	یوسف کوراسنلو	۱۵۸	دزدی و غارت	۳۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱/۵ صبح ۱۵ خرداد	خیابان امیر کبیر امین دربار شماره ۶۴	ناصر خسرو
۵۸	جواد دباغ مقتدر	۱۹۱	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹/۵ صبح ۱۵ خرداد	بیسیم نجف آباد ۸ متری هاشم آباد کوچه ارشدی کاشی ۴	در باندرن
۵۹	منصوره جدی	۱۲۹	تخریب	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	دروازه شمیران خیابان مازندران تلفن ۷۵۸۹۵۶	قوام السلطنه
۶۰	اصغر شیرخانی	۱۵۹	غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۸ صبح ۱۵ خرداد	چهارراه عباسی خاکی کوچه [؟] پرست کاشی ۱۱۶	بوذرجمهوی

۶۱	مهدی عبوئی	۱۱۸	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۳ بعداز ظهر ۱۵ خرداد	بازار	خیابان امیر کبیر کوچه ناهید کاشی ۱۱۵
۶۲	اسد یوزگر	۱۱۴	تخریب و دزدی	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	خیابان ری	کوی فرح آباد خیابان خزانه ۸ متری هشتم کوچه غلامحسین
۶۳	میرزا آقا بهرام رادمقدم	۳۶۴	دزدی و شکستن	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	نادری	خیابان قزوین خیابان نوروزی کوچه آذر کاشی ۴۴
۶۴	یدالله داودی اهر نظامی	۱۷۶	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	خیابان سپه	خیابان سپه روبرو مسجد مجد مسافر خانه روشن
۶۵	اسمعیل سیف‌اللهی	۱۳۴	غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹ صبح ۱۵ خرداد	بازار	حسین آبادی دولاب منزل استاد حسن معمار
۶۶	سید حسین علوی	۲۳۲	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹/۵ صبح ۱۵ خرداد	سبزه میدان	خیابان مولوی کوچه سعادت کاشی ۷
۶۷	اسدالله کشوری	۲۴۷	تخریب و شکستن	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	ناصر خسرو	خیابان شهباز خیابان عیانی ایستگاه درختی کوچه منصور
۶۸	اسمعیل تراب‌نژاد	۱۹۷	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	شاهپور	خیابان سپه روبروی مسجد مجد پاساژ نوائی کافه رامسر
۶۹	اسمعیل قره‌داغی	۵۹	دزدی	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	سپه	خیابان قزوین سه راه سلیمانیه کوچه بهامی شماره ۲۱
۷۰	اسدالله پروانه	۱۴۸	تخریب و شکستن	۳۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹ صبح ۱۵ خرداد	گلوبندک	بوذرجمهری بازار چه در؟ روبروی درب تون حمام
۷۱	مهدی کوچه ریحانی	۴۵	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۳ بعداز ظهر ۱۵ خرداد	گلوبندک	خیابان جمال الحق ناوی آباد کفاشی ریحانی
۷۲	رضا ابوترابی	۹۴	تخریب و شکستن	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹/۵ صبح ۱۵ خرداد	بازار	میدان اعدام تختی کوچه همدانی شماره ۹
۷۳	خلیل‌الله علیخانی	۱۱۱	غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	ناصر خسرو	ده متری بوذرجمهری کوچه محقق شماره ۷
۷۴	عباس افشار	۴۰	تخریب	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	بوذرجمهری	بیسیم نجف آباد بیست متری نوروززاده پهلوی مدرسه شماره [۹]
۷۵	حمید بهارمست	۲۳۷	تخریب و شکستن	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱/۵ صبح ۱۵ خرداد	خیابان سپه	قوام السلطنه کوچه امین الوزرا
۷۶	ولی عوضخانی	۱۸۵	باطل شدن بلیط	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۴ بعداز ظهر ۱۵ خرداد	دوره‌گرد	خیابان ری خیابان درخشنده روبروی گرمابه رضا دو



۷۷	حسن صادقی	۱۹	دزدی و تخریب	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	بوذرجمهری	بوذرجمهری خزانه ۸ متری رشیدی کوه ۳ متری منزل صا [صادقی]
۷۸	علی معزی	۷۱	تخریب و شکستن	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	سبزه میدان	خیابان خوش خیابان ناصی کاشی ۳۹
۷۹	سید حسن واعظ مهر	۱۰	تخریب و شکستن	۱۰۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	سبزه میدان	ده متری شفاقی کوچه دیانت شماره ۷
۸۰	حسین خطیبی	۱۱۳	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	صبح ۱۵ خرداد	بوذرجمهری	تهران نو کوچه وصال کاشی ۳۹
۸۱	عزیزالخان	۵۶	تخریب و غارت	۳۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹ صبح ۱۵ خرداد	مولوی	جوادیه ۲۰ متری کوچه یخچال منزل صمدی
۸۲	سلیم رزاقی	۱۷	دزدی و تخریب	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	سبزه میدان	سیروس کوچه حمام گلشن کوچه رشتی ها منزل هدایت
۸۳	صدراله امیری	۲۴۹	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	ناصر خسرو	بهبهانی کوچه سیگاری منزل صدرالدین امیری
۸۴	علی ملاوردی	۲۳۶	تخریب و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	سیروس	سیروس پشت میدان سید اسمعیل کوچه حاج مرسوم خان
۸۵	صالح میرزاجان زاده	۱۳۱	شکستن و تخریب	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	وزارت بهداشت	فرج آباد غارگود سید امیراله کوچه مرادی
۸۶	محمد حمیدی دروازه	۷۴	تخریب و شکستن	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۳ بعدازظهر ۱۵ خرداد	ایران	نارمک ده متری دوم کاشی ۳۴
۸۷	درویش خسروی	۱۷۳	آتش سوزی	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹/۵ صبح ۱۵ خرداد	مولوی	چهارراه مولوی بازار حضرتی کوچه افشارها
۸۸	پوران جابری	۶۳	تخریب و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۲ بعدازظهر ۱۵ خرداد	شاهپور	خیابان اتابکی ۱۲ متری سوم کوچه محسن غلامرضایی
۸۹	اکبر شتربانی	۱۷۰	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹/۵ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	مولوی بازار سعادت کوچه شاد پلاک ۴۶
۹۰	خانعلی امیروند	۱۸۷	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	بانک کشاورزی	خیابان سپه مقابل مسجد مجد مسافرخانه روشن
۹۱	سید ابوالحسن محسنی	۱۰۵	تخریب و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	ناصر خسرو	خیابان شاه کوه بوستان کوه تاج منزل محمد
۹۲	غلام عباسی هدیه لو	۲۲۹	باطل شدن بلیط	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	بازار	جوادیه خیابان ؟ شماره ۲۸۷
۹۳	میرزا محمد جاقروند	۲۲۴	باطل شدن بلیط	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹/۵ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	جوادیه ایستگاه یخچال

۹۴	علی مولائی	۲۳۸	تخریب و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	سبزه میدان	میدان اعلم کوچه ساینها منزل زکیرا تکاش
۹۵	حسین خدادادی	۲۲۳	تخریب و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	خیابان قزوین	خیان قزوین چهارراه ملک مسافر خانه محسن لقا
۹۶	سید موسی سید اصغری	۲۱۲	باطل شدن بلیط	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹/۵ صبح ۱۵ خرداد	دوه گرد	دروازه غار کوچه معصومی گود اول
۹۷	ابوطالب اجل لو	۳۰۸	آتش سوزی	۳۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	پارک شهر	انتهای خیابان مرتضوی روبروی ؟ بهرامی
۹۸	حسن خرچنگی	۳۴۶	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۲ ظهر ۱۵ خرداد	سبزه میدان	سیروس کوچه صغیر بغل در بلهام زاده یحیی هادی زاهدی
۹۹	حبیبالله نان گلی	۱۹۶	تخریب و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۸/۵ بعدازظهر ۱۵ خرداد	سبزه میدان	تیر دوقلو
۱۰۰	رمضان پاسدار	۲۱۹	غارت و دزدی	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	سبزه میدان	چهارراه ملک مسافر خانه فرد شیشه
۱۰۱	اکبر بهجان	۲۴۲	تخریب و شکستن	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹/۵ صبح ۱۵ خرداد	سبزه میدان	خیابان سینا چهارراه خاکباز کوچه خاکباز کاشی ۷۴
۱۰۲	قوام فقیهی مقدم	۸۲	تخریب و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	جلو اطلاعات	خیابان خرمشهر کوخ خواهشی کاشی ۲۳
۱۰۳	یدالله ارشدی	۹۱	تخریب و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	میدان اعدام باغ انگوری مسجد خجسته کاشی ۵۸
۱۰۴	محمود درویشی	۹۵	تخریب و شکستن	۳۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹ صبح ۱۵ خرداد	ناصر خسرو	پامنار کوچه نو کوچه کلیمی
۱۰۵	محمود سروردی	۲	تخریب و دزدی	۳۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۴ بعدازظهر ۱۵ خرداد	خیابان قزوین	قلعه مرغی کوچه دوم کوچه رسول امینی شماره ۲۳
۱۰۶	جعفر اکبرزاده	۴۷	تخریب و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	بازار	خیابان بوذرجمهری در خونگاه کاشی ۹۶
۱۰۷	اصغر کریمی	۲۴۸	تخریب و غارت	۳۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	بازار	مولوی کوچه حاج شعبانعلی دست راست درب اول
۱۰۸	جلیل قنبری	۸۰	تخریب	۳۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	سپه	خواجه نظام الملک کوچه امجد پلاک ۳۶
۱۰۹	ربابه نوشاده	۱۷۷	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	بازار	خیابان سپه کوچه شکارچی نزدیک بیمارستان سینا





۱۱۰	عباس پل	۲۳۹	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	میدان اعدام	امامزاده حسن خیابان کوی شهزاده منزل صمدی
۱۱۱	حسین افشرده	۴۱۷	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	گلوبندک	میدان راه آهن مغازه عدالت پناه روبروی خط ۳۵
۱۱۲	خانم حشمت	۱۰۰	تخریب و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	میدان سید اسمعیل	شوش کوچه اکبر شیرازی شماره ۳
۱۱۳	علی عمیدی	۱۳۶	دزدی و غارت	۳۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۸ صبح ۱۵ خرداد	ناصر خسرو	میدان بروجردی خیابان سلیمانی کوچه نیکپور
۱۱۴	محمدعلی خواجوی	۲۱۵	تخریب و دزدی	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	آذربایجان	جوادیه ۱۰ متر دوم کوچه ناصری شماره ۱۱
۱۱۵	رحیم مختاری	۴۲۱	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	مسجد شاه	چهاراه مختاری کوچه صفا شماره ۱۱
۱۱۶	احمد قنبری	۲۷۷	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹ صبح ۱۵ خرداد	خیابان سپه	سپه کوچه مجد آقاعزیز بلال
۱۱۷	احمد لطیفی	۲۲۲	دزدی و غارت	۳۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹/۵ صبح ۱۵ خرداد	میدان ارک	حشمتیه کوچه تیموری نزدیک حمام خانه شماره ۱۱
۱۱۸	حسین بنوفیان	۶۱	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹/۵ صبح ۱۵ خرداد	بازار	سه راه زندان خیابان شاهفی کوچه بامداد
۱۱۹	ابراهیم جهانبخش	۷۳	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	بازار	چهارراه اسکندری
۱۲۰	محمدحسین رزاقی	۴	غارت و تخریب	۳۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	سبزه میدان	خیابان شیر و خورشید کوچه طباطبائی تلفن ۵۶۷۷۰
۱۲۱	حسین هراتیان	۲۸۸	تخریب و دزدیدن	۳۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	بوذرجمهری	پشت باغ فردوس کوچه آقا رضا بانکی شماره ۳
۱۲۲	ذوقعلی حیاتی	۴۱۸	باطل شدن بلیط	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	دوره گرد	تجلایش دزاشیب تپه قیطریه منزل امیر حیاتی
۱۲۳	حسن دهقانی	۴۸	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	ناصر خسرو	بسپنج نجف آباد کوچه سلطانی سمت راست کاشی ۵
۱۲۴	داداش سرخی	۳۳۳	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	گلوبندک	خواجه نظام الملک کوچه اطهری شماره ۳
۱۲۵	کانون جهانگردان ایران	۲۵۱	آتش سوزی و غارت	ایراز تأسف شده است	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱/۵ صبح ۱۵ خرداد	پارک شهر	خیابان ورزش شمال یارشهر
۱۲۶	احمد اولاد لاستسم	۳۰۰	غارت و تخریب	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۶ بعداز ظهر ۱۵ خرداد	بازار	سلیمانیه روبروی مدرسه امیر کبیر منزل عظیمی

۱۲۷	قدرت‌الله ناظری	۲۱	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	بازار	بریانک کوچه اردیبهشت شماره ۱۷
۱۲۸	سید ماشاءالله العرضائی	۹۳	تخریب و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	خیابان ری	شوش شرقی کوچه رضائی کوچه عرب
۱۲۹	علی اصغر ذوالفقاری	۹۶	تخریب	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹ صبح ۱۵ خرداد	خیابان نادری	خیابان همایون شماره ۶۶ تلفن ۷۳۹۵۵۰
۱۳۰	حق نظر لندچی	۵۰	غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	دوره گرد	سیروس حمام خشتی کوچه پشت مسجد اعلم منزل ملایم
۱۳۱	معصومه ابراهیم رشتی	۲۲۰	آتش سوزی	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۲ ظهر ۱۵ خرداد	چهارراه سیدعلی	خیابان هدایت کوچه امین مظفر سه راه سیهسالار
۱۳۲	مصطفی اشرف	۱۷۱	تخریب و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	صبح ۱۵ خرداد	نارمک	نارمک کوی کاکاد منزل شماره ۲۲۲
۱۳۳	عبدالحسین نژاد بخش	۱۶	دزدی و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۸ صبح ۱۵ خرداد	بازار	تهران نو کوچه شارق کوچه پولادی شماره ۳۲
۱۳۴	میر محمود لشگری	۲۷۴	شکستن و غارت	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۹ صبح ۱۵ خرداد	بوذرجمهری	خیابان دانشگاه کوچه مشتاق ساختمان ناخ
۱۳۵	اکبر سرشار	۱۵۶	آتش سوزی و غارت	۷۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	سرچشمه	خیابان عارف کوچه احمدیه کوچه قهرمان احمد قهرمان
۱۳۶	گوگین توانا افچنیگی	۱۲۰	تخریب و غارت	۱۲۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۶ بعدازظهر ۱۵ خرداد	قبرستان روسها	کارخانه آجوسازی مجیدیه
۱۳۷	محسن ضیائی	۲۱۴	دزدی و چپاول	۶۳۴۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۲/۵ بعدازظهر ۱۵ خرداد	مقابل دانشگاه	شاهرضا هتل شماره ۱۰۵
۱۳۸	رضابم راه	۱۴۵	شکستن و غارت و تخریب	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	تاتر پارس	شاهپور شمالی کوچه رشت شماره ۱۱۰
۱۳۹	محمدحسن مقیمی	۲۶۶	تخریب و آتش سوزی	۱۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	خیابان قزوین	خیابان قزوین سه راه ذق جنب تعمیرگاه شرکت واحد
۱۴۰	ابراهیم نشاط	۱۶۹	تخریب و شکستن	۲۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۳ بعدازظهر ۱۵ خرداد	ناصر خسرو	خیابان امیریه مقابل کوچه گنجه کوچه ؟ منزل نشاط
۱۴۱	فرح کهن	۲۳۴	تخریب و شکستن	۲۰۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۴ بعدازظهر ۱۵ خرداد	دانشگاه	خیابان نصر مقابل بیمارستان پهلوی شماره ۳۲۴





۱۴۲	محمد رضا باقری	۱۲۸	تخریب و غارت	۵۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	امیر کبیر	بازارچه باغ پسته کوچه مرتون شماره ۷ یا ۹
۱۴۳	حسن رنجبر نیکدل	۸۹	تخریب و شکستن	۴۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۸ بعدازظهر ۱۵ خرداد	ایستگاه تجریش	شمیران خیابان نیاوران پشت حمام ۶ منزل کرباسچی
۱۴۴	علی نجاتی	۲۰۰	تخریب و شکستن	۳۵۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۲ بعدازظهر ۱۵ خرداد	شاهپور	نواب چهارراه رضائی کوچه رفعت شماره ۳۸
۱۴۵	عنایت الله خمین	۱۴	تخریب و شکستن	۴۰۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱/۵ صبح ۱۵ خرداد	نارمک	نادری جنب حمام نادری عکاسی مدرن
۱۴۶	علی اصغر مغازه ای	۱۴۱	دزدی و غارت	۱۵۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	ناصر خسرو	خیابان صفاری کوچه طوسی شماره ۵۱
۱۴۷	نیما شاهین	۱۵۷	باطل شدن بلیط	۱۵۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۸ بعدازظهر ۱۵ خرداد	قوام السلطنه	جوادیه ۱۰ متری دوم کوچه بینی شماره ۴۸
۱۴۸	رضا سنجدیده	۱۹۸	باطل شدن بلیط	۱۵۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	میدان سپه	شاهپور کوچه بانگ رهنی منزل؟
۱۴۹	قدیر دهاله	۱۹۹	دزدی و غارت	۱۵۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰ صبح ۱۵ خرداد	روبروی دادسرا	گران کوچه قاسمی شماره ۴۵
۱۵۰	سید حسن حسینی تهرانی	۲۵۴	دزدی و غارت	۱۵۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	خیابان خیام	خیابان مخصوص کوچه طباطبائی دویی کاشی ۲۳۴ منزل میریها
۱۵۱	جلال الدین محمدی	۲۷۰	دزدی و تخریب	۱۵۰ ریال	بلوا ۱۵ خرداد ۱۴۰ [؟]	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	رزم آرا	مولوی جنب کلانتری ۶ کوچه سوختدان شماره ۲۰
۱۵۲	شرکت سهامی ثابت پاسال	۱۴۰	تخریب و شکستن	ندارد	۸۴ بلوا ۱۵ خرداد ۱۶۷ [؟]	۴/۵ بعدازظهر ۱۵ خرداد	خیابان جیحون	شهباز کوچه محمدی شماره ۲۷
۱۵۳	پسی کولا	۱۸۴	تخریب و شکستن	ندارد	۴۶ بلوا ۱۵ خرداد [؟]	۴ بعدازظهر ۱۵ خرداد	جاده کرج	خیابان جیحون
۱۵۴	حبیب جمشیدی	۱۶۷	تخریب و شکستن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۵ بعدازظهر ۱۵ خرداد	خیابان جیحون	شهباز کوچه محمدی شماره ۲۷
۱۵۵	کانون فرهنگی ایرانجوان	۱۴۶	تخریب و سوزاندن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	خیابان ژاله	هدایت کوچه بلال شماره ۴
۱۵۶	شرکت سهامی ابناء	۲۰۶	سوزاندن و غارت	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۵ بعدازظهر ۱۵ خرداد	خیابان خراسان	خیابان پهلوی مقابل انجمن مطبوعاتی شماره ۳۴
۱۵۷	سید بابا حجازی	۱۲۴	تخریب و غارت	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۳/۵ بعدازظهر ۱۵ خرداد	سی متری	بوذرجمهری کوچه؟ الدوله کوچه ملک راد شماره ۲۹

۱۵۸	بیوک صادق آذر	۲۶۷	تخریب و غارت	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	بوذرجمهری	شمیران جنب خیابان میراشرفی کاشی ۸۰۲
۱۵۹	نوشیروان صفرلو	۱۸	شکستن و غارت	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱/۵ صبح ۱۵ خرداد	ژاله	شاهرضا کوچه ولی زاده شماره ۳۵
۱۶۰	محمد تقی زاده	۳۳	تخریب و شکستن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱/۵ صبح ۱۵ خرداد	ژاله	ژاله کوچه خیر شماره ۲۳
۱۶۱	علی اکبر نوعی	۵۱	تخریب و شکستن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۲ ظهر ۱۵ خرداد	شهباز	خیابان شهباز کوچه یاسمن شماره ۱۲
۱۶۲	محمد نوربخش	۵۷	تخریب و شکستن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	سعدی	سینما سعدی
۱۶۳	صادق بایگان	۱۰۳	تخریب و شکستن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱/۵ صبح ۱۵ خرداد	چهارراه حسن آباد	سینما میهن
۱۶۴	سید مهدی حفقو	۳۶۰	تخریب و شکستن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	لاله زار	سینما ایران
۱۶۵	شرکت تلویزیون ایران	۶۵	تخریب و شکستن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۴ بعداز ظهر ۱۵ خرداد	خیابان سعدی جنوبی	شرکت ؟
۱۶۶	فخری دهقانی پور	۵۵	تخریب و شکستن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۲ ظهر ۱۵ خرداد	میدان تجریش	شمیران اول جاده نیاوران چلوکبابی تبریزی
۱۶۷	هوشنگ کاوه	۱۶۲	تخریب و شکستن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	نواب	تهران پارس دلنواز سینما لاسکار
۱۶۸	کریم آفتابی	۳۸۴	تخریب و شکستن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	بوذرجمهری	جنب بازار خیابان شمیران کوچه شاه صفی کوچه زهره شماره ۴۰
۱۶۹	خان سردار	۲۵۷	تخریب و شکستن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	شاما باد	سینما سعدی
۱۷۰	طاتوس آبادیان	۸۱	تخریب و شکستن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۵ خرداد	خیابان نادری	خیابان نادری شماره ۳۶۵
۱۷۱	جمال مستعدی	۱۶۸	تخریب و شکستن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۰/۵ صبح ۱۵ خرداد	میدان ژاله	سینما سیلوانا
۱۷۲	محمد ذکری	۱۴۹	تخریب و شکستن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۱۱/۵ صبح ۱۵ خرداد	سعدی شمالی	سینما ادنون
۱۷۳	یسائی گریگوریان	۱۵	تخریب و شکستن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۳ بعداز ظهر ۱۵ خرداد	سه راه امین حضور	سه راه امین حضور خیابان بهار کوچه حبیبی
۱۷۴	هاکوب کافناریانس	۵۴	تخریب و شکستن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	نیمساعت بعد از ظهر ۱۵ خرداد	سینما یغل	خیابان نادری
۱۷۵	فریدون درختی	۳۰	تخریب و شکستن	ندارد	بلوا ۱۵ خرداد	۵ بعداز ظهر ۱۵ خرداد	خیابان شهباز	شهباز جنب سقاباشی مغازه صفا





میگون	میگون	۱۱ صبح ۱۶ خرداد	بلوا ۱۵ خرداد	ندارد	تخریب و شکستن	۹۵	سید زاهد محمد میگونی	۱۷۶
جنب اتوپاک	خیابان سیروس	۴ بعدازظهر ۱۵ خرداد	بلوا ۱۵ خرداد	ندارد	تخریب و شکستن	۹	ابراهیم لیمودین	۱۷۷
آب سرد خیابان ژاله	کانون ایران جوان فرهنگی	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	بلوا ۱۵ خرداد	ندارد	تخریب و شکستن	۱۶۴	حسن آقا جان زاده ماهرایی	۱۷۸
خیابان سیروس تکیه رضا فلیخان کوچه مشیروانی سه راه ۱۰	سیروس	۹/۵ صبح ۱۵ خرداد	بلوا ۱۵ خرداد	ندارد	تخریب و شکستن	۴۶	امیر خسرو خاوران	۱۷۹
خیابان مازندران کوچه قدوسی منزل دکتر جمیلی	خیابان ژاله	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	بلوا ۱۵ خرداد	ندارد	تخریب و شکستن	۶	دانیال عبدیانی	۱۸۰
عین الدوله کوچه باغ بزرگ	بازار	۱۱ صبح ۱۵ خرداد	بلوا ۱۵ خرداد	ندارد	دزدی و غارت	۲۲	حسین و محمود نوربانی	۱۸۱
چهارراه مولوی جنب قهوه خانه رمضان رشتی	مولوی	۱۵ خرداد	بلوا ۱۵ خرداد	ندارد	غارت و دزدی	۴۲۵	سید علی اصغر نظیری	۱۸۲
سبزه میدان خیابان کمالی کوچه سردار حکمت شماره ۱۱۵	سبزه میدان	۹ صبح ۱۵ خرداد	بلوا ۱۵ خرداد	ندارد	دزدی و غارت	۲۰۳	محمود علاءالدینی	۱۸۳
خیابان شمیران قدیم ایستگاه منصف منزل مهندس یققی	باب همایون	۷/۵ صبح ۱۵ خرداد	بلوا ۱۵ خرداد	ندارد	دزدی و غارت	۳۰۳	عفت ثقفی	۱۸۴
خیابان شوش کوچه رحیمی روبروی بلور سازی	بازار آهنگرها	۴ بعدازظهر ۱۵ خرداد	بلوا ۱۵ خرداد	ندارد	دزدی و غارت	۴۳۸	سید علی حسینی	۱۸۵
خواجه؟ کوه اطهری	بوذرجمهری	۹ صبح ۱۵ خرداد	بلوا ۱۵ خرداد	ندارد	شکستن و تخریب	۳۴۳	مهدی باستانی	۱۸۶

صورت اسامی روحانیونی که در وقایع جریان اخیر دستگیر شده‌اند
برابر قرار باز پرس نظامی بازداشت می‌باشند

ردیف	نام	شهرت	نام پدر	تاریخ بازداشت	زندانی	محل دستگیری
۱	روح‌اله	الموسوی خمینی	-	۴۲/۳/۱۵	پادگان بی‌سیم	قم
۲	حسن	طباطبائی قمی	حاج آقا حسین	۴۲/۳/۱۶	پادگان بی‌سیم	مشهد
۳	بهاء‌الدین	محللاتی	محمدجعفر	۴۲/۳/۱۵	عشرت آباد	شیراز
۴	مجیدالدین	مصباحی	سید جمال	۴۲/۳/۱۵	عشرت آباد	شیراز
۵	جلال‌الدین	آیت‌الله‌زاده	شیخ جعفر	۴۲/۳/۱۵	عشرت آباد	شیراز
۶	محمد هاشم	دستغیب	سید عبدالحسین	۴۲/۳/۱۵	عشرت آباد	شیراز
۷	مجدالدین	محللاتی	بهاء‌الدین	۴۲/۳/۱۵	عشرت آباد	شیراز
۸	عبدالحسین	دستغیب	میرزا محمدتقی	۴۲/۳/۱۸	عشرت آباد	شیراز
۹	حسین	اشرف الواعظین	حبیب‌اله	۴۲/۳/۱۵	موقت شهربانی	تهران
۱۰	شیخ باقر	نهادندی	شیخ جعفر	۴۲/۳/۱۵	موقت شهربانی	تهران
۱۱	سید عبدالکریم	هاشم‌زاد	سید حسن	۴۲/۳/۱۵	موقت شهربانی	تهران
۱۲	سید علی اصغر	موسوی نسب	سید علی	۴۲/۳/۱۵	موقت شهربانی	تهران
۱۳	حاج سید علی اصغر	اعتمادزاده	علی اصغر	۴۲/۳/۱۵	موقت شهربانی	تهران
۱۴	مرتضی	مطهری	محمدحسین	۴۲/۳/۱۵	موقت شهربانی	تهران
۱۵	حاج فرج‌اله	واعظی	عبدالباقی	۴۲/۳/۱۵	موقت شهربانی	تهران
۱۶	باب‌اله	ثقه‌الاسلامی	علی اکبر	۴۲/۳/۱۵	موقت شهربانی	تهران
۱۷	حاج شیخ عبدالرحیم	حاجی کنی	حاج شید آقابزرگ	۴۲/۳/۱۵	موقت شهربانی	تهران
۱۸	شیخ عبدالنبی	حاجی کنی	حاج شید آقابزرگ	۴۲/۳/۱۵	موقت شهربانی	تهران
۱۹	شیخ عبدالعلی	حاجی کنی	حاج شید آقابزرگ	۴۲/۳/۱۵	موقت شهربانی	تهران
۲۰	سید محمد مرتضی	مرتضوی	سید حسن	۴۲/۳/۱۵	موقت شهربانی	تهران
۲۱	ناصر	مکارم شیرازی	علی اکبر	۴۲/۳/۱۵	موقت شهربانی	تهران
۲۲	عباسعلی	اسلامی	حسین	۴۲/۳/۱۵	موقت شهربانی	تهران
۲۳	سید محمدتقی	واحدی	سید محمدرضا	۴۲/۳/۱۵	موقت شهربانی	تهران
۲۴	محمدتقی	فلسفی	محمدرضا	۴۲/۳/۱۵	موقت شهربانی	تهران



تهران	موقت شهربانی	۴۲/۳/۱۵	سید جواد	قمی طباطبایی	سید مصطفی	۲۵
تهران	موقت شهربانی	۴۲/۳/۱۵	عباس	غفاری آذرشهری	حسین	۲۶
تهران	موقت شهربانی	۴۲/۳/۱۵	سید مرتضی	صفائی	سید احمد	۲۷
تهران	موقت شهربانی	۴۲/۳/۱۵	حاج اسدالله	باقری	مهدی	۲۸
تهران	موقت شهربانی	۴۲/۳/۱۵	سید رضا	طاهری	شیخ مرتضی	۲۹
تهران	موقت شهربانی	۴۲/۳/۱۵	آقائی	تکه	علی اکبر	۳۰
تهران	موقت شهربانی	۴۲/۳/۱۵	سید جمال	صالحی	مرتضی	۳۱
تهران	موقت شهربانی	۴۲/۳/۱۹	محمد	حسینی	سید احمد	۳۲
تهران	موقت شهربانی	۴۲/۳/۲۰	محمود	حسینی	عزت‌اله	۳۳

نام‌های افتخار آمیز شماری از شهیدان ۱۵ خرداد

درباره شهیدان ۱۵ خرداد ۴۲ به رغم جستاری که نگارنده کتاب نهضت/مام خمینی (ره) تاکنون انجام داده است آمار دقیق و درستی نتوانسته است به دست آورد، به نظر می‌رسد که در اسناد و گزارش‌های پشت پرده نام‌های کامل شهیدان آن روز عمداً به ثبت نرسیده است. رژیم شاه برای اینکه ژرفای جنایت و قساوت خود را در کشتار بی‌رحمانه مردم در قیام خردادماه از دید ملت ایران و مردم جهان پوشیده دارد، بسیاری از کشته‌ها و زخمی‌ها را که در خیابان‌ها افتاده بودند، پیش از آنکه به بیمارستان‌ها یا پزشکی قانونی انتقال یابند و مورد شناسایی قرار گیرند در کامیون‌ها ریختند و در نقاط دور دست در گورهای دسته‌جمعی به خاک سپردند. برخی از خانواده‌های شهیدان نیز از بیم پیگرد شدید رژیم شاه و برای اینکه گرفتار ساواک و زندان و بازجویی نشوند، خبر شهادت عزیزان خود را در ۱۵ خرداد هرگز بازگو نکردند و مرگ آنان را به علت تصادف و... وانمود کردند. این پنهان‌کاری موجب شد که برخی از شهیدان آن روز در جرگه مردگان شمرده شوند. برخی از شهیدان ۱۵ خرداد از اهالی شهرها و روستاهای دور دست بودند که برای کار در تهران به سر می‌بردند و خانواده‌هایشان هیچ‌گاه از سرنوشتشان خبردار نشدند و از افراد مفقود الاثر به شمار آمدند. رژیم شاه همه کشته‌های قیام ۱۵ خرداد را یک‌بار ۲۰ نفر و یک‌بار ۶۰ نفر و بار دیگر ۸۶ نفر و زخمی‌ها را ۱۵۰ نفر اعلام کرد و به برخی از خبرگزاری‌های خارجی که شمار کشته‌گان را بیش از هزار نفر برآورد کرده



بودند اعتراض کرد که گزارش خلاف واقع داده‌اند^۱ اما اکنون در آرشیو محرمانه شهربانی آن روز تهران می‌بینیم که نام‌های ۱۲۸ نفر از زنان و مردانی که در ۱۵ خرداد در تهران به شهادت رسیده‌اند ثبت شده است که در پی می‌آید:

ردیف	نام	نام خانوادگی	شغل
۱	حکیمه	ابوالحسنی	
۲	زهرا	ابوالحسنی	
۳	جواد	اجاقیان	شیشه‌بر
۴	ملکه	احیائی	
۵	ابوالقاسم	اردستانی کهنگی	کشاورز
۶	شریفه	ارمیده	
۷	علی	استاد هاشمی	نجار
۸	محمدحسین	اسدپور شیرازی	راننده تاکسی
۹	عبدالله	اشعری	خیاط
۱۰	محمود	اعرابی جوشقانی	فروشنده
۱۱	بتول	افخمی قمی	
۱۲	حسین	افسر	کشاورز
۱۳	عباس	اقلیمی	کارگر
۱۴	سکینه	بدیری	
۱۵	علی اصغر	برج	
۱۶	عباسعلی	برخورداری	بنا و معمار
۱۷	قاسمعلی	برخورداری	بنا و معمار
۱۸	امراالله	برزین	
۱۹	سکینه	برومند پاک	
۲۰	کبری	بهرامی	
۲۱	بتول	بیگدلی	
۲۲	ارسلان	بیگلری	کشاورز
۲۳	باختر	بیگلری	کشاورز
۲۴	حیدر	بیگلری	کشاورز

۱. روزنامه/موموند در تاریخ ۱۹۶۳/۶/۷ نوشت در حالی که آژانس رسمی پارس تعداد کشته‌شدگان را ۲۰ تن و زخمی‌ها را ۱۵۰ تن قلمداد کرده است وزارت دادگستری تعداد کشته‌شدگان را ۷۴ تن شمرده است که ۶۰ تن آن در تهران و ۱۴ تن در قم کشته شده‌اند اما به نظر می‌رسد که شمار قربانیان خیلی بیشتر باشد. دولت به خبرگزاری‌هایی که تعداد کشته‌ها را یک هزار تن اعلام کرده‌اند اعتراض کرده، بیمارستان‌ها از دادن هر گونه اطلاعاتی درباره تعداد زخمی‌ها و کشته‌ها امتناع می‌ورزند.





کشاورز	بیگلری	زراره	۲۵
کشاورز	بیگلری	زیاد	۲۶
کشاورز	بیگلری	علی	۲۷
کشاورز	بیگلری	نصیر	۲۸
گل فروش	پرمور	محمدعلی	۲۹
دانش آموز	پروا (قنادی)	اسدالله	۳۰
	پروانه	اسماعیل	۳۱
دانش آموز	پروانه	محمدعلی	۳۲
دانش آموز (چهارده ساله)	پهلوانی	مرتضی	۳۳
	پهلوانی	نصرالله	۳۴
کارگر	تشکری	محمدحسین	۳۵
	تکتیرزن	ملوک	۳۶
دانش آموز	توانا	عباس	۳۷
	جاویدی	روح‌انگیز	۳۸
	جدالی سلطانی	فاطمه	۳۹
کاسب	جرانپان	عنایت‌الله	۴۰
	جهانگیری	فاطمه	۴۱
	آخوندی	محمدرضا	۴۲
	حاج قنبری	مرصع	۴۳
میل‌ساز	حاج محمدزاده	اصغر	۴۴
درشکه‌چی	حسینی	اسماعیل	۴۵
روحانی	حسینی غوزینی	سید یونس	۴۶
کشاورز	خانی	حسن	۴۷
دانش آموز (سیزده ساله)	خیبازها	شکرالله	۴۸
خیاط	خمسه‌ای	یحیی	۴۹
کارگر (نانوا)	خوش تقاضا	عبدالرحیم	۵۰
دانش آموز	خوش لهجه	محمد	۵۱
دانش آموز	دسترس	احمد	۵۲
دانش آموز	دستغیب سربی	خلیل	۵۳
	دهقانی	صدیقه	۵۴
کشاورز	رجبی انارکی	عزت‌الله	۵۵
کارگر	رحیمی	کریم	۵۶
کشاورز	رسولی	شهباز	۵۷
کشاورز	رسولی	عبدالرحمن	۵۸
	رضائی نادرخانی	عبدالله	۵۹

۶۰	ناصر	زاد قناد	راننده تاکسی
۶۱	علی	زارعی	
۶۲	احمد	زالپایی سه گانه	دانش آموز (سیزده ساله)
۶۳	مولود	زلفی بلگیچانی	
۶۴	عبدالله	زوارفرد	نقاش
۶۵	کاظم	زوارفرد	
۶۶	مسعود	ستوده نیا کرانی	کفاش
۶۷	احمد	سروری	
۶۸	رحیم	سلیمانی	
۶۹	محسن	سلیمانی	کفاش
۷۰	نورالله	سلیمانی	آهنگر و جوشکار
۷۱	سارا	سیاح	
۷۲	سید رسول	شاه جعفری	عطار
۷۳	غلام حسین	شاه قلندری	بنا و معمار
۷۴	مجتبی	شجری	کارگر
۷۵	حسن	شمشیری تهرانی	فروشنده
۷۶	علی اکبر	شیر خدا	کارگر
۷۷	هوشنگ	صادق	
۷۸	محمد	صفائی	فروشنده
۷۹	زهرا	طاهری رفتار	
۸۰	سید مرتضی	طباطبائی رفیعی	کشاورز
۸۱	حسن	طوسی	بنا و معمار
۸۲	حاج محمد رضا	طیب	بارفروش میدان
۸۳	محمد علی	عباسی	حلبی ساز
۸۴	محمود	عباسی زاده	بنا و معمار
۸۵	حسن	عباسی فرد	ریخته گر
۸۶	جعفر	عرب مقصودی	کشاورز
۸۷	علی	عسگریان	کشاورز
۸۸	مصطفی	علی عسگری	کشاورز
۸۹	صدیقه	فرزینی	
۹۰	علی	فرهادی بجارینه	
۹۱	محمد علی	فیاضی نوری	
۹۲	احمد	فیروزی	
۹۳	غلامرضا	قائینی	دانش آموز
۹۴	غلامرضا	قائینی گوارشکی	کارمند وزارت کشاورزی





کشاورز	قاسمی	رستم	۹۵
کارگر	قاسمی فخر	ابراهیم	۹۶
کارگر	قدیرزاده کاشی	علی محمد	۹۷
فروشنده	قراگوزلو	عباسعلی	۹۸
	قراگوزلو	علی اکبر	۹۹
	کاظم زاده	ابوالقاسم	۱۰۰
	کامه	فاطمه	۱۰۱
باتری و دینام ساز	کرمانی جمکرانی	ابراهیم	۱۰۲
	کلوانی	رقیه	۱۰۳
کشاورز	کلهر	حسن	۱۰۴
پارچه فروش	گلرو	عباس	۱۰۵
خواربار فروش	گل محمدی	علی اکبر	۱۰۶
راننده	متحیر	صمد	۱۰۷
	مجاهد	رحیمه	۱۰۸
روحانی	مجتهدزاده	سید مرتضی	۱۰۹
	محمدخانی	فضل الله	۱۱۰
پلاستیک ساز	محمدخانی	یدالله	۱۱۱
دانش آموز (۷ساله)	محمدی	مسعود	۱۱۲
	مددی	غفار	۱۱۳
خواربار فروش	معصوم شاهی	امیر	۱۱۴
نجار	مکاری	قاسم	۱۱۵
کفاش	ممتاز آباد	ابوالحسن	۱۱۶
	موتعلمیان	عادل	۱۱۷
روحانی	موسوی لاری	مظفر	۱۱۸
	مهابادی	سکینه	۱۱۹
کارگر	مهدویان	اسماعیل	۱۲۰
	مهدی ملایری	محترم	۱۲۱
	میرزا حسن	فخری	۱۲۲
کارگر	نادری	محمدقلی	۱۲۳
	نصیراسلامی	محمد	۱۲۴
	نصیرزاده	کاظم	۱۲۵
	نیکو منظر	احمد	۱۲۶
کفاش	وطن پرست	محمد حسین	۱۲۷
	وقایی	خدیدجه	۱۲۸